



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما الصلوة والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تكملة المطالع

توليد الجنين في الشهرين الأولين من الحمل

والأعراض التي تظهرها

المجلد الأول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تشید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی)

نویسنده:

علامه محقق سید محمد قلی موسوی نیشابوری کتتوری

لكهنوی

ناشر چاپی:

كشمیری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	تشید المطاعن لكشف الضعائن (فارسی) - جلد ۱
۹	مشخصات كتاب
۹	مقدمه
۱۰	اشاره
۱۷	اشاره
۲۰	پيشگفتار
۲۲	انگيزه تحقيق كتاب
۳۱	نام مؤلف و نسب او
۳۳	پدر مؤلف
۳۵	ولادت مؤلف
۳۷	مؤلف از دیدگاه بزرگان
۴۴	حيات علمي وخدمات
۴۶	تألیفات
۴۹	اساتید و شاگردان مؤلف
۵۳	فرزندان مؤلف
۶۲	کتابخانه ناصريه
۶۴	وفات مؤلف
۶۹	تحفه اثنا عشریه
۸۰	گزيده و ترجمه های تحفه اثنا عشریه
۸۶	روش دهلوی در نگارش تحفه اثنا عشریه
۸۹	بررسی بیست صفحه تحفه و ارائه یک صد و چهل اشتباه و . . . !
۹۱	تناقضات
۱۰۶	ادعاهای بی جا ، افتراها و اکاذیب

۱۴۵	خیانت در نقل به حذف و اسقاط و ...
۱۵۳	تدلیسات
۱۷۱	خطاها ، لغزشها و ...
۱۸۶	استدلال به روایات اهل تسنن و روایتهای جعلی
۱۹۶	ردیه های " تحفه اثنا عشریه "
۲۱۷	پاسخ ردّیه ها
۲۲۲	کتاب حاضر از دیدگاه بزرگان
۲۳۷	توضیحی درباره نسخه های کتاب
۲۴۴	روش تحقیق و مراحل آن
۲۴۷	موارد تغییر رسم الخط
۲۵۳	فهرست مطالب کتاب تشیید المطاعن
۲۷۲	اشاره
۲۷۵	انگیزه طرح بحث مطاعن
۲۷۹	پاسخ مخالفان بحث مطاعن و براءت
۲۸۷	عدالت صحابه
۳۰۵	وحدت و اتحاد
۳۳۱	تألیفات مطاعن
۳۳۴	برخی از کتب مستقل مطاعن
۳۷۹	برخی از کتب غیر مستقل در مطاعن
۳۸۵	تألیفات مطاعن و براءت به زبان اردو
۳۹۶	عده ای از راویان مطاعن در کتب عامه
۴۱۵	برخی از روایات مطاعن در کتب عامه
۴۳۰	لیست برخی از مطاعن
۴۴۸	واکنش عامه
۴۸۳	کتابنامه
۵۱۸	اشاره

۵۲۶	نمونه نسخه (ج) ، خطی
۵۲۸	نمونه نسخه (ألف) ، سنگی
۵۳۰	نمونه نسخه (ب) ، حروفی چاپ پاکستان
۵۳۲	محقق محترم!
۵۳۴	مقدمه کتاب
۵۵۸	مطاعن ابوبکر
۵۵۸	اشاره
۵۶۰	طعن اول : اعتراض امام حسن و امام حسین علیهما السلام
۶۱۰	طعن دوم : ترک قصاص خالد بن ولید در قتل مالک
۷۱۰	طعن سوم : تخلف از لشکر اسامه
۸۰۲	طعن چهارم : عدم شایستگی برای اداره امور
۸۶۲	طعن پنجم : نصب عمر بن خلافت با وجود معزول بودنش از صدقات
۸۸۸	طعن ششم : زیر دست بودن ابوبکر و عمر
۹۰۰	طعن هفتم : نصب عمر بن خلافت با وجود اعتقاد به عدم تعیین پیامبر صلی الله علیه وآله
۹۲۰	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : کنتوری لکهنوی سید محمد قلی، ۱۱۸۸-۱۲۶۰ ه-ق.

عنوان و نام پدید آور : تشیید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی) / علامه محقق سید محمد قلی موسوی نیشابوری کنتوری لکهنوی. گروه تحقیق: برات علی سخی داد، میراحمد غزنوی، غلام نبی بامیانی

مشخصات نشر : [هندوستان]: کشمیری، ۱۲۴۱ ق. [چاپ سنگی]

مشخصات ظاهری : ۷۸۸۸ ص.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

رده بندی کنگره : BP۹۳/۵ / ق ۲ ت ۹ ۱۲۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۴

ص : ۱

مقدمه

مقدمهء تحقيق تشييد المطاعن لكشف الضغائن (ردّ باب دهم تحفه اثنا عشرية) علامه محقق سيد محمد قلي موسى
نیشابوری کنتوری لکهنوی (۱۱۸۸ - ۱۲۶۰ ه . ق) والد صاحب عبقات الأنوار تحقيق برات علی سخی داد ، میر احمد غزنوی
غلام نبی بامیانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ :

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَعْوِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجِادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ
بِالْمُهْتَدِينَ .

سوره النحل (۱۶) : ۱۲۵ .

با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت نما ، و با آنها با روشی که نیکوتر است استدلال و مناظره نما ، پروردگارت
بہتر میدانند چه کسی از راه او گمراه شده است ، و او بہ ہدایت یافتگان داناتر است .

امام عسکری از امام صادق (علیهما السلام) روایت فرمود که :

کسی که اهتمام ورزد در شکست دادن نواصب - که در برابر شیعیان جبهه گیری کرده اند - و برای ما اهل بیت جوانمردی و مروت به خرج دهد ؛ آنها را از (اغوای) ضعفای شیعه باز دارد (و در برابر شیعیان آنها را خُرد نماید) ، و پرده از رسواییهای آنها برداشته و عیبهای آنها را واضح و روشن بیان نماید ، و امر پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و خاندانش (علیهم السلام) را تمجید نموده و بستاید ، خداوند همت فرشتگان بهشتی را در ساختن خانه ها و کاخهای او قرار دهد .

به عدد هر حرفی که در برابر دشمنان به کار بَرَد ، خدا فرشتگانی - بیش از تعداد مردم دنیا - را برای او به کار گیرد ! بسا قصرهایی که ارزش آن را جز پروردگار جهانیان نداند !

احتجاج : ۱۹ .

و مراجعه شود به :

تفسیر منسوب به امام عسکری (علیه السلام) : ۳۴۹ ، بحار الأنوار ۱۰ / ۲ و ۱۸۰ / ۸ .

فرزند مؤلف به نام سید اعجاز حسین درباره کتاب " تشييد المطاعن " گوید :

وهو كتاب لم يطلع أحد على مثيله ، و لم يظفر الزمان بعديله ، حاو على إلزامات شديده ، وإفحامات سديده ، اشتمل على ما لم يشتمل عليه كتاب من الأجوبه الشافيه بفصل الخطاب ، والخبر يحقّر الخبر ، وعند الظفر بالعين لا يحتفل بالأثر . . فمن عثر عليه وعرف فضله استصغر مقالتى فيه ومدحى له . .

يعنى : تشييد المطاعن كتابى است كه كسى مانند آن را ندیده و زمانه همتايى براى آن پیدا نخواهد کرد ! این کتاب مشتمل است بر الزامهای قوی و متین وجوابهای دندان شکن ، مطالبی در آن آمده - که سبب فیصله دادن نزاع است به جوابهای شافی - که در هیچ کتابی یافت نشود .

(شاید) این کلمات باعث شود که قضیه را سبک شماری (و خیال کنی من مبالغه کرده ام) ولی اگر آن را ببینی و قدرش را بدانی میفهمی که گفتار و مدح من در برابر عظمت آن کتاب بسیار ناچیز است .

كشف الحجب والاسرار : ۱۲۲ .

الحمد لله ربّ العالمين ، وصلّى الله على محمّد وآله الطاهرين واللعن على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين .

مرزداران شریعت از دیرباز تمام سعی و تلاش خود را برای صیانت کیان شریعت و حفظ عقاید و معارف دینی از شبهات بیگانگان، به کار برده و در راستای دفاع از حق و حقیقت انواع و اقسام شداید و مشقات را متحمل شده اند.

بزرگانی که در تأسی به پیشوایان معصوم (علیهم السلام) و امثال دستور آن بزرگواران به: «خاصموهم وینوا لهم الهدی الذی أنتم علیه، وینوا لهم ضلالهم» (۱) و ادامه دادن راه بزرگانی چون هشام، شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی،

۱- الحکایات: ۷۵، الصراط المستقیم ۳ / ۵۴، بحار الأنوار ۱۰ / ۴۵۲. یعنی: با آنها بستیزید (بحث کنید، و مجادله حسنه داشته باشید) برای آنها واضح و روشن سازید که شما بر شاهراه هدایت و آنها بر گمراهی ضلالت هستند.

علامه حلّی (رحمه الله) و . . . سر از پا نشناخته و تمام همّ و غم خویش را در شناختن و شناساندن حق و حقیقت مصروف داشتند .

یکی از این بزرگان که متأسفانه هم خودش و هم آثارش ناشناخته مانده ، علامه سید محمد قلی موسوی صاحب کتاب شریف :

" تشیید المطاعن لكشف الضغائن " است که در این مقدمه - پس از بیان انگیزه تحقیق و نشر کتاب - به اختصار به زوایایی از حیات علمی و معرفی تألیفات او به ویژه کتاب " تشیید المطاعن " میپردازیم .

حملات وسیع متعصبین علیه شیعه از دیرباز مورد حمله های وسیع و همه جانبه از طرف دشمنان متعصب واقع شده است . افرادی چون : آلوسی ، ابن باز ، ابن تیمیه ، ابن حزم ، ابن حجر ، محمد بن عبدالوهاب ، ابن قیم ، ابن کثیر ، احسان ظهیر الهی ، البانی ، احمد امین ، جاحظ ، جار الله ، محب الدین خطیب ، دهلوی ، ذهبی ، فخر رازی ، رشید رضا سالم ، سالوس ، شهرستانی ، شوکانی ، قاضی عیاض ، قفاری ، قرطبی ، کابلی ، مال الله ، مقدسی ، ندوی ، افندی ، نووی ، هیثمی . . و دیگران .

آنها از هیچ اقدامی علیه شیعه دریغ نورزیده اند ، تبلیغات وسیعی را به راه انداخته ؛ مکرر کتابهای ضدّ شیعه را به چاپ رسانده که گاهی تا بیش از بیست

چاپ ادامه پیدا کرده است! (۱) ترجمه کتب به زبانهای مختلف، (۲) و توزیع رایگان این کتب، آن هم در مراسم حج و غیر آن، (۳) از جمله فعالیت‌های آنان بر ضد مذهب شیعه است.

آنها در نوشته هایشان به هر مناسبتی به شیعه طعن وارد کرده اند.

آنان شیعه را ابله، جاهل، اهل بدعت، اهل دروغ، تابع هوای نفس، و گمراه ترین و شرورترین فرقه های اسلامی شمرده اند (۴) که چیزی از دین برای.

۱- مانند کتابهای: "الشیعه و اهل البيت"، "الشیعه و التشیع"، "الشیعه و السنه"، "الشیعه و القرآن"، از احسان ظهیر الهی. و کتابهای "ضحی الاسلام" و "فجر الاسلام"، از احمد امین. و "منهاج السنه" و دیگر کتابهای ابن تیمیه. "الخطوط العریضه"، از خطیب، "النفخه المکیه"، از سویی، و کتاب "باطیل یجب ان تمحی من التاریخ"، از دکتر شعوظ، و کتاب "الشیعه و التصحیح"، از دکتر موسی موسوی، و تمام موارد تعلیقه های آینده.

۲- مانند: "التشیع و السنه" از احسان ظهیر الهی که به پنج زبان ترجمه شده و خود کتاب بیست و چهار بار چاپ شده است! غالب کتب او به انگلیسی نیز ترجمه شده، و کتاب "التوحید" از محمد بن عبد الوهاب که به هفتاد زبان ترجمه شده، و هر ساله رایگان در اختیار حجاج قرار میگیرد!

۳- مانند کتب: "بذل المجهود فی اثبات مشابیهه الرافضه للیهود" از عبد الله جمیلی، "الوشیعه" از موسی جار الله، "اصول مذهب الشیعه" و "مسأله التقریب بین اهل السنه و الشیعه" هر دو از دکتر قفاری، "التوحید" از محمد بن عبد الوهاب، "فتاوی ابن باز".

۴- کتاب شبهات، تألیف تبریزیان، ترجمه انصاری: ۲۳۷، به نقل از کتاب ظاهره التکفیر تألیف محمد احمد امین.

آنها باقی نمانده است!! (۱) آنها را از دایره مسلمین خارج و ادعای اتفاق و اجماع بر کفرشان کرده اند. (۲) شیعه را مانند یهود، نصاری، مجوس، بت پرستان، و کمونیستها معرفی کرده، حتی اگر به گمان مسلمان بودن نماز بخواند و روزه بگیرد! (۳) آنها بر این باورند که تکفیر شیعه واجب است، و کسی که شک در کفر آنها داشته باشد خود نیز کافر است! (۴) و گویند: اگر رافضی بمیرد دست به بدن او نزنید با چوب او را برداشته و در قبر دفنش کنید. (۵) اصلاً وحدت را نپذیرفته، (۶) آن را مورد حمله قرار داده و امری محال شمرده، (۷) و آن را وحدت بین دین و دروغ نامیده اند! (۸) ابن تیمیه تصریح میکند که: جنگ با شیعه از جنگ با خوارج واجب تر، و مال.

۱- شبهات : ۲۳۲، به نقل از التبصیر فی الدین تألیف اسفرائینی .

۲- شبهات : ۲۲۰، ۲۹۵، به نقل از ابن حزم اندلسی، و شمّ العوارض فی ذمّ الروافض، تألیف ملاعلی قاری .

۳- شبهات : ۲۳۶، ۲۹۷، به نقل از ناصرالدین البانی، و الصراع بین الاسلام والوثنیه تألیف قصیمی .

۴- شبهات : ۲۱۸، به نقل از الصارم المسلول، تألیف ابن تیمیه .

۵- شبهات : ۲۵۶، به نقل از کتاب السنّه تألیف ابو بکر خلیل .

۶- شبهات : ۲۳۰، به نقل از الشیعه والسنّه تألیف احسان ظهیر الهی .

۷- شبهات : ۲۵۳، به نقل از الخطوط العریضه، تألیف محبّ الدین خطیب .

۸- شبهات : ۳۲۶، به نقل از مجله البیان شماره ۱۰ و ۱۲ .

و عرض شیعه مباح نیز است. (۱) به تعبیر ابن کثیر ریختن خون شیعه از ریختن شراب حلال تر است!! (۲).

۱- شبهات: ۲۱۶ - ۲۱۸، به نقل از مجموع فتاوی ابن تیمیه.

۲- شبهات: ۲۲۶، به نقل از البدایه والنهایه، ابن کثیر. از مهمترین موارد یاد شده فتوای نوح افندی است، در قرن یازدهم سلطان مراد - چهارمین پادشاه عثمانی - نسبت به سرزمین عراق که در آن زمان تحت سلطه صفویان بود طمع کرد، و عزم جنگ با ایران را نمود، و از طرفی میدانست نمیتواند با تسلط و حکمرانی صفوی روبرویی نماید. به این خاطر به جنگها و انقلابهای طایفه ای روی آورد، و از علمای درباری درخواست نمود فتوا به جواز جنگ داخلی بین مسلمانان و مباح بودن خونهای حرام و نفوس محترمه بدهند. ولی هیچ یک از آنان چنین جرأتی نکرد مگر جوانی که نوح افندی نامیده میشد. او طبق خواسته سلطان فتوا داد و حکمی در تکفیر شیعه صادر نمود، به این عنوان که: «هر کس یک رافضی را بکشد بهشت بر او واجب میگردد». نیز از دیگر مضامین این فتوا است: «هر کس در کفر و الحاد رافضیان و جوب جنگ با آنان و جواز کشتنشان توقف کند، همانند آنان کافر است... پس کشتن این اشرار کافر واجب است، چه توبه کنند و یا نکنند... و رها گذاردن اینان در مقابل پرداخت جزیه و امان دادن به این فرقه چه به صورت موقت و یا مؤبد جایز نیست... به کنیزی بردن زنانشان جایز است، چرا که اسیر نمودن زن مرتد بعد از آنکه به دارالحرب رسید جایز است، و هر جایی که از ولایت امام حق خارج شده به منزله دارالحرب است. و نیز بردگی ذریه ایشان به تبع مادرانشان جایز است...». این فتوا باعث کشته شدن دهها هزار نفر شد، و از آن به بعد جنگهای داخلی از هر دو طرف و به مدت هفت ماه شعله ور گردید و مسلمانان را متلاشی مینمود. این جنگها از ۱۷ رجب سال ۱۰۴۸ شروع و تا ۲۳ محرم سال ۱۰۴۹ قمری مطابق با ۱۵ / ۱۱ / ۱۶۳۹ میلادی ادامه داشت، و با معاهده صلح در قصر شیرین این جنگها به پایان رسید. ولی هنوز آتش این جنگ به پایان نرسیده بود که فتنه هتک حرمت و فتک نسبت به شیعیان در مناطق سلطنت عثمانی مستند به همین فتوا آغاز گشت. شمشیر را میان شیعیان گذاردند، و فضیحت ترین مکان شهر حلب بود که شیعه را قلع و قمع نمودند، و هیچ شهری این گونه قتل عام نشد؛ چرا حلب چون از زمان حمدانیان شیعه نشین بوده! در اثر این حادثه تمامی شیعیان کشته شدند مگر آنهایی که به روستاهای اطراف پناه بردند. این فتوا تنها در حلب چهل هزار شیعه را به قتل رسانید که در میانشان هزاران نفر از بزرگان و ذریه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند. فتوای نوح افندی در کتاب "العقود الدریه فی تنقیح الفتاوی الحامدیه"، تألیف ابن عابدین / ۱ / ۱۰۲ (مطبعه بولاق، قاهره، ۱۳۵۲ هجری قمری) آمده است. در این کتاب اسامی دیگر کسانی که شیعه را کافر دانسته اند نیز آمده است. (مراجعه شود به کتاب شبهات: ۲۲۲، ۳۱۹ - ۳۲۰).

> شعر < اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است > / شعر < فقط به عنوان نمونه قضاوتی که تنی چند از بزرگان آنها درباره شیعیان کرده اند از کتاب " الشیعه الاثنی عشریه فی میزان الاسلام " ذکر میشود :

۱. بخاری گوید : اقتدا کردن به رافضی مانند اقتدا به یهود و نصاری است ! نباید به آنها سلام کرد ، نباید به عیادت آنها رفت ، نباید به آنها زن داد و نه از آنها زن گرفت ، شهادت آنها پذیرفته نیست ، و ذبیحه آنها هم قابل خوردن نیست (و حرام است) .

۲. ابن حزم گوید : رافضیها مسلمان نیستند . . . در کذب و کفر مانند یهود و نصاری هستند .

۳. قاضی عیاض مینویسد : ما قطع به کفر غالیان از رافضیها داریم چون گویند : ائمه از پیامبران (علیهم السلام) برترند .
۴. حافظ سماعانی گوید : امت اسلامی اتفاق دارند بر کفر امامیه ؛ زیرا آنها صحابه را گمراه میدانند و اجماع آنها را قبول ندارند ، و به آنها اموری را نسبت میدهند که سزاوار نیست .
- ۵ - ۶ . مقدسی و شاه عبدالعزیز دهلوی مینویسند : کسی که اطلاع بر عقائد رافضیها داشته باشد ، بدون تأمل حکم به کفر آنها میکند .
- ۷ . شوکانی : اصل دعوت روافض نیرنگ به دین و مخالفت با اسلام است .
- ۸ . و آلوسی نقل میکند که : قسمت عمده علمای ماوراء النهر شیعیان دوازده امامی را کافر میدانند و خون و مال و ناموس آنها را مباح میدانند ، چون صحابه را دشنام میدهند . (۱) شیعه میپرسد !
- ما از کسانی که شیعه را کافر میدانند به این دلیل که شیعه نسبت به صحابه بدگویی ، طعن و ناسزا میگوید ؛ سؤال میکنیم :

۱- مراجعه کنید به : الشیعه الاثنی عشریه فی میزان الاسلام تألیف ربیع بن محمد السعودی صفحات ۲۴۲ - ۲۴۶ (نشر مکتبه ابن تیمیه قاهره ، مکتبه العلم جدّه ، چاپ دوم ۱۴۱۴) . و برای اطلاع بیشتر در مورد اقوال علمای عامه درباره شیعیان مراجعه شود به : الانتصار للصحب والآل تألیف دکتر ابراهیم بن عامر الرحیلی صفحه ۱۲۴ - ۱۵۱ . موقف الائمه الأربعة وأعلام مذاهبهم من الرافضه ، تألیف دکتر عبدالرزاق عبدالمجید .

چگونه شما نواصب را با وجود دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) ، و سب و لعن آنها تحمل میکنید؟

چرا آنها را مدح و توثیق نموده ، از آنها روایت نقل میکنید! و کمترین اظهار دشمنی با آنها نمینمایید؟! (۱) چرا دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) - که قطعاً از صحابه هم هستند - در نواصب باعث تکفیرشان نشده است؟

آری : حَبَّ الشَّيْءِ يُعْمَى وَيَصْمُ !

آنها در دفاع از خلفا و صحابه و افرادی چون معاویه ، عمرو عاص ، یزید و ... بدیهیات تاریخی و حدیثی را منکر شده اند ، و بر این زعم باطل نوشته هایی چون "باطیل يجب أن تمحى من التاريخ" ، و یا : "أخطاء يجب أن تصحح في التاريخ" و غیره را تألیف کرده اند .

و در مقابل فضایل مسلم امیرمؤمنان (علیه السلام) را انکار ، بلکه بیشرمانه بر سیره آن حضرت خرده گیری و عیب جویی نموده اند .

شگفتا که حفظ حریم همه صحابه لازم است جز خاندان پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) !!

دفاعیه شیعه در هر نزاع و اختلافی که انسان بخواهد قضاوت کرده و حق و باطل را تشخیص دهد بایستی مطالب هر دو طرف را با دیده انصاف بنگرد و سپس عادلانه حکم نماید . این روشی است که همه خردمندان عالم آن را میپسندند و به آن ملتزم میباشند .

۱- مراجعه شود به کتاب العتب الجمیل ، دلائل الصدق ، سیری در صحیحین و ...

بدون شك کسی که تنهایی نزد قاضی رود شاد باز میگردد!

این مثلی معروف و دقیقاً مطابق واقع است .

کسانی که شیعه را به انواع و اقسام اتهامات محکوم کرده و حتی او را کافر و زندیق میدانند چرا اجازه نمیدهند او از خود دفاع کند؟!

آیا مظلومیت از این هم بالاتر میشود؟

اگر آنها به مطالبی استناد میکنند که شیعه درباره صحابه و خلفا نقل میکند، [\(۱\)](#) بایستی جواب شیعه را در این زمینه ببینند، بایستی از او مطالبه دلیل کنند .

اگر استناد شیعه در این زمینه به آیات قرآن و اخبار و آثاری است که خود عامه آن را نقل کرده اند دیگر جایی برای اعتراض و انکار نخواهد بود .

اگر اهل انصاف کتاب ارزشمند " تشیید المطاعن " را به دقت مورد مطالعه قرار دهند و ببینند مطاعنی که در این کتاب و کتب کلام بزرگان شیعه آمده است مطالبی است که در آثار معتبره عامه نقل شده است؛ به گونه دیگری قضاوت خواهند کرد .

و این مهم ترین باعث و انگیزه ما برای تحقیق و طبع این کتاب است .

اطلاع رسانی لازم از سوی دیگر با توجه به انتشار وسیع " تحفه اثنا عشریه " و چاپهای متعدد آن ، .

۱- مانند مطالبی که فخر رازی در " نهاییه العقول "، ملاعلی قاری در " شمّ العوارض فی ذمّ الروافض " و " مرقاه المفاتیح "، و قرطبی در " تفسیر " و دیگران در نوشته های دیگر ایراد نموده اند . مراجعه شود به کتاب شبّهات ، بخصوص صفحه های : ۲۶۳، ۲۹۶ - ۲۹۷ .

احساس میشود که بایستی آثاری که دانشمندان شیعه در ردّ آن تألیف نموده اند نیز احیا شود تا نسل حاضر در پاسخ به شبهات آن ، از آگاهی لازم برخوردار باشند ، و از استدلالهای قوی و متینی که در پاسخ به شبهه های پوچ و بی اساس آنها ذکر شده مطلع گردند .

بلکه گاهی مطالبی را به شیعه نسبت میدهند که در هیچ کتابی از کتب کلامی اعتقادی و .. شیعه پیدا نمیشود - مانند طعن چهاردهم ابو بکر و طعن دهم عایشه و غیر آن در " تحفه اثنا عشریه " - که رفع اتهام از جامعه تشیع و اطلاع رسانی لازم در این زمینه از جمله آثار و برکات این کتاب است .

علامه سید محمدقلی موسوی نیشابوری (۱) کنتوری (۲) لکهنوی (۳) هندی .

در مصادر متعدد نسب ایشان چنین آمده است :

(

۱- نیشابور یکی از چهار شهر بزرگ خراسان به شمار میرود ، از شهرهای تاریخی و آباد و پرجمعیت ایران بوده است که در فتنه مغول ویران و نفوس آن قتل عام شده اند . . آثار و علائمی که در اطراف شهر کشف شده نشان میدهد که وسعت شهر چند برابر وسعت فعلی آن بوده است . مسلمانان در زمان حکومت عثمان به آنجا آمدند . این شهر از شهرستانهای استان نهم کشور ایران و محدود است از طرف شمال به کوه بینالود ، از غرب به شهرستان سبزوار ، از شرق به بخش فریمان - از شهرستانهای مشهد - و بخش کدکن از شهرستان تربت حیدریه و از جنوب به شهرستان کاشمر . (لغت نامه دهخدا) .

۲- کنتور : از قریه ها و بلاد هند است . مراجعه شود به مصادر ترجمه مؤلف (رحمه الله) .

۳- لکهنو شهری است به هندوستان ، کرسی ایالت اوده . (لغت نامه دهخدا)

السيد محمد قلى ، بن السيد محمد حسين - المعروف ب : السيد الله كرم - ، ابن السيد حامد حسين ، بن السيد زين العابدين ، بن السيد محمد - المعروف ب : السيد البولاقى - ، بن السيد محمد - المعروف ب : السيد مدا - ، بن السيد حسين - المعروف ب : السيد ميئهر - ، بن السيد حسين ، بن السيد جعفر ، بن السيد على ، بن السيد كبير الدين ، بن السيد شمس الدين ، بن السيد الجليل جمال الدين ، ابن السيد الأجلّ شهاب الدين أبو المظفر حسين - الملقب ب : سيد السادات ، المعروف ب : السيد علاء الدين أعلى بزرگ - ، بن السيد محمد - المعروف ب : السيد عزّ الدين - ، بن السيد الأوحّد شرف الدين أبى طالب - المعروف ب : السيد الأشرف - ، بن السيد الأطهر ذى المناقب محمد - الملقب ب : المهدي ، المعروف ب : السيد محمد المحروق - ، بن حمزه ، بن على ، بن أبى محمد ، بن جعفر ، بن مهدي ، ابن أبى طالب ، بن على ، بن حمزه ، بن أبى القاسم حمزه ، بن الامام أبى ابراهيم موسى الكاظم ، بن الامام أبى عبد الله جعفر الصادق ، ابن الامام أبى جعفر محمد الباقر ، بن الإمام أبى محمد على زين العابدين ، بن السبط الشهيد ريحانه الرسول وقّره عين المرتضى والبتول أبى عبد الله الحسين ، بن أمير المؤمنين على بن أبى طالب سلام الله عليهم أجمعين . (١)

١- (تكمله) نجوم السماء ، ميرزا محمد مهدي لكهنوى كشميرى ٢ / ٢٥ .

پدر مؤلف مرحوم سید محمد حسین معروف به سید الله کرم از فضیلتی عصر خود بود و تحصیل علوم از مولوی عبد الرب
حضرت پوری پسر قاضی ولی محمد مؤسس قریه حضرت پور نمود .

گویند که : مولوی عبد الربّ به ذات خود شیعه بود .

پدر مؤلف بسیاری از کتب احادیث و اخبار به خط خویش نوشته بود . (۱)

۱- نجوم السماء مولوی ، میرزا محمد علی : ۴۱۹ - ۴۲۲ .

ولادت سید محمد قلی، روز دوشنبه وقت صبح صادق، پنجم ماه ذی القعدة، سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری اتفاق افتاد. (۱) سال ولادت ایشان مطابق با ۱۷۷۴ میلادی، (۲) و مطابق جدی ماه برجی سنه ۱۱۵۳ شمسی است. (۳) و از جمله کرامات آن جناب است آنچه قبل از ولادتش پدر نامدار وی به خواب دید که حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه او را سه ثمر عنایت فرمودند از جمله آن دو ثمر ناقص و یکی کامل بود.

بنابر آن اول فرزندى که متولد شد او را مهدی قلی، و دوم را هادی قلی، و فرزند سوم را محمد قلی نام نهاد، چنانچه مهدی قلی در اول شباب در گذشت، و هادی قلی در صغر سن فوت شد، و آن علامه را حق سبحانه و تعالی به فضل و کمال فائق علی الامثال گردانید و تعبیر خواب آن عالی جناب به ظهور انجامید. (۴).

۱- نجوم السماء : ۴۱۹ - ۴۲۲ .

۲- مطلع الانوار نوشته صدر الافاضل : ۵۸۸ - ۵۹۱، ترجمه آن توسط دکتر محمد هاشم : ۵۵۹ - ۶۰۱ .

۳- مکارم الآثار، میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی ۵ / ۱۶۱۲ .

۴- نجوم السماء : ۴۱۹ - ۴۲۲، و مراجعه شود به مطلع الانوار : ۵۸۸ - ۵۹۱، ترجمه آن : ۵۵۹ - ۶۰۱، فوائد الرضویه : ۵۹۵ .

دانشمندان و نویسندگان او را با تعابیری مانند جملات ذیل ستوده اند: هو من أكابر المتكلمين والمفسرين و من أعظم تلاميذ العلامة السيد دلدار علی . (۱).

۱- طبقات أعلام الشيعة (الكرام البرره) - القسم الثالث : ۲۵۴ - ۲۵۵ .

او از بزرگان متکلمین و مفسرین و از اعظم شاگردان علامه سید دلدار علی است .

من كبار المتكلمين و أجلاء العلماء في الهند .

سید المحققین ، سند المدققین ، عمده المتکلمین ، ملک المناظرین ، العالم الربانی ، ذی النور الشعشعانی ، فخر الساده ، شرف القاده ، الذاب عن حریم الدین ، المحامی عن ذمار الشرع المبین . .

او از بزرگان متکلمین و دانشمندان جلیل القدر هند است .

پیشوا و بزرگ اهل تحقیق ، تکیه گاه اهل دقت ، و مورد استناد اهل کلام ، رئیس اهل مناظره ، دانشمند ربانی ، دارای نور فروزان ، افتخار سادات و بزرگان ، شرف پیشوایان ، مدافع حریم دین و حامی ناموس شریعت .

الإمام الحافظ والبحر المتلاطم ، خزیت صناعه علم الحدیث والکلام ، ولعمری نادره عصره . (۱) پیشوای حافظ ، دریای خروشان دانش و سرآمد دانش حدیث و کلام ، به جان خودم سوگند که او در روزگار خویش بینظیر بود .

المناظره ، جید التحریر ، واسع التتبع . .

واشغل فی الرد علی المخالفین ، فقام به أحسن قیام فألف التالیف المفیده ، والتصانیف العدیده . (۲) او متکلمی برجسته و زبردست در معقول و منقول بود ، در مناظره ماهر ، و در تحریر مطالب خوش بیان ، و دامنه تتبع او وسیع بود . . . به رد مخالفان تشیع مشغول و .

۱- قلائد النور ، شیخ ذبیح الله محلاتی : ۴۸ .

۲- احسن الودیعه : ۱۰۶ .

به بهترین وجه از عهده آن برآمد ، او در این زمینه آثار متعدد و تألیفات سودمندی از خویش به یادگار گذاشت .

علامه امینی درباره میر حامد حسین و پدرش سید محمد قلی فرموده :

وهذا السيد الطاهر العظيم - كوالده المقدس - سيف من سيوف الله المشهوره على أعدائه ، ورايه ظفرالحق والدين ، وآيه كبرى من آيات الله سبحانه ، قد أتم به الحجه وأوضح المحجه . . فله ولوالده الطاهر منا الشكر المتواصل ، ومن الله تعالى لهما أجزل الاجور . (۱) این سید پاک و بزرگوار مانند پدر مقدسش از شمشیرهای برکشیده الهی علیه دشمنان خداوند است .

او رایت ظفر و پیروزی حقیقت و دین و از آیات بزرگ خدای سبحان است که به او حجت تمام و راه نمایان گشته است . . .

ما همیشه سپاسگزار او و پدر پاک سرشت او هستیم ، و از خدای تعالی برای آن دو بزرگوار بهترین و برترین پاداشها را مسألت مینماییم .

فرزندش اعجاز حسین مینویسد :

الإمام الهمام ، والخطيف القمقام ، الأورع المقدس ، حائر الفخر الأعتس ، الفائز من العلم والعمل لأكمل رتبة لا يتطرق إليها زلل ولا خلل ، ذى العزّ المنيع ، والفخر الرفيع ، المدقق الفهامة ، والدى العلامه .

پیشوای بلند همت ، آقای بزرگوار ، پرهیزکار با قداست ، صاحب فخر پایدار و بالاترین رتبه در علم و عمل که در آن سستی و لغزش و انحراف راه ندارد ، صاحب عزت استوار و فخر رفیع ، اهل فهم و دقت بسیار ، پدر دانشمندم .

کان - أعلى الله درجته - ملازماً للتصنيف ، وترويح شعائر الدين ، وذبّ شبهات المخالفين ليلاً ونهاراً ، كثير العباده ، حسن الخلق ، منقطعاً من الخلق . (۱) خدای تعالی مقامش را عالی گرداند ، پیوسته مشغول تألیف و ترویج شعائر دینی و دفع شبهات مخالفین بود ، بسیار اهل عبادت ، خوش اخلاق و از مردمان کنار کشیده بود .

و برخی از او چنین یاد کرده اند :

از آیات بزرگ الهی ، از اعلام شیعه ، فقیهی بارع ، (۲) متکلمی نامی و صاحب تألیفات زیادی بوده . (۳) معروف به (مفتی) از اکابر علمای امامیه هند است که بسیار متتبع ، محقق ، مدقق ، جامع معقول و منقول ، متکلم جدلی حسن المناظره بود ، و در ردّ مخالفین مذهب اهتمام تمام داشت . (۴) او از دانشمندان بزرگ دیار هندوستان به شمار میرفت . (۵) صاحب " تذکره العلماء " به تقریب ذکر اعظم تلامذه جناب غفران مآب مولوی سید دلدار علی طاب ثراه به ذکر شریف آن علامه پرداخته و گفته :

-
- ۱- کشف الحجب والاسرار : ۸۳ .
 - ۲- بارع : سرآمد ، منتهی الارب : ۷۲ در لغت (برع) مینویسد : تمام شد در فضل و درگذشت از اصحاب در دانش و مانند آن .
 - ۳- عبقات الأنوار ، ثقلین ۶ / ۱۲۱۴ (چاپ اصفهان) .
 - ۴- ریحانه الادب ۵ / ۳۵۶ .
 - ۵- مجله ارمغان / دوره ۲۷ / شماره ۸ / صفحه ۳۵۴ ، مقاله مدرسی .

هم از جمله ایشان بود مدقق محقق فاضل لودعی (۱) سید جلیل المعی (۲) مولوی سید محمد بن محمد بن حامد کنتوری مشهور به سید محمد قلی که یکه تاز معرکه فضل و کمالات و مناظر میدان به مناظرات و مباحثات بود ، تصانیف انیقه اش بر نصرتش مذهب حق را دلیلی است ساطع و برهانی است قاطع ، اکثر کتب درسیه را به فکر و مطالعه خود بر آورده ، به غایت زکی الطبع و حدید الذهن بود . (۳) مولوی میرزا محمد علی مینویسد : از اکابر متکلمین عظام و اجله علمای اعلام ، و اساطین مناظرین فخام ، جدّ و جهد و کدّ و وکد او در إعلاّی لوای شریعت و حمایت دین و ملت کالنور علی شاهق الطور بر السنه جمهور مذکور ، و نوادر تحقیقات ، غرائب تدقیقات ، محامد صفات و معالی کرامات آن رفیع الدرجات در مصنفات و مؤلفات متأخرین مرقوم و مسطور .

صیت فضل و کمال آن محیی طریقه آل [محمد (علیهم السلام)] در شش جهت احاطه نموده ، در سائر علوم دینی و انواع فنون یقینی - خاصه در فن تفسیر و علم کلام - بینظیر و امام همام بود .

کتاب مستطاب " تقریب الافهام " در تفسیر آیات الاحکام از مصنفات آن جناب بر غزارت علم و فضل و تبحر و علو مرتبه او در علم تفسیر دلیلی است روشن و حجتی است مبرهن .

بالجمله ؛ توصیف و تعریف آن متجمع الکمالات از حیز تقریر و تحریر بیرون است .

۱- ظریف و قوی دل . مراجعه شود به : الصحاح ۳ / ۱۲۷۸ ، لسان العرب ۱ / ۳۲۴ .

۲- زیرک و تیزهوش . مراجعه شود به : منتهی الارب : ۱۱۵۵ ، لسان العرب ۱ / ۳۲۴ .

۳- نجوم السماء : ۴۱۹ - ۴۲۲ و مراجعه شود به مطلع الانوار : ۵۸۸ - ۵۹۱ ، ترجمه آن : ۵۵۹ - ۶۰۱ .

< شعر > زبانش مظهر اسرار تحقیق * ضمیرش مطلع انوار توفیق ز توضیح بیانش گشته روشن * بر اهل علم هر مشکل ز هر فن (۱) < / شعر > وی در حدیث ، رجال ، تاریخ و مناظره رکن بزرگی در شبه قاره هند بود ، کتابهایش برای ملت جعفریه باعث افتخار است ، چرا که دری تازه در زمینه تفسیر و کلام و مناظره بر روی اهل تحقیق و بحث گشود .

وی در وسعت نظر و دقت در تحقیق و رعایت اصول نگارش یگانه عصر خویش بود ، و در حقیقت یکی از مناظرین برجسته شبه قاره هند به شمار میرفت .

علمای وقت از او به عنوان علامه و محقق یاد میکردند .

نامه ای به عنوان یادگار از مولانا سبحان علی درباره او موجود است که قسمتی از آن نقل میشود :

ابر مدارار عنایت ، بحر زخار رأفت ، محیط معقول و منقول ، حاوی فروع و اصول ، مولوی ، صاحب مخدوم نیازکیشان ، نحیریر زمان دام مجدکم .

سر لوح نیاز نامه را مذهب به نیازمندیها نموده ، گزارش میدهد که " رساله ردّ تحفه اثنا عشریه " تصنیف ملازمان [را] دیدم ، سبحان الله ! چقدر درر غرر جوابهای دندان شکن از بحر گرامی سر برزده ، و الحق چنین جواب کمتر از فضلالی سابق هم سرانجام یافته باشد ، به هر فقره اش ذوالفقار است برای قطع روش ادله مخالفان .

اگر غلط نکنم به جناب ارث از حیدر کرار - علیه التحیه والثناء - رسیده بر وجود سراپا جود و برکت سامی ، امروز اهل حق هر قدر که نازش نمایند میزید!

خامه مقصور اللسان چندان که به مدح طرازی جناب پردازد اندکی است از بسیار . زیاده نیاز ، سبحان علی (۲) .

۱- نجوم السماء : ۴۱۹ - ۴۲۲ و مراجعه شود به فوائد الرضویه : ۵۹۵ .

۲- مطلع الانوار : ۵۸۸ - ۵۹۱ ، ترجمه آن : ۵۵۹ - ۶۰۱ .

او در اکثر علوم و فنون محقق بی نظیر و عالمی دقیق و کامل بود ، او برای بالا بردن مقام شریعت و دین و ملت کوشش فراوان کرد ، شرح صفات جامع و توصیف شخصیت او در این مختصر نمیگنجد . (۱) متکلم بارع ماهر در معقول و منقول ، (۲) در اکثر علوم مشهور آفاق شد . (۳)

۱- مطلع الانوار : ۵۸۸ - ۵۹۱ ، ترجمه آن : ۵۵۹ - ۶۰۱ .

۲- مؤلفین کتب چاپی ، خانابا مشار ۴ / ۹۲۹ .

۳- منتخب التواریخ ، میرزا هاشم خراسانی : ۴۳۴ .

شیخ فاضل صاحب فتوا، از فضلالی بنام، در دانش شاگردی اساتید لکهنو را نموده و سپس ملازم سید دلدار علی نصیرآبادی مجتهد شد، فقه و اصول و حدیث را از او یاد گرفت.

سپس منصب فتوا در شهر میرتهه (۱) را به عهده گرفت و تا مدتها این منصب به او اختصاص داشت.

او در اصول و کلام تألیفاتی از خود به جای گذاشت. (۲) مولوی میرزا محمد علی گوید: او در اکثر علوم و فنون محقق بینظیر و مدقق تحریر گردیده سیما در علم کلام که مشهور آفاق بوده.

مدتی در بلده میرتهه به منصب عدالت قیام داشت و مفتی در آنجا بود.

رساله "عدالت علویه" در بیان احکام قضا و افتا متضمن شرائط قاضی و مفتی - .

۱- از بلاد هند از توابع لکهنو. مراجعه شود به مقدمه کشف الحجب: ۲.

۲- نزهه الخواطر وبهجه المسامع و النواظر، سید عبدالحیّ حسنی ۷ / ۴۷۱ - ۴۷۲.

که شاهد عدل بر حزم و احتیاط آن جناب است - در همان احیان تألیف نموده ، و حکایات قضا و افتا و فیصله جات آن والاصفات بر السنه وافواه عام و خاص سائر و دائرنه .

در اواخر عمر خود به بلده لکهنو مراجعت فرموده و به تألیف مشغول شد ، تمامی اوقات خجسته ساعات را به طاعات و عبادات مصروف داشت تا آنکه مدت عمرش به آخر رسید و جناب باری استیطان عالم باقی را از برای او اختیار فرمود . (۱)

کشمیری گوید : با آنکه والد ماجدش طاب ثراه مبلغ خطیر در میراث نقد گذاشته بود ، لکن اصلا آن را به صرف خود نیاورد و بر وافدین و ازیاف و اقارب - و آلف آن را - مقصور نمود . (۲)

۱- نجوم السماء : ۴۱۹ - ۴۲۲ ، مطلع الانوار : ۵۸۸ - ۵۹۱ ، ترجمه آن : ۵۵۹ - ۶۰۱ .

۲- (تکمله) نجوم السماء ۱ / ۲۹۲ ضمن ترجمه سید اعجاز حسین .

علامه سید محمد قلی آثار علمی شایان توجهی از خود به یادگار گذاشته است که از آن جمله است :

۱. أبنیه الأفعال فی علم الصرف ، به زبان اردو (1) ۲ . الأجناد الإثنا عشریه المحمدیه (صلی الله علیه وآله و سلم) ، عنوان مجموعه ای در ردّ تحفه ۳ . الأجوبه الفاخره فی ردّ الأشاعره ، مربوط به باب اول تحفه .

۱- در الذریعه ۱ / ۷۲ فرموده : این کتاب در کتابخانه های لکهنو موجود است .

۴. أحكام العدالة العلوية يا عدالت علويه ، به زبان فارسی (۱) ۵. برهان السعاده ، ردّ باب هفتم تحفه ۶. تشييد المطاعن ، كتاب حاضر ۷. تطهير المؤمنين عن نجاسه المشركين (۲) ۸. تقريب الأفهام في تفسير آيات الأحكام ، به زبان فارسی (۳) ۹. تقليب المكائد ، ردّ باب دوم تحفه ۱۰. تكمله الميزان لتعليم الصبيان (۴) ۱۱. الحواشي والمطالعات (۵).

- ۱- این کتاب از کتب مطبوعه مؤلف است ، دارای یک مقدمه و دوازده باب و یک خاتمه ، در بیان تعریف قاضی و مفتی و اصناف و احوال آنان ، و بینة و شهود ، و حرمت رشوه و آنچه متعلق به قاضی و مفتی است . اولش : (الحمد لله الذی هو الحاكم بالعدل ، والقاضی بالفصل ..) الی آخر . مراجعه شود به : كشف الحجب والاسرار : ۲۷ ، الذریعه ۱ / ۲۹۹ .
- ۲- کتاب در سنه ۱۲۶۱ هجری قمری در هند چاپ شده است (چاپ سنگی) . اولش : (الحمد لله المتقدّس عن أدناس الإمكان ، والمنزّه عن أرجاس الحدّثان ..) الی آخر . مراجعه شود به : الذریعه ۴ / ۲۰۲ .
- ۳- اولش : (الحمد لله الذی بعث فی الأمیین رسولاً فی آخر الزمان ..) الی آخر . مراجعه شود به : الذریعه ۴ / ۳۶۶ .
- ۴- این کتاب شرح المیزان در علم صرف است . اولش : (سبحان من رفع بنیان العقل و وضع میزان العدل ..) الی آخر . مراجعه شود به : الذریعه ۴ / ۴۱۶ و ۱۴ / ۹۷ .
- ۵- مراجعه شود به کتاب الفضل الجلی که در مقدمه تشييد المطاعن ، چاپ پاکستان ، طبع شده است .

۱۲ . رساله فی التقیه ، به زبان فارسی (۱) ۱۳ . رساله فی الكبائر ، به زبان فارسی (۲) ۱۴ . السیف الناصری ، ردّ باب اول تحفه
 ۱۵ . الشعله الظفریه ، ردّ الشوکه العمریه مربوط به باب دهم تحفه ۱۶ . الفتوحات الحیدریه در ردّ کتاب الصراط المستقیم شیخ
 عبد الحی ۱۷ . مزیل الوسواس فی ردّ من تبع الخناس (۳) ۱۸ . مصارع الأفهام لقطع الأوهام ، ردّ باب یازدهم تحفه ۱۹ . مقدمه
 إلهیه ، ردّ مقدمه تحفه ۲۰ . نفاق الشیخین به حکم أحادیث الصحیحین ، مربوط به باب دوم تحفه و حواشی متعدد بر تألیفات
 دیگران .

شرح بعضی از این آثار در ضمن ردّیه های " تحفه اثنا عشریه " خواهد آمد .

- ۱- این کتاب از کتب مطبوعه مؤلف است ، اصل آن به صورت چکنویس بوده و میرحامد حسین آن را پاکنویس ، و در
 لکهنو به طبع آن اقدام نموده است ، سپس به زبان اردو ترجمه و در مجله الاصلاح به چاپ رسیده است . الذریعه ۴ / ۴۰۵ .
- ۲- بنا بر نقل فرزند مؤلف شروع این کتاب : (الحمد لله ربّ العالمین ، والصلاه علی خاتم النبیین محمد وعترته المعصومین ..
) إلی آخر . مراجعه شود به : کشف الحجب والاسرار : ۲۸۰ ، الذریعه ۱۷ / ۲۵۹ .
- ۳- نسخه ناقص این کتاب در مرکز احیاء میراث اسلامی قم موجود است ، مراجعه شود به فهرست نسخه های خطی مرکز ۳ /
 ۲۱۰ .

از اساتید و شاگردان ایشان اطلاع چندانی در دست نیست ، فقط مرحوم سید .

دلدار علی به عنوان مهمترین استاد^۱ و سید محمد فرزند سید دلدار علی و میرحامد حسین فرزند خود مؤلف از مشاهیر تلامیذ ایشان معرفی شده اند .

مولوی میرزا محمد علی در شرح حال مؤلف مینویسد : تحصیل کتب درسیه از فضلالی عصر خود نموده و اکتساب علوم دینی و معارف یقینی پیش جناب غفران مآب مولانا السید دلدار علی طاب ثراه فرموده . (۱) سید دلدار علی نصیرآبادی سید المتکلمین الاعلام ، و سند المناظرین الفخام ، علامه قمقام ، وفهّامه علاّم ، هادی انام الی سبیل دار السلام ، عضد الاسلام ، مولانا سید دلدار علی بن محمد معین نصیرآبادی لکهنوی هندی نقوی رضوی (متوفی ۱۲۳۵) .

او از سید بحر العلوم اجازه دارد ، (۲) اولین کسی است که در هند ادعای اجتهاد نمود و نماز جمعه و نماز عیدین را به پا داشت .

تا زمان او شیعه امامیه در بلاد هند پراکنده بودند و برای مذهب خویش تبلیغی نداشتند . . . به دستور پادشاه اوده (۳) در سیزدهم رجب ۱۲۰۰ سید دلدار علی اقامه جماعت را شروع کرد .

۱- نجوم السماء : ۴۱۹ - ۴۲۲ و مراجعه شود به مطلع الانوار : ۵۸۸ - ۵۹۱ ، ترجمه آن : ۵۵۹ - ۶۰۱ .

۲- الذریعه ۱۵ / ۹۲ ، کشف الحجب والاسرار : ۳۷۲ .

۳- اوده نام شهری بسیار قدیمی است که در شمال هندوستان کنار نهر کوکره - از توابع رود گنگ - و نزدیک شهر فیض آباد و در ۱۲۵ هزار گزی مشرق لکنهو و در ۱۹۰ هزار گزی شمال غربی فارس واقع است ، در سابق شهری آباد بوده است . جامعی بزرگ در این شهر بنا شده و آثار عتیقه دارد . (لغت نامه دهخدا) .

او در تبیین حقانیت مذهب خویش و ابطال مذاهب دیگر بسیار کوشید تا اینکه اکثر قریب به اتفاق مردم در بلاد اوده نزدیک بود شیعه شوند .

او تصنیفات بسیاری دارد .

سید دلدار علی در ۱۹ رجب ۱۲۳۵ در لکهنو وفات یافت و در حسینیه خویش - که به حسینیه غفران مآب معروف است - به خاک سپرده شد . (۱) سید محمد نصیرآبادی اما سید محمد نقوی نصیرآبادی لکهنوی معروف به سلطان العلماء - فرزند سید دلدار علی - که از شاگردان مؤلف بوده است ، ولادت او در سال ۱۱۹۹ و وفاتش در سنه ۱۲۸۴ واقع شده است .

از تألیفات اوست :

الامامه ، ردّ باب هفتم تحفه البارقه الضیغمیه در تحلیل متعتین ، ردّ باب دهم تحفه البوارق الموبقه ، ردّ باب هفتم تحفه الضربه الحیدریه لکسر الشوکه العمریه یا ضربت حیدری ، مربوط به باب دهم تحفه طعن الرماح یا الفوائد الحیدریه که در ردّ باب دهم تحفه است . (۲) .

۱- نزهه الخواطر و بهجه المسامع و النواظر ۷ / ۱۶۸ ، شرح حال او در اعیان الشیعه ۶ / ۴۲۵ - ۴۲۶ نیز آمده است .

۲- اعیان الشیعه ۹ / ۲۷۶ ، منتخب التواریخ : ۴۳۴ .

فرزندان او عبارتند از: مولوی سراج الدین، مرحوم اعجاز حسین، مولانا میر حامد حسین.

اکبر ایشان عالی جناب مولانا السید سراج حسین، فاضل جلیل و حکیم عصر و فیلسوف ماهر بود، او در ریاضیات تألیفاتی دارد، و در سال ۱۲۸۲ هجری قمری فوت نمود. (۱) اوسط ایشان، جامع الکمالات منبع الافادات سید عالی قدر و فاضل وسیع الصدر جناب المولوی السید اعجاز حسین، صاحب التصانیف العدیده والتألیف المفیده.

فاضل کامل سید اعجاز حسین در ۲۱ رجب سنه ۱۲۴۰ در میرتهه متولد و در ۱۷ شوال سنه ۱۲۸۶ وفات یافت، و جنب قبر والدش در مقبره علامه سید دلدار علی - که به حسینیه غفران مآب معروف است - به خاک سپرده شد، و در رثای او عده ای از بزرگان اشعاری سرودند.

تألیفات او عبارت است از:

شذور العقیان فی تراجم الاعیان، در چندین جلد کشف الحجب والاستار عن وجه الکتب والاسفار، در تصانیف شیعه القول السدید رساله فی ترجمه صاحب النزله المیرزا محمد و تألیفاتی دیگر.

در اعیان الشیعه در مورد "عبقات" گوید: سید اعجاز حسین برادر میرحامد.

۱- برای اطلاع بیشتر از شرح حال او رجوع کنید به ترجمه مطلع الانوار: ۲۹۰.

حسین در تألیف کتاب "عبقات" همکار او بود، چنان که در شرح حال او گفتیم . (۱) و آخرین پسر آن بزرگوار میر حامد حسین است .

میر حامد حسین بزرگان شیعه میرحامد حسین را با عباراتی ستوده اند که درباره کمتر کسی دیده شده، و کتاب او را به اوصافی ستوده اند که در مورد هیچ کتابی شنیده نشده است . (۲) محدث قمی درباره او مینویسد : السید الأجلّ العلامة ، والفاضل الورع الفهّامه ، الفقیه المتکلم المحقق ، والمفسّر المحدث المدقّق ، حجه الاسلام والمسلمین ، وآیه الله فی العالمین ، وناشر مذهب آبائه الطاهرین ، السیف القاطع ، والرکن الدافع ، البحر الزاخر ، والسحاب الماطر ، الذی شهد بکثره فضله العاکف والبادی ، وارتوی من بحار علمه الظمان والصادی . . (۳) سید اجل ، علامه روزگار ، وحید الاعصار ، فرید الادوار ، دریای ناپیدا کنار ، جامع علوم عقلی و نقلی ، مدار فنون فرعی و اصلی ، المقتفی آثار آبائه الطیبین ، والحامی لذمار (۴) أجداده الا-کرمین ، آیه الله فی العالمین ، وحجه الحق علی الخلق أجمعین ، مولانا الأجلّ ، سیدنا المبخّول ، میر سید حامد حسین ، صاحب عبقات الانوار ، شکر الله .

۱- مراجعه شود به فوائد الرضویه : ۵۹۵ ، نجوم السماء : ۴۱۹ - ۴۲۲ ، اعیان الشیعه ۴ / ۳۸۱ ، مطلع الانوار : ۵۸۸ - ۵۹۱ ، ترجمه آن : ۵۵۹ - ۶۰۱ .

۲- مراجعه شود به سواطع الأنوار ، شیخ عباس هندی شیروانی .

۳- فوائد الرضویه : ۹۱ .

۴- الذمار : ما لزمک حفظه مما وراءک ویتعلق بک . وذمار الرجل : مما وراءه ویحقّ علیه أن یحمیه . (مجمع البحرین ۳ / ۳۱۳) .

مساعیه ، و أنزله من الفردوس أعالیه . (۱) اعتماد السلطنه گوید : میرحامد حسین لکهنوی از آیات الهیه و حجج شیعه اثنی عشریه است ، گذشته از مقام فقاہت ، در علم شریف حدیث واحاطه تام بر اخبار و آثار و معرفت احوال رجال از شعب شیعه و اهل تسنن و جماعت ، اولین شخص امامیه است قولاً مطلقاً در فنّ کلام لاسیما مبحث امامت . (۲) او در ۵ محرم ۱۲۴۶ متولد شد ، از دوران کودکی در مهد تربیت و مراقبت پدر بزرگوارش سید محمد قلی - که او نیز از آیات بزرگ الهی و از اعلام شیعه و فقیه بارع و متکلمی نامی و صاحب تألیفات زیادی بوده - پرورش یافت . (۳) میرزا محمد مهدی لکهنوی کشمیری مینویسد :

در عهد طفولیت آثار فرزاندگی از ناصیه اش ظاهر بود ، هر شب بی آنکه اخوانش از کتاب " حمله حیدری " میرزا رفیع باذل یکی دو صفحه نخوانند به خواب نمیرفت ، چنان ذکاوت طبع از آن جناب ظاهر میشد که مردم تعجب مینمودند ، و رسیدن او را به مدارج عالیہ علم و عمل حدس میزدند . در سال هفتم از عمرش شروع به تعلم کرد .

بعد از انقضای مدت یسیره تعلیم آن جناب را جناب والد ماجدش - طاب ثراه - خود متکفل شدند ، و تا سال چهاردهم عمر کتب متداوله ابتدائیه را به انجام رسانیدند ، سال پانزدهم عمر مبارک بود که والد ماجد آن جناب در لکهنو تشریف آورده به رحمت حق پیوستند ، لاجرم برای تکمیل تحصیل رجوع به دیگران لازم افتاد .

۱- فوائد الرضویه : ۵۹۵ ، و مراجعه شود به نجوم السماء : ۴۱۹ - ۴۲۲ .

۲- الماثر والآثار : ۱۶۸ .

۳- عباقات الأنوار ، ثقلین ۶ / ۱۲۱۴ .

بالجمله ؛ در عرض چند سال تحصیل علوم را به انجام رسانیده ، اشتغال به خدمت تصانیف والد ما جده خود - طیب الله رمسه - فرموده ، اول " فتوحات حیدریه " را تصحیح و تنقید نمود ، و در آخرش عبارتی تحریر فرمود که دلالت بر کمال آن جناب در علم ادب دارد .

من بعد " رساله تقیه " را - که آن هم از تصانیف منیفه والد ماجدش طاب رمسه بود - تصحیح و تهذیب نمود .

پس از آن به تصحیح و اشاعه کتاب مستطاب " تشیید المطاعن " که از جمله نوادر عصر و افراد دهر است اشتغال فرموده ، سالها سال در تبیض و تصحیح و مقابله عبارات آن با اصول کتب مصروف ماند ، و الحق احسانی عظیم بر مذهب اهل حق به این خدمت گرانها بگذاشت .

هنوز از این کار فارغ نشده بود که از جانب مخالفین " منتهی الکلام " شایع شد که عرصه را بر اهل حق تنگ تصور نموده و به این کتاب افتخار میکردند ، مؤلف " منتهی الکلام " احدی از اهل حق را قادر بر جواب آن نمیدانست ، و میگفت : اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند کتاب مرا جواب نتوانند نوشت !

میر حامد حسین این مهم را در عرض شش ماه انجام داد و کتاب " استقصاء الافحام فی نقض منتهی الکلام " را تصنیف فرمود ، که باعث تعجب علمای عصر گردید و به نحوی کسر شوکت مخالفین شد که ناگفته مییاشد مخالفان با تمام قوا کوشیدند ولی از عهده جواب آن بر نیامدند .

الحاصل ؛ تصنیف " استقصاء الافحام " در مغازی علمیه مثل غزوه احزاب تصور باید کرد ، و آیه : (كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) را شاهد حال باید دانست .

بعد از تصنیف " استقصاء الافحام " به سوی تکمیل " شوارق النصوص " توجه نمودند ، و در مدت یسیره مجلدات عدیده آن را جمع فرمودند .

این کتاب هم از آیات باهره و بینات زاهره فضل و کمال آن جناب است ، من بعد به تصنیف و اشاعه کتاب " عبقات الانوار " - که اعظم ادله حقیقت مذهب اهل حق ، و اکبر حجج صدق دین اهل تشیع است - عطف عنان فرمودند و تا آخر عمر در تصنیف و اشاعه آن اشتغال داشتند ، و مجلدات عدیده آن را ظاهر ساختند .

در تصنیف و مجاهده دینی به حدی انهماک داشتند که هر گاه به وجه درد صدر دست یمین از کار افتاد به دست یسار تحریر مینمود ، و هر گاه دست یسار هم کار نمیکرد به زبان املاء میفرمودند ، هیچ مانعی را در این باب مانع نمیانگاشتند و همیشه علم نصرت دین مبین در دست داشتند ، تا آنکه در هیجدهم ماه صفر سنه یک هزار و سی صد و شش (۱۳۰۶) داعی اجل را لیبیک اجابت فرمودند ، و در حسینیه جناب غفران مآب - طاب ثراه - مدفون شدند .

تألیفات ایشان عبارت است از :

عبقات الأنوار فی إمامه الأئمة الأطهار ؛ در سی مجلد که اعظم تصانیف آن جناب است .

استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام ؛ ده مجلد شوارق النصوص ؛ پنج مجلد (۱) کشف المعضلات فی حلّ المشکلات ؛ در مجلدات متعدد العضب البتار فی مبحث آیه الغار ؛ یک جلد مبسوط إفحام أهل المین فی ردّ ازاله الغین ؛ در مجلدات متعدد النجم الثاقب فی مسأله الحاجب فی الفقه .

۱- طاهر السلامی این کتاب را تحقیق و در دو جلد توسط انتشارات دلیل ما در سنه ۱۳۸۱ هجری شمسی موافق ۱۴۲۳ هجری قمری به طبع رسانیده است .

الدرر السنیه فی المکاتب والمنتشآت العربیه ؛ کتابی است بی نظیر زین الوسائل إلی تحقیق المسائل ؛ در مجلدات متعدد ، شامل فتاوی فقہی و غیره الذرائع فی شرح الشرایع ؛ کتابی است ناتمام در فقه أسفار الأنوار عن وقایع أفضل الأسفار ؛ خاطرات سفر حج و عتبات عالیات در عراق (۱) .

بالجمله ؛ وجود آن جناب از آیات الهیه و حجج شیعہ اثنی عشریه بود ، هر کس کتاب مستطاب " عبقات الانوار " را که از قلم دربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند میداند که در فن کلام - سیمای در مبحث امامت - از صدر اسلام تا کنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته .

و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز به تائید و اعانت حضرت إله ، و توجه سلطان عصر روحنا له فداء .

جناب میر سید ناصر حسین خلف آن بزرگوار - که در جمیع آنچه ذکر شد از علوم و کمالات وارث آن پدر و ثانی آن بحر زخار است - زحمات پدر را نگذاشت هدر رود و مانند پدر ماجد خویش مشغول تتمیم " عبقات " است و تا به حال چند جلد هم مبیضه فرموده و طبع شده . (۲) عالم جلیل شیخ عباس هندی شیروانی رساله مخصوصی موسوم به : " سواطع الأنوار فی تقریظات عبقات الأنوار " تألیف و تا بیست و هشت تقریظ از حجج الاسلام طراز اول نقل ، و در بعضی از آنها تصریح شده بر اینکه به برکت آن کتاب در یک سال .

۱- (تکمله) نجوم السماء ۲ / ۲۶ - ۳۱ .

۲- فوائد الرضویه : ۹۱ .

جمع کثیری ، شیعه و مستبصر شده اند . (۱) درباره سعی و کوشش این بزرگ مطالب شگفت انگیزی نقل شده است ، یکی از نویسندگان معاصر از علمای نجف نقل کرده که ایشان مدتی در مدینه طیبه بسر برد تا با قاضی القضاة طرح دوستی ریخت و توانست به منزل او راه پیدا کند ، و شبها در کتابخانه او به گونه ای که جلب توجه ننماید زیر نور کم سوی چراغ ! نسخه منحصر به فردی را در مدت شش ماه استنساخ کرد و سپس طی شش ماه دیگر کار مقابله آن را به انجام رسانید . (۲) نظیر این قضیه را از مرجع فقیه شیعه علامه سید شهاب الدین مرعشی نجفی نیز درباره ایشان نقل کرده اند . (۳) گویند : هنگامی که خبر فوت نابهنگام فرزند جوان میرحامد حسین به او داده شد ، بسیار متأثر گردید و از آنها خواست که خودشان تجهیز میت را انجام دهند ، مردم خیال کردند که این ضایعه اسفناک باعث اختلال حواس ایشان شده که مانند سابق مشغول تحقیقات علمی خویش است ، میرحامد حسین به فراست مطلب را دریافت لذا صریحاً به آنان گفت که : تألیف کتاب " عبقات الأنوار " از تشییع فرزندم واجب تر است . (۴) از امور شگفت آور آنکه ایشان به جهت تقوا و ورع تمام این تألیفات را فقط با کاغذ و مرکب ساختِ مسلمین مینوشت و از آنچه محصول صنعت اجانب بود احتراز میکرد .

۱- ریحانه الادب ۳ / ۳۷۸ .

۲- مجله ارمغان / دوره ۲۷ / شماره ۷ / صفحه ۳۱۳ - ۳۱۵ ، مقاله مدرسی .

۳- وفيات العلماء یا دانشمندان اسلامی ، حسین جلالی شاهرودی : ۱۲۸ .

۴- مجله ارمغان / دوره ۲۷ / شماره ۷ / صفحه ۳۱۳ - ۳۱۵ ، مقاله مدرسی .

میرزا محمد طهرانی عسکری - که از دانشمندان بزرگ است - از سید حسن یزدی که از خطبای کربلاست نقل میکند که : من میدانستم سید حامد حسین طاقت شنیدن مصائب ناگوار جدش سید الشهداء (علیه السلام) و اهل بیت آن بزرگوار (علیه السلام) را ندارد ، روزی ایشان در اثناء منبر من وارد حسینیه لکهنو شد و من متوجه نشدم ، مشغول خواندن مصیبت بودم که ناگهان دیدم از هر طرف صدا بلند شد و همه به من میگویند : دیگر روضه نخوان ! سپس متوجه شدم که سید غش کرده و تاب شنیدن مصیبت را نداشته ! (۱) او تمامی ساعات و دقائق عمر شریفش در تألیفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته ، تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ مینگاشته است . (۲) تذلیل تنها کسی که به عنوان داماد سید محمد قلی معرفی شده ، غلام حسنین کتوری است ، او در سال ۱۲۴۷ در کنتور هند متولد شد ، دروس اولیه را در کنتور فرا گرفته سپس به لکهنو رفته به تحصیلاتش ادامه داد و از بزرگان علما اجازه گرفت ، سپس روزنامه اخبار الأخبار را منتشر کرد .

او در حل مشکلات جامعه از جهات فکری ، اعتقادی ، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی کوشا بود ، و در تأسیس ندوه العلماء لکهنو سهیم بود ، به تبلیغات اسلامی در شهرها و روستاها اهتمام میورزید ، و گذشته از مقالاتش تألیفات متعدد از خود به جای گذاشت .

۱- نقباء البشر ، آقا بزرگ طهرانی : ۵۲ .

۲- لغت نامه دهخدا ، ح ، صفحه ۱۶۹ به نقل از ریحانه الادب .

او از فضیلت علمای هند به شمار میرفت و به لغات مختلف به خصوص عربی و فارسی آشنا بود . (۱)

۱- مستدرکات أعیان الشیعه ۷ / ۲۰۳ .

امروزه کتابخانه ناصریه یکی از گنجینه های علمی و دینی در خاورمیانه به شمار می آید ، بانی این کتابخانه عظیم علامه سید محمد قلی (قدس سره) است . وی علاوه بر تألیفات متعدد در زمینه فرهنگ و معارف اسلام اقدام به تأسیس کتابخانه ای بزرگ جهت استفاده علما و محققین و پژوهشگران نمود و در زمان حیاتش این کتابخانه را وقف بر اولاد خود کرد .

این کتابخانه با عظمت - که حالا حاوی سی هزار جلد از نفایس مطبوعات و نوادر مخطوطات ما بین صغیر و کبیر و خطیر و یسیر است - نتیجه همت سه شخصیت بزرگ علمی است که آثار و مآثر آنان در جامعه علم و هنر طنین انداز و مورد استفاده است .

امتیازی که این کتابخانه دارد این است که غالب تألیفات اهل تسنن و جماعت را در بر دارد ، و هر کتاب و یا رساله ای از تألیفات دانشمندان آنها که حدیث و یا فضیلتی را درباره اهل بیت نبوت (علیهم السلام) نقل نموده اند ، در آن کتابخانه موجود است . یکی از اسباب موفق بودن میر حامد حسین در تألیف " عبقات الانوار " در دست داشتن این کتب بوده است . [\(۱\)](#)

۱- عبقات الانوار ، ثقلین ، ۶ / ۱۲۱۸ ، المآثر والآثار : ۱۶۸ ، مجله ارمغان / دوره ۲۷ / شماره ۸ / صفحه ۳۵۴ ، مقاله مدرسی ، تألیفات شیعه در شبه قاره هند ، سید شهوار حسین نقوی ، صفحه : ۱۶ . شایان ذکر است که میر حامد حسین (رحمه الله) در ادامه راه پدر اهتمام زیادی به جمع آوری کتب و آثار داشته ، اموال کثیری در این راه خرج نمود . . . این کتابخانه هزاران جلد کتاب دارد که بسیاری از مخطوطات نفیس و قدیمی از جمله آن است . اعیان الشیعه ۴ / ۳۸۱ .

علامه سید محمد قلی در اواخر عمر به لکهنو آمد و پس از مدت هفتاد و یک سال و دو ماه و چهار روز قمری عمر با برکت ، در نهم ماه محرم الحرام سال ۱۲۶۰ هجری قمری - مطابق دلو ماه برجی - در شهر لکهنو هند وفات کرد ، وهم در آن شهر در حسینیه غفران مآب دفن شد . (۱) مشهور در وفات ایشان نهم ماه محرم است که در نامه مفتی سید محمد عباس به فرزند مؤلف سید سراج نیز آمده است ، ولی بعضی از نویسندگان آن را در چهارم محرم سال ۱۲۶۰ هجری گزارش کرده اند . (۲) افاضل عصر او در تاریخ وفاتش قصائد غرّاً و قطععات بدیعه فرموده اند . (۳) مفتی سید محمد عباس در رثای او سروده است :

< شعر > چون فاضل مفتی پسندیده خصال * بگذشت ز عالم و به یزدان پیوست در بلده لکهنو رسید از کنتور * پس رخت سفر به سوی جنت بر بست < / شعر > .

-
- ۱- مراجعه شود به : مکارم الآثار ۵ / ۱۶۱۲ ، مطلع الانوار : ۵۸۸ - ۵۹۱ ، ترجمه آن : ۵۵۹ - ۶۰۱ ، فوائد الرضویه : ۵۹۵ .
 - ۲- عبقات الأنوار ، ثقلین ۶ / ۱۲۱۸ ، مؤلفین کتب چاپی ۴ / ۹۲۹ ، احسن الودیعه : ۱۰۶ ، قلائد النحور : ۴۸ . در منتخب التواریخ سال وفات ایشان ۱۲۶۸ ذکر شده که ظاهراً سهواست .
 - ۳- فوائد الرضویه : ۵۹۵ .

< شعر > در ماتم او سپهر زد جامه نیل * رنگ رخ لاله در گلستان بشکست با مجتهد عصر که همانم نبی است * سر رشته اختصاص بودش در دست زین راه توان گفت که تقوا و ورع * فریاد کشیده در عزایش بنشست بر مرقد او نوشته شد تاریخش * این قبر مقدس محمد قلی است (۱) < شعر > (۱۲۶۰) در نامه حجه الاسلام اورع الناس مولانا المفتی السید محمد عباس به سید سراج آمده است :

و من الغير والآلام الحادته فی هاتیک الأيام وفاه والدک الماجد الکابر المحرز للمفاخر . ولقد عدتُه - رحمه الله - فی مرضه الذی دهاه ، فکالمنی مکالمه الأمجاد العظام ، وساجلی مساجله الأكابر الفخام ، ثم لما انصرفتُ بَعَثَ إِلَيَّ معتذراً عمّا وقع منه من التفريط فی آداب القراء ، فزرتُه ثانياً ووجدتُه عایناً ، وقلت له : أيها السری ! ما أنا وما خطری ؟ ! وإنی لا أتوقع التعظیم والإجلال من الأقران والأمثال ، فیکف وأنت من الکبار البالغین إلى ذروه الفخار ؟ ! ومع ذلك فقد أصابک فالج ، ولا علی المريض حرج .

ثم انه بلغنی حدیث وفاته - أعلى الله درجته - فأقلقنی كثيراً شديداً ، وما وجدت عن الصبر محيداً ، وقلت - راثياً له ، مؤرخاً لترحاله ، مذکراً لبعض أحواله - :

۱- مطلع الانوار : ۵۸۸ - ۵۹۱ ، ترجمه آن : ۵۵۹ - ۶۰۱ ، عبقات الانوار ، غدیر ۱ / ۲۴ مقدمه ، بروجردی .

< شعر > أريد ذكر محمد قلى ورحلته * وإننى بيراعى لا- نفخ الصورا هو المهاجر باللکهنوء مدفنه * وكان مسکنه الاولى کتورا کأنه هو نور الهدى وحين بدا * سنا هدها بکشور قیل : کن طورا وفى بطانه مولى الزمان مجتهد * الورى محمد الطهر كان مذکورا لقد تفقه فى الدين قادساً ورعا * وكان مشتغلاً بالكلام نحريراً أبان جاده الحقّ بالبراع (۱) كما * ترى المجزّه ليلاً تفتت (۲) نورا جزاک ربک عن أهل دینه خيراً * وكان سعیک عند الإله مشکورا مضى وخلف وُلداً له أولى فضل * کذاک عاش حميداً ومات مغفوراً وحين سجدى صلی عليه مجتهدان * كان فضلها فى الأنام مشهوراً محمد وحسين فداهما روحى * فإنما بهما الشرع ظلّ (۳) منصوراً ومن يشمّ شذا خلفهم يطيب (۴) نفساً * ولا يشمّ إذن عنبراً وكافوراً کذاک أقبر فى أرضهم وحائطهم * وفى القيامة فيهم يكون محشوراً مضى لتاسع شهر غداه عاشره * رحيل خامس آل العباء منحوراً مصابه بمصاب الحسين مقرون * وإنه لتلقى الحسين مسروراً طفاً (۵) وقلت لتاريخ يوم (۶) رحلته * لموته هو (إقبال يوم عاشورا) (۷) > / شعر < .

۱- خ ل : بالبراع .

۲- خ ل : تفتت .

۳- خ ل : صار .

۴- خ ل : يطلب .

۵- خ ل : طفى .

۶- خ ل : (يوم) نبود .

۷- موارد نسخه بدل از عباقات الانوار ، غدیر ۱ / ۲۳ ، مقدمه بروجردى آورده شد .

وَأَوْصِيكَ يَا أَخِي بِالصَّبْرِ وَالتَّجَلُّدِ ، فَإِنَّ نَوَائِبَ الدُّنْيَا لَهَا دَوَامٌ وَتَجَدُّدٌ ، وَلَا وِفَاءَ لِلدَّهْرِ الْخَوَّانِ ، وَلَا مَحِيصَ عَنِ صُرُوفِ الزَّمَانِ وَ (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (۱) و (كُلُّ مَنْ عَلِيَّهَا فَإِنَّ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) ، (۲) وَالسَّلَامُ خَيْرَ الْخَتَامِ .

وَأَنَا الْعَبْدُ الْمَعِيْبُ الَّذِي يَرِدُّهُ الْمَشْتَرَى مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّاسِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ الشُّوشْتَرِيِّ عَفَى اللَّهُ عَنْ أَحْيَائِهِ وَأَمْوَاتِهِ بِسَادَاتِهِ وَوَلَاتِهِ . (۳) .

۱- آل عمران (۳) : ۱۸۵ .

۲- الرحمن (۵۵) : ۲۷ .

۳- (تکمله) نجوم السماء ۱ / ۲۱۹ - ۲۲۱ ، در ضمن ترجمه سید سراج حسین . خلاصه مطلب آن که مفتی سید عباس گوید : در بیماری وفات سید محمد قلی به عیادت او رفتم ، برخورد بزرگ منشانه داشت و صحبت او (مثل گذشته) مانند اکابر و بزرگان بود ، ولی بعداً کسی را برای معذرت خواهی فرستاد که : در آداب ضیافت کوتاهی شد ، و معذرت خواهی نمود . دوباره به دیدن او رفتم و عرض کردم : من از همپرازان خود انتظار احترام ندارم چه رسد به شما که از بزرگان هستید ، گذشته از آنکه بر بیمار حرجی نیست . مفتی سید عباس ، وفات سید محمد قلی را از حوادث ناگوار روزگار - که باعث تأثر او شده - دانسته ، به فرزند ارشد آن مرحوم تسلیت گفته و او را سفارش به صبر نموده است ، و اشعار گذشته را در رثاء مؤلف سروده است .

در اوائل سده سیزدهم هجری ، مولوی عبدالعزیز بن شاه ولی الله دهلوی (متوفی ۱۲۳۹ هجری قمری) که به سی و یک واسطه نسب به عمر بن خطاب خلیفه دوم میرساند ، ملقب به : شاه صاحب ، از علمای اهل تسنن ، و از مردم هندوستان ، کتاب مفصلی به نام " تحفه اثنا عشریه " نگاشته و منتشر ساخت ، کتاب " تحفه " به زبان فارسی ، و از آغاز تا انجام آن در ردّ شیعه است .

وی در این کتاب عقائد و آراء شیعه را به طور عموم و فرقه امامیه اثنا عشریه را بالخصوص در اصول و فروع و اخلاق و آداب و تمامی معتقدات و اعمالشان به عباراتی خارج از نزاکت و کلماتی بیرون از آداب و سنن مناظره یعنی به شیوه کتب درسی نوآموزان که به خطابه نزدیکتر تا به جدل و برهان ! - یا دست کم نقل صحیح مطالب - مورد حمله و اعتراض قرار داده ، و با اینکه در مقدمه و همچنین جا به جا در طی ابواب و فصول به ظاهر ملتزم گردیده که تنها به مسلّمات خود شیعه استناد کند و جز از روی مدارک معتبره آنان سخنی نیاورد ، کمتر به التزام خود عمل کرده و به قول خویش پایدار مانده ، بلکه کتاب را مملوّ از افتراءات و تهمت‌های شیعه ساخته است .

او ابتدائاً از ترس نواب نجف خان - که از امرای زمان در آن سامان و شیعه بوده - به نام مستعار غلام حلیم انتشار داد ، اما در چاپهای بعد به نام اصلی وی - عبدالعزیز - منتشر گردید .

به هر حال کتاب " تحفه " با تحولات و انتشار متعدد - که توضیح بیشتر آن خواهد آمد - در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر ، و بالاخره تحریک حسّ بدبینی و عصبیت اهل تسنن بر علیه جامعه شیعه بسیار مؤثر بود ، و معلوم نیست از این پس نیز چه عواقب سوئی برای مسلمین خواهد داشت . (۱) نسخه ای که از کتاب " تحفه اثنا عشریه " فعلا- متداول است چاپ نورانی کتب خانه پیشاور (افسست از چاپ نول سال ۱۳۱۳ هجری قمری مطابق با ۱۸۹۶ میلادی) در ۴۰۰ صفحه است - که عاری از هر حاشیه و تعلیقه است - ولی با توجه به در دسترس بودن آن ، آدرسهای متن تحفه از این چاپ داده شد ، اما در مورد آدرس حواشی مؤلف بر تحفه از چاپ دهلی استفاده شد که نسخه آن در ایران نایاب است .

نسخه دیگری از کتاب به خط نستعلیق با حواشی فراوان نویسنده ، طی ۷۷۶ صفحه در سال ۱۲۷۱ هجری قمری در دهلی به طبع رسیده ، و صفحه اول - در این چاپ - و عنوان کتاب بدین صورت است :

قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم : إذا رأيتم الذين يسبون أصحابي فقولوا : لعنه الله على شرّكم !

الحمد لله والمنه که این کتاب لطائف مآب نصیحه المؤمنین وفضیحه الشیاطین موسوم به " تحفه اثنا عشریه " تصنیف عمده المناظرین زبده المتکلمین حافظ غلام حلیم المشتهر به مولوی شاه عبدالعزیز محدث دهلوی ، در مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن در دهلی مطبوع شده سنه ۱۲۷۱ .

و پایان این نسخه چنین است :

قد وقع الفراغ من تحرير هذه النسخة المتبرکة المسمى ب : تحفه الاثنا عشریه فی التاريخ الثامن من شهر ذی قعدة المعظم سنه ۱۲۷۱ هجرى . (۱) دهلوی صاحب " تحفه " مولوی عبدالعزیز بن شاه ولی الله بن عبد الرحیم عمری دهلوی متولد ۲۵ ماه مبارک ۱۱۵۹ - برابر با سنه ۱۷۴۶ میلادی - است . او هنگام فوت پدرش ۱۶ سال داشته است . چنان که گذشت او با سی و یک واسطه نسب به عمر بن خطاب میرساند ، او را با القابی چون : امام ، عالم کبیر ، محدث ، سرور دانشمندان زمان و مانند آن ستوده ، و به سراج الهند (یعنی چراغ هند) ، و حجه الله لقب داده اند . او را از افراد بی نظیر معرفی کرده اند که دانشمندان زیادی نزد او تلمذ کرده ، و باعث تحولات علمی و نشر و ترویج مذهب سنیان در هند بوده است .

او در فنون مختلف مانند تیراندازی و اسب سواری و موسیقی [!!] مهارت داشته است .

کار او در شهرت به جایی رسید که انتساب به او باعث افتخار مردم در هر جای هند بود ! تألیفات او مورد قبول دانشمندان قرار گرفت تا جایی که به مطالب او استناد میشود .

از مشهورترین تصنیفات او " تحفه اثنا عشریه " در ردّ مذهب شیعه است ، گویند : تا آن زمان چنین کتابی نوشته نشده . ولی خواهد آمد که این کتاب ترجمه " صواقع " است که او به نام خود منتشر نموده است !

۱- مراجعه شود به عبقات الأنوار ، ثقلین ۶ / ۱۱۹۸ ، مکارم الآثار ۴ / ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ .

وی در ۷ شوال ۱۲۳۹ - برابر با سنه ۱۸۲۴ میلادی - در دهلی از دنیا رفت . (۱) درباره او نوشته اند : در لقب فاروقی است ، ولی در معنا نه چون حق و باطل نزد او یکسان است ! او فلسفه تشیع را نمیداند و حتی به ظواهر تسنن هم پایبند نیست . (۲) مولوی رحمان علی صاحب گوید : مولانا عبد العزیز دهلوی ابن مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی در سال یازده صد و پنجاه و نه هجری ولادت یافته و به غلام حلیم اسم تاریخی موسوم گشت ، و به عمر پانزده سالگی به خدمت والد ماجد خود از تحصیل علوم عقلیه و نقلیه و تکمیل کمالات خفیه و جلیه فارغ شده ، و بعد پدر بزرگوار ، متکی اریکه درس و ارشاد گردید .

تا آنکه گوید : " رساله « سر الشهادتین » و " بستان المحدثین " و " تحفه اثنا عشریه " و " عجاله نافعہ " و " فتح العزیز " تفسیر سوره بقره و دو پاره اخیر قرآن مجید ، از تصانیف شهیره اویند . (۳) پدر دهلوی شاه ولی الله احمد بن عبد الرحیم فاروقی دهلوی هندی ابو عبدالعزیز فقیه حنفی محدث ، اهل دهلی هند ، متولد ۱۱۱۰ هجری قمری ، مطابق با ۱۶۹۹ میلادی ، و متوفی ۱۱۷۶ هجری قمری مطابق با ۱۷۶۲ میلادی .

۱- نزہہ الخواطر ۷ / ۲۷۵ - ۲۷۶ .

۲- الذریعہ ۲۴ / ۱۰۸ .

۳- عبقات الأنوار ، ثقلین ۶ / ۱۱۹۸ ، ضمائم کتاب به قلم آقای فقیه ایمانی ، به نقل از تذکره علمای هند : ۱۲۲ طبع لکهنو .

در فهرس الفهارس گفته است : خداوند به واسطه او و فرزندان و نوادگان دختری او و شاگردان آنها حدیث و سنت را در هند - پس از آنکه به دست فراموشی سپرده شده بود - زنده کرد ، و تألیفات او محور استفاده اهل هند است . (۱) عامه در مدح و ستایش او مبالغات گزاف نموده اند ، سید عبد الحی حسنی - صاحب نزهة الخواطر - در ترجمه او گوید :

شیخ الاسلام ولی الله بن عبد الرحیم الدهلوی .

الشیخ الامام الهمام حجه الله بین الانام ، امام الأئمه ، قدوه الأمه ، علامه العلماء ، وارث الانبیاء ، آخر المجتهدین ، أوحد علماء الدین ، زعیم المتضلعین بحمل أعباء الشرع المبین ، محیی السنه ومن عظمت به الله علینا المنه ، شیخ الاسلام قطب الدین أحمد ولی الله بن عبد الرحیم بن وجیه الدین العمری الدهلوی .

العالم الفاضل التحریر أفضل من بث العلوم فأروی کل ظمان . ولد یوم الاربعاء لأربع عشره خلون من شوال سنه ۱۱۱۴ ، واشتغل بالدرس نحو من اثنتی عشره سنه ، وحصل له الفتح العظیم فی التوحید والجانب الواسع فی السلوک ، ونزل علی قلبه العلوم الوجدانیه فوجا فوجا ، وخاض فی بحار المذاهب الاربعه وأصول فقهم خوضا بلیغا ، ونظر فی الاحادیث التي هی متمسکاتهم فی الاحکام وارتضى من بینها بامداد النور الغیبی طریق الفقهاء المحدثین ..

ومن نعم الله تعالی علیه انه خصه بعلوم لم یشرک معه فیها غیره ، والتي أشرک فیها معه غیره من سائر الأئمه کثیره لا یحصیها البیان .

ومن نعم الله تعالى عليه أن أولاه خلعوه الفاتحيه ، وألهمه الجمع بين الفقه والحديث وأسرار السنن ومصالح الاحكام وسائر ما جاء به النبي من ربّه عزّ وجلّ . (۱) علت تأليف " تحفه " ابو الحسن ندوی - که از مخالفان سرسخت شیعه به شمار میرود - مدعی است که شاه عبد العزیز به تکمیل کارهای پدر پرداخته و دامنه آن را توسعه داده است .

و در ضمن نوآوریهای او ، مقاومتش را در برابر فتنه تشیع یادآور میشود !

او کتاب ازاله الخفای شاه ولی الله را بی نظیر دانسته ، و " تحفه اثنا عشریه " را تکمیل کننده آن و کتابی تاریخ ساز میدانند که در طوفان حوادث موجب تحول اجتماع گردید ، و باعث شد بزرگان و نوابغ نویسندگان شیعه تا مدتها به ردّ و تکذیب این کتاب مشغول شوند ، و از این ردّیه ها به هشت مجلد بزرگ از سی جلد " عبقات " اشاره میکند .

ندوی با اعجاب به این کتاب نگریسته و با توجه به اشتغالات دهلوی و بیماریها و گرفتاریهای او ، اشتغال به کار " تحفه " را کاری سنگین تلقی کرده که احتیاج به فراغت کامل و مراجعه دهها کتاب دارد ، ولی گفته : در قرن دوازده هجری شیعه در هند تبلیغاتی وسیع داشته و در بسیاری از خانواده ها تأثیر بسزایی گذاشته بودند ، سپس به جملاتی از صاحب " تحفه " در مقدمه در این زمینه اشاره نموده است .

او ارزش و اهمیت " تحفه " را ناشناخته و آن را مانع تشیع بسیاری از سنیان هند دانسته است . (۱) دهلوی در مقدمه انگیزه اش را در مورد تألیف تحفه چنین بیان میکند :

و این رساله را " نصیحه المؤمنین و فضیحه الشیاطین " لقب کرده شد [!!] غرض از تسوید این رساله و تحریر این مقاله آن است که در این بلاد که ما ساکن آنیم ، و در این زمان که ما در آنیم رواج مذهب اثنا عشریه و شیوع آن به حدی اتفاق افتاده که کم خانه باشد که یک دو کس از آن خانه به آن مذهب متمذهب نباشند و راغب به این عقیده نشوند لیکن اکثری از حلیه علم تاریخ و اخبار خود عاطل ، و از احوال اصول و اسلاف خود بی خبر و غافل میباشند ، و هرگاه در محافل و مجالس با اهل سنت و جماعت گفتگو مینمایند کج میگویند و شتر گریه میآرند ! حسباً لله تعالی به تحریر این رساله پرداخته شد تا در وقت مناظره از جاده خود بیرون نروند ، و اصول خود را منکر نشوند ، و در بعضی از امور واقعی شک و تردّد را راه ندهند .

و در این رساله التزام کرده شد که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتی که عاید به ایشان میشود غیر از کتب معتبره ایشان منقول عنه نباشد ، و الزاماتی که به اهل سنت میشود میباید که موافق روایات اهل سنت باشد ، و الا هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحق است و با یکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع ، و آنچه از تواریخ و قصص و حکایات گذشته در این رساله مندرج است از آن جنس است که هر دو فرقه بر آن اتفاق دارند و تفسیر قرآن مجید نیز از فریقین یکسان مروی است ، مع هذا بیشتر از تفاسیر شیعه آورده تا کسی را مظنه تهمت نماند . (۲) .

۱- رجال الفکر والدعوه فی الاسلام ، ابوالحسن الندوی ۴ / ۲۹۶ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲ .

عناوین أبواب تحفه اثنا عشریه باب اول : ذکر فرقه های شیعه و بیان کیفیت حدوث مذهب تشیع باب دوم : ذکر مکائد شیعه
 باب سوم : دانشمندان و گذشتگان علمای شیعه و تصانیف آنها باب چهارم : روایات و روایت شیعه باب پنجم : در الهیات باب
 ششم : در نبوت باب هفتم : در امامت باب هشتم : معاد باب نهم : مسائل فقهیه باب دهم : مطاعن خلفای ثلاثه و دیگران باب
 یازدهم : اختصاصات ویژه شیعه ، شامل : اوهام و تعصبات و هفوات باب دوازدهم : تولی و تبری فهرست باب دهم تحفه اثنا
 عشریه مطاعن ابو بکر اول : اعتراض امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) دوم : ترک قصاص خالد بن ولید در قتل مالک
 سوم : تخلف از لشکر اسامه چهارم : بی لیاقتی ابو بکر پنجم : نصب عمر با معزول بودنش از صدقات ششم : زبردست بودن
 ابو بکر و عمر هفتم : نصب عمر با اعتقاد به عدم تعیین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

هشتم : اعتراف به تسلط شیطان نهم : بیعت با ابو بکر امری ناگهانی دهم : اعتراف ابو بکر به برتر نبودن خودش یازدهم : عزل ابو بکر از تبلیغ سوره براءت دوازدهم : منع فدک ، از جهت میراث سیزدهم : منع فدک ، از جهت هبه چهاردهم : منع فدک ، از جهت وصیت پانزدهم : جهل به احکام شرعی مطاعن عمر اول : نسبت هذیان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دوم : احراق درب خانه حضرت زهرا (علیها السلام) سوم : انکار وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چهارم : جهل به احکام شرعی پنجم : زدن صد شاخه به جای صد تازیانه ششم : اسقاط حدّ رجم از مغیره هفتم : الف) تحریم زیاد گرفتن مهریه زنان هفتم : ب) تجسس عمر هشتم : منع خمس از ذوی القربی نهم : بدعت نماز تراویح دهم : صد حکم مختلف در میراث پدر بزرگ از میت !

یازدهم : الف) نهی از نکاح متعه یازدهم : ب) نهی از متعه حج

مطاعن عثمان اول : واگذار کردن امور به ناهلان بنی امیه دوم : برگرداندن حکم به مدینه سوم : تضييع بيت المال چهارم : عزل و نصبهای بی جا پنجم : رفتارهای ناپسند با صحابه ششم : منع از قصاص عبيدالله بن عمر هفتم : بدعت اتمام نماز در منی هشتم : منع مردم از چراگاه های عمومی نهم : اختصاص بيت المال به بستگان دهم : همکاری صحابه در قتل او مطاعن عايشه اول : جنگ جمل دوم : بغض و عناد با امير مؤمنان (عليه السلام) سوم : مرور بر چشمه حوآب و اصرار بر مخالفت چهارم : غارت بيت المال بصره پنجم : افشای اسرار پیامبر (صلی الله عليه وآله و سلم) ششم : حسادت بر حضرت خديجه (عليها السلام) هفتم : اعتراف به معصیت بودن جنگ با علی (عليه السلام) هشتم : تصرف بی جا در حجره منوره پیامبر (صلی الله عليه وآله و سلم) نهم : اشاره پیامبر (صلی الله عليه وآله و سلم) به آشوب گری عايشه دهم : طعنی ساختگی

مطاعن اصحاب اول : فرار از جنگ ها دوم : رها کردن پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) در اثنای خطبه سوم : حدیث حوض (صحابه در قیامت) چهارم : عدم امتثال دستور حضرت در آوردن کاغذ پنجم : سهل انگاری در امتثال دستورات حضرت ششم : پیشگوئی دیگر (صحابه در قیامت) هفتم : دنیا طلبی و حسادت صحابه هشتم : عدم یاری علی (علیه السلام) و یاری دشمنان حضرت نهم : شباهت به بنی اسرائیل دهم : عدم بنای کعبه بر اساس حضرت ابراهیم (علیه السلام)

نظر به اهتمام عامه به کتاب " تحفه " ، عده ای از آنها به ترجمه و حاشیه و یا تلخیص آن پرداختند که از آن جمله کتب ذیل است :

ترجمه التحفه الاثنی عشریه در سال ۱۲۲۷ هجری شخصی به نام غلام محمد بن محیی الدین اسلمی - تلمیذ مولوی عبدالعلی - در شهر مدراس هندوستان کتاب " تحفه " را از فارسی به عربی ترجمه کرد ، و آن را به : الترجمة العبقريه والصوله الحیدریه للتحفه الاثنا عشریه نام نهاد . (۱).

۱- مراجعه شود به الذریعه ۲۲ / ۳۲۱ ، عبقات الأنوار ، ثقلین ۶ / ۱۱۹۸ . در کتاب شبهات : ۲۶۰ مینویسد : دو نسخه از آن در مکتبه الاوقاف بغداد به شماره های ۵۰۳۵ و ۶۸۱۲ موجود است .

ترجمه تحفه اثنا عشریه به زبان اردو در یکی از فهرستهای کتب چاپ لاهور پاکستان نام ترجمه " تحفه " به زبان اردو دیده شد که به طبع رسانیده اند! [\(۱\)](#) البهجه المرضیه فی اختصار التحفه الاثنی عشریه عمر کحاله گوید: محمد امین بن علی بن محمد بن عبد الله سویدی ابو الفوز نسابه، متکلم... از تصانیف اوست " البهجه المرضیه فی اختصار التحفه الاثنی عشریه ". [\(۲\)](#) المنحه الالهیه مختصر التحفه الاثنی عشریه آقا بزرگ طهرانی تحت عنوان: مناقب الامیر کرم الله وجهه میفرماید: " المنحه الالهیه مختصر التحفه الاثنی عشریه " تألیف محمود شکری آلوسی، همراه با تعلیقه محب الدین الخطیب که مطابق میل خود آنچه بر قلم مسمومش جاری شده نوشته و در سلفیه سند ۱۳۷۳ به چاپ رسیده.

اصل " تحفه اثنا عشریه " تألیف شاه عبد العزیز دهلوی و به زبان فارسی است، در سنه ۱۲۲۷ شیخ غلام محمد بن محیی الدین بن عمر اسلمی آن را تعریب کرد، سپس محمود شکری آلوسی در سنه ۱۳۰۱ آن را تهذیب و تلخیص نمود. [\(۳\)](#).

۱- عبقات الأنوار، ثقلین ۶ / ۱۱۹۸.

۲- معجم المؤلفین ۹ / ۷۶، و مراجعه شود به ایضاح المکنون ۱ / ۲۰۳.

۳- الذریعه ۲۲ / ۳۲۱ و مراجعه شود به ۳ / ۱۷۷ و ۱۰ / ۱۹۰.

آلوسی کتاب را به نه باب تقسیم نمود :

باب اول : ذکر فرقه های شیعه و بیان گذشتگان آنها و کیدهای آنها !

باب دوم : بیان اقسام شیعه و احوال راویان آنها باب سوم : الهیات باب چهارم : نبوت باب پنجم : امامت (آیات و احادیث و دلائل عقلی شیعه بر امامت بلافصل امیرمؤمنان (علیه السلام)) باب ششم : بعضی عقائد امامیه که مخالف عقائد اهل سنت است باب هفتم : احکام فقهیه باب هشتم : مطاعن باب نهم : ویژگیهای خاص شیعه آلوسی در مقدمه آن را به سلطان عبدالحمید خان ابن سلطان عبدالمجید خان عثمانی تقدیم داشت ، و وی را به الفاظ عجیبه ستود ، که قسمتی از آن را ذکر میکنیم :

وقدمته لأعتاب خليفه الله في أرضه ، ونائب رسوله - عليه الصلاة والسلام - في سنته وفرضه !! الذي راعي رعاياه بجميل رعايته ، ودبرهم بصائب تدبيره وواسع بدايته ، وسلک أحسن المسالك في استقامه أمورهم ، وصيانه نفوسهم ، وحراسه جمهورهم ، وخص من بينهم علماء دولته وصلحاء ملته بحسن ملاحظته وفضل محافظته ، تمييزاً لهم بالعنايه ، وتخصيصاً بما يجب من الرعايه ، ووضعاً للأُمور مواضعها ، وإصابه بها مواقعها ، وهو أمير المؤمنين [!!] الواجب طاعته على الخلق أجمعين ، سلطان البرين ، وحقان البحرين ، السلطان ابن السلطان ، السلطان الغازي

عبد الحمید خان ابن السلطان الغازی عبد المجید خان . . !

اللهم أئیده بنصرک ، وانصره لتأیید ذکرک ، واطمس شر سويداء قلوب أعدائه وأعدائك ، ودق أعناقهم بسیوف قهرک
وسطوتک . .

لکن نظر به کمی وسیله طبع و نیز برخی محدودیتهای سیاسی که در آن وقت از طرف حکومت عثمانی بر قرار بود ، از چاپ و
انتشار آن در کشور عراق جلوگیری شد .

آخر الامر در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر این گونه کتب مساعی بسیار مبذول میشد ،
طبع و منتشر گردید ، بعداً مدیر مجله "الأزهر" مصر اقدام به طبع مجدد همان مختصر نمود . (۱) تذییل : الصواعق الموبقه
لإخوان الشیاطین والضلال والزندقه بنا به گزارش جمعی از محققین ، اصل کتاب " تحفه اثنا عشریه " از کتاب " صواعق "
خواجه نصرالله کابلی گرفته شده که عبدالعزیز آن را به فارسی ترجمه کرده است ، (۲) .

۱- عباقات الأنوار ، ثقلین ۶ / ۱۱۹۸ . چنان که گذشت این کتاب اولین بار در بمبئی سنه ۱۳۰۱ چاپ شد ، سپس در مصر از
طرف مدیر " مجله الازهر " ، و پس از آن برای سومین بار همراه با تعلیقه های محب الدین خطیب در سلفیه سند ۱۳۷۳ به
طبع رسید .

۲- در مورد سرقت دهلوی از مطالب کتاب " الصواعق الموبقه " ، رجوع شود به : مکارم الآثار ۴ / ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ ، نجوم
السماء ۱ / ۳۵۲ ، الذریعه ۳ / ۱۷۷ و ۱۰ / ۴۴ ، ۱۹۰ - ۱۹۱ . عباقات الأنوار ، مجلد غدیر : ۴۷۴ چاپ طهران ، مجله تراثنا ،
شماره ۶ / ۴۱ ، مقاله علامه سید عبدالعزیز طباطبائی (قدس سره) ، ترجمه آن در کتاب و کتابخانه ۴۶۷ - ۴۶۸ ، مقاله :
موضع شیعه در برابر حملات (فرهنگی) دشمن و . . . یکی از معاصرین مینویسد : گذشته از " تحفه اثنا عشریه " که از کتاب
" الصواعق " نصرالله کابلی است ؛ بستان المحدثین او نیز منحول از کتاب کفایه المتطلع تألیف تاج الدین دهیان و مقالید
الأسانید ثعالبی ، و تفسیر فتح العزیز او از تفسیر مهائی است !! رجوع شود به نفحات الأزهار ۱ / ۶۲ و ۵ / ۱۷۹ .

لذا توضیح مختصری درباره آن لازم است : میرزا نصرالله کابلی - چنان که خود اشاره کرده (۱) - از معاصرین علامه مجلسی است ، ولی هیچ ترجمه و شرح حالی از او در دسترس نیست ، او کتابی را به نام " الصواعق الموبقه لإخوان الشیاطین والضلال والزندقه " تألیف نموده است . (۲) این کتاب مشتمل بر مقدمه ، هفت مقصد و خاتمه است :

مقدمه : مذمت روافض مقصد اول : ابتدای ظهور رافضه مقصد دوم : الهیات مقصد سوم : نبوت مقصد چهارم : امامت (در ضمن آن بحث مطاعن را نیز مطرح کرده است) .

مقصد پنجم : معاد مقصد ششم : ابطال مذهب رافضه مقصد هفتم : دلایل حقانیت مذهب اهل سنت خاتمه : نهی از مجالست و همنشینی با روافض .

-
- ۱- در پایان بخش علمای شیعه گوید : والباقر المجلسی صاحب بحار الانوار من المعاصرین . (صواعق ، ورق ۱۴۳) .
 - ۲- نسخه ای از این کتاب از کتابخانه ناصریه هند - کتابخانه مؤلف تشیید المطاعن و فرزنداناش - به آستان قدس منتقل و به شماره ۲۱۸۵۶ در ۳۸۴ ورق موجود است .

السیوف المشرقه (مختصر الصواعق الموبقه) محمود شکری آلوسی - صاحب کتاب " المنحه الالهیه مختصر التحفه الاثنی عشریه " - به اختصار " صواعق " نیز پرداخته و کتاب " السیوف المشرقه " را تألیف نموده است . (۱)

۱- نسخه ای از این کتاب در مکتبه المتحف العراقی به شماره ۸۶۲۹ موجود است . رجوع کنید به کتاب شبهات ۲۱۴ ، ۲۵۶ - ۲۵۷ .

گرچه مخالفان، تألیف تحفه اثنا عشریه را کار بسیار اعجاب انگیز و شگفت دانسته، و از چنین اقدامی بی اندازه مسرور و شاد هستند، ولی غافل از آنکه با تأمل و تدبیر در این کتاب واضح و روشن میشود که دهلوی نه از دانش کافی و لازم برخوردار بوده، نه از امانت و دیانت!

گذشته از آنکه چارچوب مطالب کتاب او سرقتی از کتاب صوابع کابلی است که او ترتیب مطالب آن را تغییر داده و آن را به فارسی ترجمه کرده است بدون آنکه اشاره ای به اصل صوابع داشته باشد!

او در نقل مطالب خیانت نموده، تدلیسات عدیده از او سر زده، گاهی تهمتهای ناروا به شیعه زده و گاه بدون هیچ تحقیقی دروغهای بافته شده توسط دیگران را نقل نموده است.

غلطهای فاحش از او سر زده، و بارها دچار تناقض گویی گردیده است.

او با حيله و دسيسه ترتيب ابواب و مطالب را تغيير ميدهد تا با اغراض فاسدش مطابقت نمايد.

مؤلف (رحمه الله) بارها تذکر داده است که صاحب تحفه کلام شیعه را به نحوی تقریر میکند که - به خیال خویش ! - از عهده پاسخ آن برآید ، و از بیان مباحث به صورت کامل و روشن خودداری مینماید ، لذا مؤلف (قدس سره) در این موارد ابتدا مطلب را از کتب علمای شیعه نقل میکند ، و پس از تقریر صحیح آن به پاسخ اشکالات و شبهات دهلوی میپردازد .

تدلیس و مغالطه در بیان مطالب از شیوه های شگفت دهلوی است .

گاهی مدعای خویش را به عنوان دلیل در برابر خصم ذکر میکند !

و گاه با خلط مطالب و آمیختن روایات ، وقایع را غیر آنچه هست نشان میدهد .

او حقائق تاریخی را به دروغ انکار میکند و از اعتراف به وجود روایات صحیح در کتب عامه امتناع مینماید .

دهلوی با اینکه در اول کتاب خود را ملزم دانسته که فقط از مطالب مسلم و مصادر مورد قبول طرفین - شیعه و سنی - در کتابش بیاورد تا استدلال و احتجاج درست و بجا باشد ، سرتاسر کتابش را از مطالب واهی و سست و روایات عامه و . . . پُر کرده است . گاهی به روایاتی استناد میکند که خود عامه آن را تضعیف نموده یا حتی آن را جعلی میدانند !!

بلکه در نقل از کتب عامه هم امانت داری را رعایت ننموده است !

آیا این شیوه مناظره و بحث علمی است ؟ !

آیا با فحشهای رکیک و کلمات زشت و قبیح و . . . طرف را مجاب و ساکت میکند یا عقده های خویش را خالی میکند ؟ !

ولی با این همه جهالت و نادانی ، و اشتباهات فراوان ، و . . . چنان عُجب و خودبینی بر او چیره شده که لافهای بی جا میزند ، و خود را عالم به علوم قرآنی پنداشته که میتواند تمام مشکلات علمی را حل کند !!

سپس آن را از برکت پدرش دانسته گوید :

< شعر > روح پدرم شاد که میگفت به استاد * فرزند مرا عشق بیاموز دگر هیچ < / شعر > آری ! به حق درباره او کلام خداوند تبارک و تعالی صادق است که : (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا) . (۱) بالجمله ؛ او آبرویی برای خویش و بلکه هم کیشان خویش باقی نگذاشته و با این برخوردهای نابخردانه بذر دشمنی و عداوت را در دلها کاشته است .

بررسی بیست صفحه تحفه و ارائه یک صد و چهل اشتباه و . . . !

گرچه با مطالعه کتاب شریف " تشیید المطاعن " مُشت دهلوی کاملاً باز شده و پرده از دسیسه های او برداشته میشود ولی برای نمونه فقط به بررسی حدود بیست صفحه از کتاب او - یعنی بخش مطاعن ابو بکر - پرداخته و فهرستی از برخی روشهای ابداعی و متنوع [!!] او را ارائه مینماییم .

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل !

تناقضات (۱) مثل مشهور است که دروغگو را حافظه نباشد!

دهلوی در دفاع از خلفا و صحابه چنان سراسیمه گشته و شتابزده عمل میکند که گاهی در پاسخ یک طعن مطالب سطرهای قبل را فراموش میکند و در سطرهای بعد به تناقض مبتلا میشود! چه رسد به تناقضاتش در طعنهای دیگر و ابواب مختلف.

موارد ذیل نمونه ای است از اقوال متهافت و تناقض گویهای او:

۱. ابتدای امامت ابو بکر از چه روزی بوده است؟

دهلوی گوید: آن جناب، ابو بکر را در نماز پنج وقتی از روز چهارشنبه تا روز دوشنبه خلیفه خود ساخته بود. (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: این ادعا تناقض دارد با کلام خودش که در طعن سوم گوید:

۱- شایان ذکر است که در تنظیم بخشی از فهرست آینده از یادداشت هایی که در ابتدای نسخه [و] (کتابخانه آستان قدس شماره عمومی ۲۷۶۷۱) موجود بود استفاده شد، و روش تنظیم مطالب را از آن آموختیم. این نسخه از نسخه های قبل از تکمیل کتاب است که به نظر میرسد به خط مبارک مؤلف (رحمه الله) یا فرزندان و شاگردان ایشان باشد، و بنابر یادداشت معرف نسخه، تاریخ تحریر آن زمان خود مؤلف است. لازم به تذکر است که: در نقل مطالب آینده سعی بر آن بود که عین کلام دهلوی و اشکالات مؤلف (قدس سره) با تلخیص و اختصار آورده شود.

۲- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۲ (طعن اول ابو بکر).

وقت عشاء از شب پنجشنبه ابو بکر را جناب پیغمبر علیه [و آله] السلام خلیفه نماز فرمودند . (۱) و آنچه در طعن چهارم گوید : تفویض امامت نماز در مرض موت خود ، از شب پنجشنبه تا صبح دوشنبه ، آنقدر مشهور است که حاجت بیان ندارد . (۲) . تناقض و تنافی متن و حاشیه ! مالک با صدقات قوم خویش چه کرد ؟ !

دهلوی گوید : مالک بن نویره صدقاتی که از قوم خود گرفته بود بر آنها ردّ نمود ، و گفت : باری از مؤونه این شخص خلاص شدید . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این ادعا معارض است با آنچه در حاشیه نقل نموده :

قال مالک لقومه : ینبغی أن نجمع الصدقات ونبعثها إليه لیعلم أنا علی دین الإسلام . .

فجاء خالد فلم یجدهم فی البطاح ، فعلم أنهم لایریدون القتال وأخذ منهم الصدقات فبعثها . (۴) مالک گفت قوم خود را : و سزاوار است که جمع کنیم صدقات را و بفرستیم به سوی او تا بداند به درستی که ما بر دین اسلام هستیم ؛ پس آمد خالد و نیافت ایشان را در بطاح ، پس دانست که ایشان اراده قتال ندارند ، و گرفت از ایشان صدقات را و فرستاد . (۵) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۵ (طعن سوم ابو بکر) .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۷ (طعن چهارم ابو بکر) . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۷۱ - ۷۳ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۳ (طعن دوم ابو بکر) .

۴- حاشیه تحفه اثنا عشریه : ۵۳۲ (حاشیه طعن دوم ابو بکر) .

۵- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۳۶ - ۱۴۸ .

۳. اگر مالک بن نویره مرتد بود ، چرا دهلوی گوید : ابو بکر ديه او را پرداخت ؟

دهلوی گوید : به ثبوت رسیده بود که هنگام استماع خبر قیامت اثر وفات جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم ، زنان خانه این مالک بن نویره حنابندی و دف نوازی ، و دیگر لوازم فرحت و شادی به عمل آورده ، شماتت به اهل اسلام نموده بودند .

..

مالک به حضور خالد در مقام سؤال و جواب در حق جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم این کلمه گفت : (قال رجلکم .. کذا ؛ أو صاحبکم) . و این اضافه به سوی اهل اسلام ، نه به خود ، شیوه کفار و مرتدان آن زمان بود . . .

برادر او متمم بن نویره نزد عمر بن الخطاب اعتراف به ارتداد او نموده . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : ادعای ارتداد مالک تناقض دارد با کلام خودش که گوید :

ابو بکر ديه مالک هم از بیت المال دهانید . (۲) ۴ . آیا توقف امیر مؤمنان (علیه السلام) در استیفای قصاص از قتله عثمان بجا بود یا نه ؟ !

دهلوی گوید : اگر توقف ابو بکر در استیفای قصاص مالک بن نویره قادح در خلافت او باشد ، توقف حضرت امیر (علیه السلام) در استیفای قصاص عثمان به طریق اولی قادح باشد . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : مخاطب در باب هفتم در جواب خوارج و نواصب گفته :

و توقف نمودن در قصاص عثمان به جهت عدم تعیین قاتل بوده ، و تفتیش .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۳ - ۲۶۴ (طعن دوم ابو بکر) .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۴ (طعن دوم ابو بکر) . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۷۶ - ۱۷۷ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۴ (طعن دوم ابو بکر) .

قاتل بر ذمه خلیفه نیست . (۱) ۵ . شرکت ابو بکر در جیش اسامه و عدم آن برابر بود یا نه ؟

دهلوی گوید : تعییناتی ابو بکر ، خود موقوف شده بود ، و رفتن و نرفتن او هر دو برابر ماند . (۲) و این مناقض است با قول به : وجوب عینی ماندن او در مدینه برای دفع فتنه مرتدان که پس از آن گفته :

و دفع فتنه کفار و مرتدان از مدینه فرض عین بود ، اگر این را از دست میداد ترک فرض لازم میآمد ، پس ابو بکر فرض بالكفایه را برای ادای فرض عین ترک نموده . (۳) ۶ . آیا تأویل کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جایز است یا نه ؟

دهلوی گوید : و جمله : « لعن الله من تخلف عنها » ... اگر صحیح هم باشد ، معنایش آن است که : اسامه را تنها گذاشتن ، و از مهم رومیان برای انتقام زید بن حارثه ، پهلو تهی کردن حرام است . (۴) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این ادعا منافی است به آنچه در باب اول در بیان معتقدات اهل سنت گفته :

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۳۱ (باب هفتم) . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۷۷ - ۱۷۸ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۵ (طعن سوم ابو بکر) .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۵ (طعن سوم ابو بکر) .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر) .

نصوص پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم و ائمه محمول بر ظاهر است . (۱) ۷ . آیا خلافت ابو بکر دلیل است بر لزوم اتباع سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یا مجوز مخالفت نمودن با آن حضرت ؟!

دهلوی گوید : ابو بکر را بعد از رحلت پیغمبر علیه [و آله] السلام انقلاب منصب شد . . . پس چون ابو بکر خلیفه پیغمبر بود ، و به جای او شد ، او را همراه اسامه چرا بایستی برآمد ؟! (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : کمال تعجب است از مخاطب که یک جا خلیفه بودن ابو بکر را دلیل وجوب اتباع او سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را میآرد ، و یک جا خلافت او را مبیح مخالفت امر آن حضرت (صلی الله علیه و آله) میگرداند !

چون در اینجا خلافت او را دلیل جواز مخالفت حضرت و در طعن دوم ، آن را دلیل وجوب اتباع حضرت دانسته و گفته :

ابو بکر صدیق خلیفه رسول صلی الله علیه [و آله] و سلم بود ، نه خلیفه شیعه و سنی ، او را به فرمایش و خواهش ایشان کار کردن نمیرسد ، بلکه موافق سنت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم بایستی کرد . (۳) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۱۱ (باب اول) . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۶۲ - ۲۶۳ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر) .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۴ (طعن دوم ابو بکر) . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۶۴ - ۲۶۸ .

۸. دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) در تجهیز جیش اسامه خطاب به همه مسلمانان است یا فقط کسانی که برای شرکت در آن لشکر تعیین شده بودند؟!

دهلوی گوید: «جهزوا جیش أسامه» خطاب به متعینان نمیتواند شد، چه تجهیز و سامان کردن لشکر اسامه بعینه، لشکر اسامه را فرمودن، کلام بی معنا است.

و بلافاصله گوید: پس خطاب عام است به جمیع مسلمین. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: این دو مناقض یکدیگر است؛ زیرا متعینان هم از جمله مسلمین بودند. (۲) ۹. اگر ابو بکر وزیر و مشیر است و بی حضور او هیچ کاری سرانجام نمیابد، چرا دهلوی گوید: پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) در غزوات متعدد او را به عنوان امیر فرستاد؟

دهلوی گوید: پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) گاهی ابو بکر را بر امری والی نساخته، لیکن به این جهت که او را وزیر و مشیر خود میدانست، و بی حضور او هیچ کاری از کارهای دین سرانجام نمیافت. (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: این ادعا تناقض دارد با کلام خودش که گوید: در غزوات عدیده او را به عنوان امیر فرستاد مانند:

۱- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر).

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۷۶ - ۲۷۷.

۳- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۷ (طعن چهارم ابو بکر).

بعد از شکست اُحُد ، غزوه بنی نضیر ، غزوه بنی لُحیان ، سریه کراع الغمیم ، غزوه تبوک ... (۱) . استدلالات به روایتی میکند که با کلام خودش تناقض دارد ، گذشته از آنکه آن روایت از عامه است .

دهلوی گوید : خود پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ارشاد فرموده ، حاکم از حذیفه بن الیمان روایت میکند که فرمود : من قصد دارم که مردم را به سوی ملکهای دور و دراز برای تعلیم دین و فرایض بفرستم چنانچه حضرت عیسی (علیه السلام) حواریین را فرستاده بود .

حاضران عرض کردند که یا رسول الله ! این قسم مردمان موجودند ، مثل ابو بکر و عمر . فرمود : إنه لا غنی لی عنهما ، اینها من الدین کالسمع والبصر ! (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این روایت از اهل سنت است ، احتجاج به آن مقابل شیعه صحیح نیست !

گذشته از آنکه اگر این روایت صحیح است ، لازم آید که خودش را در ادعای بعث ابی بکر در سرایای متعدده کاذب داند ! (۳) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ - ۲۶۷ (طعن چهارم ابو بکر) . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۳۲ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۷ (طعن چهارم ابو بکر) .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۳۱ - ۳۳۳ .

۱۱. آیا اهل سنت قائل به استخلاف هستند یا نه ؟!

دهلوی گوید : محققین اهل سنت نیز قائل به استخلاف اند در صلوات و در حج . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید :

استخلاف در صلوات و در حج عین استخلاف مباحوث عنه یا مستلزم آن است ، یا نه ؟!

در صورت دوم کلام لغو از او صادر شده !

و در صورت اول مناقض چیزی است که در باب هفتم گفته :

اصلح در حق مکلفین همین است که تعیین رئیس را به عقل ایشان واگذارند . (۲) زیرا لازم آید که از حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خلاف آنچه در حق مکلفین اصلح بود به عمل آمده باشد !

و نیز این معنا مخالف و مناقض قول جمهور اهل سنت است ؛ که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) هیچ کس را به خلافت تعیین نکرده . (۳) ۱۲ . آیا خلافت ابو بکر را حضرت به وحی میدانست یا او منصوص نبود ؟!

دهلوی گوید : حضرت به وحی ربانی و الهام سبحانی به یقین میدانست که .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۹ (طعن هفتم ابو بکر) .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۱۷۹ (باب امامت) .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۸۸ - ۳۸۹ .

بعد آن جناب صلی الله علیه [و آله] وسلم ، ابو بکر خلیفه خواهد شد . . . و حدیث :

(إنه الخلیفه من بعدی) که در " صحاح " اهل سنت موجود است ، بر آن دلالت صریح دارد . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : خود فاضل ناصب در عقیده پنجم باب امامت گفته که :

خلفای ثلاثه نزد اهل سنت نه معصوم اند ، و نه منصوص علیه . (۲) ۱۳ . اصلح در حق مکلفین تعیین رئیس است بر آنها یا واگذار کردن آن به عقول خودشان ؟ !

دهلوی گوید : ابو بکر به عقل خود اصلح در حق دین و امت ، خلافت عمر را میدانست ، پس او را ضرور افتاده که آنچه صلاح امت در آن یافته بود به عمل آرد . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این مناقض چیزی است که در باب هفتم گفته :

اصلح در حق مکلفین همین است که تعیین رئیس را به عقل ایشان واگذارند . (۴) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۹ (طعن هفتم ابو بکر) .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۱۸۰ (باب امامت) . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۹۰ - ۳۹۱ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۹ (طعن هفتم ابو بکر) .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۱۷۹ (باب هفتم) . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۹۳ - ۳۹۴ .

۱۴ . تهافت صریح !

در طعن هشتم که ابو بکر میگفت : إن لی شیطاناً یعتزینی . . و هر که او را شیطان پیش آید ، و از راه برد قابل امامت نیست .
دهلوی گوید : خلاف این روایت نزد ایشان صحیح و ثابت است که گفت : والله ما نمت فحلمت ، و ما شبّهت . . (۱) إلى آخر

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : اگر او ادعا میکند که خطبه : (إن لی شیطاناً یعتزینی) اصلاً بر وقوع اطاعت شیطان ، از ابی بکر و زیغ او دلالت ندارد - که در پاسخ دوم گفته - پس چرا این کلمات را مخالف آن خطبه میگوید ؟

پس او به ادعای مخالفت بین الکلامین ، جمیع تأویلات واهیه خود را بر باد داده است . (۲) ۱۵ . قرائت آیات اول سوره براءت امر مهم و عظیم بود یا کار عادی که از هر کسی ساخته است ؟ !

دهلوی گوید : لیاقت قرائت چند آیه به آواز بلند را هر قاری و حافظ میتواند سرانجام داد . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : او کلام خود را تکذیب نموده ، به عظمت و جلالت این امر قائل شده ، و گفته :

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۹ (طعن هشتم ابو بکر) .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۱ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۳ (طعن یازدهم ابو بکر) .

چون این کار هم از مهمات عظیمه بود ، پس لابد آن شخص هم عظیم القدر و بزرگ مرتبه باشد ، مثل ابی بکر . (۱) ۱۶ .
تنافی کلمات دهلوی در متن و حاشیه !

دهلوی گوید : عمر بن عبدالعزیز در وقت خود فدک را به حضرت امام محمد باقر (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] داد ،
ایشان گرفتند و در دست ایشان بود .

وباز گفته : مأمون عباسی به عامل خود نوشت که فدک را به اولاد فاطمه (علیها السلام) بده ، در این وقت امام رضا [(علیه
السلام)] گرفتند . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این منافی آن است که خودش در حاشیه همین قول از " شرح مقاصد "
نقل کرده که :

والمذکور فی کتب التواریخ : أن فدک کانت علی ما قرره أبو بکر إلى زمن معاویه ، ثم أقطعها مروان بن الحکم ، ووهبها
مروان من ابنه عبد العزيز وعبد الملك ، ثم لَمَّا ولی الولید بن عبد الملك ، وهب عمر بن عبد العزيز نصيبه للولید ، و کذا
سليمان بن عبد الملك ، فصار کلّها للولید ، ثم ردها عمر بن عبد العزيز أيام خلافته إلى ما کانت علیه ، ثم لَمَّا کانت سنه
عشرین ومائتین کتب المأمون إلى عامله قثم بن جعفر : أن یردّ فدک إلى أولاد فاطمه [(علیها السلام)] ، فدفعها إلى محمد
بن الحسن بن زید بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب [(علیهم السلام)] ، ومحمد بن عبد الله بن زید بن الحسين بن
زید ، .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۳ (طعن یازدهم ابو بکر) . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۴۰ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۰ (طعن چهاردهم ابو بکر) .

ليقوموا بها وأهلها ، وعدّ ذلك من تشيع المأمون . (۱) از این عبارت ظاهر میشود که فدک در دست حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) و امام رضا (علیه السلام) نیامده .

و منافات دارد با حدیثی که در جواب طعن سیزدهم از " مشکاه " نقل نموده ، و به تصدیق آن پرداخته ؛ زیرا که در آن آمده :

ثم صارت لعمر بن عبد العزيز ، فقال : فرأيت أمراً منعه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم فاطمه ليس لي به حق ، وإنما أشهدكم أنني رددتها علي ما كانت عليه ، يعني علي عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وأبي بكر وعمر . (۲) (پس عمر بن عبدالعزيز آن را به امام باقر (علیه السلام) نداده) (۳) ۱۷ . تنافی نماز خواندن ابو بکر بر جنازه حضرت فاطمه (علیها السلام) ، با روایاتی که خودش نقل کرده !

دهلوی گوید : ابو بکر به موجب گفته علی مرتضی (علیه السلام) پیش امام شد ، و نماز بر وی گزارد و چهار تکبیر بر آورد . (۴) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این کذب محض و افترای صرف است .

۱- حاشیه تحفه اثنا عشریه : ۵۶۱ ، ولاحظ : شرح المقاصد ۲ / ۲۹۲ - ۲۹۳ .

۲- مشکاه المصابیح ۲ / ۱۱۹۰ ، تحفه اثنا عشریه : ۲۷۷ - ۲۷۹ (طعن چهاردهم) .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۲۱۴ - ۲۱۷ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۱ (طعن چهاردهم ابو بکر) .

و نیز تکذیب میکند آن را روایتی که خودش آورده ، و به صحت آن اعتراف نموده ، و روایت دیگری که آن را مشهور گفته

اما روایت اولی : حضرت فاطمه (علیها السلام) وصیت کرده بود که کسی دیگر بر جنازه آن حضرت نیاید . . . پس به این جهت حضرت امیر (علیه السلام) کسی را بر جنازه حضرت زهرا (علیها السلام) نطلبید . (۱) و اما روایت ثانیه : ابو بکر صدیق و عمر فاروق و دیگر اصحاب که به خانه علی مرتضی (علیه السلام) به جهت تعزیت آمدند ، شکایت کردند که : چرا ما را خبر نکردی تا شرف نماز و حضور درمیافتیم .

علی مرتضی (علیه السلام) گفت : فاطمه وصیت کرده بود که چون از دنیا بروم مرا به شب دفن کنی . (۲) و ابن حجر عسقلانی در "اصابه" گفته : و روی الواقدی - من طریق الشعبی - قال : صلی أبو بکر علی فاطمه (علیها السلام) ، وهذا فیه ضعف وانقطاع .

وقد روی بعض المتروکین عن مالک ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه نحوه ، ووهیاه الدارقطنی وابن عدی . (۳) ۱۸ . تهافت کلمات دهلوی در تضعیف و تصحیح روایات !

دهلوی گوید : سوختن لوطی به روایت ضعیف از ابوذر وارد شده ، حجت .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۱ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۱ .

۳- الاصابه ۸ / ۲۶۷ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۴۸ - ۲۵۲ .

نمیشود در الزام اهل سنت . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : تضعیف روایت احراق لوطی ، و انکار حجیت آن نهایت جسارت است ، زیرا خودش در وجه سوم تصریح کرده به اینکه :

در روایات اهل سنت ثابت است که ابو بکر صدیق لوطی را به مشورت و امر حضرت علی (علیه السلام) سوخته است . (۲) و این غایت تهافت و تناقض است که امری را که خود از اکابر ائمه خویش نقل کرده ، و در روایات خویش ثابت گفته ، و به اعتماد و جودت اسناد آن قائل شده ، بلکه تصحیح آن نموده ، باز خودش آن را مردود میسازد ، و به تضعیف و توهین و ابطال آن میپردازد !! (۳) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۲ (طعن پانزدهم ابو بکر) .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۳ .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۲۱ - ۳۲۲ .

۱۹. ادعای اینکه ابتدای امامت نماز ابو بکر از روز چهارشنبه بوده .

دهلوی گوید: آن جناب ابو بکر را در نماز پنج وقتی از روز چهارشنبه تا روز دوشنبه خلیفه خود ساخته بود. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: روایات تعیین نمودن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ابو بکر را برای امامت صلات، از موضوعات اهل سنت است...

و نیز اشتداد مرض آن حضرت در روز پنج شنبه بود، چنانچه در "صحیح بخاری" در آخر کتاب مغازی، در باب مرض النبی (صلی الله علیه وآله) مذکور است:

قال ابن عباس: يوم الخميس، و ما يوم الخميس؟ اشتد برسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وجعه.. إلى آخر الحديث. (۲) پس خلیفه ساختن ابو بکر برای امامت صلات از روز چهارشنبه نباشد، زیرا که علت بیرون نیامدن آن حضرت برای امامت صلات، اشتداد وجع بود، و آن به روز پنج شنبه حاصل شده. (۳) ۲۰. مسلم دانستن خطبه و نماز جمعه ابو بکر دهلوی گوید: آن جناب ابو بکر را... خلیفه خود ساخته بود، و نماز جمعه و خطبه نیز... الی آخر. (۴).

۱- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۲ (طعن اول ابو بکر).

۲- صحیح بخاری ۵ / ۱۳۷ و مصادر دیگری که در مطاعن عمر خواهد آمد.

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۷۱ - ۷۳.

۴- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۲ (طعن اول ابو بکر).

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : تکذیب میکند این همه اقوال را آنچه مصنف " روضه الاحباب " گفته و آن این است :

در مدت مرض چون وقت نماز در رسیدی ، بلال آن حضرت را اعلام نمودی ، تا بیرون آمدی و نماز با مردم بگذاری ، و در آخر مرض سه روز بیرون نتوانست آمد . (۱) و وجه استدلال آن است که بالاتفاق وفات پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) روز دوشنبه بود ، پس اگر روز شنبه ابتدا باشد ، تا روز دوشنبه سه روز میشود .

و بنابر این خطبه خواندن ابو بکر و نماز جمعه گذاردن در حیات آن حضرت صورت نیندد . (۲) ۲۱ . ادعای اقتدای امیرمؤمنان (علیه السلام) به ابو بکر در نماز جمعه !

دهلوی درباره انکار امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) بر خطبه خواندن ابو بکر بر منبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) گوید :

و نیز (لازم میآید) مخالفت امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] است که آن جناب در عقب او نماز جمعه گزارده ، و خطبه جمعه او را مسلم داشته . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : در " صحیح بخاری " و " صحیح مسلم " در قصه فدک مذکور است که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بنی هاشم تا مدت حیات حضرت فاطمه (علیها السلام) - .

۱- روضه الاحباب ، ورق : ۱۷۰ - ۱۷۱ .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۷۲ - ۷۳ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۲ (طعن اول ابو بکر) .

که مدت شش ماه بود - بیعت ابو بکر نکردند، (۱) تا به گزاردن نماز در عقب او و خطبه جمعه او را مسلم داشتن چه رسد!

پس انکار جناب امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) بر خطبه خواندن ابو بکر بر منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) موافق و مطابق انکار حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد، نه مخالف. (۲) ۲۲. مطالبی را به کتب معتبره سیره و تواریخ نسبت داده که در هیچ تاریخ و سیره ای یافت نمیشود!

دهلوی در پاسخ طعن دوم ابو بکر گوید:

جواب این طعن موقوف بر بیان این قصه است موافق آنچه در کتب معتبره فن سیر و تواریخ ثابت است. (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: نام کتب سیر و تواریخ - که این قصه را از آنها نقل کرده - در اینجا مذکور نساخته (و برخی مطالب نقل شده در هیچ سیره و تاریخی نیست). (۴) ۲۳. کتب معتبره عامه را نامعتبر گفته!

دهلوی گوید: اگر در بعض کتب غیر معتبره یافته میشود، جواب آن نیز همراه آن موجود است که: این زن را مالک از مدتی [قبل] مطلقه ساخته، ۲۸

۱- صحیح بخاری ۵ / ۸۲ - ۸۳، صحیح مسلم ۵ / ۱۵۴.

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۷۳ - ۷۴.

۳- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۳ (طعن دوم ابو بکر).

۴- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۲۴ - ۱۲۸

محبوس داشته بود . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : اگر مرادش از کتب غیر معتبره " شرح تجرید " علامه قوشجی و " صواعق محرقه " و " شرح مواقف " است ، پس کذب محض است ؛ زیرا که این کتب مذکوره به نزد اهل سنت نهایت اعتبار دارد .

و اگر مرادش کتاب دیگر است ، اظهار نام آن ضرور بود تا اعتبار و عدم اعتبار آن به نزد اهل سنت دریافته شود .

ولی این جواب در " شرح " قوشجی به لفظ (قیل) و در " صواعق محرقه " به لفظ (لعل) مذکور است ! (۲) (و در هیچ تاریخ و سیره ای نیامده است) .

و نیز اگر تزویج او بعد از انقطاع عمده بود ، کذب ابو بکر لازم میآید ؛ زیرا که او گفت : خالد در این تزویج تأویل کرد پس خطا نمود . (۳) ۲۴ . ادعای شادی قوم مالک بن نویره در وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دهلوی گوید : هنگام استماع خبر قیامت اثر وفات جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم ، زنان خانه این مالک بن نویره حنابندی و دف نوازی ، و دیگر لوازم فرحت و شادی به عمل آورده ، شماتت به اهل اسلام نموده بودند . (۴) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۳ (طعن دوم ابو بکر) .

۲- الصواعق المحرقه ۱ / ۹۱ شرح تجرید قوشجی ۳۷۳ .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۵۵ - ۱۵۷ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۳ (طعن دوم ابو بکر) .

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این ادعا کذب و افترا است (در هیچ تاریخ و سیره ای نیامده است) . (۱) ۲۵ . ادعای اینکه لفظ « صاحبکم » را کفار درباره حضرت به کار میبردند .

دهلوی گوید : مالک به حضور خالد . . . در حق جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم این کلمه گفت : (قال رجلکم . . کذا ؛ أو صاحبکم) . و این اضافه به سوی اهل اسلام ، نه به خود ، شیوه کفار و مرتدان آن زمان بود . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : اطلاق لفظ (صاحبکم) در حق حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دلالت بر ارتداد نمیکند .

سپس شواهدی از کتب عامه بر آن اقامه میکند . (۳) ۲۶ . به دروغ ادعا میکند که : ابو بکر فهمید حق به جانب خالد است .

دهلوی گوید : چون ابو بکر صدیق خالد را به حضور طلبید و از وی استفسار حال نمود ، ماجرا . . . ظاهر شد ، و حق به جانب خالد دریافته متعرض حال او نشد . (۴) .

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۲۹ - ۱۳۰ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۳ (طعن دوم ابو بکر) .

۳- مراجعه شود به صحیح بخاری ۲ / ۱۵۹ ، ارشاد الساری ۳ / ۱۵۸ ، فتح الباری ۳ / ۳۶۴ ، ربیع الابرار ۵ / ۳۴۰ ، کنز العمال

۱۶ / ۲۰۴ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۳۲ - ۱۳۶ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۳ (طعن دوم ابو بکر) .

مؤلف (رحمه الله) میفرماید: کمال تعجب است که ابو بکر به خطای خالد تصریح میکنند، (و - بنابر روایات عامه - در جواب عمر خالد را نسبت به خطا کرد و گفت: (تأول فأخطأ) باز دهلوی گوید: او حق به جانب خالد دریافته!) (۱) ۲۷. ادعای اینکه زناي خالد در هیچ کتاب معتبری نیست.

دهلوی گوید: این روایت که: خالد همان شب به آن زن صحبت داشت در هیچ کتاب معتبر نیست! (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: این مطلب مخدوش است به [روایات تاریخی که نقل شد و] کلام ابن حجر در "صواعق محرقة" و [صاحب "مواقف"] و شارح "مواقف" و قوشچی در "شرح تجرید" (۳) ۲۸. ادعای اینکه خالد مسلمانان را در حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) به شبهه ارتداد کشت.

دهلوی گوید: در حضور جناب پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) همین خالد بن الولید صدها را از مسلمانان مفت به شبهه ارتداد کشته بود، آن حضرت اصلاً متعرض نشد. (۴) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: به موجب حدیث "صحیح بخاری" - که خود دهلوی در.

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۵۰ - ۱۵۱.

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۳ (طعن دوم ابو بکر).

۳- الصواعق المحرقة ۱ / ۹۱، مواقف ۳ / ۶۱۲، شرح مواقف ۸ / ۳۵۸، شرح تجرید قوشچی ۳۷۳. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۵۲ - ۱۵۴.

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۴ (طعن دوم ابو بکر).

حاشیه این قول نقل کرده (۱) - آن قوم در اصل کفار بودند ، و هنوز اسلام ایشان متحقق نشده بود .

و اطلاق ارتداد بر کسانی که خالد آنها را در زمان جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) کشته ، از مکائد او است ؛ زیرا که معنای ارتداد ، بازگشتن از اسلام است به سوی کفر ؛ و کسی که هنوز اسلامش متحقق نشده اطلاق ارتداد بر او صحیح نباشد .

مؤلف (قدس سره) پس از نقل کلام قسطلانی و زرکشی در شرح حدیث بخاری (۲) میفرماید : در اصل هر دو قصه فرق واضح است . (۳) ۲۹ . ادعای اینکه ورثه مالک بن نویره طلب قصاص نکردند .

دهلوی گوید : استیفای قصاص مالک بن نویره از خالد وقتی بر ذمه ابو بکر واجب میشد که ورثه مالک طلب قصاص میکردند ، و هرگز طلب ورثه او ثابت نشده . (۴) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : طلب نمودن برادر مالک خون او را به روایت معتمدین اهل سنت ثابت است ، و برای نمونه روایات تاریخ طبری ، روضه الاحباب و وفیات الاعیان را نقل نموده است . (۵) .

۱- حاشیه تحفه اثنا عشریه : ۵۳۵ و رجوع شود به صحیح بخاری ۱۰۷ / ۵ و ۱۱۸ / ۸ .

۲- التنقیح لألفاظ الجامع الصحیح ۲ / ۸۷۹ ، ارشاد الساری ۶ / ۴۱۷ .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۷۳ - ۱۷۶ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۴ (طعن دوم ابو بکر) .

۵- تاریخ طبری ۲ / ۵۰۳ ، روضه الاحباب ، ورق : ۲۴۷ - ۲۴۸ ، وفیات الاعیان ۶ / ۱۵ - ۱۶ ، و مراجعه شود به الاصابه ۵ /

۵۶۰ ، تاریخ مدینه دمشق ۱۶ / ۲۵۷ ، سیر أعلام النبلاء ۱ / ۳۷۷ و مصادر دیگر . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید

المطاعن ۱ / ۱۷۸ - ۱۸۴ .

۳۰. ادعای اینکه متمم برادر مالک اعتراف به ارتداد مالک نمود .

دهلوی گوید: بلکه برادر او متمم بن نویره... اعتراف به ارتداد او نمود. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: برادر مالک به مشافهه ابی بکر مدح مالک نموده و گفته: تو او را به سوی خدا دعوت کردی، و باز با او غدر نمودی!

و نیز او را به براءت از فحشا، و [به] عفت ستوده .

و این دلالت واضحه دارد بر بطلان تهمت اعتراف ارتداد مالک بر او .

و علاوه بر این مجرد دعوی غیر کافی است، میبایست که بر اعتراف متمم به ارتداد مالک، دلیلی میآورد. (۲) ۳۱. ادعای اینکه عمر از انکاری که بر خالد نمود پشیمان شد .

دهلوی گوید: عمر بن الخطاب بر انکاری که در زمان ابو بکر صدیق داشت نادم شد، و معترف گردید که هر چه صدیق به عمل آورد عین صواب و محض حق بود .

و دلیل واضح بر این، آنکه: عمر بن الخطاب با وصف آن شدتی که در اجرای حدود و استیفای قصاص داشت، در زمان خلافت خود و اقتدار زاید الوصف، هرگز متعرض احوال خالد نشد، نه حد زد و نه قصاص گرفت. (۳)

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۴ (طعن دوم ابو بکر) .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۷۸ - ۱۸۴ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۲ - ۲۶۴ (طعن دوم ابو بکر) .

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : عمر هرگز اظهار ندامت و پشیمانی از انکاری که در زمان ابو بکر داشت نکرده ، بلکه در زمان خلافت خود سبایا و اموال قوم مالک را به وارثان ایشان ردّ کرد ؛ چنانچه علامه شهرستانی در " ملل و نحل " گفته . (۱) مؤلف پس از نقل عبارت " تاریخ طبری " و " السیره الحلبیه " تصنیف حلبی شافعی (۲) میفرماید : از این عبارات معلوم شد که وجه عدم اخذ عمر قصاص را از خالد ، اعتراف به حقیقت فعل ابی بکر و عدم ثبوت لزوم قصاص بر خالد نبود ، بلکه نزد عمر تا زمان خلافتش ثابت بود که خالد ، مالک را در حالت اسلام قتل کرده ، و لهذا او را تکلیف به تکذیب خود مینمود .

و اما عدم اخذ قصاص از خالد ؛ پس این هم ، یکی از مطاعن عمر است که با وجود ثبوت این معنا که خالد مالک را در حالت اسلام قتل کرده ، از خالد اخذ قصاص نکرد ، پس چنانچه ابو بکر به این طعن مطعون بود ، عمر هم شریک او در این طعن شد . (۳) ۳۲ . انکار وجود : « لعن الله من تخلف عن جيش أسامة » در کتب عامه .

دهلوی گوید : و جمله : « لعن الله من تخلف عنها » هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست . . . تا محتاج جواب او شوند . (۴) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : جمله مذکور در کتاب " ملل و نحل " شهرستانی اشعری ،

۱- الممل والنحل / ۱ / ۲۵ .

۲- تاریخ الطبری ۲ / ۶۲۴ ، السیره الحلبیه ۳ / ۲۱۳ .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۸۴ - ۱۸۹ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر) .

و در " شرح مواقف " - نقلا عن الأمدی - مذکور است ، و ابو بکر جوهری آن را روایت کرده و ملا یعقوب لاهوری شارح " صحیح بخاری " نیز در " رساله عقاید " ، تصریح به ورود لعن بر تخلف از جیش اسامه نموده .

سپس مؤلف به نقل عبارت آنها پرداخته است . (۱) ۳۳ . افترا بر شهرستانی که او گفته این جمله (یعنی « لعن الله من تخلف عنها ») دروغ و افتراست .

دهلوی گوید : قال الشهرستانی فی الملل والنحل : إن هذا الجملة موضوعه مفتراه . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این کذب صریح و افترای فضیح است ، و اصل عبارت او که متضمن اثبات جمله مذکور است ، نقل نموده شد . (۳) ۳۴ . ادعای اینکه ارتکاب کبیره از ابو بکر بر هیچ شیعه و سنی ثابت نیست .

دهلوی گوید : ابو بکر بالاجماع فاسق نبود ، و ارتکاب کبائر از وی نزد کسی از شیعه و سنی ثابت نیست ! (۴) .

۱- الملل و النحل ۱ / ۲۳ ، مواقف ۳ / ۶۴۹ - ۶۵۰ ، شرح مواقف ۸ / ۳۷۶ ، رساله عقاید ملا یعقوب تنبانی ، شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۵۲ به نقل از ابو بکر جوهری . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۵۲ - ۲۶۲ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر) .

۳- الملل و النحل ۱ / ۲۳ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۵۷ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر) .

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : بر تخلف از جیش اسامه لعن واقع شده ، پس مرتکب آن فاسق باشد .

و این برای تکذیب قول او کفایت میکند ، و گرنه نزد شیعه ثابت است که ابو بکر در واقع ایمان نداشت ، چه جای ارتکاب کبائر ! (۱) ۳۵ . ادعای اینکه مالک گفته : باری از مؤونه پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) خلاص شدید .

دهلوی گوید : مالک بن نویره صدقاتی که از قوم خود گرفته بود بر آنها رد نمود ، و گفت : باری از مؤونه این شخص خلاص شدید . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این کذب محض و افترای صرف است !

اگر مالک چنین مطلبی میگفت ، خالد چرا این کلام او را در اعتذار از قتلش ذکر نکرد ؟ !

و چرا عمر مالک را مسلم میگفت ؛ زیرا عمر به ابو بکر گفت : خالد مسلمی را قتل کرده ، پس او را قتل کن .

و ابو بکر چگونه خالد را نسبت به خطا مینمود ؟ ! و میگفت : (تأول فأخطأ) . (۳) ۳۶ . ادعای اینکه استخلاف ابو بکر در صلوات در کتب معتبر شیعه مذکور است .

دهلوی گوید : در آخر روز چهارشنبه و اول شب پنج شنبه مرض آن حضرت .

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۶۹ - ۲۷۰ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۳ (طعن دوم ابو بکر) .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۴۹ .

اشتداد پذیرفت و به این سبب تهلکه رو داد ، وقت عشاء از شب پنج شنبه ابو بکر را جناب پیغمبر علیه [وآله] السلام خلیفه نماز فرمودند و به این خدمت مأمور ساختند . . . این است آنچه در " روضه الصفا " و " روضه الاحباب " و " حبيب السیر " و دیگر تواریخ معتبره شیعه و سنی موجود است . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این کذب محض و بهتان صرف است ، و هرگز در کتابی از کتب تواریخ شیعه خلیفه نمودن جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) ابو بکر را برای امامت صلوات مذکور نیست . (۲) ۳۷ . ادعای اینکه پیش نمازی ابو بکر سیزده روز بوده .

دهلوی گوید : روز چهارشنبه بیست و هشتم صفر مذکور آن حضرت را مرض طاری شد . . . آخر روز چهارشنبه و اول شب پنج شنبه مرض آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم اشتداد پذیرفت ، و به این سبب تهلکه رو داد ، وقت عشاء از شب پنج شنبه ابو بکر را جناب پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) خلیفه نماز فرمودند ، و به این خدمت مأمور ساختند . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : از این کلام مفهوم میشود که : از شب پنج شنبه که در آن شب به اعتقاد او پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) ابو بکر را خلیفه نماز فرمود ، بیست و نهم صفر بود ، و آن حضرت تا روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول (بنابر نقل عامه) زنده بود ، و از بیست و نهم صفر تا دوازدهم ربیع الاول سیزده روز میشود .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۵ (طعن سوم ابو بکر) .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۲۶ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۵ (طعن سوم ابو بکر) .

و حال آنکه در " روضه الاحباب " مذکور است :

و چون وقت نماز در رسیدی ، بلال آن حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلم را اعلام نمودی ، تا بیرون آمدی و نماز با مردم بگذاری ، و در آخر مرض سه روز نتوانست آمد ، و روایتی آنکه : هفده نماز به جماعت بیرون حاضر نتوان شد . (۱) ۳۸ . ادعای اینکه امر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد شیعه برای وجوب نیست .

دهلوی گوید : نزد شیعه ، امر پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم برای وجوب متعین نیست کما نصّ علیه المرتضی فی الدرر والغرر ؛ پس اگر امر صریح بالخصوص به ابو بکر ثابت هم شود - در باب همراه رفتن اسامه - و ابو بکر نرود هیچ خللی نمیآید ؛ زیرا که این امر شاید برای ندب باشد ، و ترک امر ندبی معصیت نیست . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : اگر مراد این است که نزد جمیع علمای شیعه ، امر شارع برای امر وجوب متعین نیست - چنانچه ظاهر کلامش بر آن دلالت دارد - پس کذب صریح و بهتان فضح است ، چرا که مذهب اکثر محققین علمای شیعه (قدس سرهم) آن است که امر للوجوب است .

و سید مرتضی (رحمه الله) نیز همین مذهب را اختیار کرده که امر للوجوب است .

و فرق مذهب مشهور و مذهب سید مرتضی آن است که : بنا بر مشهور امر مقتضی وجوب است شرعاً و لغه ، و نزد سید مرتضی (رحمه الله) در لغت مشترک است بین .

۱- روضه الاحباب ، ورق : ۱۷۰ - ۱۷۱ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۲۳ - ۲۲۶ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر) .

الوجوب و الاستحباب ، و در عرف شرع متعین است برای وجوب ، چنانچه سید مرتضی در کتاب " ذریعه " فرموده . (۱) . ۳۹ .
مطاعن ابو بکر را یک دو طعن دانسته که آن هم قابل اثبات نیست !

دهلوی گوید : این یک دو طعن که شیعه - از روایات اهل سنت - بر ابو بکر و امثال او ثابت میکنند ، اولاً ثابت نمیشود ، و اگر بالفرض ثابت هم شود ، باید روایات اهل سنت در فضائل ابو بکر را در یک پله ترازو نهاد ، و این دو سه طعن را در پله دیگر ، و باهم باید سنجید ، و بعد از آن جواب باید طلبید . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : مطاعن ابو بکر در یک دو طعن منحصر نیستند ، بلکه مطاعن او بسیار است ، و - بحمدالله - اکثر آنها در این کتاب ثابت شده ، و تشکیک معاندی را گنجایش نماند .

و اگر یک طعن هم برای بکر - که موجب عدم صحت امامتش باشد - ثابت گردد ، غاصب و ظالم بودن در خلافت ثابت خواهد شد ، و از این معنا عدم ایمان و کمال نفاق او ظاهر خواهد شد .

پس هرگاه نفاق و عدم ایمان او ثابت شد ، معلوم شود که جمیع فضائل او از موضوعات و مفتریات اهل سنت است . (۳) .

۱- الذریعه ۱ / ۵۳ . برای ، اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۷۱ - ۲۷۴ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر) .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۷۰ - ۲۷۱ .

۴۰. ادعای وجود فضائل ابو بکر در کتب شیعه !

دهلوی گوید : بعضی از آن - یعنی فضائل ابو بکر - در کتب شیعه هم مروی و صحیح است . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : در کتب شیعه روایت صحیحی در فضیلت ابو بکر نیست . (۲) ۴۱ - ۴۶ . کجا اتفاق اهل سیره نقل شده که :

ابو بکر در غزوه حمراء الاسد به مقابله با ابوسفیان فرستاده شده ؟ و در غزوه بنی النضیر و غزوه بنی لحيان به سمت کراع النعیم و غزوه تبوک امیر لشکر ابو بکر بود ؟ ! و در غزوه خیبر از او جنگ سخت به ظهور آمده است ؟ !

دهلوی در پاسخ طعن چهارم - که پیغمبر (صلی الله علیه وآله) هیچ گاه ابو بکر را بر امری که به اقامه دین و شرع متین تعلق داشته باشد ، والی نساخته اند - گفته :

این دعوی دروغ محض و بهتان صرف است ، به اجماع اهل سیر و تواریخ از شیعه و سنی ثابت و صحیح است که ابو بکر را بعد از شکست اُتُید چون خبر رسید که ابوسفیان بعد از مراجعه نادم شده ، میخواهد که بر سر مدینه بتازد ، آن جناب در مقابله او رخصت فرمود ، و ابو بکر به مقابله آنها پرداخت .

و در سال چهارم در غزوه بنی نضیر شبی ابو بکر صدیق را امیر لشکر ساخته ، خود به دولت خانه تشریف فرمود .

و در سال ششم چون به غزوه بنی لحيان برآمدند . . . آن حضرت . . . سرایا به اطراف فرستادند ، از آن جمله سربیه عمدیه به سرکردگی ابو بکر صدیق بود که به .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر) .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۷۰ .

سمت کراع الغمیم رخصت یافت .

در غزوه تبوک فرمان پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم شرف نفاذ یافت که جنود نصرت قرین بیرون مدینه منوره در ثبیه الوداع فراهم آیند ، و امیر لشکرگاه صدیق باشد . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : اولاً : آنکه در کتب سیر و تواریخ شیعه از این حکایت حرفی و اثری به نظر نرسیده .

ثانیاً : آنکه اعتراف قسطلانی و عینی و ابن حجر به اینکه امارت ابو بکر در سوای سه سریه ثابت نشده ، تکذیب آن میکند . (۲) ثالثاً : اکثر اهل تواریخ اتفاق نموده اند بر اینکه آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) لوای جنگ را در این غزوه به دست حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) عطا فرموده بود .

و بعضی از ایشان دادن لوا را به دست ابو بکر ، به قولی و روایتی واحد - که قائل و راوی آن معلوم و معروف نیست ! - ذکر کرده اند ولی از جهت آنکه متهم اند به افراط در محبت ابو بکر ، قول ایشان محل اعتماد نباشد .

و تکذیب میکند آن را آنچه در " فتح الباری " در شرح احادیث لواء النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته : أخرج أحمد - یاسناد قوی - من حدیث ابن عباس : إن رایه النبی [صلی الله علیه و آله] کانت تكون مع علی [علیه السلام] ، و رایه الأنصار مع سعد بن عباده .. إلى آخر الحدیث . (۳) و صاحب " استیعاب " از ابن عباس روایت کرده : قال : لعلی [صلی الله علیه و آله] [أربع خصال .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ - ۲۶۷ (طعن چهارم ابو بکر) .

۲- ارشاد الساری ۶ / ۳۸۶ ، عمدہ القاری ۱۷ / ۲۷۲ - ۲۷۳ ، فتح الباری ۷ / ۳۹۹ .

۳- فتح الباری ۶ / ۸۹ .

لیست لأحد غیره: هو أول عربی وعجمی صلی مع رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم؛ وهو الذی کان لواؤه معه فی کل زحف .. إلى آخر الحدیث. (۱) رابعاً: آنکه در غزوه حمراء الاسد نوبت به مقابله هیچ یک نرسیده بود، تا اولیای ابو بکر را - در صورت فرض صحت روایت مذکوره - دلیل افتخار و فضیلت او و مقاتله تواند شد. (۲) ۴۷. ادعای نفرستادن حضرت امیر (علیه السلام) حسنین (علیهما السلام) را در هیچ کاری!

دهلوی گوید: اگر به کاری نفرستادن موجب عدم لیاقت امامت باشد، لازم آید که حسنین (علیهما السلام) نیز لایق امامت نباشند؛ زیرا که حضرت امیر (علیه السلام) این دو را در هیچ جنگ و بر هیچ کاری نمیفرستاد. (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: نفرستادن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) حسنین (علیهما السلام) را به کاری، کذب محض و افترای صرف است.

سپس مؤلف (قدس سره) مواردی را از بخاری غیر آن ذکر میکند، مانند آنچه در "تاریخ یافعی" در بیان قصه جنگ جمل مذکور است: وأرسل علی [(علیه السلام)] ابنه الحسن [(علیهما السلام)] إلى الکوفه مع ناصر الحق عمار یستنفران من فیها. (۴).

۱- الاستیعاب ۳ / ۱۰۹۰.

۲- روضه الاحباب، ورق: ۸۱ - ۸۲، درج الدرر: ۴۷۷ - ۴۸۱. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۹۴ - ۳۰۰.

۳- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۷ (طعن چهارم ابو بکر).

۴- مرآه الجنان ۱ / ۹۶. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۳۵ - ۳۳۹.

۴۸. بنا بر نقل عامه بلال خودش به ابو بکر گفت : به جای حضرت نماز بخوان نه از جانب پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) ، پس چرا دهلوی به پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) نسبت بی جا میدهد ؟

دهلوی گوید : (پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم)) بلال را فرمود : اگر من نیایم ابو بکر را بگو که با مردم نماز بگزارد ، چنانچه وقت عصر همین قسم واقع شد . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : روایت بخاری که متضمن این قصه است ، دلالت صریحه دارد بر آنکه امامت ابی بکر در این نماز به اجازه جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) واقع نشده ، بلکه چون جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) تشریف نیاورد ، بلال از طرف خود به ابو بکر گفت : که آیا امامت مردم خواهی کرد ؟ ابو بکر در جواب گفت : آری امامت میکنم اگر تو بخواهی ، و این است عبارت " صحیح بخاری " : عن سهل بن سعد : إن أناسا من بنی عمرو بن عوف کان بینهم شیء ، فخرج إلیهم النبی [(صلی الله علیه وآله)] فی أناس من أصحابه ، یصلح بینهم فحضرت الصلاة ولم یأت النبی صلی الله علیه [وآله] وسلّم فأذن بلال بالصلاه ، ولم یأت النبی صلی الله علیه [وآله] وسلّم فجاء إلی أبی بکر فقال : إن النبی [(صلی الله علیه وآله)] حبس ، وقد حضرت الصلاة ، فهل لك أن تؤمّ الناس ؟ فقال : نعم ، إن شئت ؛ فأقام الصلاة فتقدّم أبو بکر . (۲) اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله) امر فرموده بود ، بلال نمیگفت : فهل لك أن تؤمّ الناس ؟ بلکه میگفت : حضرت فرموده که تو امامت صلوات کنی .

و ابو بکر نمیگفت : (نعم إن شئت) . (۳) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۷ (طعن چهارم ابو بکر) .

۲- صحیح البخاری ۲ / ۶۳ - ۶۴ و ۳ / ۱۶۵ .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۲۵ - ۳۲۶ .

۴۹. ادعای عزل حضرت هارون (علیه السلام) !

دهلوی گوید : جواب دیگر عمر معزول بود اما مثل حضرت هارون [(علیه السلام)] . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : خلافت حضرت موسی [(علیه السلام)] برای حضرت هارون ثابت بود ، از وقت استخلاف تا وقت وفات آن حضرت (علیه السلام) ، و به رجوع حضرت موسی (علیه السلام) ، خلافت از آن حضرت هرگز زایل نشده ، کما هو مشروح فی بحث الإمامه من کتب الشیعه . (۲) ۵۰ . ادعای بیجای اجماع !

دهلوی گوید : و در آخر خطبه اش این هم هست که : من معصوم نیستم ، پس اطاعت من بر شما در همان امور فرض است که موافق سنت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلّم و شریعت خدا باشد ، اگر بالفرض به خلاف این شما را بفرمایم قبول ندارید ، و مرا آگاه کنید .

و این عقیده ای است که تمام اهل اسلام بر آن اجماع دارند . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : پس کذب محض و دروغ صرف است ؛ زیرا که فرقه شیعه - بلا شبهه و شک - داخل در فرق اهل اسلام هستند ، و عقیده شان مخالف این عقیده است . (زیرا آنها عصمت را شرط امامت میدانند) . (۴) .

- ۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۸ (طعن پنجم ابو بکر) .
- ۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۵۷ .
- ۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۹ (طعن هشتم ابو بکر) .
- ۴- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۳ .

۵۱. ادعای بی اساس !

دهلوی گوید : در " نهج البلاغه " که نزد امامیه اصح الکتب و متواتر است مروی شده . . . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : اصح الکتب و متواتر بودن " نهج البلاغه " بمجموعه نزد شیعه ممنوع و غیر مسلم است ، کما مرّ غیر مرّه . (۲) ۵۲ . ادعای بیعت کردن سعد بن عبادہ با ابو بکر با اینکه بزرگان عامه بر خلاف آن تصریح کرده اند .

دهلوی گوید : در روایات صحیحہ اهل سنت ثابت است که : سعد بن عبادہ هم با ابو بکر بعد از این صحبت بیعت کرد . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : نزد ثقات اهل سنت حتماً ثابت شده که سعد بن عبادہ هیچ گاه بیعت ابو بکر نکرده ، مانند : ابن تیمیہ . (۴) و فخر رازی که قائل شده به اینکه اجماع بر خلافت ابو بکر بعد فوت سعد بن عبادہ واقع شد . (۵) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۰ (طعن هشتم ابو بکر) .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۵ - ۴۵ . مقصود مؤلف (قدس سره) آن است که در نسبت سنجی بین کتب روایی شیعه چنین نیست که امثال کتب اربعه در رتبه پایین تری از نهج البلاغه باشد . مضافاً به آنکه همه روایات نهج البلاغه متواتر نیست .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۱ (طعن نهم ابو بکر) .

۴- منهاج السنه ۸ / ۳۱۴ .

۵- نهایه العقول ، ورق : ۲۷۲ ، صفحه : ۵۴۹ .

و ابن اثیر جزری گوید : سعد بن عبادہ تا زندہ بود بیعت کسی نکرده . (۱) و همچنین عبدالعلی شارح " مسلم الثبوت " . (۲) . ۵۳ . ادعای اینکه در هیچ کتابی از کتب عامه حتی با سند ضعیف هم نیامده که ابو بکر گفته باشد : لست بخیرکم و علی فیکم .

دهلوی در پاسخ طعن دهم گفته : این روایت در هیچ کتابی از کتب اهل سنت موجود نیست ، نه به طریق صحیح و نه به طریق ضعیف .

اول این روایت را از کتب اهل سنت باید برآورد ، بعد از آن جواب باید خواست ، و به افتراءات شیعه الزام اهل سنت خواستن ، کمال نادانی است . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : ابن روزبهان به وجود این حدیث در " صحاح " اهل سنت اقرار کرده . (۴) .

۱- اسد الغابه ۳ / ۲۲۲ .

۲- فواتح الرحموت بشرخ مسلم الثبوت ۲ / ۲۲۴ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۱۳۱ - ۱۳۴ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۱ (طعن دهم ابو بکر) .

۴- احقاق الحق : ۲۲۹ . برای اطلاع بیشتر رجوع شود به تشیید المطاعن ۲ / ۱۴۶ ، ۱۵۰ - ۱۵۴ . لازم به تذکر است که تعبیر (لست بخیرکم) یا (ولست بخیرکم) یا (فلست بخیرکم) در خطبه ابو بکر در بسیاری از کتب عامه آمده مانند : کنز العمال ۵ / ۵۹۹ ، ۶۰۱ ، ۶۰۷ ، ۶۳۶ ، طبقات ابن سعد ۳ / ۱۸۲ و ۵ / ۳۰۴ ، ثقات ابن حبان ۲ / ۱۵۷ ، سیره ابن هشام ۴ / ۱۰۷۵ ، تاریخ طبری ۲ / ۴۵۰ ، تخریج الاحادیث والآثار ۲ / ۶۰۴ - ۶۰۵ .

۵۴. ادعای اینکه علمای شیعه لفظ « اَقیلونی » بر روایت سابق افزوده اند .

دهلوی در ادامه مطلب سابق گوید : بعضی از علمای شیعه لفظ (اَقیلونی . .) نیز افزایند و گویند : ابو بکر استعفا مینمود از امامت ، و هر که استعفا نماید از امامت قابل امامت نباشد . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : غزالی و سبط ابن الجوزی آن را نقل کرده ، و به اعتراف فضل بن روزبهان در " صحاح " اهل سنت مذکور است . (۲) ۵۵ . اتهام بر شیعه به اینکه معتقدند حضرت موسی (علیه السلام) از رسالت استعفا کرد .

دهلوی گوید : طرفه آن است که خود شیعه اعتقاد دارند که حضرت موسی (علیه السلام) از رسالت و نبوت استعفا کرد و به هارون مدافعه نمود . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : طرفه آن است که : چنین دعوی بزرگ و عظیم بر زبان آورده ، و دلیل و شاهد آن اجمالا هم ذکر نکرده و باز خواسته که به آن حجت آرد و گلوی امام خود را به دعوی لسانی از طعن و ملام بدر آرد؟! !

و عجب تر آنکه در باب نبوت هم این دعوی بی سر و پا به بسط تمام وارد ساخته ، (۴) و در مقام استشهاد بر آن مهره سکوت بر لب گذاشته . (۵) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۱ (طعن دهم ابو بکر) .

۲- سرّ العالمین و کشف ما فی الدارین : ۱۸ - ۱۹ (مقاله الرابعه) ، تذکره الخواص : ۶۵ ، احقاق الحق : ۲۲۹ . برای اطلاع بیشتر رجوع شود به تشیید المطاعن ۲ / ۱۴۶ - ۱۵۴ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۱ (طعن دهم ابو بکر) .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۱۶۸ عقیده هشتم .

۵- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۱۶۴ .

۵۶. عزل ابو بکر را که بسیاری از عامه نقل کرده اند خبط و خلط دانسته !

دهلوی درباره عزل ابو بکر از رساندن سوره براءت گوید : در این روایت ، طرفه خبط و خلط واقع شده . . . الی آخر . (۱)

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : روایت عزل ابی بکر را علمای ثقات و محدثین اثبات اهل سنت روایت فرموده اند ، مثل ترمذی و امام احمد بن حنبل و پسرش عبدالله و طبری و کواشی و حموی و امام ابو عبدالرحمن نسائی و سهیلی و ثعلبی و حاکم - مع الحکم بالصحه - و سید حفاظ ابن مردویه و ابن ابی شیبه و ابن حبان و عبدالرزاق و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن خزیمه و ابو عوانه و طبرانی و دارقطنی و بیهقی و سبط ابن الجوزی و سعید بن منصور کازرونی و اصیل الدین محدث و سید جمال الدین محدث و ابن حجر و شیخ عبدالحق دهلوی و غیر ایشان که إحصاء اسمائشان مشکل است .

پس این جماعت بسیار و عدد بی شمار از علمای کبار خود را اصحاب خبط و خلط نامیدن . . . به غایت غریب و بدیع است !

(۲) ۵۷. ادعای بی اساس وجود خطبه های ابو بکر در صحیح نسائی !

دهلوی گوید : خطبه های ابو بکر و صفت اقامه حج که از ابو بکر در آن هنگام به ظهور آمده ، در " صحیح نسائی " و دیگر کتب حدیث به طرق متعدده مذکور است . (۳)

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۲ (طعن یازدهم ابو بکر) .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۱۸۵ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۳ (طعن یازدهم ابو بکر) .

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : در " صحیح نسائی " یک خطبه ابو بکر هم نیست ، چه جا خُطب عَدیده !

آری در " صحیح نسائی " یک روایت متضمن خطبه خواندن ابو بکر در مقامات عَدیده مذکور است ، لیکن خطبه [ای] از خطب ابو بکر در آن مذکور نیست .

و مع هذا خود نسائی قدح و جرح راوی آن بیان نموده ، چنانچه گفته :

قال أبو عبد الرحمن : ابن خثیم لیس بالقوی فی الحدیث . (۱) ۵۸ . ادعای بیجای اجماع بر اقتدای امیر مؤمنان (علیه السلام) به ابو بکر و ...

دهلوی گوید : به اجماع اهل سیر ثابت است که علی مرتضی [(علیه السلام)] در این سفر اقتدا به ابو بکر میفرمود ، و عقب او نماز میگزارد ، و در مناسک حج متابعت او مینمود . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : دعوی اجماع اهل سیر بر این معنا باطل محض و کذب صریح است .

و بالفرض اگر بعضی اتباع و اشیاع ابو بکر ادعای این معنا نموده باشند ، شیعه آن را کی باور میدارند تا بر ایشان حجت تمام شود . (۳) ۵۹ . ادعای عدالت ابو بکر !

دهلوی گوید : عزل شخصی که صاحب عدالت باشد و هزار جا پیغمبر و آیات .

۱- سنن نسائی ۵ / ۲۴۷ - ۲۴۸ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۴۲ - ۲۴۴ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۳ (طعن یازدهم ابو بکر) .

۳- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۴۵ .

قرآنی بر عدالت او گواهی داده باشند، به جهت مصلحت جزئی، دلیل نمیشود بر عدم صلاحیت و ریاست. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: نزد اهل حق هرگز عدالت ابو بکر ثابت نیست.

و اثبات شهادت آیات قرآنی، و جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله و سلم) هزار جا بر عدالت ابو بکر به طرق سنی هم سخت دشوار است تا به طرق شیعه چه رسد! (۲) ۶۰. ادعای اینکه ابو بکر برای امارت حج نصب شده نه بر ادای سوره براءت!

دهلوی گوید: اکثر روایات به این مضمون آمده اند که: ابو بکر را برای امارت حج منصوب کرده، روانه کرده بودند، نه برای رسانیدن براءت. (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: نصب ابی بکر را برای ادای سوره براءت و عزل او را جماعتی از صحابه روایت کرده اند: افضل ایشان جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و دیگران مانند: ابن عباس، ابوسعید خدری، خود ابو بکر، ابن عمر، ابوهریره، ابن ابیوقاص، ابورافع، انس بن مالک.

سپس مؤلف به نقل روایات از کتب عامه میپردازد. (۴) ۶۱. ادعای اینکه از کتب ذیل ظاهر میشود که هر دو را برای ادای براءت فرستادند، و احتمال می رود که هر دو در این کار شریک بوده اند.

دهلوی گوید: از "معالم" و "حسینی" و "معارج" و "روضه الاحباب" و "حیب".

۱- تحفه اثنا عشریه: ۲۷۴ (طعن یازدهم ابو بکر).

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۶۸.

۳- تحفه اثنا عشریه: ۲۷۲ (طعن یازدهم ابو بکر).

۴- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۱۸۸ - ۲۰۸.

السير" و "مدارج" چنان ظاهر میشود که: اول آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلّم ابو بکر را به قرائت این سوره امر نموده بود بعد از آن علی مرتضی (علیه السلام) را در این کار نامزد فرمودند ، و این دو احتمال دارد :

... دوم: آنکه علی مرتضی (علیه السلام) را شریک ابو بکر کردند تا این هر دو به این خدمت قیام نمایند ، چنانچه روایات " روضه الاحباب " و " بخاری " و " مسلم " و دیگر محدثین ، همین احتمال را قوت میبخشد . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: عبارات این کتب به تمام صراحت و کمال وضوح ، نصوص صریحه اند در عزل ابی بکر از ادای سوره براءت ، و اصلا احتمال دوم را در آن گنجایش نیست .

سپس مؤلف به نقل عبارات کتب مذکور میپردازد . (۲) ۶۲ . ادعای اجماع بر معزول نشدن ابو بکر از امارت حاجّ دهلوی گوید: بالاجماع ثابت است که ابو بکر از امارت حج معزول نشد . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: اگر غرض از اجماع بر عدم عزل ابی بکر ، اجماع شیعه و سنی است ، پس کذب فضیح و بهتان صریح است که ادنی محصلی ریبی در بطلان آن ندارد .

(بلکه) از روایات اهل سنت (نیز) عزل ابی بکر از حج ثابت میشود .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۲ (طعن یازدهم ابو بکر) .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۱۸ - ۲۲۳ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۴ (طعن یازدهم ابو بکر) .

سپس مؤلف به نقل برخی از عبارات روایات از کتب آنها می‌پردازد. (۱) ۶۳. ادعای رفاقت عباس با ابو بکر از ابتدای خلافت او دهلوی گوید: عباس همیشه از ابتدای خلافت ابو بکر با او رفیق و مشیر ماند. (۲) مؤلف (رحمه الله) می‌فرماید: ادعای رفیق و مشیر ماندن عباس با ابو بکر از ابتدای خلافت غلط محض و افترای صرف است، در حدیث "صحیح مسلم" وارد شده که: زهری بعد روایت بیعت نکردن جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) با ابو بکر تا شش ماه، گفته: (ولا أحد من بنی هاشم)، یعنی: کسی از بنی هاشم با او بیعت نکرده. (۳) و شک نیست در اینکه عباس از جمله بنی هاشم بود. (۴) ۶۴. ادعای اینکه خبر (لا نورث) را غیر از ابو بکر دیگران هم نقل کرده اند!

دهلوی گوید: آنچه گفته اند: فاطمه زهرا رضی الله عنها [(علیها السلام)] را به خبر یک.

- ۱- جامع الأحادیث (جمع الجوامع) ۱۶ / ۵۰۳، کنز العمال ۲ / ۴۱۷، روضه الصفا ۲ / ۵۲۱ - ۵۲۲ (چاپ مرکزی) ۲ / ۱۶۶ - ۱۶۷ (چاپ سنگی). برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۲۸ - ۲۳۴.
- ۲- تحفه اثنا عشریه: ۲۷۴ (طعن دوازدهم ابو بکر).
- ۳- صحیح مسلم ۵ / ۱۵۳ - ۱۵۴. و مراجعه شود به: شرح مسلم نووی ۱۲ / ۷۷، تاریخ طبری ۲ / ۴۴۸، صحیح بخاری ۵ / ۸۲ - ۸۳، فتح الباری ۷ / ۳۷۹، سنن کبری، بیهقی ۶ / ۳۰۰، السیره الحلبیه ۳ / ۳۶۰، تاریخ الخمیس ۲ / ۱۷۴، الریاض النضره ۱ / ۲۴۳، شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۴۶، و مصادر دیگر.
- ۴- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۰۱ - ۳۰۴.

کس - که خودش بود - جواب داد ، دروغ محض است . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : تکذیب تفرد ابو بکر به خبر موضوع : (نحن معاشر الأنبياء لا نورث ماترکناه صدقه) کمال وقاحت و نهایت بیباکی است ؛ زیرا که اجله اهل سنت این خبر را از متفردات ابو بکر دانسته اند ، و اختصاص او را به این خبر از فضائل او شمرده اند ، (۲) پس او علمای اعلام خود را کاذب و دروغگو قرار میدهد ، و فضیلت امام خود را باطل میسازد . (۳) ۶۵ . افترا بر امیر مؤمنان (علیه السلام) که خبر (لا نورث) را نقل کرده اند !

دهلوی گوید : این خبر در کتب اهل سنت به روایت ... (جمعی از صحابه را نام برده ، سپس گوید :) و از جمله اینها مرتضی علی (علیه السلام) است . (۴) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این کذب محض و افترای صرف است ؛ زیرا که حضرت مرتضی علی (علیه السلام) ، ابو بکر را در روایت این حدیث کاذب و دروغگو ، و در منع میراث حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آثم و گنهکار و خائن و غادر میدانست ، و همیشه طالب میراث حضرت فاطمه (علیها السلام) از ابو بکر و عمر ماند .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۴ - ۲۷۵ (طعن دوازدهم ابو بکر) .

۲- تاریخ الخلفاء سیوطی ۱ / ۷۳ ، الصواعق المحرقة ۱ / ۸۵ ، شرح مختصر منتهی الأصولی (شرح مختصر الاصول ابن حاجب عضدی) ۲ / ۴۲۶ ، فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت (المطبوع مع المستصفی) ۲ / ۱۳۲ ، کشف الاسرار بخاری ۲ / ۵۴۳ - ۵۴۴ ، المحصول رازی ۴ / ۳۶۸ - ۳۶۹ ، المنحول غزالی : ۲۵۲ - ۲۵۳ ، شرح ابن ابی الحدید : ۱۶ / ۲۲۸ .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۰۵ - ۳۱۶ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۴ (طعن دوازدهم ابو بکر) .

چنان که در " صحیح مسلم " در کتاب الجهاد مذکور است . (۱) ۶۶ . ادعای بیجای افاده یقین !

دهلوی گوید : زیرا که نام جماعت که مذکور شد ، خبر یکی از ایشان مفید یقین است . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این معنا نزد شیعه باطل است ، بلکه نزد اهل سنت هم افاده یقین محل کلام است ، كما يظهر من بحث خبر الآحاد من كتب الأصول . (۳) ۶۷ . ادعای اجماع بر اینکه متروکه حضرت از خیر و فدک به دست علی [(علیه السلام)] و عباس بود .

دهلوی گوید : به اجماع اهل سیر و تواریخ و علمای حدیث ثابت و مقرر است که : متروکه حضرت از خیر و فدک و غیره در عهد عمر بن الخطاب به دست حضرت علی [(علیه السلام)] و عباس بود . (۴) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این کذب محض و افترای صرف است ؛ زیرا آنچه از .

۱- صحیح مسلم ۵ / ۱۵۱ (چاپ دارالفکر بیروت) ، و مراجعه شود به : السنن الکبری للبیهقی ۶ / ۲۹۸ ، شرح مسلم للنووی ۱۲ / ۷۲ ، فتح الباری ۶ / ۱۴۴ ، سبل الهدی والرشاد للصالحی الشامی ۱۲ / ۳۷۱ ، شرح ابن ابی الحدید ۲۰ / ۲۰ - ۲۱ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۱۸ - ۳۲۶ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۵ (طعن دوازدهم ابو بکر) .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۴۱ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۵ (طعن دوازدهم ابو بکر) .

حدیث "بخاری" ثابت است همین قدر است که متروکه آن حضرت آنچه در مدینه بود عمر به حضرت علی (علیه السلام) و عباس داده بود، و خیبر و فدک را نداد. (۱) ۶۸. ادعای اجماع فریقین بر استیذان امام مجتبی (علیه السلام) از عایشه دهلوی گوید: به اجماع شیعه و سنی ثابت است که: چون حضرت امام حسن (علیه السلام) را وفات نزدیک شد از ام المؤمنین عایشه صدیقه استیذان طلبید که مرا هم موضعی در جوار جد خود بدهد. (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: استیذان حضرت امام حسن (علیه السلام) از عایشه به روایات شیعه ثابت نشده، و ادعای اجماع شیعه و سنی بر این معنا کذب محض و بهتان صرف است. (۳) ۶۹. افترا بر شیعه به طعن تراشی دهلوی گوید: در اینجا فایده عظیمه باید دانست که شیعه در اول باب مطاعن ابو بکر، منع میراث مینوشتند و میگفتند، چون عدم توریث پیغمبر ثابت شد، از این دعوی انتقال نموده، و دعوی دیگر تراشیدند و طعن دیگر برآوردند که این طعن سیزدهم است. (۴).

۱- صحیح بخاری ۴ / ۴۲. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۵۷ - ۳۵۸.

۲- تحفه اثنا عشریه: ۲۷۷ (طعن دوازدهم ابو بکر).

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۸۰ - ۳۸۱.

۴- تحفه اثنا عشریه: ۲۷۷ (طعن دوازدهم ابو بکر).

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این کذب محض و افترای صرف است ، هرگز شیعه دعوی دوم بعدِ دعوی اول نتراشیده اند ، بلکه همیشه به هر دو طعن ابو بکر را مطعون کرده اند .

به روایات خود اهل سنت حضرت فاطمه (علیها السلام) ، دعوی هبه فدک نموده ، و جناب علامه حلی (رحمه الله) و مولانا محمد باقر مجلسی و دیگر علمای شیعه هر دو امر را در یک طعن نوشته اند .

و هر دو دعوی علی الترتیب از حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) به ظهور آمده ، اول دعوی هبه فدک نموده ، چون ابو بکر آن را ردّ نمود دعوی میراث در پیش ساخته . (۱) ۷۰ . انکار مطلب مسلمی که بسیاری از اهل سنت آن را نقل کرده اند !

دهلوی گوید : دعوی هبه از حضرت زهرا رضی الله عنها [(علیها السلام)] و شهادت دادن حضرت علی [(علیه السلام)] و أمّ ایمن یا حسنین (علیهما السلام) - علی اختلاف الروایات - در کتب اهل سنت اصلاً موجود نیست ، محض از مفتریات شیعه است ، در مقام الزام اهل سنت آوردن و جواب آن طلبیدن کمال سفاهت است . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : انکار وجود این دعوی و شهادت در کتب اهل سنت ، ناشی از کمال عناد و عصبیت است ؛ زیرا که این دعوی در کتب کثیره از کتب معتمده و اسفار معتبره ایشان مذکور است ، مثل :

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۹۰ - ۳۹۷ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۷ (طعن سیزدهم ابو بکر) .

تصانیف عمر بن شبنه، مجد مورخ، ابو بکر جوهری، "مغنی" قاضی القضاة، "ملل و نحل" شهرستانی، "کتاب الموافقه" ابن السمان، "معجم البلدان" یاقوت حموی، "محلّی" ابن حزم، "نهایه العقول"، "تفسیر کبیر" مسمی به "مفاتیح الغیب"، و "ریاض النضره"، و کتاب "الاکتفاء"، و "فصل الخطاب"، و "مواقف"، و "شرح مواقف"، و "جواهر العقدين"، و "وفاء الوفا"، و "خلاصه الوفا" هر سه از سید سمهودی، و "حاشیه" صلاح الدین رومی بر "شرح عقائد" نسفی از تفتازانی، و "صواعق محرّقه"، و "براهین قاطعه"، و "مقصد اقصی"، و "معارج النبوه"، و "حبيب السیر"، و "روضه الصفا" و... و در بسیاری از این کتب وقوع شهادت هم بر این دعوی مذکور است.

سپس مؤلف به نقل عبارات آنها میپردازد. (۱) ۷۱. ادعای اجماع بر اینکه در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله و سلم) فدک در تصرف حضرت زهرا (علیها السلام) نیامده.

دهلوی گوید: فدک بالاجماع در حیات پیغمبر صلی الله علیه [وآله] و سلم در تصرف [حضرت] زهرا (علیها السلام) نیامده. (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: دعوی اجماع کذب محض و بهتان صرف است، و شیعه داخل این اجماع نیستند، بلکه گویند: فدک از وقت هبه تا انتزاع ابو بکر، در دست حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) بود. و روایات اهل سنت هم بر این معنا دلالت دارد. (۳).

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۳۰ - ۵۴.

۲- تحفه اثنا عشریه: ۲۷۸ (طعن سیزدهم ابو بکر).

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۶۶ - ۷۴.

۷۲. ادعای اینکه وعید بر اغضاب حضرت زهرا (علیها السلام) وارد است نه غضب ایشان!

دهلوی گوید: چون وعید به لفظ اغضاب است نه غضب، ابو بکر را از این چه باک، اگر به این لفظ بود که: (من غضبتُ علیه غضبتُ علیه) ابو بکر را خوف میبود. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: نفی وعید به لفظ غضب، کذب باطل و دروغ بی فروغ است که به سبب مزید عصیبت و عناد یا کمال قصور باع و فقدان اطلاع جسارت بر آن کرده، و بر متبع کتب احادیث آشکار است که وعید به لفظ غضب هم واقع شده. (۲) ۷۳. ادعای دلالت روایات فریقین بر رضایت حضرت زهرا (علیها السلام) از ابو بکر!

دهلوی گوید: لیکن در روایت شیعه و سنی صحیح و ثابت است که:

این امر خیلی بر ابو بکر شاق آمد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را شفیع خود ساخت.

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۸ (طعن سیزدهم ابو بکر).

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۱۶۲ - ۱۷۵. شایان ذکر است که لفظ (غضب) در برخی روایات آمده، مانند: «و من غضبت علیه فاطمه غضبت علیه، و من غضبت علیه غضب الله علیه». (فرائد السمطین ۲ / ۶۷، مقتل الحسین (علیه السلام) خوارزمی: ۱۰۰) و «إن الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک». (مستدرک حاکم ۳ / ۱۵۳ - ۱۵۴) حکم به صحّت روایت هم نموده، مجمع الزوائد ۹ / ۲۰۳ (از طبرانی به سندی که آن را ستوده)، کنز العمال ۲ / ۱۱۱ و ۱۳ / ۶۷۴ (از مصادر متعدّد)، اسدالغابه ۵ / ۵۲۲، الاصابه ۸ / ۲۶۵ - ۲۶۶، الصواعق المحرقة ۲ / ۵۰۷، مدارج النبوه ۲ / ۵۸۹.

تا آنکه حضرت زهرا (علیها السلام) از او خشنود شد. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: رضای حضرت فاطمه (علیها السلام) از ابو بکر کذب صریح است و بهتان فضح!

در نقض جواب طعن دوازدهم از "صحیح بخاری" حدیثی نقل شد، در آن حدیث واقع است: فغضبت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم، وهجرت أبا بکر فلم تزل مهاجرة حتى توفيت، وعاشت بعد رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم ستة أشهر. (۲) ۷۴. باز افترا بر شیعه به طعن تراشی!

دهلوی گوید: علمای شیعه چون دیدند که هبه به غیر قبض موجب ملک نمیشود، ناچار در زمان ما علمای ایشان از این دعوی نیز انتقال نموده، دعوی دیگر بر آوردند، و طعن دیگر تراشیدند که آن طعن چهاردهم است. (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: این کذب محض و بهتان صرف است، لازم بود که برای تصدیق این قول خود، نام آن علمای زمان خود که از این دعوی انتقال نموده، دعوی دیگر تراشیده اند، در اینجا مذکور میکرد! (۴).

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۸ (طعن سیزدهم ابو بکر).

۲- صحیح بخاری ۴ / ۴۲. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۱۸۳ - ۱۸۵.

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۹ (طعن سیزدهم ابو بکر).

۴- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۱۹۳ - ۱۹۵.

۷۵. طعنی ساختگی را به رُخ شیعه کشیدن!

دهلوی گوید: طعن چهاردهم: آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه [و آله] وسلّم حضرت زهرا رضی الله عنها [(علیها السلام)] را به فدک وصیت کرده بود، و ابو بکر او را بر فدک تصرف نداد، پس خلاف وصیت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم نمود. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: این طعن در هیچ کتابی از کتب شیعه - که در مطاعن اصحاب ثلاثه و احزاب ایشان تصنیف نموده اند - نیست. (۲) ۷۶. مطلبی را به مجالس المؤمنین نسبت داده که در آن نیست.

دهلوی گوید: چنانچه قاضی نورالله در "مجالس المؤمنین" به تفصیل ذکر نموده. (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: اخذ نمودن حضرت امام رضا (علیه السلام) فدک را در آنجا مذکور نیست. (۴) ۷۷. افترا بر امامیه دهلوی گوید: هرگاه امام خروج فرماید و به جنگ و قتال مشغول شود، او را.

۱- تحفه اثنا عشریه: ۲۷۹ (طعن چهاردهم ابو بکر).

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۲۱۰.

۳- تحفه اثنا عشریه: ۲۸۰ (طعن چهاردهم ابو بکر).

۴- مجالس المؤمنین ۱ / ۵۰. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۲۱۸.

تقیه حرام می‌گردد ، چنانچه مذهب جمیع امامیه است . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این مطلب کذب محض و افترای صرف است . (۲) ۷۸ . ادعای بیجای رفع کدورت به روایات فریقین !

دهلوی گوید : در میان ابو بکر و حضرت زهرا (علیها السلام) بابت این مقدمه به صلح و صفا انجامید ، و رفع کدورت به خوبی حاصل گردید ، چنانچه از روایات شیعه و سنی به ثبوت رسید . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : روایات طرفین دلالت بر کذب این دعوی میکنند ، و روایات اهل سنت در ردّ جواب طعن سیزدهم نقل نموده شد . (۴) ۷۹ . ادعای اجماع فریقین بر نماز خواندن سعید بن عاص بر جنازه امام حسن (علیه السلام) دهلوی گوید : به اجماع مورخین طرفین از شیعه و سنی : چون جنازه امام حسن (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] را آوردند ، امام حسین (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] به سعید بن العاص که از جانب معاویه امارت داشت ، اشاره کرده فرمود که : اگر نه سنت جدّ من بر آن بودی که امام جنازه امیر باشد هرگز تو را پیش نمی‌کردم . (۵) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : دعوی اجماع مورخین طرفین بر امامت سعید بن العاص .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۰ (طعن چهاردهم ابو بکر) .

۲- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۲۲۳ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۱ (طعن چهاردهم ابو بکر) .

۴- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۱۸۳ - ۱۹۰ ، ۲۴۷ .

۵- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۱ (طعن چهاردهم ابو بکر) .

و گفتن امام حسین (علیه السلام) کلام مذکور را ممنوع است، بلکه مورخین و محدّثین شیعه میگویند که: حضرت امام حسین (علیه السلام) خود بر امام حسن (علیه السلام) نماز گزارد. (۱) ۸۰. ادعایی بی دلیل!

دهلوی گوید: مرده را به آتش سوختن، برای عبرت دیگران درست است. (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: این مجرد ادعاست، و دلیلی بر آن از کتاب و سنت اقامه نکرده است. (۳) ۸۱. روایت مستند عامه را به راویان شیعه نسبت داده و آن را غلط گفته!

دهلوی گوید: و آنچه بعضی روایات شیعه گفته اند که: ابو بکر فجائنه سلمی را - که قطع طریق میکرد - زنده در آتش انداخت و سوخت، غلط محض است. (۴) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: غلط دانستن و اختصاص این قضیه به بعضی روایات شیعه، ناشی از اختلاط عقل، و انتشار حواس و اختلال دماغ است!

احراق ابو بکر فجائنه سلمی را به تصریح و اعتراف جمعی و روایت و نقل جمعی دیگر از اکابر اهل سنت ثابت است. (۵).

۱- الکافی ۱ / ۳۰۰. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۲۵۳.

۲- تحفه اثنا عشریه: ۲۸۲ (طعن پانزدهم ابو بکر).

۳- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۳۲۴.

۴- تحفه اثنا عشریه: ۲۸۳ (طعن پانزدهم ابو بکر).

۵- الاستیعاب ۲ / ۷۷۶، المستقصی ۱ / ۴۲۸، تاریخ الطبری ۳ / ۲۲۴، کنز العمال ۵ / ۶۳۱ - ۶۳۳، فتح الباری ۶ / ۱۰۵ و بسیاری از مصادر دیگر که در جلد سوم تشیید المطاعن تحت عنوان (مطاعنی دیگر) خواهد آمد. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۳۲۰، ۳۳۶، ۳۴۴، ۴۰۶ - ۴۱۰.

۸۲. به روایت عامه استدلال کرده و آن را به شیعه نسبت داده!

دهلوی گوید: اگر ابو بکر را مسأله جده و کلاله معلوم نبود، در امامت او نقصانی نمیکنند؛ زیرا که به موجب روایات شیعه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نیز بعض مسائل معلوم نبود، حال آنکه بالاجماع امام مطلق بود.

روی عبد الله بن بشیر: إن علیاً [(علیه السلام)] سئل عن مسأله، فقال: لا علم لی بها، ثم قال: و أبردها علی کبدی، سئلت عما لا أعلم.

ورواه سعدان بن نصیر أيضاً. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: إن هذا إلا إفک مبین، نوبت وقاحت و جسارت او به اینجا رسیده که از افترای قبیح بر حضرت امیر (علیه السلام) اصلا مبالات نمیکنند!!

افترا بر شیعه که آسان است، لیکن از افترا بر جناب امیر (علیه السلام) - که به اعتراف او بالاجماع امام مطلق است - اجتناب و خوف لازم است.

دعوی کردن که - معاذ الله! - به روایات شیعه جناب امیر (علیه السلام) را بعض مسائل معلوم نبود، و دلیلش روایت جعلی سعدان بن نصر آوردن، نهایت عجیب و به غایت غریب است.

این روایت را در "کنز العمال" در کتاب العلم نقل کرده. (۲).

۱- تحفه اثنا عشریه: ۲۸۴ (طعن پانزدهم ابو بکر).

۲- کنز العمال ۱۰ / ۳۰۲ (با قدری اختلاف). برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۳۵۵.

از جمله خیانات او حذف و اسقاط مطالبی است که به ضررش تمام میشده ، مانند موارد ذیل :

۸۳. گروهی از صحابه گواهی دادند که آواز اذان از قوم مالک شنیدند ولی او فقط به ابوقتاده نسبت داده و گواهی دیگران را ذکر نکرده .

دهلوی گوید : ابوقتاده گواهی داد که من بانگ نماز از میان قوم وی شنیده ام ، و جماعت دیگر - که هم در آن سریه بودند - عکس آن ظاهر نمودند . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این به ظاهرش دلالت میکند که تنها ابوقتاده گواهی شنیدن اذان از قوم مالک داده ، و حال آنکه در عبارت " تاریخ طبری " که این فاضل آن را در حاشیه نقل کرده این الفاظ واقع است :

وقال آخرون : سمعناه ، وقال أبو قتاده : سمعناه . (۲) یعنی دیگران گفتند که : شنیدیم ، و ابوقتاده گفت که : ما شنیدیم . (۳) ۸۴. حذف و اسقاط آخر عبارت استیعاب که دلالت بر عدم ارتداد مالک دارد .

دهلوی گوید : فی الاستیعاب : وأمّره - أي خالداً - أبو بكر الصديق على الجيوش ففتح الله عليه اليمامة وغيرها و قتل على يديه أكثر أهل الردة ، منهم : مسيلمه ، و مالک بن نویره . . . إلى آخر ما قال . (۴) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۳ (طعن دوم ابو بکر) .

۲- حاشیه تحفه اثنا عشریه : ۵۳۲ .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۲۹ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۳ (طعن دوم ابو بکر) .

مؤلف (رحمه الله) میفرماید: در کتاب "استیعاب" بعد از عبارت مذکوره، عبارتی واقع است که دلالت بر نفی ارتداد مالک بن نویره میکند، لهذا این ناصبی آن عبارت را نقل نکرده، و آن عبارت این است: وقد اختلف فی حال مالک بن نویره فقیل: إنه قتلہ مسلماً... آی قتلہ خالد لظنّ ظنّه به، و کلام سمعه منه.

وأنکر علیه أبو قتاده قتلہ، وخالفه فی ذلک وأقسم أن لا یقاتل تحت رايته أبداً. (۱) یعنی اختلاف واقع است در حال مالک بن نویره، پس گفته شد که قتل کرده خالد او را در حالتی که مسلمان بود به سبب گمانی که به او کرد و کلامی که از او شنید، و انکار کرد بر خالد، ابوقتاده قتل او را، و مخالفت کرد او را در این معنا، و قسم خورد که مقاتله نکند زیر رایت او گاهی هرگز. (۲) ۸۵. حذف اعتراض صحابه به امارت اسامه و توییح نمودن حضرت آنها را دهلوی گوید: تفصیلش آنکه: بیست و ششم صفر روز دوشنبه، آن حضرت امر فرمود مردم را که ساختگی لشکر کنند برای جنگ رومیان و انتقام زید بن حارثه؛ روز سه شنبه بیست و هفتم، اسامه بن زید را امیر لشکر ساخت... تا آخر. (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: چون او در نقل قصه تصرف به کار برده، ما عبارت "روضه الاحباب" را - که از جمله کتب معتبره اهل سنت است، و در این قول هم او حواله به آن کرده نقل نماییم تا تصرف او ثابت و متحقق گردد.

سپس از آن نقل کرده که:

۱- الاستیعاب ۲ / ۴۲۹.

۲- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۶۰.

۳- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۴ (طعن سوم ابو بکر).

آن صورت بر بعضی از مردم دشوار نمود، بر سبیل طعن گفتند: این غلام را پیغمبر [صلی الله علیه و آله و سلم] بر مهاجرین اولین امیر میگرداند؟! مقاله این جمع به سمع شریف حضرت رسید، بسیار به غضب رفت، و با وجود حمی و صداع از خانه بیرون آمد، و سر مبارک را به عصابه ای بر بسته بود، پس بر منبر برآمد و حمد و ثنای حق تعالی به تقدیم رسانید، و بعد از آن فرمود: ای گروه مردم! این چه مقاله است که از بعضی شما به من رسید در باب امیر گردانیدن من اسامه را؟! اگر امروز طعن در امارت وی مینمایید، پس البته طعن کرده اید در امارت پدرش پیش از این! (۱) (پس با اینکه دهلوی در صدد نقل تفصیل مطلب بوده - چون گفته: (تفصیلش آنکه: ...)) - ولی قسمتی که متضمن اعتراض صحابه به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبتنی بر فرماندهی اسامه بوده را برای حفظ آبروی صحابه حذف و اسقاط نموده است). (۲) ۸۶. حذف فرار ابو بکر و عمر در وادی الرمل دهلوی گوید: در "معارض" و "حبیب السیر" مذکور است که: بعد از غزوه تبوک، اعرابی در حضور جناب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمده، عرض نمود که: قومی از اعراب در وادی الرمل مجتمع گشته، داعیه شیخون دارند، جناب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نشان خود را به ابو بکر صدیق داده، او را امیر لشکر ساخته بر آن جماعت فرستادند. (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: استدلال به این قصه بر فضیلت ابو بکر از قبیل استدلال به آیه: (لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ) (۴) بر عدم وجوب صلوات است؛ زیرا که عبارت "معارض" و

۱- روضه الاحباب، ورق: ۱۶۵ - ۱۶۶.

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۱۱ - ۲۱۴.

۳- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۷ (طعن چهارم ابو بکر).

۴- النساء (۴): ۴۳.

"حبيب السیر" صریح است در انضمام ابی بکر و عمر ، تا آنکه آخر الامر جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جناب امیر (علیه السلام) را برای کفایت این مهم فرستاد ، و آن جناب فتح این مهم فرمود . (۱) ۸۷ . روایت حاکم و ترمذی که در آن مأمور بودن ابو بکر برای ادای برائت نقل شده را تقطیع ، و قسمتی را که با غرضش منافات داشته نیاورده است .

دهلوی گوید : و خود نیز گاه گاه شریک این خدمت میشد ، چنانچه در " سنن " ترمذی و " مستدرک " حاکم به روایت ابن عباس ثابت است که : کان علی [(علیه السلام)] ینادی ، فإذا أعیی قام أبو بکر . وفی روایه : فإذا بَخ قام أبو هریره فنادی بها . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : او تمام روایت را ننوشته به جهت آنکه شروع روایت منافی ادعای باطل او بود ، و تمام روایت را سیوطی در " درّ المنثور " به این وجه نقل کرده : أخرج الترمذی - وحشیته - وابن أبی حاتم ، والحاکم - وصححه - وابن مردویه ، والبیهقی فی الدلائل عن ابن عباس : إن رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم بعث أبا بکر وأمره أن ینادی بهؤلاء الکلمات ، ثم أتبعه علیاً [(علیه السلام)] وأمره أن ینادی بهؤلاء الکلمات ..

فکان علی [(علیه السلام)] ینادی فإذا أعیی قام أبو بکر فنادی بها . (۳) .

۱- مراجعه شود به معارج النبوه ۴ / ۲۴۲ ، حبيب السیر ۱ / ۴۰۱ - ۴۰۲ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۲۰ - ۳۲۵ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۳ (طعن یازدهم ابو بکر) .

۳- الدرّ المنثور ۳ / ۲۱۰ . و لم یرد فی المصدر المطبوع قوله : (فإذا أعیی قام أبو بکر فنادی بها) ، مع وجوده فی سنن الترمذی ۴ / ۳۴۰ . قال الألبانی - فی ارواء الغلیل ۴ / ۳۰۳ - : ورجالہ کلّہ ثقات رجال البخاری ، فهو صحیح الاسناد .

بیان منافات آنکه : او در سابق ادعا نموده که :

ارجح نزد اهل حدیث همین است که ابو بکر برای ادای سوره براءت منصوب نشده ، پس چون نصب نشد عزل چرا واقع شود ؟!

و در صدر این روایت - که اعظام محدثین ، اعنی ترمذی و ابن ابی حاتم و حاکم و ابن مردویه و بیهقی نقل کرده اند ، ترمذی و حاکم تحسین و تصحیح آن نموده اند - تصریح است به اینکه اولاً ابو بکر برای منادات به این کلمات مأمور شده بود ، بعد آن جناب امیر (علیه السلام) را حکم فرمودند به اینکه به این کلمات ندا فرماید . (۱) ۸۸ . خیانت در نقل نامه امیر مؤمنان (علیه السلام) دهلوی گوید : امیر المؤمنین (علیه السلام) عمر بن ابی سلمه را - که از شیعه مخلصین حضرت و عابد و زاهد و امین و عالم و فقیه و متقی بود - از ولایت بحرین عزل فرمود ، و در مقام عذر به او نامه ای نوشت که در " نهج البلاغه " موجود است :

« أمّیا بعد / فإنی ولیّ النعمان .. علی البحرین ، ونزعت یدک بلا ذمّ لک ، ولا تثریب علیک ، فقد أحسنت الولاية وأدیت الأمانة ، فأقبل غیر ظنّین ولا ملوم ولا متّهم ولا مأثوم » . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : خواجه کابلی در نقل نامه جناب امیر (علیه السلام) خیانت نموده ، و عبارتی که دافع شبهه بود ، سرقت کرده ، و دهلوی هم به تقلیدش در خیانت و جنایت او شریک شده .

دنباله نامه حضرت در " نهج البلاغه " چنین مسطور است :

.. فلقد أردت المسیر إلی ظلّمة الشام ، وأحببت أن تشهد معی فإنک ممّن .

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۶۲ - ۲۶۵ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۴ (طعن یازدهم ابو بکر) .

أستظهر به علی جهاد العدو ، وإقامه عمود الدین ، إن شاء الله تعالی . (۱) پس معلوم شد که وجه نزع ولایت این بود که آن جناب اراده جنگ اهل شام داشت ، و عمر بن ابی سلمه ، چون مرد ثقه و امین و قابل استعانت در جهاد اعداء دین بود ، لهذا آن جناب خواست که او را همراه رکاب سعادت انتساب دارد ، تا به قتال و نزال اهل ضلال اشتغال ورزد ، پس در حقیقت این عزل نیست بلکه از یک کار بر کار دیگر - که از آن اهم و اعظم بود - مقرر ساختن است .

پس در عزل ابی بکر و عزل عمر بن ابی سلمه تفاوت ظاهر باشد به چندین وجه . . . (۲) ۸۹ . خیانت و تقطیع در نقل کلام علامه دهلوی گوید : در کتاب " منهج الکرامه " شیخ ابن مطهر حلی چیزی گفته که به سبب آن اشکال از بیخ و بن برکنده شد ، و اصلاً جای طعن بر ابو بکر نماند ، وهو : انه لَمَّا وعظت فاطمه (علیها السلام) أبا بکر فی فدک کتب لها کتاباً . . . إلى آخره . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : علامه حلی (رحمه الله) در " منهج الکرامه " فرموده :

لَمَّا وعظت فاطمه (علیها السلام) أبا بکر فی فدک ، کتب لها بها کتاباً وردّها علیها ، فخرجت من عنده فلقیها عمر فخرق الکتاب . (۴) پس در کلام علامه چنانچه نوشته دادن ابو بکر کتابتی درباره فدک مذکور است ، این هم مذکور است که عمر آن کتاب را از آن جناب گرفته بدید .

۱- نهج البلاغه ۳ / ۶۷ ، (نامه ۴۲) .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۶۸ - ۲۷۱ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۰ (طعن چهاردهم ابو بکر) .

۴- منهج الکرامه : ۱۰۴ .

پس به سبب تقریر فعل عمر، طعن دو بالا شد، یعنی هم فدک نداد و هم عمر اهانتی و ایدائی که به آن جناب رسانیده بود، بر آن راضی شد و سکوت ورزید. (۱) ۹۰. استدلال به روایت تقطیع شده، سپس افترا بستن بر امام صادق (علیه السلام) که حکم را نمیدانستند!

دهلوی گوید: و نیز حضرت امام به حق ناطق صادق (علیه السلام) را بعضی مسائل معلوم نبود: روی صاحب قرب الإسناد من الإمامیه، عن إسماعیل بن جابر: أنه قال: قلت لأبي عبد الله (علیه السلام) فی طعام أهل الكتاب، فقال: «لا تأکله»، ثم سکت هنیئیه، ثم قال: «لا تأکله» ثم سکت هنیئیه، ثم قال: «لا تأکله ولا تترکه إلا تنزهاً، إن فی آئیتهم الخمر ولحم الخنزیر» .

از این خبر صریح معلوم شد که امام را حکم طعام اهل کتاب معلوم نبود، و آخر بعد تأمل بسیار هم حکم صریح معلوم نشد، ناچار به احتیاط عمل فرمود (۲).

با اینکه: این روایت در قرب الاسناد نیست.

در مصادر دیگر هم همراه با زیاده ای است که صاحب تحفه نیاورده است!

حضرت در آخر روایت فرمود: «لا- تترکه تقول إنه حرام، و لکن تترکه تنزهاً». (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: حضرت در جواب سائل فرموده: «لا تأکله»، پس اگر در اصطلاح دهلوی عدم علم، علم را میگویند، فلا مشآخه فی الاصطلاح!

حکم صریح از این حدیث - اجتناب به طریق کراهت - مستفاد است، و در آخر.

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۲۳۴ - ۲۳۷.

۲- تحفه اثنا عشریه: ۲۸۳ - ۲۸۴ (طعن پانزدهم ابو بکر).

۳- محاسن ۲ / ۴۵۴، کافی ۶ / ۲۶۴، تهذیب ۹ / ۸۷، وسائل الشیعه ۲۴ / ۲۱۱.

تصریح نمود که: به جهت آن است که در آنیه شان خمر و لحم خنزیر است نه آنکه به جهت حرمت اکل باشد. (۱)

۱- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۳۷۹ - ۳۸۰.

۹۱. انحصار مطاعن ابو بکر در ده ، پانزده دهلوی گوید : کسی که در تمام عمر خود ده کار یا دوازده کار به عمل آورد ... الی آخر .

سپس گفته : مطاعن ابو بکر ، و آن پانزده طعن است . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : حصر امور مذکوره در ده یا دوازده ممنوع است ؛ زیرا که علمای شیعه مطاعن ثلاثه را به طریق حصر ذکر نکرده اند ، بلکه بر طریق تمثیل ، حسب گنجایش مقام و فرصتِ وقت ، هر کس هر قدر که خواسته به ذکر آن پرداخته .

و باز میفرماید : حصر مطاعن ابو بکر در پانزده - که ظاهر کلامش دلالت بر آن میکنند - نه عقلی است نه استقرایی ؛ اما انتفای حصر عقلی ؛ پس واضح و لائح است .

و اما انتفای حصر استقرایی ؛ پس از جهت آنکه دانستی که علمای شیعه مطاعن هیچ یک از اصحاب را به طریق حصر ذکر نکرده اند .

چنانچه مولانا محمدباقر مجلسی (رحمه الله) در کتاب " حق الیقین " فرموده :

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۲ (طعن اول ابو بکر) .

مطلب اول در مطاعن ابو بکر است ، و آن بسیار است ، و به قلیلی در این رساله اکتفا مینماییم . (۱) و مع هذا چند مطاعن ابو بکر را که در کتب مشهوره مذکور است ذکر نکرده . (۲) ۹۲ . مصادره به مطلوب !

دهلوی گوید : جواب دیگر آنکه : صدیق خلیفه رسول [(صلی الله علیه و آله و سلم)] بود . . . الی آخر . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : اصل دعوی اهل سنت همین است که ابو بکر خلیفه رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بود .

و شیعیان برای نقض این دعوی گفته اند : خلیفه را میباید که معصوم و محفوظ باشد از مطاعن ، و ابو بکر مطعون بود به مطاعن کثیره ، و از جمله مطاعن او طعن مذکور است .

پس در جواب این اعتراض ذکر اصل دعوی مناسب نیست . (۴) ۹۳ . خلط قصه پیش نمازی به جیش اسامه دهلوی گوید : اعیان مهاجر و انصار مثل ابو بکر صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان و سعد بن وقاص و ابو عبیده بن الجراح و سعد بن زید و قتاده بن النعمان و .

۱- حق الیقین : ۱۵۴ .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۰ ، ۳۸ - ۳۹ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۴ (طعن دوم ابو بکر) .

۴- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۷۲ - ۱۷۳ .

سلمه بن اسلم همه ساختگی کرده ، دیره و خیمه بیرون فرستادند ، و میخواستند که از آنجا کوچ نمایند که در آخر روز چهارشنبه و اول شب پنج شنبه مرض آن حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلم اشتداد پذیرفت ، و به این سبب تهلکه رو داد ، وقت عشاء از شب پنج شنبه ابو بکر را جناب پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) خلیفه نماز فرمودند ، و به این خدمت مأمور ساختند . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : ناظر را از این کلام چنان گمان میشود که ناقلین قصه اسامه ، حدیث مأمور فرمودن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابو بکر را به امامت صلوات ، در ضمن آن قصه نقل کرده اند ، و حال آنکه این معنا خلاف واقع است ، چنانچه از عبارت " روضه الاحباب " معلوم شد ، (۲) بلکه قصه اسامه را روایت آن جداگانه نقل کرده اند ، و حدیث امامت صلوات ابو بکر را جدا .

(و از خلط دو قضیه چنین برداشت میشود که : راویان قضیه جیش اسامه گفته اند که پس از آن ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابو بکر را بر امامت نماز نصب نمود) . (۳) ۹۴ . عدم ذکر ابو بکر و عمر و عثمان در افراد لشکر اسامه دهلوی گوید : تفصیلش آنکه : بیست و ششم صفر روز دوشنبه . . . الی آخر . (۴) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : پس چون در نقل این قصه تصرف به کار برده ، ما عبارت " روضه الاحباب " را - که از جمله کتب معتب .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۵ (طعن سوم ابو بکر) .

۲- مراجعه شود به روضه الاحباب ، ورق : ۱۶۵ - ۱۶۶ .

۳- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۲۳ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۴ (طعن سوم ابو بکر) .

حواله به آن کرده نقل نماییم تا تصرف او ثابت و متحقق گردد .

در عبارت " روضه الاحباب " به صراحت تمام مذکور است که :

ابو بکر و عمر و عثمان و غیر ایشان مأمور گشتند به آنکه در آن لشکر همراه اسامه باشند . (۱) و او این مضمون را صراحتاً ذکر نکرده ، اگر چه از قول او که : (ابو بکر و عمر و عثمان ساختگی کرده) . . . الی آخر ، التزاماً مستفاد میشود . (۲) ۹۵ .
تشکیک در بودن ابو بکر با جیش اسامه !

دهلوی گوید : اگر بالفرض ابو بکر بالخصوص مأمور بود به آنکه خود همراه اسامه به جنگ رومیان برود . . . تا آخر . (۳)
اشکال : جای هیچ تشکیک و احتمال خلافی در مطلب نیست ، چنان که مؤلف فرموده :

مأموری ابو بکر به خروج همراه جیش اسامه ، به روایات و اقوال ثقات متقدمین و متأخرین اهل سنت ثابت است ، کالواقدی ، وابن سعد ، وابن إسحاق ، وابن الجوزی ، والذهبی ، وابن حجر العسقلانی ، والقسطلانی ، وجمال الدین المحدّث ، وعبد الحق الدهلوی . . . وغیرهم ممن لا یخفی . (۴) .

- ۱- روضه الاحباب ، ورق : ۱۶۶ .
- ۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۱۴ .
- ۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر) .
- ۴- روضه الاحباب ، ورق : ۱۶۶ ، مدارج النبوه ۲ / ۵۳۰ - ۵۳۱ ، فتح الباری ۷ / ۶۹ و ۸ / ۱۱۵ - ۱۱۶ ، ارشاد الساری ۶ / ۱۲۶ ، تهذیب التهذیب ۱ / ۱۸۲ و مراجعه شود به : شرح ابن ابی الحدید ۱ / ۱۵۹ - ۱۶۰ و ۶ / ۵۲ ، ۹ / ۱۹۶ - ۱۹۷ ، ۱۲ / ۸۳ ، ۱۷ / ۱۸۳ (عن کثیر من المحدّثین) ؛ البدایه والنهایه ۶ / ۳۳۵ ؛ تهذیب الکمال ۲ / ۳۴۰ ؛ الکامل لابن الأثیر ۲ / ۳۱۷ ؛ تاریخ الخمیس ۲ / ۱۵۴ ؛ وفيات الأعیان ۸ / ۳۷۴ ؛ جامع الأحادیث الکبیر ۱۳ / ۲۱۱ ؛ فتح الباری ۸ / ۱۱۵ (أواخر کتاب المغازی) ؛ تاریخ یعقوبی ۲ / ۷۶ - ۷۷ و ۱۱۳ ؛ السیره الحلبیه ۳ / ۲۲۸ ؛ عیون الأثر ۲ / ۳۵۲ ؛ نهایه الإرب ۱۷ / ۳۷۰ و ۱۹ / ۴۶ ؛ تاریخ مدینه دمشق ۸ / ۴۶ ؛ (ترجمه أسامه) تاریخ الإسلام للذهبی (المغازی) ۷۱۴ ؛ أنساب الأشراف ۲ / ۱۱۵ . سبیل الهدی والرشاد ۶ / ۲۴۸ ، إمتاع الأسماع مقریزی ۱۴ / ۵۱۷ . یعقوبی نقل کرده که : هنگام تنفیذ جیش اسامه ، ابو بکر از او درخواست کرد که عمر نزد من بماند و به جهاد نرود تا در امر خلافت مرا یاری نماید . اسامه گفت : خودت چی ؟ ! (یعنی خودت هم بنابر دستور پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) بایستی تحت فرمان من به جنگ بیایی !!) ابو بکر گفت : برادرزاده ! میبینی که مردم چه کرده اند (یعنی من دیگر خلیفه شده ام !) ، عمر را رها کن و راه بیفت . (تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۲۷) . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۱۱ - ۲۲۲ .

۹۶. استدلال به خلافت ابو بکر بر جواز نرفتن همراه اسامه دهلوی گوید : ابو بکر را بعد از رحلت پیغمبر علیه [و آله] السلام انقلاب منصب شد . . . پس چون ابو بکر خلیفه پیغمبر بود ، و به جای او شد ، او را همراه اسامه چرا بایستی برآمد ؟! (۱)

اشکال : کاملاً روشن است که این مصادره به مطلوب است ، کجا شیعه خلافت ابو بکر را پذیرفته است تا این استدلال تمام باشد ؟! (۲) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر) .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۶۶ - ۲۶۸ .

۹۷. تدلیس در تقریر مطلب شیعه !

طعن ششم آن است که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) ابو بکر و عمر را تابع عمرو بن العاص و اسامه ساخت ، اگر ایشان لیاقت داشتند و یا اولی بودند ، چرا ایشان را رئیس نکرد ؟ !

دهلوی گوید : اگر شیعه معتقد لیاقت امامت برای عمرو بن العاص و اسامه ، و قائل به افضلیت ایشان باشند ، در این باب اهل سنت محتاج جواب خواهند بود . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : اگر شیعه قائل شوند به اینکه ابو بکر و عمر در مرتبه کمتر از اسامه و عمرو بن العاص بودند ، ایشان را اعتقاد به لیاقت عمرو بن العاص و اسامه برای امامت کبری لازم نمیآید ؛ بلکه غایت آنچه از آن لازم میآید آن است که اسامه و عمرو بن العاص از ابو بکر و عمر و امثال ایشان افضل بودند ، و این معنا مستلزم لیاقت امامت کبری نمیتواند شد . (۲) ۹۸ . تکذیب عدم استخلاف پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) به این بهانه که شیعه استخلاف حضرت امیر (علیه السلام) را پذیرفته اند .

دهلوی گوید : خلیفه نکردن آن حضرت صلی الله علیه [وآله] و سلم برای امت ، صریح دروغ و بهتان است ؛ زیرا که شیعه کلهم قائل اند به اینکه جناب پیغمبر صلی الله علیه [وآله] و سلم حضرت امیر (علیه السلام) را خلیفه نمود . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این خبط محض است ؛ زیرا که غرض شیعه از این کلام آن .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۸ (طعن ششم ابو بکر) .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۷۲ - ۲۷۳ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۹ (طعن هفتم ابو بکر) .

است که به اعتقاد اهل سنت حضرت رسالت پناه (صلی الله علیه وآله) خلیفه بر امت خود متعین نساخته بود، پس ابو بکر در استخلاف عمر مخالفت جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را - به اعتقاد اهل سنت - هم کرده باشد چنانچه در کلام عبدالرزاق مذکور است که: پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) به اعتقاد ایشان - یعنی به اعتقاد اهل سنت - خلیفه نکرد. (۱)

۹۹. نصب عمر پیروی از سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) در غدیر!!

سپس دهلوی در ادامه مطلب سابق گوید: و اگر ابو بکر هم اتباع سنت پیغمبر خود کرده، بر امت خلیفه [تعیین] کرد، مخالفت از کجا لازم آمد؟ (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: کمال تعجب است که خودش اقرار مینماید که:

نزد شیعه جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) را خلیفه کرده.

باز خلیفه نمودن ابو بکر عمر را - که عین مخالفت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و معاندت به آن جناب است - موافقت و اتباع سنت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) مینامد.

(یعنی کاملاً روشن است که اگر او بر این فرض پاسخ میدهد که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) امیرمؤمنان (علیه السلام) را به جانشینی نصب فرموده؛ پس در این صورت دیگری حق انتخاب خلیفه ندارد، بلکه در این صورت انتخاب کردن خلیفه، مخالفت صریح با جانشین منصوب از طرف آن حضرت است). (۳)

۱- گوهر مراد: ۴۰۹، و رجوع شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۸۶ - ۳۸۷.

۲- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۹ (طعن هفتم ابو بکر).

۳- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۸۷.

دهلوی گوید: و الاّ لازم آید که حضرت امیر [(علیه السلام)] در استخلاف امام حسن [(علیه السلام)] خلاف پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم کرده باشد. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: این معنا وقتی لازم آید که شیعیان اعتقاد میداشتند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خلیفه مقرر نکرده، و حال آنکه دانستی که خودش در جواب همین طعن گفته: شیعه کلّهم قائل اند به آنکه جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم، حضرت امیر (علیه السلام) را خلیفه نمود.

و نیز به نزد ایشان ثابت و متحقق است که چنانچه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) حضرت امیر (علیه السلام) را خلیفه خود نمود، همچنان به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) امر فرموده بود که بعد [از] خود امام حسن (علیه السلام) را خلیفه نماید. (۲) ۱۰۱. گفتن ابو بکر: (إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْترِينِي)... نزد عامه به صحت نرسیده.

دهلوی گوید: این روایت در کتب معتبره اهل سنت صحیح نشده تا به آن الزام درست شود، بلکه خلاف این روایت نزد ایشان صحیح و ثابت است. (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: حسن بصری و ابن تیمیه و دیگر متعصبین علمای اهل سنت و معتبرین ایشان، انکار صحت این کلام ابی بکر نکرده اند، بلکه آن را از اعظم مدایح ابی بکر گمان نموده اند.

۱- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۹ (طعن هفتم ابو بکر).

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۹۶.

۳- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۹ (طعن هشتم ابو بکر).

سپس مؤلف به نقل عبارات آنها پرداخته است . (۱) ۱۰۲ . قضیه شرطیه در کلام ابو بکر دلالت بر صدور گناه از او ندارد !

دهلوی گوید : قضیه شرطیه ابو بکر را نیز به خاطر باید آورد که (إن زغت) هرگز وقوع طرفین را نمیخواهد . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : کلام ابی بکر دلالت صریحه بر این معنا دارد که : ابو بکر را شیطانی بود که او را در میگرفت ، و او به اعتراض زیع از حق به سوی باطل میورزید ، به این سبب حاضرین را حکم کرد که به وقت اعتراء آن شیطان و زیع ، من را مستقیم میکرده باشید ، و از باطل به سوی حق آورده . (۳) ۱۰۳ . ادعای قطعی بودن افضلیت ابو بکر !

دهلوی گوید : خیریت و افضلیت ابو بکر نزد جمیع صحابه مسلم و قطعی بود . (۴) .

۱- منهاج السنه ۸ / ۲۶۶ ، کنز العمال ۵ / ۵۸۹ - ۵۹۰ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۵ - ۳۰ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۰ (طعن هشتم ابو بکر) .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۵۷ - ۵۸ . قال ابن تیمیه : المأثور عنه - ای ابی بکر - أنه قال : إن لی شیطاناً یعتربنی - یعنی عند الغضب - فإذا اعترانی فاجتنبونی لا- أؤثر فی أبحارکم . (منهاج السنه ۸ / ۲۶۶) . وزاد المحب الطبری - فی الرياض النضره ۲ / ۲۳۰ - ۲۳۱ - : فإن زغت فقومونی . و راجع : تاریخ الطبری ۲ / ۴۵۰ ، ۴۶۰ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۷ / ۱۵۹ ، تاریخ الخلفاء ۱ / ۷۱ ، کنز العمال ۵ / ۵۸۹ - ۵۹۰ ، الصواعق المحرقة ۱ / ۳۷ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۱ (طعن نهم ابو بکر) .

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : از گفتن عمر و ابو عبیده جراح در حق ابو بکر : (أنت خیرنا وأفضلنا) ، و عدم انکار بعض مهاجرین و انصار ، مسلم بودن خیریت و افضلیت ابو بکر نزد جمیع صحابه لازم نمیآید / زیرا که بسیاری از صحابه در سقیفه بنی ساعده در وقت این گفت و گو موجود نبودند .

و به نقل معتمدین اهل سنت - نزد جماعتی از صحابه کبار - امیر مؤمنین (علیه السلام) افضل جمیع صحابه بود ، ابن عبدالبر در کتاب " استیعاب " فرموده : روی عن سلمان وأبی ذر والمقداد [وحذیفه] وخباب وجابر وأبی سعید الخدری وزید بن الأرقم : أن علی بن أبی طالب أول من أسلم . . . وفصله هؤلاء علی غیره . (۱) ۱۰۴ . استدلال به بیعت امیر مؤمنان (علیه السلام) با اینکه اکراهاً واقع شد .

دهلوی گوید : حضرت امیر (علیه السلام) و . . . زبیر نیز بیعت کرده اند . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : طرفه ماجرا است که اهل سنت در محبت ثلاثه چنان مبهوت میشوند که اصلاً ضارّ را از نافع تمیز نمی نمایند ! (یا) میخوانند فضائح ائمه و اسلاف خود را به حسن بیان به محاسن مبدل سازند !

قصه بیعت جناب امیر (علیه السلام) دلیل وافی و برهان کافی است بر جور و ظلم و بی دینی و کفر ابی بکر و عمر که به جبر از آن جناب بیعت گرفته اند .

پس چنین قصه شنیعه را باید که به هزار جدّ و کدّ در استار حجب اختفا داشتن ، نه اینکه همت بر اظهار و اشاعه آن گماشتن ! (۳) .

۱- الاستیعاب ۳ / ۱۰۹۰ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۱۲۰ - ۱۲۹ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۱ (طعن نهم ابو بکر) .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۱۳۵ - ۱۳۶ و ۳ / ۴۰۶ - ۴۱۰ و ۴ / ۲۶۱ - ۴۵۱ (طعن دوم عمر) .

۱۰۵. کجا پذیرفتن همه اقوال عمر بر شیعه لازم است؟!

دهلوی گوید: اگر به این قول عمر در حق ابو بکر تمسک نمایند، لازم است که به جمیع اقوال عمر - که در حق ابی بکر و خلافت او وارد است - تمسک نمود. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: اقرار خصم مقبول است، و ادعای او غیر مسموع.

شیعه به یک دو کلمه حق که خدای تعالی اعلیاً للحق گاهی بر زبان عمر جاری ساخته تمسک مینمایند، و به دیگر اقوال عمر که به اغوای شیطانی و تلیس ابلیس به آن متفوه میشد، چسان تمسک خواهند نمود؟! (۲) ۱۰۶. ادعای اینکه در کتب ذیل روایت عدم نصب ابو بکر اختیار شده.

دهلوی گوید: در "تفسیر بیضاوی" و "تفسیر مدارک" و "تفسیر زاهدی" و "تفسیر نظام نیشابوری" و "جذب القلوب" و "شرح مشکاه" همین روایت را اختیار نموده اند. (۳) مؤلف (رحمه الله) - پس از بیان اینکه اختیار آنها ارزشی ندارد، عبارات برخی از کتب مذکوره را نقل و - میفرماید: در این عبارات نصی بر مدعای او که عدم نصب ابی بکر است برای ادای سوره براءت پیدا نیست. (۴).

- ۱- تحفه اثنا عشریه: ۲۷۱ (طعن نهم ابو بکر).
- ۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۳۷.
- ۳- تحفه اثنا عشریه: ۲۷۲ (طعن یازدهم ابو بکر).
- ۴- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۰۸ - ۲۱۱.

۱۰۷ . مکابره در احتمال دادن معنای دیگر در مورد جمله ای که نص است !

دهلوی گوید : آمدم بر احتمال اول که ظاهر « لا یؤدی عنی إلا رجل منی » آن را قوت میبخشد . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این احتمال عین مکابره و عناد است ؛ زیرا که « لا یؤدی عنی إلا رجل منی » نص است در عزل ابی بکر ، و هرگز معنایی دیگر ندارد .

و کلام او دلالت دارد بر آنکه احتمالی که منافی عزل نباشد نیز از این فقره مفهوم میتواند شد . (۲) ۱۰۸ . استدلال به کلام منقول از عمر بن عبدالعزیز در ردّ هبه فدک ، با وجود اشکالات عدیده اش !

دهلوی گوید : دعوی هبه در کتب اهل سنت اصلا موجود نیست ، بلکه خلاف آن موجود است ، در " مشکاه " از عمر بن عبدالعزیز آورده که هنگامی که خلیفه شد بنومروان را جمع کرده ، گفت : *إن رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم کانت له فدک ..*

وإن فاطمه [(علیها السلام)] سألته أن يجعلها لها فأبی ..

فلَمّا أن ولی عمر بن الخطاب عمل فیها بما عملا حتّی مضی لسیله ، ثم أقطعها (۳) مروان ، ثم صارت لعمر بن عبد العزیز ..
وإنی أشهدکم أنّی ردّتها علی ما کانت - یعنی علی عهد .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۲ (طعن یازدهم ابو بکر) .

۲- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۲۸ .

۳- فی المشکاه : (اقتطعها) .

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وأبى بكر وعمر - . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این روایت مزخرفه موضوعه مخالف افادات علمای کبار اهل سنت است که دعوی هبه حضرت فاطمه (علیها السلام) را ذکر فرموده اند .

از همه لطیف تر آن است که این روایت مکذوبه را از عمر بن عبدالعزیز نقل کرده اند (که دلیلی بر حجیت کلام او نیست) .

مضافاً که این روایت ، روایت عمر بن الخطاب را تکذیب مینماید که از حضرت فاطمه (علیها السلام) نقل نموده که : آمد مرا أمّ ایمن ، پس خبر داد مرا که : جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله و سلم) عطا فرموده مرا فدک . (۲) پس ادعای ابای آن حضرت (صلی الله علیه وآله) از اعطای فدک ، و آن هم بعد سؤال حضرت فاطمه (علیها السلام) ، کذب محض و دروغ بیفروغ است با اینکه در این روایت آمده : (ثمّ أقطعها مروان) و با این مطلب خلیفه ثالث را به درکات سعیر رسانیده است . (۳) ۱۰۹ . ادعای اینکه ابو بکر برای اهل بیت (علیهم السلام) مسأله شرعی را بیان کرده !

دهلوی گوید : لیکن (ابو بکر) مسأله فقهیه را بیان کرد که مجرد هبه موجب ملک نمیشود ، تا وقتی که قبض متحقق نگردد . (۴) .

۱- مشکاه المصابیح ۲ / ۱۱۹۰ ، تحفه اثنا عشریه : ۲۷۷ (طعن سیزدهم ابو بکر) .

۲- الطبقات الکبری ۲ / ۳۱۵ - ۳۱۶ .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۵۷ - ۶۵ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۸ (طعن سیزدهم ابو بکر) .

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این افترای صریح و کذب قبیح و بهتان شنیع و اتهام فظیع است ، و به حمایت ابو بکر از تخطئه اهل بیت (علیهم السلام) هم باکی ندارد (یعنی اهل بیت (علیهم السلام) - العیاذ بالله - مسأله را نمیدانستند و خطا کردند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم در تعلیم آنها کوتاهی کرد تا نوبت به یاد دادن ابو بکر رسید !!) . (۱) . ۱۱۰ . خبر دادن بود نه شهادت ، پس ابو بکر ردّ شهادت نکرد !

دهلوی گوید : اگر بالفرض حضرت علی [(علیه السلام)] و أمّ ایمن به طریق اخبار محض ، این هبه را اظهار فرموده باشند ، این را ردّ شهادت گفتن عجب جهل است . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : از عبارات علمای سنی - مثل ابن حجر و سید نورالدین سمهودی (۳) - دانستی که حضرت علی (علیه السلام) و أمّ ایمن بعد طلب ابی بکر بینه را از حضرت فاطمه (علیها السلام) شهادت دادند ، پس شهادت ایشان را بر صرف اظهار هبه ، به طریق اخبار محض حمل کردن ، و به این حیلۀ ردّ شهادت را از ابو بکر زائل ساختن ، محض تخدیع شنیع و ارتکاب کذب فظیع است ! (۴) . ۱۱۱ . ادعای اینکه وصیت به دفن شبانه برای تستر و حیا بود .

دهلوی گوید : این وصیت حضرت زهرا (علیها السلام) بنا بر کمال تستر و حیا بود . (۵) .

۱- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۷۵ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۸ (طعن سیزدهم ابو بکر) .

۳- وفاء الوفا ۳ / ۹۹۹ ، ۱۰۰۰ ، ۱۰۰۱ ، الصواعق المحرقة ۱ / ۹۳ - ۹۴ .

۴- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۱۱۲ - ۱۱۴ .

۵- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۱ (طعن چهاردهم ابو بکر) .

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : ابو بکر جوهری روایت کرده :

قالت فاطمه - یعنی لأبی بکر - : « لا کلمتک أبداً » ..

قال أبو بکر : لا هجرتک أبداً ..

قالت : « والله لأدعون الله علیک » ..

قال : والله لأدعون الله لک ..

فلما حضرتها الوفاه أوصت أن لا یصلی علیها ، فدفنت لیلاً .. (۱) إلى آخره .

و این روایت دلالت واضحی دارد بر آنکه وصیت حضرت فاطمه (علیها السلام) به عدم حضور ابی بکر بر جنازه آن حضرت از جهت آزرده‌گی و عدم رضا بود ، نه بنابر محض تستر و حیا .

(مضافاً به اینکه : برای رعایت تستر جنازه حضرت را با تابوت برداشتند و خود مؤلف تحفه نقل کرد که حضرت زهرا (علیها السلام) در مرض موت خود فرمود که : « شرم دارم که مرا بعد از موت بی پرده در حضور مردان بیرون آرند » ... اسما بنت عمیس گفت که : من در حبشه دیده‌ام که از شاخه‌های خرما نعشی مانند کجاوه میسازند ، حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود که : « به حضور من ساخته ، به من بنما » ، اسما آن را ساخته به زهرا (علیها السلام) نمود ، بسیار خوشوقت شد و تبسم کرد ، و هرگز او را بعد از واقعه آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلّم خوشوقت و متبسم ندیده بودند) . (۲) .

۱- السقیفه وفدک : ۱۰۴ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۶ / ۲۱۴ ، الغدیر ۷ / ۲۲۹ - ۲۳۰ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۱ . مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۲۴۷ - ۲۴۸ .

۱۱۲. استدلال به نظریه عامه و روایتی که خود عامه آن را تضعیف کرده اند .

دهلوی گوید : همین است حکم شریعت نزد اکثر علما ، چنانچه در " مشکاه " از ابوداود و نسائی از جابر آورده : جیء بسارق .. إلى آخره . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : اولاً : در مقام توجیه و اصلاح فعل ابی بکر ، ذکر مذهب علمای خود نمودن معنایی ندارد .

و ثانیاً : حدیثی که از " مشکاه " آورده واضح البطلان است ؛ زیرا سرقت اگر چه مکرر شود مبیح قتل نیست ، و در آخر آن حدیث مذکور است : فأتی به الخامسه ، فقال : اقتلوه ، فانطلقنا به فقتلناه .. ثم اجترناه فألقیناه فی بئر ! (۲) (و ثالثاً :) نسائی تضعیف این حدیث کرده ، و دهلوی از جهت قلت تتبع ، یا عمداً از راه تلبیس و تخدیع ، از آن قطع نظر کرده ، به این حدیث تمسک نموده ! ابن الهمام بعد نقل این حدیث از ابوداود گفته : قال النسائی : حدیث منکر ، ومصعب بن ثابت لیس بالقوی . (۳) و دیگر ائمه رجال نیز قدح و جرح مصعب بن ثابت نموده اند . (۴) ۱۱۳ . مطلبی که سید از نظام نقل کرده ، دهلوی به کتب معتبر شیعه نسبت داده !

دهلوی گوید : از کتب معتبره شیعه روایات این مضمون باید آورد : شریف مرتضی در کتاب " تنزیه الانبیاء والائمة " روایت کرده :

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۲ (طعن پانزدهم ابو بکر) .

۲- مشکاه المصابیح ۲ / ۱۰۶۸ .

۳- فتح القدیر ۵ / ۳۹۵ .

۴- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۲۹۸ - ۳۰۴ .

إن علیاً [(علیه السلام)] أحرق رجلاً أتى غلاماً فی دبره . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : در کلام سید مرتضی (قدس سره) اثری و نشانی از این روایت نیست .

آری ؛ ایشان به نقل از نظام فرموده : فإن قيل : فما الوجه فیما عابه النظام به من الأحكام التي ادّعی أنه خالف بها جميع الأئمة ، مثل ... وعدّ حتی قال : وإنه أحرق رجلاً أتى غلاماً فی دبره .

پس کلام نظام را که در معرض طعن بر امام (علیه السلام) ذکر کرده ، از روایات کتب معتبره شیعه گفتن ، و آن را به روایت جناب سید مرتضی (قدس سره) نسبت کردن ، و حجت دانستن ، طرفه ماجرا است که در بیان نمیگنجد !

خصوصاً وقتی که جناب سید مرتضی کلام در صحت آن هم کرده باشد ! (۲) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۸۳ (طعن پانزدهم ابو بکر) .

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۳۲۹ - ۳۳۰ .

۱۱۴. با اینکه خودش - مانند بقیه اشاعره - در عصمت انبیا (علیهم السلام) خدشه کرده اینجا معتزله را به آن مذمت کرده!

دهلوی گوید: معتزله ... هیچ پیغمبری را از ابتدای حضرت آدم تا حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه [وآله] و سلم نگذاشته اند که صغائر و کبائر به جناب ایشان نسبت نکرده اند، و همه را به آیات و احادیث به اثبات رسانیده اند. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: تخصیص معتزله به انکار عصمت انبیا (علیهم السلام) بیوجه است؛ بلکه اشاعره هم تجویز کبیره نموده اند. (۲) و خود دهلوی هم در باب دوم گفته:

آیات و احادیث بی شمار ناطق و مصرح اند به صدور زلات از انبیا ... اگر در عصمت ایشان غلو نموده اید، و صدور گناه مطلق از ایشان [را] جایز نگوئیم، در تأویل و توجیه این نصوص غیر از کلمات بارده سمجه به دست ما نخواهد آمد. (۳) ۱۱۵. خوارج و نواصب را به تنقیص حضرت امیر (علیه السلام) ملامت نموده با آنکه خودش به آن مبتلا است!

دهلوی گوید: خوارج و نواصب در جناب حضرت امیر (علیه السلام) و اهل بیت کرام (علیهم السلام) همین روش را پیش گرفته اند. (۴).

۱- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۲ (مقدمه مطاعن ابو بکر).

۲- المواقف ۳/ ۴۱۶، شرح المواقف ۸/ ۲۶۵.

۳- تحفه اثنا عشریه: ۳۱ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به تشیید المطاعن ۱/ ۲۴ - ۲۶.

۴- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۲ (مقدمه مطاعن ابو بکر).

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : ظاهر کلامش دلالت میکند بر اینکه خودش از این عیب مبرا است ، و حال آنکه در باب هفتم جمله ای از مقولات خوارج و نواصب را در حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر نموده که موجب توجه طعن به آن جناب است ، در مقام جواب به تسلیم آن پرداخته . (۱) و در این باب - باب دهم - بسیاری از قصورات و نقصانات اصحاب ثلاثه ، را به اثبات قصور و نقصان آن حضرت ، دفع نموده است (۲) پس خودش نیز شریک خوارج و نواصب باشد ! (۳) ۱۱۶ . تجویز اینکه پادشاه متأخر میتواند بعضی از کسانی را که در لشکری تعیین شده اند نزد خود نگه دارد .

دهلوی گوید : (اگر) پادشاهی لشکری را به سمتی معین سازد ، و در اثنای تهیه اسباب سفر و استعداد مهم ، آن پادشاه وفات یافت ، و پادشاهی دیگر به جای او منصوب شود ، آن پادشاه منصوب را میرسد که بعضی تعیناتیان را در حضور خود نگاه دارد ؛ زیرا که صلاح ملک و دولت در آن میبیند .

و در اینقدر تصرف ، مخالفت پادشاه اول یا عصیان فرمان او لازم نمیآید (پس ابو بکر میتوانست عمر را نزد خود نگه دارد) . (۴) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۲۷ - ۲۳۱ .

۲- تحفه اثنا عشریه ، باب دهم ، به عنوان نمونه مراجعه شود به صفحات : ۲۷۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۶ - ۲۸۷ ، ۲۹۲ ، ۲۹۵ ، ۲۹۹ ، ۳۰۶ - ۳۰۷ ، ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۲ ، ۳۲۴ .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۸ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۵ (طعن سوم ابو بکر) .

مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این از قبیل سفسطه است ؛ زیرا که در مخالفت بودن این معنا ، کسی شک ندارد ، و کسی که انکار این معنا نماید قابل خطاب نباشد .

و کدام فرق است در اینکه مأمور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را کسی از مأموریت باز دارد ، یا امیر آن جناب را از امارت ؟ ! بالیقین در هر دو صورت مخالفت آن جناب لازم خواهد آمد . (۱) ۱۱۷ . خطاب تجهیز جیش بر خود لشکر کلام بیمعناست .

دهلوی گوید : « جهزوا جیش أسامه » خطاب به متعینان نمیتواند شد ، چه تجهیز و سامان کردن لشکر اسامه بعینه ، لشکر اسامه را فرمودن ، کلام بی معنا است ، پس خطاب عام است به جمیع مسلمین . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : معنای تجهیز در لغت ، ساختن اسباب مسافر است . (۳) و در ساختن مسافر اسباب خود را یا [اسباب] مصاحب خود را ، محذوری پیدا نمیشود ، چنانچه ابن حجر بعد نقل حدیثی گفته : ففیه إشارة إلى أن الغازی إذا جهّز نفسه أو قام بكفایه من یخلفه بعده كان له الأجر مرتین . (۴) و نیز این کلام آن حضرت بعد تعیین نمودن متعینان جیش اسامه صادر شده ، پس چه مستبعد است که امر تجهیز جیش به حاضران باشد ، و وعید بر تخلف از .

۱- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۵۲ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر) .

۳- الصحاح ۳ / ۸۷۰ ، صراح اللغه : ۱۷۹ .

۴- فتح الباری ۶ / ۳۷ .

جیش اسامه متعلق به متعینان آن جیش ؟! (۱) ۱۱۸ . با اینکه جمال الدین محدّث از مشایخ اجازه اوست بر او خُرده گرفته ، او را تحقیر و از علمای عامه خارج کرده است !

دهلوی گوید : بعضی فارسی نویسان که خود را محدّثین اهل سنت شمرده ، و در سیر خود این جمله را آورده اند [یعنی : روایت : « لعن الله من تخلف عنها »] ، برای الزام اهل سنت کفایت نمیکند . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : حکم به اخراج جمال الدین از محدّثین اهل سنت از غرائب امور است ؛ زیرا اکابر اهل سنت جمال الدین را از محدّثین ثقات و مشایخ کبار میدانند ، مانند : ملا علی قاری ، شیخ عبدالحق دهلوی ، ملا یعقوب لاهوری و دیاربکری .

و آنها کتابش " روضه الاحباب " را معتمد دانند .

بلکه خود مخاطب در " رساله اصول حدیث " جمال الدین محدّث را از مشایخ اجازه خود شمرده . (۳) ۱۱۹ . تهمت زدن به حضرت داود (علیه السلام) !

دهلوی گوید : و چه میتوان گفت هر که سوره صاد را خوانده باشد در حق .

۱- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۷۶ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۶ (طعن سوم ابو بکر) .

۳- تعریب العجاله النافعه (رساله اصول حدیث) : ۱۰۰ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۲۶۶ .

حضرت داود (علیه السلام) که او به نص الهی خلیفه بود .

قوله تعالی : (یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِی الْأَرْضِ) . (۱) حال آنکه در مقدمه زن اوریا ، شیطان به چه مرتبه او را تشویش داد ، و آخر محتاج به تنبیه الهی و عتاب آن جناب گردانید ، و نوبت به توبه و استغفار رسیده . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : قصه زن اوریا نسبت به حضرت داود (علیه السلام) ثابت و متحقق نگشته ، و وجه توبه و استغفار که خاصه خاصان خداست به شرح و بسط در کتاب " تنزیه الانبیا و الائمة " سید مرتضی علم الهدی (قدس سره) مذکور است . (۳) و در " تفسیر نیشابوری " - بعد نقل قصه زن اوریا - گفته : والمحققون - کعلی [(علیه السلام)] وابن عباس وابن مسعود . . وغیرهم - ینکرون القصة علی هذا الوجه . .

إنّ علی بن أبی طالب کرم الله وجهه [(علیه السلام)] قال : من یحدّثکم بحدیث داود [(علیه السلام)] - علی مایرویه القصیاص - جلدته مائه وستین ، وهو حدّ الفریه علی الأنبیاء [(علیهم السلام)] . (۴) ۱۲۰ . افضلیت خیالی ابو بکر را دلیل خلافت او گردانیده ، با اینکه در باب امامت گفته افضلیت شرط امامت نیست .

دهلوی گوید : آنچه در حق ابو بکر واقع شد - هر چند ناگاه بود ، بی تأمل و مراجعه - اما به جای خود نشست ، و حق به حق دار رسید ، و بی جا نیفتاد ، به .

۱- سوره ص (۳۸) : ۲۶ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۰ (طعن هشتم ابو بکر) .

۳- تنزیه الأنبیاء (علیهم السلام) : ۱۲۹ .

۴- غرائب القرآن ۵ / ۵۹۱ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۵۵ - ۵۷ .

سبب ظهور براهین خلافت او از امامت نماز و دیگر قرائن حالیه و مقالیه پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم در معاملات است که با او میکرد و افضلیت او بر سائر صحابه [ظاهر بود] . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : به غایت عجیب است که او افضلیت مزعومی ابی بکر را بر صحابه از دلایل و براهین خلافت گردانیده ، حال آنکه در باب امامت بر خلاف عقل و نقل و تصریح و تنصیب پدر خود گفته که :

افضلیت شرط امامت نیست ، و امامت مفضول با وجود افضل صحیح است . (۲) ۱۲۱ . دعوی ارجحیت روایت عدم نصب ابو بکر برای ادای برائت نزد محدثین !

دهلوی گوید : عزل ابو بکر اصلاً واقع نشد ، بلکه این هر دو کس برای دو امر مختلف منصوب شدند ، پس در این روایات خود جای تمسک شیعه نماند که مدار آن بر عزل ابو بکر است ، و چون نصب نبود عزل چرا واقع شود؟! ...

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۱ (طعن نهم ابو بکر) .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۱۸۰ عقیده پنجم . پدر او - در " ازاله الخفا " ۱ / ۱۶ - گفته : و از لوازم خلافت خاصه آن است که خلیفه افضل امت باشد در زمان خلافت خود عقلاً و نقلاً . . الی آخر . و در " قره العینین " : ۱۱۵ گوید : قول محقق آن است که افضلیت [از] امت نسبت [به] اهل خلافت نبوت - که مقنن قوانین و مبلغ شرایع و مروج دین ایشان اند - لازم است ، و الا- اعتماد کلی حاصل نشود . . . و اهل سنت همین قول محقق [را] در شیخین بلکه در خلفای اربعه اثبات نمودند . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۱۱۷ - ۱۱۸ .

و همین است ارجح نزد اهل حدیث . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : البته نزد متعصبین در مقابله شیعه ارجح همان است که موجب منقصت و عیب ثلاثه نباشد ، و گو به طریق ضعفا و مجروحین مروی باشد !

و مرجوح آن است که باعث منقصت ثلاثه و فضیلت اهل بیت (علیهم السلام) باشد ، و گو به طرق صحیحه حسنه نزد اهل سنت مروی باشد ، و در میان شان شهرت تامه داشته باشد !

... سهیلی و کواشی نصب و عزل ابی بکر را بالقطع ذکر کرده اند .

و اصیل الدین محدث - که از مشایخ کبار است - آن را موافق نص گفته ، و آن را اختیار ساخته ، و خلاف آن را ناهنجار گفته .

و ابن حجر - که جلالت و قدر و عظمت شأنش نزد اهل حدیث سنیان مسلم است - به روایات عزل ابی بکر ، اثبات ارسال جناب امیر (علیه السلام) نموده ، و در حقیقت آن روایات را به روایت بخاری ترجیح داده .

و ثعلبی - که از اعظم معتمدین و اکابر معتبرین ، بلکه امام مفسرین ایشان است - همین روایت را اختیار کرده .

و جمال الدین محدث و شیخ عبدالحق هم آن را حتماً ذکر ساخته اند ، و اشعاری هم به ورود خلاف آن نکرده .

و قسطلانی هم به مصروف بودن امر به سوی جناب امیر (علیه السلام) معترف گردیده ، .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۲ (طعن یازدهم ابو بکر) .

و ذکر روایت حسنه ، متضمن عزل ابی بکر ، نموده . (۱) و میرزا محمد بن معتمدخان بدخشانی - که از ثقات محدّثین متأخرین اهل سنت است - روایت نصب ابی بکر را برای ادای سوره براءت ، و عزل او از آن ، و انصراف آن به سوی جناب امیر (علیه السلام) [را] از جمله آن احادیث شمرده که علمای اعلام اهل سنت در صحت آن اختلافی ندارند . (۲) و پدر خود دهلوی نیز آن را تصدیق نموده و اصل قصه دانسته و . . (۳) پس حیرانم که آیا این همه ائمه و اعظام دین خود را (۴) از اهل حدیث خارج میسازد - چه به زعم او ارجح نزد اهل حدیث خلاف آن است - که این بزرگان به ارجحیت بلکه به تعین و حتمیت آن قائل شده اند ، یا از دعوی لاطائل خود دست برمیدارد ؟ (۵) .

۱- رجوع شود به : عمدہ القاری ۹ / ۲۶۵ ، التلخیص فی تفسیر القرآن العزیز ، صفحه دوم از تفسیر سوره توبه ، تفسیر الثعلبی ۵ / ۸ ، درج الدرر : ۷۴۹ - ۷۵۰ ، البدایه والنہایه ۵ / ۴۶ ، فتح الباری ۸ / ۲۴۱ ، مدارج النبوه ۲ / ۴۹۲ و مصادر دیگر . در روضه الاحباب ، ورق : ۱۵۷ - ۱۵۶ ، قسمتی سقط شده ، ولی در چاپ مطبعه انوار محمدی امین آباد لکهنو سنه ۱۲۹۷ صفحه : ۳۶۰ کاملاً موجود است .

۲- نزل الابرار : ۴۷ - ۴۸ .

۳- ازاله الخفاء ۱ / ۱۸۹ .

۴- به خصوص پدرش که در مدح او مبالغه تمام نموده و او را آیتی از آیات الهی و معجزه ای از معجزات نبوی (صلی الله علیه و آله) دانسته ! (تحفه اثنا عشریه : ۱۸۴) .

۵- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۱۱ - ۲۱۸ .

۱۲۲ . استدلال به روایات عامه در برابر شیعه نموده .

و بر خلاف اکابر عامه دخالت ابو بکر را با عزل او منافی میدانند .

دهلوی گوید : علی مرتضی (علیه السلام) را شریک ابو بکر کردند تا این هر دو به این خدمت قیام نمایند ، چنانچه روایات " روضه الاحباب " و " بخاری " و " مسلم " و دیگر محدثین ، همین احتمال را قوت میبخشد ، زیرا که اینها به اجماع روایت کرده اند که : ابو بکر ، ابوهریره را در روز نحر با جماعت دیگر متعینه علی مرتضی (علیه السلام) فرمود تا منادی دهند : (لا یحج بعد العام مشرک ، ولا یطوف بالبیت عریان) .

از این روایات صریح معلوم میشود که : ابو بکر صدیق از این خدمت معزول نشده بود ، و الا در خدمت غیر دخل نمیکرد ، و منادیان را نصب نمیفرمود . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این روایات را که در آن تأذین ابوهریره و غیره به امر ابی بکر وارد است ، از روایات اهل سنت است ، بر شیعه حجت نیست .

گذشته از آنکه علمای اهل سنت نیز این دخل ابی بکر را منافی عزل او نمیدانند ، بلکه گفته اند :

حضرت علی (علیه السلام) آواز خود را چندان بلند نمیتوانست فرمود که به تمام مردم میرسید ، لهذا ابو بکر ، ابوهریره و کسان دیگر را مقرر نموده بود که آنچه آن حضرت بگوید ، شنوده ، تکرار نمایند ، تا مردم دیگر که بعید باشند بشنوند . (۲)

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۲ (طعن یازدهم ابو بکر) .

۲- ارشاد الساری ۱۴۳ / ۷ ، فتح الباری ۲۳۸ / ۸ - ۲۳۹ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۲۵ - ۲۲۷ .

۱۲۳. جسارت به اسامی مقدس اهل بیت (علیهم السلام) دهلوی گوید: مانند استفتای مشهور که: خشن و خشین هر سه دختران معاویه را چه حکم است؟ (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: ذکر این استفتا متضمن چنین سوء ادب، و به این بی باکی و ابتهاج، دلیل کمال ناصبیت و خارجیت است، و این چنین استفتا صادر نمیشود مگر از حمصی شامی که با وجود ناصبیت مشهورند به حماقت! (۲) ۱۲۴. حیرت، سردرگمی، تدلیس، تخدیع، تهافت، تناقض و ...

دهلوی گوید: بالجمله؛ وجه عزل ابو بکر همین بود که نقض عهد را موافق عادت عرب، اظهار نموده اید. (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: از این کلام ظاهر است که وجه عزل ابو بکر منحصر در همین بود که: نقض عهد را موافق عادت، اظهار نماید.

پس آنچه قبل از این در توجیه عزل او بیان کرده به قول خود: (و اگر تأمل کنیم ...) الی آخر، و همچنین آنچه از بعض مدققین مزعومی خود نقل کرده، واقعیت نداشته باشد.

هر عاقلی باید در تهافت تقریرات دهلوی تأمل نماید که:

بعد تسلیم عزل ابی بکر، آن را بر عادت عرب فرود آورده.

و بعد از آن به تأمل، آن را معلل به عدم امکان آن از ابی بکر به سبب مشغولی او به خبرداری اعمال حج گردانیده.

۱- تحفه اثنا عشریه: ۲۷۲ (طعن یازدهم ابو بکر).

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۱۸۶.

۳- تحفه اثنا عشریه: ۲۷۳ (طعن یازدهم ابو بکر).

و باز این کار را مقصود بالذات وجه عزل قرار داده .

و بعد از آن آن را موجه به ظهور صفت جلال از جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) نموده .

و بعد از اینها همه را بی اصل ساخته ، باز همان آهنگ سابق برداشته ، و وجه عزل را منحصر در موافقت عادت عرب ساخته !
(۱) ۱۲۵ . انکار امر واضح که وراثت حقیقت در وراثت اموال است .

دهلوی گوید : لا نسلم که وراثت در مال حقیقت است . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : این از قبیل انکار ضروریات است ، هر کسی که ادنی فهمی دارد میداند که هر گاه بدون انضمام قرائن ، اطلاق وراثت میشود ، از آن وراثت مالیه مراد میگیرند ، و حقیقت است در آن .

طیبی شارح " مشکاه " در " حاشیه کشاف " گفته :

[قال] الراغب : الوراثه : انتقال قنیه إلیک من غیرک من غیر عقد ولا- ما یجری مجری العقد . وسمی بذلك : المنتقل عن المیت . ویقال للقیه : موروث ومیراث وإرث وتراث .

ویقال : ورثتُ مالاً عن زید ، وورثتُ زیداً . قال تعالی : (وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُدَ) . (۳) وقال : (وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلَأُمِّهِ الثُّلُثُ) . (۴) .

۱- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۲۶۵ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۶ (طعن دوازدهم ابو بکر) .

۳- النمل (۲۷) : ۱۶ .

۴- النساء (۴) : ۱۱ . حاشیه کشاف طیبی : مراجعه شود به مفردات راغب : ۵۱۸ - ۵۱۹ .

و حسن بصری - که از اعظام ائمه اهل سنت است - از حمل وراثت در آیه (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ) (۱) بر وراثت نبوت ابا ، و بر وراثت مال محمول نموده . (۲) ۱۲۶ . ادعای بیجای بداهت عقلی دهلوی گوید : اما آیه دیگر یعنی : (يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ) (۳) پس به بداهت عقل در اینجا وراثت منصب مراد است بالقطع . (۴) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : اکابر مفسرین و مقبولین اهل سنت قائل شده اند به اینکه : در اینجا نیز مراد از (یرثنی) وراثت مالیه است ، (۵) و فخر رازی نیز قائل شده به اینکه : ادخال وراثت مالیه در آیه اولی است . (۶) پس به شهادت این جماعت بطلان خبر : (نحن معاشر الأنبياء) ثابت شد ، والحمد لله علی ذلک . (۷) .

۱- النمل (۲۷) : ۱۶ .

۲- تفسیر رازی ۲۴ / ۱۸۶ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۶۸ - ۳۷۰ .

۳- مریم (۱۹) : ۵ - ۶ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۶ (طعن دوازدهم ابو بکر) .

۵- تفسیر بغوی ۳ / ۱۸۹ ، اللباب فی علوم الکتاب عمر بن عادل حنبلی ۱۳ / ۱۳ ، الدرّ المثور ۴ / ۲۵۹ ، همچنین مراجعه شود به : جامع البیان طبری ۱۶ / ۵۹ - ۶۰ ، عمدہ القاری ۱۶ / ۲۰ ، تفسیر سمرقندی ۲ / ۳۶۸ ، تفسیر ثعلبی ۶ / ۲۰۶ ، زاد المسیر ابن جوزی ۵ / ۱۴۶ ، تفسیر سمعانی ۳ / ۲۷۸ ، تفسیر آلوسی ۱۶ / ۶۴ .

۶- تفسیر الرازی ۲۱ / ۱۸۴ .

۷- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۷۰ - ۳۷۴ .

۱۲۷. حیرت ، سردرگمی ، تدلیس ، تخدیع ، تهافت ، تناقض و ...

دهلوی گوید: اینجا حکم نکردن است به شهادت یک مرد و یک زن نه ردّ شهادت. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: عاقل را - در کمال شناخت تلبیس و تدلیس و تلمیع و تخدیع و تهافت و تناقض دهلوی - اندک تأمل باید نمود که:

اولاً- به استحاله وقوع دعوی هبه و شهادت تصریح کرده ، باز نسبت تصدیق دعوی هبه فدک به ابو بکر نموده ، و باز - به بهتان و افترا - تهمت بیان مسأله فقهیه بر مقتدای خود بسته ، و باز نفی حاجت طلب شاهد و بینه نموده - بنابر انکار قبض حضرت فاطمه (علیها السلام) بر فدک - تجهیل و تسفیه مقتدای خود (یعنی ابو بکر) - که حسب افادات ائمه سنیه طلب شهود نمود - فرموده .

و باز شهادت حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و اُمّ ایمن را بر محض اخبار فرود آورده ، و از تصریحات روایات اعظام مشایخ - که از آن وقوع شهادت ثابت است - اغماض کرده .

و باز تسمیه عدم حکم ابو بکر را - بنابر اخبار ایشان - به ردّ شهادت ، جهل عجب پنداشته .

و تا اینجا که در رنگهای گوناگون برآمده ، منکر وقوع شهادت بود ، حالا از این همه دست برداشته ، اعتراف به وقوع شهادت مینماید ، و لکن ردّ آن را ردّ نمیداند بلکه حکم نکردن به شهادت نام مینهد و بس!

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۸ (طعن سیزدهم ابو بکر) .

۱۲۸ . استدلال به روایت کتابی که آن را از شیعه گفته ولی شیعه او را نمیشناسد !

دهلوی گوید : اما امامیه ، پس صاحب " محجاج السالکین " و غیر او از علمای ایشان روایت کرده اند . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : روایت کتابی که علمای امامیه آن را و مصنفش را نمیشناسند (۲) بر ایشان حجت آوردن ، دلیل کمال جهل و نادانی است از آداب علم مناظره !

و هرگاه که حال صاحب کتابی که نامش برده چنین باشد ، حال غیر او از علمای امامیه که نامشان نبرده ، بر آن قیاس باید کرد که گفته : و دیگر کتب معتبره امامیه . (۳) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۹ (طعن سیزدهم ابو بکر) .

۲- در کتب خاصه و عامه اصلا کتابی به این نام پیدا نکردیم !

۳- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۱۹۲ .

۱۲۹. استدلال به روایت جعلی از عامه در فضائل ابو بکر!

دهلوی گوید: جناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرموده است: مرا حق تعالی چهار وزیر عطا فرموده است، دو وزیر از اهل زمین، ابو بکر و عمر... الی آخر. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: این حدیث از موضوعات و متفردات اهل سنت است.

سپس مؤلف به اثبات جعلی بودن آن میپردازد. (۲) ۱۳۰. استدلال به روایت جعلی از عامه در فضائل عمر!

دهلوی گوید: عمر بن الخطاب را که در حق او (لو کان بعدی نبی لکان عمر) ارشاد شده، این عزل در لیاقت امامت او نقصان نکرد. (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: ذکر احادیث موضوعه که اهل سنت به نقل آن متفردند، در مقام مناظره به مقابله شیعه به غایت غریب و عجیب است!

و مع هذا اسانید این حدیث نزد خود اهل سنت مقدوح است. (۴) ۱۳۱. روایات ضعیف نزد عامه را به دروغ صحیح گفته و به آن استدلال نموده!

دهلوی گوید: حضرت به وحی ربانی و الهام سبحانی به یقین میدانست که بعد آن جناب، ابو بکر خلیفه خواهد شد، و صحابه اختیار بر او اجماع خواهند کرد.

۱- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۷ (طعن چهارم ابو بکر).

۲- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۳۳ - ۳۳۵.

۳- تحفه اثنا عشریه: ۲۶۸ (طعن پنجم ابو بکر).

۴- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۵۸ - ۳۶۳.

و غیر او را دخل نخواهند داد ، چنانچه حدیث : (فَأَبَى عَلَى إِلَّا تَقْدِيمَ أَبِي بَكْرٍ) ، و حدیث : (يَا أَبَى اللَّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ) ، و حدیث : (إِنَّهُ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي) که در " صحاح " اهل سنت موجود است ، بر آن دلالت صریح دارد . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : هرگاه به مضمون این حدیث موضوع (یعنی حدیث اخیر) و امثال آن ، جمهور اهل سنت اعتقاد نداشته باشند ، استدلال به آن در مقابله شیعیان ، دلیل نهایت نادانی و موجب کمال سفاهت و پشیمانی است .

سپس به نقل ضعف حدیث اول از کتب عامه پرداخته است . (۲) و درباره حدیث دوم فرموده : از حدیث : (يَا أَبَى اللَّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ) لازم میآید که - معاذ الله - جناب امیر (علیه السلام) که از بیعت ابی بکر ابا فرمود و سایر بنی هاشم و دیگر صحابه متخلفین از بیعت ابو بکر ، از مؤمنین خارج باشند ! (۳) ۱۳۲ . استدلال به روایت جعلی از عامه در فضائل ابو بکر !

دهلوی گوید : و در حق او ارشاد فرموده اند : (أَرْحَمُ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ) . (۴) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : به مقتضای (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ) (۵) بعض ثقات اهل سنت این حدیث را موضوع دانسته اند ، چنانچه در " فیض القدير " در مسطور .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۹ (طعن هفتم ابو بکر) .

۲- مراجعه شود به : میزان الاعتدال ۳ / ۱۲۲ ، العلل المتناهیة ۱ / ۱۸۲ ، کنز العمال ۱۲ / ۵۱۵ .

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۱ / ۳۹۰ - ۳۹۳ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۳ (طعن یازدهم ابو بکر) .

۵- الحشر (۵۹) : ۲ .

است : و تعقبه ابن الهادی فی تذکرته ب : أن فی متنه نکاره ، وبأن شیخه ضَعَفَه ، بل رَجَحَ وضعه . (۱) ۱۳۳ . استدلال به روایت جعلی و ابتلا به تناقض گویی دهلوی گوید : طرفه آن است که ابو بکر صدیق در این کار هم مددکار علی مرتضی [(علیه السلام)] بود . . . و خود نیز گاه گاه شریک این خدمت میشد . (۲) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : طرفه آن است که با وصف آن همه تنقیص و تهجین این کار - که سابقاً بر آن جسارت کرده - از هوس اثبات مددکاری ابو بکر در این کار هم در گذشته ، اثبات شرکت او در این کار خواسته ، و از لزوم تنقیص و تهجین ابی بکر که این کار را لایق ابو بکر ندانسته ، و به نظر تحقیر آن را دیده حیایی نمیآرد .

مضافاً به آنکه ثقات و محققین اهل سنت ندای ابی بکر را به این کلمات ، قطعاً باطل و مخالف روایت جمیع دانسته اند ، شارح قسطلانی در شرح روایت " صحیح بخاری " ، ذیل قوله : (قال أبوهریره : فأذن معنا علی [(علیه السلام)] يوم النحر فی أهل منی ببراءه) . و حافظ ابن حجر گفته اند که : این غلط فاحش و مخالف روایات جمیع روات است ، و آن کلام ابوهریره است قطعاً ؛ زیرا که او مؤذن بود به این امر .

قال الحافظ ابن حجر : وهذا غلط فاحش ، مخالف لروایه الجميع ، وإنما هو کلام أبی هریره قطعاً ، فهو الذی کان يؤذن بذلك . (۳) .

۱- فیض القدير ۱ / ۵۸۹ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشييد المطاعن ۲ / ۲۵۸ - ۲۵۹ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۳ (طعن یازدهم ابو بکر) .

۳- فتح الباری ۸ / ۲۴۰ ، ارشاد الساری ۷ / ۱۴۳ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشييد المطاعن ۲ / ۲۶۰ - ۲۶۵ .

۱۳۴ . استدلال به روایت عامه ، با وجود تنافی و تناقض بین صدر و ذیل آن !

دهلوی گوید : أخرج البخاری عن مالک بن أوس . . إلى آخر الحديث . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : هرگاه روایت عایشه و ابو بکر و عمر در مقام مناظره شیعیان قابل اعتبار نباشد ، بخاری و رواتش - که از اولیای عایشه و ابو بکر و عمر بودند - چگونه قابل اعتبار خواهد بود ؟!

و مع هذا تتمه این حدیث مناقض است با قوله : (اللهم نعم) ، و آن تتمه این است :

« ثم توفى النبي صلى الله عليه [وآله] و سلم فقال أبو بكر : أنا ولي رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم ، فقبضه أبو بكر ، فعمل فيه بما عمل به رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم ، وأنتم حينئذ - وأقبل إلى علي [عليه السلام] وعباس وقال : - تذكران أن أبا بكر فيه كما تقولون ، والله يعلم أنه فيه لصادق باز راشد تابع للحق . .

ثم توفى الله أبا بكر فقلت : أنا ولي رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم و أبي بكر ، فقبضته سنتين من إمارتي أعمل فيه بما عمل فيه رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم وأبو بكر ، والله يعلم أني فيه لصادق باز راشد تابع للحق . . ثم جئتماني كلاكما وكلمتكما واحده وأمركما جميع . (۲) (اگر حضرت خیر (لا نورث) را قبول دارد ، چرا در مورد میراث پیامبر (صلى الله عليه وآله و سلم) به ابو بکر و عمر اعتراض دارد) ؟! (۳) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۵ (طعن دوازدهم ابو بکر) .

۲- صحیح البخاری ۵ / ۲۴ .

۳- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۲ / ۳۲۷ - ۳۲۸ .

۱۳۵. استدلال به روایت جعلی نواصب دهلوی گوید : غضب حضرت زهرا [(علیها السلام)] بر حضرت امیر (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] در مقدمات خانگی بارها به وقوع آمده ، از آن جمله وقتی که خطبه بنت ابی جهل برای خود نمودند .
 (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : حدیث خطبه بنت ابی جهل از موضوعات نواصب و خوارج است که به پاس خاطر معاویه و اخذ اجرت و جعاله از او این چنین احادیث را وضع کردند ! چنانچه در " شرح ابن ابی الحدید " از ابوجعفر اسکافی نقل کرده . (۲) ۱۳۶. استدلال به روایت مجعول و مخالف صحاح دهلوی گوید : شیخ عبدالحق در " شرح مشکاه " نوشته : ابو بکر صدیق بعد از این قضیه به خانه فاطمه (علیها السلام) رفت . . . و حضرت زهرا (علیها السلام) راضی شد . (۳) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : عجب است از شیخ عبدالحق که خود در " شرح مشکاه " گفته که :

(غضب آن حضرت امتداد کشید و تا زنده بود مهاجرت نمود ابو بکر را) .

و باز این دعوی کاذب را ذکر کرده ، و از قول قبلی خود که موافق صحاح است غفلت ورزیده . (۴) .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۸ (طعن سیزدهم ابو بکر) .

۲- شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۶۳ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۱۷۶ - ۱۸۰ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۹ - ۲۷۸ (طعن سیزدهم ابو بکر) .

۴- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۱۸۶ - ۱۸۷ .

۱۳۷. استدلال به روایت مجعول و مخالف صحاح دهلوی گوید: در "فصل الخطاب" به روایت بیهقی از شعبی نیز همین قصه مروی است. (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: روایت شعبی قابل اعتبار نیست به چند وجه:

اولاً: او از دشمنان امیرمؤمنان (علیه السلام) بوده، چنانچه در محل خود ثابت شده. (۲) ثانیاً: آنکه شعبی این روایت به طریق مرسل مذکور ساخته، ثالثاً: آنکه این روایت، منافی روایت "صحیح بخاری" و "صحیح مسلم" است که اهل سنت دعوی اجماع خود بر قبول این هر دو "صحیح" دارند، پس روایت منافی "صحیح" که غیر صحیح است، چگونه مقبول شود؟ (۳) ۱۳۸. استدلال به روایت جعلی پیش نمازی ابو بکر دهلوی گوید: و صرف شش ماه بود که جناب پیغمبر صلی الله علیه [وآله] و سلم ابو بکر را پیش نماز جمیع ساخته، به تأکید تمام این مقدمه را پرداخته. (۴) مؤلف (رحمه الله) میفرماید: بطلان حدیث پیش نماز ساختن جناب پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) ابو بکر را، سابق از این گذشت فارغ از این. (۵).

۱- تحفه اثنا عشریه: ۲۷۹ (طعن سیزدهم ابو بکر).

۲- رجوع شود به شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۹۸، الفصول المختاره: ۲۱۶.

۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۱۸۷ - ۱۹۲.

۴- تحفه اثنا عشریه: ۲۸۱ (طعن چهاردهم ابو بکر).

۵- مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۲۵۴.

۱۳۹. استدلال به روایتی که خود عامه آن را تضعیف کرده اند .

دهلوی گوید : امام محیی السنه بغوی در " شرح السنه " از ابی هریره روایت آورده که : پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم در حق سارق فرموده :

إن سرق فاقطعوا يده ، ثم إن سرق فاقطعوا رجله . . إلى آخره . (۱) مؤلف (رحمه الله) میفرماید : شیخ عبدالحق دهلوی در شرح این حدیث گفته :

نزد ما اگر دزدی کند کتّ ثلثه قطع کرده نشود و جلد کرده شود و حبس کرده شود در زندان تا بمیرد یا توبه کند ، و دلیل ما قول علی (علیه السلام) است که فرمود : من شرم میدارم از خدا که نگذارم او را دستی که بخورد بدان و استنجا کند بدان ، و پای که راه رود بدان .

و به این دلیل حجت کرد صحابه را ، پس غالب آمد بر ایشان ، پس منعقد شد بر آن اجماع ، و لابد آن را مستندی خواهد بود .

و حدیث مذکور (که بغوی در " شرح السنه " از ابوهریره نقل کرده) طعن کرده است در وی طحاوی . (۲) و در " تبیان الحقایق شرح کنز الدقائق " مذکور است : لنا إجماع الصحابه حين حجّهم علی [(علیه السلام)] بقوله : « إني لأستحي من الله أن لا أدع له يداً بها يبطش ، ورجلا يمشى عليها » ، و لم يحتج أحد منهم بالمرفوع ، فدلّ علی عدمه ، و ما رواه لم يثبت ، فإن الطحاوی قال : تتبعنا هذه الآثار فلم نجد لشيء منها أصلاً ، ولهذا لم يقتل في الخامسة . (۳)

۱- تحفه اثنا عشرية : ۲۸۲ (طعن پانزدهم ابو بكر) .

۲- أشعه اللمعات ۳ / ۲۸۶ .

۳- تبیین الحقائق ۳ / ۲۲۵ . برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۳۰۴ - ۳۰۸ .

۱۴۰ - ۱۴۱ . استدلال به روایات مجعول از کتب عامه در برابر شیعه دهلوی در حاشیه این قول گفته : بل نقول : إن أمير المؤمنين (عليه السلام) لم يحط علماً بجميع الأحكام ، و لم يمنع ذلك من لياقته للإمامه ، يدل على ذلك قصص كثيره :
 منها : ما روى من طرق صحيحه من قوله (عليه السلام) : (إذا حدثني غيري حلفته ، فإن حلف لي صدقته ، وحدثني أبو بكر ، وصدق أبو بكر) .

ومنها : إنه لم يعرف أى موضع يدفن فيه رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم . . حتى رجع إلى ما رواه أبو بكر .

ومنها : قصه الزبير وموالى صفيه ، فإن أمير المؤمنين [(عليه السلام)] أراد أن يأخذ ميراثهم ، كما أن عليه أن يحمل عقلهم حتى أخبره عمر بخلاف ذلك من أن الميراث للابن والعقل على العصبه . (۱) مؤلف (رحمه الله) ميفرمايد : ادعای این معنا که جناب امير (عليه السلام) محیط به جميع احكام نبود ، از دعاوی کاذبه است که اصلاً دلیلی بر آن اقامه نمیتوان نمود ، اما خبر استحلاف پس از روایات اهل سنت است ، بر شیعه حجت نیست .

بلکه علمای اهل سنت هم انکار آن کرده اند مولوی عبدالعلی در " شرح مسلم " میگوید : حافظ منذری و غیر او انکار آن کرده اند .

و بخاری نیز قدح و جرح در این حدیث نموده چنان که ذهبی گفته .

و ابن حجر هم - متابعات مزی را درباره این حدیث پذیرفته - گفته :

والمتابعات التي ذكرها لا تشيد هذا الحديث شيئاً ؛ لأنها ضعيفه جداً .

و عقیلی که از منقّدين قوم است نیز خبر استحلاف را انکار نموده .

۱- حاشیه تحفه اثنا عشریه : ۵۶۶ ، و مراجعه شود به المغنی ۲۰ / ق ۱ / ۱۰۸ .

بلکه از عجایب آن است که خود دهلوی حکم بزار را - به عدم صحت این حدیث - در "بستان المحدثین" نقل کرده و گفته: و أسماء بن الحكم مجهول. (۱) و روایت ندانستن جناب امیر (علیه السلام) موضع دفن رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم)، و رجوع به قول ابی بکر، از روایات عامه است، بر شیعه چسان حجت میتواند شد؟!!

با آنکه روایات اهل سنت هم تکذیب آن مینماید. (۲) و اما خبر موالی صفیه، پس حکم در آن همان است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) دعوی آن فرمود، و سکوت آن حضرت نزد عمر دلیل رجوع نیست. (۳) کلام آخر آنکه به نظر میرسد غرض دهلوی از به کار گرفتن این روشها ارائه بحث عقیدتی یا حتی مناظره کلامی نیست، او میخواهد افراد خامی را که اهل کنکاش و تحقیق نیستند فریب دهد و اسباب عداوت و دشمنی بین آنها و شیعه را فراهم نماید تا از گرایش آنها به مکتب اهل بیت (علیهم السلام) جلوگیری نماید، چنان که خود در مقدمه به آن اشاره ای کرده است.

۱- به ترتیب مراجعه شود به: فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت ۲ / ۱۳۴، میزان الاعتدال ۱ / ۲۵۵، تهذیب التهذیب ۱ / ۲۳۴ - ۲۳۵، جامع الاصول ۱۳ / ۸۱، معرّب بستان المحدثین: ۵۵ - ۵۶.

۲- رجوع شود به: موده القربی الموده الرابعه عشر، عنه ینایع الموده ۲ / ۳۳۹، روضه الاحباب، ورق: ۱۷۵، مدارج النبوه ۲ / ۵۶۸، خلاصه الوفاء: ۱۲.

۳- مراجعه شود به التعجب کراچکی: ۶۱، الشافی ۲ / ۳۶ - ۳۷ و ۴ / ۱۶۰ - ۱۶۱، ۱۷۸، شرح ابن ابی الحدید ۱۱ / ۱۴ و ۱۲ / ۲۰۲. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به تشیید المطاعن ۳ / ۳۵۶ - ۳۷۱.

ردیه های " تحفه اثنا عشریه "

دانشمندان شیعه در دفاع از حریم حق و حقیقت و پاسداری از مرزهای اعتقادی در برابر تهمتها و نسبتهای ناروا و تحریفات ، همیشه ایستادگی کرده و در این راه از هیچ سعی و تلاشی فروگذار نکرده اند .

پس از انتشار " تحفه اثنا عشریه " گروهی به تحقیق و ردّ آن پرداخته و بر بعضی از قسمتها و یا تمامی آن ، مطالب قابل ملاحظه ای را ارائه دادند (۱) که از آن جمله است :

الأجناد الإثنی عشریه المحمدیه العلویه الهاشمیه فی ردّ التحفه الإثنی عشریه الدهلویه عنوان مجموعه ای است که سید محمد قلی کنتوری صاحب " تشیید المطاعن " در ردّ " تحفه " شروع کرده است ، و برای ردّ هر باب نام دیگری گذاشته که خواهد آمد . (۲) ۱ . اثنا عشریه ؟

مؤلف ناشناخته ، نسخه آستان قدس رضوی . (۳) ۲ . إحياء السنه وإماتة البدعه بطعن الأسنه ، ردّ باب هشتم ، فارسی از علامه سید دلدار علی بن محمد معین نصیرآبادی نقوی (متوفی ۱۲۳۵) .

اولش : (الحمد لله الذی أمانت البدعه وأحیی السنه ، وصلی الله علی من أتمّ به الحجّه .

۱- مرآه الکتب ، تبریزی : ۳۶۶ ؛ الذریعه ۲۶ / ۲۹ .

۲- مراجعه شود به الذریعه ۴ / ۱۹۲ . لازم به تذکر است که از ردیه های ایشان در بعضی ابواب اطلاعی در دست نیست .

۳- شماره میکرو فیلم ۵ / ۲۵۶۶۴ .

وأكمل المنه ..) الى آخر . (۱) چاپ هند ، لدهيانه ، مجمع البحرين ، ۱۲۸۱ هجری ۱۰۸ صفحه . (۲) ۳ . ادله نقيه در ثبوت نقيه ، فارسی سيد حافظ علي نهتوري بجنور چاپ لدهيانه ، مجمع البحرين ، ۱۲۸۲ هجری (۳) ۴ . الإمامه ، ردّ باب هفتم (امامت) ، عربي تأليف سلطان العلماء سيد محمد - فرزند سيد دلدار علي - نقوي نصيرآبادي لکهنوي (متوفی ۱۲۸۴) . (۴) ۵ . البارقه الضيغميه در تحليل متعتين ، ردّ باب دهم از سلطان العلماء سيد محمد نقوي نصيرآبادي (متوفی ۱۲۸۴) . (۵) ۶ . برهان السعاده [السعادات] ، ردّ باب هفتم (امامت) ، فارسی اثر علامه سيد محمد قلي كنتوري ، مؤلف " تشييد المطاعن " .

اولش : (الحمد لمن أخبرنا في كلامه المنزل على خير الخلق والخليقه بأنه قال للملائكه :

۱- الذريعه ۱ / ۳۰۹ .

۲- فهرست كتب شبهات و ردّيه های علمای شيعه در شبه قاره هند ، سيد شهوار حسين ، نقوي آمروهوي ، صفحه : ۹۸ . ايشان مؤلف كتاب را سيد محمد - فرزند سيد دلدارعلي - معرفی کرده است .

۳- تألیفات شيعه در شبه قاره هند ، سيد شهوار حسين نقوي ، صفحه : ۵۹ .

۴- اين غير از " بوارق " است که فارسی است . الذريعه ۱۰ / ۱۹۰ .

۵- الذريعه ۱۴ / ۱۹۸ و ۳ / ۱۰ .

(إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) ..) الى آخر .

آقا بزرگ طهرانی از " نجوم السماء " نقل کرده است که در زمان مصنف ، کتاب در بلاد منتشر و بسیاری از علماء در ضمن نامه هایشان مؤلف را ستودند ، سپس برخی از آن نوشته را ذکر کرده است . (۱) متن عبارت " نجوم السماء " - که پس از ذکر ردیه های " تحفه " از نام " برهان السعاده " نام برده - این است :

و نسخ این کتاب در حیات آن جناب به اکناف و اقطار مشتهر گشته ، و علمای اعیان و نُبهای عالی شأن عصرش به وصف آن کتاب رطب اللسان بوده . (۲) ۷ . برهان الصادقین ، ردّ باب هفتم (امامت) ، فارسی از سید جعفر معروف به ابوعلی خان موسوی بنارسی دهلوی ، شاگرد علامه میرزا محمد ، صاحب النزّه الاثنی عشریه . (۳) ۸ . البوارق الموبقه ، ردّ باب هفتم ، فارسی تألیف سلطان العلماء سید محمد نقوی (متوفی ۱۲۸۴) .

کتابی است با لطافت و ایجاز و اختصار .

اول آن : (الحمد لله لإكمال الدين وإتمام النعمه وإنقاذ العباد - باقتفاء أهل البيت (عليهم السلام) - عن لجة الهلكه والنقمه . .) الى آخر ، در هند چاپ شده است . (۴) .

۱- الذریعه ۳ / ۹۶ ، کشف الحجب والاسرار : ۸۴ .

۲- نجوم السماء : ۴۱۹ - ۴۲۲ .

۳- الذریعه ۳ / ۹۷ .

۴- الذریعه ۳ / ۱۵۴ ، کشف الحجب والاسرار : ۸۸ .

۹. بیان تصحیف المنحه الالهيه عن النفثه الشيطانيه = المنحه الالهيه في ردّ مختصر ترجمه التحفه الاثني عشرية از علامه شيخ مهدي خالصي كاظمي (متوفى ۱۳۴۳).

کتابی است مبسوط و کبیر در سه جلد ردّ بر مختصر معرّب "تحفه" (۱). ۱۰. تتمه النزّهه، ردّ باب نهم، فارسی تألیف علامه حکیم میرزا محمد بن عنایت احمدخان کشمیری دهلوی (متوفی ۱۲۳۵) - مؤلف "النزّهه الاثني عشرية" که شرحش خواهد آمد - .

او فقیهات را در یک جلد جداگانه جمع آوری و جواب داده، و به عنوان تتمه کتابش قرار داده است. (۲) ۱۱. تجهيز الجيش لکسر صنمی قریش، ردّ همه کتاب از مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (متوفی ۱۲۶۰). (۳) ۱۲. تحفه حنفیه به جواب تحفه اثنا عشریه از زین العابدین خان (متوفی ۱۲۷۵). (۴) ۱۳. تحفه السنه از میرزا محمد هادی رسوا لکهنوی در ۱۵ جلد. (۵).

۱- الذریعه ۳ / ۱۷۷ و مراجعه شود به ۱۰ / ۱۹۰ - ۱۹۱، احسن الودیعه : ۲۷۳.

۲- مراجعه شود به اعیان الشیعه ۱۰ / ۳۳.

۳- مجله تراثنا، شماره ۶، محرم ۱۴۰۷، مقاله علامه سید عبدالعزیز طباطبائی.

۴- فهرست کتب شبّهات وردّیه های علمای شیعه در شبه قاره هند : ۱۴۸ - ۱۵۰.

۵- فهرست کتب شبّهات وردّیه های علمای شیعه در شبه قاره هند : ۱۴۸ - ۱۵۰. و مراجعه شود به مستدرکات اعیان الشیعه ۷ / ۳۱۸.

۱۴ . التحفه المنقلبه فی الجواب عن التحفه الاثنی عشریه از سید رضا حسن بن باقر علی نقوی .

در بررسی تناقضات " تحفه " و از کتب چاپی است ، آقا بزرگ طهرانی فرموده به زبان اردو است ولی بعضی دیگر آن را فارسی میدانند . (۱) ۱۵ . ترجمه النزّه الاثنی عشریه از کتب مطبوعه سید شریف الدین بهریلوی . (۲) اصل کتاب النزّه الاثنی عشریه به فارسی است و شرحش خواهد آمد ، ولی این ترجمه عربی است یا اردو در این زمینه اطلاعی در دست نیست . (۳) ۱۶ . ترجمه تشیید المطاعن لکشف الضغائن ، ردّ باب دهم به زبان اردو ترجمه کتاب از سید خادم علی شاه محامی هندی (۴) ۱۷ . تشیید المطاعن لکشف الضغائن ، ردّ باب دهم کتاب حاضر که شرح و بیان آن خواهد آمد .

۱۸ . تکسیر الصنمین ، ردّ باب دهم ، فارسی تألیف سید جعفر معروف به ابو علی خان حسینی موسوی بنارسی دهلوی معاصر سید محمد قلی .

۱- الذریعه ۳ / ۴۷۳ ، فهرست کتب شبهات و ردّیه های علمای شیعه در شبه قاره هند : ۱۴۸ - ۱۵۰ .

۲- منسوب به بهریلی از بلاد بنجاب .

۳- مراجعه شود به مستدرکات اعیان الشیعه ۵ / ۲۳۲ .

۴- مستدرک الذریعه محقق طباطبائی به نقل از تکمله الذریعه رضوی : در مجله اصلاح (شهر کهجوه هند) سنه ۱۳۳۱ آمده : جلد اول در ۹۰۰ صفحه بیرون آمده است .

اولش : (المنه لله الذی منّ علینا بإرسال حبیبه محمد المصطفی (صلی الله علیه وآله) وجعل من عترته ائمه مصابیح الدجی ..)
الی آخر . (۱) ۱۹ . تقلیب المكائد ، ردّ باب دوم ، فارسی از سید محمد قلی کنتوری ، مؤلف " تشید المطاعن " .

اولش : (الحمد لله الذی قال - رغماً للظالمین - : (أَنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْخَائِنِينَ) ..) الی آخر . [سنه ۱۲۶۲ در کلکته] به
طبع رسیده ولی مغلوپ است . (۲) ۲۰ . التمییز بین صواقع الکابلی وتحفه عبد العزیز از سید العلماء حکیم سید حسین گریان .
در اثبات اینکه مطالب " تحفه " از کتاب نصرالله کابلی سرقت شده است .

چاپ لکهنو ، تصویر عالم ، ۱۹۰۶ م - ۱۳۲۴ هجری در ۱۶ صفحه . (۳) ۲۱ . جواب سؤالات تحفه اثنا عشریه ؟

مؤلف ناشناخته ، در ضمن هفت سؤال و جواب . (۴) ۲۲ . جواب التحفه ، ردّ همه کتاب ، فارسی تألیف مولوی خیرالدین إله
آبادی (محمدآبادی) حائری قزوینی (متوفی حدود ۱۲۶۰ ه) .

۱- الذریعه ۴ / ۴۰۶ ، کشف الحجب والاسرار : ۱۳۷ .

۲- الذریعه ۴ / ۳۸۹ ، کشف الحجب والاسرار : ۱۳۷ .

۳- فهرست کتب شبهات و ردّیه های علمای شیعه در شبهه قاره هند : ۱۴۸ - ۱۵۰ ، و صفحه : ۱۲۶ شماره : ۱۲۴ . و مراجعه
شود به الذریعه ۴ / ۴۳۵ .

۴- فهرست نسخه های خطی فارسی ۴ / ۴۷ (کتابخانه جامعه همدرد) مرکز تحقیقات فارسی ، رایزنی جمهوری اسلامی ایران
- دهلی نو .

سید اعجاز حسین - فرزند مؤلف تشیید المطاعن - میگوید :

از پدرم شنیدم که میگفت : آن مرحوم بر همه بابهای تحفه ردّیه نوشت ، ولی من فقط ردّیه باب چهارم را دیده ام . (مراجعه شود به هدیه العزیز) . (۱) ۲۳ . جواب الکید الثامن ، ردّ باب دوم تألیف علامه محقق مدقق حکیم کامل میرزا محمد بن عنایت احمدخان دهلوی مؤلف " النزّه الاثنی عشریه " (متوفی ۱۲۳۵) ، در بحث مسح .

اولش : (راقم گوید - و بالله التوفیق - : فاضل ناصب ، بحث مناظره ماسحین وغاسلین را به حکم تعارض دو قرائت متواتره ، به اقتدا و تأسی قاضی نورالله شوشتری (رحمه الله) مصدرّ نموده ...) الی آخر . (۲) ۲۴ . الجواهر العبقریه ، ردّ باب هفتم ، مبحث غیبت ، فارسی از مفتی سید محمد عباس بن علی اکبر تستری (متوفی ۱۳۰۶) .

بر آن تقریظ سید محمد و سید حسین فرزندان علامه سید دلداری علی به خط مبارکشان موجود است . (۳) ۲۵ . حدیقه سلطانیه در مسائل ایمانیه ، ردّ باب هفتم (امامت) تألیف سید العلماء سید حسین بن دلداری علی لکهنوی .

چاپ لکهنو ، مطبع بستان مرتضوی ، ۱۳۰۴ هجری در ۶۲۴ صفحه . (۴) .

۱- کشف الحجب والأستار : ۱۶۱ .

۲- الذریعه ۵ / ۱۸۶ ، کشف الحجب والاسرار : ۱۶۲ .

۳- الذریعه ۵ / ۲۷۱ - ۲۷۲ ، و رجوع شود به مستدرکات اعیان الشیعه ۷ / ۴۱۱ .

۴- فهرست کتب شبهات و ردّیه های علمای شیعه در شبهه قاره هند : ۱۳۴ ، شماره : ۱۵۷ .

۲۶. حسام الاسلام وسهام الملام [الأعلام] ، ردّ باب ششم اثر مولانا سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی هندی (متوفی ۱۲۳۵)

اولش : (الحمد لله المفضل المنعم ، والصلوه والسلام علی خیر الأنام ..) الی آخر . (۱) ۲۷ . خاتمه [خاتم] الصوارم ، ردّ باب هفتم از سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی هندی (متوفی ۱۲۳۵) .

اولش : (فاتحه کل خاتمه کریمه وخاتمه کل فاتحه ..) الی آخر ، نسخه خطی آن در کتابخانه احفاد مؤلف در لکهنو موجود است . (۲) ۲۸ . ذو الفقار ، ردّ باب هفتم و دوازدهم ، فارسی تألیف سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی هندی (متوفی ۱۲۳۵) .

اولش : (الحمد لله مثبت الحق ومزیل الباطل ، والصلاه علی المدعاه إلی سبیل النجاه ..) الی آخر . (۳) او متعرض باب دوازدهم تولی و تبری هم شده است . (۴) چاپ هند ، لدھیانه ، مجمع البحرین ، ۱۲۸۱ هجری ، ۱۱۱ صفحه . (۵) ۲۹ . ردّ تحفه ؟

از سبحان علی (قرن سیزدهم) نسخه خطی آستان قدس . (۶) .

۱- الذریعه ۵ / ۲۷۱ - ۲۷۲ ، و مراجعه شود به ۱۰ / ۱۹۰ ، اعیان الشیعه ۶ / ۴۲۶ .

۲- الذریعه ۷ / ۱۳۱ - ۱۳۲ .

۳- الذریعه ۱۰ / ۴۴ .

۴- مجله تراثنا ، شماره ۶ ، محرم ۱۴۰۷ ، مقاله علامه سید عبدالعزیز طباطبائی .

۵- فهرست کتب شبّهات و ردّیه های علمای شیعه در شبه قاره هند : ۱۴۵ ، شماره : ۲۰۳ .

۶- شماره نسخه ۲۲۱۶۵ .

۳۰. ردّ تحفه ، ردّ باب اول از سید علی حیدر کهجوی .

این کتاب ترجمه ای است از جلد اول " نزهه اثنا عشریه " .

چاپ ، کهجوا هند ، مطبع اصلاح ، در ۳۵۳ صفحه . (۱) ۳۱. ردّ شاه عبد العزیز دهلوی ، ردّ باب نهم ردّ بر سخن شاه عبد العزیز دهلوی درباره مبطلات نماز ، و نظر صاحب " شرائع " است . با خط خوردگی و افزودگی در متن و حاشیه ، خط آن بسیار شبیه دستخط سید علی حسین و به احتمال بسیار زیاد کتاب از خود او است .

آغاز : (بر طبایع صافیه کافی و اذهان کافیه وافی باد از آن جا که بعض اشخاص جهالت اختصاص که هنوز اطلاعی از قوانین صرفیه ..

انجام : (و توسن خامه را به عرصه تحریر جولان دادن چه ضرور) (۲) .

۳۲. الردّ علی التحفه الاثنا عشریه ، اردو اثر شیخ اختر عباس بن صدیق محمد پاکستانی نجفی . (۳) ۳۳ . رساله فی غیبه الامام = غیبه الامام ، ردّ باب هفتم ، مبحث غیبت تألیف سید دلدار علی نصیرآبادی (متوفی ۱۲۳۵) .

نقضی است نیکو ، اول آن : (الحمد لله رب العالمین ..) الی آخر . (۴) .

۱- فهرست کتب شبّهات و ردّیه های علمای شیعه در شبه قاره هند : ۱۴۷ شماره : ۲۱۱ .

۲- فهرست نسخه های خطی کتابخانه های زنگی پور (معرفی میراث مخطوط جلد ۳۶) ، تألیف سید محمد حسین حکیم صفحه ۴۵ .

۳- الذریعه ۲۱ / ۳۰۱ .

۴- الذریعه ۱۶ / ۸۲ .

چاپ هند ، سلطان المطابع ، ۱۲۶۶ هجری . (۱) ۳۴ . رساله تکمیل القرآن از سید محمد حسین دهلوی (متوفی ۱۲۹۶) .

این کتاب ردّ الزام محدّث دهلوی است که گفته : شیعیان بر قرآن ایمان ندارند . احتمالاً مربوط به باب دوم کید سیزدهم یا چهل و دوم باشد . (۲) ۳۵ . رساله نافع در جواب اثنا عشریه تألیف مقرب علی زائر (۳) ۳۶ . السیف الناصری ، ردّ باب اول از سید محمد قلی کنتوری ، مؤلف " تشیید المطاعن " .

اولش : (الحمد لمن علّمنا أن نقول : اللهم انصر من نصر دین محمد ، واخذل من خذل دین محمد (صلی الله علیه وآله) . .)
الی آخر . (۴) ۳۷ . السیف [سیف الله] المسلول علی مخزّبی دین الرسول = الصارم البّتار لقدّ الفجّار وقطّ الأشرار ، ردّ همه کتاب ، فارسی تألیف جمال الدین ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبی بن عبد الصانع اخباری نیشابوری هندی اکبرآبادی مقتول سنه ۱۲۳۲ .

ردّ همه کتاب است ، ولی فقط باب اول و دوم دیده شده ، عبارت " تحفه " را به .

- ۱- فهرست کتب شبهات و ردّیه های علمای شیعه در شبه قاره هند : ۱۴۸ - ۱۵۰ ، شماره : ۱۶ ، و صفحه : ۱۶۹ شماره : ۲۹۰ .
- ۲- فهرست کتب شبهات و ردّیه های علمای شیعه در شبه قاره هند : ۱۴۸ - ۱۵۰ .
- ۳- فهرست کتب شبهات و ردّیه های علمای شیعه در شبه قاره هند : ۱۴۸ - ۱۵۰ .
- ۴- کشف الحجب والاستار : ۲۴ ، الذریعه ۱۲ / ۲۹۰ .

عنوان متن و عبارت خودش را (در مقام ردّ) به عنوان شرح آورده است .

تلمیذ او مولی فتح علی در " الفوائد الشیرازیه " گوید : آن کتاب بزرگی در شش مجلد است .

اولش : (الحمد لله الذی هدانا و ما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله ..) الی آخر . (۱) ۳۸ . الصوارم الالهیات فی قطع شبهات عابدی العزّی واللّات ، ردّ باب پنجم ، فارسی ، تألیف سید دلدارعلی نصیرآبادی هندی نقوی (متوفی ۱۲۳۵) .

اولش : (الحمد لله الذی تفرّد بالقدم ، ووسم کل شیء بتقدم العدم ..) الی آخر .

در سال ۱۲۱۵ در ۵۰۰ نسخه در کلکته چاپ شد ، ولی مغلوط است . (۲) ۳۹ . طرد المعاندین للدين عن رحمه ربّ العالمین ، در جواز لعنت بر مخالفین ، فارسی (ظاهراً مربوط به باب دوازدهم ، تولّی و تبرّی باشد) .

از سید حسین بن دلدار علی نقوی (متوفی ۱۲۷۳) .

اولش : (الحمد لله ربّ العالمین ..) الی آخر ، سنه ۱۲۶۵ در لکهنو برای اولین بار ، و سپس در سنه ۱۳۱۵ برای بار دوم طبع شد . (۳) ۴۰ . طعن الرماح = الفوائد الحیدریه ، ردّ باب دهم ، فارسی تألیف سلطان العلماء سید محمد نقوی نصیرآبادی (متوفی ۱۲۸۴) .

در مباحث فدک و قرطاس و احراق باب .

اولش : (الحمد لله الذی خصّ أولیاءه بمناقب شهدت بها الأعداء ..) الی آخر .

۱- کشف الحجب والاسرار : ۳۱۴ ، الذریعه ۱۲ / ۲۸۸ و ۱۵ / ۳ .

۲- الذریعه ۱۵ / ۹۲ ، کشف الحجب والاسرار : ۳۷۲ .

۳- مراجعه شود به الذریعه ۱۵ / ۱۶۱ ، کشف الحجب ۳۷۸ ، فهرست کتب شبهات وردّیه های علمای شیعه در شبهه قاره هند : ۱۴۸ - ۱۵۰ .

در سنه ۱۳۰۸ در هند چاپ شده ، و بنابر گزارشی دیگر قبلا در هند ، مطبعه سلطان المطابع ، سنه ۱۲۶۸ هجری در ۹۶ صفحه طبع شده است . (۱) ۴۱ . عبقات الأنوار فی إمامه الأئمه الأطهار ، ردّ باب هفتم (امامت) ، فارسی از مرحوم میر حامد حسین که شرح حال ایشان گذشت .

مؤلف " عبقات " در صدد اثبات تواتر احادیث باب امامت و ذکر روای آن از صحابه و تابعین و محدّثین ؛ و ردّ بر شبهات " تحفه " است .

چنان که گذشت برادرش سید اعجاز حسین نیز در تألیف آن به ایشان کمک نموده است . و لازم به تذکر است که تکمیل قسمتهای : حدیث ثقلین ، حدیث مدینه العلم ، حدیث السفینه ، حدیث الطیر توسط سید ناصر حسین فرزند برومند میر حامد حسین انجام شده ، لیکن برای احترام پدر بزرگوارش ، و از این جهت که چارچوب کتاب و امهات مطالب ، بلکه مصادر این احادیث را نیز خود میر حامد حسین نوشته و آماده کرده بود ، کتاب به نام خود ایشان ثبت شد . (۲) علامه امینی درباره این کتاب میفرماید :

وَأَمَّا كِتَابُهُ الْعِبَقَاتُ ؛ فَقَدْ فَاحَ أُرَيْجُهُ بَيْنَ لَابِتِي الْعَالَمِ ، وَطَبَقَ حَدِيثَهُ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ ، وَقَدْ عَرَفَ مِنْ وَقْفِ عَلَيْهِ أَنَّهُ ذَلِكَ الْكِتَابُ الْمَعْجَزُ الْمُبِينُ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ . وَقَدْ اسْتَفَدْنَا كَثِيرًا مِنْ عُلُومِهِ الْمَوْدَعَةِ فِي هَذَا السَّفَرِ الْقَيِّمِ ، فَلَهُ وَلِوَالِدِهِ الطَّاهِرِ مِنَ الشُّكْرِ الْمَتَوَاصِلِ ، وَ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى لِهَمَا أَجْزَلُ الْإِجْوَرِ . (۳) .

۱- الذریعه ۱۵ / ۱۷۲ ، فهرست کتب شبهات و ردّیه های علمای شیعه در شبه قاره هند : ۱۴۸ - ۱۵۰ ، شماره : ۱۸ و صفحه : ۱۶۵ شماره : ۲۷۳ .

۲- عبقات الانوار ، غدیر ۱ / ۴۸ مقدمه ، بروجردی ، همچنین عبقات الانوار ثقلین ۱ / ۲۰ .

۳- الغدیر ۱ / ۱۵۶ .

اجزاء عبقات و چاپهای آن مؤلف " عبقات " کتابش را بر دو منهج قرار داده است :

منهج اول : اثبات دلالت آیات قرآنی بر امامت که یک جلد بزرگ است ولی چاپ نشده ، و مخطوط آن موجود است .

منهج ثانی : اثبات دلالت احادیث دوازده گانه بر امامت ، و جواب اعتراضات صاحب " تحفه اثنا عشریه " ، در دوازده بخش :

بخش اول : حدیث غدیر ، در دو جلد :

۱ . در ردّ مطالب " تحفه اثنا عشریه " ۲ . در ردّ اعتراضات سایر عامه بر حدیث غدیر اولش : (الحمد لله الذی اکمل لنا الدین وأتمّ علینا النعمه ..) الی آخر ، و در آن ترجمه حدود ۱۵۰ نفر از علمایی که حدیث غدیر را در کتبشان آورده اند ، و ترجمه حدود ۴۰ نفر از کسانی که گفته اند لفظ (مولی) به معنای : (اولی) استعمال میشود ، موجود است ، و فهرست مبسوطی هم دارد .

چهار مرتبه به چاپ رسیده :

الف) لکهنو ، ۱۲۹۳ هجری قمری ، سنگی ، رحلی ، ۱۲۵۱ صفحه .

ب) لکهنو ۱۲۹۴ هجری قمری ، سنگی ، رحلی ، در دو جلد ۶۰۹ + ۳۹۹ صفحه .

ج) لکهنو ، بی تاریخ ، سربی ، رحلی ، شرکت تضامنی علمی ، ۶۰۰ صفحه .

د) ایران ، قم ، تحقیق شیخ غلامرضا بروجردی در ده جلد .

بخش دوم : حدیث منزلت است و از اعتراضات وارده بر آن پاسخ گفته .

اولش : (الحمد لله الذی جعل الوصی من النبی بمنزله هارون من موسی ..) الی آخر .

چاپ لکهنو ، ۱۲۹۵ هجری قمری ، سنگی ، وزیری ، ۹۵۷ صفحه .

بخش سوم : جواب از اعتراضات بر حدیث سوم که حدیث ولایت است : « إن علیاً منّی وأنا من علیّ وهو ولیّ کلّ مؤمن من بعدی » .

اولش : (الحمد لله الحمید الحکیم العلی الذی جعل الوصی ولی المؤمنین بعد النبی ..) الی آخر ، چاپ سنه ۱۳۰۳ .
بخش چهارم : حدیث طیر .

اولش : (الحمد لله الذی أبان أحبّیه الوصی إلیه وإلی النبیّ (صلی الله علیه وآله) فی قصّه الطیر المشوی ..) الی آخر .
چاپ لکهنو ، ۱۳۰۶ هجری قمری ، سنگی ، رحلی ، ۵۱۲ + ۲۲۴ صفحه .

بخش پنجم : حدیث : « أنا مدینه العلم .. » در دو مجلد ۱ . در جواب اعتراضات صاحب " تحفه " .

اولش : (الحمد لله الذی جعل النبی مدینه العلم وعلیاً بابها ..) الی آخر .
۲ . در جواب اعتراضات سایر عامه .

اولش : (الحمد لله الذی جعل نبیه للعلم مثل المدینه ..) الی آخر .

چاپهای آن :

الف) جلد اول ۲۱۵ صفحه سال ۱۳۱۷ هجری قمری .

ب) جلد دوم سال ۱۳۲۷ هجری قمری چاپ لکهنو .

ج) سنگی ، رحلی ، ۷۴۵ صفحه ، سال ۱۳۱۷ هجری قمری .

بخش ششم : حدیث تشبیه : « من أراد أن ینظر إلی آدم ونوح فلینظر إلی علی (علیه السلام) » .

اولش : (الحمد لله المتعالی عن التشبیه ..) الی آخر .

چاپ لکهنو ، ۱۳۰۱ هجری ، سنگی ، رحلی ، ۴۵۶ + ۲۴۸ صفحه .

بخش هفتم : حدیث : « من ناصب علیا الخلافه فهو کافر » ، (پاکنویس نشده) .

بخش هشتم : حدیث نور : « كنت أنا وعلي بن أبي طالب نوراً » .

اولش : (الحمد لله الذي خلق النبي والوصي من نور واحد ..) الى آخر ، چاپ لكهنو ، ۱۳۰۳ هجری قمری ، سنگی ، رحلی ، ۷۸۶ صفحه .

بخش نهم : حدیث اعطای رایت در جنگ خبیر « لمن يحب الله ورسوله » (پاكنويس نشده) بخش دهم : حدیث : « علی مع الحق حیث دار » . (پاكنويس نشده) بخش یازدهم : حدیث قتال حضرت بالتأویل والتزیل ، (پاكنويس نشده) .

بخش دوازدهم : حدیث ثقلین ، در دو مجلد :

جلد اول در طرق حدیث ثقلین و ردّ بعضی از اعتراضات .

اولش : (الحمد لله الذي دعانا بمنه الجميل إلى التمسك بالثقلين ..) الى آخر .

چاپ لكهنو ، ۱۳۱۴ هجری قمری سنگی ، رحلی ، ۶۶۴ صفحه .

جلد دوم در جواب بقیه اعتراضات .

اولش : (الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بالقرآن ..) الى آخر .

چاپ لكهنو سنه ۱۳۵۱ هجری قمری ، سنگی ، رحلی ، ۸۹۱ صفحه .

این دو جلد در شش جلد در ایران در اصفهان به چاپ رسید . (۱) ۴۲ . كشف الشبهه عن حليه المتعه ، ردّ باب نهم از شیخ احمد بن محمد علی کرمانشاهی (متوفی ۱۲۳۷) - نوه استاد اکبر وحید بهبهانی - نسخه خطی آن در موزه ملی کراچی موجود است . (۲) .

۱- مراجعه شود به الذریعه ۱۵ / ۲۱۴ ، مؤلفین کتب چاپی ۲ / ۴۶۵ .

۲- مجله تراثنا ، شماره ۶ ، محرم ۱۴۰۷ ، مقاله علامه سید عبدالعزیز طباطبائی (رحمه الله) . برای اطلاع بیشتر رجوع شود به فهرست نسخه های خطی فارسی ۵ / ۵۱ (کتابخانه همدرد) مرکز تحقیقات فارسی ، رایزنی جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو .

۴۳. مصارع الافهام لقطع الاوهام ، ردّ باب یازدهم از سید محمد قلی کنتوری ، مؤلف " تشیید المطاعن " .

اولش : (الحمد لله المتعالی عن إدراك الأوهام ، المتقدس من أن یناله الأفهام . .) الی آخر . (۱) ۴۴ . مقدمه إلهیه ، ردّ مقدمه تحفه از سید محمد قلی کنتوری ، مؤلف " تشیید المطاعن " .

عبارت ایشان در " تشیید المطاعن " در طعن دوم ابو بکر دلالت دارد که ایشان در ردّ مقدمه " تحفه " هم تألیفی داشته است ، ولی به دست ما نرسیده . (۲) ۴۵ . منشور غدیر فی خلافه الامیر = مثنوی منشور غدیر (منظومه غدیر ، اردو) اثر سید محمد هندی (متوفی ۱۳۲۹) ضمناً شبّهات رازی ، کابلی و دهلوی در تحفه اثنی عشریه را پاسخ داده .

چاپ لکنهو ، مطبع نولکشور ، ۱۳۲۹ ، ۴۳۳ صفحه (۳) ۴۶ . مهجه البرهان ، ردّ باب هفتم (امامت) ، فارسی تألیف سید جعفر معروف به ابوعلی خان موسوی بنارسی دهلوی ، شاگرد علامه میرزا محمد الکامل صاحب " النزّه الاثنی عشریه " .

۱- کشف الحجب والاسرار : ۵۲۴ - ۵۲۵ ، الذریعه ۲۱ / ۹۷ - ۹۸ .

۲- رجوع شود به تشیید المطاعن ۱ / ۱۵۸ .

۳- تألیفات شیعه در شبهه قاره هند ۶۰۳ به نقل از مجله الثقلمین ۵ / ش ۲ / ص ۱۸۰ .

گزیده " برهان الصادقین " است که متعرض مسح و متعه نیز شده است .

اولش : (الحمد لله العزيز الغفار ، معزّ الأخيار ، مدلّ الأشرار ، ناصر الحقّ ، كاسر الفجّار ..) الى آخر . (۱) ۴۷ . ميزان الحق لاختيار المذهب الأحق = ردّ المنحه الإلهيه = الردّ على العامه تأليف شيخ باقر تستري كاظمي - نواده صاحب مقابيس - (متوفى ۱۳۲۶) .

در دو جلد ردّ بر المنحه الإلهيه - مختصر معرّب " تحفه " - که نزد فرزندش شيخ مرتضى و نسخه ای نیز نزد شيخ جواد جزائري در نجف موجود است .

اول جزء اول : (الحمد لله رب العالمين الذى هدانا إلى واضح المنهاج ، وعدل بنا عن زيغ المضلّين وسبل الاعوجاج ..) الى آخر .

و آخرش : (تمّ الجزء الأول من ميزان الحق فى اختيار المذهب الأحق ، ولنشرع بعد فى الجزء الثانى) . (۲) ۴۸ . النار الحاطمه لقاصد احراق بيت فاطمه (عليها السلام) از سيد مقرب على بن شير على نقوى ، طعن قصد احراق بيت اهل البيت (عليهم السلام) از " تشييد المطاعن " وقسمتهايى ديگر را به عربى ترجمه کرده . (۳) ۴۹ . النزّه الإثنى عشرية فى نقض التحفه الإثنى عشرية ، ردّ همه کتاب ، فارسى تأليف عالم فاضل طيب شهيد ميرزا محمد بن عنایت ، احمد کشميرى دهلوى ، .

۱- الذريعه ۳ / ۹۷ و ۲۳ / ۲۸۸ ، كشف الحجب والاستار : ۵۷۲ .

۲- الذريعه ۱۰ / ۲۱۱ و ۲۳ / ۳۰۹ - ۳۱۰ ، أعيان الشيعة ۳ / ۵۳۴ ، معجم المؤلفين ۳ / ۳۵ .

۳- فهرست كتب شبهات وردّيه هاى علمای شيعة در شبه قاره هند : ۱۴۸ - ۱۵۰ .

متخلص به (کامل) ، و ملقب به (علامه) که در سنه ۱۲۳۵ او را مسموم نموده به شهادت رساندند . (۱) کتاب ردّ تمام تحفه است ، ولی فقط بخشهای ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ و ۹ ، منتشر شده و ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۱ و ۱۲ منتشر نشده ولی مسودّه آن موجود است .

اول جلد اول : (بهترین کلامی که تجلی قلوب اصحاب ایمان از زنگار شبهات اهل عدوان ...) الی آخر .

اول مجلد سوم : (الحمد لله الذی جعل رجال أسانید أحادیثنا متمسکین بحبل أهل بیت العصمه والطهاره ..) الی آخر .

اول جلد رابع : (الحمد لله الذی جعل أصول أحادیثنا مقتبسه من مشکاه أنوار أهل بیت العصمه ..) الی آخر . (۲) اول جلد خامس : (الحمد لله واجب الوجود مفیض الخیر والوجود ..) الی آخر .

اول جلد تاسع : (الحمد لله الذی فقهنها فی الدین ، ووفّقنا لسلوک شرایع الإسلام ومسالك الیقین ..) الی آخر .

و برای این باب تتمه ای نوشته که فوائد مهمی در بر دارد . (۳) برای تمامی کتاب تعلیقه نگاشته شده و برای هر جلد گزیده ای به عنوان منتخب نیز تهیه شده است .

نسخه جلد ثامن که به " نصره المؤمنین " موسوم و به زبان فارسی است در کتابخانه مجلس به شماره ۲۸۰۹ موجود است - چنان که در " فهرست " آن ۱۰ / ۹۲ .

۱- سید اعجاز حسین رساله فارسی مستقل در احوال او تألیف کرده ، و شرح حال او در نجوم السماء ۳۵۰ - ۳۶۲ نیز آمده است .

۲- نسخه اش در مکتبه راجه فیض آبادی موجود است .

۳- اشاره به کتاب تتمه النزّه که شرح آن قبلا گذشت .

و " فهرست خطی فارسی " صفحه ۱۰۰۲ آمده است - (۱) جای بسی تعجب است که صاحب " تحفه " - که با ایشان سابقه آشنایی ملاقات و بحث داشته - در نامه ای از دوستش درخواست کتاب " نزهه " نموده و مؤلف را چنین ستوده : الفاضل الکامل المدقق المحقق مرزا محمد سلمه الله . (۲) عمر کحاله ، تحت عنوان (محمد عنایت) از او چنین یاد کرده :

محمد بن عنایت احمد خان دهلوی کشمیری ، عالم رجالی ، از آثارش " النزهه الاثنی عشریه فی ردّ التحفه الاثنی عشریه " است . (۳) یکی از معاصرین گوید : این کتاب " نزهه " از بهترین کتب فارسی است که درباره عقائد و آراء و تاریخ و فقه مذهب شیعه تألیف شده . (۴) چاپ هند ، لدهیانه ، مجمع البحرین ، ۱۲۷۹ هجری .

چاپ جدید ۱۹۸۰ میلادی ، لکهنو ، مطبع جعفری دهلی ، مطبع دهلی اردو اخبار . جلد اول در ۵۰۸ صفحه و جلد دوم در ۳۵۰ صفحه . (۵) .

۱- الذریعه ۲۴ / ۱۰۸ ، کشف الحجب والاسرار : ۵۷۸ - ۵۷۹ .

۲- نجوم السماء ۳۵۳ ، ۳۵۹ .

۳- معجم المؤلفین ۱۱ / ۹۹ .

۴- تعلیقه روضاتی بر مکارم الآثار ۴ / ۱۰۹۱ .

۵- فهرست کتب شبهات و ردّیه های علمای شیعه در شبهه قاره هند : ۱۴۸ ، شماره : ۱۴ و صفحه : ۱۹۰ ، شماره : ۳۷۴ . و مراجعه شود به ترجمه مؤلف نزهه در طبقات اعلام الشیعه (الکرام البرره) - القسم الثالث : ۴۴۱ - ۴۴۲ شماره ۷۱۰ .

۵۰. نزهة المؤمنین این کتاب در پنج مجلد است ، ولی آقا بزرگ طهرانی احتمال داده که همان " النزهة الاثنی عشریه " باشد (۱). ۵۱. نقض المنحه الالوسیه تألیف محمد بن طاهر فضلی سماوی نجفی (متوفی ۱۳۷۰) . (۲) ردّ مختصر معرّب تحفه یعنی المنحه الالهیه آلوسی است .

۵۲. الوجیزه فی الاصول ، ردّ باب هفتم ، و قسمتی مربوط به باب دهم تألیف سبحان علی خان (متوفی بعد از ۱۲۶۰) .

احادیث امامت امیرمؤمنان (علیه السلام) را آورده و متعرض کلام صاحب " تحفه " شده و سپس متعرض مطاعن و مجهولات خلفای ثلاثه گشته است ، کتاب در سنه ۱۲۷۹ به طبع رسیده است ولی نسخه های آن کمیاب است .

اولش : (بر ارباب بصیرت محتجب نیست که اصل اصول دینیات اذعان به وجود واجب الوجود تبارک و تعالی وحده لا شریک له است) . (۳) ۵۳. هدیه العزیز [هدایه العزیز] ، ردّ باب چهارم ، فارسی اثر مولوی سید خیرالدین محمد إله آبادی (محمدآبادی) حائری قزوینی (متوفی حدود ۱۲۶۰) .

اولش : (محدّث صحیح البیان بی الکان را چه یاراست که به حدیث متواتر حمد واجب یزدان ، چندان که شأن اوست پردازد ...) الی آخر .

۱- الذریعه ۲۴ / ۱۲۵ .

۲- الذریعه ۲۴ / ۲۹۰ .

۳- کشف الحجب والاسرار : ۵۹۹ ، الذریعه ۲۵ / ۴۹ .

قبلا- گذشت که از این کتاب به عنوان " جواب التحفه " نیز یاد شده است . (۱) ۵۴ . هدیه اثنا عشریه ، ترجمه النزّه الاثنی عشریه تألیف سید شریف حسین .

از نامش معلوم است که ترجمه " نزّه " است ، چنان که گذشت اصل کتاب به زبان فارسی است ، این ترجمه عربی است یا اردو در این زمینه اطلاعی در دست نیست . چاپ دهلی ، دفتر فاضل مقبل دهلوی ، کشمیری دروازه . (۲) ۵۵ . الهدیه السنیه فی ردّ التحفه الاثنی عشریه ، اردو از مولوی میرزا محمد هادی لکهنوی .

نسخه اش در چند جلد در مکتبه مدرسه الواعظین لکهنو موجود است . (۳)

۱- کشف الحجب والاسرار : ۱۶۰ ، ۶۰۵ ، الذریعه ۲۵ / ۲۱۲ ، و رجوع شود به مستدرکات اعیان الشیعه ۳ / ۷۴ .

۲- فهرست کتب شبهات و ردّیه های علمای شیعه در شبه قاره هند : ۱۹۸ ، شماره ۴۰۲ .

۳- الذریعه ۲۵ / ۲۱۰ .

در جواب برخی از کتب گذشته ردّیه هایی از عامه نوشته شد ؛ نویسندگان شیعه در جواب آنها نیز اقدام نمودند که از آن جمله کتب ذیل است :

۵۶ . الأجوبه الفاخره فی ردّ الأشاعره ، مربوط به باب اول ، فارسی اثر سید محمد قلی کنتوری ، مؤلف " تشیید المطاعن " .

در ردّ رشیدالدین دهلوی - تلمیذ عبد العزیز الدهلوی صاحب " تحفه " - است که در جواب " السیف الناصری " (بحث حدود مذهب شیعه) نوشته .

اولش : (الحمد لمن علمنا أن نقول : اللهم انصر من نصر دين محمد واخذل من خذل دين محمد (صلى الله عليه وآله) ..)
الى آخر . (۱) ۵۷ . تهنته المؤمنین مولوی افراد علی پاکلوی کتاب " رجوم الشیاطین " را در ردّ " نزهة اثنا عشریه " ، قسمت
مربوط به ردّ باب نهم ، مسائل فقهی اختلافی - که به " نصره المؤمنین " موسوم است (۲) - نگاشت .

کتاب " تهنته المؤمنین " در ردّ " رجوم الشیاطین " تألیف شده است . (۳) ۵۸ . جوابات بعضی از عبارات شوکت عمریه
تألیف سید حمیدالدین باقر نقوی ، خطی ، به زبان اردو (۴) ۵۹ . جواب شبهات رشید الدین ، مربوط به باب پنجم و ششم از
حکیم باقر علی خان نزیل شاه جهان آباد هند - تلمیذ یا معاصر میرزا محمد الکامل (متوفی ۱۲۳۵) - او شبهات رشیدالدین بر
کتاب " حسام الاسلام " و " الصوارم الآلهیه " تألیف سید دلدار علی جواب داده . (۵) ۶۰ . الشعلة الظفریه لإحراق الشوکه
العمریه ، مربوط به باب دهم تألیف سید میر محمد قلی کنتوری ، مؤلف " تشیید المطاعن " .

۱- کشف الحجب والاسرار : ۲۴ - ۲۵ ، الذریعه ۱ / ۲۷۷ و ۱۲ / ۲۹۰ .

۲- الذریعه ۲۴ / ۱۰۸ ، کشف الحجب والاسرار : ۵۷۸ - ۵۷۹ .

۳- فهرست نسخه های خطی فارسی ۴ / ۳۶ (کتابخانه جامعه همدرد) مرکز تحقیقات فارسی ، رایزنی جمهوری اسلامی ایران
- دهلی نو .

۴- تألیفات شیعه در شبه قاره هند ، سید شهوار حسین نقوی ، صفحه : ۲۳۵ .

۵- الذریعه ۵ / ۱۸۵ .

کتاب نقض است بر " الشوکه العمریه " فاضل رشید .

الشوکه العمریه را رشیدالدین خان در ردّ " البارقه الضیغمیه " در تحلیل متعین ، تألیف سلطان العلماء سید محمد - فرزند سید دلدار علی - نوشت ، و این کتاب ردّی است بر آن .

اولش : (الحمد لله الفتح المّتاح ، أهل الجود والسماح ..) الى آخر . (۱) ۶۱ . الضربه الحیدریه لكسر الشوکه العمریه = ضربت حیدری ، مربوط به باب دهم ، فارسی تألیف سلطان العلماء سید محمد نقوی نصیرآبادی (متوفی ۱۲۸۴) .

در دو جلد در مطبعه مجمع العلوم لكهنو سنه ۱۲۹۶ در ۴۳۱ صفحه چاپ شده است .

پس از آنکه سید محمدقلی " الشعله الظفریه " را در ردّ " الشوکه العمریه " نوشت ، خود سید محمد نیز ردّیه دیگری به نام " الضربه الحیدریه " نوشت .

اولش : (الحمد لله الذى هدانا لدينه الذى اصطفاه ، وأرشدنا إلى سبيله الذى ارتضاه ..) الى آخر .

عنوان كلام البارقه : (قال السيد الوحيد) .

و عنوان كلام الشوکه : (قال الفاضل الرشید) .

و عنوان كلام الضربه : (أقول) . (۲) .

۱- الذریعه ۱۴ / ۱۹۸ و ۳ / ۱۰ .

۲- الذریعه ۱۴ / ۱۹۸ و ۱۵ / ۹۹ .

۶۲. معین الصادقین ، مربوط به باب نهم مولوی افراد علی پاکلوی کتاب " رجوم الشیاطین " را در ردّ " نزهه اثنا عشریه " ، قسمت مربوط به ردّ باب نهم ، مسائل فقهی اختلافی ، نگاشت . پس از آن سید جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی کتاب " معین الصادقین " را در ردّ آن تألیف نمود .

اولش : (الحمد لله الذی أتید کلام أولیائه وکسر ظهور أعدائه ..) الی آخر . (۱) ۶۳ . نفاق الشیخین به حکم أحادیث الصحیحین از سید محمد قلی کنتوری ، مؤلف " تشید المطاعن " .

چنان که در مقدمه کتاب آمده است پس از آنکه ایشان ردّی بر باب دوم به نام " تقلیب المکائد " نوشته ، قسمتی از آن را رشیدالدین خان تلمیذ صاحب " تحفه " ردّ کرده است ، وایشان کتاب مذکور را در ردّ آن تألیف کرده است .

شیخ آقا بزرگ طهرانی نام کتاب را " نفاق الشیخین بالحدیثین الصحیحین " ذکر کرده ، و فرموده : مؤلف دو حدیث صحیح از بخاری و مسلم آورده ، یکی در بیان علامات نفاق و دیگری در نزاع و مشاجره امیرمؤمنان (علیه السلام) و عباس در امر فدک . (۲) .

۱- الذریعه ۳ / ۹۷ و ۲۱ / ۲۸۵ .

۲- الذریعه ۲۴ / ۲۴۳ .

" تشييد المطاعن لكشف الضغائن " از جمله مجلدات " الاجناد الاثنا عشرية المحمدية في رد التحفه الاثني عشرية الدهلويه " است .

ارباب تراجم ، كتاب و مؤلف آن را با تعابير زيبا و قابل توجهی ستوده اند كه مواردی از آن در شرح حال مؤلف گذشت ، و برخی ديگر را در اين مقام ذكر ميكنيم :

اين سيد بزرگوار آثار علمي شايانی در صفحه وجود از خود يادگار گذاشته ، و از آن جمله است " تشييد المطاعن " كه در چند جلد بزرگ در هند چاپ شده ، كتابی است بسيار پر فايده كه گرد آوردن نظيرش هنر هر نويسنده نيست . (۱) از اين كتاب كثر احاطه مؤلف بر احاديث شيعه و سني معلوم ميشود . (۲) علامه ميرحامد حسين - فرزند مؤلف - در مقدمه كتاب بي نظير " عبقات الانوار " مينويسد :

وبالغت في الذب عن دمار الطريقه الحقه العليه ، واستعنت فيه كثيراً من إفادات الوالد الماجد العلامة المولى السيد محمد قلى قدس الله نفسه الزكيه وأفاض شآبيب رحمته على تربته السنيه . (۳) يعنى : من در دفاع از روش والای حق و حقيقت به رساترين وجه كوشيدم . و در اين كتاب در بسياری از موارد از افادات پدر بزرگوارم علامه سيد محمدقلى قدس الله نفسه الزكيه ياری جستم .

۱- عبقات الانوار ، ثقلين ۶ / ۱۲۱۸ .

۲- مراجعه شود به وفيات العلماء : ۲۰۱ .

۳- عبقات الانوار ، غدیر ۱ / ۷ .

فرزند دیگر او سید اعجاز حسین گوید :

تشید المطاعن لكشف الضغائن . .

وهو كتاب لم يطلع أحد على مثيله ، و لم يظفر الزمان بعديله ، حاو على إلزامات شديده ، وإفحامات سديده ، اشتمل على ما لم يشتمل عليه كتاب من الأ-جوبه الشافيه بفصل الخطاب ، والخبر يحقر الخبر ، وعند الظفر بالعين لا يحتفل بالأثر ، فمن عثر عليه وعرف فضله استصغر مقالتي فيه ، ومدحى له . . (۱) يعنى : " تشيد المطاعن " كتابى است كه كسى مانند آن را ندیده و زمانه همتايى براى آن پيدا نخواهد كرد !

این کتاب مشتمل است بر الزامهای قوی و متین وجوابهای دندان شکن ، مطالبی در آن آمده - که سبب فیصله دادن نزاع است به جوابهای شافی - که در هیچ کتابی یافت نشود .

شاید این کلمات باعث شود که قضیه را سبک شماری (و خیال کنی من مبالغه کرده ام) ولی اگر آن را ببینی و قدرش را بدانی میفهمی که گفتار و مدح من در برابر عظمت آن کتاب بسیار ناچیز است .

یکی از معاصرین گوید : مجلدات کتاب " تشید المطاعن " اقوی شاهدهی به طول باع و کثرت اطلاع این عالم ربانی - میر محمد قلی قدس الله تربته - است که اندوخته هزار ساله حضرات عامه را چون پشم زده به باد داد ! (۲) .

۱- كشف الحجب والاسرار : ۱۲۲ .

۲- قلائد النحور : ۴۸ .

و دیگری مینویسد : آن کتابی است نهایت مبسوط در دو مجلد کبیر که مثل آن در حسن بیان ، و رشاققت عنوان ، و لطف تقریر ، و متانت تحریر ، و استیعاب اقوال ، و ضبط احوال رجال ، و إفحام معاندین ، و قطع لسان جاحدین ، و استیصال شبهات متکلمین مخالفین ، و ایضاح عوار غلطات (۱) این جماعت زائغین از سابق ازمان تا این اوان از تصانیف احدی از علمای اعلام و افاضل عالی مقام به ظهور نرسیده . (۲) کشمیری در شرح حال میرحامد حسین نوشته است : پس از آن - یعنی پس از تصحیح " فتوحات حیدریه " ، و " رساله تقیه " از تألیفات والدش - به تصحیح و اشاعه کتاب مستطاب " تشیید المطاعن " که [از] جمله نوادر عصر و افراد دهر است اشتغال فرمود ، سالها سال در تبیض و تصحیح و مقابله عبارات آن با اصول کتب مصروف ماند ، و الحق احسانی عظیم بر مذهب اهل حق به این خدمت گرانبها بگذاشت . (۳) شیخ محمد انطاکی از کسانی بود که از مذهب شافعی دست برداشته ، آیین تشیع را اختیار نمود .

او کتاب " لماذا اخترت مذهب أهل البيت (علیهم السلام) " را در بیان چگونگی تشیع خود و علت دست برداشتن از مذهب سنیان تألیف کرده است .

ایشان در این کتاب مینویسد :

کتاب " تشیید المطاعن " از نفیس ترین ، ارزشمندترین ، و با عظمت ترین کتابهاست .

۱- در مصدر اشتباهاً : (غاطات) نوشته است .

۲- نجوم السماء : ۴۱۹ - ۴۲۲ .

۳- (تکمله) نجوم السماء : ۲ / ۲۸ ، و مراجعه شود به مرآه الکتب تبریزی : ۴۶۸ .

به خدا سوگند! این کتاب گوهری قیمتی و درّی بی نظیر و ارزشمند و یگانه روزگار است که دیگران از آوردن مثل آن عاجزند، این کتاب افتخار زمان ماست .

هیچکدام از نویسندگان چنین تألیفی نداشته اند تا بر او مقدم شده باشند، و از همه گوی سبقت را ربوده، و کسی را یارای پیشی گرفتن بر او نیست .

در این کتاب مطالبی جمع آوری شده که در کتابهای ضخیم دیگر - که بزرگان دانشمندان اسلامی گواهی بر عظمت آن داده اند - یافت نمیشود .

کسی که این کتاب را داشته باشد مغبون نیست، و هر کس مطالب آن را بداند جاهل نیست .

چه بسیار کسانی که به واسطه این اثر ارزنده هدایت شدند، آن قدر که شمارش آنها در این نوشتار نشاید، چه از بلاد هند و غیره، و چه از سرزمینهای اسلامی و غیر آن .

پس از انتشار دانشمندان و اندیشمندان و نویسندگان با آغوش باز آن را پذیرفته، و از هر سو به طرف آن سرازیر شدند تا جایی که نسخه های آن تمام شد، تا جایی که در این زمان - بنابر آنچه مؤلف اظهار نموده است - بیش از چند نسخه معدود از آن در دسترس نیست .

من پس از مشاهده نسخه ای از آن کتاب، آن را بسیار عظیم تر از آنچه شنیده بودم یافتم .

آری آن گوهری است گرانبقدر که نمیشود برای او قیمت گذاشت . (۱)

تحقیق شگرف و تتبع وسیع مؤلف از کلماتی که از بزرگان درباره مؤلف فرموده اند ظاهر شد که او از شخصیت‌های برجسته علمی بشمار میرود که در تتبع و تحقیق کم نظیر است، به خصوص که صاحب *عبارات الأنوار* - بهترین اثر کلامی در بحث امامت - فرمود: من در بسیاری از موارد از افادات او یاری جستیم. (۱) با مراجعه به بخش‌های مختلف کتاب و مطالعه و تأمل در آن، بینش عمیق و دامنه وسیع اطلاعات و معلومات مؤلف نسبت به آثار و تألیفات شیعه و سنی روشن میشود.

ایشان به مناسبت‌های گوناگون از کتب لغت و ادبیات، دیوانهای شعری و شروح آن، تفاسیر و کتب علوم قرآنی، کتب حدیث و شروح آن، منابع فقهی و اصولی، مجموعه‌های رجالی، تراجم، سیره و تاریخ، و به ویژه کتب عقاید و کلام استفاده کافی نموده و مطالب لازم را در اثر ارزشمند خویش منعکس کرده است.

البته به نظر میرسد که ایشان در بسیاری از موارد به کتبی که در هنگام تألیف آن بخش نزد او حاضر بوده اکتفا کرده، و با توجه به وسعت دامنه کار، بنابر تتبع همه مصادر را نداشته است.

به عنوان مثال در کتاب "ازاله الخفاء" که مؤلف از آن بسیار نقل کرده مطالب بسیاری وجود دارد که تناسب با مباحث کتاب دارد، ولی مؤلف از پرداختن به آن خودداری نموده، یا اینکه بسیاری از روایات را از مصادر دیگر نقل کرده ولی به وجود آن در "ازاله الخفاء" اشاره ای نفرموده است.

مناسب است لیست مصادری که مؤلف در تألیف کتاب از آن استفاده کرده ذکر شود. (۱) منابع و مصادر کتاب تشیید المطاعن ۱. ابطال الباطل ۲. ابدکار الافکار ۳. اتحاف الاکابر ۴. اتحاف الوری بأخبار أم القرى ۵. الإیتقان فی علوم القرآن ۶. الاحادیث المختاره ۷. إحقاق الحق ۸. الاحکام السلطانیه ۹. أحكام القرآن ۱۰. الاحکام فی أصول الاحکام ۱۱. إحياء علوم الدین ۱۲. اخبار الأخیار فی أسرار الأبرار ۱۳. اختلاف العلماء ، ابن قتیبه ۱۴. الاربعین ، امام فخر رازی ۱۵. إرشاد الأذهان ۱۶. ارشاد الساری ۱۷. ارشاد ، ولی الله دهلوی ، ۱۸. ازاله الخفاء عن خلايفه الخلفاء ۱۹. أساس البلاغه ۲۰. الاستذکار ۲۱. الاستغاثه ۲۲. الاستيعاب ۲۳. أسد الغابه ۲۴. اشعه اللمعات ۲۵. الاصابه فی تمیيز الصحابه ۲۶. أصول البزدوی = كنز الوصول ۲۷. أصول الشاشی ۲۸. الاعتقادات فی دین الإمامیه ۲۹. إعلام الموقعین ۳۰. الأغانی ۳۱. الإفصاح فی امامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۳۲. إقبال الاعمال .

۱- برخی از مخطوطات که نزد مؤلف بوده است از نسخه های منحصر به فرد بوده است ، مانند قسمتی از " مرآه الزمان " که کتاب تاریخ ابن الجوزی است .

- ٣٣ . الإكمال ، ابن ماكولا ٣٤ . إقام الحجر ٣٥ . الأمالي ، شيخ صدوق ٣٦ . الأمالي ، سيد مرتضى ٣٧ . الإمامه والسياسه ٣٨ .
 الأموال ٣٩ . أنساب الأشراف ٤٠ . الأنساب ، سمعاني ٤١ . الانصاف ٤٢ . أنوار التنزيل = تفسير البيضاوى ٤٣ . بحار الأنوار ٤٤ .
 البحر المحيط ٤٥ . البدايه والنهائيه ٤٦ . البدور السافره فى امور الآخره ٤٧ . بستان المحدثين ٤٨ . بغيه الوعاه ٤٩ . بياض
 إبراهيمى ٥٠ . تاج التراجم ٥١ . تاريخ الامم والملوك ٥٢ . تاريخ الخلفاء ٥٣ . تاريخ الخميس ٥٤ . التاريخ الصغير ٥٥ . تاريخ
 أبو الفداء = المختصر ٥٦ . تاريخ مدينه دمشق ابن عساكر ٥٧ . تبيان = شرح ديوان ابوالبقاء ٥٨ . تبين (تبيان) الحقائق ٥٩ .
 تجارب الامم وتعاقب الهمم ٦٠ . تجريد العقائد ٦١ . تحفه المحتاج = شرح منهاج ٦٢ . تدريب الراوى ٦٣ . تذكره الاولياء ،
 عطار ٦٤ . تذكره الحفاظ ٦٥ . تذكره الخواص ٦٦ . تذكره الموضوعات ٦٧ . التذكره فى أحوال الموتى وأمور الآخره ٦٨ .
 تذهيب التهذيب ٦٩ . الترغيب والترهيب ٧٠ . تشييد القواعد ٧١ . تفسير الثعلبى ٧٢ . تفسير الجلالين ٧٣ . تفسير الرازى ٧٤ .
 تفسير السمرقندى ٧٥ . تفسير القرطبى ٧٦ . تفسير الوسيط ٧٧ . تفسير حسيني ٧٨ . تفسير قمى

٧٩ . التفهيمات الالهيه ٨٠ . تقريب التهذيب ٨١ . التقييد والإيضاح ٨٢ . تلبس إبليس ٨٣ . تلويح = شرح التلويح على التوضيح
٨٤ . تنبيه السفينه ٨٥ . تنبيه الغافلين ٨٦ . تنزيه الأنبياء ٨٧ . التنقيح لألفاظ الجامع الصحيح ٨٨ . تنوير الحوالك ٨٩ . توحيد شيخ
صدوق ٩٠ . التوشيح على الجامع الصحيح ٩١ . توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل ٩٢ . تهذيب الأحكام ٩٣ . تهذيب الأسماء
واللغات ٩٤ . تهذيب التهذيب ٩٥ . تهذيب الكمال ٩٦ . تهذيب الوصول الى علم الاصول ٩٧ . تيسير الوصول إلى منهاج
الاصول ٩٨ . التيسير بشرح الجامع الصغير ٩٩ . الثقات ، ابن حبان ١٠٠ . جامع الاحاديث = جمع الجوامع ١٠١ . الجامع الصغير
١٠٢ . جامع المسانيد ١٠٣ . جزيل المواهب فى اختلاف المذاهب ١٠٤ . جلاء العيون ١٠٥ . الجمع بين الصحيحين ١٠٦ . جمهره
النسب لابن الكلبي ١٠٧ . جواهر العقدين فى فضل الشرفين ١٠٨ . الجواهر المضيئه فى طبقات الحنفية ١٠٩ . جهل مجلس ،
سمنانى ١١٠ . حاشيه الخيالى على شرح العقائد ١١١ . حجه الله البالغه ١١٢ . حدائق الحقائق فى شرح كلمات الله الناطق ١١٣ .
حديثه الحقيقه وشريعته الطريقه = ديوان سنابى ١١٤ . حسن المحاضره فى أخبار المصر والقاهره ١١٥ . حق اليقين ١١٦ . حليه
الأولياء وطبقات الأصفياء ١١٧ . حياه الحيوان الكبرى ١١٨ . حياه القلوب ١١٩ . الخراج ١٢٠ . خصائص أمير المؤمنين على (عليه السلام) ١٢١ . خلاصه الأثر فى أعيان القرن الحادى عشر

١٢٢ . خلاصه الوفا بأخبار دار المصطفى (صلى الله عليه وآله) ١٢٣ . دراسات اللبيب فى أسوه الحسنه بالحبيب ١٢٤ . الدرّ المنثور ١٢٥ . الدرر الكامنه فى أعيان المائه الثامنه ١٢٦ . الدرر المنتشره ١٢٧ . درّه الغواص فى أوهام الخواص ١٢٨ . ديوان المتنبى ١٢٩ . ذخائر العقبى ١٣٠ . الذريعه ، سيد مرتضى ١٣١ . ربيع الأبرار و نصوص الاخبار ١٣٢ . رحمه الامه فى اختلاف الائم ١٣٣ . رساله رجعت ١٣٤ . الروض الأنف ١٣٥ . الروض الباسم فى الذبّ عن سنّه أبى القاسم ١٣٦ . روض الجنان و روح الجنان ١٣٧ . الروضه البهيه = شرح لمعه ١٣٨ . روضه الصفا ، ميرخواند ١٣٩ . الرياض النضره فى مناقب العشره ١٤٠ . ريحانه الألباء ١٤١ . زاد المعاد فى هدى خير العباد ١٤٢ . زين الفتى فى شرح سوره هل أتى ١٤٣ . سبل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد ١٤٤ . السراج المنير على الجامع الصغير ١٤٥ . سرّ العالمين وكشف ما فى الدارين ١٤٦ . سنن ابن ماجه ١٤٧ . سنن أبى داود ١٤٨ . سنن دارقطنى ١٤٩ . سنن دارمى ١٥٠ . سنن الكبرى ، بيهقى ١٥١ . سنن ترمذى ١٥٢ . سنن نسائى ١٥٣ . سيره الحلبيه = انسان العيون ١٥٤ . الشافى فى الامامه ١٥٥ . شرايع الاسلام ١٥٦ . شرح التوضيح للتنقيح ١٥٧ . شرح الزرقانى على الموطأ ١٥٨ . شرح السراجيه فى علم الفرائض ١٥٩ . شرح السنه ١٦٠ . شرح الطيبى على المشكاه = الكاشف عن حقائق السنن ١٦١ . شرح العنايه على الهدايه ١٦٢ . شرح القصيده التائيه ابن فارض ١٦٣ . شرح الكرمانى على البخارى =

الكواكب الدرارى ١٦٤ . شرح المطرزي على مقامات الحريرى ١٦٥ . شرح المقاصد فى علم الكلام ١٦٦ . شرح المنار = منار
الانوار فى الاصول ١٦٧ . شرح المواقف ١٦٨ . شرح تجريد العقائد ، قوشچى ١٦٩ . شرح تجريد ، اصفهانى ١٧٠ . شرح تقدمه
تقويم الايمان فى فضائل امير المؤمنين (عليه السلام) ١٧١ . شرح سفر السعاده ١٧٢ . شرح شفا ١٧٣ . شرح عقايد عضديه ١٧٤ .
شرح عقايد نسفى ١٧٥ . شرح مختصر الاصول = شرح مختصر منتهى الأصولى ١٧٦ . شرح مسلم نووى = منهاج ١٧٧ . شرح
معانى الآثار ١٧٨ . شرح مقاله وضيئه ١٧٩ . شرح مقامات حريرى ١٨٠ . شرح منهاج الوصول ١٨١ . شرح نخبه الفكر ١٨٢ .
شرح نور الأنوار على المنار ١٨٣ . شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد ١٨٤ . الشفا بتعريف حقوق المصطفى ١٨٥ . الشقائق
النعمانيه = العقد المنظوم فى ذكر أفاضل الروم ١٨٦ . الشمائل المحمديه والخصائل المصطفويه ١٨٧ . الصراح ; تاج اللغه
وصحاح العربيه ١٨٨ . صحيح البخارى ١٨٩ . صحيح مسلم ١٩٠ . الصراح من الصراح = صراح اللغه ١٩١ . صفوه الصفوه ١٩٢ .
الصواعق المحرقة ١٩٣ . ضرام السقط = شرح ديوان ابوالعلا ١٩٤ . الضوء اللامع لأهل القرن التاسع ١٩٥ . طبقات الحفاظ ١٩٦ .
طبقات الشافعيه ، قاضى ابن شهبه ١٩٧ . طبقات الشافعيه الكبرى ١٩٨ . طبقات الشافعيه ، اسنوى ١٩٩ . الطبقات الصغرى ٢٠٠ .
الطبقات الكبرى ، ابن سعد ٢٠١ . الطبقات الكبرى = لوائح الانوار فى طبقات الاخيار ٢٠٢ . الطوائف ٢٠٣ . طرح التثريب فى
شرح التثريب

٢٠٤ . العبر فى خبر من غير ٢٠٥ . عرف الوردى فى أحوال المهدي ٢٠٦ . العقد الثمين فى تاريخ البلد الامين ٢٠٧ . العقد الفريد
٢٠٨ . علل الشرائع ٢٠٩ . العلل المتناهيه فى الأحاديث الواهيه ٢١٠ . عمد الطالب ٢١١ . عمد القارى ٢١٢ . عوارف المعارف
٢١٣ . عيون الأثر = السيره النبويه ٢١٤ . عيون أخبار الرضا (عليه السلام) ٢١٥ . غرائب القرآن و رغائب الفرقان ٢١٦ . غنيه
الطالبين = الغنيه لطالبى طريق الحق ٢١٧ . الفائق فى غريب الحديث ٢١٨ . فتاوى قاضى خان فرغانى ٢١٩ . الفتاوى الهنديه =
الفتاوى العالمكيرييه ٢٢٠ . فتح البارى ٢٢١ . فتح الرحمن ، (ترجمه قرآن دهلوى) ٢٢٢ . فتح القدير = شرح هدايه ٢٢٣ . فتح
المتعال ٢٢٤ . الفتن ، نعيم بن حماد ٢٢٥ . فتوح الشام ، ازدي ٢٢٦ . فتوح الشام ، واقدى ٢٢٧ . فصل الخطاب ٢٢٨ . الفصول
المهمه فى معرفه الأئمه ٢٢٩ . فضائل الصحابه ، اطرابلسى ٢٣٠ . فوات الوفيات ٢٣١ . فواتح الرحموت = شرح ديوان منسوب به
اميرالمؤمنين (عليه السلام) ٢٣٢ . فواتح الرحموت = شرح مسلم الثبوت ٢٣٣ . فيض القدير = شرح الجامع الصغير ٢٣٤ .
القاموس المحيط ٢٣٥ . قره العينين بتفضيل الشيخين ٢٣٦ . قصص الأنبياء = العرائس ٢٣٧ . قلائد الجمان فى التعريف بقبائل
عرب الزمان ٢٣٨ . الكاشف فى معرفه من له روايه فى كتب السنه ٢٣٩ . الكافى ، شيخ كلينى ٢٤٠ . الكافى (فقه حنفى) ٢٤١ .
كامل التواريخ ٢٤٢ . الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل ٢٤٣ . كشف الاسرار شرح المصنف على المنار

٢٤٤ . كشف الأسرار عن أصول البزدوى ٢٤٥ . الكشف الحثيث عن رمى به وضع الحديث ٢٤٦ . كشف الظنون ٢٤٧ . كشف الغمه ٢٤٨ . كشف المحجه لثمره المهجه ٢٤٩ . كشف المراد = شرح تجريد الاعتقاد ٢٥٠ . كشكول شيخ بهايى ٢٥١ . كفايه المتطلع ٢٥٢ . كنز العرفان فى فقه الفرقان ٢٥٣ . كنز العمال ٢٥٤ . الكوكب المنير شرح جامع صغير ٢٥٥ . گلستان سعدى ٢٥٦ . گوهر مراد ٢٥٧ . اللآلىء المصنوعه فى الأحاديث الموضوعه ٢٥٨ . اللباب فى علوم الكتاب ٢٥٩ . لسان الميزان ٢٦٠ . المبسوط ، سرخسى ٢٦١ . مثنوى معنوى ٢٦٢ . مجالس المؤمنین ٢٦٣ . مجمع بحار الأنوار فى غرائب التنزيل ولطائف الاخبار ٢٦٤ . مجمع البيان ٢٦٥ . محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء ٢٦٦ . المحصول ، رازى ٢٦٧ . المحلّى ٢٦٨ . مختار مختصر تاريخ بغداد ٢٦٩ . مختصر الأصول ، ابن حاجب ٢٧٠ . مختصر تنزيه الشريعة ٢٧١ . مختلف الشيعة ٢٧٢ . مدارج النبوه ٢٧٣ . مدارك الأحكام ٢٧٤ . مدارك التنزيل و حقايق التأويل = تفسير نسفى ٢٧٥ . مرآه الجنان وعبره اليقظان ٢٧٦ . مرآه الزمان = تاريخ ابن الجوزى ٢٧٧ . مرآه العقول ٢٧٨ . مرقاه المفاتيح شرح مشكاه المصاييح ٢٧٩ . مسالك الافهام ٢٨٠ . مستدرک حاكم ٢٨١ . المستطرف فى كل فن مستطرف ٢٨٢ . المستقصى فى أمثال العرب ٢٨٣ . مسلم الثبوت ٢٨٤ . مسند احمد

٢٨٥ . مشكاه المصايح ٢٨٦ . مصائب النواصب ٢٨٧ . مصايح السنه ٢٨٨ . المصايح فى صلاه التراويح ٢٨٩ . المصنف ، ابن ابى شيبه ٢٩٠ . مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول ٢٩١ . معارج النبوه ٢٩٢ . معارف ، ابن قتيبه ٢٩٣ . معالم التنزيل = تفسير بغوى ٢٩٤ . معجم الأدباء = إرشاد الأريب إلى معرفه الأديب ٢٩٥ . المعجم الأوسط ٢٩٦ . معجم البلدان ٢٩٧ . المعجم الكبير ٢٩٨ . المعجم المختص بالمحدثين ٢٩٩ . المغنى ، ابن قدامه ٣٠٠ . المغنى فى الضعفاء ، ذهبى ٣٠١ . المغنى فى أبواب التوحيد والعدل ، قاضى القضاة أسد آبادى ٣٠٢ . مغنى اللبيب عن كتب الأعراب ٣٠٣ . المفصل فى صنعه الإعراب ، زمخشرى ٣٠٤ . المفهم لما أشكل فى تلخيص كتاب مسلم ٣٠٥ . المقاصد الحسنه فى بيان الأحاديث المشتهره ٣٠٦ . مقاله وضيئه ٣٠٧ . الملل والنحل ٣٠٨ . المنار ٣٠٩ . المناقب ، ابن المغازلى ٣١٠ . مناقب مرتضى ٣١١ . مناهج التوسل فى مباحج الرسل ٣١٢ . منتخب كنز العمال ٣١٣ . منتهى الإرب فى لغه العرب ٣١٤ . منح الروض الأزهر فى شرح الفقه الاكبر ٣١٥ . المنح المكيه فى شرح الهمزيه ٣١٦ . المنحول ٣١٧ . منهاج السنه النبويه ٣١٨ . من لا يحضره الفقيه ٣١٩ . منهاج الكرامه ٣٢٠ . منهاج الوصول إلى علم الاصول ٣٢١ . الموافق ٣٢٢ . المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه ٣٢٣ . موده القربى ٣٢٤ . الموضوعات ، ابن جوزى ٣٢٥ . الموطأ ٣٢٦ . ميزان الاعتدال

٣٢٧ . الميزان الكبرى الشعرانيه ٣٢٨ . الميسر فى شرح مصابيح السنه ٣٢٩ . نبراس الضياء ٣٣٠ . نخبه الفكر ، ابن حجر ٣٣١ .
 نزل الأبرار بما صحّ من مناقب أهل البيت الأطهار ٣٣٢ . نسيم الرياض فى شرح الشفا ٣٣٣ . نظم درر السمطين ٣٣٤ . نفحات
 الانس من حضرات القدس ٣٣٥ . نواقض ، حسن شروانى ٣٣٦ . نوادر الاصول ، حكيم ترمذى ٣٣٧ . نواهد الابكار ٣٣٨ .
 النهايه فى غريب الحديث ٣٣٩ . نهج البلاغه ٣٤٠ . نهج الحق وكشف الصدق ٣٤١ . الوافى بالوفيات ٣٤٢ . الوسائل إلى معرفه
 الاوائل ٣٤٣ . وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى ٣٤٤ . وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان ٣٤٥ . الهدايه = شرح بدايه المبتدى
 فرغانى مرغينانى ٣٤٦ . الهدى السارى مقدمه فتح البارى ٣٤٧ . يتيمه الدهر ٣٤٨ . اليقين ، سيد على بن طاووس ٣٤٩ . اليواقيت
 والجواهر

نسخه های خطی در کتابخانه آستان قدس رضوی نسخ خطی متعدد ولی ناقص از این کتاب وجود دارد که از کتابخانه ناصریه هند به آنجا منتقل شده است .

هم مطالب نسخه ها و هم حجم آنها با یکدیگر متفاوت است و حاکی از آن است که کتاب مراحل متعددی را گذرانده تا به صورت فعلی به نحو کامل در دسترس ما قرار گرفته است .

این نسخه ها به ترتیب شماره عبارت است از :

(۲۱۶۵۳) قسمتی از مطالب مربوط به ابو بکر ، رمز ما : نسخه [ج] .

(۲۱۶۵۴) از اول کتاب تا آخر مطاعن عمر ، رمز ما : نسخه [د] .

(۲۱۶۶۹) از اول مطاعن عثمان تا آخر کتاب ، رمز ما : نسخه [ز] .

(۲۱۶۷۱) از اول کتاب تا آخر مطاعن عمر ، رمز ما : نسخه [و] .

(۲۱۶۷۲) از اول کتاب تا آخر مطاعن عمر ، رمز ما : نسخه [ه] .

(۱۸۶۷۳) قسمتی از مطالب مربوط به عمر ، (دنباله نسخه [ج]) . (۱) در بین نسخه ها ، نسخه [د] با نسخه [ه] مطابقت دارد و ظاهراً اولین پاکنویس کتاب باشد که حجم مطالب آن تقریباً برابر با یک سوم همین مطالب از آخرین نسخه کتاب است .

نسخه [و] ظاهراً اولین بازنویسی کتاب است که قدری از نسخه قبل کاسته و قدری به آن افزوده شده ، و برخی تعابیر تغییر داده شده است ، ولی پس از طعن چهارم عمر مطالب قدری درهم برهم است .

۱- شایان ذکر است که نسخه های مذکور در مرکز احیای میراث اسلامی قم به شماره های : ۳۱۸۲ ، ۳۱۸۳ ، ۳۲۰۸ ، ۳۲۷۹ ، ۳۲۹۳ نیز موجود است .

در اول این نسخه فوائد متفرقه ای وجود دارد که برای کارهای کلامی مشابه الگوی مناسبی است .

نسخه [ه] ظاهراً دومین بازنویسی کتاب باشد .

نسخه [ز] ظاهراً سومین بازنویسی کتاب باشد که حجم آن تقریباً با آخرین نسخه کتاب یکی است ، ولی مطالب تفاوت دارد ، و در آخر آن خاتمه ای درباره مذاهب اربعه نوشته شده که در آخرین نسخه وجود ندارد .

نسخه [ج] چهارمین و آخرین بازنویسی کتاب است و موارد حذف و اضافه بسیاری در آن به چشم میخورد ، و در فیش مربوط به آن از طرف آستان قدس آمده که این نسخه به خط میرحامد حسین (رحمه الله) است .

این نسخه دقیقاً با آخرین نسخه - یعنی نسخه [الف] که توسط میرحامد حسین به چاپ رسیده - مطابقت دارد .

لازم به تذکر است که قسمت هایی از نسخه [ج] در آستان قدس موجود بود که متأسفانه نتوانستیم نسخه عکسی آن را تهیه کنیم و توفیق مقابله با آن حاصل نشد ، آن قسمتها عبارت است از شماره های :

(۲۷۸۹۱) و (۲۷۸۹۲) قسمتی از مطالب مربوط به فدک از مطاعن ابو بکر .

(۲۷۹۲۵) بخشی از مطالب متعه الحج از مطاعن عمر .

(۲۷۹۶۷) قسمتی از متعه الحج و متعه النساء از مطاعن عمر .

(۲۷۸۸۹) مطاعن صحابه .

نسخه های چاپی ۱ . چاپ سنگی که در چاپخانه مجمع البحرين هند ، در سنه ۱۲۸۳ ، در پنج جزء به چاپ رسیده . چهار جزء اول آن به عنوان جلد اول کتاب در مطاعن شیخین

و در ضمن ۱۹۱۰ صفحه ، و جزء پنجم مربوط به عثمان ، عایشه ، معاویه و بقیه صحابه و در ضمن ۴۴۲ صفحه است . (۱) از این چاپ شاید فقط سه دوره کامل و چند دوره ناقص موجود باشد . (۲) ما از این نسخه به نسخه [الف] یاد میکنیم .

در اول این نسخه آمده است :

(جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) لله الحمد والمنه که کتاب مستطاب - اعنی جلد اول - تشیید المطاعن و کشف الضغائن تصنیف جناب معلا- ألقاب ، عمده المناظرین ، وقدوه المتکلمین ، غزه محاسن الأيام ، وفخر فضلاء الأنام ، فارس مضمار الکلام ، مؤید دین الإسلام ، المترقی من سنام العزّ والکمال أعلاه ، والرافل من ملابس الفخر والجلال فی أبهائه ، حامی الدین والشریعه ، حائز المقامات السنیه الرفیعه ، مغرس مصاص الفضل المعرق ، مطلع صراح المجد المشرق ، معدن الأسرار الدینیّه ، منبع الأنوار الإلهیه ، المحرز لقصبات الشرف الخفی والجلی ، !

۱- بنا بر آنچه مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی فرموده ، مجلد اول مشتمل بر چهار قسمت : جزء اول : از اول کتاب تا صفحه ۳۵۴ ، جزء دوم : ادامه آن تا صفحه ۸۷۸ ، جزء سوم : ادامه قبل تا صفحه ۱۳۸۶ ، جزء چهارم : ادامه گذشته تا صفحه ۱۹۱۰ ، جلد دوم : در ۴۴۲ صفحه . الذریعه ۴ / ۱۹۲ . ولی شماره صفحات افستی که در دست است با آنچه ایشان فرموده تفاوت دارد .

۲- بنا بر اظهار بعضی از اهل اطلاع ، مخالفان نسخه های موجود آن را از بین برده اند ، به نحوی که - غیر از قسمتی که در ایران افست شده - در هیچ کتابخانه ای دوره کامل آن یافت نمیشود !

مولانا السيد محمد قلی - أعلى الله فی الملاء الأعلى ذکره ، وأنار فی سماء الفضل والقدس بدره - جواب باب دهم تحفه اثنا عشریه شاه عبد العزیز دهلوی ، در این اوان سعادت نشان محض به اعانت توفیقات یزدانی و عنایات سبحانی ابتغاءً لوجه الله ، وخالصاً عن شوب ما سواه ، حسب الارشاد جناب زبده الأطیاب ، وعمده الأنجاب ، المقدس الورع ، فاضل المعی ، و عالم لوذعی حاج الحرمین الشریفین ، مولوی سید شریف حسن خان صاحب ، ابن العلامه جناب حاج مولوی سید رجب علی خان بهادر - ادام الله ایامهما - [سنه] ۱۲۸۳ [هجری قمری] به مطبع مجمع البحرین لودیانه طبع شد .

۲ . نسخه چاپی سنگی دیگر که قسمتی از آن همراه نسخه خطی [و] از آستان قدس دیده شده که با نسخه [الف] مشابهت بسیار داشت ، از تعداد مجلدات ، تاریخ و محل چاپ ، و ... آن هیچ اطلاعی در دست نیست .

مهم آن است که چاپ سنگی دیگری از این کتاب وجود داشته که الان اثری از آن باقی نیست . (۱) ۳ . افسست چاپ مجمع البحرین در ایران از اول کتاب تا آخر بحث متعه ، در سه جلد ، سنه ۱۴۰۱ افسست و تجدید چاپ شده است .

۱- مقدار موجود از این نسخه به ترتیب صفحات عبارت است از : صفحات : ۲۹۷ - ۳۰۰ قسمتی از طعن سوم عمر . صفحات : ۳۰۵ - ۳۶۲ قسمت اخیر از طعن چهارم عمر . صفحات : ۳۶۲ - ۳۶۳ تمام طعن پنجم عمر . صفحات : ۳۶۳ - ۳۶۴ دو صفحه اول از طعن ششم عمر .

البته در این چاپ بعضی از مطالب - مانند برخی از حواشی - یا کامل چاپ نشده و یا قابل خواندن نبود ، لذا به زیر کسی که از همین چاپ از مکتبه العلوم کراچی در دست داشتیم مراجعه و مطالب را بر طبق آن تصحیح نمودیم .

۴ . چاپ حروفی در سه جلد از اول کتاب تا آخر طعن ششم عمر (درء حد از مغیره) که در پاکستان سنه ۱۳۹۸ هجری قمری توسط جناب حاج شیخ حسین کرمانی به مساعدت آیه الله صدوقی یزدی به طبع آن اقدام شده است .

این نسخه را به رمز [ب] علامت گذاشته ایم .

حواشی میر حامد حسین (قدس سره) بعضی از حواشی از فرزند مؤلف میر حامد حسین (رحمه الله) است ، ظاهراً رمز (ح) در آخر بعضی از حواشی اشاره به حامد است .

در حاشیه صفحه ۴۰ نسخه [الف] (طعن دوم ابو بکر) میفرماید :

(نسخه عتیقه منح مکيه که با نسخه مؤلف آن ابن حجر مقابله شده ، همین الان - یعنی ۲۸ شوال ۱۲۷۱ - نزد من حاضر است .)

در حالی که مؤلف (رحمه الله) در محرم ۱۲۶۸ از دنیا رفته است .

استدراکات میر حامد حسین (رحمه الله) فرزند برومند مؤلف - علامه میر حامد حسین (رحمه الله) - مطاعنی را که در تشیید المطاعن و تحفه اثنا عشریه ذکر نشده به عنوان استدراک بر کتاب تشیید المطاعن تنظیم کرده اند که به خط مبارک ایشان در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره (۲۷۹۹۶) موجود است .

شماره های (۲۷۹۷۳) و (۲۷۹۷۴) نیز - به صورت چکنویس - استدراک بعضی از مطاعن موجود در تشیید است - که برای تکثیر مصادر و توسعه مباحث آن مفید است - و برخی هم مطاعن جدیدی است که نیاز به بحث و بررسی و تنظیم دارد .

تحقیق کتاب بر اساس نسخه [الف] انجام و متن و حواشی مطابق آن تنظیم شده است ، مواردی که حاشیه افست [الف] چاپ نشده یا قابل خواندن نبود از زیراکس نسخه [الف] که از کتابخانه مکتبه العلوم کراچی تهیه شده بود استفاده نمودیم .

به جهت مغلوط بودن نسخه [ب] به موارد بسیار کمی از موارد اختلاف نسخه [ب] با [الف] اشاره نمودیم ولی تمام پاورقیهای نسخه [ب] شامل آدرس مطالب با ذکر شماره جلد و صفحه مصادر را به آن افزودیم .

پس از آن با قسمت موجود از نسخه [ج] مقابله و تمام موارد اختلاف در متن داخل کروشه و یا در پاورقی آورده شد .

به جهت تمایز ، حواشی [الف] و [ب] و [ج] با علامت ستاره (*) در متن و پاورقی ، و حواشی خودمان با شماره آورده شد .

پس از تایپ مطالب کتاب و تصحیح و مقابله آن ، آیات مبارکه و آدرس آن استخراج شد ، سپس مطالب منقوله کتاب با مصادر آن در نرم افزارهای علوم اسلامی مقابله و به مهمترین موارد اختلاف متن با مصادر اشاره شد .

در مرحله بعد مصادری که در کامپیوتر نبود در کتابخانه ها دنبال شد ، و کار مقابله با مصادر موجود به پایان رسید .

مطالبی که مؤلف (قدس سره) از مصادر عامه و خاصه نقل کرده ، در بسیاری از موارد با کتب چاپی و یا نسخه های عکسی و خطی که در دست ماست اختلافهای جزئی داشت که لطمه ای به آنچه مورد استشهاد و استدلال ایشان است نمیزند ، لذا - چنان که اشاره شد - برای اجتناب از حجیم شدن کتاب در غیر موارد مهم و ضروری از ذکر موارد اختلاف پرهیز نمودیم ، و به تذکر مطلب در اینجا اکتفا

نموده و از تذکر به اختلاف نسخه ها با متن در کنار آدرس در سرتاسر کتاب اجتناب شده است .

مواردی که مصدر پیدا نشد در پاورقی اجمالاً اشاره ای داشتیم به مصدر و مؤلف آن ، و در حد امکان از مصادر دیگر آدرس داده شد .

همه اضافات ما بر متن یا حاشیه داخل در قلاب [] است .

توضیح اینکه : مطالب این کتاب بدون هیچ کاستی و زیاده ای آورده شده و اگر موردی نیاز به افزودن لفظ یا جمله ای داشته - به جهت تکمیل متن یا اختلاف نقل مؤلف با مصادر موجود - مطلب اضافی بین قلاب [] آورده شد تا از کلام مؤلف امتیاز داده شود ، و در صورتی که مطلب از مصادر دیگر بود ، در پاورقی به آن اشاره شده است .

در مورد تحیاتی که از مصادر عامه نقل شده هر جا (ص) بود ما تبدیل به صلی الله علیه [و آله] و سلم کردیم ، و به جهت اختصار موارد اختلاف اصل با مصادر را - در وجود یا عدم تحیت - اصلاً ذکر نکردیم .

مواردی مانند (رسول ص او) و نظائرش تبدیل به (رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم)) شد .

پاره ای از موارد بعد از اسامی مبارکه تحیت کامل یا با رمز مثل (ع) یا (ص) آمده بود ولی چون تحیت وجهی نداشت - مانند تحیت پس از منادی - لذا در این موارد تحیت داخل قلاب [] به صورت (ع) و (ص) آورده شد .

در ترجمه کلام و یا روایات اهل خلاف گاهی تحیت کامل و گاهی بترأ آمده است ، مواردی که (ص) بود ما کامل آوردیم .

آخر تعلیقه های نسخه [الف] غالباً رمز (۱۲) بود ، و در نسخه [ب] (حامد حسین) که ما فقط به (۱۲) اکتفا کردیم .

برخی از موارد در نسخه [ب] قسمتی از حاشیه موجود در [الف] آمده ، و قسمت دیگر به جهت اختصار حذف شده بود ، در این گونه موارد ما در پاورقی مطلب را مشترکاً به صورت [الف و ب] آورده و از اشاره به موارد اختلاف خودداری نمودیم .

بعضی از موارد اختلاف [ج] و [الف] نیازی به تذکر نداشت ، مانند مواردی که [ج] ناقص بود یا خط خوردگی داشت ، و در [الف] مطلب تصحیح شده بود ، یا مثلاً در یکی لفظ : (نموده) و در دیگری (کرده) استعمال شده بود .

در پاره ای از موارد ناچار به تغییر رسم الخط کتاب شدیم که در اینجا تذکر به آن موارد را لازم میدانیم :

(دیده) و (فایده) و ... تبدیل به (دیده ای) و (فایده ای) و ...

و در موارد لازم - که احتمال دادیم از قلم نساخ افتاده باشد - (ای) داخل قلاب [] آورده شد .

در پاره ای از موارد رسم الخط تغییر داده شده ، مانند مواردی که لفظ دو گونه نوشته میشود مثل (آیت) و (آیه) ، و مؤلف یا نسخه نویسان کتاب به هر دو نحو نوشته باشند ، ما همه را به صورت یکسان (آیه) آورده ایم .

لیست الفاظ تغییر یافته به شرح ذیل است :

تبدیل (ت) به (ه) استمالت = استماله امت ، امه = امه سخریت = سخریه حرفت = حرفه آیت = آیه مؤنت = مؤنه ریبت = ریبه

سعت = سعه دیت = ديه عدّت = عدّه کنيت = کنيه زيادت = زياده خرافت = خرافه ردّت = ردّه اصابت = اصابه اباحت = اباحه
 اشاعت = اشاعه اجازت = اجازه اخافت = اخافه اضافت = اضافه اضاعت = اضاعه اعانت = اعانه اقامت = اقامه افادت = افاده
 اساءت = اسائه اثارث = اثاره اذاعت = اذاعه مراودت = مراوده مضاجعت = مضاجعه ملازمت = ملازمه ملامست = ملامسه
 مجازفت = مجازفه مناقضت = مناقضه مراجعت = مراجعه مصالحت = مصالحه مدافعت = مدافعه مداهنت = مداهنه مداخلت =
 مداخله مخالطت = مخالطه مشاورت = مشاوره مخاصمت = مخاصمه مجاهرت = مجاهره تبديل (ه) به (ت) تسليه = تسليت
 شهره ، شهره = شهرت جماعه = جماعت سرقه = سرقت مشوره = مشورت موارد ديگر کنگاش = کنکاش کرائيده = گراييده

گو = گو کرداند = گرداند کلو = گلو کول = گول نمی کشاید = نمیگشاید مشکل کشا = مشکل گشا کشاد = گشاد کشود =
 گشود کردند = گردند کشت = گشت کوش = گوش لکد = لگد رک کردن = رگ گردن لشگر = لشکر ستمگار = ستمکار
 افکن = افکن مددگار = مددکار پی = بی پیش از = بیش از چسپان = گزشت = گذشت تپ = تب بادشاه = پادشاه
 اژدحام = ازدحام اسپ = اسب نیشاپوری = نیشابوری سوره بقر = سوره بقره سیر حلبی = سیره حلبی بسند = بسنده تمامه =
 تمام میخواند = میخواند در سدد = در صدد سیوم ، سیم = سوم دویم = دوم بست = بیست الشوستری = الشوشتری لاچار =
 ناچار ناراض = ناراضی بازاء = باز آی نآرند = نیارند نآید = نیاید نآمد = نیامد نآوردن = نیاوردن نافتد = نیفتد نه افتی = نیفتی
 نافکند = نیفکند

ناززد = نیارزد نانیدیشید = نیاندیشید نانداخته = نیانداخته موجوداند = موجودند دوتانند = دوتایند اواند = اویند شمااند =
 شمایند مااند = ماینند مبتلانند = مبتلایند مییاست = مییایست اینهانند = اینهایند من اند = منند بداند = بدنند خوداند = خودند
 مشتغل اند = مشتغلند داناتراند = داناترند آن اند = آنند ایشان اند = ایشانند اسلام ام = اسلامم روات اند = رواتند درخیرام =
 درخیرم معتمدین اند = معتمدینند هوازن ام = هوازنم کسان اند = کسانند انبیانند = انبیانند منکراند = منکرند نه برآید = برنیاید
 نه برداشته = برداشته ندریافت = درنیافت میدریافت = درمیافت میبرداشتند = برمیداشتند نبرداشتند = برنداشتند میبرآدمم =
 برمیآدمم میبرآوردند = بر میآوردند نه مراد بودن = مراد نبودن نه باقی دارد = باقی ندارد نه کراهت کرد = کراهت نکرد
 دوستر = دوست تر توالیف = تألیف توکید = تأکید خودها = خودشان اوشان = ایشان همون = همان

شاسی = شاشی چار = چهار نسای = نسائی معنای = معنایی مدعاء = مدعای ابتداء = ابتدای خلفاء سنیه = خلفای سنیه ولاء =
ولای حلواء = حلوای زناء = زنای استغناء = استغناى کبراء = کبرای نگفته خواهد شد = گفته نخواهد شد نه سؤال خواهید کرد
= سؤال نخواهید کرد

مناسب مینماید که برای آشنایی اجمالی با مطالب کتاب در اینجا فهرست آن را ارائه نمایم .

از این جهت که برخی از مطاعن در تشیید المطاعن به عنوان استدراک آمده و در تحفه اثنا عشریه موجود نیست ، برای امتیاز آن از بقیه مطالب از علامت (* * *) استفاده نمودیم .

لازم به تذکر است که مؤلف (رحمه الله) چون ردّیه بر " تحفه " نوشته است ناچار به رعایت ترتیب او بوده و اگر نه :

اولاً : در بسیاری از موارد ترتیب مباحث " تحفه " صحیح نیست .

و ثانیاً : برخی موارد طعن متعدد نیست ، یک طعن است با دو یا چند اشکال مثل :

طعن پنجم و هفتم ابو بکر که دو طعن جداگانه محسوب نمیشود .

در مطاعن عثمان طعن اول و چهارم یکی است ، و همچنین طعن سوم و نهم او .

در مطاعن عایشه نیز طعن اول و سوم و چهارم و هفتم یکی است .

و ثالثاً : در این گونه موارد حداقل بایستی مطالب پشت سر هم ذکر میشد .

مطاعن ابو بکر تشیید المطاعن نسخه [الف] ۱ - ۳۵۴ آدرس چاپ جدید ۱ . اعتراض امام حسن و امام حسین (علیهما السلام

(۱ / ۴۳ . ۲ ترک قصاص خالد بن ولید در قتل مالک ۱ / ۳۹۳ . تخلف از لشکر اسامه ۱ / ۱۹۱

۴ . بیلیاقتی ابو بکر ۱ / ۲۸۱ . ۵ . نصب عمر با معزول بودنش از صدقات ۱ / ۳۴۱ . ۶ . زیر دست بودن ابو بکر و عمر ۱ / ۳۶۷ .
 نصب عمر با اعتقاد به عدم تعیین جانشین توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۱ / ۳۷۹ . ۸ . اعتراف به تسلط شیطان بر او ۲ /
 ۱۹ . ۹ . بیعت با ابو بکر امری ناگهانی ۲ / ۶۵ . ۱۰ . اعتراف ابو بکر به برتر نبودن خودش ۲ / ۱۴۳ . ۱۱ . عزل ابو بکر از تبلیغ
 سوره براءت ۲ / ۱۷۵ . ۱۲ . منع فدک ، از جهت میراث ۲ / ۲۷۷ . ۱۳ . منع فدک ، از جهت هبه ۳ / ۱۹ . ۱۴ . منع فدک ، از جهت
 وصیت ۳ / ۱۹۹ . ۱۵ . جهل به احکام شرعی ۳ / ۲۸۷ . امر به قطع کردن دست چپ سارق ۳ / ۲۸۷ . امر به سوزاندن فجائنه سلمی
 ۳ / ۳۱۷ . جهل به مسأله جده و کلالة ۳ / ۳۴۴ . مواردی دیگر از جهل ابو بکر ۳ / ۳۸۱ . ندانستن میراث عمه و خاله ۳ / ۳۸۱
 ندانستن میراث دختر خواهر ۳ / ۳۸۲ . ندانستن حدّ لواط ۳ / ۳۸۳ . ندانستن میراث مادر بزرگ ۴ . ندانستن معنای آیه قرآن ۳ /
 ۳۸۵ . ندانستن مسائل و رجوع به دیگران ۳ / ۳۸۶ . ندانستن شمائل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم ۳۹۲ . ناتوانی او در برابر
 پرسشهای اهل کتاب ۳ / ۳۹۴

مطاعنی دیگر : ۳ / ۴۰۳ * * * هجوم به خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) ۳ / ۴۰۵ شک در اینکه آیا انصار استحقاق خلافت داشتند ۳ / ۴۱۱ فتوا دادن به رأی خویش ۳ / ۴۲۳ بیاعتنایی و عدم شرکت در تجهیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۳ / ۴۲۷ سنگ دلی و قساوت ابو بکر ۳ / ۴۳۴ دفاع از کفار و دشمنان خدا ۳ / ۴۳۶ حسادت بر امیرمؤمنان (علیه السلام) ۳ / ۴۴۱ فحاشی ابو بکر ۳ / ۴۴۳ وصیت به دفن در مکان غضبی ۳ / ۴۴۵ آتش زدن روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۳ / ۴۴۹ مطاعن عمر تشیید المطاعن نسخه [الف] (جزء یک تا چهار) ۳۵۷ - ۱۹۱۰ . نسبت هذیان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم ۲۴۱ . احراق درب خانه حضرت زهرا (علیها السلام) ۴ / ۲۶۱ . انکار وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم ۴۴۵ . جهل به احکام شرعی ۵ / ۲۱ امر به رجم زن حامله ۵ / ۳۲ امر به رجم زن مجنون ۵ / ۷۰ جهل در اجرای حد بر پسرش ۵ / ۱۰۰ جهل به حد شراب خوردن ۵ / ۱۰۵ حرمت تصرف در حلی خانه کعبه ۵ / ۱۲۲

دیه سقط جنین ۵ / ۱۲۵ حکم ازدواج زن در عده ۵ / ۱۲۸ رجم زنی که به تهدید اقرار به زنا کرد ۵ / ۱۳۰ اقامه حد به مجرد علم حاکم ۵ / ۱۳۳ حکم اضطرار به زنا ۵ / ۱۳۴ عفو بعضی از اولیاء دم از قاتل ۵ / ۱۳۶ عدم قصاص از مسلمان به جهت ذمی ۵ / ۱۳۸ عدم قصاص از پدر در قتل پسر ۵ / ۱۳۹ نرفتن در قبر نامحرم ۵ / ۱۴۱ انتخاب نام و کنیه انبیا (علیهم السلام) ۵ / ۱۴۲ حکم مالی که پس از تقسیم بیت المال زیاد آمده ۵ / ۱۴۶ حکم مالی که دو نفر نزد کسی ودیعه بگذارند ۵ / ۱۴۹ شک در رکعات ۵ / ۱۵۳ جماع روزه دار ۵ / ۱۵۴ کفاره شکستن تخم شتر مرغ در حال احرام ۵ / ۱۵۶ حد سارق دست و پا بریده ۵ / ۱۶۰ طلاق کنیزان ۵ / ۱۶۲ اکراه بر انتقال خانه به جهت توسعه مسجد ۵ / ۱۶۳ مدت زمانی که زن دوری شوهر را تحمل میکند / کیفیت رفتار با شاهزادگان ۵ / ۱۶۹ احکام غسل جنابت ۵ / ۱۷۰ حکم حضانت ۵ / ۱۷۵ رجم زنی که شش ماهه زائید

جزیه مجوس / ۵ / ۱۷۹ ارث زن از دیه شوهر / ۵ / ۱۸۴ دیه انگشتان / ۵ / ۱۸۶ میراث عمه / ۵ / ۱۸۸ معنای کلاله / ۵ / ۱۹۰ ضمانت
 بایع نسبت به مالی که از مشتری گرفته / ۵ / ۲۰۱ احکام خرید و فروش / ۵ / ۲۰۳ سود و زیان حجر الاسود / ۵ / ۲۰۵ دوزن که هر
 کدام نوزاد پسر را از خود میدانست / ۲۱۰ حکم مولود عجیب الخلقه / ۵ / ۲۱۹ کیفیت وزن زنجیری که به پای برده ای بود / ۵ /
 ۲۲۴ پرسشهای قیصر روم / ۵ / ۲۲۶ سؤالات عالم ترسایان / ۵ / ۲۴۷ مسائل دانشمندان یهود / ۵ / ۲۵۲ ازدواج مملوک / ۵ / ۲۶۳
 احکام عمره / ۵ / ۲۶۴ احکام احرام / ۵ / ۲۶۶ احکام ربا / ۵ / ۲۶۷ آیا میشود خود را مؤمن گفت ؟ / ۵ / ۲۶۹ شعر گفتن در مسجد
 / ۵ / ۲۷۰ حکم بعضی از پارچه ها / ۵ / ۲۷۲ اوصاف پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم / ۵ / ۲۷۴ حکم استیدان / ۵ / ۲۷۶

سوره هایی که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در عید میخواندند / ۵ / معنای الحمد لله / ۵ / ۲۸۱ / معنای سبحان الله / ۵ / ۲۸۲ / معنای تخوف / ۵ / ۲۸۴ / معنای عدن / ۵ / ۲۸۷ / معنای حرج / ۵ / ۲۸۸ / معنای اباً / ۵ / ۲۸۹ / چند نکته در مورد جهل به آیات قرآن / ۵ / ۲۹۴ آیه: (إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ ..) / ۵ / ۲۹۹ آیه: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ..) / ۵ / ۳۰۱ آیه: (مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ) / ۵ / ۳۰۵ آیه: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ ..) / ۵ / ۳۰۷ آیه: (وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ ..) / ۵ / ۳۰۹ / اعتراف به بی اطلاعی از آیات قرآن / ۵ / ۳۱۱ / کیفیت استدلال به موارد گذشته بر ناحق بودن خلافت عمر / ۵ / ۳۱۴ / نفهمیدن هجو صریح / ۵ / ۳۳۸ / ۵ / زدن صد شاخه به جای صد تازیانه / ۵ / ۳۴۳ / ۶ / اسقاط حدّ رجم از مغیره / ۵ / ۳۵۳ / ۷ / الف / تحریم زیاد گرفتن مهریه زنان / ۶ / ۱۷ / ۷ / ب / تجسس عمر / ۶ / ۲۹۷ / ۸ / منع خمس از ذوی القربی / ۷ / ۱۹ / ۹ / بدعت نماز تراویح / ۷ / ۲۸۹ / ۱۰ / صد حکم مختلف در میراث پدر بزرگ میت! / ۷ / ۴۲۳

۱۱. الف) نهی از نکاح متعه جلد ۸ و ۱۱۹. ب) نهی از متعه حج جلد ۱۰ و ۱۲۱۱. فتنه شورا جلد ۱۲ * * * ۱۳. حکم به نفوذ سه طلاق در مجلس واحد ۱۳ / ۱۵ * * * ۱۴. منع خرید و فروش کنیزان بچه دار ۱۳ / ۲۴۵ * * * ۱۵. بدعت عول در میراث ۱۳ / ۴۰۷ * * * ۱۶. حکم به ترک نماز جنب با نبود آب ۱۳ / ۴۹۷ * * * ۱۷. اسقاط « حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ » از اذان ۱۳ / ۵۶۳ * * * ۱۸. زیاد کردن « الصلاه خیر من النوم » در اذان ۱۳ / ۶۰۹ * * * مطاعن عثمان تشیید المطاعن نسخه [الف] جلد دوم (جزء پنجم) ۱ - ۱۲۲۰. واگذار کردن امور به ناهلان بنی امیه ۱۴ / ۲۲۱. برگرداندن حَکَم به مدینه ۱۴ / ۱۳۳۳. تضييع بيت المال ۱۴ / ۱۷۱. عزل و نصبهای بی جا ۱۴ / ۵۲۵۵. رفتارهای ناپسند با صحابه ۱۴ / ۲۸۱. منع از قصاص عبيدالله بن عمر ۱۴ / ۷۴۷۷. بدعت اتمام نماز در منی ۱۴ / ۸۵۲۱. منع مردم از چراگاه های عمومی ۱۴ / ۵۵۷۷. اختصاص بيت المال به بستگان ۱۴ / ۵۶۹۱۰. همکاری صحابه در قتل او ۱۴ / ۵۸۳

مطاعن عایشه تشیید المطاعن نسخه [الف] جلد دوم (جزء پنجم) ۲۲۱ - ۲۷۸ ۱ . جنگ جمل ۱۵ / ۲۲۱ . بغض و عناد با امیرمؤمنان (علیه السلام) ۱۵ / ۳۷۳ . مرور بر چشمه حوآب و اصرار بر مخالفت ۱۵ / ۱۰۷ ۴ . غارت بیت المال بصره ۱۵ / ۱۳۳ ۵ . افشای اسرار پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم ۱۵۵ ۶ . حسادت بر حضرت خدیجه (علیها السلام) ۱۵ / ۱۷۱ ۷ . اعتراف به معصیت بودن جنگ با علی (علیه السلام) ۱۵ / ۱۸۵ ۸ . تصرف بی جا در حجره منوره پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم ۱۵۷ ۹ . اشاره پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلمه آشوب گری عایشه ۱۵ / ۲۱۷ ۱۰ . طعنی ساختگی ۱۵ / ۲۲۷ مطاعن اصحاب تشیید المطاعن نسخه [الف] جلد دوم (جزء پنجم) ۲۷۹ - ۳۹۶ ۱ . فرار از جنگها ۱۶ / ۱۹ ۲ . رها کردن پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در اثنای خطبه ۱۶ / ۳۶۵ . حدیث حوض (صحابه در قیامت) ۱۶ / ۴۸۷ . عدم امتثال دستور حضرت در آوردن کاغذ ۱۶ / ۱۴۷ ۵ . سهل انگاری در امتثال دستورات حضرت ۱۶ / ۱۵۹ ۶ . پیشگوئی دیگر (صحابه در قیامت) ۱۶ / ۱۸۳ ۷ . دنیا طلبی و حسادت صحابه ۱۶ / ۱۹۳ ۸ . عدم یاری علی (علیه السلام) و یاری دشمنان حضرت ۱۶ / ۲۱۹

۹. شباهت به بنی اسرائیل ۱۶ / ۳۳۱ / ۱۰. عدم بنای کعبه بر اساس حضرت ابراهیم (علیه السلام) ۱۶ / ۳۴۵ فوائد ذکر مطاعن صحابه ۱۶ / ۳۵۳ * * * مطاعنی دیگر : ۱۶ / ۳۵۷ * * * اتهام پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) به ترجیح قریش بر انصار ۱۶ / ۳۵۸ / مشاجره صحابه نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) ۱۶ / ۳۶۳ / اتهام پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) به تمایل به بستگان ۱۶ / ۳۶۹ / عدم امتثال امر پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) در تغییر اسم ۱۶ / ۳۷۱ / ناراحت کردن پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) ۱۶ / ۳۷۴ / اعتراض به فرماندهی اسامه ۱۶ / ۳۸۱ / غضب پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) بر صحابه و مذمت آنها ۱۶ / ۳۸۲ / اعتراض به قضاوت پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) ۱۶ / ۳۸۶ / جهنمی بودن برخی از صحابه ۱۶ / ۳۹۰ / پیشگویی از کینه توزی صحابه با امیرمؤمنان (علیه السلام) ۱۶ / ۳۹۲ / ناراضی بودن از سدّ الابواب ۱۶ / ۳۹۴ / تصمیم طلحه به ازدواج با عایشه ۱۶ / ۳۹۶ / مشارکت طلحه و زبیر در قتل عثمان ۱۶ / ۳۹۸ / فسق مغیره بن شعبه صحابی ۱۶ / ۴۰۰ / سبّ کردن معاویه بن حدیج امیرمؤمنان (علیه السلام) را ۱۶ / ۴۰۳ / دفع توهم خروج از صحابیت به سبّ امیرمؤمنان (علیه السلام) ۱۶ / ۴۰۵ / انحراف عبدالرحمن بن خالد صحابی ۱۶ / ۴۱۵ / خیانت عمرو بن العاص ۱۶ / ۴۱۶

میگساری بعضی از صحابه ۱۶ / ۴۱۹ ولید بن عقبه هم صحابی است ۱۶ / ۴۲۱ حکم بن ابی العاص صحابی ۱۶ / ۴۲۲ مذمت
 ابوموسی اشعری ۱۶ / ۴۲۳ معاویه بن حدیج قاتل محمد بن ابی بکر ۱۶ / ۴۲۵ مخازی خالد بن ولید ۱۶ / ۴۲۷ مثالب نعمان بن
 بشیر ۱۶ / ۴۲۸ دزدی بعضی از صحابه ۱۶ / ۴۲۹ مطاعن معاویه تشیید المطاعن نسخه [الف] جلد دوم (جزء پنجم) ۳۲۷ -
 ۱ ۴۲۹ . محاربه با امیر مؤمنان (علیه السلام) ۱۶ / ۴۳۶ . سب امیر مؤمنان (علیه السلام) ۱۶ / ۴۵۳ . عداوت و دشمنی با
 امیر مؤمنان (علیه السلام) ۱۶ / ۴۶۹ . مسموم کردن امام مجتبی (علیه السلام) ۱۶ / ۴۸۱ . شادی در شهادت امام مجتبی (علیه السلام)
 ۱۶ / ۴۸۹ . وصیت به قتل اهل مدینه ۱۶ / ۴۹۳ . قتل عایشه ۱۶ / ۵۰۲ . قتل عبدالرحمن بن خالد بن ولید
 ۱۶ / ۵۰۵ . اجرای آب بر قبور شهدای احد ۱۶ / ۵۰۶ . ادعای سزاوارتر بودن به خلافت از عمر ۱۶ / ۵۰۹ . بیاعتنایی
 به حرمت اصحاب کهف ۱۶ / ۵۱۱ . انداختن صلیب بر گردن هنگام مرگ ۱۶ / ۵۱۲

۱۳ . شرب خمر علنی ۱۶ / ۵۱۳ ۱۴ . قتل حجر بن عدی ۱۶ / ۵۱۴ اثبات فسق صحابه ای که از معاویه تبعیت کردند ۱۶ / ۵۲۲
فضائل جعلی معاویه و بر حق دانستن او ۱۶ / ۵۲۸ رساله ابوجعفر نقیب در تبزی و رد عداله الصحابه ۱۶ / ۵۳۷ اعتراف عامه ۱۶

تذکر ضروری : عدم اعتماد بر روایات عامه نکته مهمی که مؤلف (رحمه الله) مکرر به آن تذکر داده آن است که استدلال ایشان و دیگر بزرگان شیعه به بخشی از روایات و اخبار عامه به معنای پذیرفتن ، اعتماد ، و اعتقاد به احادیث و مطالب آنها نیست ، بلکه فقط به جهت الزام ، احتجاج و استدلال با خصم آورده میشود .

مؤلف " تشیید المطاعن " بارها به این نکته تذکر داده است که به چند مورد آن اشاره میشود :

ایشان در طعن هشتم عمر در ایراد بر روایتی میفرماید :

نهم : آنکه این حدیث مختلف و مضطرب است . . . پس احتجاج و استدلال اهل سنت به آن ، و آن هم به مقابله اهل حق نهایت غریب است .

آری ؛ چون سنیه تلقی آن به قبول نموده اند ، و به وجوه عدیده دلالت دارد بر ثبوت و لزوم سهم ذی القربی ؛ لهذا استدلال اهل حق به آن برای تکذیب مجوزین اسقاط سهم ذی القربی نهایت متین و رزین است . (۱) و در جایی دیگر در همان طعن مینویسد : این روایت بر اهل حق حجت نمیتواند شد که از متفردات ایشان (یعنی عامه) است . (۲) در طعن یازدهم عمر (متعه النساء) میگوید :

و ظاهر است که روایات اهل سنت - که به زعمشان و حسب قواعد مقررہ شان در اقصای ثبوت و صحت و غایت اعتماد و اعتبار باشد - بر اهل حق حجت نتواند شد . (۳) .

۱- تشیید المطاعن ۷ / ۱۳۱ .

۲- تشیید المطاعن ۷ / ۲۰۵ .

۳- تشیید المطاعن ۹ / ۱۹۱ .

و باز در همان طعن مینویسد :

اهل حق تجویز ابن عباس و من مائله را برای الزام اهل سنت ذکر میکنند که ایشان حدیث (أصحابی کالنجوم ، بأئیم اقتدیتم اهتدیتم) را در حق ایشان فرود آورده اند ، و جابجا در اثبات مسائل شرعی دست به اقوال و افعال ایشان میزنند .

پس به جواب این الزام ، اتباع کسی غیر معصوم را بر اهل حق لازم کردن طرفه مکابره است ، مثل این که اهل کتاب به جواب استدلالات اهل اسلام به کتب محرفه شان اتباع جمیع مافی هذه الکتب بر ایشان لازم سازند . (۱) در طعن دهم عثمان میفرماید :

و از این هم الطف آنکه گفته که : شیعه نیز او را معتبر میدانند ، (سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ) (۲) ! شیعه کی دیلمی و غیر دیلمی را معتبر میدانند ؟ ! البته بنابر الزام اهل سنت به روایات معتمدین ایشان - که در کتب رجال به غایت مدح و توثیق ایشان کرده اند - احتجاج مینمایند ، و لیکن حضرات اهل سنت از غایت انصاف آن روایات را یک سر واهی و غیر معتبر گویند و از موضوعات روافض قرار دهند ، و بیشتر مصنفین نحله خویش را جرح و قدح کنند . (۳) در طعن پنجم صحابه در پاسخ صاحب تحفه گوید :

جواب این اعتراض بر ذمه او است ، و بر شیعه این اعتراض وارد نمیتواند شد به دو وجه :

اول : آنکه این حدیث از احادیث اهل سنت است نه از احادیث شیعه ، پس به .

۱- تشیید المطاعن ۹ / ۱۹۹ .

۲- النور (۲۴) : ۱۶ .

۳- تشیید المطاعن ۱۴ / ۶۶۳ .

مرویات خود هوس الزام خصم [نمودن] بس غریب [است]! (۱) و در طعن دهم صحابه میفرماید :

مع هذا اگر مراد جمیع قریش باشند پس چونکه روایت از " صحاح " اهل سنت است بر شیعه حجت نیست و اعتراضی بر ایشان وارد نشود . (۲) بقیه دانشمندان شیعه نیز تصریح کرده اند که روایات و احادیث عامه فاقد حجیت و اعتبار است مگر آنکه به دلیل معتبری ارزش و اعتبار آن ثابت شود ، مانند اینکه آن مطالب مورد اتفاق فریقین باشد . (۳) .

۱- تشیید المطاعن ۱۶ / ۱۷۹ .

۲- تشیید المطاعن ۱۶ / ۳۴۹ .

۳- محدث خیر شیخ حرّ عاملی (رحمه الله) فرموده است : روایات متواتر از امامان معصوم (علیهم السلام) به ما رسیده که ما را از نقل احادیث عامه نهی کرده اند حتّی اگر در مدح اهل بیت (علیهم السلام) باشد ! و عمل به آن روایات را تحریم کرده ، بلکه فرموده اند : اگر آنها روایتی نقل کردند که مطابق روایات شیعه نبود شما بر خلاف آن روایت رفتار نمایید . (الفوائد الطوسیة ۳۶۵) . در بسیاری از روایات آمده است هنگامی که شیعیان از امامان معصوم (علیهم السلام) میپرسیدند : اگر دو روایت از شما به دست ما رسید که با یکدیگر تنافی و تعارض داشت ، و جمع بین هر دو امکان نداشت ، ما کدام یک را بپذیریم ؟ در پاسخ یکی از عبارات زیر را از اهل بیت (علیهم السلام) میشنیدند : ببینید عامه به کدام یک مایل هستند ، آنچه که خلاف آنهاست بپذیر . مطلب صحیح و رشد و هدایت در مخالفت با آنهاست . آنچه با آنها موافقت داشته باشد کنار گذاشته ، رها کن ، از آن اجتناب نما . روایتی که با نظریه آنها بیشتر فاصله دارد و از آنها دور تر است بپذیرید . (مراجعه شود به بحث تعادل و تراجم در کتب اصول ، و باب ما یعالج به تعارض الروایات در کتب حدیث مثل بحار الانوار ۲ / ۲۱۹ ، جامع احادیث الشیعه ۱ / ۳۰۸ ، وسائل الشیعه ۲۷ / ۱۰۶ ، مستدرک الوسائل ۱۷ / ۳۰۲ ، عوالم العلوم ۳ / ۵۳۸ ، و غیره) . شیخ محمد حسن مظفر گوید : روایات و اخبار عامّه صلاحیت برای استدلال ندارد ، زیرا گزیده (و بهترین) آن روایات در صحاح ششگانه آنها جمع آوری شده که آن هم مشتمل بر انواع و اقسام خلل و سستی است و یقیناً از درجه اعتبار ساقط است . (دلائل الصدق ۱ / ۴۷) . فقهای شیعه در موارد بسیاری تصریح به عدم حجیت و ارزش نداشتن روایات آنها کرده اند (مثل علامه حلی در منتهی المطلب ۱ / ۱۸ ، شهید ثانی در مسالک الأفهام ۱۰ / ۲۰ ، سید محمد عاملی در مدارک الأحکام ۵ / ۳۴۸ ، علامه مجلسی در بحار الأنوار ۷۲ / ۲۳۶ ، شیخ محمد تقی در هدایه المسترشدین ۴۱۸ ، و دیگران) بلکه صاحب جواهر فرموده : اگر عمل مشهور علما هم مطابق با روایات آنها باشد باز ضعف سند آن جبران نمیشود . (جواهر الکلام ۲ / ۳۰) . به چند روایت دیگر در این زمینه توجه فرمایید : راوی محضر امام صادق (علیه السلام) عرض کرد : ما نزد مخالفان میرویم تا احادیثی که حجّت ماست بر علیه آنها از آنها بشنویم . حضرت فرمود : « نه این کار را نکن ، نزد آنها نرو و از آنها أخذ حدیث مکن » . (وسائل الشیعه ۲۱ / ۴۷۷ ، بحار الانوار ۲ / ۲۱۶) . در نامه امام کاظم (علیه السلام) به علی بن سويد آمده است : اما اینکه پرسیده ای : معالم دینم را از چه کسی بیاموزم ؟ « معالم دین خویش را از غیر شیعیان ما أخذ مکن ، و اگر نه دین خود را از خیانتکارانی گرفته ای که به خدا و پیامبر و امانات خویش خیانت نموده اند » . (رجال کشی ۳ ، وسائل الشیعه ۲۷ / ۱۵۰ ، بحار الانوار ۲ / ۸۲) . ابراهیم بن ابی محمود به حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) عرض کرد : ای پسر پیامبر !

نزد ما روایاتی از مخالفان شما در فضائل امیرمؤمنان و فضائل شما اهل بیت وجود دارد که از شما چنین مطالبی نشنیده ایم ، آیا به آن اعتقاد داشته باشیم ؟ حضرت فرمود : « ای پسر ابی محمود ! پدرم - به واسطه پدرش از جدش (علیه السلام) به نقل از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) - فرمود : کسی که به گوینده ای گوش فرا دهد او را پرستیده ، اگر او از جانب خدا مطالب را بیان نماید ، شنونده عبادت خدا ۱ و اگر از جانب شیطان بگوید ، شنونده بندگی ابلیس را نموده است . »

« ای پسر ابی محمود ! هنگامی که مردم به این طرف و آن طرف پراکنده شدند ، تو راه و روش ما اهل بیت را ملزم باش و رها مکن چون هر کس ملازم ما باشد و از ما جدا نشود ما نیز همیشه با او بوده و او را رها نمیکنیم ، ولی کسی که از ما جدا شود ما نیز از او جدا شده و او را به خود وا میگذاریم . . . کم ترین چیزی که انسان را از ایمان خارج میکند این است که به (ریگ) بگوید : این (هسته خرما) است و آن را اعتقاد دینی خویش قرار دهد و با مخالفان آن عقیده اعلام برائت نماید » ، (کنایه از اینکه در کوچک ترین امر دینی انسان حق ندارد از پیش خود اظهار نظر کند ، و چیزی را که خدا دستور نداده به آن عقیده پیدا کند) . . . پسر ابی محمود ! مطالبی که برایت گفتم حفظ کن که خیر دنیا و آخرت را در این سخن برای تو جمع کردم » . (بشاره المصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) ۲۲۱ ، عیون أخبار الرضا (علیه السلام) ۱ / ۳۰۳ ، بحار الانوار ۲۶ / ۲۳۹) . البته لازم به تذکر است که اگر حدیثی مورد اتفاق شیعه و سنی بود به آن تمسک کرده و استدلال و احتجاج مینماییم ، چنان که در روایات به این نکته تصریح شده ، و صاحب وسائل (رحمه الله) هم به آن اشاره فرمود . (مراجعه شود به روایت امام کاظم (علیه السلام) در تحف العقول ۴۰۷ ، وسائل الشیعه ۲۷ / ۱۰۳ ، بحار الانوار ۲ / ۲۳۸ و ۱۰ / ۲۴۳ - ۲۴۴ . در نامه امام هادی (علیه السلام) به اهل اهواز نیز استدلال حضرت به روایات مورد اتفاق فریقین آمده است ، مراجعه شود به تحف العقول ۴۵۸ ، بحار الانوار ۵ / ۶۸) . و همچنین در موارد الزام خصم ، به احادیثی که آنها به نقل آن متفرد باشند ، احتجاج میکنیم ولی در این گونه موارد ما به مضمون آن اعتقاد نداریم .

< صفحه فارغه > نقل هامش < / صفحه فارغه >

< صفحه فارغه > نقل هامش < / صفحه فارغه >

مؤلف تشیید المطاعن به مناسبت‌های مختلف غرض از طرح بحث مطاعن را بیان نموده است ، ایشان در مقدمه کتاب میفرماید :

طریقه علمای شیعه - خلفاً عن سلف - چنان استمرار یافته که در کتب کلامیه - بعد از نبوت و رسالت - شرایط خلافت و نیابت آن حضرت را - که امامت خلق به استحقاق ، نه به تغلب و اتفاق است - بیان کنند ، و اثبات نمایند که خلیفه رسول (صلی الله علیه و آله) و امام خلق باید از گناهان صغیره و کبیره معصوم ، و از تمامی امت افضل باشد ، و منصوص بودن از جانب خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) نیز لازم است ، یعنی کسی که این شرایط در او متحقق شود ، مستحق خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امامت خلایق است ، اگر چه عامه خلق او را خلیفه ندانند و امام خود نشمارند .

بعد از آن از آیات و احادیث و آثار و اقوال اثبات کنند که جمیع شرایط مذکوره در ذات مجمع الحسنات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) مجتمع بود .

سپس در صدد اثبات انتفای شرایط گذشته از خلفای ثلاثه شوند و این را مطاعن مینامند ، و اکثر آن را به وجهی ثابت میکنند که موجب حکم به فسق خلفای ثلاثه شود تا بنابر قواعد اهل سنت - که منکر اشتراط عصمت در امامت هستند - نیز عدم صلاحیت ایشان برای امامت ثابت شود .

سپس کلام سید مرتضی (رحمه الله) را نقل میکند که در کتاب "شافی" فرموده :

فأما طريقه الطعن في أن غيره (عليه السلام) لا يصلح للإمامه فواضح ، وقد اعتمدها شیوخنا رحمهم الله قديماً ، وربما ذكروا فيما يخرج أبا بكر من الصلاح للإمامه ارتفاع العصمه عنه ، وإخلاله بكثير من علوم الدين ، وهو الأقوى . (۱) یعنی : اما (بحث مطاعن یعنی) روش طعن در اینکه دیگران صلاحیت امامت ندارند ، پس آن هم واضح است .

اساتید و مشایخ ما از قدیم بر این روش تکیه کرده اند ، و در صلاحیت امامت نداشتن ابو بکر اموری را ذکر نموده اند که - گذشته از معصوم بودن او - اثبات میشود در بسیاری از امور دین از ناحیه او به جهت نداشتن دانش خلل وارد شده است ، و این اقوی است .

ایشان در مطاعن صحابه مینویسد :

مخفی نماند که در ذکر مطاعن صحابه چند فائده است :

اول : اهل سنت اعتقاد عدالت جمیع صحابه را دارند و گویند : (الصحابه کلهم عدول) ، پس اثبات فسق و فجور بعضی از ایشان از کتب اهل سنت موجب ابطال این عقیده گردد .

دوم : اهل سنت به اقرار صحابه به خلافت ابی بکر ، صحت خلافتش را ثابت کنند و گویند که : آیات قرآن و احادیث سرور مرسلان مدح و ثنای صحابه به ابلغ وجوه نموده است ، ایشان چگونه اجماع بر باطل کردند و به دفع آن پرداختند ؟ !
و هرگاه مطاعن جمعی از ایشان ثابت شود ، اقرار بعضی یا اکثر ایشان به صحت خلافت ابی بکر مفید نخواهد شد .

۱- الشافی ۲ / ۲۱۰ ، تشیید المطاعن ۱ / ۱۸ - ۲۰ با تلخیص و تصرف .

سوم : آنکه اهل سنت به خیال باطل خود آیات قرآنی را که در مدح مهاجرین و انصار است ، آن را از قضایای کلیه عامه گیرند ، و به آن مقبول بودن و ممدوح بودن جمع ایشان را ثابت کنند ، و به آن وسیله ممدوحیت خلفای ثلاثه و کمال فضیلت و جلالت قدر ایشان را نیز ثابت کنند .

و هرگاه فسق و فجور بلکه بی ایمانی بعضی از صحابه اثبات شود ، این شبهه ایشان نیز باطل شود .

چهارم : آنکه متعصبین امویّه و مروانیه احادیثی بسیار در فضائل اصحاب روایت کنند که از آن لازم میآید که تصویب جمیع صحابه باید کرد و قدح و جرح در افعال ایشان نباید نمود ، بلکه آن افعال را باید حجت دانست ، و احدی از ایشان را بد نباید گفت ؛ و هرگاه فسق و فجور و شنائع و قبائح ایشان به اثبات رسد ، بطلان این احادیث واضح گردد . (۱) مؤلف (قدس سره) پس از بیان مطاعن معاویه فرموده :

از ذکر مطاعن معاویه فقط فسق و بی ایمانی او ثابت نمیشود ، بلکه فسق و فجور و بی ایمانی جمیع اصحابی که اتباع او بودند - که جماعتی بسیار بودند - نیز ثابت میشود که اصلاً شنائع و کفریات او را انکار نمیکردند ، بلکه اوامر او را امتثال مینمودند .

و نیز صدور محاربه و مخالفت جناب امیر (علیه السلام) از این جماعت - به هر وجهی که باشد ! - یقینی است ، پس اگر صحابه پیش از آنها هم مخالفت جناب امیر (علیه السلام) - و اجبار بر بیعت و غصب حقوق و غیر آن - کرده باشند هیچ بعید نباشد ؟! (۲) .

۱- تشیید المطاعن ۱۶ / ۳۵۳ - ۳۵۴ با تلخیص و تصرف .

۲- تشیید المطاعن ۱۶ / ۵۲۲ - ۵۲۴ با تلخیص و تصرف .

برخی تصور میکنند که اختلافاتی که در چهارده قرن پیش اتفاق افتاده اصلاً ربطی به عصر حاضر ندارد، و پرداختن به مسائل آن زمان دردی از مشکلات عصر حاضر را دوا نمیکند.

به تعبیر برخی از آنان: چرا نبش قبر میکنید؟! گذشته‌ها گذشته است! اصلاً اگر ما از حالات صحابه و خلفا هیچ اطلاعی نداشته باشیم چه میشود؟!

به خصوص که آنها افراد معروف و سرشناس و از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) محسوب میشوند؛ لذا احترام به شخصیت آنها لازم است.

گذشته از آنکه طرح این مباحث باعث تفرقه و اختلاف است.

پاسخ: اگر آن اختلافات به عقیده و عمل ما مربوط نمیشد این حرف وجهی داشت، ولی کلام این است که ایمان یعنی: شناخت حق و اعتقاد به آن و شناخت باطل و انکار آن.

همان گونه که در ایمان به خدای تعالی بایستی با کلمه طیبه «لا إله إلا الله» انکار و نفی آلهه نمود، و در پذیرفتن نبوت بایستی مدعیان دروغین نبوت را انکار کرد، همچنین اعتقاد و ایمان به امامان معصوم (علیهم السلام) هنگامی ارزشمند است که از مدعیان دروغین خلافت و امامت برائت و بیزاری داشته باشیم.

راستی آیا شما هنگامی که میخواهید کالایی را بخرید از سالم و معیوب بودن آن پرس و جو نمیکند؟

آیا پیش از ازدواج در مورد همسر آینده خود تحقیق کامل نمینمایید؟!

آیا هنگامی که میخواهید شخصی را برای کار مهمی انتخاب کنید از حالات او تفحص نمیکند؟!

آیا کسی این کار را عیب جویی و تجسس و ... تلقی میکند ؟!

بر فرض که دیگران چنین تصویری داشته باشند ، آیا تلقی دیگران در رفتار شما تأثیری دارد ؟!

چگونه ممکن است کسانی را که میخواهید دین خودتان را از آنها بگیریید شناسید و چشم و گوش بسته سر سپرده آنها باشید ؟!

آری ؛ معارف دین را بایستی از چه کسانی بیاموزیم ؟

از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) که قرآن آنها را صادقین و ... معرفی میکند یا از پیروان مکتب خلفا که به تعبیر امام کاظم (علیه السلام) : « خیانت کارانی هستند که به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امانات خویش خیانت ورزیدند » . (۱) چگونه ممکن است ما به حقیقت آنچه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان فرموده نایل شویم در حالی که آنهایی که واسطه رساندن وحی هستند برای ما مشکوک یا متهم باشند ؟ و احتمال دهیم که مطالب را واژگون بازگو کنند ؟

ناگفته پیداست که نخست اطمینان به بازگو کننده پیام باید داشت ، و گرنه در طول تاریخ بسیار بودند کسانی که - به جهت تمایلات نفسانی و به دست آوردن مال و جاه - مطالب ناصحیحی را به آن حضرت نسبت داده اند . (۲) این یکی از امتیازات شیعه است که مجرد مصاحبت و دیدار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را دلیل عدالت و خوبی اشخاص نمیداند .

۱- کافی ۸ / ۱۲۵ ، رجال کشی ۳ ، وسائل ۲۷ / ۱۵۰ ، بحار الانوار ۲ / ۸۲ و ۴۸ / ۲۴۲ و ۷۵ / ۳۲۹ - ۳۳۰ .

۲- چنان که خود حضرت در حجه الوداع فرمود : دروغ بر من زیاد شده است . رجوع شود به : کافی ۱ / ۶۲ ، بحار الانوار ۲ / ۲۲۵ ، ۲۲۹ و ۳۴ / ۱۶۹ و ۳۶ / ۲۷۳ و ۵۰ / ۸۰ .

مگر در امتهای گذشته اصحاب پیامبران باعث گمراهی امتشان نشدند که از نمونه های بارز آن قضیه سامری و گوساله است .

فهم آیات قرآن و عمل به آن از حدیث مفصلی که امام صادق (علیه السلام) از امیرمؤمنان (علیه السلام) روایت میکنند استفاده میشود : چنان که در قرآن فرائض اجمالاً بدون شرح آمده و کیفیت بجا آوردن آن را پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای امت بیان میفرمود ، همچنین درباره صادقین (علیهم السلام) و دشمنان آنان آیاتی وارد شده است که بر امت واجب است بدانند آن آیات درباره چه کسانی است و بدانند که خدا بر چه افرادی غضب کرده تا آنان را به نام بشناسند و از آنها بیزار باشند و ولایت آنها را نپذیرند . مانند آیات ذیل :

(وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا) . (۱) (وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ) . (۲) (وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أُذُنٌ لِي وَلَا تَفْتِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) . (۳) (وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ) . (۴) (لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ) . (۵) .

۱- الإسراء (۱۷) : ۶۰ .

۲- التوبه (۹) : ۶۱ .

۳- التوبه (۹) : ۴۹ .

۴- التوبه (۹) : ۱۰۱ .

۵- الممتحنه (۶۰) : ۱۳ .

امثال این آیات در قرآن بسیار است که خداوند فرمان به اطاعت از اصفیاء و برگزیدگان (امامان معصوم (علیهم السلام)) و بیزاری از مخالفان آنها داده است .

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به وظیفه خویش عمل نمود ، از دنیا نرفت مگر پس از آنکه به اطاعت اصفیاء و بیزاری از مخالفان آنها سفارش نمود ، حال اولیاء را - که اولی الامر هستند - برای مردم بیان و به اسامی آنها تصریح نمود ، و از مردم بیعت گرفت که گوش به فرمان و مطیع آنها باشند . و همچنین نام کسانی را که از ولایت آنها منع فرموده بود برای مردم بیان نمود . (۱) آیا وظیفه ما در برابر این آیات چیست ؟

آیا به قرائت و تلاوت آن بسنده کنیم یا اینکه فهم و عمل به آن و تفسیر و تبیین و آن نیز لازم است ؟

ضرورت شناخت دشمن و بیزاری از او مثلی است معروف که : تعرف الاشیاء بأضدادها . یعنی هر چیزی به واسطه ضدش شناخته میشود ، در کتب لغت برای معرفی و شناخت بسیاری از لغات از مفاهیم مخالف و متضاد استفاده میکنند ، و این قضیه در شناخت حق و باطل ، ایمان و کفر ، هدایت و ضلالت ، و . . . نیز جاری است ، بلکه شناخت هر کدام بدون دیگری محال است ، و به همین مطلب در فرمایش امیرمؤمنان (علیه السلام) اشاره شده که :

« واعلموا أنکم لن تعرفوا الرشید حتی تعرفوا الّذی ترکه ، ولن تأخذوا بميثاق الكتاب حتی تعرفوا الّذی نقضه ، ولن تمسکوا به حتی تعرفوا الّذی نبذه . . . » . (۲)

۱- بحار الانوار ۷۹ / ۹۰ .

۲- نهج البلاغه ۶۳ (خطبه ۱۴۷) ، کافی ۸ / ۳۹۰ ، بحار الانوار ۷۷ / ۳۷۱ .

یعنی : بدانید که شما هرگز راه راست را نخواهید شناخت مگر اینکه بدانید چه کسانی آن را رها کرده اند ، و محال است به عهد و پیمان خداوند در قرآن وفادار باشید تا کسانی را که پیمان شکنی کرده اند بشناسید ، و هیچ گاه نمیتوانید به قرآن تمسک نمایید جز آنکه بفهمید چه کسانی آن را دور انداخته اند .

امام باقر (علیه السلام) میفرماید : « من لم يعرف سوء ما أتى إلینا من ظلمنا و ذهاب حَقِّنا ، و ما رُكِبنا به ، فهو شريك من أتى إلینا فی ما ولینا به . . . » (۱) یعنی : شریک ستمگران بر ما خواهد بود کسی که شناخت به ظلم و ستم و رفتار ناپسندی که با ما شد نداشته باشد ، و نداند چه بر سر ما آوردند و (چگونه) حق ما را به یغما بردند .

امام صادق (علیه السلام) فرمود : « ثلاث من علامات المؤمن علمه بالله ، و من یحبّ ، و من یبغض . » (۲) یعنی : سه ویژگی از علامات مؤمن به شمار میرود : علم و معرفت او به خدای تعالی ، شناخت کسانی که بایستی به آنها محبت نمود ، و شناخت کسانی که بایستی بغض و کینه آنها را به دل داشت .

و فرمود : خدا فرموده : من ده فریضه برای بندگان قرار داده ام که اگر به آن معرفت داشته باشند اهل بهشت خواهند بود . . .

ششم : شناخت دشمن من ابلیس ، خودش و یارانش . (۳) .

۱- عقاب الأعمال ۲۰۸ ، بحار الانوار ۲۷ / ۵۵ .

۲- کافی ۲ / ۱۲۶ ، بحار الانوار ۱ / ۲۱۵ و ۶۹ / ۲۴۶ .

۳- بحار الانوار ۶۶ / ۱۳ .

در زیارات معصومین (علیهم السلام) این مطلب با تعبیر گوناگون آمده است که : « مُسْتَبِصِرًا بِضَلَالِهِ مَنْ خَالَفَكَ » و « عَارِفًا بِضَلَالِهِ مَنْ خَالَفَكَ » . (۱) یعنی : من به گمراهی دشمنان شما بصیرت و شناخت دارم .

تنفر از زشتی ها حقیقت این است که شناخت و تنفر از بدی و بدها ، امری ارزشمند و قابل تقدیر است .

انسانی که عضو فاسد خویش را - که باعث سرایت مشکل به بقیه اعضایش میشود - از خود دور میکند ، و جامعه ای که با جنایتکار برخورد صریح دارد ، چگونه ممکن است با کسانی که مانع هدایت بشر شده و آنها را به گمراهی کشانیدند سر سازش داشته باشد ؟!

مگر نه این است که بشریت در طول تاریخ انزجار خویش را از ستمگران و آنهایی که حقوقشان را پایمال کرده اند اعلام کرده و میکند ، و این را از حقوق مسلم خویش میداند ؟

چگونه حق مسلم بشریت - که هدایت یافتن به واسطه هادیان حقیقی بود - به دست سردمداران سقیفه و پیروانشان ضایع گردید ، ولی ما نتوانیم از آنها بیزارى بجویم .

بیزارى از آنهایی که وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را فدای هوی و هوس و منافع شخصی خویش کردند ، و به جهت حبّ ریاست ، صلح و صفای امت را به جنگ و جدال و نزاعهای بی پایان تبدیل نمودند .

۱- عبارات فوق یا قریب به آن در زیارات مکرر آمده است ، برای نمونه مراجعه شود به : تهذیب ۶ / ۶۱ ، مزار شیخ مفید (قدس سره) ۱۱۳ ، مزار شهید ۱۳ ، مزار ابن المشهدی (رحمه الله) ۲۳۷ ، ۳۸۱ ، اقبال ۱۲۵ ، بحار ۹۷ / ۱۸۴ ، ۳۲۵ ، ۳۴۱ و ۹۹ / ۷۳ .

برائت از آنهایی که با سکوت خویش میدان فعالیت را برای بنیان گذاران ضلالت و گمراهی باز کردند ، و از یاری اهل بیت (علیهم السلام) خودداری نمودند .

یک سؤال ساده ما از ساده لوحانی که خیال میکنند اقتضای ادب ! احترام به هر مذهب و مکتبی است و . . . سؤال میکنیم : اگر شما زمان امیرمؤمنان (علیه السلام) را درک میکردید ، در جنگهای آن حضرت با ناکثین و مارقین و قاسطین چه میکردید ؟ آیا با آنها مبارزه نمیکردید ؟ !

مگر بنابر روایات متواتری که شیعه و سنی با اسناد فراوان آن را نقل کرده اند پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) فرمود : جنگ با علی جنگ با من است ؟ ! (۱) پس این وظیفه هر مسلمانی است - چه شیعه و چه سنی - که با دشمنان امیرمؤمنان (علیه السلام) - که دشمن پیامبر (صلی الله علیه وآله) محسوب میشوند - بجنگد و مبارزه کند .

کسی که شما حاضر به مبارزه او هستید و اگر به او دسترسی پیدا کنید - به حکم کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) - او را به قتل میرسانید ، چگونه میگویید استحقاق برائت و دشمنی ندارد ؟ !

چرا نشود با زبان و قلم به جنگ آنان رفته ، اعمال زشتشان را بیان نمود ؟ !

مگر اینکه ادب اقتضا کند از یاری و نصرت امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز دست برداریم و سکوت اختیار کنیم !!

۱- مراجعه شود به : مسند احمد ۲ / ۴۴۲ ، المستدرک حاکم ۳ / ۱۴۹ ، سنن ابن ماجه ۱ / ۵۲ ، سنن ترمذی ۵ / ۳۶۰ ، البدایه والنهایه ۸ / ۴۰ ، ۲۲۳ ، کنز العمال ۱۲ / ۹۶ - ۹۷ و ۱۳ / ۶۴۰ ، مجمع الزوائد ۹ / ۱۶۹ ، احقاق الحق : ۹ / ۱۶۱ - ۱۶۴ ، ۱۶۶ - ۱۷۳ و ۱۸ / ۴۱۱ - ۴۱۵ .

بسیاری از اهل سنت بر این باورند که بحث و بررسی درباره لغزشها و خطاها و درگیریهای بین اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و بلکه هر چیزی که موجب خدشه دار شدن موقعیت آنان میشود، نارواست.

آنها همه صحابه را عادل دانسته، مدح و ثنای وارد در قرآن را شامل همه آنها دانسته و برای اثبات این عقیده به اموری تمسک کرده اند، مانند:

۱. نقل روایات جعلی در مدح عموم صحابه و مذمت سب و دشمنی آنان ۲. نهی از مطالعه تاریخ صدر اسلام ۳. تحریف تاریخ صدر اسلام ۴. نقل روایات جعلی مبنی بر اینکه اگر پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) کسی از صحابه را لعن و نفرین کند، لعن تبدیل به رحمت میشود!

در پاسخ آنها گوئیم: خدای تعالی دستور داده که در احوال امتهای گذشته به دیده اعتبار نگریسته و از فرجام نیک و بد آنها عبرت گرفته شود، آیا ممکن است که از توجه و تأمل در حالات کسانی که در صدر اسلام میزیسته اند - از مؤمن، مسلمان، منافق و... - نهی کند؟

برای رسیدن به حقایق میبایست بدون هر گونه تعصب و ورزی سراغ آیات قرآن و گفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) - که شیعه و سنی اعتبار آن را پذیرفته اند - رفت و بدون توجیه و تأویل غیر منطقی با دقت در آن تدبر و تأمل نمود.

بدون هیچ درنگی بعضی از آیات قرآن درباره رفتار ناپسند گروهی از صحابه نازل شده و بعضی دیگر نیز دلالت بر وجود منافقان در بین آنها دارد و گاهی به امکان کافر شدن برخی از آنان نیز تصریح شده است.

حال اگر بخواهیم از مطالبی که مناسب شأن برخی از همراهان پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم)

نیست ، سکوت کنیم ؛ میبایست تعداد بسیاری از آیات قرآن را وانهمیم و از قرائت و تفسیر و تدبر و تفکر در آنها سخنی به میان نیاوریم .

مگر برخی از صحابه نسبت دزدی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ندادند ؟ (۱) مگر بعضی از آنها - العیاذبالله - ناموس او را به فحشا متهم نساختند ؟ (۲) مگر آنها نبودند که در میان خطبه آن حضرت ، او را رها کرده و در پی لهو و تجارت رفتند ؟ (۳) کیستند آنها که در جنگ احد و حنین از میدان گریختند ؟

خداوند در قرآن در مورد گروهی از آنان میفرماید :

آنان بر تو منت مینهند که اسلام را پذیرفته اند .

آنان ایمان خود را سپر خویش قرار داده اند .

آنها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اذیت نموده و میگویند : او اذن است - یعنی هر آنچه میشوند ، میپذیرد - .

بر کیفیت تقسیم صدقه ها عیب جویی میکنند .

نسبت به خداوند بد گمانند .

با کافران رفاقت دارند .

برای دشمنان جاسوسی میکنند .

با بی رغبتی و برای ریا نماز میگزارند .

از مردم میهراسند .

از شرکت در جنگ میترسند .

۱- مراجعه شود به تفسیر سوره آل عمران ، آیه : ۱۶۱ .

۲- سوره مبارکه نور آیه : ۱۱ به بعد .

۳- مراجعه شود به سوره جمعه : ۱۱ .

برای فرار از جنگ عذر و بهانه می‌آورند و آنگاه از اینکه جان سالم بدر برده اند ، شادمان اند .

سوگندهای دروغ میخورند .

به منظور مخالفت با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) توطئه شبانه دارند .

در قلبهای آنها مرض است .

میخواهند بر خداوند نیرنگ زنند .

در برابر مؤمنان اظهار ایمان کرده ولی در خلوت با شیطانها [و کافران] میگویند : ما با شما ایم ، ما آنان را به مسخره گرفته ایم . (۱) بلکه نزول آیات در مذمت برخی اصحاب در سوره مبارکه توبه موجب شده بود که بعضی از آنان - مانند عمر بن الخطاب - از سوره توبه بهراسند .

سیوطی از ابن عباس نقل میکند که عمر میگفت :

سوره توبه به عذاب نزدیک تر است ، این سوره مردم را رها نکرد تا آنکه نزدیک بود کسی را بی عیب نگذارد .

هم چنین او نقل میکند که عمر گفت :

قبل از آنکه نزول سوره توبه به پایان رسد ، گمان داشتیم که کسی از ما باقی .

- ۱- سوره بقره : آیات ۸-۱۸ ، سوره آل عمران : ۱۶۷-۱۶۸ ، سوره نساء : ۶۰-۶۳ ، ۶۶ ، ۷۲ ، ۷۷ ، ۸۱ ، ۸۸ ، ۱۰۸ ، ۱۳۷ - ۱۴۵ ، سوره توبه : ۲۵ ، ۳۸ ، ۴۲ ، ۴۵ ، ۶۹ ، ۷۳-۸۷ ، ۹۰ ، ۹۳-۹۸ ، ۱۰۱ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹-۱۱۰ ، سوره احزاب : ۱ ، ۱۰ - ۲۰ ، ۴۸ ، ۶۰-۶۱ ، ۷۳ ، سوره حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) : ۲۰ ، ۲۵-۲۶ ، ۲۹-۳۰ ، سوره فتح : ۶ ، سوره حجرات : ۱۷ ، سوره حدید : ۱۳-۱۵ ، سوره مجادله : ۱۴-۱۹ ، سوره حشر : ۱۱ ، سوره صف : ۲-۳ ، سوره جمعه : ۱۱ ، آیات سوره منافقین ، سوره تحریم : ۹ .

نخواهد ماند ، مگر آنکه در مذمت او چیزی نازل خواهد شد ؛ کار به جایی رسید که این سوره را فاضحه (یعنی : رسوا کننده) نامیدند . (۱) آری ؛ بسیاری از آنان پس از نیل به ایمان دیگر بار به گذشته زشت خود باز گشتند ؛ چنان که قرآن فرموده است : (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ) (۲) از این آیه نیز چنین معلوم میشود که برخی از همراهان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از شهادت آن حضرت راه انحراف درنور دیده و به پیشینه زشت و تاریک و کفر جاهلیت خویش باز میگردند ، چنان که حضرت فاطمه (علیها السلام) در خطبه خویش با قرائت این آیه به آن تصریح فرمود . (۳) در آیه ای دیگر نیز میخوانیم : (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ . . . وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلْنَا الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ) (۴) این آیه حکایت از آن دارد که پس از درگذشت پیامبران (علیهم السلام) بین یارانشان اختلاف افتاده و گروهی کافر شده اند . حال اگر این آیه را با روایاتی همراه کنیم که شیعه و سنی بر نقل آن اتفاق دارند و دلالت دارد بر آنکه :

« هر آنچه در اُمتهای گذشته روی داده ، در امت اسلام نیز رخ خواهد داد » ، (۵) .

۱- جامع الأحادیث ۱۴ / ۴۷ احادیث شماره ۲۰۱۲ - ۲۰۱۳ ، کنز العمال ۲ / ۴۲۰ .

۲- آل عمران (۳) : ۱۴۴ .

۳- اشاره به فرمایش حضرت : تلك نازله أعلن بها كتاب الله قبل موته ، وأنباكم بها قبل وفاته ، فقال : (وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ ..) تا آخر آیه شریفه . (رجوع شود به مصادر خطبه فدکیه حضرت زهرا (علیها السلام) ، شرح ابن ابی الحدید ۱۶ / (۲۱۲) .

۴- البقره (۲) : ۲۵۳ .

۵- مسند احمد ۲ / ۵۲۷ و ۴ / ۱۲۵ ، صحیح بخاری ۴ / ۱۴۴ ، مستدرک حاکم ۱ / ۳۷ ، ۱۲۹ ، نهاییه ابن اثیر ۱ / ۳۵۷ ، شرح ابن ابی الحدید ۹ / ۲۸۶ ، کنز العمال ۱ / ۲۱۱ و ۱۱ / ۲۵۳ . روایاتی که بر مطلب فوق دلالت دارد در بسیاری از کتب شیعه نیز آمده است ، و در مصادر ذیل حکم به صحّت آن شده است : إعلام الوری ۴۷۶ ، کشف الغمه ۲ / ۵۴۵ ، مختصر بصائر الدرجات ۲۰۵ ، تأویل الآیات ۴۰۲ ، الصوارم المهرقه ۱۹۵ .

نتیجه چه خواهد شد؟! جز آنکه جمعی از یاران پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) نیز پس از رحلت آن بزرگوار از دین خارج شده و گمراه میشوند.

جمع بسیاری از دانشمندان اهل سنت از پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) حکایت کرده اند :

در قیامت مردانی از امت مرا خواهند آورد، آنان را از من جدا نموده و در جرگه اصحاب شمال قرار خواهند داد. من خواهم گفت: پروردگارا! اینان یاران واصحاب من هستند. خطاب میرسد: تو نمیدانی که پس از تو چه کردند! از هنگامی که از آنان جدا شده ای، به گذشته (کفر و جاهلیت) خویش باز گشته اند. (۱) بسیاری از آنها این قسمت از خطبه غدیر را با عبارتهای گوناگون حکایت کرده اند: «آگاه باشید! شما پس از من از دین روی تافته و کافر شده و یکدیگر را به قتل خواهید رسانید». (۲).

۱- صحیح بخاری ۴ / ۱۱۰، ۱۴۲ - ۱۴۳ و ۵ / ۱۹۱ - ۱۹۲، ۲۴۰ و ۷ / ۱۹۵، ۲۰۷ - ۲۰۹ و ۸ / ۸۷، صحیح مسلم ۱ / ۱۴۹ - ۱۵۰ و ۷ / ۶۶ - ۶۸ و ۸ / ۱۵۷، مسند احمد ۱ / ۲۳۵، ۲۵۳، ۲۵۷ و ۳ / ۱۸، ۳۹، ۳۸۴ و ۶ / ۱۲۱، سنن نسائی ۴ / ۱۱۷، سنن ترمذی ۴ / ۳۸ و ۵ / ۴، سنن ابن ماجه ۲ / ۱۴۴۰، مستدرک حاکم ۲ / ۴۴۷ و ۴ / ۷۴ - ۷۵، مجمع الزوائد ۳ / ۸۵ و ۱۰ / ۳۶۴ - ۳۶۵، البدایه والنہایه ۲ / ۱۱۶، الدر المنثور ۲ / ۳۴۹، کنز العمال ۱ / ۳۸۷ و ۴ / ۵۴۳ و ۱۱ / ۱۳۲، ۱۷۶ - ۱۷۷ و ۱۴ / ۳۵۸، ۴۱۷ - ۴۱۹، ۴۳۴.

۲- بنا بر نقل بعضی از مصادر: شما را چنین نیابم که پس از من از دین روی تافته و گمراه شوید و یکدیگر را به قتل رسانید. این حدیث در بسیاری از کتب اهل سنت با تعابیر مختلف آمده، بلکه بخاری، ترمذی، ابن ماجه در کتاب فتن، و مسلم در کتاب ایمان برای آن باب مستقل تشکیل داده اند. مراجعه شود به: صحیح بخاری ۱ / ۳۸ و ۲ / ۱۹۱ - ۱۹۲ و ۵ / ۱۲۶ و ۶ / ۲۳۶ و ۷ / ۱۱۲ و ۸ / ۱۶، ۳۶، ۹۱، صحیح مسلم ۱ / ۵۸ و ۵ / ۱۰۸، سنن ابن ماجه ۲ / ۱۳۰۰، سنن أبی داوود ۲ / ۴۰۹، سنن ترمذی ۳ / ۳۲۹، سنن بیهقی ۵ / ۱۴۰ و ۶ / ۹۲، ۹۷ و ۸ / ۲۰، مستدرک حاکم ۱ / ۱۹۱، سنن نسائی ۷ / ۱۲۶ - ۱۲۸، مسند أحمد ۱ / ۲۳۰، ۴۰۲ و ۲ / ۸۵، ۸۷، ۱۰۴ و ۴ / ۳۵۱، ۳۵۸، ۳۶۶ و ۵ / ۳۹، ۴۴ - ۴۵، ۴۹، ۶۸، ۷۳، سنن دارمی ۲ / ۶۹.

احمد بن حنبل از آن حضرت آورده است که : همانا برخی از اصحاب من پس از آنکه از آنها جدا شوم دیگر مرا نخواهند دید . (۱) در صحیح مسلم آمده است که : پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) به اصحاب فرمود : پس از فتح فارس و روم چگونه خواهید بود ؟

عبدالرحمن بن عوف گفت : آن گونه که خداوند فرمان داده است .

پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) فرمود : یا بر خلاف آن ! بر یکدیگر فخر فروشی کرده ، حسادت ورزیده ، با هم اختلاف و دشمنی نموده و کینه ورزی و عداوت خواهید کرد . . . (۲) مالک بن انس میگوید : پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) درباره شهدای اُحد فرمود : من برای آنان گواهی خواهم داد (که آنها با ایمان بودند) . ابو بکر گفت : مگر ما برادران آنها نیستیم ؟ ما نیز چون آنها اسلام آوردیم و جهاد نمودیم !

۱- مسند احمد ۶ / ۲۹۰ ، ۲۹۸ ، ۳۱۲ ، ۳۱۷ ، و هم چنین ترجمه عبدالرحمن بن عوف در استیعاب و غیر آن .

۲- صحیح مسلم ۸ / ۲۱۲ - ۲۱۳ .

پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) فرمود : آری ! لیک نمیدانم پس از من چه خواهید کرد ؟! (۱) ابن ابی ملیکه میگوید : من سی نفر از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) را درک کردم که همگی آنان از نفاق میهراسیدند . (۲) اهل سنت در همین زمینه نقل کرده اند که عمر بن الخطاب از حدیثه سؤال میکرد : آیا من نیز از منافقانم ؟ (۳) باید پرسید : چرا از حدیثه ؟!! زیرا او در ليله العقبه همراه پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) بود و منافقانی که قصد کشتن آن حضرت را کرده بودند ، میشناخت .

حال میپرسیم : چگونه ما به ایمان آنان یقین کنیم ، در حالی که - به نقل خودشان - خود در آن تردید داشتند .

بخاری به نقل از حدیثه مینویسد : منافقان امروز از زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) بدترند ، زیرا در آن هنگام کارهای خود را پنهانی انجام میدادند و اینک نفاق خود را آشکار کرده اند . (۴) امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود : « . . . حَتَّى إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ (صلی الله علیه وآله و سلم) رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ ، وَغَالَتْهُمْ السُّبُلُ ، وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَائِحِ ، وَوَصَّيْلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أَمَرُوا بِمَوَدَّتِهِ ، وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ . . . » . (۵) .

۱- کتاب الموطأ ۲ / ۴۶۲ .

۲- صحیح بخاری ۱ / ۱۷ .

۳- جامع الاحادیث سیوطی ۱۳ / ۴۰۹ و ۱۴ / ۱۹ و ۱۵ / ۳۶ .

۴- صحیح بخاری ۸ / ۱۰۰ ، و مراجعه شود به کنز العمال ۱ / ۳۶۷ ، البحر الزخار ۷ / ۳۰۳ - ۳۰۴ .

۵- نهج البلاغه ۶۵ خطبه ۱۵۰ ، بحار الانوار ۲۹ / ۶۱۶ .

یعنی : آن هنگام که خداوند پیامبر خود را قبض روح نمود ، گروهی به پیشینه خود باز گشتند و راههای انحراف پی گرفتند و به پناهگاههای نامطمئن پناه آوردند (و امور را به کسانی واگذار کردند که از جانب خدا معین نشده بودند) و با غیر رحم پیوند کردند و آن سبب (بین خدا و خلق) - که خداوند فرمان به دوستی با آنان داده بود - (یعنی خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) را رها کردند و بنای (خلافت) را از ریشه کنندند و در محل نامناسب بنا نمودند .

پس چنین نیست که هر کس روزگاری با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه شد تا ابد راه خیر و صلاح را میبماید و هرگز رفتار ناپسند از او دیده نخواهد شد و ایمان و تقوای او قطعی شمرده شود .

محمد فرید وجدی - نویسنده سنی معاصر - چنین مینگارد :

پیش کسوتان در تاریخ و حدیث اسلامی در برابر رخدادهایی که برای نخستین گروه این امت روی داد سکوت کرده و ادب و احترام ظاهری را حفظ میکنند و از اظهار نظر روی میتابند ؛ آن هم درباره حوادث وحشتناکی که بزرگترین دگرگونی را در این امت بر جای نهاد . به این دلیل که در این رویدادها اسرار و رموز تقدم و تأخر نهفته است . از این روست که تاریخ آن دوران برای ما تاریک و پیچیده و مبهم گردیده است .

بیشتر مسلمانان بر این باورند : اگر شخصی نسبت به یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انتقادی داشت و یا بر خلاف نظر او سخنی گفت ، مرتکب گناهی شده است . این گمان آنان را به وسوسه انداخته تا وقایع و حوادث آن دوران را از پس پرده ، وارونه ببینند ؛ از این رو هر چیزی را نیک پنداشته و هر کاری را محکم و متقن تصور کرده اند .

برخی آن سان زیاده روی کرده اند که میگویند: قاتل و مقتول از اصحاب در بهشت جای دارند .

حقیقت امر آن است که آنان نیز بشری چون ما هستند . . . اگر ما با آزادی کامل در (بررسی) این رویدادها وارد نشویم و ترس و واهمه بر دل راه دهیم ، مانند کسی خواهیم بود که خود را فریب میدهد ! (۱) شگفتا !

شگفتا از کسانی که در صدد اثبات معصیت بر پیامبران الهی (علیهم السلام) هستند ! اگر کسی که آن را نپذیرد مخالف قرآنش میدانند !!

بسیاری از آنها قائل هستند که - العیاذ بالله - حضرت یوسف میخواست با زلیخا عمل منافی عفت انجام دهد !

داود ، اوریا را به کشتن داد تا با زن او ازدواج نماید !

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - العیاذ بالله - قبل از نبوت کافر و گمراه بود ! و . . .

اما اگر کسی معصیتی را به عمرو بن عاص یا معاویه و امثال آنها نسبت دهد ، رنگ رخسارشان دگرگون شده و با عصبانیت میگویند : این اهل بدعت و رافضی است که سب صحابه کرده و گذشتگان را دشنام میدهد . (۲) آنچه واقعاً جای تأمل دارد این است که هر کس درباره صحابه خرده گیری نماید .

۱- دائره معارف القرن الرابع عشر (العشرین) ۳ / ۷۵۲ - ۷۵۳ ، ماده : خلف . در این زمینه نیز مراجعه شود به کلمات تفتازانی در شرح مقاصد ۲ / ۳۰۶ (چاپ استامبول) ، مقدسی (متوفی ۸۸۸) در الرد علی الرافضه ۱۴۳ ، احمد امین در فجر الاسلام ۷۸ - ۷۹ ، دکتر طه حسین در الفتنه الکبری ۱ / ۴۰ .

۲- مراجعه شود به شرح ابن ابی الحدید ۲۰ / ۳۲ - ۳۳ ، الايضاح ۵۲۴ - ۵۲۵ .

هدف تیر ملامت واقع میشود، اگر کار را به سب و لعن کشاند فاسق و فاجر میشود، (۱) و اگر در خصوص شیخین باشد کافر و ریختن خونش مباح میشود؛ (۲) اما گویا خاندان پیامبر (علیهم السلام) حتی حرمت صحابه را هم ندارند!

شگفتا که حفظ حریم همه صحابه لازم است جز خاندان پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)!

آری نزد مخالفان، خاندانی که آیه تطهیر و... در شأنشان نازل شده از این احترام استثنا هستند! این مراعات شدید مربوط به بقیه صحابه است اما نسبت به امیر مؤمنان (علیه السلام)، اهل بیت (علیهم السلام) و دوستانشان - که از صحابه هم به شمار میآیند - عیب جویی، خرده گیری، جسارت، سب و لعن و ناسزا گفتن به آنها که سهل است (۳) حتی دشمنی، جنگ و مبارزه با آنان نیز هیچ مشکلی ایجاد نمیکند!

آنان محبت صحابه را اصل اساس میدانند که تحفظ بر آن لازم و واجب است حتی اگر مستلزم بغض و دشمنی و اذیت و آزار خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد!!

حضرت خطاب به امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) فرمود:

«أَنَا سَلِّمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ وَ حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ» . (۴)

۱- مغنی المحتاج شربینی ۴ / ۴۳۶، إغانه الطالبین دمیاطی ۴ / ۳۳۳.

۲- البحر الرائق ابن نجیم مصری ۵ / ۲۱۲، و رجوع شود به: حاشیه رد المحتار ابن عابدین ۴ / ۴۲۲، الغدیر ۱۰ / ۲۶۹.

۳- مراجعه شود به کلام ابو بکر در مورد حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) پس از خطبه فدک در شرح ابن ابی الحدید ۱۶ / ۲۱۴ - ۲۱۵، بحار الانوار ۲۹ / ۳۲۶.

۴- مراجعه شود به: مسند احمد ۲ / ۴۴۲، مستدرک حاکم ۳ / ۱۴۹، سنن ابن ماجه ۱ / ۵۲، سنن ترمذی ۵ / ۳۶۰، البدایه النهایه ۸ / ۴۰، ۲۲۳، کنز العمال ۱۲ / ۹۶ - ۹۷ و ۱۳ / ۶۴۰، مجمع الزوائد ۹ / ۱۶۹، هم چنین مراجعه کنید به احقاق الحق ۹ / ۱۶۱ - ۱۶۴، ۱۶۶ - ۱۷۳ و ۱۸ / ۴۱۱ - ۴۱۵.

و با صراحت دشمنی خویش را با دشمنان خاندانش اعلام فرمود .

و فرمود : « فاطمَهُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا » . (۱) فاطمه پاره تن من و آزار او آزار من است .

و فرمود : « فاطمَهُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْضَبَهَا أَعْضَبَنِي » . (۲) فاطمه پاره تن من است ، هر که او را غضبناک کند مرا به خشم آورده است .

و فرمود : « إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعِضْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ » . (۳) (ای فاطمه !) خداوند به جهت خشم تو غضبناک شده و به واسطه رضای تو خشنود میگردد .

و فرمود : « مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي » . (۴) هر کس علی را بیازارد در حقیقت مرا آزرده است .

۱- مسند احمد ۵ / ۲ ، صحیح مسلم ۱۴۱ / ۷ ، سنن بیهقی ۲۰۱ / ۱۰ - ۲۰۲ ، کنز العمال ۱۱۱ / ۲ - ۱۱۲ .

۲- صحیح بخاری ۴ / ۲۱۰ ، ۲۱۹ .

۳- مستدرک حاکم ۳ / ۱۵۴ ، او حکم به صحّت این روایت کرده است . مجمع الزوائد ۹ / ۲۰۳ به نقل از طبرانی به سندی که آن را ستوده است . کنز العمال ۱۱۱ / ۲ و ۱۳ / ۶۷۴ به نقل از مصادر متعدّد ، هم چنین مراجعه شود به الغدير ۳ / ۱۸۱ ، احقاق الحق ۱۰ / ۱۱۶ ، ۱۲۲ ، ۱۸۷ ، ۲۲۸ .

۴- مستدرک حاکم ۳ / ۱۲۳ ، مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۹ از منابع مختلف ، کنز العمال ۱۱ / ۶۰۱ و ۱۳ / ۱۴۲ ، به نقل از مصادر متعدّد ، البدايه والنهايه ۵ / ۱۲۱ و ۷ / ۳۸۳ .

پس اذیت اهل بیت (علیهم السلام) آزار پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و دشمنی با آنها دشمنی با آن حضرت است ، ولی عامه به جهت محبت صحابه و خلفا ، آزار اهل بیت (علیهم السلام) را نادیده گرفته ، بلکه آنها و دوستانشان را مقصّر و گنهکار می‌شمارند !

برای نمونه به کلماتی از صاحب " تحفه اثنا عشریه " اکتفا میکنیم ، او - برای تبرئه عمر در هجوم به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) و تهدید صحابه ای که آنجا جمع شده بودند به قتل و احراق - مینویسد :

این تخویف و تهدید کسانی را بود که خانه حضرت زهرا (علیها السلام) را ملجأ و پناه هر صاحب خیانت دانسته ، حکم حرم مکه معظمه داده ، در آنجا جمع میشدند ، و فتنه و فساد منظور میداشتند . . . هرگاه این قسم مردودان جناب الهی را در خانه خدا پناه نباشد ، در خانه حضرت زهرا (علیها السلام) چرا پناه باید داد ؟

و حضرت زهرا (علیها السلام) چرا از سزادادن اشرار فسادیپشه مکدر گردد ؟

. . . این قسم خلافت منتظمه را در اول جوش اسلام - که هنگام نشو و نمای نهال دین و ایمان بود - برهم زدن و اراده های فاسد نمودن - البته - موجب قتل و تعزیر ، لا اقل موجب تهدید و ترهیب است . . .

اگر عمر بن الخطاب به سبب بودن مفسدان در آن خانه کرامت آشیانه ، و وقوع تدبیرات فتنه انگیز در آنجا ، آن مردم را تهدید کند به احراق آن خانه ، چه گناه بر وی لازم شود ؟! (۱) چنان که ملاحظه فرمودید دهلوی در این چند سطر درباره امیرمؤمنان (علیه السلام) ، سلمان ، ابوذر ، مقداد و . . . که همگی از صحابه بودند الفاظ زشت و قبیحی به کار برده و آنها را اهل فتنه و فساد ، مردودان جناب الهی ، اشرار فسادیپشه ، مستحق قتل و تعزیر و . . . معرفی نموده است !!

نتیجه نظریه عدالت صحابه نتیجه نظریه فوق دگرگونی تاریخ صدر اسلام و تحریف آن شد که هر چه باعث مخدوش شدن چهره صحابه است باید از صفحه روزگار محو شود!

احمد بن حنبل و دیگران آورده اند که : ابو عوانه کتابی درباره عیوب برخی اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تدوین نمود؛ در آن کتاب مطالبی ناگوار آمده بود. سلام بن ابی مطیع کتاب را از وی به امانت گرفت و سوزاند. (۱) ذهبی مینویسد: گرچه کتابها و نوشته ها لبریز از مطالبی است که حکایت از مشاجره ها و درگیریهای بین اصحاب دارد و رویدادهای جنگ و ستیزگیهای بین آنان را رقم زده است؛ لیکن بسیاری از این روایتها ضعیف یا بدون سند و یا دروغ است. میبایست آنها را پنهان سازیم و حتی باید آنها را نابود کنیم تا آنکه دلها درباره اصحاب صاف شود و همگان ایشان را دوست بدارند و از آنان خشنود و راضی باشند. و مخفی ساختن این گونه مطالب بر عموم مردم و فرد فرد عالمان لازم است. آری اگر عالمی با انصاف بوده باشد، برخی اجازه داده اند که مخفیانه آنها را مطالعه کند؛ مشروط بدانکه برای ایشان استغفار نماید... آنها سابقه ای نیکو داشته اند و اعمالی انجام داده اند که موجب بخشودگی گناهان آنان خواهد شد. (۲) آنها گویند: لازم است ما در برابر رفتارهای صحابه سکوت اختیار کرده و حق هیچ اعتراضی به آنها نداریم! (۳).

۱- العلل و معرفه الرجال ابن حنبل ۱ / ۲۵۳ - ۲۵۴ ، کتاب السنه خلال ۵۰۹ - ۵۱۱ .

۲- سیر اعلام النبلاء ۱۰ / ۹۲ - ۹۳ .

۳- مراجعه شود به : الاصابه ۱ / ۱۸ ، مختصر تاریخ دمشق ۲۵ / ۷۵ ، تحقیق مواقف الصحابه ۱ / ۱۳۰ - ۱۴۲ ، حاشیه کستلی بر شرح العقائد ۱۸۷ (چاپ استامبول) ، الشرح و الابانه علی اصول السنه والدیانه ۶۳ - ۶۴ .

با دقت و بررسیِ موارد تحریفِ چنین میابیم که روشها و شیوه های پیچیده ای در معکوس جلوه دادن حقایق به کار برده اند که در آینده به گوشه هایی از آن اشاره خواهیم داشت . (۱) از مهم ترین شگردهایی که برای پنهان ساختن واقعیت‌های تاریخ به کار رفته - بعد از سیاست جلوگیری از نشر معارف دین ، به ویژه فضائل اهل بیت (علیهم السلام) و مطاعن منافقان (۲) - جعل و نشر فضیلت‌های ساختگی برای برخی از صحابه است .

از این جهت که عاری بودن آنان از هر فضیلتی در برابر بیکران منقبتها و مکرمتهای خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) سؤال برانگیز بوده است ؛ لذا مدافعان نفاق به سازش و پردازش اکاذیب بسیاری دست زده اند و با طرح و اجرای چنین توطئه ای اذهان مردم را از توجه به رفتارهای زشت صحابه باز داشته اند ، و در نتیجه آنچه هدف نهایی نظریه پردازان تحریف است تحقق یافته ، و دیگر کسی باور نخواهد کرد که صاحبان این فضائل و مناقب با خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) جفا کرده و آنان را از حقوق خویش محروم داشته باشند ، و

ابن ابی الحدید در توضیح بخشی از سخن امیر مؤمنان (علیه السلام) : - « در دست مردم مجموعه روایاتی است که مشتمل بر حق و باطل و راست و دروغ است » - مینویسد :

۱- رجوع شود به عنوان « برخورد آنها با روایات مطاعن و پاسخ از آن » .

۲- پیشتر از همه عمر بن الخطاب این روش را پی گرفت و اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) را از ذکر احادیث آن حضرت ممنوع داشت و به محدثان اجازه خروج از شهر مدینه را - جز در مواردی خاص - نمیداد . مراجعه شود به جامع الاحادیث سیوطی ۱۳ / ۱۴۰ ، ۴۰۱ ، ۴۵۹ و ۱۴ / ۲۸ و ۱۵ / ۵۰ - ۵۱ .

دانشمندان علم حدیث بسیاری از احادیث جعلی را جدا کرده اند ، لیکن آنان نیز درباره صحابه جرأت حرف زدن نداشته اند .
(۱) وی جملات ذیل را از روایتهای ساختگی میدانند که به پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) نسبت داده اند :

اگر من برای خود دوستی انتخاب میکردم ، ابو بکر بود ! خداوند و مؤمنان غیر از ابو بکر را نمیپذیرند ! خدا میگوید : ابو بکر !
من از تو راضی هستم ، آیا تو از من راضی هستی ؟ ! (۲) هم چنین وی از کتاب احداث مداین حکایتی طولانی نقل میکند که
معاویه به کارگزاران خود نوشت :

هر کس در فضیلت علی (علیه السلام) روایتی نقل کند ، امان نخواهد داشت (و خونس هدر است) .

و نیز دستور داد که مردم را تشویق کنند تا درباره صحابه و خلفا فضیلت نقل کنند و هر فضیلتی که برای علی (علیه السلام)
نقل شده است ، میبایست درباره آنها نیز جعل گردد .

و نیز به کارگزاران دستور داد این گونه افراد را اکرام کنند .

از این رو انبوه فضیلتهای دروغین برای صحابه پدید آمد و بر منابر نقل شد و .

۱- شرح ابن ابی الحدید ۱۱ / ۴۲ .

۲- شرح ابن ابی الحدید ۱۱ / ۴۸ ، در زمینه اخبار ساختگی در فضائل خلفا و صحابه رجوع شود به الصراط المستقیم ۳ / ۱۴۲

- ۱۶۶ ، باب هشتم کتاب کامل بهائی (فی المناقب والأخبار التي افتروها زخرفه لأباطيلهم) ، کتاب شوارق النصوص تألیف

میر حامد حسین (رحمه الله) ، الغدير ۵ / ۲۹۷ - ۳۵۷ و ۱۰ / ۳ - ۴ ، ۷۳ - ۱۳۲ و ...

انتشار یافت و معلمان مغز طفلان را از آن انباشتند و برای دست یازیدن به دنیا از هیچ دروغ و بهتانی دریغ نکردند / پس از آن این سخنها تحت عنوان سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دست کسانی افتاد که دروغ نمیگفتند، لیکن آنها را پذیرفته و روایت کردند. (۱) تبدیل لعن به رحمت! یا تهمت ناروا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بسیار عجیب است که حدیث پردازان عامه برای تبرئه جماعتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را لعن و نفرین کرده، حاضر شده اند خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را متهم نمایند و عصمت مسلم آن حضرت را زیر سؤال ببرند.

گویند: حضرت به درگاه خداوند عرضه داشت: من هم بشری هستم مانند دیگران که حالت رضا و خشنودی و خشم و غضب دارم، اگر کسی که سزاوار نبود لعن، سب، شتم، و نفرین کردم یا بر او خشمناک شده و یا او را آزردم، خدایا تو این لعن، سب، شتم و... را باعث پاک شدن، برکت، مغفرت، رحمت و تقرب او به خودت در قیامت قرار ده. (۲) آیا این مطالب قابل قبول است؟ آیا ممکن است پیامبری که قرآن او را «رحمه للعالمین» معرفی کرده و فرموده: (فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا).

۱- شرح ابن ابی الحدید ۱۱ / ۴۴ - ۴۶، علامه امینی مباحث متنوعی در زمینه روایات جعلی در مواضع مختلف الغدیر مطرح کرده اند، مراجعه شود به فهرست آن به نام: علی ضفاف الغدیر ۲۱ - ۲۲ (الاختلاق والتزویر) ۶۴ - ۶۷ (التحریر والتصحیف) ۱۴۴ - ۱۴۹ (الغلو). و هم چنین مراجعه شود به الامام علی (علیه السلام) رحمانی همدانی ۵۵۵ - ۵۷۲ (استطراد فی تحریر الکتب).

۲- کنز العمال ۳ / ۶۰۹ - ۶۱۳.

الْقَلْبِ لَانْفُضُوا مِنْ حَوْلِكَ) (۱) و . . . از یک مؤمن پرهیزکار هم کمتر باشد و نتواند زبان خود را نگهدارد ؟ !

حقیقت این است که چنین کسی حتی لیاقت نمایندگی از یک انسان با شخصیت را ندارد چه رسد که فرستاده پروردگار جهانیان به سوی همه جنیان و آدمیان باشد .

آری ! پر واضح است که هدف شوم مخالفان آن است که کلمات آن حضرت را در زمینه مطاعن ، برائت ، لعن و . . . از حجیت ساقط نمایند . (۲) تأملی در کتب عامه - در روایات مذمت لعن و اینکه لعن مؤمن مانند کشتن اوست (۳) و . . . - برای قضاوت در این زمینه کافی است .

جالب آن است که این توطئه از زمان خود حضرت شروع شد ، در روایات عامه آمده است : عبدالله پسر عمرو عاص میگوید : قریش به من اعتراض کردند که : چرا هر چه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گوید مینویسی ؟ شاید مطلبی را در حال خشم و عصبانیت گوید (و سپس پشیمان شود) . عبدالله گوید : من دست از نوشتن برداشتم ، و سپس مطلب را خدمت خود حضرت عرض نمودم ، فرمود : (هرگز چنین نیست) بنویس که - در خشنودی و خشم - جز حق از زبان من صادر نخواهد شد . (۴) و همین مطلب در روایات با الفاظ گوناگون از آن حضرت آمده است :

۱- آل عمران (۳) : ۱۵۹ .

۲- رجوع شود به عنوان « برخورد آنها با روایات مطاعن و پاسخ از آن » و نکاتی که ذیل روایت سنن ابوداود در آخرین قسمت مقدمه خواهد آمد .

۳- کنز العمال ۳ / ۶۱۶ .

۴- سنن ابی داود ۲ / ۱۲۶ ، سنن دارمی ۱ / ۱۲۵ ، مسند احمد ۲ / ۱۶۲ ، ۲۰۷ ، ۲۱۶ ، مستدرک حاکم ۱ / ۱۰۵ - ۱۰۶ ، جامع بیان العلم ، ابن عبدالبر ۱ / ۸۵ .

فو الذى نفسى بيده ما خرج منى إلا حقّ .

إنى لأقول فى الرضا والغضب إلا حقّاً .

لا ينبغى لى أن أقول إلا حقّاً .

فإنه لا ينبغى أن أقول فى ذلك إلا حقّاً .

فإنى لا أقول إلا حقّاً .

اكتب فوالذى نفسى بيده ما يخرج منه إلا حقّ .

اكتب عنى فى الغضب والرضا ، فوالذى بعثنى بالحق نبيّاً ما يخرج منه إلا حقّ - وأشار إلى لسانه - .

فإنى لا أقول فى ذلك كله إلا الحقّ . (١)

١- مكاتيب الرسول ، احمدى ميانجى ١ / ٣٧٥ به نقل از : الشفاء ٢ / ٢٨٦ ، شرح الخفاجى نسيم الرياض ٤ / ٨٠ ، شرح القارى بهامش شرح الخفاجى ٤ / ٨١ ، تقييد العلم ٧٤ ، كنز العمال ١٠ / ١٢٨ ، الغدير ١١ / ٩١ ، مستدرک ١٧ / ٢٨٨ .

عده ای از این جهت با براءت و طرح بحث مطاعن مخالفت میکنند که آن را با وحدت و یکپارچگی جامعه سازگار نمیدانند .

آنها تصور میکنند که اگر اهل ایمان از مخالفان خویش براءت و بیزاری جسته و آنها را طرد نمایند باعث تفرقه و اختلاف بین مردم شده و جامعه از هم پاشیده میشود .

و گاهی به آیات و احادیثی تمسک کرده اند که متشابه است و یا دلالتی بر مقصود آنها ندارد .

در پاسخ این گروه ذکر چند نکته ضروری است :

نکته نخستین : مراد از وحدت چیست ؟

ما با مخالفان در چه چیزی می‌خواهیم متحد شویم ، در حق یا در باطل یا آمیخته ای از حق و باطل ؟

بدون شک اتحاد در حق مطلوب است ، و آنچه مخلوطی از حق و باطل باشد چیزی جز باطل نخواهد بود که : (فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقُّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّوْنَ) . (۱) از امیرمؤمنان (علیه السلام) روایت شده که فرمود : فقط حق است و باطل ، ایمان است و کفر ، دانش است و نادانی ، خوشبختی است و بدبختی ، بهشت است و دوزخ (و نسبت به هیچ کدام قسم سومی وجود ندارد) هرگز حق و باطل در یک دل جمع نخواهد شد که : (مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ) . (۲) هلاکت و گمراهی مردم هم فقط از این جهت بود که تفاوتی بین امامان هدایت و پیشوایان کفر نگذاشته و آنها را مساوی دانستند . (۳) پس مراد اشتراک در عقیده نیست ، بلکه مقصود جلوگیری از فتنه و آشوب و اختلاف و تفرقه است .

آیا بحث منطقی و مجادله حسنه با استناد به آیات قرآن و اخبار و آثار مورد قبول شیعه و سنی با وحدت - به معنای صحیح آن - منافات دارد ؟ !

نکته دوم : اگر همه جا حفظ وحدت لازم باشد و برائت از دشمن روا نباشد ، چرا امیرمؤمنان (علیه السلام) در برابر سران سقیفه سکوت نکرد و هنگامی که میخواستند او را مجبور به بیعت کنند با آنها احتجاج نمود ؟ !

۱- یونس (۱۰) : ۳۲ .

۲- احزاب (۳۳) : ۴ .

۳- بحار الانوار ۶۹ / ۷۸ .

چرا شبانه با همسر و فرزندانش روانه خانه مهاجر و انصار شد و از مردم طلب یاری کرد تا با غاصبین خلافت مبارزه کنند؟!

چرا اجازه داد تا دوازده نفر از یارانش در برابر غاصب اول به احتجاج و استدلال پردازند و او را بر بالای منبر خوار و ذلیل کنند؟! (۱) چرا حضرت صدیقه (علیها السلام) با ایراد خطبه فدکیه آنها را منافق و کافر و پیرو شیطان معرفی کرد و نه تنها دستگاه حکومت را بلکه آنهایی که با سکوت خویش راه را بر آنها هموار کرده بودند رسوا و مفتضح نمود؟!

چرا بزرگان و متکلمین شیعه - از نخست تا امروز (۲) - در برابر هجوم فرهنگی مخالفان با سلاح قلم در عرصه کتاب و میدان دانش به مبارزه با آنها پرداختند و از حریم تشیع حراست نمودند؟! و چرا...؟! و چرا...!

- ۱- مراجعه کنید به: رجال برقی ۶۳ - ۶۶، خصال ۴۶۱ - ۴۶۵، احتجاج ۷۵ - ۸۰ (چاپ اعلمی، بیروت)، الیقین ۲۳۵ - ۲۴۲، الصراط المستقیم ۲ / ۷۹ - ۸۴ به نقل از إبطال الاختیار ابن جبر، نهج الإیمان ۵۷۸ - ۵۸۹، أنوار الیقین ۳۸۶ - ۳۸۸ به نقل از حقائق المعرفة، احمد بن سلیمان یمنی زیدی، شفاء صدور الناس ۴۸۱ - ۴۸۴، بهجه المباهج ۲۶۴ - ۲۷۱، الدر النظیم ۴۴۱ - ۴۴۷، بحار الانوار ۲۸ / ۱۸۹ - ۲۰۳، ۲۰۸ - ۲۱۹. علامه ابن شهر آشوب مازندرانی (قدس سره) در مثالب النواصب ۱۲۷ آن را مختصراً نقل نموده، و شیخ مفید (رحمه الله) در الإفصاح ۴۸ و هادی زیدی در تثبیت الإمامه ۱۴ - ۱۵ اجمالاً بدان اشاره کرده اند. و در نهج الإیمان ۵۷۸ - ۵۸۹ و مجالس المؤمنین ۱ / ۸۵۸ به شهرت آن تصریح شده
- ۲- مراجعه کنید به مجله تراثنا شماره ۶ محرم ۱۴۰۷، مقاله محقق علامه سید عبدالعزیز طباطبائی، ترجمه آن در کتاب و کتابخانه ۴۵۹ - ۴۸۸.

نکته سوم : آیا طرح بحث مطاعن خلاف تقیه نیست ؟

پاسخ : گرچه تقیه در جای خودش واجب است ، ولی نباید بهانه ای شود برای کنار گذاشتن عقیده براءت و به دست فراموشی سپردن حقائق .

این همه روایاتی که در براءت ، مطاعن ، تفسیر آیات قرآن و تأویل آن به دشمنان وارد شده از کجا به ما رسیده است ؟

مگر نه این است که راویان - با خون جگر ، با هزاران مشکل و دردسر و ... - آن را از معصومان (علیهم السلام) گرفتند و به شاگردان خویش تحویل دادند و نسل به نسل این کار به صورت مذاکره و تألیف ادامه یافت تا به دست ما رسید ؟ !

برخورد ما با این امانتها باید چگونه باشد ؟

آیا به بهانه تقیه ، حقائق را از اهلش هم کتمان کنیم ؟

آیا به تحریف معنوی آنها پردازیم ؟

آیا وجود آن را در میراث گرانبهای شیعه انکار نماییم ؟

و یا اینکه با کمال استقامت در جایی که وظیفه ایجاب نماید در ترویج آن بکوشیم و در مواردی که تقیه اقتضا کند از نشر و انتشار آن جلوگیری نماییم .

آیا پاسداری از مرزهای عقیدتی و جلوگیری از سستی و ضعف در حبّ و بغض که اساس ایمان است وظیفه نیست ؟ !

آیا شناخت حقیقت متوقف بر دشمن شناسی نیست ؟ !

آیا تعلیم و تربیت فرزندان و نوجوانان با عقائد حقه و معارف اصیل - که بخشی از آن را براءت و آشنایی با رفتارهای ناپسند صحابه و خلفا تشکیل میدهد - بر همه لازم نیست ؟ !

آری ؛ الضرورات تقدّر بقدرها ، یعنی : در حکم ضروری بایستی به اندازه نیاز و اقتضای ضرورت اکتفا نمود .

آیت الله خوئی (رحمه الله) میفرماید :

اگر مفسده ای که بر رعایت تقیه مترتب شود بیش از مفسده ترک تقیه باشد ، یا مصلحتی که در ترک تقیه است بیش از مصلحت تقیه کردن باشد ، مثل اینکه با تقیه کردن ، دین مضمحل و نابود ، و باطل غالب و ظاهر شود ، و جبت و طاغوت ترویج گردد ؛ در صورتی که اگر تقیه نمیکرد خود و یا جماعتی هم کشته میشدند . در این صورت بدون شک بایستی تقیه را ترک کند و خود را برای کشته شدن آماده نماید ؛ زیرا مفسده تقیه (به مراتب) از مفسده کشته شدن او عظیم تر و شدیدتر است . (۱) نکته چهارم : خداوند در قرآن فرموده : (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) ، یعنی : و همگی به ریسمان الهی چنگ زنید ، و پراکنده نشوید .

ولی مضمون این آیه فقط نهی از تفرقه نیست ، بلکه اول دستور به تمسک به « حبل الله » است و پس از اینکه آنها گرد حبل الله جمع شدند بایستی پراکنده شوند ، و بنابر روایات مقصود از حبل الله هم امیرمؤمنان و فرزندان معصوم (علیهم السلام) آن حضرت میباشند . (۲) .

۱- تنقیح ، کتاب الطهاره ۴ / ۲۵۷ ، و مراجعه کنید به مطالبی که در نکته دوم گذشت .

۲- علامه مجلسی (قدس سره) بابی منعقد فرموده است با این عنوان که اهل بیت (علیهم السلام) حبل الله المتین و عروه الوثقی میباشند . (بحار الانوار ۲۴ / ۸۲) .

از امام باقر (علیه السلام) درباره همین آیه روایت شده است که فرمود :

« إن الله تبارك و تعالی علم أنهم سيفترقون بعد نبیهم ویختلفون ، فنهاهم الله عن التفرق كما نهی من كان قبلهم ، فأمرهم أن یجتمعوا علی ولایه آل محمد (علیهم السلام) ولا یتفرقوا » . (۱) یعنی : خدا میدانست که آنها پس از پیامبر پراکنده شده و اختلاف خواهند نمود لذا آنها را - مانند امتهای گذشته - از تفرقه نهی کرده ، و به آنها دستور داد که بر ولایت آل محمد (علیهم السلام) اجتماع کنند و متفرق نشوند .

بعضی گویند : امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره کسانی که به جنگ او آمده بودند فرموده : « اینها برادران ما بودند که به ما ستم نمودند » .

بر فرض تسلیم ، این روایت مانند آیاتی از قرآن است که بعضی از پیامبران (علیهم السلام) را از جهت اینکه با قوم خود از یک قبیله و عشیره اند برادر آنها معرفی کرده است ، (۲) و اگر نه قرآن اهل ایمان را برادر یکدیگر میداند نه همه آنها را که به ظاهر مسلمان هستند . (۳) .

۱- بحار الانوار ۲۴ / ۸۵ .

۲- مراجعه شود به آیات ذیل : (وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا) . (الأعراف (۷) آیه ۶۵ ، هود (۱۱) آیه ۵۰) . (إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا) . (الأعراف (۷) آیه ۷۳ ، هود (۱۱) آیه ۶۱) . (وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا) . (الأعراف (۷) آیه ۸۵ ، هود (۱۱) آیه ۸۴) . (وَادْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ) . (الأحقاف (۴۶) آیه ۲۱) . (إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ) . (الشعراء (۲۶) آیه ۱۰۶ و همچنین آیات ۱۲۴ ، ۱۴۲ ، ۱۶۱ در مورد حضرات هود و صالح و لوط (علیهم السلام)) .

۳- قال صاحب الجواهر (قدس سره) : معلوم أن الله تعالی عقد الإخوة بین المؤمنین بقوله تعالی : (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) [الحجرات (۴۹) : ۱۰] دون غیرهم ، وکیف یتصور الأخوة بین المؤمن والمخالف ، بعد تواتر الروایات وتظافر الآیات ، فی وجوب معاداتهم ، والبراءة منهم . (جواهر الکلام ۲۲ / ۶۲ - ۶۳) .

لذا هنگامی که عمار ، ابوموسی اشعری را توییح کرد که چرا از بیعت امیرمؤمنان (علیه السلام) خودداری کردی ، ابوموسی به او گفت : دست از سرزنش من بردار من برادر تو هستم ! عمار گفت : ولی من برادر تو نیستم . (۱) در روایتی آمده است که : مردی از شامیان به امام سجاد (علیه السلام) گفت : تو علی بن الحسین هستی ؟ فرمود : آری . گفت : پدر تو (علی بن ابی طالب (علیه السلام)) بود که مؤمنین را به قتل میرساند ؟ ! اشک حضرت - از شنیدن این مطلب - سرازیر شد ، سپس اشک از چشم خویش پاک کرده ، فرمود : وای بر تو ! از کجا میگویی که پدر من مؤمنین را کشته است ؟ گفت : چون خود او گفته :

« اخواننا قد بغوا علينا ، فقاتلناهم علی بغیهم » .

یعنی : برادران ما به ما ستم نمودند ؛ لذا با آنها جنگیدیم .

حضرت فرمود : وای بر تو ! مگر قرآن نمیخوانی ؟ !

گفت : چرا ، فرمود : خدای تعالی میفرماید : (وَإِلَىٰ مِیْدَیْنِ أَخَاهُمْ شُعَبِیًّا) ، (۲) (وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا) . (۳) آیا این پیامبران برادر دینی آن قوم بودند یا برادر قبیله ای ؟

او پاسخ داد : نه هرگز برادر دینی نبودند ، فقط از این جهت که از یک قبیله بودند .

۱- امالی شیخ طوسی (قدس سره) ۱۸۱ - ۱۸۲ .

۲- هود (۱۱) : ۸۴ .

۳- الأعراف (۷) : ۷۳ .

خدا آنها را برادر دانسته است .

حضرت فرمود : پس اینها هم از همین جهت برادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) محسوب میشدند ، نه اینکه برادر دینی یکدیگر باشند .

آن مرد گفت : مشکل مرا حل کردی خدا مشکلات شما را بر طرف نماید . (۱) تذکر : پاسخ حضرت ، تأیید صدور روایت از امیرمؤمنان (علیه السلام) نیست ، ولی از این جهت که شاید انکار روایت - به جهت شیوع آن - تأثیری نداشت ؛ لذا حضرت پاسخی که برای شنونده قابل قبول باشد بیان فرمود .

شیخ مفید (رحمه الله) - درباره روایت گذشته که به امیرمؤمنان (علیه السلام) نسبت داده شده - میفرماید : این خبر از روایات شاذه است ، نه متواتر است و نه راویان آثار بر صحت آن اتفاق دارند . بلکه در برابر آن روایتی مشهورتر که ناقلان آن بیشتر و سندهای آن روشن تر است از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده - که در جنگ بصره هنگامی که مردم آماده جنگ بودند - شخصی از آن حضرت پرسید : چرا ما با اینها میجنگیم و خونشان را مباح میدانیم ؟ ! آنها هم مثل ما شهادت (به یگانگی خدا و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)) میدهند ، و رو به قبله نماز میگزارند !

حضرت با صدای بلند این آیه را قرائت فرمود :

(وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ) . (۲) هنگامی که آن مرد این آیه را شنید ، گفت : به خدای کعبه اینها کافرنند . سپس غلاف شمشیرش را شکست و آن قدر جنگید تا به شهادت رسید . (۳) .

۱- بحار الانوار ۳۲ / ۳۴۵ ، و مراجعه شود به صفحه ۳۴۳ - ۳۴۴ .

۲- التوبه (۹) : ۱۲ .

۳- الافصاح ۱۲۵ .

نکته پنجم: آنچه در رفع اختلاف از اجتماع و ایجاد « اتحاد » اهمیت بسزایی دارد، ریشه یابی و شناخت عوامل اصلی « اختلاف » و راههای صحیح و مؤثر « اتحاد » است.

آیا شروع اختلاف از همان جا نبود که فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - مبتنی بر احضار قلم و کاغذ برای نوشتن سفارشی که مانع از گمراهی امت شود - مخالفت شد؟! کنار بستر حضرت نزاع و درگیری شدت گرفت، و برخی با بی شرمی تمام گفتار زاده خطاب را تأیید میکردند که: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هذیان میگوید! او را رها کنید!

چه کسانی بودند که با مخالفت کردن با آیات الهی و دستورات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - مبتنی بر پذیرفتن سرپرستی امامان معصوم (علیهم السلام) و اطاعت از آنها - باعث تفرقه و اختلاف امت شدند، و وحدت و یکپارچگی امت اسلامی را دستخوش هوی و هوس خویش قرار دادند، و دستور خداوند به: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) (۱) را زیر پا گذاشتند؟!

حقیقت این است که تنها راه اتحاد، اعتصام به حبل الله است که در آیه شریفه آمده و در روایات به تعبیر مختلف بدان تصریح شده، و آن پذیرفتن رهبری و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است. (۲) حضرت زهرا (علیها السلام) در خطبه فدکیه میفرماید: « وجعل امامتنا أماناً من الفرقه » (۳). یعنی: خدای تعالی امامت ما خاندان را سبب جلوگیری از اختلاف و تفرقه قرار داد.

در بسیاری از روایات و زیارات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است: «وبکم تمت النعمه،».

۱- آل عمران (۳): ۱۰۳.

۲- مراجعه شود به بحار الانوار ۲۴ / ۸۲.

۳- بحار الانوار ۲۹ / ۲۲۳.

واجتمعت الفرقه ، وائلت الكلمه . (۱) یعنی : به واسطه شما خاندان نعمت بر ما تمام شده ، و پراکندگی و اختلاف امت تبدیل به اجتماع گشته ، و همه (یکدل و) یک سخن شده و وحدت کلمه محقق شود .

أبي بن كعب - از بزرگان صحابه - در اوائل خلافت ابو بكر در ضمن احتجاج مفصلی علیه ابو بكر - در برابر جمعیت - گفت : به خدا سوگند ، شما به خویش واگذار نشده اید ، برای شما پرچم هدایت را افراشتند . . . اگر از او پیروی کنید تفرقه ، اختلاف ، خصومت و دشمنی ، و جنگ و خونریزی ، در بین شما نخواهد بود . . .

به خدا سوگند از این پس اختلاف خواهید نمود . (۲) نکته ششم : فراموش نکنیم که در قضیه حکمین چه پیش آمد ، و اشتباه ابوموسی را تکرار نکنیم ! ما شعار دوستی با دیگران را سر داده و دست دوستی به طرف آنها دراز کرده ایم ولی آنها از پذیرفتن آن ابا دارند :

(هَأَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ) . (۳) آنها وحدت را مورد حمله قرار داده ، امری محال شمرده ، حرکتی منافقانه قلمداد نموده اند ، و آن را وحدت بین دین و دروغ نامیده اند ! و اظهار کرده اند که : شیعه از کفر درآمده و به نفاق داخل شده است .

۱- کافی ۱ / ۴۴۵ ، کامل الزیارات ۳۱۶ ، من لا يحضره الفقيه ۲ / ۶۱۵ ، تهذيب ۶ / ۹۹ ، البلد الأمين ۳۰۲ ، عيون اخبار الرضا (عليه السلام) ۲ / ۲۷۶ ، مستدرک ۱۰ / ۴۲۳ ، بحار الانوار ۲۲ / ۵۳۷ و ۵۶ / ۱۹۴ و ۹۹ / ۱۶ ، ۱۳۱ ، ۱۵۴ ، ۱۶۰ .

۲- بحار الانوار ۲۴ / ۲۰۶ و ۲۸ / ۲۲۳ به نقل از امیرمؤمنان (عليه السلام) .

۳- آل عمران (۳) : ۱۱۹ .

آنها در نوشته هایشان به هر مناسبتی به شیعه طعن وارد کرده اند :

آنها را ابله ، جاهل ، اهل بدعت ، اهل دروغ ، تابع هوای نفس ، و گمراه ترین و شرورترین فرقه های اسلامی شمرده اند که چیزی از دین برای آنها باقی نمانده ، و ادعای اتفاق و اجماع بر کفرشان کرده اند .

شیعه را مانند یهود ، نصاری ، مجوس ، بت پرستان ، و کمونیستها معرفی کرده اند ، حتی اگر به گمان مسلمان بودن نماز بخواند و روزه بگیرد !

آنها بر این باورند که تکفیر شیعه واجب است ، و حتی کسی که شک در کفر آنها داشته باشد نیز کافر است !

و گویند : اگر رافضی بمیرد دست به بدن او نزنید با چوب او را برداشته و در قبر دفنش کنید .

ابن تیمیه تصریح میکند که جنگ با شیعه از جنگ با خوارج واجب تر ، و مال و عرض شیعه مباح است .

و به تعبیر ابن کثیر ریختن خون شیعه از ریختن شراب حلال تر است ! (۱) نکته هفتم : از دیرباز گروهی برای نیل به اهداف شوم و شیطانی خویش شعار وحدت را بهانه قرار داده و مخالفان خود را « فتنه انگیز » و « تفرقه افکن » نامیده اند . گاهی به پیامبران الهی (علیهم السلام) نسبت اختلاف و برهم زدن نظم اجتماع میدادند ، و یا خطاب به امامان معصوم (علیهم السلام) و پیروان آنها میگفتند : « ترید أن تشقَّ عصا المسلمین » (۲) یعنی : شما میخواهی بین مسلمانان تفرقه بیندازی .

۱- برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به اول مقدمه و کتاب شبهات تألیف فارس تبریزیان ، ترجمه محمد انصاری .

۲- « شقَّ العصا » : کنایه از بر هم زدن و متفرق کردن جماعت است ، لذا گروهی از لغویین آن را معنا کرده اند به : مخالفت کردن با جماعت مسلمین . (تاج العروس ۱۹ / ۶۸۱) .

در این قسمت به برخی از آن موارد اشاره میشود :

۱. طبری مینویسد : کفار قریش به جناب ابوطالب (علیه السلام) میگفتند : برادرزاده شما بین ما تفرقه ایجاد کرد ، اتحاد ما را از بین برد ، و مردمی را که در پرستش بتها متحد بودند ، از یکپارچگی باز داشت ! (۱) ۲. هنگامی که جناب ابوطالب (علیه السلام) نزد مشرکین رفت تا به آنها خبر دهد که موریانه صحیفه آنها را از بین برده ، خیال کردند برای تحویل دادن پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) به آنها آمده است ؛ لذا به او گفتند :

قد آن لک أن تطیب نفسک عن قتل رجل فی قتله صلاحکم وجماعتکم و فی حیاة فرقتکم وفسادکم . (۲) یعنی : زمان آن رسیده که راضی شوی به کشته شدن کسی که نابودی او به صلاح شما و باعث اتحاد و یکپارچگی شما و زنده ماندن او باعث تفرقه و اختلاف و فساد اجتماع شما است .

۳. در تفسیر آیه شریفه : (إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ) (۳) آمده است : قریش پیش از جنگ بدر کنار خانه خدا رفته و به پرده های کعبه چنگ زدند و به این .

- ۱- تاریخ طبری ۲ / ۶۷ در همین زمینه مراجعه کنید به : سیره ابن هشام ۱ / ۱۷۲ ، سیره ابن اسحاق ۲ / ۱۳۳ ، کامل ابن اثیر ۲ / ۶۵ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۴ / ۵۵ ، البدایه و النهایه ۳ / ۶۳ .
- ۲- سیره ابن اسحاق ۲ / ۱۴۳ ، حلیه الأبرار ۱ / ۱۰۱ - ۱۰۲ ، بحار الانوار ۱۹ / ۲۰ (حاشیه) .
- ۳- الأنفال (۸) : ۱۹ .

خیال که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جمعیت آنها را متفرق و پراکنده ساخته و با آنها قطع رحم نموده از خدا خواستند که بین آنها و حضرت حکم نماید و هر کس را که ستمکار است نابود نماید، خدا هم آنها را نابود نمود! (۱) ۴. ابن عباس گوید: در سفر شام همراه عمر بودم به من گفت: از علی گِله دارم، از او خواستم که با من به سفر بیاید ولی نپذیرفت، او همیشه (نسبت به من) عصبانی و خشمگین است، خیال میکنی علت ناراحتی او چیست؟

ابن عباس گوید: پاسخ دادم: خودت بهتر میدانی. گفت: فکر میکنم به جهت این است که خلافت از دست او رفته.

گفتم: آری، او بر این باور است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میخواست او خلیفه شود.

عمر گفت: ابن عباس! وقتی خدا نخواهد او به خلافت برسد، خواسته پیامبر چه سودی دارد؟ پیامبر اراده ای داشت و خدا اراده دیگری.

در روایت دیگر پاسخ عمر چنین گزارش شده است که: پیامبر در بیماری وفات تصمیم داشت او را برای خلافت معرفی کند ولی من از ترس اینکه فتنه ای پیش آید و دین اسلام از هم بپاشد نگذاشتم این کار عملی شود. حضرت هم متوجه منظور من شد و از دنبال کردن تصمیم خویش دست برداشت.

در خبری هم آمده است که عمر گفت: پیامبر درباره خلافت علی اشاره ای داشت ولی برای اتمام حجت و قطع عذر کافی نبود، او انتظار فرصتی میکشید - و بنابر نسخه دیگر: گاهی درباره علی از جاده حق خارج میشد، یعنی - العیاذ بالله - در مدح و ثنای علی (علیه السلام) و لیاقت او برای خلافت زیاده روی و مبالغه میکرد - او تصمیم قطعی داشت که در بیماری وفات صریحاً او را برای خلافت معرفی و تعیین نماید ولی من به جهت دلسوزی و برای حفظ اسلام مانع شدم، به خدای کعبه

سوگند که قریش در مورد او اتفاق نظر ندارند ، اگر او سر کار بیاید سرتاسر بلاد عرب علیه او شورش خواهند کرد . (۱) ۵ . ابن اثیر در شرح کلام عمر : إن بیعه ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها مینویسد : مراد از فلتة امر ناگهانی است ، این بیعت هم جای آن داشت که باعث شرّ و فتنه شود ولی خدا حفظ کرد ! علت مبادرت به بیعت با او چیزی جز خوف پراکندگی و تفرقه نبود . (۲) ۶ . کسی به ابو بکر گفت : مگر خودت به من نمیگفتی : امارت و ریاست بر دو نفر را هم قبول نکن . چرا خودت خلافت را پذیرفتی ؟ ! پاسخ داد : چاره ای نداشتم خشیت علی اُمّه محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم الفرقه .

یعنی : ترسیدم بین امت اسلام تفرقه ایجاد شود . (۳) ۷ . حضرت زهرا (علیها السلام) میفرماید : آیا اینها در بیعت و تعیین خلیفه پیش دستی کردند تا فتنه ای رخ ندهد ؟ ! بدانید که در فتنه افتادند و سقوط کردند ، و جهنم کافران را در بر گرفته و بر آنها احاطه خواهد کرد . (۴) ۸ - ۹ . ابوسعید خدری میگوید : هنگامی که ابو بکر (به خلافت رسید و) بر منبر نشست ، نگاهی به جمعیت انداخت ، علی (علیه السلام) حاضر نبود ، سراغ او را گرفت ، گروهی از انصار رفتند و (چنان که در روایات دیگر آمده به زور و اجبار) او را آوردند ، .

۱- شرح ابن ابی الحدید ۱۲ / ۲۱ ، ۷۸ ، کشف الیقین ۴۷۰ ، بحار الانوار ۳۰ / ۲۴۴ ، ۵۵۴ - ۵۵۵ ، ۲۹ / ۶۳۹ و ۳۱ / ۷۴ و ۳۸ / ۱۵۶ .

۲- النهایه ۳ / ۴۶۷ ، مستدرک سفینه البحار ۱ / ۳۹۱ .

۳- سیره ابن هشام ۴ / ۱۰۴۲ ، سیره حلبیه ۳ / ۴۸۴ .

۴- مراجعه شود به مصادر خطبه فدکیه ، و شرح ابن ابی الحدید ۱۶ / ۲۵۱ .

ابو بکر گفت : پسر عمو و داماد پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) ! میخواهی بین مسلمانان تفرقه بیندازی ؟ !

و درباره زبیر نیز همین قضیه تکرار شد . (۱) ۱۰ . ابن عبدربه اندلسی (متوفی ۳۲۸) در مورد هجوم دشمنان به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) روایت میکند که : فاطمه (علیها السلام) فرمود : پسر خطاب ! آمده ای خانه ما را بسوزانی ؟ ! عمر پاسخ داد :

آری تا اینکه شما نیز آنچه امت پذیرفته اند ، بپذیرید . (۲) ۱۱ . عایشه بنت الشاطی - پس از یاری طلبیدن شبانه امیرمؤمنان (علیه السلام) به همراهی فاطمه (علیها السلام) - مینویسد : بامداد روز بعد سر و صدا اطراف خانه او بلند شده بود ، صدای عمر به گوش میرسید که قسم یاد میکرد بالاخره علی را وادار به بیعت با ابو بکر خواهد کرد تا فتنه ای پیش نیاید و وحدت کلمه مسلمین مبدل به تفرقه و اختلاف نگردد . (۳) ۱۲ . عبدالفتاح عبدالمقصود در ضمن اشاره به اختلاف مردم درباره خلافت گوید : چرا عمر ، علی (علیه السلام) را هم مثل سعد بن عباده سزاوار کشتن نداند تا فتنه .

۱- مراجعه شود به : سنن بیهقی ۸ / ۱۴۳ ، مستدرک حاکم ۳ / ۷۶ ، تاریخ الاسلام ذهبی ۳ / ۱۰ ، سیر اعلام النبلاء (بخش خلفاء) ۲۵ ، السیره النبویه ابن کثیر ۴ / ۴۹۵ ، جامع الأحادیث سیوطی ۱۳ / ۹۱ و ۱۵ / ۴۲۰ ، کنز العمال ۵ / ۶۱۳ .

۲- العقد الفرید ۴ / ۲۴۲ (چاپ دار الکتب العربی) ، تاریخ اَبی الفداء ۱ / ۱۵۶ ، أعلام النساء کحاله ۴ / ۱۱۵ - ۱۱۶ ، طرائف . ۲۳۹ .

۳- موسوعه آل النبی (صلی الله علیه وآله و سلم) ۶۱۴ .

ریشه کن شود و بین مردم تفرقه ایجاد نشود؟! (۱) ۱۳. عمر ابوالنصر مینویسد: عمر از فتنه میترسید، او بیش از همه به اتحاد مسلمین توجه داشت لذا میخواست بنی هاشم را وادار کند که با ابو بکر بیعت کنند و به همین جهت تصمیم گرفت که به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم ببرد. (۲) ۱۴. سران حکومت به منظور فریفتن عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد او رفتند تا نظر او را به خودشان جلب کنند، عمر گفت: ما نیازی نداشتیم که نزد شما آییم ولی دوست نداشتیم امری که مورد اتفاق مسلمانان است از ناحیه شما خدشه دار شود و برای شما یا مردم مشکلی پیش آید که نتوان آن را حل نمود. (۳) ۱۵. عبدالله بن زبیر بنی هاشم را در دره ای قرار داد و هیزم جمع کرد تا آنها را بسوزاند، این فعل شنیع برای مردم قابل تحمل نبود، برادرش عروه بن زبیر عذر او را چنین بیان کرد که: هدف او از این کار حفظ وحدت کلمه بود، او میخواست اختلافی بین مسلمانان ایجاد نشود و همه از او فرمان برداری کنند، چنان که عمر هم همین برخورد را با بنی هاشم داشت و هنگامی که از بیعت ابو بکر تأخیر نمودند هیزم جمع آوری کرد تا خانه را بر آنها بسوزاند. (۴) ۱۶. از جمعی از دانشمندان عامه پرسیدند: نظر شما درباره رفتار ابو بکر با علی (علیه السلام) چیست؟ پاسخ دادند: این کار گناهی بود که موفق به انجام آن نشد (تجرّی).

۱- الامام علی (علیه السلام) ۱/ ۱۹۲، الغدیر ۳/ ۱۰۳ - ۱۰۴.

۲- فاطمه بنت محمّد (صلی الله علیه و آله و سلم) ۱۱۸.

۳- کتاب سلیم ۲/ ۵۷۴، شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۲۱۸، بحار الانوار ۲۸/ ۲۹۳.

۴- شرح ابن ابی الحدید ۲۰/ ۱۴۷.

بر گناه بود). ولی گروهی از اهل مدینه گویند: چه اشکال دارد که مصلحت امت اقتضا کند کسی کشته شود؟! اینکه ابو بکر میخواست علی را به قتل برساند از این جهت بود که او بین امت تفرقه ایجاد کرده و مردم را از بیعت ابو بکر باز میداشت! (۱) ۱۷. قاضی القضاة معتزلی - در مورد هجوم به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) - مینویسد: ما که این مطلب را قبول نداریم. بر فرض صحت این عیبی برای عمر محسوب نمیشود، چون او حق داشت کسانی را که زیر بار بیعت نمیرفتند و اختلاف بین مسلمانان ایجاد میکردند تهدید کند. (۲) ۱۸. در ضمن احتجاجی با عامه آمده است: شما از سران سقیفه دفاع میکنید که: داعی آنها برای هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) حفظ نظام اسلام بود. آنها برای جلوگیری از اختلاف و تفرقه و برای اینکه مردم از اطاعت سرپیچی نکنند و به جماعت مسلمانان پیوندند، دست به این کار زدند. در پاسخ گوئیم: ... (۳) ۱۹. ابن ابی الحدید نظر خویش را در این قضیه چنین اعلام کرده است که: صحیح آن است که فاطمه (علیها السلام) بر ابو بکر و عمر غضبناک بود و با همین خشم از دنیا رفت، او خود وصیت کرد که آن دو بر او نماز نگزارند.

البته این مطلب نزد اصحاب ما از امور قابل بخشش است و خدا آنها را میآمرزد، گرچه بهتر بود آن دو احترام فاطمه (علیها السلام) و خانه او را حفظ میکردند ولی آنها از تفرقه میترسیدند و میخواستند فتنه ای پیش نیاید، از این رو آنچه در نظرشان به صلاح نزدیک تر بود انجام دادند.

۱- بحار الانوار ۲۸ / ۳۰۶ (حاشیه).

۲- بحار الانوار ۲۸ / ۴۱۱.

۳- شرح ابن ابی الحدید ۲۰ / ۱۵.

بر فرض که این کار خطا باشد گناه کبیره نیست ، گناه کوچکی است که باعث نمیشود ما از آن دو بیزار باشیم و دست از ولایتشان برداریم . (۱) وجدان شما خواننده عزیز بهترین داور برای پذیرفتن و یا انکار این عذر است ، اگر خوف فتنه عذر صحیحی بود و مصلحت اسلام اقتضا میکرد که ابو بکر خلیفه باشد ، چرا امیرمؤمنان (علیه السلام) عذر آنها را نپذیرفت ؟ ! چرا همیشه زبان به شکوه و گلایه از آنها میگشود ، و بر آنها خشمگین و غضبناک بود ؟ !

۲۰ . در صحیح بخاری و مسلم و . . . به نقل از عایشه آمده است :

وكان لعلی [(علیه السلام)] من الناس وجه حياه فاطمه [(علیها السلام)] فلما توفيت استنكر علی [(علیه السلام)] وجوه الناس . (۲) یعنی : تا فاطمه [(علیها السلام)] زنده بود ، علی [(علیه السلام)] میان مردم احترامی داشت ، ولی پس از وفات او مردم با او مثل غریبه برخورد میکردند .

ابن حجر در شرح صحیح بخاری در توضیح این مطلب مینویسد :

مردم به احترام فاطمه [(علیها السلام)] ، علی [(علیه السلام)] را احترام میکردند ، ولی پس از وفات فاطمه [(علیها السلام)] دیدند هنوز او نزد ابو بکر حاضر نمیشود ، لذا دست از احترام او برداشتند لإرادته دخوله فیما دخل فیہ الناس : تا او هم آنچه مردم پذیرفته اند ، بپذیرد (و یکپارچگی مردم حفظ شود) . (۳) قرطبی دقیقاً همین مطلب را ذکر کرده و در آخر به صراحت گفته : ولا یفرق .

۱- شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۴۹ .

۲- صحیح بخاری ۵ / ۸۲ ، صحیح مسلم ۵ / ۱۵۴ .

۳- فتح الباری ۷ / ۳۷۸ .

جماعتهم : تا باعث تفرقه بین جمعیت مسلمین نگردد . (۱) ۲۱ . بلاذری مینویسد : سعد بن عبادہ زیر بار بیعت نرفت و از مدینه خارج شده ، راه شام را پیش گرفت ، عمر کسی را فرستد تا او را دعوت به بیعت کند و در صورت امتناع کارش را یکسره نماید ، فرستاده عمر نزد سعد آمد و او را دعوت به بیعت کرد ولی سعد نپذیرفت ، او گفت : تو بر خلاف نظر امت حاضر به بیعت نیستی ؟ ! سپس تیری به سویش افکنده ، او را از پای درآورد . (۲) ۲۲ . ابوداود و دیگران آورده اند :

كان حذيفه بالمدائن ، فكان يذكر أشياء قالها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لأناس من أصحابه في الغضب . .

فقال سلمان : . . أما تنتهي حتى تورث رجالا - حبّ رجالا - بغض رجالا حتى توقع اختلافاً وفرقه ؟ . . والله ! لتنتهين أو لأ-كتبن إلى عمر . . (۳) گرچه روایت فوق از جهات متعدد قابل تأمل و بررسی است ولی از آن پیداست که تبلیغات حذیفه تأثیر بسزایی در ایجاد حبّ و بغض بین مردم داشته لذا آنان نقل روایات پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) در زمینه فضائل اهل بیت (علیهم السلام) و مطاعن دشمنان را تفرقه انگیزی به شمار آورده اند .

۱- المفهم شرح صحیح مسلم ۳ / ۵۶۹ .

۲- بحار الانوار ۲۸ / ۳۶۷ .

۳- سنن ابوداود ۲ / ۴۰۴ ، معجم کبیر طبرانی ۶ / ۲۵۹ - ۲۶۰ ، تهذیب الکمال ۲ / ۴۸۷ ، و مراجعه شود به الأدب المفرد ۵۹ . متن کامل این روایت با ترجمه اش در آخرین قسمت مقدمه خواهد آمد .

۲۳. ابن ابی الحدید گوید : عثمان برای ریشه کن کردن شرّ و فتنه و نا امید کردن عاملان تفرقه و اختلاف ، ابوذر را به ربذه تبعید کرد . برای امام رعایت این گونه مصالح رواست ! (۱) ۲۴ . ابوذر بر کارهای خلاف معاویه و عثمان اعتراض کرد ، با وضع فجیعی او را از شام به مدینه آوردند ، وقتی با عثمان روبرو شد عثمان با درشتی با او سخن میگفت ، و او را دشنام میداد ، او به اطرافیان خویش گفت : به نظر شما من با این پیر دروغگو چه کنم ؟

آیا او را بزنم و حبس کنم ، یا او را به قتل برسانم ؛ زیرا او باعث تفرقه بین مسلمانان شده است ، یا او را تبعید کنم ؟!

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود : من کلام مؤمن آل فرعون را برای تو بازگو میکنم . . . عثمان [با بی شرمی !] گفت : خاک بر دهانت !

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود : بر دهان خودت ! (۲) ۲۵ . معاویه در ضمن نامه ای به امیرمؤمنان (علیه السلام) نوشت : مبادا با ایجاد اختلاف و تفرقه بین امت ، سابقه خویش را بر باد دهی و اعمال گذشته ات را نابود کنی از خدا بترس ! (۳) ۲۶ . معاویه به عمرو بن عاص میگفت : بیا به جنگ کسی رویم که نافرمانی خدا .

۱- شرح ابن ابی الحدید ۸ / ۲۶۱ .

۲- مراجعه شود به : الفتوح احمد بن اعثم ۳۷۵ ، شرح ابن ابی الحدید ۳ / ۵۶ و ۸ / ۲۵۹ ، الشافی ۴ / ۲۹۷ .

۳- شرح ابن ابی الحدید ۱۴ / ۴۲ ، بحار الانوار ۳۳ / ۸۰ .

کرده ، بین مسلمانان تفرقه افکنده ، فتنه برپا نموده و ... به جنگ با علی ! (۱) ۲۷ . دینوری مینویسد : عمرو بن عاص به معاویه گفت : مسلمانان تو را با علی برابر نمیدانند .

او پاسخ داد : (ولی) علی در کشتن عثمان به قاتلین کمک کرد ، فتنه و شر به پا نمود ، و بین مردم تفرقه ایجاد کرد . (۲) ۲۸ - ۲۹ . خطیب دمشقی مینویسد : معاویه - قبل از جنگ صفین - برای شامیان خطبه ای خواند و گفت : ای اهل شام ! .. این علیاً قتل خلیفتکم ، و فزق جماعتکم یعنی : علی خلیفه شما را کشت ، و جماعت شما را پراکنده ساخت . . . اکنون من به خونخواهی عثمان با او میستیزم . . . آماده شوید تا با او بجنگیم ! (۳) و همین مطلب را فرستاده معاویه در شهر حمص برای مردم بیان کرد . (۴) ۳۰ . زیاد بن ابیه پس از دستگیری حجر بن عدی و سیزده نفر از یارانش ، آنها را نزد معاویه فرستاد ، و به او نوشت :

إنهم خالفوا الجماعه فی لعن ابی تراب . یعنی : اینها با جماعت مردم مخالفت نموده و از لعن ابوتراب امتناع میکنند . (۵) و به نقل طبری در نامه او آمده بود : خالفوا أمیر المؤمنین ، و فارقوا جماعه .

۱- شرح ابن ابی الحدید ۲ / ۶۴ ، بحار الانوار ۳۲ / ۳۷۳ .

۲- الاخبار الطوال ۱۵۸ .

۳- تاریخ مدینه دمشق ۵۹ / ۱۳۶ .

۴- فتوح ابن اعثم ۲ / ۵۲۳ .

۵- تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۳۰ .

المسلمین! (۱) یعنی: اینها با معاویه مخالفت نموده و از جماعت مسلمانان جدا شده اند.

و سرانجام حجر با عده ای از یارانش به همین بهانه به شهادت رسیدند.

۳۱. مروان در زمان فرمانداری مدینه کسی را نزد امام حسن (علیه السلام) فرستاد که: پدر تو همان است که بین مردم تفرقه افکنی نمود، عثمان را کشت، و علما و زهاد - یعنی خوارج نهروان - را نابود کرد. (۲) ۳۲. در مشروعیت خلافت معاویه نوشته اند: گروهی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) - که زمان او را درک کردند - دست از اطاعت او برنداشتند، و لا فارقوا الجماعه، (۳) یعنی: از جماعت مردم فاصله نگرفتند (و با آنها یک صدا شدند).

۳۳. سیر انصاری در مورد تأیید خلافت یزید بن معاویه میگوید: لئن یجمع الله أمر أمه محمد [(صلی الله علیه وآله و سلم)] أحبّ إلی من أن یفترق.

اگر خدا امت را متحد و یکپارچه قرار دهد بهتر از تفرقه است. (۴) ۳۴. معاویه به والی مدینه نوشت که برای یزید بیعت بگیرد، سیدالشهدا (علیه السلام) و عده ای امتناع ورزیدند، معاویه در ضمن نامه ای به امام حسین (علیه السلام) نوشت:

اتق الله، و لا تردنّ هذه الأمه فی فتنه، وانظر لنفسک و دینک و أمه محمد [(صلی الله علیه وآله و سلم)].

۱- تاریخ طبری ۴ / ۲۰۲.

۲- قاموس الرجال ۱۰ / ۳۸ به نقل از تذکره الخواص ابن الجوزی.

۳- الاستیعاب ۳ / ۱۴۲۰.

۴- الاستیعاب ۴ / ۱۵۸۴، أسد الغابه ۵ / ۱۲۶.

یعنی : از خدا بترس ، و این امت را به آشوب نکش ، در اندیشه خیرخواهی برای خویشتن و دین خویش و امت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باش . (۱) و بنابر بعضی از روایات نوشت : اتق شق [شقک] عصا هذه الأمة .

یعنی : از ایجاد اختلاف بین این امت پرهیز کن . (۲) ۳۵ . او در ضمن سخنرانی اش به مردم گفت : پس از پیامبر [(صلی الله علیه و آله و سلم)] مسلمانان ابو بکر را انتخاب کردند ! و او هم هنگام مردن عمر را خلیفه کرد ، عمر امر را به شورای شش نفره واگذار نمود ، آنچه در نظر داشتند خیرخواهی مسلمین بود ، به همین جهت من هم - برای رفع تفرقه و اختلاف و کمک منصفانه به مردم - مصلحت را در بیعت یزید میبینم . (۳) ۳۶ . هنگامی که عبدالله بن زبیر به معاویه گفت : تو هم مثل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتار کن و کسی را برای خلافت تعیین نکن . (۴) .

۱- الامامه والسیاسه ۱ / ۱۵۴ ، الغدیر ۱۰ / ۲۵۲ .

۲- رجال کشی ۴۸ ، بحار الانوار ۴۴ / ۲۱۲ ، عوالم ۱۷ / ۹۱ ، و مراجعه شود به احتجاج ۲۹۷ (چاپ اعلمی ، بیروت) ، انساب الاشراف ۳ / ۱۵۳ و ۵ / ۱۲۰ .

۳- الامامه والسیاسه ۱ / ۱۶۳ ، الغدیر ۱۰ / ۲۵۱ .

۴- لازم به تذکر است که تعیین جانشین توسط خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای اهل انصاف مثل روز روشن است ، بنابر آنچه در کتب خاصه و عامه آمده از اولین روزی که حضرت نبوت و رسالت خویش را در جمع نزدیکان اعلام کرد ، همزمان جانشینی امیر مؤمنان (علیه السلام) را به صراحت بیان فرمود ، و این مطلب تا آخر عمر مبارک حضرت در غدیر و پس از آن ادامه داشت . برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به : المراجعات ، ترجمه آن : حق جو و حق شناس ، الغدیر ، شبهای پیشاور و سایر کتب کلامی .

او پاسخ داد : من از اختلاف و تفرقه میترسم ! (۱) ۳۷ . و باز یزید به ابن عباس نوشت : حسین به مکه رفته است . . .

تو او را از کوشش در تفرقه افکنی باز دار . (۲) ۳۸ . سربازان عمرو بن سعید به امام حسین (علیه السلام) گفتند :

یا حسین ! ألا تتقی الله . . تخرج من الجماعه ، وتفرّق بین هذه الأمة ؟ !

ای حسین ! از خدا نمیترسی از جماعت مسلمانان فاصله گرفته ای و بین این امت اختلاف و تفرقه ایجاد میکنی ؟ ! (۳) ۳۹ . عمرو بن حجاج لشکر کوفه را علیه امام حسین (علیه السلام) تحریک میکرد و میگفت : یا أهل الكوفه ! الزموا طاعتکم وجماعتکم . . ای کوفیان بر اطاعت خلیفه ثابت و با یکدیگر متحد شوید (و از تفرقه و اختلاف پرهیزید) ، مبادا در کشتن کسانی که از دین خارج شده و با امام (یعنی یزید ملعون) مخالفت میکنند ، تردیدی به خود راه دهید ! (۴) ۴۰ . کثیر بن شهاب ، مردم کوفه را از یاری امام حسین (علیه السلام) باز میداشت و آنها را ترغیب میکرد که : متحد باشید ، از فتنه و تفرقه پرهیزید . (۵) .

۱- کامل ابن اثیر ۳ / ۵۱۰ .

۲- البدایه و النهایه ۸ / ۱۶۴ .

۳- مشیر الأحزان ابن نما ۲۸ ، البدایه و النهایه ۸ / ۱۷۹ ، تاریخ طبری ۴ / ۲۸۹ ، بحار الانوار ۴۴ / ۳۶۸ - ۳۶۹ .

۴- تاریخ طبری ۴ / ۳۳۱ ، کامل ابن اثیر ۴ / ۶۷ ، بحار الانوار ۴۵ / ۲۰ .

۵- انساب الاشراف ۳ / ۱۷۸ .

۴۱. ابن زیاد - در پاسخ کسی به او اعتراض کرد - گفت : أَمَا قَتَلَى الْحُسَيْنِ فَإِنَّهُ خَرَجَ عَلَى إِمَامٍ وَأَمَةٍ مَجْتَمِعَةٍ .

یعنی : دلیل من در کشتن امام حسین (علیه السلام) حضرت این بود که او خروج کرد بر امام و امتی که با یکدیگر متحد بودند (و او باعث تفرقه آنها بود) . (۱) ۴۲ . حجاج هنگامی که میخواست فرمان کشتن سعید بن جبیر را صادر کند به او گفت : من کسی را میکشم که اتحاد مردم را بر هم میزند و دنبال تفرقه انگیزی است که خدا از آن نهی کرده است . (۲) ۴۳ . هاشم به امام باقر (علیه السلام) گفت : همیشه از خاندان شما کسی پیدا میشود که بین مسلمانان اختلاف افکنده و مردم را به خویش دعوت کند . (۳) ۴۴ . حاکم مدینه - که از طرف منصور دوانیقی منصوب شده بود ، روز جمعه بر منبر رفته ، و پس از حمد و ثنای خدا - گفت : علی بن ابی طالب با تفرقه افکنی بین مسلمانان و جنگ با مؤمنان میخواست به خلافت برسد ! و کسانی را که لیاقت خلافت داشتند از آن باز داشت . (۴) ۴۵ . منصور دوانیقی به امام صادق (علیه السلام) گفت : تو حیا نمیکنی که با این ریش سفید و با وجود انتساب به پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) کلمات باطل بر زبان میرانی و بین مسلمانان تفرقه افکنی نموده میخواهی خون و خونریزی به پا کنی و بین مردم و حکومت فتنه انگیزی نمایی ؟ ! (۵) .

۱- الأخبار الطوال دینوری ۲۸۴ .

۲- الامامه و السياسة ۲ / ۴۴ (چاپ دیگر ۲ / ۶۳) .

۳- کافی ۱ / ۴۷۱ ، مناقب ۴ / ۱۸۹ ، بحار الانوار ۴۶ / ۲۶۴ .

۴- امالی شیخ طوسی (قدس سره) ۵۰ ، بحار الانوار ۴۷ / ۱۶۵ .

۵- مهج الدعوات ۱۹۵ بحار الانوار ۴۷ / ۱۹۶ و ۹۱ / ۲۹۰ .

تألیفات مطاعن (۱) با تمام سعی و تلاشی که از زمان خلفا تاکنون بر کتمان، منع از نقل و تدوین، تحریف، سوزاندن و نابود کردن روایات و کتب مطاعن شده است ولی در لابلائی کتب عامه - اعم از حدیث، تفسیر، تاریخ، لغت، فقه، کلام و... - مطالبی باقی مانده که از رفتارهای ناپسند خلفای جور و عده ای از صحابه پرده برمیدارد. (۲) دانشمندان و نویسندگان شیعه - با تتبع و استقصای این موارد - بخش مطاعن کتب کلامی را به غنای خاص خویش رسانده اند.

آنچه در این باب اهمیت بسزائی دارد آن است که :

۱- طعن علیه بالقول إذا عابه . یعنی جایی گفته میشود : بر او با کلامش طعنه زد که معایب کسی گفته شود . (مجمع البحرین ۳ / ۴۹ ، لسان العرب ۱۳ / ۲۶۶) . مطاعن ، مثالب ، مخازی ، مساوی ، و ... همه به معنای رفتارهای زشت و ناپسند ، معایب ، ننگها ، رسواییها ، کارهای ننگ آور است که باعث خراب شدن وجهه کسی شود .

۲- ابن خلدون مینویسد : تاریخ کبیر طبری مطمئن ترین کتاب در مورد خلافت اسلامی است ، او از ذکر مطاعن و شبهه افکنی در بزرگان امت از نیکان و عدول آنها - اعم از صحابه و تابعین - بسیار دوری نموده است ، در کلمات مورخین اخبار و آثار بسیاری وجود دارد که مشتمل بر مطاعن و شبهاتی در مورد صحابه و تابعین است . اکثر این آثار از اهل اهواء (یعنی فرقه های منحرف !) است . سزاوار نیست که کتابها را با نوشتن آن سیاه نمود ! (تاریخ ابن خلدون ۲ / ق ۲ / ۱۸۷ - ۱۸۸) . چنان که ملاحظه میکنید این کلام هم بر تحریف تاریخ از ناحیه طبری دلالت دارد که او با سلیقه خویش آنچه را در مورد برخی از صحابه ناگوار میدیده حذف کرده و هم بر این نکته که روایات مطاعن در کلام مورخین بسیار است .

الف) بسیاری از این مطاعن در کتب اهل تسنن هم آمده است .

ب) موارد کثیری از آن - گذشته از آنکه حاکی از بیلیاقتی و عدم استحقاق آنها در امر خلافت است - بر لزوم تبری از آنها نیز دلالت دارد .

میتوان گفت : همه کسانی که در مورد سقیفه ، فدک ، (۱) جنگ جمل ، صفین و مانند آن - از جریانات تاریخی پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - تألیفی داشته اند ، ضمناً مطاعن خلفا و صحابه را نیز متذکر شده اند .

بسیاری از آثاری که در بحث امامت و خلافت نگاشته شده - گذشته از جنبه اعتقادی و کلامی - حاوی نکاتی حایز اهمیت در بحث مطاعن است . (۲) گروهی از گردآورندگان تراجم و شرح حال صحابه و تابعین ، برخی از رفتارهای زشت و نکوهیده دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) را در مصنفات خویش به رشته تحریر در آورده اند .

۱- که از جمله آنها میتوان به کتب ذیل اشاره نمود : کتاب فدک تألیف ابومحمد اطروش حسن بن علی . . . علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) . (رجال نجاشی ۵۷) . کتاب فدک تألیف ابوطالب عبیدالله بن ابی زید احمد بن یعقوب بن نصر انباری . (رجال نجاشی ۲۳۲ - ۲۳۳) . کتاب فدک تألیف عبدالرحمن بن کثیر هاشمی . (رجال نجاشی ۲۳۴ - ۲۳۵) . کتاب فدک تألیف مظفر بن محمد بن احمد ابوالجیش بلخی . (رجال نجاشی ۴۲۲) . کتاب فدک تألیف ابوالحسین یحیی بن زکریا نرماشیری . (رجال نجاشی ۴۴۲ - ۴۴۳) .

۲- برای نمونه مراجعه شود به شروح و حواشی تجرید الاعتقاد تألیف خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲) .

و جمعی از شارحین زیارات و خطبه های معصومین (علیهم السلام) نیز مطالب ارزشمندی را در این زمینه ارائه داده اند . (۱)

گرچه هدف ما ذکر برخی از کتب مستقل در مطاعن و براءت است ولی - به جهت اطلاع و سهولت دستیابی به مطالب مورد نیاز مراجعه کنندگان - در ادامه به آثاری که در موضوعات دیگر نگاشته شده ولی مشتمل بر مطاعن و براءت است نیز اشاره ای خواهیم داشت .

۱- مانند شروح زیارت عاشورا و جامعه کبیره . و شرحهای خطبه فدکیه حضرت زهرا (علیها السلام) . و شروح برخی از خطبه های امیرمؤمنان (علیه السلام) مانند خطبه الوسیله ، خطبه طالوتیه ، خطبه شقشقیه و ...

برخی از کتب مستقل مطاعن (۱) ۱. آتش پاره - خطی ترجمه شعله جواله ، سوزاندن مصاحف توسط عثمان سید محمد عباس بن علی اکبر شوشتری (متوفی ۱۳۰۶) (۲) ۲. آیات البراءه - چاپی سید باقر محمدی قزوینی (معاصر)

۱- به جهت ارتباط براءت با مطاعن آثار و نوشته های « براءت » نیز ضمیمه گردید . کتاب هایی که در نام آن عبارتی حاکی از مطاعن یا براءت وجود داشته باشد ، یا بخش مهمی از آن ، یا مجلدات ویژه در بحث مطاعن داشته - مثل بحار الانوار و عوالم و ... - در ضمن کتب مستقل ذکر شد .

۲- فهرست نسخه های خطی کتابخانه های زنگی پور هند ۱۷۳ .

٣. الآيات النازله فى ذم الجائرين على أهل البيت (عليهم السلام) مولى حيدر على شيروانى (شروانى) اصفهانى غروى خواهر زاده علامه مجلسى و داماد او (اوائل قرن دوازدهم) (١) ٤. الاجتهاد فى مقابل النصّ = النصّ والاجتهاد - چاپى علامه سيد عبدالحسين شرف الدين ٥. أجزاء فيها أحاديث رديئه عبدالعزيز ابن بقال (٢) ٦. الإحن والمحن محمد بن أحمد بن عبد الله بن قضاءه (زنده در ٣٥٢) (٣) ٧. أحوال الصحابه مولى حيدر على شيروانى (شروانى) (اوائل قرن دوازدهم) (٤) ٨. أحوال المخالفين لاميرالمؤمنين (عليه السلام) - خطى شيخ حسين حارثى عاملى - پدر شيخ بهائى - (متوفى ٩٨٤) (٥) ٩. احوال ناصبى - خطى علامه مجلسى (٦).

١- الذريعه ١ / ٤٨ .

٢- كتاب السنه خلال ٥١١ .

٣- معالم العلماء ١٣٢ ، مجله تراثنا ٥٩ / ١٨٩ - ١٨٨ .

٤- الذريعه ١ / ٣٠٥ .

٥- مركز احياء ميراث اسلامى ، شماره ١ / ١٠٧٣ .

٦- معجم التراث الكلامى ١ / ٢٠٠ .

۱۰. أخبار أبي بكر وعمر ابواحمد عبدالعزيز بن يحيى جلودى ازدى بصرى (۱) ۱۱. أخبار السلف ابو عبدالله حبيش بن مبشر (۲) ۱۲. الادعياء و النسب الباطله - عكسى ناشناس (۳) ۱۳. الأربعين فى أحوال النصاب و المخالفين - چاپى فيض الله بن عبدالقاهر حسيني تفرشى غروى (۴) ۱۴. الاستغاثه فى بدع الثلاثه - چاپى ابوالقاسم كوفى (متوفى ۳۵۲) ۱۵. اسرار آل محمد (عليهم السلام) ترجمه كتاب سليم (۵) اسماعيل انصارى زنجانى (معاصر) ۱۶. اسرار سقيفه - چاپى نويسنده محمدرضا مظفر ترجمه محمدجواد كرماني (معاصر) ۱۷. الأسرار فيما كنى و عرف به الأشرار - چاپى شيخ عبدالامير فاطمى نجفى (معاصر) .

۱- رجال نجاشى ۲۴۳ .

۲- رجال نجاشى ۱۴۶ .

۳- مركز احياء ميراث اسلامى ، شماره ۱ / ۵۸۲ .

۴- معجم التراث الكلامى ۱ / ۲۰۹ ، ۲۱۵ به نقل از الذريعه ۱ / ۴۲۴ و ۱۱ / ۵۲ .

۵- كتاب سليم ترجمه هاى فارسى ديگرى نيز دارد .

١٨ . اسرار و آثار سقيفه بنى ساعده - چاپى حشمت الله قنبرى همدانى (معاصر) ١٩ . أسنّه السنّه السّيّه لقطع ألسنه السّيّه علامه سيد شهاب الدين مرعشى نجفى (متوفى ١٤١١) (١) ٢٠ . أضواء على السقيفه - چاپى على الشخص (معاصر) ٢١ . أغلاط العامه - خطى ناشناس (٢) ٢٢ . اندرز به هواداران معاويه - چاپى ترجمه النصائح الكافيه فى مثالب معاويه عزيزالله عطاردى (معاصر) ٢٣ . انساب النواصب - چاپى على بن داود خادم استرآبادى (متوفى ١٠٧٦) (٣) ٢٤ . انساب النواصب - مخطوط علامه زوارى سبزوارى (٤) ٢٥ . ايضاح دفائن النواصب = الإيضاح - چاپى فضل بن شاذان (متوفى ٢٦٠) .

١- مجله تراثنا مؤسسه آل البيت ٢٦ / ٢٠٦ - ٢٠٧ .

٢- معجم التراث الكلامى ١ / ٤٠٦ .

٣- الذريعه ٢ / ٣٨٨ .

٤- شرح إحقاق الحق ١ / ٢ .

۲۶. ایضاح مخالفه السنه للکتاب (لنصّ الكتاب) و السنه - خطی علامه حلی (متوفی ۷۲۶) (۱) ۲۷. البارقه الضیغمیه در تحلیل متعین ردّ باب دهم تحفه اثنا عشریه - چاپی سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی نقوی (متوفی ۱۲۸۴) (۲) ۲۸. بحار الأنوار ، بخش مطاعن - چاپی علامه مجلسی (متوفی ۱۱۱۱) (۳) ۲۹. البیاض الإبراهیمی - (بخش ابو بکر چاپی و بقیه خطی) گروهی از علمای قرن دوازدهم ۳۰. پند تاریخ - از سقیفه تا نینوا (مجلدات ۶ - ۸) - چاپی موسی خسروی (معاصر) (۳۱. التبری من المخالفین - خطی ناشناس (۴) ۳۲. تبیان (بیان) اصل (أهل) الضلاله فضل بن شاذان (متوفی ۲۶۰) (۵) ۳۳. تحذیر المعاندین در حال معاویه سید علی حائری (متوفی ۱۳۶۰) (۶).

- ۱- مرکز احیای میراث اسلامی ، شماره ۳۰۱۱ .
- ۲- الذریعه ۱۴ / ۱۹۸ و ۳ / ۱۰ .
- ۳- جلد ۸ چاپ سنگی کمپانی ، و ۲۸ تا ۳۴ چاپ حروفی جدید .
- ۴- معجم التراث الکلامی ۲ / ۱۵۳ .
- ۵- معجم التراث الکلامی ۲ / ۱۵۷ به نقل از الذریعه ۳ / ۳۳۲ .
- ۶- تذکره علمای امامیه پاکستان ، ترجمه دکتر محمد هاشم صفحه ۱۷۷ .

۳۴. تحقیق التخلیف من جیش أسامه = التخلیف من جیش أسامه = جیش أسامه - خطی محمد بن حسن شیروانی (متوفی ۱۰۹۹) (۱) ۳۵. ترجمه خطبه شقشقیه - چاپی علی انصاری (۲) ۳۶. ترجمه خطبه شقشقیه ناشناس (۳) ۳۷. ترجمه ذخر العالمین فی شرح دعاء الصنمین ناشناس ، ترجمه از فارسی به عربی توسط بعضی از سادات همدان . (۴) ۳۸. ترجمه نفحات اللاهوت سید امیر محمد بن ابی طالب حسینی استرآبادی (۵) ۳۹. ترجمه نفحات اللاهوت میر ابوالمعالی استرآبادی (۶) ۴۰. ترجمه نفحات اللاهوت سید امیر شمس الدین أسد الله صدر مرعشی تستری (قرن دهم) (۷) .

۱- معجم التراث الکلامی ۲ / ۲۰۱ ، ۲۱۳ .

۲- معجم التراث الکلامی ۲ / ۲۴۳ .

۳- معجم التراث الکلامی ۲ / ۲۴۳ به نقل از الذریعه ۴ / ۹۹ .

۴- الذریعه ۴ / ۱۰۲ .

۵- الذریعه ۴ / ۱۴۳ .

۶- الذریعه ۲۶ / ۲۰۴ .

۷- الذریعه ۲۶ / ۲۰۶ .

۴۱. ترجمه و شرح خطبه شقشقیه - چاپی محمد باقر بن محمد کاظم رشاد زنجانی (متوفی ۱۴۰۰) (۱) ۴۲. تشیید المطاعن ردّ باب دهم تحفه اثنا عشریه دهلوی (کتاب حاضر) علامه سید محمدقلی موسوی هندی (متوفی ۱۲۶۰) ۴۳. تشیید المطاعن (مستدرکات) علامه میرحامد حسین (صاحب عبقات الأنوار متوفی ۱۳۰۶) (۲) ۴۴. تعیین المخالفین - چاپی محقق کرکی (متوفی ۹۴۰) (۳) ۴۵. تکسیر الصنمین ردّ باب دهم تحفه اثنا عشریه - چاپی سید جعفر معروف به ابوعلی خان حسینی موسوی بنارسی دهلوی (معاصر سید محمدقلی کنتوری متوفی ۱۲۶۰) (۴) ۴۶. التعجب من أغلاط العامه - چاپی کراچکی (متوفی ۴۴۹) ۴۷. تفضیل بنی هاشم وموالیهم وذم بنی امیه واتباعهم ابوالعباس احمد بن عبیدالله ثقفی (حمار العزیر ، متوفی ۳۱۴ یا ۳۱۹) (۵).

۱- معجم التراث الکلامی ۲ / ۲۶۶.

۲- چنان که قبلا اشاره شد ایشان استدراکاتی بر کتاب والد معظم خویش - برخی تنظیم شده و برخی پراکنده - نوشته که به خط مبارک ایشان در مخطوطات آستان قدس رضوی (علیه السلام) به شماره های ۲۷۹۶۶، ۲۷۹۷۳، ۲۷۹۷۴ موجود است.

۳- مراجعه شود به حیاة المحقق الکرکی جلد ۵.

۴- الذریعه ۴ / ۴۰۶، کشف الحجب والاسرار: ۱۳۷.

۵- الوافی بالوفیات ۷ / ۱۱۴ - ۱۱۶، فهرست ابن الندیم ۱۶۶، الذریعه ۱ / ۳۱۳ و ۴ / ۳۵۹، الاعلام زرکلی ۱ / ۱۶۶.

۴۸ . تنقیح مراتب التبری عنهم والتشیع [والتشیع ظ] علیهم عماد طبری (قرن هفتم) (۱) ۴۹ . التولی و التبری - خطی و فیه ذمّ و مطاعن لغاصبی الخلافه .

سید محمدباقر میرداماد (متوفی ۱۰۴۱) (۲) ۵۰ . تولی و تبری - چاپی خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲) (۳) ۵۱ . تولی و تبری - چاپی هیئت تحریریه در راه حق (۴) ۵۲ . تولی و تبری - چاپی شیخ هادی بروجردی ۵۳ . جانشینان محکوم - چاپی ترجمه و خلاصه کتاب الاستغاثه فی بدع الثلاثه عبدالجواد فلاطوری (متوفی ۱۴۱۷) ۵۴ . الحجج الشافیه الناصه علی مساوی معاویه - عکسی (۵) .

۱- هدیه العارفین ۱ / ۲۸۲ ، ایضاح المکنون ۱ / ۳۳۱ .

۲- معجم التراث الکلامی ۲ / ۳۹۰ .

۳- معجم التراث الکلامی ۲ / ۳۹۰ .

۴- معجم التراث الکلامی ۲ / ۳۹۰ .

۵- مرکز احیای میراث اسلامی ، شماره ۲ / ۴۲۲۸ .

۵۵. حدیث الإفک - چاپی سید جعفر مرتضی عاملی (معاصر) ۵۶. الحدیقه الناظره والحدقه الناظره = عقد الدرر - خطی ناشناس (۱) ۵۷. حقائق أم أباطیل (ردّ علی حقائق عن أمير المؤمنين یزید) - چاپی حبیب طاهر الشمری (معاصر) (۲) ۵۸. حقائق النواصب غلامعلی أرشد (معاصر) (۳) ۵۹. حقیقت دوستی - چاپی سید عبدالحسین موسوی (معاصر) ۶۰. حقیقه مذهب الحنفیه - چاپی نور حسین صابر جهنگ سیالوئی ہندی (۴) ۶۱. حکم قاتل أمير المؤمنين (علیه السلام) قاضی احمد بن عبدالله ضممدی (متوفی ۱۲۲۲) (۵) ۶۲. الحمیراء سید اختر حسین نقوی ہندی (۶).

-
- ۱- الذریعہ ۶ / ۳۸۹ و ۱۵ / ۲۸۹ .
 - ۲- معجم التراث الکلامی ۳ / ۱۲۷ .
 - ۳- تذکرہ علمای امامیہ پاکستان ۲۰۸ .
 - ۴- معجم التراث الکلامی ۳ / ۱۴۰ بہ نقل از الذریعہ ۷ / ۵۰ .
 - ۵- معجم التراث الکلامی ۳ / ۱۴۲ بہ نقل از مؤلفات الزیدیه ۱ / ۴۳۲ .
 - ۶- معجم التراث الکلامی ۳ / ۱۵۴ بہ نقل از الذریعہ ۷ / ۹۳ .

۶۳. خالدات فلان و فلان = كتاب المثلث ابوالفضل عباس بن هشام ناشري اسدى (متوفى ۲۱۹ يا ۲۲۰) (۱) ۶۴. خبر (حديث) ماريه القبطيه - چاپى شيخ مفيد (متوفى ۴۱۳) ۶۵. خبر وفاه النبى (صلى الله عليه وآله و سلم) و شرح الفتن الواقعه بعد وفاته عبدالله بن عبدالله قزوینى (۲) او ترجمه فارسى خطبه را ضمن تفسير سوره روم ذکر کرده است . (۳) ۶۶. خلافت ابو بكر در ترازوى نقد - چاپى سيد على حسینی ميلانى (معاصر) ترجمه هیئت تحریریه مرکز حقائق اسلامى ۶۷. خلاف عمر بروایه أهل الحشو ابویحیی جرجانى (۴) ۶۸. الخلفاء بین الكتاب و السنه = على [(علیه السلام)] والحاكمون - چاپى محمد صادقى (معاصر) .

۱- رجال نجاشی ۲۸۰ ، الذریعه ۱۳۵ / ۷ - ۱۳۶ - ۱۳۷ و ۱۹ / ۷۳ .

۲- معجم التراث الکلامى ۱۷۳ / ۳ .

۳- الذریعه ۲۰۵ / ۷ و پاورقى ۱۹۵ . این خطبه طولانى را برادر علامه حلى در كتاب العید القویه ۱۹۸ - ۲۰۰ نیز روایت کرده است ، همچنين رجوع شود به بحار الانوار ۲۹ / ۵۵۸ - ۵۶۷ .

۴- رجال نجاشی ۴۵۴ .

۶۹. خلفا در پیشگاه عدالت - چاپی ترجمه کتاب الرسول الأعظم (صلی الله علیه وآله و سلم) مع خلفائه نعمت الله اديب شیرازی (معاصر) ۷۰. درسه فی تبليغ آیات البراءه - چاپی سيد هاشم موسوی (معاصر) (۱) ۷۱. الدرہ البيضاء فی اثبات حق الزهراء (عليها السلام) آل محمد بن اصغر حسين نقوی امروهی (متوفی ۱۳۲۵) (۲) ۷۲. دفاع الوسواس الخناس فی حديث الميراث و فدك و القرطاس - چاپی باقر بن مرتضی نائطی مدراسی (۳) ۷۳. دفتر أحمد بن إسماعيل موصلی (۴) ۷۴. الدمعه الساكبه فی المصیبه الراتبه ، والمناقب الثاقبه ، والمثالب العائبه محمد باقر بن عبدالکریم دهدشتی بهبهانی نجفی (متوفی ۱۲۸۵) (۵) ۷۵. دو بال برای پرواز - چاپی سيد ابومحمد (معاصر) ۷۶. ذخر العالمين (۶) فی شرح دعاء الصنمين فارسی .

- ۱- معجم التراث الكلامی ۲۵۷ / ۳ .
- ۲- معجم التراث الكلامی ۲۶۷ / ۳ به نقل از موسوعه مؤلفی الاماميه ۱۰۲ / ۱ .
- ۳- تألیفات شیعه در شبه قاره هند ، سيد شهوار حسين نقوی ، صفحه : ۳۰۸ .
- ۴- کتاب السنه خلال ۵۰۳ .
- ۵- الذریعه ۲۶۴ / ۸ . مراجعه شود به الدمعه الساكبه جلد سوم چاپ مؤسسه اعلمی بیروت ۱۴۰۹ .
- ۶- بعضاً به صورت غلط (العاملين) ثبت شده است .

مولی محمد مهدی قزوینی در سال ۱۱۱۶ از تألیف آن فارغ شده . (١) ٧٧ . ذخیره العقبی فی مثالب أعداء الزهراء (علیها السلام) خاتم المحدثین حاج شیخ عباس قمی (متوفی ۱۳۵۹) (٢) ٧٨ . الذخیره فی المحشر [یوم المحشر] فی بیان [فساد] نسب عمر = ذخیره یوم الحشر فی فساد نسب عمر و بعض أشیاعه الذین هم شرّ البشر - خطی شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی (متوفی ۱۲۱۱) (٣) ٧٩ . ذکر فاطمه (علیها السلام) أبا بکر ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی جلودی از دی بصری (٤) ٨٠ . ذم الاقتداء بالسلف ناشناس (٥) .

- ١- الذریعه ١٠ / ٩ - ١٠ و ١٣ / ٢٥٦ - ٢٥٧ . فهرست آن را در بیست باب قرار داده : ١ . فی أحوال النبی (صلی الله علیه وآله) (٢) ٢ . فی الصلاه علیه ٣ . فی الدعاء علی أعدائه ٤ . فی القرآن وتألیفه وجمعه وفیما جرى بعد وفات النبی [(صلی الله علیه وآله و سلم)] ٥ . فی أحوال الصدیقه فاطمه [(علیها السلام)] ٦ . فی الإمامه ٧ . فی بعض أحوال الأئمه [(علیهم السلام)] ٨ . فی أحوال أمير المؤمنین [(علیه السلام)] ٩ . فی أحوال بعض الصحابه والتابعین ١٠ . فی أبی بکر ١١ . فی عمر ١٢ . فی عثمان ١٣ . فی المنافقین ١٤ . فی بعض الأشقیاء ١٥ . فی الآیات النازله فیهم ١٦ . فی بعض الأحادیث المشکله ١٧ . فی بعض الأحکام الشرعیه ١٨ . فی معانی بعض الألفاظ والكلمات المتداوله ١٩ . فی بعض الحکایات ٢٠ . فی النوادر المتفرقه .
- ٢- محدث قمی (قدس سره) این کتاب را از کتب ناتمام خویش شمرده است . (فوائد رضویه ٢٢٢) .
- ٣- مرکز احیای میراث اسلامی ، خطی شماره ١٩ / ١٩٤ ، عکسی شماره ١٩ / ٧١٣ ، الذریعه ١٠ / ١٨ ، هدیه العارفین ١ / ٤٠٥ ، مقدمه کتاب الأربعین ١٢ .
- ٤- رجال نجاشی ٢٤٠ - ٢٤١ .
- ٥- الذریعه ٢٤ / ٢٥١ .

۸۱. ذمّ المعاندين للحق والتبري منهم - خطی ناشناس در اوائل دولت صفويه تأليف شده ، نظير كتاب نفحات اللاهوت است . به خط شيخ شرف الدين مازندرانی حدود سنه ۱۰۵۵ استنساخ شده . (۱) ۸۲. رساله تولى و تبرى - چاپى شيخ جواد كربلايى (معاصر) ۸۳. رساله فى احكام النواصب الغواصب - فارسى علامه مجلسى (۲) ۸۴. رساله فى تكفير المنافقين مولى حيدر على شيروانى (شروانى) (اوائل قرن دوازدهم) (۳) ۸۵. رساله فى تكفير غير الإمامى مولى حيدر على شيروانى (شروانى) (اوائل قرن دوازدهم) (۴) ۸۶. رساله فى كفر الخوارج والنواصب محقق وحيد بهبهانى (متوفى ۱۲۰۵) (۵) ۸۷. رساله فى كفر المنافق الناصب من جميع طبقات المسلمين مولى حيدر على شيروانى (شروانى) (اوائل قرن دوازدهم) (۶) .

۱- الذريعه ۱۰ / ۴۲ - ۴۳ ، مركز احياى ميراث اسلامى ، خطى شماره ۲۰ / ۴۰۵۱ .

۲- كشف الحجب والأستار ۲۳۲ .

۳- الذريعه ۱۱ / ۱۵۵ .

۴- الذريعه ۱۱ / ۱۵۵ .

۵- الذريعه ۱۸ / ۱۰۳ .

۶- الذريعه ۱۸ / ۱۰۳ .

۸۸. الرسالة اللعنيه - خطی محقق کرکی (متوفی ۹۴۰) غير از کتاب ديگر او نفحات اللاهوت است . (۱) ۸۹. الرسول الأعظم (صلی الله عليه وآله و سلم) مع خلفائه - چاپی مهدي قرشی (معاصر) ۹۰. رشح الولاء في شرح الدعاء (دعای صنمی قریش) - چاپی شيخ ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر بن اسعد اصفهانی (قرن هفتم) (۲) ۹۱. زندگی نامه پیامبر (صلی الله عليه وآله و سلم) و ابو بكر - چاپی نجاح الطائي (معاصر) ۹۲. السبعة من السلف - چاپی سيد مرتضى حسینی فیروزآبادی (متوفی ۱۴۱۰) ۹۳. السرائر احمد بن ابراهيم بن ابي رافع بن عبید بن عازب (برادر براء بن عازب) انصاری (۳) ۹۴. السقيفه - چاپی محمد رضا المظفر (متوفی ۱۳۸۳) ۹۵. السقيفه أم الفتن - چاپی جواد خلیلی (معاصر) ۹۶. السقيفه انقلاب أبيض - چاپی نجاح الطائي (معاصر) .

۱- معجم التراث الكلامی ۳ / ۴۵۲ .

۲- الذریعه ۱۱ / ۲۳۶ و ۱۳ / ۲۵۶ .

۳- رجال النجاشی ۸۴ ، فهرست شيخ طوسی (قدس سره) ۷۹ .

۹۷. السقیفه والخلافه - چاپی عبدالفتاح عبدالمقصود (معاصر) ۹۸. السقیفه وفدک - چاپی ابو بکر جوهری (جمع آوری محمد هادی امینی) ۹۹. سقیفه - چاپی بررسی نحوه شکل گیری حکومت پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) نویسنده مرتضی عسکری (معاصر) ترجمه مهدی دشتی (معاصر) ۱۰۰. سقیفه - چاپی پژوهش پیرامون جناحهای فکری سیاسی پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله و سلم) اصغر منتظر القائم (معاصر) ۱۰۱. سقیفه - چاپی ابوالقاسم بن محمدتقی دانش آشتیانی (معاصر) (۱) ۱۰۲. سقیفه - چاپی نویسنده محمد رضا مظفر ، ترجمه سید حسین بن مهدی حسینی (معاصر) (۲) ۱۰۳. سقیفه بنی ساعده - چاپی ناشناس (۳) ۱۰۴. سقیفه در قرائتی نوین - چاپی مجید حسن زاده دلگشا (معاصر) .

۱- معجم التراث الکلامی ۳ / ۵۳۹ .

۲- معجم التراث الکلامی ۳ / ۵۴۰ .

۳- معجم التراث الکلامی ۳ / ۵۴۱ .

۱۰۵. سقیفه سخیفه یا بطلان اجماع و شوری - چاپی عباس راسخی نجفی (معاصر) ۱۰۶. سلاح الحازم لدفع الظالم ردّ تطهیر الجنان واللسان از ابن حجر در مطاعن معاویه شیخ باقر همدانی (متوفی ۱۳۳۳) (۱) ۱۰۷. السهم الثاقب فی ردّ ما لفقّه الناصب = الشهاب الثاقب فی الردّ علی ما لفقّه العاقب (۲) (ارجوزه) - چاپی محمدباقر بن ابی القاسم طباطبائی (ولادت ۱۲۷۳) ۱۰۸. سیاست معاویه و یزید سید منظور حسین (متوفی ۱۹۸۰ میلادی) (۳) ۱۰۹. سیاه ترین هفته تاریخ - چاپی علی محدث بندرریگی (معاصر) ۱۱۰. سی باب در مطاعن خلفا - مخطوط مؤلف ناشناس (۴) ۱۱۱. سیرالاولین یعنی تاریخ امویین میرزا احمد علی (متوفی ۱۳۹۰) (۵).

۱- أعیان الشیعه ۳ / ۵۳۷.

۲- مراد از ناصب و عاقب محمود شکری آلوسی مفسّر است ، آلوسی پس از آن نیز کتاب صبّ العذاب علی من سبّ الاصحاب را در ردّ کتاب فوق نوشته است .

۳- تذکره علمای امامیه پاکستان ۳۶۰.

۴- در غدیر دوم صفحه ۵۵ گفته از مخطوطات آستان قدس است به شماره ۱۷۴۰۴.

۵- تذکره علمای امامیه پاکستان ۲۳.

۱۱۲. سيف الشيعه فى شنائع أعداء الأئمه سيد خلف بن عبدالمطلب موسى مشعشى حوىزى (متوفى ۱۰۷۴) (۱) ۱۱۳. سيف الشيعه فى كيفه خلافه المتقدمين وإثبات إمامه أمير المؤمنين والأئمه (عليهم السلام) بالأدله المقبوله عند العامه مولى على اصغر بن على اكبر بروجردى (مولود ۱۲۳۱) (۲) ۱۱۴. شاخه طوبى - عكسى محدث خير حاج ميرزا حسين نورى (متوفى ۱۳۲۰) (۳) ۱۱۵. الشجره الخبيثه - چاپى (در ضمن الرسائل الاعتقاديه) محمد اسماعيل مازندراني خاجوى (متوفى ۱۱۷۳) (۴) ۱۱۶. شرح خطبه شقشقيه ميرزا ابوالمعالي كلباسى (متوفى ۱۳۱۵) (۵) ۱۱۷. شرح خطبه شقشقيه = تفسير الخطبه الشقشقيه - چاپى سيد مرتضى علم الهدى (متوفى ۴۳۶) (۶) ۱۱۸. شرح خطبه شقشقيه = حدائق الحقائق - خطى سيد علاءالدين گلستانه (متوفى ۱۱۱۰) (۷).

۱- الذريعه ۱۲ / ۲۸۷.

۲- الذريعه ۱۲ / ۲۸۷.

۳- نسخه عكسى مركز احياء ميراث اسلامى شماره ۳۳۰۶ و ۴۳۷۲.

۴- معجم التراث الكلامى ۴ / ۱۴.

۵- الذريعه ۱۳ / ۲۱۴.

۶- الذريعه ۱۳ / ۲۱۴ و مراجعه شود به ۴ / ۳۴۸.

۷- الذريعه ۱۳ / ۲۱۴.

۱۱۹. شرح خطبه شقشقیه تاج العلماء سید علی محمد نقوی لکنهوی (متوفی ۱۳۱۲) (۱) ۱۲۰. شرح خطبه شقشقیه - چاپی سید محمد عباس موسوی لکنهوی شوشتری (متوفی ۱۳۰۶) (۲) ۱۲۱. شرح خطبه شقشقیه = التوضیحات الحقیقیه سید علی اکبر ابن سلطان العلماء نقوی لکنهوی (متوفی ۱۳۲۶) (۳) ۱۲۲. شرح خطبه شقشقیه شیخ هادی بنانی (۴) یا بستانی (۵) ۱۲۳. شرح خطبه شقشقیه بعض المتأخرین (۶) ۱۲۴. شرح خطبه شقشقیه = الحقائق الحلیبه سید محمدعلی بن عدنان موسوی غریفی (متوفی ۱۳۸۸) (۷) ۱۲۵. شرح خطبه شقشقیه - چاپی سید کاظم رشتی (متوفی ۱۲۵۹) (۸).

۱- الذریعه ۱۳ / ۲۱۴ .

۲- الذریعه ۱۳ / ۲۱۴ .

۳- الذریعه ۱۳ / ۲۱۴ و مراجعه شود به ۴ / ۴۹۹ .

۴- الذریعه ۱۳ / ۲۱۴ .

۵- معجم التراث الکلامی ۳ / ۱۹۸ .

۶- الذریعه ۱۳ / ۲۱۴ .

۷- معجم التراث الکلامی ۳ / ۱۲۹ .

۸- معجم التراث الکلامی ۳ / ۱۹۷ .

۱۲۶. شرح خطبه شقشقیه = الشذرات العلویه - چاپی ابوذر محمدعلی غفاری (۱) ۱۲۷. شرح خطبه شقشقیه ابراهیم گیلانی (۲) ۱۲۸. شرح خطبه شقشقیه سید جعفر بن صادق (۳) ۱۲۹. شرح خطبه شقشقیه - خطی سید شریف الدین حسینی (قرن یازدهم) (۴) ۱۳۰. شرح خطبه شقشقیه سید علی بن حسین موسوی غریفی خطیب (متوفی ۱۳۹۶) (۵) ۱۳۱. شرح خطبه شقشقیه - خطی ناشناس (۶) ۱۳۲. شرح خطبه شقشقیه - خطی ناشناس (قرن دوازدهم) (۷).

- ۱- معجم التراث الکلامی ۱۵ / ۴.
- ۲- معجم التراث الکلامی ۶۵ / ۴.
- ۳- معجم التراث الکلامی ۶۶ / ۴.
- ۴- معجم التراث الکلامی ۶۶ / ۴.
- ۵- معجم التراث الکلامی ۶۶ / ۴.
- ۶- معجم التراث الکلامی ۶۶ / ۴ خطی ملک تهران.
- ۷- معجم التراث الکلامی ۶۷ / ۴ خطی مجلس شورا تهران.

۱۳۳. شرح خطبه شقشقیه - خطی سید محمد تقی کشمیری (۱) ۱۳۴. شرح خطبه شقشقیه - خطی محمدرضا حکیمی (متوفی ۱۴۱۲) (۲) ۱۳۵. شرح [خطبه] الشقشقیه سید حسین صدر (۳) ۱۳۶. شرح خطبه شقشقیه = کشف السحاب ملا حبیب الله کاشانی (۱۳۴۰) (۴) ۱۳۷. شرح خطبه شقشقیه - خطی ، عربی مولانا امداد علی لکنهوی (قرن سیزدهم) (۵) ۱۳۸. شرح دعاء صَمَمی قریش فارسی مولی علی عراقی (تألیف سنه ۱۸۷۸) (۶) ۱۳۹. شرح دعاء صَمَمی قریش فارسی = الحَجَّه عیسی خان اردبیلی از علمای زمان صفویه (قرن یازدهم) (۷).

۱- معجم التراث الکلامی ۶۷ / ۴ .

۲- معجم التراث الکلامی ۶۷ / ۴ .

۳- معجم التراث الکلامی ۷۵ / ۴ .

۴- معجم التراث الکلامی ۵۰۶ / ۴ .

۵- تألیفات شیعه در شبه قاره هند ، سید شهوار حسین نقوی ، صفحه : ۴۰۳ .

۶- الذریعه ۱۳ / ۲۵۶ - ۲۵۷ .

۷- الذریعه ۱۳ / ۲۵۶ - ۲۵۷ ، شرح إحقاق الحق ۱ / ۶ ، ۳۳۷ ، فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله گلپایگانی ۳ / ۷۶ .

۱۴۰. شرح دعاء صنمی قریش فارسی یوسف بن حسین بن محمد نصیر طوسی اندرودی (قرن هشتم) (۱) ۱۴۱. شرح دعاء صنمی قریش فارسی شرحی بسیار مبسوط از مؤلفی ناشناس (۲) ۱۴۲. شرح دعاء صنمی قریش شرحی از مؤلفی ناشناس که نزد قزوینی (صاحب ذخر العالمن) بوده، صاحب الذریعه فرموده: شاید ضیاء الخافقین باشد - که خواهد آمد - (۳) ۱۴۳. شرح دعاء صنمی قریش میرزا محمد علی مدرس چهاردهی رشتی نجفی (متوفی ۱۳۳۴) (۴) ۱۴۴. شرح دعاء صنمی قریش ملا حبیب الله شریف کاشانی (متوفی ۱۳۴۰) (۵) ۱۴۵. شعله جواله (سوزاندن مصاحف توسط عثمان) سید محمد عباس بن علی اکبر شوشتری (متوفی ۱۳۰۶) (۶) ۱۴۶. الشعله الظفریه لإحراق الشوکه العمریه مربوط به باب دهم تحفه - چاپی سید محمد قلی کنتوری (متوفی ۱۲۶۰) (۷).

۱- الذریعه ۱۳ / ۲۵۶ - ۲۵۷، کشف الحجب والأستار ۳۳۴ - ۳۳۵.

۲- الذریعه ۱۳ / ۲۵۶ - ۲۵۷.

۳- الذریعه ۱۳ / ۲۵۶ - ۲۵۷.

۴- الذریعه ۱۳ / ۲۵۶ - ۲۵۷.

۵- مقدمه کتاب الدرہ الفاخره از کاشانی ۳۴۰.

۶- فهرست نسخه های خطی کتابخانه های زنگی پور هند ۱۷۳.

۷- الشوکه العمریه را رشیدالدین خان در ردّ "البارقه الضیغمیه" در تحلیل متعین، تألیف سلطان العلماء سید محمد - فرزند سید دلداری علی - نوشت، و الشعله الظفریه ردی است بر آن. الذریعه ۱۴ / ۱۹۸ و ۱۰ / ۳.

۱۴۷ . شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور - چاپی حاج میرزا ابوالفضل طهرانی ۱۴۸ . الشهاب الثاقب فی معنی الناصب - چاپی شیخ یوسف بحرانی (متوفی ۱۱۸۶) ۱۴۹ . شناسایی هفت تن در صدر اسلام - چاپی ترجمه السبعه من السلف عباس راسخی نجفی (معاصر) ۱۵۰ . الضربه الحیدریه لكسر الشوکه العمریه = ضربت حیدری مربوط به باب دهم تحفه اثنا عشریه - چاپی سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی نقوی (متوفی ۱۲۸۴) (۱) ۱۵۱ . ضعائن فی صدور قوم ابواحمد عبدالعزيز بن یحیی جلودی از دی بصری (۲) ۱۵۲ . ضیاء الخافقین فی شرح دعاء الصنمین کتاب رشح الولاء را ناشناسی - از تلامیذ فاضل قزوینی (متوفی ۱۰۹۶) - برای شاه سلطان حسین صفوی ترجمه کرده است . (۳) .

- ۱- پس از آنکه سید محمدقلی " الشعله الظفریه " را در ردّ " الشوکه العمریه " نوشت ، خود سید محمد نیز ردّیه دیگری به نام " الضربه الحیدریه " نوشت . الذریعه ۱۴ / ۱۹۸ و ۱۵ / ۹۹ .
- ۲- رجال نجاشی ۲۴۰ - ۲۴۱ .
- ۳- الذریعه ۱۵ / ۱۲۳ ، شرح إحقاق الحق ۱ / ۶ ، ۳۳۷ .

۱۵۳ . طعن الرماح = الفوائد الحیدریه ردّ باب دهم تحفه اثنا عشریه - چاپی سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی نقوی (متوفی ۱۲۸۴) (۱) ۱۵۴ . ظلمات الهاویه فی مثالب معاویه - چاپی محدث خبیر حاج میرزا حسین نوری (متوفی ۱۳۲۰) (۲) ۱۵۵ . ظلمه المنافقین - خطی اسماعیل بن محمد کرمانشاهی (قرن سیزدهم) (۳) ۱۵۶ . عجاله الجواب فی الردّ علی شیعه معاویه الکلاب (مطاعن معاویه) صالح (صلاح) بن حسین اخفش صنعانی (متوفی ۱۱۴۳) (۴) ۱۵۷ . عدم شرکه الشیخین فی جنازه رسول الثقلین (صلی الله علیه وآله و سلم) نذیر علی انصاری (ولادت ۱۹۰۶ میلادی) (۵) ۱۵۸ . العذاب المؤبد فی مطاعن أعداء آل محمد (علیهم السلام) سید مرتضی حسینی فیروزآبادی (متوفی ۱۴۱۰) (۶) ۱۵۹ . العقود السبعه = هفت بند بر روش عقود المدایح مولی حسن کاشی آملی معاصر علامه حلی (۷) .

-
- ۱- الذریعه ۱۵ / ۱۷۲ ، فهرست کتب شبّهات و ردّیه های علمای شیعه در شبه قاره هند : ۱۴۸ - ۱۵۰ ، شماره : ۱۸ و صفحه : ۱۶۵ شماره : ۲۷۳ .
 - ۲- الذریعه ۱۵ / ۲۰۲ .
 - ۳- مرکز احیای میراث اسلامی ، شماره ۱ / ۱۵۵۵ .
 - ۴- معجم التراث الکلامی ۴ / ۲۱۴ .
 - ۵- تذکره علمای امامیه پاکستان ۳۷۹ .
 - ۶- النصب والنواصب ۵۸۹ .
 - ۷- الذریعه ۲ / ۳۹۱ .

مؤلف ناشناس (۱) ۱۶۰ . علی هامش السقیفه - چاپی محمدجواد الغبان (معاصر) (۲) ۱۶۱ . علی هامش السقیفه - چاپی محمدرضا مظفر (متوفی ۱۳۸۳) (۳) ۱۶۲ . علی و معاویه - چاپی نویسنده ایرلنغ لیدون بیترسن (معاصر) ترجمه عبدالجبار ناجی ۱۶۳ . عمدہ المقال فی کفر أهل الضلال - چاپی شیخ حسن بن علی کرکی (قرن دهم) (۴) ۱۶۴ . عمر بن الخطاب (بدعتهاى عمر) سید مجتبی حسن کامونپوری (متوفی ۱۹۷۴ میلادی) (۵) ۱۶۵ . العوالم = عوالم العلوم والمعارف والأحوال ، بخش مطاعن - خطی شیخ عبدالله بحرانی (شاگرد علامه مجلسی) (۶) .

۱- الذریعه ۳۰۳ / ۱۵ .

۲- معجم التراث الکلامی ۲۷۴ / ۴ .

۳- معجم التراث الکلامی ۲۷۴ / ۴ .

۴- تذکر : کتاب به دست صاحب الذریعه نرسیده ، و ایشان تصور کرده در ردّ صوفیه است ، رجوع شود به الذریعه ۳۴۱ / ۱۵ .

۵- تألیفات شیعه در شبه قاره هند ، سید شهوار حسین نقوی ، صفحه : ۴۵۲ .

۶- آقا بزرگ فرموده : جزء اول از کتاب سیزدهم آن را دیده ام در مطاعن اولی است از ابواب کفر و نفاق او تا آخر قبایح او و مرگش . (الذریعه ۳۵۶ / ۱۵) .

۱۶۶ . عین العبره فی غبن العتره - چاپی آیاتی در مذمت صحابه و خلفا به نقل روایات و اقوال عامه سید احمد آل طاووس (متوفی ۶۷۷) ۱۶۷ . الغدیر ج ۶ - ۱۱ - چاپی علامه امینی (متوفی ۱۳۹۲) ۱۶۸ . غدیر دوم - چاپی مؤلف ناشناس ، بی تاریخ ۱۶۹ . غوغای سقیفه - چاپی محمد مقیمی (۱) ۱۷۰ . الفاضح کراچکی (متوفی ۴۴۹) (۲) ۱۷۱ . فائده فی إبطال خلافه الرجل الأول - خطی ناشناس (۳) ۱۷۲ . فرحه الزهراء (علیها السلام) - چاپی ابوعلی اصفهانی ۱۷۳ . فرحه الزهراء (علیها السلام) - چاپی ترجمه فارسی کتاب قبل ابوعلی اصفهانی ۱۷۴ . فرحه المؤمنین فی مثالب أعداء أمير المؤمنين وأحوالهم وأنسابهم - چاپی تألیف بعضی از معاصرین صاحب کشف الحجب (۴) .

۱- معجم التراث الکلامی ۴ / ۳۴۵ .

۲- معجم التراث الکلامی ۴ / ۳۶۴ به نقل از الذریعه ۱۶ / ۹۶ ، بحار ۸۲ / ۲۶۴ .

۳- معجم التراث الکلامی ۴ / ۳۶۵ .

۴- الذریعه ۱۶ / ۱۶۰ ، کشف الحجب والأستار ۳۹۹ - ۴۰۰ .

١٧٥ . الفصل الحاكم فى النزاع و التخاصم فيما بين بنى أميه وبنى هاشم محمد بن عقيل بن عبدالله علوى (متوفى ١٣٥٠) (١) .
 ١٧٦ . فعلت فلا- تلم = قد فعلت فلا- تلم = كتاب المثالب ابو الجيش مظفر بن محمد بلخى خراسانى (متوفى ٣٦٧) (٢) ١٧٧ .
 قالوا فى أئمتنا و قالوا فى أئمتهم محمدرضى رضوى كشميرى (٣) ١٧٨ . قصيده فى المناقب و المثالب ردّاً على بعض النواصب
 سيد محمد مهدي طباطبائى بحر العلوم (متوفى ١٢١٢) (٤) ١٧٩ . قصيده فى ترجمه الخطبه الشقشقيه = منظومه فى شرح
 الخطبه الشقشقيه = ترجمه و نظم و نثر خطبه شقشقيه - مخطوط سيد محمد تقى بن امير محمد مؤمن حسيني (متوفى ١٢٧٠)
 (٥) ١٨٠ . الكامل البهائى فى السقيفه - چاپى عماد طبرى (قرن هفتم) فارسى ١٨١ . كامل البهائى فى السقيفه - چاپى ترجمه
 عربى كتاب قبل تعريب و تحقيق محمد شعاع فاخر (معاصر) .

١- الذريعه ١٦ / ٢٢٧ .

٢- فهرست شيخ طوسى (قدس سره) ٢٥١ ، معالم العلماء ابن شهر آشوب ١٥٩ ، الذريعه ١٦٣ / ٧ و ٢٧٧ / ١٦ و ١٩ / ٧٣ - ٧٤ .

٣- معجم التراث الكلامى ٤ / ٤٣٥ .

٤- معجم التراث الكلامى ٤ / ٤٤٩ به نقل از الذريعه ١٧ / ١٢٥ .

٥- معجم التراث الكلامى ٢ / ٢٤٣ به نقل از الذريعه ١٧ / ١٢٤ و ٢٣ / ١١٤ .

١٨٢ . كتاب أبي عوانه (١) ١٨٣ . كتاب الاستفاده فى الطعون على الأوائىل عبدالله بن عبدالرحمن زبىرى (٢) ١٨٤ . كتاب الحسين بن الحسن الأشقر الفزارى الكوفى (٣) ١٨٥ . كتاب السقىفه عمر بن شبه (٤) ١٨٦ . كتاب السقىفه محمد بن هارون أبى عيسى وراق (٥) ١٨٧ . كتاب السقىفه ابومخنف لوط بن يحيى ازدى (متوفى ١٥٨) (٦) ١٨٨ . كتاب السقىفه ابواسحاق ابراهيم بن محمّد بن سعيد ثقفى (متوفى ٢٨٣) (٧) ١٨٩ . كتاب السقىفه ابوالصالح سليل بن أحمد بن عيسى (اوائىل قرن چهارم) (٨)

١- العلى ومعرفه الرجال ابن حنبل ١ / ٢٥٣ - ٢٥٤ ، كتاب السنّه خلال ٥٠٩ - ٥١١ .

٢- رجال نجاشى ٢٢٠ .

٣- تهذيب التهذيب ٢ / ٢٩١ - ٣٩٢ .

٤- الطرائف ٢٣٩ .

٥- رجال نجاشى ٣٧٢ ، الانتصار خياط ٢٢ ، المغنى قاضى عبدالجبار ٢٠ / ق ١ / ٣٣٦ .

٦- المراجعات ٢٦٦ (تعلقه ٧١) ، رجال نجاشى ٣٢٠ .

٧- رجال نجاشى ١٧ ، فهرست شيخ طوسى (قدس سره) ٥ الذريعه ١٢ / ٢٠٦ .

٨- الذريعه ١٢ / ٢٠٦ . و ١٦ / ٣٦ - ٣٧ .

١٩٠. كتاب السقيفه وبيعه أبى بكر ابو عبدالله محمّد بن عمر واقدى (متوفى ٢٠٧) (١) ١٩١. كتاب سليم - چاپى سليم بن قيس هلالى (متوفى ٧٦) ١٩٢. كتاب سيره أبى بكر محمد بن مسعود عياشى (متوفى ٣٢٠) (٢) ١٩٣. كتاب سيره عثمان محمد بن مسعود عياشى (متوفى ٣٢٠) (٣) ١٩٤. كتاب سيره عمر محمد بن مسعود عياشى (متوفى ٣٢٠) (٤) ١٩٥. كتاب سيره معاويه محمد بن مسعود عياشى (متوفى ٣٢٠) (٥) ١٩٦. كتاب على بن اسماعيل بدنجى (٦) ١٩٧. كتاب عيسى بن مهران (٧).

١- الذريعه ١٢ / ٢٠٦.

٢- رجال نجاشى ٣٥٠ - ٣٥٢.

٣- رجال نجاشى ٣٥٠ - ٣٥٢.

٤- رجال نجاشى ٣٥٠ - ٣٥٢.

٥- رجال نجاشى ٣٥٠ - ٣٥٢.

٦- كتاب السنّه خلال ٥٠٧.

٧- تاريخ بغداد ١١ / ١٦٨، ميزان الاعتدال ٣ / ٣٢٤ - ٣٢٥، لسان الميزان ٤ / ٤٠٦، الأنساب سمعانى ٥ / ٢٨٥، تاريخ الإسلام ذهبى ٢٠ / ١٤٧ - ١٤٨. بل قال ابن الأثير: له مصنّفات فى تكفير الصحابه. (اللباب فى تهذيب الأنساب ٣ / ٢٠٨).

۱۹۸ . کتاب فيه ما ينكر في أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله و سلم) مؤلف ناشناس (۱) ۱۹۹ . کتاب المثلث حسين بن سعيد اهوازی و برادرش حسن بن سعيد اهوازی (۲) ۲۰۰ . کتاب المثلث ابو جعفر احمد بن حسين بن سعيد اهوازی معروف به دَنَدان (۳) ۲۰۱ . کتاب المثلث ابو عبدالله احمد بن محمد بن حميد عدوی ، معروف به جهمی (۴) ۲۰۲ . کتاب المثلث محمد بن سلمه (۵) ۲۰۳ . کتاب المثلث احمد بن محمد بن حسين بن حسن بن دُول قمی (متوفی ۳۵۰) (۶) .

۱- کتاب السنه خلال ۵۱۱ .

۲- گر چه کتاب به نام حسين شهرت یافته ولی در سی کتابی که حسين تألیف نموده برادرش حسن نیز با او مشارکت نموده است . (رجال نجاشی ۵۸ ، فهرست شيخ طوسی (قدس سره) ۱۱۲ ، الذریعه ۱۹ / ۷۳ - ۷۴ ، مقدمه کتاب المؤمن حسين بن سعيد ۱۰) .

۳- رجال نجاشی ۷۸ ، فهرست شيخ طوسی (قدس سره) ۶۵ ، معالم العلماء ۷۶ ، الذریعه ۱۹ / ۷۳ .

۴- فهرست ابن النديم ۱۲۴ ، الوافی بالوفیات ۷ / ۲۵۳ الذریعه ۱۹ / ۷۳ - ۷۴ ، اعیان الشیعه ۳ / ۱۰۴ .

۵- رجال نجاشی ۳۳۳ .

۶- رجال نجاشی ۹۰ ، الذریعه ۱۹ / ۷۳ - ۷۴ ، اعیان الشیعه ۳ / ۱۰۳ - ۱۰۴ .

۲۰۴ . کتاب المثالب ابواحمد حسن بن محمد بن یحیی . . . ابن السجاد (علیه السلام) معروف به ابن اخی طاهر (متوفی ۳۵۸)
 (۱) ۲۰۵ . کتاب المثالب ابوالعباس عییدالله بن احمد بن نهیک نخعی (متوفی ۳۱۰) (۲) ۲۰۶ . کتاب المثالب ابوالحسن علی
 بن حسن بن علی بن فضال فطحی (۳) ۲۰۷ . کتاب المثالب ابوالحسن علی بن مهزیار دورقی اهوازی وکیل ائمه (علیهم السلام)
 (و راوی از امام رضا و امام جواد و امام هادی (علیهم السلام) (۴) ۲۰۸ . کتاب المثالب ابوجعفر محمد بن اورمه (۵) قمی
 (۶) ۲۰۹ . کتاب المثالب ابوجعفر محمد بن بندار بن عاصم ذهلی قمی (۷) .

۱- رجال نجاشی ۶۴ ، الذریعه ۱۹ / ۷۴۷۳ ، اعیان الشیعه ۵ / ۲۸۳ .

۲- رجال نجاشی ۲۳۲ ، الذریعه ۱۹ / ۷۳ - ۷۴ .

۳- رجال نجاشی ۲۵۸ ، فهرست شیخ طوسی (قدس سره) ۱۵۷ ، معالم العلماء ۱۰۰ ، الذریعه ۱۹ / ۷۳ - ۷۴ .

۴- رجال نجاشی ۲۵۳ ، فهرست شیخ طوسی (قدس سره) ۱۵۲ ، معالم العلماء ۹۸ ، الذریعه ۱۹ / ۷۳ - ۷۴ .

۵- خ . ل : اوربمه .

۶- رجال نجاشی ۳۳۳ ، الذریعه ۱۹ / ۷۳ - ۷۴ .

۷- رجال نجاشی ۳۴۰ ، فهرست شیخ طوسی (قدس سره) ۲۱۶ ، ۲۲۳ ، معالم العلماء ۱۳۶ .

۲۱۰. کتاب المثالب ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ ، صفار قمی (متوفی ۲۹۰) (۱) ۲۱۱ . کتاب المثالب ابوالمنذر هشام بن محمد بن سائب نسابه (متوفی ۲۰۵) (۲) ۲۱۲ . کتاب المثالب یونس بن عبدالرحمان ، ثقه ای که امام رضا (علیه السلام) فرمود به او رجوع شود . (۳) ۲۱۳ . کتاب المثالب عیدالله بن صالح ازدی (۴) ۲۱۴ . کتاب المثالب ابو عبیده معمر بن مثنی تیمی بصری نحوی (۵) ۲۱۵ . کتاب المثالب حسن - حرانی - ابن محمد موسی . . . ابن حسن بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) (۶) ۲۱۶ . کتاب المثالب عیسی بن موسی اشعری از اصحاب امام عسکری (علیه السلام) (۷) .

۱- رجال نجاشی ۳۵۴ ، الذریعه ۱۹ / ۷۳ - ۷۴ ، بصائر الدرجات ۱۲ .

۲- فهرست ابن الندیم ۱۰۸ ، الذریعه ۱۹ / ۷۳ - ۷۴ .

۳- رجال نجاشی ۴۴۷ ، الذریعه ۱۹ / ۷۳ - ۷۴ .

۴- معالم العلماء ۱۱۲ .

۵- فهرست ابن الندیم ۵۹ ، تهذیب التهذیب ابن حجر ۱۰ / ۲۲۱ - ۲۲۲ .

۶- اعیان الشیعه ۵ / ۲۸۲ .

۷- مستدرکات اعیان الشیعه ۲ / ۲۴۶ .

۲۱۷ . کتاب محنه النابتة یصف فيه مذهب أهل الحشو وفضائهم ، ابو یحیی جرجانی (۱) ۲۱۸ . کسر الأصنام فی البلد الحرام - چاپی احمد عبد محمد ۲۱۹ . کشف الأكاذیب (جهالات عمر و مفسد شوری) - خطی شیخ ذبیح الله بن محمد علی محلاتی (متوفی ۱۴۰۵) (۲) ۲۲۰ . کشف البیان (زندگی عثمان و ماجراهای او با صحابه) - چاپی شیخ ذبیح الله محلاتی (متوفی ۱۴۰۵) (۳) ۲۲۱ . کشف حقیقت (شرح حال پیشوایان اهل سنت) - چاپی شیخ ذبیح الله محلاتی (متوفی ۱۴۰۵) (۴) ۲۲۲ . کشف الظلمات - چاپی بحث فدک و ...

ناشناس (۵) .

۱- رجال نجاشی ۴۵۴ .

- ۲- در کتاب السیوف البارقه ۵۰۸ و کشف التهمه ۱۰۷ آن را از کتب غیر چاپی خود ذکر نموده ، همچنین مراجعه شود به اختران تابناک ۴ از مؤلف (رحمه الله) .
- ۳- در کتاب کشف التهمه ۱۰۷ آن را از کتب چاپی خود ذکر نموده . همچنین مراجعه شود به کتاب اختران تابناک صفحه ۴ و مآثر الکبری فی تاریخ سامراء ۱ / ۱۲ - ۱۱ از مؤلف (رحمه الله) .
- ۴- در کتاب کشف التهمه ۱۰۵ آن را از کتب چاپی خود ذکر نموده . همچنین مراجعه شود به کتاب اختران تابناک صفحه ۴ و مآثر الکبری فی تاریخ سامراء ۱ / ۱۲ - ۱۱ از مؤلف (رحمه الله) .
- ۵- معجم التراث الکلامی ۴ / ۵۰۷ الذریعه ۱۸ / ۴۱ .

۲۲۳. کشف الغاشیه = زندگانی عایشه - چاپی شیخ ذبیح الله محلاتی (متوفی ۱۴۰۵) ۲۲۴. الکشف فیما يتعلق بالسقیفه احمد بن ابراهیم بن ابی رافع صیمری (قرن پنجم) (۱) ۲۲۵. کشف الهاویه (زندگی و جنایات معاویه و عمرو بن عاص) - خطی شیخ ذبیح الله محلاتی (متوفی ۱۴۰۵) (۲) ۲۲۶. الکلمه التامه فی تراجم أحوال أكابر العامه شیخ ذبیح الله محلاتی (متوفی ۱۴۰۵) (۳).

۱- معجم التراث الکلامی ۵۰۹ / ۴ به نقل از الذریعه ۱۸ / ۵۲.

۲- در کتاب کشف التهمه ۱۰۷ آن را از کتب چاپ نشده خود شمرده. همچنین مراجعه شود به کتاب اختران تابناک صفحه

۴ و مآثر الکبری فی تاریخ سامراء ۱۲ / ۱ - ۱۱ از مؤلف (رحمه الله).

۳- جلد اول در اولی ۶۴ طعن جلد دوم در دومی ۱۱۵ طعن، همراه با یک تذییل و یک خاتمه. جلد سوم در سومی ۴۹ طعن، همراه با یک خاتمه در شرح بقیه سیره او. جلد چهارم در مطاعن آن زن (عایشه) ۱۹ طعن همراه با قضیه جنگ جمل سپس مجروحین از روات صحاح را به ترتیب حروف الفبا نام برده است. جلد پنجم درباره ائمه اربعه و جمعی از بزرگان و علمای عامه و قضات آنها. الذریعه ۱۸ / ۱۲۲ و در ۱۰ / ۱۱۶ به عنوان رجال شیخ ذبیح الله از آن یاد نموده است. لازم به تذکر است که بنابر آنچه خود مؤلف اظهار نموده: جلد سوم در منحرفین از امیرمؤمنان (علیه السلام) و جلد چهارم در هویت ائمه و اعلام عامه است. شاید نظر ایشان در تقسیم بندی مطالب کتاب تغییر کرده، و جلد سوم سابق را تحت عنوان کتاب کشف البیان، و جلد چهارم سابق را به اسم کشف الغاویه به طبع رسانده، و احتمالاً جلد چهارم در طرح جدید نیز همان کتاب کشف حقیقت است که به طبع رسیده است. رجوع شود به کتاب کشف التهمه ۱۰۷، اختران تابناک ۴، مآثر الکبری فی تاریخ سامراء ۱۲ / ۱ - ۱۱ از مؤلف (رحمه الله).

۲۲۷. کنز المطاعن سید برکت علی گوشه نشین (ولادت ۱۸۸۳ میلادی) (۱) ۲۲۸. مؤتمر السقیفه - چاپی در اسه موضوعیه لأخطر حادث فی تاریخ الاسلام باقر شریف قرشی ۲۲۹. ماجرای بیعت - چاپی علی رضا حسینی ۲۳۰. ماجرای سقیفه - چاپی نویسنده محمد رضا مظفر ترجمه سید غلامرضا سعیدی (۱۴۰۹) (۲) ۲۳۱. ما روتہ العامہ من مناقب أهل البيت ومثالب أعدائهم = المناقب والمثالب = فضائل أهل البيت ومناقبهم ومثالب أعدائهم ومطاعنهم - چاپی مولی حیدر علی شیروانی (شروانی) اصفهانی غروی ، خواهر زاده علامه مجلسی و داماد او (اوائل قرن دوازدهم) (۳).

۱- تذکرہ علمای امامیہ پاکستان ۶۰.

۲- معجم التراث الکلامی ۵ / ۸

۳- الذریعہ ۱۶ / ۲۵۷ و ۲۲ / ۳۳۵.

۲۳۲. ما كان بين علي (عليه السلام) و عثمان من الكلام ابواحمد عبدالعزيز بن يحيى جلودي ازدي بصرى (۱) ۲۳۳. ما نزل في أعداء آل محمد (عليهم السلام) من القرآن = ما نزل من القرآن في أعداء آل محمد (عليهم السلام) مؤلف ناشناس يا ابن الحجاج (۲) ۲۳۴. ماهيت معاويه ميرزا احمد علي (متوفى ۱۳۹۰) (۳) ۲۳۵. مثالب الأدياء ابو عبدالله حسين بن محمد حلوانى (۴) ۲۳۶. مثالب بنى أميه ابوالمندر هشام بن محمد بن سائب كلبى نسابه (متوفى ۲۰۵) (۵).

۱- رجال نجاشى ۲۴۰ - ۲۴۱ .

۲- معالم العلماء ۱۷۹ ، امل الآمل ۲ / ۳۶۴ ، الذريعه ۱۹ / ۲۸ . ابن شهر آشوب آن را از كتب مجهول المؤلف شمرده ، ولى سيد اعجاز حسين در كشف الحجب والأستار ۴۵۷ گفته : كتاب از ابى عبدالله محمد بن عباس بن على بن مهيار معروف به ابن الحجاج است . ابن شهر آشوب در المناقب ۲ / ۳۰۵ و ۳ / ۲۸ ، و علامه مجلسى در بحار الانوار ۳۱ / ۶۳۰ و ۳۵ / ۶۰ - به واسطه ابن شهر آشوب - از آن نقل نموده اند .

۳- تذکره علمای امامیه پاکستان ۲۳ .

۴- معالم العلماء ۷۷ ، الذريعه ۱۹ / ۷۴ - ۷۵ .

۵- رجال نجاشى ۴۳۵ ، الذريعه ۱۹ / ۷۴ - ۷۵ .

٢٣٧ . مثالب الخلفاء مولى حيدر على شيروانى (شروانى) (اوائل قرن دوازدهم) (١) ٢٣٨ . مثالب الرجلين والمرأتين سيد احمد بن على عقيقى رجالى . . . ابن السجاد (عليه السلام) (متوفى بعداز ٢٨٠) (٢) ٢٣٩ . مثالب الشيخين ابو محمد عبدالرحمان بن يوسف بن سعيد بن خراش مروزي بغدادى ، معروف به حافظ ابن خراش (متوفى ٢٨٣) (٣) ٢٤٠ . مثالب الصحابه ابوالمنذر هشام بن محمد بن سائب كلبى نسابه (متوفى ٢٠٥) (٤) ٢٤١ . مثالب الصحابه = مثالب فى أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم عبدالرحمن بن صالح (٥) ٢٤٢ . مثالب العباسيه مؤلف ناشناس (٦) .

-
- ١- نسخه عكسى مركز احياء ميراث اسلامى شماره هاى ٥٤٨ / ٢ و ٨٥١ / ٢ .
 - ٢- رجال نجاشى ٨١ - ٨٤ ، فهرست شيخ طوسى (قدس سره) ٦٨ ، الذريعه ٧٥ / ١٩ ، اعيان الشيعة ٣ / ٤٨ .
 - ٣- الذريعه ٧٥ / ١٩ ، كامل ابن عدى ٣٢١ / ٤ - ٣٢٢ ، سؤالات حمزه دارقطنى ٢٤١ .
 - ٤- قال فى الذريعه ٧٥ / ١٩ : ينقل عنه فى انساب النواصب المؤلف ١٠٧٦ ، ويظهر منه وجود النسخه عنده . و من الغريب انه نسبه إلى الشافعيه مع أن النجاشى قال : كان يختص بمذهبننا .
 - ٥- ميزان الاعتدال ٥٦٩ / ٢ ، تهذيب الكمال ١٧ / ١٨١ - ١٨٢ ، سؤالات الآجرى لأبى داود ٢٤ / ١ ، ٣٠ و ٣٠٢ / ٢ .
 - ٦- الذريعه ٧٥ / ١٩ .

۲۴۳ . مثالب معاویه ابوالعباس احمد بن عبيدالله ثقفی (حمار العزير ، متوفى ۳۱۴ یا ۳۱۹) (۱) ۲۴۴ . مثالب النواصب اسحاق بن حسن بن محمد بغدادی از تلامیذ شیخ مفید (قرن پنجم) . (۲) ۲۴۵ . مثالب النواصب = منهاج الهدایه و معراج الدرایه = الصوالب والقواصب علامه محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی (متوفى ۵۸۸) (۳) ۲۴۶ . مثالب النواصب = کتاب النقض = بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض - چاپی شیخ عبدالجلیل قزوینی (تألیف حدود سنه ۵۶۰) (۴) ۲۴۷ . مجمع الفضائل لأرباب القبائح فی مطاعن أهل الجرائم = جمع الفضائل لأرباب القبائح مولی محمد کاظم بن محمد شفیع هزار جریبی حائری (تألیف سنه ۱۲۰۴) (۵) .

- ۱- فهرست ابن الندیم ۱۶۶ ، لسان المیزان ۱ / ۲۱۹ - ۲۲۰ ، الوافی بالوفیات ۷ / ۱۱۶ ، الذریعه ۱۹ / ۷۵ .
- ۲- لسان المیزان ۱ / ۳۶۰ ، اعیان الشیعه ۳ / ۲۶۹ ، مستدرک الذریعه محقق طباطبائی .
- ۳- معالم العلماء ۱۵۴ ، الوافی بالوفیات ۴ / ۱۱۹ ، الذریعه ۱۹ / ۷۵ ، نسخه عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی شماره های ۶۸ و ۶۱۶ . محتمل است که مقصود از کتاب مسالب الغواصب فی مثالب النواصب - که در بحار الانوار ۸۲ / ۲۶۴ آمده - و مطالب الغواصب فی مثالب النواصب - که در اعیان الشیعه ۱۰ / ۳۳۲ از کتب مجهول المؤلف شمرده شده - نیز کتاب فوق باشد .
- ۴- الذریعه ۳ / ۱۳۰ و ۱۹ / ۷۵ ، سنه ۱۳۳۱ با تحقیق محدث ارموی به طبع رسیده .
- ۵- الذریعه ۲۰ / ۳۹ و ۲۶ / ۲۵۵ .

۲۴۸ . محاکمات الخلفاء وأتباعهم - چاپی دکتر جواد جعفر خلیلی ۲۴۹ . محبه آل الرسول [(صلی الله علیه وآله و سلم)] و ذکر إحن أعدائهم = صحبه آل الرسول [(صلی الله علیه وآله و سلم)] و ذکر أحوال أعدائهم محمد بن أحمد بن عبد الله بن قضاة (زنده در ۳۵۲) (۱) احتمال دارد این همان کتاب الإحن والمحن باشد .

۲۵۰ . مخازی بنی أمیه شیخ ضیاءالدین خالصی (متوفی ۱۳۷۰) (۲) ۲۵۱ . مصائب النواصب = مثالب النواصب ، ردّ نواقض الروافض میرزا مخدوم شریفی ناصبی - چاپی قاضی نورالله مرعشی شوشتری (شهادت ۱۰۱۹) (۳) ۲۵۲ . مصائب النواصب - چاپی ترجمه فارسی کتاب قبل میرزا محمدعلی مدرسی رشتی چهاردهی نجفی (متوفی ۱۳۳۴) ۲۵۳ . مصباح الانوار - خطی در امامت و مطاعن اولی و دومی ناشناس (۴) .

۱- معالم العلماء ۱۳۲ ، مجله تراثنا ۵۹ / ۱۸۹ - ۱۸۸ .

۲- مستدرکات اعیان الشیعه ۱ / ۶۰ .

۳- الذریعه ۱۹ / ۷۶ .

۴- معجم التراث الکلامی ۵ / ۸ - ۱۲۷ نسخه خطی دانشگاه اصفهان و تهران .

۲۵۴. المطاعن احمد بن سليمان حسنى يمنى (متوفى ۵۶۶) (۱) ۲۵۵ . المطاعن = مطاعن الثلاثه شيخ عبدالنبي كاظمى (صاحب تكملة نقد الرجال متوفى ۱۲۵۶) (۲) ۲۵۶ . المطاعن البكريه والمثالب العمرية من طريق العثمانيه علامه سيد هاشم بحراني (متوفى ۱۱۰۷) (۳) ۲۵۷ . مطاعن الثلاثه - خطى ناشناس (۴) ۲۵۸ . مطاعن خلفاى ثلاثه سيد محمد امروهى (متوفى ۱۳۹۶) (۵) ۲۵۹ . مطاعن سيد قطب فى أصحاب رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] - چاپى ربيع بن هادى عمير المدخلى ۲۶۰ . مطاعن عثمان و خلفاء - خطى ناشناس (۶) .

۱- معجم التراث الكلامى ۵ / ۱۳۹ به نقل از مؤلفات الزيديه ۳ / ۲۸ .

۲- الذريعه ۲۱ / ۱۳۸ .

۳- نسخه عكسى مركز احياء ميراث اسلامى شماره ۲ / ۱۷۹۹ ، غايه المرام ۱ / ۱۲ .

۴- معجم التراث الكلامى ۵ / ۱۴۰ نسخه خطى ملك تهران .

۵- تذکره علمای امامیه پاکستان ۲۷۰ .

۶- معجم التراث الكلامى ۵ / ۱۴۰ نسخه خطى ملك تهران .

۲۶۱. المطاعن فی تشنیع علماء الجمهور بعضهم علی بعض علامه سید ابومحمد حسن صدر الدین (متوفی ۱۳۵۴) (۱) ۲۶۲ .
 مظلومی گمشده در سقیفه - چاپی علی لباف ۲۶۳ . مظلومی گمشده در سقیفه - چاپی سید محمدرضا پاک نژاد (متوفی
 ۱۴۰۲) ۲۶۴ . معائب النواصب و دفائن الکواذب = العذاب الواصب علی الجاحد الناصب ، ردّ نواقض الروافض میرزا مخدوم
 شریفی ناصبی - خطی شیخ ابوعلی رجالی (متوفی ۱۲۱۶) (۲) ۲۶۵ . معتمد الشیعه حسین علی خان (متوفی بعد از ۱۲۴۰)
 (۳) ۲۶۶ . معنی الناصب فاضل مقداد (متوفی ۸۲۶) (۴) ۲۶۷ . مقتل عمر سید حسین مجتهد کرکی (متوفی ۱۰۰۱) (۵) .

۱- الذریعه ۲۱ / ۱۳۸ .

۲- الذریعه ۱۵ / ۲۴۰ .

۳- الذریعه ۲۱ / ۲۱۳ ، کشف الحجب والأستار ۵۳۴ .

۴- معجم التراث الکلامی ۵ / ۲۰۹ به نقل از الذریعه ۲۱ / ۲۸۵ .

۵- الذریعه ۲۲ / ۳۴ .

۲۶۸ . مقتل عمر شيخ زين الدين علي بن مظاهر حلي (۱) ۲۶۹ . مقتل عمر و عثمان - عكسي ناشناس (۲) ۲۷۰ . ملاعين الثلاثة - خطي محمدباقر بيرجندی (متوفى ۱۳۵۲) (۳) ۲۷۱ . مناقب قطب شاهي امير معزالدين محمد بن محمد ظهيرالدين حسيني اردستاني (قرن يازدهم) (۴) ۲۷۲ . المناقب والمثالب = كتاب في مناقب أهل البيت ومثالب أعدائهم شيخ حسن بن حسين بن عبدالعالي کرکی (قرن دهم) (۵) .

۱- الذريعه ۲۲ / ۳۴ .

۲- مرکز احیای میراث اسلامی ، شماره ۱۵۲۷ .

۳- معجم التراث الکلامی ۵ / ۲۴۱ .

۴- در سال ۱۰۵۸ کتاب را به نام سلطان عبدالله قطب شاه در یک مقدمه و یک باب با دوازده فصل و یک خاتمه نگاشته . . . فصل ششم : در مطاعن خلفا . فصل هفتم : در مطاعن خليفه اول . فصل هشتم : در مطاعن خليفه دوم . فصل نهم : در مطاعن خليفه سوم . فصل دهم : در مثالب معاويه و بنی امیه . (فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله گلپایگانی ۱ / ۱۷۰ - ۱۷۱)

۵- الذريعه ۱۵ / ۳۴۱ ، أعيان الشيعة ۵ / ۱۸۶ .

۲۷۳ . منتخب كنز العمال انتخاب احاديث داله بر امامت و . . . مطاعن از كنز العمال محمد عنایت احمدخان كشمیری (۱۲۳۵)
 (۱) ۲۷۴ . من حياه الخليفه عمر بن خطاب - چاپی عبدالرحمن احمد البكری ۲۷۵ . منهج الفلاح مولى محمد حسين نوری (اوائل قرن دوازدهم) (۲) ۲۷۶ . ميراث ربوده : تحليل بر رویداد سقيفه - چاپی مصطفى دلشاد تهرانی (۳) ۲۷۷ . ميزان الحق = الردّ على العامه و إبطال خلافه المتقدمين على على (عليه السلام) حسين بن غلام على اليزدى (متوفى ۱۲۹۷) (۴) ۲۷۸ . نزهه السامع = محبوبى مؤلف ناشناس (۵) ۲۷۹ . النزاع و التخاصم فيما بين بنى أميه و بنى هاشم - چاپی احمد مقریزی (متوفى ۸۴۵) .

۱- معجم التراث الكلامی ۵ / ۲۸۶ .

۲- الذریعه ۲۳ / ۱۹۶ .

۳- معجم التراث الكلامی ۵ / ۳۴۰ .

۴- معجم التراث الكلامی ۵ / ۳۴۱ به نقل از الذریعه ۲۳ / ۳۰۹ و ۱۰ / ۲۱۱ .

۵- الذریعه ۱۶ / ۳۶ - ۳۷ و ۲۴ / ۱۱۸ .

۲۸۰. نسب عمر بن الخطاب علامه سيد هاشم بحرانی (متوفى ۱۱۰۷) (۱) ۲۸۱. نسيم عيش در شرح دعای صنمی قریش مير سيد على بن مرتضى موسى دزفولی (اوائل قرن دوازدهم) (۲) ۲۸۲. النصائح الكافية فى مثالب معاويه - چاپی محمد بن عقيل بن عبدالله علوی (متوفى ۱۳۵۰) (۳) ۲۸۳. النصب والنواصب - چاپی محسن المعلم ۲۸۴. نظريات الخليفة عثمان بن عفان - چاپی نجاح الطائى (معاصر) ۲۸۵. نظريات الخلفيتين - چاپی نجاح الطائى (معاصر) ۲۸۶. نفاق الشيخين به حكم أحاديث الصحيحين - چاپی علامه سيد محمدقلی موسى هندی (متوفى ۱۲۶۰) ۲۸۷. نفحات اللاهوت فى لعن الجبت والطاغوت = اللمع (۴) - چاپی محقق کرکی (متوفى ۹۴۰) (۵).

۱- الذريعه ۱۵ / ۲۸۹ و ۲۴ / ۱۴۱ ، ۱۵۷ ، كشف الحجب والأستار ۴۶۲ .

۲- الذريعه ۱۳ / ۲۵۶ - ۲۵۷ و ۲۴ / ۱۴۱ ، ۱۵۶ .

۳- الذريعه ۲۴ / ۱۷۰ .

۴- الذريعه ۱۸ / ۳۴۲ .

۵- الذريعه ۲۴ / ۲۵۰ .

۲۸۸ . نفحات اللاهوت فی لعن الجبت والطاغوت - چاپی ترجمه فارسی کتاب قبل ۲۸۹ . نفحات اللاهوت ترجمه محمد بن ابی طالب موسوی استرآبادی (۱) . ۲۹۰ . نفحات اللاهوت ترجمه سید شمس الدین اسدالله صدر مرعشی تستری (۲) . ۲۹۱ . نقش عایشه در تاریخ اسلام - چاپی مرتضی عسکری ترجمه عطاء محمد سردارنیا ۲۹۲ . نقض دعامة الخلاف فی کفر عامه أهل الخلاف سید حسین موسوی مجتهد کرکی (متوفی ۱۰۰۱) (۳) . ۲۹۳ . نور الهدایه ملا محمد رفیع بن علی رضا نوری (اوائل قرن سیزدهم) (۴) . ۲۹۴ . الوجیزه فی الاصول ردّ باب هفتم و دهم تحفه اثنا عشریه - چاپی سبحان علی خان (متوفی بعد از ۱۲۶۰) (۵) .

۱- معجم التراث الکلامی ۴۰۱ / ۵ .

۲- معجم التراث الکلامی ۴۰۱ / ۵ .

۳- معجم التراث الکلامی ۴۱۰ / ۵ به نقل از الذریعه ۲۴ / ۲۸۷ .

۴- الذریعه ۲۴ / ۳۸۵ ، کشف الحجب والأستار ۵۹۲ .

۵- کشف الحجب والاسرار : ۵۹۹ ، الذریعه ۲۵ / ۴۹ .

۲۹۵ . وفات عایشه میرزا یوسف حسین (متوفی ۱۴۰۸) (۱) ۲۹۶ . وفات عثمان میرزا یوسف حسین (متوفی ۱۴۰۸) (۲) ۲۹۷ . هدایه المنصفین فی الرد علی المخالفین سید محمد طاهر بن میرزا مهدی قزوینی (متوفی ۱۳۲۹ ، برادر زاده صاحب ضوابط الصول) .

فرزندش گفته : نظیر کتاب نفحات اللاهوت است . (۳) ۲۹۸ . هذه خرافاتنا أم خرافاتكم ؟ - چاپی سید محمد الرضی الرضوی (۴) و غیره .

۱- تذکره علمای امامیه پاکستان ۳۹۳ .

۲- تذکره علمای امامیه پاکستان ۳۹۳ .

۳- الذریعه ۲۵ / ۱۹۶ .

۴- معجم التراث الکلامی ۵ / ۴۸۲ .

گرچه تألیفاتی که ضمناً - به مناسبت‌های مختلف کلامی، حدیثی، تاریخی و... - به بحث مطاعن پرداخته بسیار زیاد است و استقصای آن مشکل ولی ذکر برخی از کتابهای مهم در این زمینه خالی از لطف نیست.

۱. اثبات الهداه - چاپی شیخ حرّ عاملی (متوفی ۱۱۰۴) (۱).

۱- اثبات الهداه ۲ / ۳۲۳ - ۳۹۹ باب ۱۰ ما يلحق بالنص علی أمير المؤمنين (علیه السلام) ، وهو ما دلّ علی عدم استحقاق المتقدّمین علیه للخلافه . . .

۲. إحقاق الحق - چاپی شهید قاضی نورالله شوشتری (شهادت ۱۰۱۹) (۱) ۳. إلیزام النواصب - چاپی شیخ مفلح ابن صلاح بحرانی (قرن نهم) ۴. أنموذجه ألف برهان فی بطلان خلافه الثلاثه - چاپی محمدرضا تفرشی (۲) ۵. بدیع الدلاله فی بطلان خلافه الثلاثه - خطی محمدرضا تهرانی (۳) ۶. تجرید الاعتقاد - چاپی خواجه نصیر طوسی (متوفی ۶۷۲) تذکر: همه شروح و حواشی تجرید نیز متعرض (بحث مطاعن) و (حکم مخالفین) شده اند، به جهت اجتناب از تطویل از ذکر آن خودداری شد.

۷. تشبیه أقوال أهل الخلاف بالشبهات المشهوره عن ابلیس - عکسی قاضی نورالله مرعشی شوشتری (شهادت ۱۰۱۹) (۴) ۸. تفضیح المخالف الناصب فی امامه علی بن أبی طالب (علیه السلام) - خطی محمد بن محمود طبسی (۵).

۱- إحقاق الحق ۲۱۷ - ۳۱۳ (چاپ سنگی).

۲- معجم التراث الکلامی ۱ / ۵۱۵.

۳- مرکز احیای میراث اسلامی، خطی شماره ۲ / ۲۰۳۰، عکسی شماره ۲ / ۲۱۸۶.

۴- مرکز احیای میراث اسلامی، شماره ۱ / ۱۷۴۱.

۵- مرکز احیای میراث اسلامی، خطی شماره ۳۷۶۹، عکسی شماره ۴۱۴۷.

۹. تقریب المعارف - چاپی ابوالصلاح حلبی (متوفی ۴۴۷) ۱۰. تلخیص الشافی شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) ۱۱. جوابات المسائل الصاغانیات شیخ مفید (متوفی ۴۱۳) (۱) ۱۲. حجه النواصب - خطی محمدتقی بن میر رضا حسینی قزوینی (متوفی ۱۳۳۳) (۲) ۱۳. سلاسل الحديد فی تقييد ابن أبي الحديد - چاپی شیخ یوسف بحرانی (متوفی ۱۱۸۶) ۱۴. الشافی فی الإمامه - چاپی سید مرتضی علم الهدی (متوفی ۴۳۶) ۱۵. شرح الأخبار - چاپی قاضی نعمان (متوفی ۳۶۳) (۳) ۱۶. الشهاب الثاقب فی تخطئه اليزیدی الناصب - خطی زین الدین علی بن حسن بن شدم الحسینی (متوفی ۱۰۳۳) (۴).

-
- ۱- مرحوم آغا بزرگ دربارہ این کتاب مینویسد: ذکر المطاعن فی طی الفصول. (الذریعه ۵ / ۲۲۵ و ۲۱ / ۱۳۸) نگارنده گوید: در آنچه فعلاً چاپ شده شواذ اقوال ابوحنیفه را در صفحات ۱۱۲ - ۱۴۸ جمع آوری فرموده است.
 - ۲- معجم التراث الکلامی ۳ / ۸۱.
 - ۳- خاتمه مستدرک محدث نوری (قدس سره) ۱ / ۱۶۰.
 - ۴- معجم التراث الکلامی ۴ / ۱۲۱.

۱۷. الصراط المستقیم - چاپی علی بن یونس بیاضی عاملی (متوفی ۸۷۷) ۱۸. ظلم تاریخ (علل انحراف خلافت) - چاپی محمدعلی طهرانی خلیلی (۱) ۱۹. ضیاء العالمین مولی ابوالحسن بن محمد طاهر فتونی نباطی عاملی اصفهانی غروی (قرن دوازدهم) از اجداد مادری صاحب جواهر (۲) ۲۰. عماد الإسلام فی علم الکلام سید دلدار علی نصیرآبادی هندی نقوی رضوی (متوفی ۱۲۳۵) (۳) ۲۱. کتاب الإمامه ابوالحسین أحمد بن یحیی بغدادی (ابن الروانندی متوفی ۲۹۸) (۴) ۲۲. کتاب ... والمغازی، والوفاء، والسقیفه، والرّدّه ابو عبد الله أبان بن عثمان الأحمر بصری کوفی (متوفی بعد ۱۴۰) (۵) ۲۳. کتاب المعرفة ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی (متوفی ۲۸۳) (۶).

۱- معجم التراث الکلامی ۲۰۲ / ۴

۲- الذریعه ۱۲۴ / ۱۵

۳- الذریعه ۳۳۰ / ۱۵

۴- الانتصار، خیاط ۳۳ (چاپ مصر)، المغنی قاضی عبدالجبار ۲۰ / ق ۱ / ۳۳۶

۵- فهرست شیخ طوسی (قدس سره) ۱۸، الذریعه ۴۷ / ۱۹

۶- رجال نجاشی ۱۷، الذریعه ۲۱ / ۲۴۳، مقدمه الغارات ۲ / ۱

٢٤ . كشف العوار في تفسير آية الغار - خطى قاضى نورالله مرعشى شوشترى (شهادت ١٠١٩) (١) ٢٥ . كتاب يوحنا مردى از اهل كتاب كه مستبصر شده (٢) ٢٦ . لوايع السقيفه والدار والجمال وصفين والنهروان شيخ الرئيس عبيد الله بن عبدالله سعد آبادى (يا سدآبادى) (٣) ٢٧ . لوايع السقيفه والدار والجمال وصفين شيخ الرئيس ابو عبدالله الحسين بن محمد حلوانى (٤) ٢٨ . مجمع النورين - چاپى شيخ ابوالحسن مرندى (تاليف ١٣٢٨) ٢٩ . مصباح المصائب ومشكاه المناقب شيخ محمد بن ابراهيم بن شيخ على (٥) ٣٠ . منهج الفضلين فى معرفه الأئمه الكاملين وبطلان من عداهم محمد بن اسحاق حموى (فاضل الدين ابهرى) (٦) ٣١ . منهاج الكرامه - چاپى علامه حلى (متوفى ٧٢٦) .

١- معجم التراث الكلامى ٥٠٧ / ٤ .

٢- الذريعه ٢٩٧ / ٢٥ .

٣- الذريعه ٣٦٧ / ١٨ .

٤- معالم العلماء ٣٦٧ / ١٨ ، الذريعه ٣٦٧ / ١٨ .

٥- الذريعه ١١٩ / ٢١ - ١٢٠ .

٦- كشف الحجب ٥٦٨ .

٣٢. ناسخ التواريخ - بخش خلفا - چاپی محمد تقی بن علی سپهر کاشانی (متوفی ١٢٩٧) ٣٣. نور الأفهام فی علم الکلام - چاپی سید حسن حسینی لواسانی ٣٤. نهج الحق وکشف الصدق - چاپی علامه حلّی (متوفی ٧٢٦) ٣٥. يوم الغدير مهدي علی بن نواب جعفر حسن هاشمی (١) . . . و غیره

تألیفات مطاعن و برائت به زبان اردو

در زمینه برائت و مطاعن تألیفات بسیاری به زبان اردو نیز نگاشته شده است، برخی از آن موارد را از کتاب "تألیفات شیعه در شبه قاره هند"، تألیف سید شهوار حسین نقوی ذکر میکنیم.

۱. ابن تیمیه و یزید - چاپی مولانا سید محمد بن علامه هندی ۲. اجوبه فاخره الملقب به شُهب ثواقب - چاپی ناشناس ۳.
- ارغام الکفره موسوم به چهارا مولانا سید محمد مجتبی نوگانوی (متوفی ۱۹۵۸ میلادی) ۴. از سقیفه تا کربلا - چاپی مولانا میرزا محمد اطهر بن ملا طاهر لکنهوی.

۵. اسلام و بنی امیه - چاپی سید بدر الحسین زیدی ۶. اسلام و بنی امیه - چاپی دکتر محمد ابو بکر خان ملیح آبادی ۷. اصحاب ثلاثه - چاپی سید حافظ علی صابر سندیلوی (۱) ۸. اصل الاصول در بیان حقیقت تولی و تبری مولانا سید شفیق حسن ایلیا امروہوی ۹. اظهار حق بجواب اداره دائره الاصلاح (مطاعن منظوم) - چاپی سید یحیی حسن نقوی ۱۰. امیر معاویہ تاریخ کہ آئینہ مین (معاویہ در آئینہ تاریخ) - چاپی سید محمد ذوالقرنین زیدی ۱۱. انتصار الشریعہ فی رد ابن تیمیہ (فدک و روابط حضرت علی (علیہ السلام) با خلفاء ثلاثہ) - چاپی حکیم احمد شاہ (متوفی ۱۹۵۱ میلادی) ۱۲. انوار الہدایہ (فدک و قرطاس) محمد انور بن نور الدین محمد اکبر آبادی (متوفی ۱۱۹۲) ۱۳. ایمان ثلاثہ (اثبات عدم ایمان خلفا) - چاپی دکتر نور حسین جعفری سیالوی (متوفی ۱۹۴۵ میلادی) ۱۴. برق خاطف (نفاق عایشہ) سلطان العلماء سید محمد بن غفران مآب .

۱- جلد اول : ابو بکر ، جلد دوم : عمر بن خطاب ، جلد سوم : عثمان بن عفان .

۱۵ . برهان الصداقه فی تحقیق الخلافه - چاپی نعمت الله ۱۶ . البلاغ المبين در اثبات خلافت بلافضل امیرالمؤمنین (علیه السلام)
 (- چاپی آغا محمد سلطان میرزا دهلوی (متوفی ۱۹۶۵ میلادی) (۱) ۱۷ . بنوامیه - چاپی مولانا میرزا احمد علی امرتسری ۱۸
 . بنوامیه - چاپی سید ظفر الحسین محور ۱۹ . بنوامیه و معاویه - چاپی مولانا غلام حسین نجفی ۲۰ . بیاض ابراهیمی - خطی
 نواب ابراهیم خان (متوفی ۱۱۲۱) (۲) ۲۱ . بیاض منقبت و تبری (مجموعه اشعار مدح و تبری از شعرای مختلف) - خطی
 غواصی ، میرن ، شفیع ، تألیف : ۱۱۸۵ قمری ۲۲ . بیعت علی (علیه السلام) - چاپی محمد وصی خان .

۱- جلد دوم آن بحث مطاعن است .

۲- اصل کتاب را عده ای از علما - زیر نظر ابراهیم خان - به عربی و فارسی تألیف کرده اند ، شاید او بعداً کتاب را در هفت
 جلد به اردو ترجمه کرده باشد . مجلدات ۱ ، ۲ ، ۳ ، مطاعن خلفا ، ۴ احوال عایشه ، ۵ احوال معاویه ، ۶ احوال حضرت امام علی
 و حسنین (علیهما السلام) (فضائل از کتب عامه) ، ۷ فروع دین و مسائل اختلافی فریقین .

۲۳. بیعت یزید - چاپی سید زین العابدین بن احسان امروهوی ۲۴. تاریخ الاذان (تحریفات خلفای ثلاثه در اذان) - چاپی مولانا سید حسین ۲۵. تاریخ شیعه کا ایک ورق (یک ورق از تاریخ شیعه) (مظالم خلفای ثلاثه و بنی امیه و بنی العباس) - چاپی علامه ہندی سید احمد لکنہوی ۲۶. تبری کی حقیقت (حقیقت تبری) - چاپی محمد اصغر رضوی ۲۷. تحفہ و ہابیہ داستان معاویہ - چاپی حسین بخش ہمدانی ۲۸. تحقیق لعن - چاپی حکیم شیخ حسن علی ۲۹. ترجمہ خطبہ شمشقیہ - چاپی میر ولایت علی ۳۰. تنزیہ الانساب (نسب نامہ خلفای ثلاثہ) - چاپی محمد ماہ عالم ۳۱. جام جہان نما (۱۲۱ طعن از مطاعن خلفاء از کتب اہل سنت) - چاپی سید سجاد حسین بارہوی مظفرنگری (متوفی ۱۹۰۹ میلادی) ۳۲. جلوس تبری (مراسم تبری) ، اثبات لزوم برائت از دشمنان اہل بیت (علیہم السلام) مولانا سید آغا مہدی لکنہوی (متوفی ۱۹۸۶ میلادی) ۳۳. جواز لعن - چاپی شیخ محمد اعجاز حسن (متوفی ۱۳۵۰)

۳۴. جواز لعن یزید - چاپی تألیف عبدالرحمن ابن جوزی (متوفی ۵۹۷) (الرّد علی المتعصب العنید) مترجم : سعادت حسین خان سلطانپوری ۳۵. جواز لعن یزید - چاپی تألیف ابن جوزی ترجمه مولانا سعادت حسین خان سلطانپوری ۳۶. حسن اخلاق (عدالت صحابه و تبری و تولی) - چاپی غضنفر علی ۳۷. حقیقت تبری - چاپی فروغ کاظمی لکنهوی ۳۸. حقیقت حدیث قرطاس سید ظهور حسن زیدی (قرن چهاردهم) (۱) ۳۹. حقیقت صحابه - چاپی مولانا ناصر حسین فیض آبادی ۴۰. حقیقت الصدیق بجواب سیره الصدیق - چاپی سید سجاد حسین مظفرنگری بارهوی (متوفی ۱۹۰۹ میلادی) ۴۱. خطبات اثریه - چاپی عمر و قصه قرطاس ، اهل سنت و صحابیت ، عمر و خلافت ، اخلاق شیخین و ...

سید امداد امام اثر عظیم آبادی (متوفی ۱۳۵۳) ۴۲. خلافت ثالثه و آمریت (بدعتهای عثمان) - چاپی سید مصطفی حسن رضوی (مدیر سرفراز لکنهوی) .

۴۳ . الخلفاء - چاپی دکتر سید زیرک حسین رضی امروهوی (متوفی ۱۹۲۶ میلادی) ۴۴ . الخلفاء - چاپی فروغ کاظمی لکنھوی ۴۵ . خلفاء ثلاثہ کا ایمان اور مسئلہ عدم تحریف قرآن (ایمان خلفای ثلاثہ و مسالہ عدم تحریف قرآن) - چاپی قاضی فقیر علی عامل انصاری ۴۶ . دلیل المتعہ بجواب اہل سنت - چاپی علامہ سید علی حائری (متوفی ۱۳۶۰) ۴۷ . دور استبداد (تاریخ خلفای ثلاثہ) - چاپی غضنفر علی زیدی ۴۸ . ذوالفقار - چاپی ردّ باب دوازدهم تحفہ اثنا عشریہ (باب تولى و تبری) ، ارتداد شیخین و مطاعن آنها و ...

علامہ سید دلدار علی نصیر آبادی (متوفی ۱۲۳۵) ۴۹ . رسالہ تحقیق جدید (نسب عمر بن خطاب) - چاپی حکیم نورالدین پتیا لوی ۵۰ . رسالہ سجادیہ (دشمنی امیرالمؤمنین (علیہ السلام) با ابو بکر و عمر) - چاپی سید سجاد حسین مظفرنگری بارھوی (متوفی ۱۹۰۹ میلادی) ۵۱ . رسالہ فیض عام (متعہ ، فدک ، و ...) - چاپی ناشناس ۵۲ . رفع الالتباس فی تقریر حدیث القرطاس - چاپی حافظ عبدالباسط عریضی

۵۳. روح الجنان در مطاعن عثمان - چاپی مفتی سید محمد عباس لکنهوی (متوفی ۱۳۰۶) ۵۴. زاویه هاویه در مطاعن معاویه آل محمد بن اصغر حسین نقوی امروهی (متوفی ۱۹۰۷ میلادی) ۵۵. سازش (قرطاس و فدک) - چاپی مولانا سید کرار حسین واعظ محمد آبادی (متوفی ۱۴۲۱) ۵۶. سیاست راشده - چاپی سید علی اکبر شاه ۵۷. سیف صارم ملقب به شمشیر تیز - چاپی محمد علی ۵۸. شرح اظهار حق آغا نعمت الله جان (۱) ۵۹. شیخ سقیفه (زندگی و کردار ابو بکر) - چاپی علی اکبر شاه ۶۰. شیعیون کی تازه زندگی (زندگی تازه تشیع) - چاپی مراسم تبری در هند سید ابن حسین نقوی ۶۱. صراط مستقیم - چاپی سید سجاد حسین بارهوی (متوفی ۱۹۰۹ میلادی) ۶۲. طعن النصول (ماجرای قتل عثمان بن عفان) آل محمد بن اصغر حسین امروهوی (متوفی ۱۹۰۷ میلادی) .

۱- رجوع شود به کتاب اظهار حق بجواب اداره دائره الاصلاح .

۶۳. ظفر المبین در مناظره معین الدین (خلفای ثلاثه و معاویه) - چاپی میرزا احمد علی و ابوالبرکات سید احمد ۶۴. علی بن ابی طالب (علیه السلام) و خلفاء ثلاثه - چاپی تألیف میرزا نجم الدین شریف عسکری ترجمه مولانا سید محمد عباس جلالوی ۶۵. الفرق بجواب « الفاروق » شبلی نعمانی (مطاعن عمر) - چاپی ردّ کتاب الفاروق شبلی نعمانی میرزا عابد علی بیگ ۶۶. فیصله مدح صحابه و تبری - چاپی ناشناس ، چاپ ۱۹۳۸ میلادی ۶۷. قبور خلفاء (بررسی دفن شیخین) - چاپی عبدالکریم مشتاق ۶۸. قتل عثمان سید مجتبی حسن کامونپوری (متوفی ۱۹۷۴ میلادی) ۶۹. قرطاس ایک فیصله کن معرکه (قرطاس ، حلال مشکلات) - چاپی مولانا ابن علی واعظ ۷۰. قرطاس و قلم - چاپی صغیر ریاض ۷۱. کتاب السقیفه - چاپی ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی به زبان اردو است .

ناشناس ۷۲. کتاب سلیم بن قیس هلالی - چاپی کتاب سلیم بن قیس ، ترجمه ملک محمد شریف

۷۳. کردار یزید - چاپی سید فضل عباس نقوی ۷۴. کردار یزید در جواب خلافت معاویه و یزید مولانا غلام حسین نجفی ۷۵ . گنجینه مطاعن - چاپی سید برکت علی شاه گوشه نشین ۷۶. مجرم (انتقاد عقائد اهل سنت ، مطاعن ، تاریخ صحابه) - چاپی ردّ کتاب انکشاف حقیقت میرزا عابد حسین محمود آبادی است .

سید کرار حسین واعظ (متوفی ۲۰۰۰ میلادی) ۷۷. مطاعن خلفاء ثلاثه علامه سید محمد بن احمد حسین امروهوی (متوفی ۱۳۹۶) ۷۸. المعاویه - چاپی نذر حسین قمر ۷۹. معاویه ایندکو - چاپی ملک شریف محمد ۸۰. معاویه کا اعمال نامه (کارنامه معاویه) - چاپی عباس زاهدی ۸۱. موعظه حسنه بجواب اظهار حقیقت - چاپی علامه سید علی حائری (متوفی ۱۳۶۰) (ردّ کتاب اظهار حقیقت در اثبات متعه ، احراق بیت فاطمه (علیها السلام) ، حدیث قرطاس از کتب اهل سنت .

۸۲. النار الموقده لمن احرق بیت السیده - چاپی احراق باب فاطمه (علیها السلام) به دست عمر از کتب اهل سنت

شیخ ذاکر حسین جعفر دهلوی ۸۳. نصر المؤمنین (خلفاء ثلاثه) - چاپی ناشناس (چاپ ۱۳۰۵) ۸۴. نفاق الثلاثه مولانا محمد باقر بن فتح محمد (متوفی ۱۳۵۵) ۸۵. نفاق الشیخین به جواب خلافت شیخین مولانا ابولؤلؤ سابق اهل سنت رد کتاب خلافت شیخین نوشته هاشمی جیلانی ۸۶. واقعه قرطاس و کردار عمر (حدیث قرطاس و ظلمهای عمر) - چاپی عبدالکریم مشتاق ۸۷. الهاویه للمعاویه (جواز لعن بر معاویه) - چاپی محمد علی امجد خان ۸۸. الهاویه للمعاویه (جواز لعن بر معاویه) - چاپی مولانا سید علی اظهر (متوفی ۱۹۳۳ میلادی) ۸۹. هدم الاساس باثبات حدیث القرطاس - چاپی سید سبط حسن (متوفی ۱۳۵۴) ۹۰. هدیه اهل اسلام (طعن و تبری از اصحاب ثلاثه) - چاپی نواب احمد علی خان ۹۱. هدیه حنفیه (خلفاء ثلاثه) - خطی نجف علی بن میرزا علی اعظم اکبر آبادی . . . و غیره

بازگو کردن حقائق تاریخ - پرده برداشتن از اسرار روی کار آمدن خلفا، کنار زده شدن عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و شرح ستم هایی که بر آنان روا داشتند - جرمی نابخشودنی بوده که کمتر محدث و راوی حاضر به اقدام بر آن میشده است (۱) ولی در شرح حال عده ای از راویان حدیث عباراتی دیده میشود که حاکی از اهتمام آنان به این گونه روایات بوده، و حتی پیشوایان حدیث آنها - مانند اعمش و شعبه - این گونه مطالب را نقل میکرده اند. (۲).

۱- جامعه ای که عالم بزرگ سنی را - نه برای ذکر مطاعن بلکه - فقط به جهت اینکه حاضر نشد برای معاویه فضیلتی دروغین نقل نماید، نابود میکند! چگونه تحمل شنیدن مطاعن شیخین را داشته است؟! بزرگان عامه در مورد نسائی صاحب سنن - یکی از صحاح سته - نوشته اند: سئل عن فضائل معاویه، فأمسك عنه.. فضرَبوه فی الجامع. فقال: أخرجوني إلی مکة.. فأخرجوه إلی مکة - وهو علیل - وتوفی بها مقتولا - شهيدا. قال الحاکم أبو عبدالله: ومع ما جمع أبو عبدالرحمان من الفضائل رزق الشهاده فی آخر عمره، فحدّثنی محمد بن إسحاق الاصبهانی، قال: سمعت مشایخنا بمصر یدکرون أن أبا عبد الرحمان فارق مصر فی آخر عمره، وخرج إلی دمشق، فسئل بها عن معاویه بن أبي سفیان و ما روی من فضائله، فقال: ألا یرضی معاویه رأسا برأس حتى یفضل؟! فما زالوا یدفعون فی حُصنیه حتى أخرج من المسجد ثم حمل إلی مکة ومات بها سنه ثلاث وثلاث مئه وهو مدفون بمکه. (تهذیب الکمال ۱ / ۳۳۹ - ۳۴۰، تهذیب التهذیب ۱ / ۳۳، البدایه والنهایه ۱۱ / ۱۴۰ - ۱۴۱).

۲- مراجعه کنید به کتاب السنه تألیف ابو بکر خلال (متوفای ۳۱۱) صفحه: ۵۰۸ - ۵۰۹ (چاپ دوم، دار الرایه، ریاض).

حقیقت آن است که این موضوع مستقلاً است و پرداختن به آن از شأن این نوشتار خارج است ولی فهرستوار برخی از این راویان را نام برده و اشاره ای خواهیم داشت به مطلبی که در این زمینه درباره او گفته شده است .

۱ . أبان بن تغلب (۱) کان ینال من عثمان .

۲ . إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي يَحْيَى (إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ) (۲) يَشْتَمُ بَعْضَ السَّلَفِ .

۳ . إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَكَمِ بْنِ ظَهْرٍ (۳) رَوَى فِي مِثَالِ مَعَاوِيَةَ فَمَزَقْنَا مَا كَتَبْنَا عَنْهُ .

۴ . أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي دَارِمٍ (۴) فِي آخِرِ أَيَّامِهِ كَانَ أَكْثَرَ مَا يَقْرَأُ عَلَيْهِ الْمِثَالُ ، حَضْرَتُهُ وَرَجُلٌ يَقْرَأُ عَلَيْهِ : إِنْ عَمِرَ رَفْسُ فَاطِمَةَ [(عَلَيْهَا السَّلَامُ)] حَتَّى أَسْقَطَتْ بِمُحْسِنٍ [(عَلَيْهِ السَّلَامُ)] .

وَفِي خَبَرٍ آخِرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : [وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ] .

۱- إكمال تهذيب الكمال مغلطای ۱ / ۱۵۹ .

۲- ضعفاء عقيلي ۱ / ۶۲ ، سير اعلام النبلاء ۸ / ۴۵۰ - ۴۵۱ ، تذکره الحفاظ ۱ / ۲۴۶ - ۲۴۷ ، میزان الاعتدال ۱ / ۶۰ ، تهذيب التهذيب ۱ / ۱۳۹ ، تاريخ الإسلام ۱۲ / ۶۴ ، إكمال تهذيب الكمال مغلطای ۱ / ۲۸۴ - ۲۸۵ و مراجعه شود به الوافي بالوفيات ۶ / ۱۰۶ .

۳- میزان الاعتدال ۱ / ۲۷ - ۲۸ ، لسان الميزان ۱ / ۴۹ .

۴- میزان الاعتدال ۱ / ۱۳۹ ، لسان الميزان ۱ / ۲۶۸ .

بِالْخَاطِئَةِ [(١)] (وجاء فرعون) عمر ، (وقبله) أبو بكر ، (والمؤتفكات) عائشه وحفصه ، فوافقته على ذلك .

وضع حديثاً مثنى : تخرج نار من قعر عدن تلتقط مبعضى آل محمد [(عليهم السلام)] .

٥ . أبو الصلت الهروى عبد السلام بن صالح (٢) . . . أحاديث يرويها فى المثالب .

وسألت إسحاق بن إبراهيم عن تلك الأحاديث ، وهى احاديث مرويه نحو ما جاء فى أبى موسى ، و ما روى فى معاويه .

٦ . أبو العباس ابن عقده (٣) كان ابن عقده فى جامع براثا يملئ مثالب الصحابه - أو قال : الشيخين - فلا أُحَدِّث عنه بشيء .

٧ . أبو عوانه (٤) وضع كتاباً فيه معائب أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم ، وفيه بلايا . . . فجاء سلام بن ابى مطيع فقال : يا أبا عوانه ! أعطني ذاك الكتاب . . . فأعطاه ، فأخذه سلام فأحرقه !

١- الحاقه (٦٩) : ٩ .

٢- الأنساب سمعاني ٥ / ٦٣٨ ، تاريخ بغداد ١١ / ٤٨ ٤٩ ، تهذيب الكمال ١٨ / ٧٥ - ٧٦ ، سير اعلام النبلاء ١١ / ٤٤٧ ، ميزان الاعتدال ٢ / ٦١٦ ، تهذيب التهذيب ٦ / ٢٨٥ ، خلاصه تذهيب تهذيب الكمال خزر جى انصارى ٢٣٨ .

٣- سير اعلام النبلاء ١٥ / ٣٥٤ ، تاريخ بغداد ٥ / ٢٢٥ ، تذكره الحفاظ ٣ / ٨٤١ ، ميزان الاعتدال ١ / ١٣٨ ، لسان الميزان ١ / ٢٦٤ ، تاريخ الإسلام ٢٥ / ٧٠ ، الوافى بالوفيات ٧ / ٢٥٨ ، البدايه والنهايه ٦ / ٨٦ و ١١ / ٢٣٦ ، الكشف الحثيث ٧٠ .

٤- العلل ومعرفه الرجال ابن حنبل ١ / ٢٥٣ - ٢٥٤ ، كتاب السنه خلال ٥٠٩ - ٥١١ .

٨ . أبو المظفر محمد بن أسعد الحلیمی البغدادی (١) كان يحفظ أشعاراً مختلفه أكثرها في مثالب الصحابه .

٩ . اسفنديار بن الموفق الواعظ (٢) انه كان يتشيع ، وكان متواضعاً عابداً زاهداً . عن ابن الجوزي أنه حكى عن بعض العدول أنه حضر مجلسه ، فقال : لَمَا قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم : « من كنت مولاه فعلى مولاه » ، تغير وجه أبي بكر وعمر ، ونزلت : (فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ...) (٣) إلى آخر الآية ! هكذا ذكره الحافظ في اللسان بنصه ، و لم أذكره إلا للتعجب من هذا الضلال ، وأستغفر الله .

١٠ . إسماعيل بن أبي إسحاق أبو إسرائيل الملائي (٤) يشتم عثمان ، ويقول : قتل كافراً ، وكترها .

يشتم عثمان ، وقال فيه : إنه كذا و كذا .

قال : عثمان كفر بما أنزل على محمد صلى الله عليه [وآله] و سلم .

كان رافضياً يشتم أصحاب رسول الله صلى الله [وآله] عليه و سلم .

١- هامش اكمال الكمال ابن ماكولا ٣ / ٨١ .

٢- فيض القدير شرح جامع صغير مناوى ٦ / ٢٨٢ ، لسان الميزان ١ / ٣٨٧ ، تاريخ الاسلام ذهبى ٤٥ / ٢٢٤ ، الوافى بالوفيات ٩ / ٣٠ .

٣- الملك (٦٧) : ٢٧ .

٤- ضعفاء عقيلي ١ / ٧٦ ، ميزان الاعتدال ٤ / ٤٩٠ ، إكمال تهذيب الكمال مغلطاي ٢ / ١٦٥ ، كتاب المجروحين ابن حبان ١ / ١٢٤ ، كامل ابن عدى ١ / ٢٨٨ - ٢٩٠ ، تهذيب الكمال ٣ / ٧٩ ، تهذيب التهذيب ١ / ٢٥٦ ، و مراجعه شود به طبقات ابن سعد ٦ / ٣٨٠ ، كاشف ذهبى ١ / ٢٤٥ ، تاريخ الإسلام ذهبى ١٠ / ٥٣٠ ، طبقات المدلسين ابن حجر ٥٢ .

كان ينال من عثمان .

قال ابن المبارك : لقد منّ الله على المسلمين بسوء حفظ أبي إسرائيل .

١١ . إسماعيل بن عبدالرحمن السدي (١) هو كذاب شتام .

سمعته يتناول أبا بكر وعمر فلم أعد إليه .

كان يتناول الشيخين .

١٢ . إسماعيل بن محمد ، السيد الحميري الشاعر (٢) كان رافضياً خبيثاً . . . يسبّ السلف في شعره .

إنما مات ذكره ، وهجر الناس شعره لإفراطه في سبّ بعض الصحابه ، وإفحاشه في شتمهم ، والظعن عليهم .

١٣ . إسماعيل بن موسى الفزاري (٣) الفاسق الذي يشتم السلف .

كان غالباً في التشيع يشتم السلف .

١- تهذيب التهذيب ١ / ٢٧٣ - ٢٧٤ ، تهذيب الكمال ٣ / ١٣٥ ، إكمال تهذيب الكمال مغلطای ٢ / ١٨٧ - ١٨٩ ، و مراجعه شود به ضعفاء عقيلي ١ / ٨٨ ، ميزان الاعتدال ١ / ٢٣٧ .

٢- لسان الميزان ١ / ٤٣٦ ، الوافي بالوفيات ٩ / ٢١٨ - ١١٩ ، فوات الوفيات ١ / ٢١٨ . جالب آن است كه دارقطنی - عالم معروف سنی - به جهت علاقه به اشعار سيد و حفظ آن متهم به تشيع شده ! (مقدمه سؤالات حمزه دارقطنی صفحه ١٣) .

٣- كامل ابن عدی ١ / ٣٢٥ ، إكمال تهذيب الكمال مغلطای ٢ / ٢٠٧ ، تهذيب الكمال ٣ / ٢١١ - ٢١٢ ، سير اعلام النبلاء ١١ / ١٧٦ - ١٧٧ ، ميزان الاعتدال ١ / ٢٥٢ ، تهذيب التهذيب ١ / ٢٩٢ ، تاريخ الإسلام ١٨ / ١٧٩ .

١٤ . تليد بن سليمان المحاربي أبو سليمان (١) كان يشتم عثمان .

قعد فوق سطح مع مولى لعثمان ، فتناول عثمان فأخذه مولى عثمان فرمى به من فوق السطح فكسر رجله فقام يمشى على عصا .

رافضى خبيث ، رجل سوء ، يشتم أبا بكر وعمر .

كان رافضياً يشتم الصحابه .

رجل سوء يشتم أبا بكر وعمر ، وقد رآه يحيى بن معين .

١٥ . جابر الجعفي (٢) يشتم أصحاب النبي [(صلى الله عليه وآله وسلم)] .

١٦ . جعفر بن سليمان الضبعي بصرى (٣) قال جرير بن يزيد : قلت له : بلغنا انك تسب أبا بكر وعمر ؟ ! قال اما السب فلا ،

ولكنّ البغض ما شئت !

كان فيه تحامل على بعض السلف .

أكثر عن ثابت ، وبقية أحاديثه مناكير .

إذا ذكر معاويه شتمه ، وإذا ذكر علياً [(عليه السلام)] قعد ييكي .

،

١- تهذيب التهذيب ١ / ٤٤٧ - ٤٤٨ ، الكشف الحثيث ٨٠ ، ميزان الاعتدال ١ / ٣٥٨ ، تاريخ بغداد ٧ / ١٤٥ ، كامل ابن عدى ٢

/ ٨٦ تهذيب التهذيب ٤ / ٣٢٢ ، ضعفاء عقيلي ١ / ١٧١ . و مراجعه شود به سؤالات الآجری ١ / ٣٠ و ٢ / ٢٨٧ ،

٢- ضعفاء عقيلي ١ / ١٩٣ ، ميزان الاعتدال ١ / ٣٨٣ ، تهذيب التهذيب ٢ / ٤٣ .

٣- ضعفاء عقيلي ١ / ١٨٨ - ١٨٩ ، الثقات ابن حبان ٦ / ١٤٠ - ١٤١ ، تهذيب التهذيب ٢ / ٨٣ ، كامل ابن عدى ٢ / ١٤٥ ،

ميزان الاعتدال ١ / ٤٠٨ - ٤٠٩ ، تهذيب التهذيب ٢ / ٨٢ - ٨٣ ، و مراجعه شود به سؤالات الآجری ٢ / ١٠٧ - ١٠٨ ،

١٧ . الحارث الهمداني الأعور (١) سمع مرّه الهمداني من الحارث الأعور شيئاً فأنكره ، فقال له : اقعد حتى أخرج إليك ، فدخل مرّه واشتمل على سيفه وأحسّ الحارث بالشّرّ فذهب .

١٨ . الحسن بن محمد بن إسماعيل بن أشناس (٢) كان له مجلس في داره بالكرخ يحضره الشيعة ، ويقرأ عليهم مثالب الصحابه ، والطعن على السلف .

١٩ . الحسين بن أحمد القادسي (٣) مضى إلى براثا . . . وكانت الرافضه تجتمع هناك ثم اجتمع عليه في مسجد الشريقيه . . . فأملى عليهم العجائب من الموضوعات في الطعن على السلف .

٢٠ . الحسين بن الحسن الأشقر الفزارى الكوفي (٤) قد وثّقه ابن حبان مع انه يشتم السلف .

غال من الشّتامين للخيره . . .

انه يحدث في أبي بكر وعمر ، إنه صنّف باباً في معائبهما !

١- كتاب المجروحين ابن حبان ١ / ٢٢٢ .

٢- تاريخ بغداد ٧ / ٤٣٨ ، الأنساب سمعاني ١ / ١٦٩ ، لسان الميزان ٢ / ٢٥٤ ، تاريخ الإسلام ٢٩ / ٤٧٢ ، ميزان الاعتدال ١ / ٥٢١ .

٣- سير اعلام النبلاء للذهبي ١٨ / ١١ - ١٢ ، تاريخ بغداد للخطيب ٨ / ١٦ - ١٧ ، تاريخ اسلام ذهبي ٣٠ / ١٤٦ .

٤- مجمع الزوائد ١٠ / ٣٤٦ ، تهذيب التهذيب ٢ / ٢٩١ ، كامل ابن عدى ٢ / ٣٦١ ، تهذيب الكمال ٦ / ٣٦٨ .

٢١ . الحكم بن ظهير (١) كان يشتم الصحابه .

روى : إذا رايتم معاويه على منبرى فاقتلوه .

٢٢ . خالد بن مخلد القطواني أبو الهيثم البجلي مولاهم الكوفى . (٢) كان شتاً معلناً لسوء مذهبه .

قال الأعين : قلت له : عندك أحاديث فى مناقب الصحابه ؟ ! قال : قل : فى المثالب أو المثاقب - يعنى بالمثلثه لا بالنون - .

له أحاديث مناكير .

٢٣ . خلف بن سالم (٣) نقموا عليه تتبعه هذه الأحاديث .

قال فى هامش تهذيب التهذيب : أى الأحاديث فى مثالب الصحابه كما سيجىء بعد .

٢٤ . خندق الأسدى (٤) كان ينال من السلف .

يسبّ أبا بكر وعمر .

١- كتاب المجروحين ابن حبان ١ / ٢٥٠ ، تخريج الأحاديث والآثار زيلعى ٢ / ١٦١ ، تهذيب التهذيب ٢ / ٣٦٨ .

٢- ميزان الاعتدال ١ / ٦٤١ ، تهذيب التهذيب ٣ / ١٠١ - ١٠٢ .

٣- تهذيب التهذيب ٣ / ١٣١ - ١٣٢ ، كتاب السنّه ابو بكر خلال ٥٠٣ - ٥٠٤ ، ٥٠٦ .

٤- معجم البلدان ٤ / ٤٠٩ .

۲۵ . دینار أبو سعید (۱) یشتم عثمان .

یحیی یقول : رشید الهجری وحبہ العرنی والأصبغ بن نباته لیس یساوی هؤلاء کلهم شیئاً وأبی سعید عقیصا شرّ منهم .

۲۶ . زکریا بن یحیی الکسائی (۲) یحدث بأحادیث سوء ، إنما یرویه فی مثالب الصحابه .

هو رجل سوء یحدث بأحادیث یستأهل أن یحفر له بئر فیلقی فیها .

۲۷ . زیاد بن المنذر الهمدانی (۳) کان رافضیاً ، یضع الحدیث فی مثالب أصحاب رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلم .

۲۸ . سالم بن أبی حفصه العجلی (۴) کان من رؤوس من ینتقص أبا بکر وعمر .

قال عمر بن ذر لسالم بن أبی حفصه : أنت قتلت عثمان .

فیجزع ، وقال : أنا؟! قال : نعم ، أنت ترضی بقتله .

یقول : لیبک لیبک قاتل نعثل ، لیبک لیبک مُهلک بنی أمیه .

۱- ضعفاء عقیلی ۲ / ۴۲ .

۲- کامل ابن عدی ۳ / ۲۱۴ - ۲۱۵ ، موضوعات ابن جوزی ۱ / ۳۳۶ ، الكشف الحثیث ۱۲۰ .

۳- تهذیب التهذیب ۳ / ۳۳۲ ، میزان الاعتدال ۲ / ۹۳ ، تهذیب الکمال ۹ / ۵۱۷ - ۵۱۹ ، و مراجعه شود به کتاب المجروحین ابن حبان ۱ / ۳۰۲ - ۳۰۶ ، تاریخ الإسلام ۹ / ۱۴۰ - ۱۴۱ و ۱۰ / ۱۹۸ - ۱۹۹ .

۴- تهذیب الکمال ۱۰ / ۱۳۶ ، ضعفاء عقیلی ۲ / ۱۵۳ .

٢٩ . سعيد بن ذى لعوه (١) كان يشتم عثمان .

شيخ دجال زعم أنه يرى عمر يشرب المسكر .

٣٠ . شعيب بن إبراهيم كوفى (٢) فيه بعض النكره ؛ لأن فى أخباره وأحاديثه ما فيه تحامل على السلف .

٣١ . عباد بن يعقوب الأسدى أبو سعيد الكوفى الرواجنى (٣) يشتم عثمان .

يشتم السلف .

وسمعه ، يقول : الله أعدل من أن يدخل طلحه والزبير الجنة ، قاتلا عليا [(عليه السلام)] بعد أن بايعاه .

وقال ابن جرير : سمعته ، يقول : من لم يبرأ فى صلاته كل يوم من أعداء آل محمد [(عليهم السلام)] حشر معهم .

روى مناكير فى الفضائل والمثالب .

روى أحاديث أنكرت عليه فى فضائل أهل البيت [(عليهم السلام)] وفى مثالب غيرهم .

١- لسان الميزان ٣ / ٢٧ ، موضوعات ابن جوزى ٣ / ٢٧٥ ، ميزان الاعتدال ٢ / ١٣٤ .

٢- كامل ابن عدى ٤ / ٤ ، لسان الميزان ٣ / ١٤٥ .

٣- سير اعلام النبلاء ١١ / ٥٣٧ - ٥٣٨ ، ميزان الاعتدال ٢ / ٣٧٩ ، تهذيب التهذيب ٥ / ٩٥ - ٩٦ ، تاريخ الاسلام ١٨ / ٣٠١ -

٣٠٣ ، تهذيب الكمال ١٤ / ١٧٨ كامل ابن عدى ٤ / ٣٤٨ .

٣٢ . عبدالرحمن بن صالح (١) عبدالرحمن بن صالح . . . قال : مرّت عائشه بماء يقال له : الحوآب لبني عامر فنبحتها الكلاب ، فقالت : ردّوني فإنني سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم يقول : كيف بإحداكن إذا نبحت عليها كلاب الحوآب .
كان يقرض عثمان .

ألّف كتاباً في مثالب الصحابه ، رجل سوء .

كان يحدّث بمثالب أزواج النبي صلى الله عليه [وآله] و سلم وأصحابه ، وكان شيعي محترق .

وضع كتاب مثالب في أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم .

يروى أحاديث سوء في مثالب أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم .

٣٣ . عبدالرحمن بن يوسف بن خراش (٢) و حمل ابن خراش إلى بندار عندنا جزأين صنّفهما في مثالب الشيخين ، فأجازه بألفي درهم .

كان خرّج مثالب الشيخين ، وكان رافضيا .

١- كامل ابن عدى ٤ / ٣٢٠ ، ميزان الاعتدال ٢ / ٥٦٩ ، تاريخ الإسلام ١٧ / ٢٤١ ، تهذيب الكمال ١٧ / ١٨١ - ١٨٢ ، تهذيب التهذيب ٦ / ١٧٩ ، سؤالات الآجرى ١ / ٢٤ ، ٣٠ و ٢ / ٣٠٢ ، خلاصه تذهيب تهذيب الكمال خزرجي انصارى ٢٢٩ ، تاريخ بغداد ١٠ / ٢٦١ ، كتاب السنّه خلال ٥٠١ ، ٥١٢ .

٢- كامل ابن عدى ٤ / ٣٢١ - ٣٢٢ ، تاريخ بغداد ١٠ / ٢٨٠ ، تاريخ مدينه دمشق ٣٦ / ١١٠ ، تذكره الحفاظ ٢ / ٦٨٥ ، ميزان الاعتدال ٢ / ٦٠٠ ، سير اعلام النبلاء ١٣ / ٥٠٩ - ٥١٠ ، لسان الميزان ٣ / ٤٤٤ ، تاريخ الإسلام ٢١ / ٢١٤ ، سؤالات حمزه ، دارقطنى ٢٤١ .

٣٤ . عبدالرزاق بن همام (١) وقد روى أحاديث في الفضائل مما لا يوافقه عليها أحد من الثقات ، فهذا أعظم ما رموه به من روايته لهذه الأحاديث ، ولما رواه في مثالب غيرهم مما لم أذكره في كتابي هذا .

انه قد سبق منه أحاديث في فضائل اهل البيت [(عليهم السلام)] ومثالب آخرين مناكير .

يتناول عثمان بن عفان .

وكان عبدالرزاق يعرض بمعاويه .

كنت عند عبدالرزاق ، فذكر رجل معاويه ، فقال : لا تقدر مجلسنا بذكر ولد أبي سفيان .

حدثنا عبدالرزاق . . . مرفوعا : إذا رأيت معاويه على منبرى فاقتلوه .

٣٥ . عبدالعزيز بن إسحاق ، معروف به ابن البقال (٢) له مذهب خبيث .

سمعت منه أجزاء فيها أحاديث رديئه .

-
- ١- ميزان الاعتدال ٢ / ٦١٠ ، كامل ابن عدى ٥ / ٣١٤ - ٣١٥ ، تاريخ الإسلام ١٥ / ٢٦٤ - ٢٦٥ ، تاريخ مدينة دمشق ٣٦ / ١٨٧ - ١٩١ ، تهذيب الكمال ١٨ / ٦٠ - ٦١ ، سير اعلام النبلاء ٩ / ٥٧٠ - ٥٧٤ ، تهذيب التهذيب ٦ / ٢٨٠ ، كتاب السننه ابو بكر خلال ٥٠٢ - ٥٠٣ ، ٥٠٩ ، مقدمه تفسير قرآن عبدالرزاق ١ / ١٩ - ٢٤ .
- ٢- تاريخ بغداد ١٠ / ٤٥٨ ، ميزان الاعتدال ٢ / ٦٢٣ ، لسان الميزان ٤ / ٢٥ ، تاريخ الاسلام ذهبى ٢٦ / ٣٠٨ .

٣٦ . عبدالغفار بن القاسم ، الكوفي أبو مريم (١) كان يحدث ببلايا في عثمان وعائشه .

وقد حدّث ببلايا في عثمان . . . أحاديث سوء .

٣٧ . عبيد الله بن موسى العبسي (٢) يقرأ على قوم مثالب عثمان بن عفان ، فخرجت و لم أسمع منه شيئا .

سمعناه يتناول معاويه بن أبي سفيان .

حدّث بأحاديث سوء ، خرّج تلك البلايا يحدث بها .

فأخرج تلك الأحاديث الرديئه .

٣٨ . علي بن بذيمة (٣) كان ينال من عثمان .

زايع عن الحق ، معلن به .

٣٩ . علي بن الجعد (٤) نهاني أبي أن أذهب إليه ، وكان يبلغه عنه أنه يتناول أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم .

ويقع في أصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] و سلم .

١- ضعفاء عقيلي ٣ / ١٠٢ ، الجرح والتعديل ٦ / ٥٣ ، موضوعات ابن جوزي ٢ / ١٠ - ١١ ، ميزان الاعتدال ٢ / ٦٤٠ ، لسان الميزان ٤ / ٤٢ ، تاريخ الإسلام ١٠ / ٣٣١ ، تعجيل المنفعة ابن حجر ٢٦٣ ، و مراجعه شود به كتاب المجروحين ابن حبان ٢ / ١٤٣ .

٢- تاريخ بغداد ٩ / ١٤٧ - ١٤٨ و ١٤ / ٣٢٧ ، تاريخ مدينة دمشق ٣٦ / ١٨٨ - ١٨٩ ، بحر الدم ١٠٥ - ١٠٦ ، كتاب السنّه ابو بكر خلال ٥٠٤ - ٥٠٥ .

٣- تاريخ مدينة دمشق ٤١ / ٢٧٩ .

٤- تاريخ بغداد ١١ / ٣٦٤ ، تهذيب الكمال ٢٠ / ٣٤٨ ، بحر الدم ١١١ .

٤٠ . عمرو بن ثابت (١) كان يشتم عثمان .

كان ينال من عثمان ، ويقدم علياً [(عليهم السلام)] على الشيخين .

لا تحدّثوا عن عمرو بن ثابت فإنه يسبّ السلف .

كان يشتم السلف فلذلك تركت حديثه .

٤١ . عمرو بن حماد (٢) كان من الرافضة ، ذكر عثمان بشيء فطلبه السلطان .

٤٢ . عمرو بن شمر (٣) رافضى يشتم الصحابه .

٤٣ . عمرو بن عبدالغفار الفقيمي الكوفي (٤) كان السلف يتهمونه بأنه يضع في فضائل أهل البيت وفي مثالب غيرهم .

٤٤ . عمرو بن عبيد بن باب (٥) كان يشتم الصحابه .

-
- ١- العلل ومعرفة الرجال احمد بن حنبل ٣ / ٤٨٦ ، صحيح مسلم ١ / ١٢ ، ضعفاء عقيلي ٣ / ٢٦٢ ، تهذيب الكمال ٢١ / ٥٥٥ ، ميزان الاعتدال ٣ / ٢٤٩ ، تهذيب التهذيب ٨ / ٩ - ١٠ ، تاريخ الإسلام ذهبي ١١ / ٢٧٩ - ٢٨٠ .
 - ٢- تهذيب التهذيب ٨ / ٢١ ، سوالات الآجری ١ / ١٥٤ ، تهذيب الكمال ٢١ / ٥٩١ .
 - ٣- ميزان الاعتدال ٣ / ٢٦٨ ، لسان الميزان ٤ / ٣٦٦ ، تاريخ الإسلام ذهبي ٩ / ٥٥١ ، كتاب المجروحين ابن حبان ٢ / ٧٥ .
 - ٤- كامل ابن عدی ٥ / ١٤٦ .
 - ٥- ميزان الاعتدال ٣ / ٢٧٣ - ٢٧٤ ، البدايه والنهائيه ١٠ / ٨٥ ، تهذيب التهذيب ٨ / ٦٢ - ٦٥ .

٤٥ . عيسى بن مهران المستعطف البغدادي (قرن سوم) (١) حدّث بأحاديث موضوعه مناكير ، محترق في الرفض .

له مصنفات في تكفير الصحابه .

له أحاديث في فضائل أهل البيت وذمّ غيرهم .

رجل سوء ، ومذهب سوء ، من شياطين الرافضة ومردتهم ، ووقع إلى كتاب من تصنيفه في الطعن على الصحابه وتضليلهم ، وإكفارهم وتفسيرهم ، فوالله لقد قفّ شعري عند نظري فيه ، وعظم تعجبي مما أودع ذلك الكتاب من الأحاديث الموضوعه ، والأقاصيص المختلفه ، والأنباء المفتعله ، بالأسانيد المظلمه عن سقاط الكوفيين ، من المعروفين بالكذب ، و من المجهولين . ودلّني ذلك على عمى بصيره واضعه ، و خبت سريرته جامعه ، وخيبه سعي طالبه ، واحتقاب ذرار كاتبه .

حدّثنا عيسى بن مهران البغدادي . . . قال : لما طعن عمر بن الخطاب - الطعنه التي هلك فيها - دخل عليه على بن أبي طالب [عليهم السلام] ، وعبدالله بن عباس ، ورأسه في حجر عبدالله بن عمر فدعا بنيذ فشرّب منه . . . فعرف انه ميت فقال لابن عمر : ضع رأسى ، شكلك أمّيك ، قال : فوضع رأسه ، فلمّا وضع رأسه قال : شكلك أمّك يا عمر - مرّتين أو ثلاثا - لو كان لى ما بين المشرق إلى المغرب لافتديت به من هول المطلع !!

٤٦ . فليح بن سليمان (٢) يتناول أصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] و سلم .

١- تاريخ بغداد ١١ / ١٦٨ ، كامل ابن عدى ٥ / ٢٦٠ - ٢٦١ ، ميزان الاعتدال ٣ / ٣٢٤ ، اللباب في تهذيب الأنساب ابن اثير ٣ /

٢٠٨ ، الكشف الحثيث ٢٠٥ ، لسان الميزان ٤ / ٤٠٦ ، تاريخ الاسلام ٢٠ / ١٤٧ - ١٤٨ ، انساب سمعاني ٥ / ٢٨٥ .

٢- تهذيب التهذيب ٨ / ٢٧٣ ، التعديل والتجريح سليمان باجى ٣ / ١١٨٩ - ١١٩٠ .

- ٤٧ . محمد بن إبراهيم بن ماهان معروف به أبو بكر فقيه (١) يلعن معاويه .
- ٤٨ . محمد بن جعفر غندر (٢) قيل لمحمد بن جعفر : فضحت شعبه في هذه الأحاديث الرديئه .
- ٤٩ . محمد بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن دينار أبو المعالي (٣) له كلام في . . . والظعن على السلف .
- ٥٠ . محمد بن الحسن الخزاعي الأنماطي ابن داود الكوفي (٤) كان كوفياً حسن النادره إلا أنه كان سيء المعتقد ، رافضياً كاشفاً بالظعن على السلف الصالح .
- ٥١ . محمد بن طلحه النعالي (٥) يلعن معاويه .
- كان يتبع الغرائب والمناكير إلى أن مات .
- ٥٢ . محمد بن عبدالله أبو الفضل الشيباني الكوفي (٦) قعد للرافضه وأملى عليهم أحاديث ذكر فيها مثالب الصحابه .

١- تاريخ الإسلام ٢٨ / ٣٣٢ .

٢- كتاب السنه ابو بكر خلال ٥٠٤ ، پاورقى تهذيب الكمال ٢٥ / ٩ به نقل از كتاب المعرفه ٢٠٣ / ٢ .

٣- لسان الميزان ٥ / ١٠٦ .

٤- لسان الميزان ٥ / ١٣٥ - ١٣٦ .

٥- لسان الميزان ٥ / ٢١٢ .

٦- لسان الميزان ٥ / ٢٣١ ، تاريخ مدينه دمشق ٥٤ / ١٨ .

٥٣. مسور بن الصلت (١) كان غالباً في التشيع يشتم السلف .

٥٤. معلى بن هلال الكوفى الطحانق (٢) كان غالباً في التشيع يشتم الصحابه ، لا تحلّ الروايه عنه به حال .

٥٥. موسى بن قيس (٣) من الغلاه فى الرفض .

قد روى أحاديث رديه بواطيل .

حدّثنا . . . قال : خطب أبو بكر وعمر فاطمه [(عليها السلام)] ، فقال النبي صلى الله عليه [وآله] و سلم : هي لك يا على !
لست بدجال .

وقد غمض فى هذه المديحه لعلى [(عليه السلام)] أبا بكر وعمر .

٥٦. مينا بن أبى مينا (٤) يحيى بن معين يقول : و من مينا الماصّ . . . أمه حتى يتكلم فى الصحابه ؟ !

٥٧. يحيى بن كثير (٥) انه امتحن وضرب وحلق لأنه كان ينتقص بنى اميه .

١- كتاب المجروحين ابن حبان ٣ / ٣١ .

٢- تاريخ الإسلام ١١ / ٣٦٦ - ٣٦٧ ، كتاب المجروحين ابن حبان ٣ / ١٦ .

٣- ضعفاء عقيلي ٤ / ١٦٥ ، موضوعات ابن جوزى ١ / ٣٨٢ ، و مراجعه شود به ميزان الاعتدال ٤ / ٢١٧ ، الكشف الحثيث ٢٦٤ .

٤- كتاب السنّه ابو بكر خلال ٥٠٩ ، ميزان الاعتدال ٤ / ٢٣٧ ، كامل ابن عدى ٦ / ٤٥٩ ، موضوعات ابن جوزى ١ / ٣٤٦ .

٥- النصائح الكافيه ١١٨ به نقل از ذهبى .

۵۸ . یونس بن خباب (۱) شتام الصحابه .

كان يسبّ عثمان .

كان يشتم عثمان . هو يتناول عثمان ، يقول عثمان قتل ابنتي رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم .

... و دیگر اصحاب مذکور در کتب رجال و تراجم و حدیث و تاریخ و ...

۱- تاریخ ابن معین ۲ / ۵۸ ، تهذیب التهذیب ۱۱ / ۳۸۴ - ۳۸۵ ، تهذیب الکمال ۳۲ / ۵۰۶ ، ضعفاء عقیلی ۴ / ۴۵۹ ، کامل ابن عدی ۷ / ۱۷۳ ، و مراجعه سود به تاریخ ابن معین ۱ / ۳۴۲ ، میزان الاعتدال ۴ / ۴۷۹ .

در صفحات آینده به تفصیل برخی از عناوین مطاعن خواهد آمد که بسیاری از آنها در مصادر اهل تسنن هم آمده است (۱). ولی مناسب دیده شد که در این قسمت برخی روایات مطاعن موجود در کتب عامه - هرچند بعضاً آن را تضعیف یا تأویل و توجیه کرده باشند - ذکر شود:

۱. تصمیم جمعی از صحابه مانند ابو بکر، عمر، عثمان، طلحه و سعد بن ابوقاص بر قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم).
۲. (۲) بودن ابوموسی اشعری با آنها به تصریح حدیفه. (۳) ۳. بودن ودیعه بن ثابت با آنها به تصریح عمار بن یاسر. (۴) ۴. بودن ابو بکر، عمر، ابوعبیده جراح، سعد بن ابوقاص و... در لشکر اسامه، (۵) و تخلف از آن با توجه به دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اینکه: «تجهیز کنید لشکر اسامه را، خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از آن». (۶) ۶.

۱- مراجعه شود به مصادر آن در بحار الانوار و تشیید المطاعن.

۲- المحلّی ۱۱ / ۲۲۴.

۳- مسند احمد ۵ / ۳۹۰، صحیح مسلم ۸ / ۱۲۳، السنن الکبری بیهقی ۹ / ۳۳، المصنف ابن ابی شیبه ۸ / ۵۸۸، شرح مسلم نووی ۱۷ / ۱۲۵، الدیاج علی مسلم ۶ / ۱۳۸، کنز العمال ۱۴ / ۸۶ - ۸۷.

۴- المعجم الکبیر طبرانی ۳ / ۱۶۵ - ۱۶۶، تهذیب الکمال ۵ / ۵۰۳.

۵- در بسیاری از مصادر فریقین آمده است، مراجعه شود به صفحه: ۱۶۱ - ۱۶۲.

۶- الملل و النحل ۱ / ۲۳، شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۵۲، مواقف ۳ / ۶۴۹ - ۶۵۰، شرح مواقف ۳۷۶، دعائم الاسلام ۱ / ۴۰، نهج الحق ۲۶۳، بحار الانوار ۳۰ / ۴۳۰، ۴۳۲.

۵. بسیاری از دانشمندان اهل سنت روایت کرده اند که : در قیامت مردانی از امت من در جرگه اصحاب شمال خواهند بود . من گویم : پروردگارا ! اینان یاران و اصحاب من هستند . خطاب رسد : تو نمیدانی پس از تو چه کردند ! هنگامی که از آنان جدا شده ای ، به گذشته خویش باز گشته اند .

۶. و این قسمت از خطبه غدیر را با عبارتهای گوناگون حکایت کرده اند : آگاه باشید ! شما پس از من از دین روی تافته و کافر شده و یکدیگر را به قتل خواهید رسانید . (۱) و مراجعه شود به بقیه روایاتی که ذیل عنوان « عدالت صحابه » آمده است .

۷. پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) خطاب به اهل بیت خود فرمود :

« أَمَا إِنَّكُمْ الْمَقْهُورُونَ وَالْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي » .

یعنی : پس از من شما مغلوب واقع شده و شما را بیاور و تنها شمارند . (۲) ۸. امیرمؤمنان (علیه السلام) به خداوند سوگند یاد مینمود و میفرمود : پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) مرا فرمود : مردم پس از من به تو خیانت کرده و پیمان شکنی خواهند کرد . (۳) .

۱- مصادر این روایت و روایت قبل تحت عنوان « عدالت صحابه » گذشت .

۲- طبقات ابن سعد ۸ / ۲۷۸ ، مسند احمد ۶ / ۳۳۹ ، أنساب الأشراف ۲ / ۲۲۴ ، شواهد التنزیل ۱ / ۵۵۱ ، ۵۵۵ ، ۵۵۹ ، مجمع الزوائد ۹ / ۳۴ ، الخصائص سیوطی ۲ / ۱۳۵ ، کنز العمال ۱۱ / ۱۷۷ .

۳- شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۱۰۷ و ۶ / ۴۵ ، و مراجعه شود به : مستدرک حاکم ۳ / ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، البدایه والنہایه ۶ / ۲۴۴ ، کنز العمال ۱۱ / ۲۹۷ ، ۶۱۷ ، مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۷ ، مختصر تاریخ دمشق ۱۸ / ۴۴ - ۴۵ .

۹. و فرمود : گروهی از تو کینه ها در دل دارند و آشکار نخواهند کرد تا آن هنگام که من از دنیا روم . (۱) . ۱۰ . و فرمود : پس از من بی خوابی علی طولانی خواهد شد و خاندان من بر اثر ظلمهایی که بر او روا میشود ، ستم بسیار خواهند دید . (۲) .
۱۱ . فاطمه زهرا (علیها السلام) خطاب به حضرت فرمود :

« یا اَبه ! أخصی الضیعه بعدک » . (۳) یعنی : پدر ! میترسم بعد از تو تلف شوم !

۱۲ . حضرت خطاب به اهل بقیع فرمود :

« السلام علیکم أهل القبور ، لیهنکم ما أصبحتم فیہ مما فیہ الناس ، أقبلت الفتن کقطع اللیل المظلم ، یتبع آخرها أولها » . (۴) .
یعنی : سلام بر شما ای اهل قبرستان ! گوارا باد بر شما که از آنچه برای مردم دنیا اتفاق میافتد جان سالم بدر برده اید ، فتنه هایی مانند پاره های شب تار ، یکی پس از دیگری به دنبال یکدیگر روی آورده است .

۱- شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۱۰۷ و مراجعه شود به : الرياض النضرة ۶۵۱ ، مناقب خوارزمی ۶۵ ، مجمع الزوائد ۹ / ۱۱۸ ، کنز العمال ۱۳ / ۱۷۶ ، ینایع الموده ۱ / ۱۳۴ .

۲- شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۱۰۷ .

۳- مجمع الزوائد : ۸ / ۲۵۳ و ۹ / ۱۶۵ ؛ ذخائر العقبی : ۱۳۵ - ۱۳۶ .

۴- سنن دارمی ۱ / ۳۶ - ۳۷ ، تاریخ طبری ۲ / ۴۳۲ ، مسند احمد ۳ / ۴۸۸ - ۴۸۹ ، البدء والتاریخ ۵ / ۵۶ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۰ / ۱۸۳ ، البدایه والنهایه ۵ / ۲۴۳ - ۲۴۴ ، کامل ابن اثیر ۲ / ۳۱۸ ، انساب الأشراف ۲ / ۲۱۴ ، تاریخ الإسلام ذهبی ۱ / ۵۴۵ ، نهیة الارب ۱۸ / ۳۶۲ ، المنتظم ۴ / ۱۴ - ۱۵ ، تاریخ الخمیس ۲ / ۱۶۱ ، مجمع الزوائد ۹ / ۲۴ ، کنز العمال ۱۲ / ۲۶۲ .

۱۳. و در آخرین لحظات عمر شریف فرمود :

« أيها الناس ! سَعَرَت النار ، وأقبلت الفتن كالليل المظلم » .

یا « وأقبلت الفتن كقطع الليل المظلم يتبع آخرها أولها » . (۱) یعنی : ای مردم آتش شعله ور شده و زبانه میکشد ! ...

تا آخر حدیث که مانند روایت گذشته است .

آیا این فتنه های تار ، یکی پس از دیگری ، و به دنبال یکدیگر چه میتواند باشد جز فتنه سقیفه و غصب خلافت و ...

۱۴ . طبرانی از عمر بن الخطاب نقل میکند که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) در بیماری قبل از رحلت فرمود :

« ادعوا لی بصحیفه ودواء أکتب لکم کتاباً لا تضلّوا بعده أبداً » فکرهنا ذلك أشدّ الكراهه ، ثم قال : « ادعوا لی بصحیفه أکتب لکم کتاباً لا تضلّوا بعد أبداً » .

فقال النسوة من وراء الستر : ألا تسمعون ما يقول رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم ؟ ! فقلت : إنكّن صويحبات يوسف ، إذا مرض رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم عصرتنّ أعينكنّ وإذا صحّ (۲) ركبتنّ عنقه . فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم : « دعوهنّ فإنهنّ خير منكم » . (۳) !

۱- تاریخ طبری ۲ / ۴۴۱ ، البدء والتاریخ ۵ / ۶۱ ، سمط النجوم العوالی ۲ / ۲۴۱ ، و نویری در نهاییه الإرب ۱۸ / ۳۶۸ نیز به آن اشاره نموده است .

۲- در مصدر (أصبح) بود ولی چنان که در کنز العمال آمده (صحّ) صحیح است .

۳- المعجم الأوسط ۶ / ۱۶۲ (چاپ ریاض) ، جامع الأحادیث ۱۳ / ۲۶۳ ، ۲۵۹) ، کنز العمّال ۵ / ۶۴۴ در مصدر اخیر (فکرهنا ذلك أشدّ الكراهه) حذف شده !

۱۵. و در جای دیگر تتمه قضیه را چنین آورده :

فَقَالَتْ امْرَأَةٌ مِّنْ حَضْرَةِ: وَيَحْكُمُ! عَهْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ إِلَيْكُمْ. فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: اسْكُتِي فَإِنَّهُ لَا عَقْلَ لَكَ. فَقَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): «أَنْتُمْ لَا أَحْلَامَ لَكُمْ» (۱). خلاصه آنکه: حضرت قلم و کاغذ طلب نمود تا نوشته ای برای امت بگذارد که هرگز گمراه نشوند.

عمر گوید: ما از شنیدن این کلام به شدت ناراحت شدیم!

زنان از پشت پرده گفتند: مگر نمیشنوید حضرت چه میفرماید؟!

عمر گوید: من گفتم: شما همان کسانی هستید که میخواستند یوسف را به گناه مبتلا کنند، هنگام بیماری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دیدگان خویش فشار میآوردید تا اشک دروغین بریزید و هنگام سلامتی اش بر او مسلط میشوید!

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: با آنها کاری نداشته باشید، آنها از شما بهتر هستند!

بنابر روایتی: زنی گفت: وای بر شما بینید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چه میفرماید!

یکی از حضار به او گفت: بی عقل ساکت باش!

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بی خرد شما هستید.

۱۶. اَبِي بِنِ كَعْبٍ مَيَكْفُتُ: مَا دَرَّ زَمَانَ بِيَامِبِرِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَكُ رُو (و در يك جهت) بوديم ولى پس از آن حضرت چنین و چنان شدیم (منحرف شدیم). (۲).

۱- المعجم الكبير ۱۱ / ۳۶ (چاپ دار إحياء التراث العربی).

۲- جامع الاحادیث سیوطی ۱۷ / ۵۲۴.

۱۷ . بخاری روایت میکند که اسود گفت :

كُنَّا فِي حَلْقَةِ عَبْدِ اللَّهِ ، فَجَاءَ حَذِيفَةَ حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا فَسَلَّمَ ، ثُمَّ قَالَ : لَقَدْ أَنْزَلَ النِّفَاقَ عَلَى قَوْمٍ خَيْرٍ مِنْكُمْ . قَالَ الْأَسْوَدُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ! إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ : (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) (۱) فَتَبَسَّمَ عَبْدُ اللَّهِ ، وَجَلَسَ حَذِيفَةَ فِي نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ ، فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ فَتَفَرَّقَ أَصْحَابُهُ ، فَرَمَانِي بِالْحَصِيِّ فَأَتَيْتُهُ ، فَقَالَ حَذِيفَةَ : عَجِبْتُ مِنْ ضَحْكِهِ وَقَدْ عَرَفَ مَا قُلْتُ . . (۲) اسود گوید : در مسجد نزد عبدالله (۳) بودیم ، حذیفه وارد شد سلام کرد و گفت : نفاق بر گروهی که (به حسب ظاهر) از شما بهتر بودند نازل شد . اسود گفت : سبحان الله ! خدا فرماید : منافقین در پست ترین درکات جهنم هستند . عبدالله تبسمی کرد ، و حذیفه رفت گوشه مسجد نشست . عبدالله (نشستن بیش از این را صلاح ندید) بلند شد ، اطرافیان او هم متفرق شدند ، حذیفه سنگریزه ای به طرف من انداخت (و اشاره کرد که نزد او روم) هنگامی که نزدش رفتم گفت : تعجب میکنم که عبدالله میخندد او خوب فهمید که من میخواهم چه بگویم !

۱۸ . أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ دَرَبَارَهُ يَمَانِ شُومِ أَصْحَابِ صَحِيفَةَ كَقَوْلِهِ : آگاہ باشید که اهل یمان هلاک شدند ، به خدا سوگند بر آنها تأسف نمیخورم ، برای بیچارگانی که .

۱- النساء (۴) : ۱۴۵ .

۲- صحیح بخاری ۵ / ۱۸۴ . و مراجعه شود به آنچه حذیفه درباره منافقین روایت نموده در صحیح مسلم ۵ / ۳۹۰ و ۸ / ۱۲۲ -

۱۲۳ ، مسند احمد ۵ / ۳۹۱ ، سنن الکبری بیهقی ۸ / ۱۹۸ و ۹ / ۳۳ ، کنز العمال ۱۴ / ۸۶ .

۳- شارحین بخاری گفته اند مراد ابن مسعود است ، ولی برخی از علما فرموده اند که مراد پسر عمر است .

به واسطه آنها گمراه شدند ، ناراحتم . (۱) ۱۹ . ابن سعد و دیگران آورده اند که :

جاء علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] يوماً متقنعاً متحازناً ، فقال أبو بکر : أراک متحازناً ؟ !

فقال علی [(علیه السلام)] : « إنه عنانی ما لم یعنک » !

قال أبو بکر : اسمعوا ما یقول ، أنشدکم الله أترون أحداً کان أحزن علی رسول الله منی ! (۲) یعنی : امیرمؤمنان (علیه السلام) با حزن و اندوه نزد اصحاب آمد ، ابو بکر گفت : چرا محزون و ناراحتی ؟ حضرت فرمود : برای چیزی محزون و غمناکم که برای تو اهمیت ندارد (و آن فقدان پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) است) . ابو بکر (برآشفته و) به حاضرین گفت : میبینید چه میگوید ؟ ! شما را به خدا آیا کسی بیش از من برای از فقدان پیامبر محزون بود ؟ !

۲۰ . هجوم به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) در بسیاری از مصادر عامه آمده که این مختصر گنجایش ذکر روات یا راویان آن را ندارد ، و تألیفات متعددی در جمع آوری آن نگاشته شده است . (۳) .

۱- رجوع شود به سنن نسائی ۲ / ۸۸ ، مسند احمد ۵ / ۱۴۰ ، مستدرک حاکم ۲ / ۲۲۶ (و در ۳ / ۳۰۵ نیز به آن اشاره کرده است) ، طبقات ابن سعد ۳ / ۵۰۱ ، حلیه الأولیاء ۱ / ۲۵۲ ، نهاییه ابن اثیر ۳ / ۲۷۰ ، شرح ابن ابی الحدید ۲۰ / ۲۴ . و از مصادر شیعه : الإيضاح ۳۷۸ ، المسترشد ۲۸ - ۲۹ ، الفصول المختاره ۹۰ ، الصراط المستقیم ۳ / ۱۵۴ ، بحار الانوار ۱۰ / ۲۹۶ و ۲۸ / ۱۲۲ .

۲- نهاییه الإرب ۱۸ / ۳۹۶ - ۳۹۷ ، کنز العمّال ۷ / ۲۳۰ ، جامع الأحادیث ۱۳ / ۱۵ .

۳- مراجعه شود به کتاب الهجوم علی بیت فاطمه (علیها السلام) ۱۵۰ - ۲۱۷ (الفصل الرابع) ، و در ترجمه آن هجوم به خانه صدیقه طاهره (علیها السلام) ۹۱ - ۱۰۰ (فقط نام روات) .

۲۱. خطبه فدکیه حضرت زهرا (علیها السلام) را بسیاری از نویسندگان سنی نقل نموده ، یا بدان اشاره کرده و یا جمله کوتاهی از آن را آورده اند . (۱) ۲۲. ابن قتیبه و دیگران پس از ذکر قضیه هجوم آورده اند که : عمر به ابو بکر گفت : ما فاطمه را خشمگین ساخته ایم ؛ بیا تا از او عیادت نمایم ، ولی به آنان اجازه ورود داده نشد ، با وساطت امیرمؤمنان (علیه السلام) ، خدمت حضرت فاطمه (علیها السلام) رسیدند و بر او سلام کردند ؛ لیکن حضرت جواب سلام آنها را نداد . . . حضرت زهرا (علیها السلام) فرمود : شما را به خدا ! آیا از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدید که میفرمود :

« رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ ، وَسَيَحْطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَيِّحَظِي فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي ، وَمَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي وَمَنْ أَسْحَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْحَطَنِي » .

خشنودی فاطمه خشنودی من و خشم فاطمه خشم و غضب من است . هر کس دخترم فاطمه را دوست دارد ، مرا دوست داشته و هر کس او را خشنود سازد ، مرا خشنود کرده و هر کس او را به خشم آورد ، مرا خشمگین کرده است .

عمر و ابابکر بیدرنگ گفتند : آری ! شنیده ایم .

حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمود : خدا و فرشتگان الهی را گواه میگیرم که شما مرا به خشم آوردید و خشنودم نساختید ؛ هرگاه به ملاقات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روم ، از شما نزد او شکایت خواهم کرد .

ابو بکر گفت : به خدا پناه میبرم از خشم او و خشم تو ! و سپس شروع به گریه .

۱- مراجعه شود به کتاب الهجوم علی بیت فاطمه (علیها السلام) ۴۰۵ - ۴۱۳ (الفصل الخامس) ، و ترجمه آن هجوم به خانه صدیقه طاهره (علیها السلام) ۲۲۲ - ۲۲۳ .

کرد . فاطمه (علیها السلام) فرمود : قسم به خدا در هر نمازی که به جای میآورم ، تو را لعن و نفرین میکنم .

آنگاه ابو بکر گریان از خانه امیرمؤمنان (علیه السلام) خارج شد . (۱) ۲۳ . گروهی از آنان روایاتی آورده اند که حکایت از اسقاط حضرت محسن (علیه السلام) هنگام هجوم دارد . (۲) ۲۴ . در بسیاری از منابع معتبر عامه اعتراف ابو بکر در مورد هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) با عبارت :

۱- الامامه و السیاسه ۱ / ۲۰ ، و مراجعه شود به الشافی ۴ / ۲۱۴ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۶ / ۲۸۱ . لازم به تذکر است که نفرین آن حضرت به ابو بکر را دیگر دانشمندان اهل سنت نیز ذکر کرده اند ، مانند : بلاذری در انساب الاشراف ۱۰ / ۷۹ (چاپ دارالفکر) در شرح حال ابو بکر ، و جاحظ در رسائل ۴۶۷ (بخش رسائل سیاسی ، چاپ مکتبه دار الهلال) و ابن ابی الحدید به نقل از جاحظ در شرح نهج البلاغه ۱۶ / ۲۶۴ و به نقل از جوهری در ۱۶ / ۲۱۴ .

۲- از جمله به افراد ذیل میتوان اشاره کرد : ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶) در کتاب معارف ، از او مناقب ۳ / ۳۵۸ ، مثالب النواصب ۴۱۹ . ملطی شافعی (متوفی ۳۷۷) در التنبیه والرّد ۲۵ - ۲۶ . مقاتل بن عطیه (متوفی ۵۰۵) در مؤتمر علماء بغداد ۶۳ ، الخلافه والامامه ۱۶۰ . شهرستانی (متوفی ۵۴۸) در الملل والنحل ۱ / ۵۷ . جوینی (متوفی ۷۲۲) در فرائد السمطين ۲ / ۳۵ . ذهبی (متوفی ۷۴۸) در میزان الاعتدال ۱ / ۱۳۹ ، سیر اعلام النبلاء ۱۵ / ۵۷۸ . صفدی (متوفی ۷۶۴) در الوافی بالوفیات ۶ / ۱۷ . ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲) در لسان المیزان : ۱ / ۲۶۸ . عباس محمود عقاد (معاصر) در فاطمه الزهراء (علیها السلام) والفاطمیون ۶۸ .

« فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ » .

یعنی : دوست داشتم که من هرگز به خانه فاطمه یورش نبرده بودم ، و یا عبارتی قریب به آن آمده است . (۱).

۱- حافظ سعید بن منصور (متوفی ۲۲۷) و ضیاءالدین مقدسی (متوفی ۶۴۳) آن را معتبر دانسته اند . (جامع الأحادیث سیوطی ۱۳ / ۱۰۰ - ۱۰۱ به نقل از کتاب السنن سعید بن منصور ، الأحادیث المختاره مقدسی ۱۰ / ۸۸ - ۹۰) . ابن عساکر (متوفی ۵۷۱) گفته : جماعتی از مشایخ ما در کتابهایشان آن را روایت کرده اند . (تاریخ مدینه دمشق ۳۰ / ۴۱۷ - ۴۲۲ ، با سندهای متعدّد ، مختصر تاریخ دمشق ۱۳ / ۱۲۲) . بزرگانی از اهل سنّت به آن استناد کرده اند ، مانند : حافظ أبو عبید (متوفی ۲۲۴) در الاموال ۱۹۴ ، حمید بن زنجویه (متوفی ۲۵۱) در الاموال ۱ / ۳۴۸ و ۱ / ۳۰۴ ، ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶) (در الإمامه والسیاسة ۱ / ۲۴ ، یعقوبی (متوفی ۲۹۲) در تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۳۷ ، طبری (متوفی ۳۱۰) در تاریخ طبری ۲ / ۶۱۹ ، جوهری (متوفی ۳۲۳) در السقیفه وفدک به نقل شرح ابن ابی الحدید ۲ / ۴۶ - ۴۸ و ۶ / ۵۱ ، ابن عبدربه اندلسی (متوفی ۳۲۸) در العقد الفرید ۴ / ۲۵۰ (چاپ بیروت) ۴ / ۲۶۸ (چاپ مکتبه النهضه المصریه) ، خیمه بن سلیمان إطرابلسی (متوفی ۳۴۳) ، در فضائل الصحابه به نقل کنز العمال ۵ / ۶۳۱ ، مسعودی (متوفی ۳۴۶) در مروج الذهب ۲ / ۳۰۱ - ۳۰۲ ، چاپ بیروت ۲ / ۳۱۷) ، طبرانی (متوفی ۳۶۰) در المعجم الکبیر ۱ / ۶۲ ، ذهبی (متوفی ۷۴۸) در تاریخ اسلام ۳ / ۱۱۷ - ۱۱۸ ، سیر اعلام النبلاء - سیر الخلفاء الراشدون - ۱۷ ، ابن کثیر دمشقی (متوفی ۷۷۴) در جامع المسانید والسنن ۱۷ / ۶۵ ، سیوطی (متوفی ۹۱۱) در مسند فاطمه الزهراء ۱۷۳ (چاپ حیدرآباد) ، جامع الأحادیث ۱۳ / ۱۰۰ - ۱۰۱ ، متقی هندی (متوفی ۹۷۵) در کنز العمال ۵ / ۶۳۱ ، منتخب کنز العمال ۲ / ۱۴۳ ، عصامی مکی (متوفی ۱۱۱۱) در سمط النجوم العوالی ۲ / ۳۵۶ ، خیر الله طلفاح در کیف السبیل إلى الله ، أبو بکر ۱۲ / ۱۵۴ ، محمد حسین هیکل در الصدیق أبو بکر ۳۲۶ .

۲۵ . وقال أمير المؤمنين (عليه السلام) لعبد الرحمن بن عوف - بعد استخلاف عثمان - :

« ليس هذا أول يوم تظاهرتم فيه علينا (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) » . (۱) یعنی : امیر مؤمنان (علیه السلام) به عبدالرحمن بن عوف فرمود : این اولین بار نیست که شما علیه ما خاندان به کمک یکدیگر شتافتید .

۲۶ . وقال (عليه السلام) :

« ما لقي أحد من الناس ما لقيت » ثم بكى (عليه السلام) . (۲) وزاد البلاذري : « توفى رسول الله (صلى الله عليه وآله) وأنا أحق بهذا الأمر » . (۳) یعنی : هیچ کس مانند من با مشکلات مواجه نشد ، هنگام وفات پیامبر (صلى الله عليه وآله و سلم) من سزاوارترین مردم به خلافت بودم .

۲۷ . ويقول (عليه السلام) :

« ولي أبو بكر و كنت أحق الناس بالخلافه » . (۴) یعنی : ابو بکر سر کار آمد ولی من سزاوارترین مردم به جانشینی پیامبر (صلى الله عليه وآله و سلم) بودم .

۲۸ . وقال (عليه السلام) :

« إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا قَبِضَ رَسُولَهُ (صلى الله عليه وآله) قلنا : نحن أهله وأولياؤه .

۱- يوسف (۱۲) : ۱۸ . رجوع شود به : تاریخ طبری ۳ / ۲۹۷ ، کامل ابن اثیر ۳ / ۷۱ ، شرح ابن ابی الحدید ۱ / ۱۹۴ ، العقد الفريد ۴ / ۲۷۹ (چاپ مکتبه النهضه المصريه) .

۲- شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۱۰۳ .

۳- أنساب الأشراف ۲ / ۱۷۷ (تحقیق محمودی) ۲ / ۴۰۲ (چاپ دار الفکر) .

۴- لسان المیزان ۴ / ۴۸۵ .

لا يَنازِعُنَا سُلْطَانَهُ أَحَدٌ ، فَأَبَى عَلَيْنَا قَوْمَنَا . . . فَوَلَّوْا غَيْرَنَا ، وَأَيْمَ اللَّهِ لَوْلَا مُخَالَفَةُ الْفِرْقَةِ ، وَ أَنَّ يَعُودَ الْكُفْرَ . . . » (۱) . یعنی : هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) رحلت فرمود ، گفتیم : ما از خاندان آن حضرت و نزدیک ترین مردم به او هستیم پس کسی در جانشینی حضرت با ما نزاعی ندارد ، ولی بستگان ما (یعنی قریش) ابا نمودند و دیگران را سر کار آوردند . به خدا سوگند اگر خوف اختلاف و ارتداد و بازگشت مردم به کفر نبود . . .

۲۹ . وفي كتاب مولانا أبي عبدالله الحسين (عليه السلام) إلى أشراف البصرة :

« أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَلَى خَلْقِهِ ، وَأَكْرَمَهُ بِنَبْوَتِهِ ، وَاخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَقَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ ، وَبَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ، وَكُنَّا أَهْلَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ وَأَوْصِيَاءَهُ وَوَرِثَتَهُ وَأَحَقَّ النَّاسَ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمَنَا بِذَلِكَ ، فَضَمِينَا وَكْرَهْنَا الْفِرْقَةَ وَأَحْبَبْنَا الْعَافِيَةَ ، وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّ أَحَقَّ بِذَلِكَ الْحَقَّ الْمُسْتَحَقَّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ » .

(۲) خلاصه آنکه در نامه امام حسین (علیه السلام) آمده است : (پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم)) ما خاندان ، اولیاء ، اوصیاء ، وارثان او و سزاوارترین مردم به جانشینی آن حضرت بودیم ، ولی قوم ما - یعنی قریش - خویش را بر ما ترجیح دادند ، ما هم راضی شدیم (که سکوت کنیم) و اختلاف و تفرقه را دوست نداشتیم ، (بلکه) عافیت و سلامتی (اجتماع) نزد ما مطلوب بود ، در حالی که میدانستیم ما از کسانی که سر کار هستند به خلافت سزاوارتریم .

۱- الاستیعاب ۱ / ۴۹۰ (ترجمه رفاعه بن رافع) .

۲- تاریخ طبری ۴ / ۲۶۶ .

۳۰ . وقال المقداد :

ما رأيت مثل ما أودى به أهل هذا البيت بعد نبيهم (صلى الله عليه وآله) . (۱) یعنی : مقداد گفت : ظلمی که اهل بیت پیامبر (صلى الله عليه وآله) بعد از وفات آن حضرت از دشمنان دیدند ، مانند آن را ندیده و در هیچ جا سراغ ندارم .

۳۱ . قال ابن عباس لعائشه : ما أخرجك علينا مع منافق قريش ؟

قالت : كان ذلك قدراً مقدوراً . (۲) یعنی : ابن عباس به عایشه گفت : چرا با منافقین قریش به جنگ ما آمدی ؟ ! (یعنی طلحه و زبیر و ... از منافقین بودند) عایشه پاسخ داد : خدا چنین مقدر کرده بود (یعنی - العیاذ بالله - خدا مقصر است که مرا به جبر به گناه وادار نمود) .

۳۲ . قال حسن بن محمد بن علی بن أبی طالب (علیه السلام) :

إن فاطمة بنت النبی (صلى الله عليه وآله) دفنت باللیل . فرّ بها علی (علیه السلام) من أبی بکر أن یصلی علیها ، کان بینهما شیء . (۳) یعنی : حسن - فرزند محمد حنفیه - گفت : فاطمه (علیها السلام) شبانه به خاک سپرده شد ، علی (علیه السلام) میخواست ابو بکر بر او نماز نگذارد . بین آن دو چیزی بود (اختلافی وجود داشت) .

۳۳ . وقال الجاحظ (المتوفی ۲۵۵) : . . .

وظهرت الشکیه ، واشتدت الموجهه ، وقد بلغ ذلك من فاطمه [(علیها السلام)] .

۱- مروج الذهب ۲ / ۳۴۳ ، تاریخ طبری ۳ / ۲۹۷ ، کامل ابن اثیر ۳ / ۷۱ ، شرح ابن ابی الحدید ۱ / ۱۹۴ و ۹ / ۵۶ .

۲- کتاب الفتن لنعیم بن حماد ۴۷ ، (چاپ مکه مکرمه) .

۳- المصنف لعبد الرزاق ۳ / ۵۲۱ .

أَنَّهُ أَوْصَتْ أَنْ لَا يَصَلِّيَ عَلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ . (۱) جاحظ نوشته است : شکوه و گلایه علنی شد و غضب شدت یافت ، کار به جایی رسید که فاطمه (علیها السلام) وصیت نمود که ابو بکر بر او نماز نگذارد .

۳۴ . بخاری و مسلم و بسیاری از عامه از عایشه نقل نموده اند که گفت :

فوجدت فاطمه علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت . . . فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلًا و لم یؤذن بها أبًا بکر وصلی علیها .

یعنی : فاطمه از ابی بکر دوری گزید و اعراض نمود و با او تا هنگام مردن سخن نگفت ، او درحالی از دنیا رفت که بر ابی بکر غضبناک بود . . . پس از وفات شوهرش علی او را شبانه به خاک سپرد بدون اینکه ابابکر را خبردار کند ، علی خود بر جنازه زهرا نماز خواند . (۲) ۳۵ . سیوطی گوید : عمر در خطبه نماز جمعه گفت : روز احد فرار کردیم ، من از کوه بالا رفته و مانند بز کوهی به این سو و آن سو میدویدم . . . (۳) .

۱- الرسائل السیاسیه ۴۶۷ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۶ / ۲۴۶ .

۲- مراجعه شود به : مسند احمد ۱ / ۹ ، المصنف عبدالرزاق ۵ / ۴۷۲ ، صحیح بخاری ۴ / ۴۲ و ۵ / ۸۲ ، صحیح مسلم ۵ / ۱۵۴ ، تاریخ المدینه المنوره ابن شبه ۱ / ۱۹۶ - ۱۹۷ ، تاریخ طبری ۲ / ۴۴۸ ، شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۴۶ ، کفایه الطالب ۳۷۰ ، شرح صحیح مسلم نووی ۱۲ / ۷۷ ، ۸۰ ، نهایه الارب ۱۸ / ۳۹۶ - ۳۹۷ ، البدایه والنهایه ۵ / ۳۰۶ ، کنز العمال ۵ / ۶۰۴ و ۷ / ۲۴۲ ، تاریخ الخمیس ۲ / ۱۷۴ .

۳- الدرّ المنثور ۲ / ۸۸ ، و رجوع شود به تفسیر رازی ۹ / ۵۰ .

۳۶. ولید به عبدالرحمن بن عوف گفت : چرا به عثمان جفا میکنی ؟ ! عبدالرحمن گفت : از جانب من به او بگو : من از فراریان روز احد نیستم . . . (۱)

۱- مسند احمد ۱ / ۶۸ ، و رجوع شود به صحیح بخاری ۵ / ۱۵۷ ، مجمع الزوائد ۷ / ۲۲۶ و ۹ / ۸۳ - ۸۴ ، کنز العمال ۱۳ / ۷۱ ، الدر المنثور ۲ / ۸۹ ، الاستیعاب ۳ / ۱۰۴۳ .

گرچه به تعبیر امیر مؤمنان (علیه السلام) :

« . . فمساویه ومساوی صاحبه أكثر من أن تُحصی أو تُعدَّ » .

یعنی رفتارهای زشت و عیبهای عمر و رفیقش (ابو بکر) بیش از آن است که قابل شمارش باشد! (۱) ولی ذکر برخی از مطاعن در اینجا مناسب مینماید .

لازم به تذکر است که این مطالب در بسیاری از کتب شیعه ، و بخشی از آن در کتب عامه هم آمده است ، ولی - به جهت اختصار - ما فقط به آدرس آن از کتاب شریف بحار الانوار - و احیاناً بعضی مصادر دیگر - اکتفا مینماییم .

و از این جهت که بعضی از مطاعن با یکدیگر ارتباط داشت ، آدرس آن پس از موارد مرتبط یک جا آورده میشود .

تذکر :

مقصود از اشتراک - در مطاعن مشترک - آن است که عنوان طعن بر بیش از یک نفر از خلفا منطبق است ، یا اینکه در احداث آن طعن با یکدیگر مشارکت داشته اند .

برخی از مطاعن مشترک ۱ . پستی نسب ۲ . نداشتن شخصیت اجتماعی (۱) ۳ . نزول آیات عدیده در مذمت هر کدام (۲) ۴ . نفاق و کفر باطنی و اظهار اسلام به جهت طمع (۳) ۵ . اعتراف به شک در نبوت حضرت (۴) ۶ . نسبت سحر و جنون و کذب به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (۵) ۷ . اجرا نکردن دستورات آن حضرت (۶) ۸ . مخالفت علنی و اعتراض به فرمایشات ایشان (۷) ۹ . بی ادبی به ساحت مقدس آن حضرت (۸) ۱۰ . توطئه ترور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (۹) .

۱- بحار الانوار ۳۰ / ۵۱۸ - ۵۱۹ و ۳۱ / ۱۰۸ .

۲- بحار الانوار ۳۰ / ۱۴۵ - ۱۸۱ ، ۱۸۷ - ۱۹۲ ، ۲۰۳ - ۴۰۳ ، و مراجعه شود به کتاب آیات البراءه تألیف دانشمند محترم آقای سید باقر محمدی قزوینی .

۳- بحار الانوار ۳۰ / ۱۸۲ - ۱۸۶ ، ۲۸۸ - ۲۸۹ ، ۳۲۴ - ۳۲۶ ، ۳۳۲ - ۳۳۳ .

۴- بحار الانوار ۳۰ / ۳۴۰ ، ۵۶۴ .

۵- بحار الانوار ۳۰ / ۱۸۱ - ۱۸۲ ، ۱۹۳ - ۱۹۴ ، ۲۷۳ ، ۲۸۹ ، ۳۱۵ ، ۳۳۵ .

۶- بحار الانوار ۳۰ / ۳۳۵ - ۳۳۸ .

۷- بحار الانوار ۳۰ / ۱۴۸ .

۸- بحار الانوار ۳۰ / ۱۴۵ - ۱۴۶ ، ۲۷۹ - ۲۸۵ ، ۳۱۰ - ۳۱۵ .

۹- بحار الانوار ۲۸ / ۹۷ - ۱۰۰ .

۱۱. فرار از جنگها (۱) ۱۲. لیاقت نداشتن برای اداره امور (۲) ۱۳. زیر دست دیگران واقع شدن به دستور آن حضرت (۳) ۱۴. پایه گذاری تمام شرور و فتنه ها و ظلمها و ... (۴) ۱۵. پیمان شوم غصب خلافت و نوشتن صحیفه ملعونه (۵) ۱۶. بازگشت از لشکر اسامه (۶) ۱۷. حضور خودسرانه در محراب پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) (۷) ۱۸. نسبت هذیان دادن به پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) (۸) ۱۹. ادعای بی جای «حسبنا کتاب الله» ۲۰. مانع شدن از نوشتن دستور تضمین کننده هدایت و عدم گمراهی امت و سرپیچی از دستور حضرت در آوردن قلم و کاغذ (۸) ۲۱. عدم حضور در مراسم تجهیز و نماز و دفن پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) (۹).

- ۱- بحار الانوار ۳۰ / ۳۲۲ - ۳۲۴ .
- ۲- بحار الانوار ۳۰ / ۴۱۱ - ۴۲۷ .
- ۳- تشیید المطاعن ۱ / ۳۶۷ .
- ۴- بحار الانوار ۳۰ / ۲۶۹ ، ۳۸۳ و ۴۷ / ۳۲۳ و ...
- ۵- بحار الانوار ۲۸ / ۸۵ - ۱۷۵ .
- ۶- بحار الانوار ۳۰ / ۳۲۷ - ۴۴۳ .
- ۷- بحار الانوار ۲۸ / ۱۰۹ .
- ۸- بحار الانوار ۳۰ / ۵۲۹ - ۵۸۲ .
- ۹- بحار الانوار ۲۲ / ۵۲۴ - ۵۲۵ و ۲۸ / ۲۳۲ و ۳۰ / ۳۸۶ .

۲۲. انکار وفات حضرت (۱) ۲۳. شرکت در سقیفه بنی ساعده و غضب خلافت (۲) ۲۴. اجبار مردم بر بیعت (۳) ۲۵. هجوم به خانه حضرت زهرا (علیها السلام) (۴) ۲۶. سوزاندن درب خانه ۲۷. زدن و مجروح کردن حضرت زهرا (علیها السلام) که منجر به شهادت آن حضرت شد.

۲۸. اسقاط حضرت محسن (علیه السلام) ۲۹. بیرون کشاندن امیرمؤمنان (علیه السلام) از خانه ۳۰. اکراه حضرت بر بیعت (۵) ۳۱. دروغ بستن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) که «خدا پیامبری و خلافت را در خاندان ما جمع نخواهد کرد». (۶).

۱- بحار الانوار ۳۰ / ۵۹۰ - ۵۹۱.

۲- بحار الانوار ۲۸ / ۱۷۹ - ۱۸۳ ، ۳۲۴ - ۳۵۵.

۳- بحار الانوار ۲۸ / ۲۰۴ ، ۲۸۵ - ۲۸۶.

۴- رجوع شود به : کتاب الهجوم علی بیت فاطمه (علیها السلام) ، مأساه الزهرا (علیها السلام) .

۵- بحار الانوار ۲۲ / ۳۳۳ - ۳۵۱ - ۳۵۲ ، ۴۷۷ ، ۴۷۹ ، ۴۸۵ ، ۴۹۰ ، ۴۹۲ ، ۵۱۹ و ۲۸ / ۳۸ ، ۴۱ ، ۵۱ ، ۶۱ - ۶۴ ، ۷۶ ، ۲۰۶ ،

۲۱۰ ، ۲۲۰ ، ۲۲۷ ، ۲۳۱ ، ۲۳۷ ، ۲۵۰ ، ۲۵۲ ، ۲۵۵ ، ۲۶۱ ، ۲۶۶ - ۲۶۷ ، ۲۹۷ - ۳۰۰ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۳۹ ، ۳۸۸ ، ۳۹۰ ، ۳۹۳ و

۲۹ / ۴۸ ، ۹۳ ، ۱۹۲ ، ۳۴۶ ، ۴۶۸ - ۴۶۹ و ۳۰ / ۱۹۰ ، ۲۹۰ - ۲۹۵ ، ۳۰۲ - ۳۰۳ ، ۳۷۶ ، ۳۷۸ ، ۳۸۶ - ۳۸۷ ، ۳۹۰ ، ۳۹۳ و ۳۱

/ ۱۲۰ - ۱۲۹ ، ۴۱۶ و ۴۳ / ۴۷ ، ۱۹۳ ، ۱۹۷ ، ۲۱۱ ، ۲۱۸ و ۴۴ / ۷۳ ، ۸۳ ، ۱۴۹ ، ۲۶۵ و ۹۷ / ۱۹۵ ، ۱۹۹ و ۹۸ / ۴۴ و ۹۹

/ ۱۶۵ ، ۲۲۰ .

۶- بحار الانوار ۲۸ / ۲۷۴ .

۳۲. لقب خلیفه رسول الله به خود بستن (۱) ۳۳. لقب امیرالمؤمنین به خود بستن و در نتیجه منکوح واقع شدن! (۲) ۳۴. جهل به احکام و معارف دینی (۳) ۳۵. غصب فدک و اخراج کارگران حضرت زهرا (علیها السلام) ۳۶. مطالبه بینه از حضرت با اینکه ذو الید بودند .

۳۷. ردّ کردن گواهی امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و ام ایمن به بهانه های واهی ۳۸. تکذیب قرآن - آیه تطهیر - به واسطه تکذیب حضرت صدیقه و ردّ شهادت اهل بیت (علیهم السلام) ۳۹. پاره کردن سند فدک ۴۰. منع حضرت زهرا (علیها السلام) از میراث پدر ۴۱. افترا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که « نحن معاشر الأنبياء لا نورث ، ما ترکناه صدقه » ، یعنی : ما پیامبران از خود چیزی به ارث نمیگذاریم ، و آنچه از ما باقی بماند صدقه است . (۴) ۴۲. تأکید حضرت زهرا (علیها السلام) بر عدم حضور آنها بر جنازه حضرت (۵) .

۱- بحار الانوار ۲۸ / ۲۲۷ ، ۲۶۶ ، ۲۹۷ - ۲۹۸ .

۲- بحار الانوار ۳۷ / ۳۳۱ .

۳- بحار الانوار ۳۰ / ۵۰۶ - ۵۱۶ ، ۶۸۷ - ۷۰۷ و ۳۱ / ۲۴۶ .

۴- بحار الانوار ۲۹ / ۱۰۵ - ۴۱۷ .

۵- بحار الانوار ۷۸ / ۲۵۰ - ۲۵۶ .

۴۳. توطئه ترور امیرمؤمنان (علیه السلام) ۴۴. تکلم در اثناء نماز فریضه (۱) ۴۵. تصمیم نیش قبر حضرت زهرا (علیها السلام) (۲) ۴۶. غضب ، برائت و تنفر اهل بیت (علیهم السلام) از آنها در موارد کثیره مانند : خطبه شقشقیه ، خطبه فدکیه ، ... و لعن بر آنها در موارد دیگر (۳) ۴۷. انتخاب افراد نالایق ، فاسق و شرور برای اداره امور و بلاد (۴) ۴۸. تعطیل احکام و حدود شرعی (۵) برخی از مطاعن ابو بکر ۴۹. عزل از تبلیغ سوره برائت (۶) ۵۰. انکار و احتجاج اصحاب بر او (۷) ۵۱. اعتراف عمر به اینکه بیعت با ابو بکر امری ناگهانی و بدون مشورت بود . (۸) .

۱- بحار الانوار ۲۸ / ۳۰۵ و ۳۰ / ۳۰۷ ، ۳۵۲ ، ۳۸۶ .

۲- بحار الانوار ۲۹ / ۱۹۲ - ۱۹۳ و ۴۳ / ۱۷۱ ، ۱۹۹ ، ۲۰۵ - ۲۰۶ ، ۲۱۲ و ۷۸ / ۲۵۴ - ۲۵۵ .

۳- بحار الانوار ۲۹ / ۲۱۵ ، ۴۹۷ و ۸۲ / ۲۶۰ - ۲۶۱ و

۴- بحار الانوار ۳۰ / ۳۷۷ و ۳۱ / ۱۴۹ - ۱۶۱ .

۵- بحار الانوار ۳۰ / ۴۷۱ - ۴۹۵ ، ۶۳۹ و ۳۱ / ۲۲۴ - ۲۲۷ و رجوع شود به ۱۴۹ - ۱۶۱ .

۶- بحار الانوار ۳۰ / ۴۱۱ .

۷- بحار الانوار ۲۸ / ۱۸۹ - ۲۰۳ ، ۲۰۸ - ۲۱۴ ، .

۸- بحار الانوار ۳۰ / ۴۴۳ .

۵۲. تعیین أُجرت از بیت المال برای خودش (۱) ۵۳. اعتراف به تسلط شیطان بر او (۲) ۵۴. اعتراف به برتر نبودن خودش (۳) ۵۵. توطئه قتال با مالک بن نویره و قومش و کشتن آنها، و اسارت زنهایشان (۴) ۵۶. ترک قصاص خالد بن ولید در قتل مالک و زنا با همسرش (۵) ۵۷. تغییر صدقات پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) (۶) ۵۸. جانشینی عمر با اینکه گویند: پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) کسی را انتخاب نکرد. (۷) ۵۹. بریدن دست چپ سارق (۸) ۶۰. سوزاندن فجائه سلمی (۹) ۶۱. وصیت به دفن جنازه اش در حجره پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) بدون اینکه حقی در آن داشته باشد. (۱۰).

۱- الاستغاثه فی بدع الثلاثه ۲۲ (طعن پنجم).

۲- بحار الانوار ۳۰ / ۲۹۲، ۴۹۵.

۳- بحار الانوار ۲۸ / ۲۰۱ و ۳۰ / ۴۹۷.

۴- بحار الانوار ۳۰ / ۳۴۳ - ۳۴۶.

۵- بحار الانوار ۳۰ / ۴۷۱ - ۴۹۵.

۶- الصراط المستقیم ۲ / ۲۹۴.

۷- بحار الانوار ۳۰ / ۵۱۹ - ۵۲۳.

۸- بحار الانوار ۳۰ / ۵۰۸، ۵۱۴.

۹- بحار الانوار ۳۰ / ۵۰۹.

۱۰- الاستغاثه فی بدع الثلاثه ۲۸.

برخی از مطاعن عمر ۶۲. درشت خو و خشن و بدرفتار بودن (دفن دخترش در جاهلیت ، و قضیه تازیانه او مشهور است) .
 (۱) ۶۳. دستور به قتل سعد بن عبادہ در سقیفه ، و عملی کردن آن بعداً (۲) ۶۴. منع خمس از ذوی القربی (۳) ۶۵. تجسس
 از عیوب مردم (۴) ۶۶. اسقاط حدّ رجم از مغیره (۵) ۶۷. برگرداندن مقام حضرت ابراهیم (علیه السلام) به محل زمان
 جاهلیت (۶) ۶۸. شرب مسکرات (۷) ۶۹. مصادره نصف اموال کار گزارانش (۸) ۷۰. اتهام امیر مؤمنان (علیه السلام) به
 اینکه - العیاذ بالله - : شوخ است ، متکبر است ، دیگران را کوچک می‌شمارد ، و بستگانش را بر دیگران مقدم میدارد . (۹) .

۱- بحار الانوار ۳۱ / ۲۸ - ۳۲ ، المجموع ، نووی ۱۹ / ۱۸۹ .

۲- بحار الانوار ۲۸ / ۱۸۲ ، ۳۳۶ .

۳- بحار الانوار ۳۱ / ۱۵ - ۱۹ ، ۴۴ .

۴- بحار الانوار ۳۰ / ۶۶۱ .

۵- بحار الانوار ۳۰ / ۶۳۹ .

۶- بحار الانوار ۳۱ / ۲۸ ، ۳۳ .

۷- الغدیر ۶ / ۲۵۱ - ۲۶۱ .

۸- بحار الانوار ۳۱ / ۳۲ و تعلیقه .

۹- بحار الانوار ۳۱ / ۷۱ ، ۷۵ و ۲۸ / ۳۱۶ ، تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۵۸ - ۱۵۹ ، شرح ابن ابی الحدید ۲ / ۵۷ - ۵۸ و ۱۲ / ۹ ، ۵۳ -

۵۵ ، ۸۲ .

۷۱. قطع شجره بیعت رضوان ۷۲. منع از تبرک به محل نماز پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) (۱) ۷۳. تغییر صاع و مدّ حضرت (که میزان وزن کردن بود، و احکام شرعی بر او مترتب میشد. (۲) ۷۴. نظریات متفاوت در مسائل دینی (حکمهای مختلف در یک قضیه، در مورد میراث پدر بزرگ میت صد نظر متفاوت داد!) (۳) ۷۵. زدن کسی که از معنای آیات قرآن سؤال میکرد. (۴) ۷۶. وصیت به دفن جنازه اش در حجره پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) بدون اینکه حقی در آن داشته باشد. (۵) ۷۷. جهل به احکام شریعت و اعتراف به اینکه همه از او به مسائل داناترند حتی زنها! (۶) ۷۹ - ۸۵. دستور به سنگسار کردن زن حامله، (۷) زن دیوانه، (۸) زنی که شش ماهه زایید، (۹) منع از زیاد بودن مهریه، (۱۰) عدم اعتقاد به احترام حجر الأسود، (۱۱) جهل به.

۱- بحار الانوار ۳۰ / ۶۹۶ (تعلیق) ، الغدیر ۶ / ۱۴۶ - ۱۴۷ .

۲- بحار الانوار ۳۳ / ۲۶۴ - ۲۶۵ و ۳۴ / ۱۶۷ ، ۱۷۴ و ۷۷ / ۳۵۰ .

۳- بحار الانوار ۳۱ / ۵۸ ، با ملاحظه تعلیق از سنن بیهقی .

۴- بحار الانوار ۳۰ / ۶۹۳ .

۵- بحار الانوار ۳۱ / ۸۸ .

۶- بحار الانوار ۳۰ / ۶۵۵ .

۷- بحار الانوار ۳۰ / ۶۷۵ .

۸- بحار الانوار ۳۰ / ۶۸۰ .

۹- الغدیر ۶ / ۹۳ .

۱۰- بحار الانوار ۳۰ / ۶۵۵ .

۱۱- بحار الانوار ۳۰ / ۶۸۸ .

قرائت آیات قرآن ، (۱) ندانستن معانی آیات . (۲) ۸۶ . با اینکه معنای کلاله را نفهمیده بود میگفت : درباره آن حکمی کنم که زبانزد عام و خاص شود و حتی زنهای پرده نشین آن را بازگو نمایند ! (۳) ۸۷ . تبعید نصر بن حجاج و ابوذویب از مدینه چون زیبا بودند ! (۴) ۸۸ . منهدم کردن خانه حضرت جعفر بن ابی طالب (علیهما السلام) والحاق آن به مسجد بدون اینکه قیمت آن را به ورثه ایشان بپردازد . (۵) ۸۹ . واگذار کردن خلافت به شورای شش نفره ۹۰ . مذمت شش نفری که ادعا میکرد پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) از آنها راضی بود !

۹۱ . دستور به قتل اصحاب شوری در صورت عدم اتفاق نظر ۹۲ . قرار دادن امیرمؤمنان (علیه السلام) را از افراد شوری با اینکه قبلاً گفته بود : « خدا نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکند » .

۹۳ . دستور به قتل کسی که در اقلیت واقع شود یعنی امیرمؤمنان (علیه السلام) (۶) ۹۴ . منع از متعه نساء (۷) .

۱- بحار الانوار ۳۰ / ۷۰۴ تعلیقه .

۲- بحار الانوار ۳۰ / ۶۹۱ .

۳- بحار الانوار ۳۰ / ۷۰۲ تعلیقه .

۴- بحار الانوار ۳۱ / ۲۰ .

۵- بحار الانوار ۳۰ / ۳۰۸ .

۶- بحار الانوار ۳۱ / ۶۰ - ۸۸ .

۷- بحار الانوار ۳۰ / ۵۹۴ - ۶۰۲ .

۹۵ . منع از متعه حج (۱) ۹۶ . نماز تراویح (۲) ۹۷ . جواز مسح بر کفش در وضوء (۳) ۹۸ . شستن پاها در وضو به جای مسح (۴) ۹۹ . حکم به اینکه : « جنب ، در صورت نبودن آب نماز نخواند ، تیمم لازم نیست » . (۵) ۱۰۰ . حذف « حی علی خیر العمل » از اذان (۶) ۱۰۱ . اضافه کردن « الصلاه خیر من النوم » در اذان (۷) ۱۰۲ . تکتف (دست بسته بودن در نماز) (۸) ۱۰۳ . اضافه کردن آمین بعد از حمد (۹) ۱۰۴ . اضافه کردن قنوت بعد از رکوع (۱۰) ۱۰۵ . زیاد کردن « السلام علينا وعلى عباد الله الصالحین » در تشهد اول (۱۱) .

۱- بحار الانوار ۳۰ / ۳۰۳ - ۶۳۹ .

۲- بحار الانوار ۳۱ / ۷ - ۱۵ .

۳- بحار الانوار ۳۱ / ۳۶ .

۴- بحار الانوار ۳۰ / ۳۵۷ .

۵- بحار الانوار ۳۰ / ۶۶۵ .

۶- بحار الانوار ۳۰ / ۳۵۷ .

۷- بحار الانوار ۳۰ / ۳۵۸ و ۳۱ / ۴۳ .

۸- بحار الانوار ۳۰ / ۳۶۰ .

۹- بحار الانوار ۳۰ / ۳۵۹ .

۱۰- کنز العمال ۸ / ۷۵ .

۱۱- بحار الانوار ۳۰ / ۳۵۸ - ۳۵۹ .

۱۰۶. کم کردن یک تکبیر از پنج تکبیر نماز میت (۱) ۱۰۷. حکم به جواز سه طلاق در مجلس واحد (۲) ۱۰۸. حکم به جواز ازدواج همسر مفقود پس از چهار سال، و اگر شوهر پیدا شود مخیر است بین گرفتن مهریه از شوهر دوم و برگرداندن همسر! (۳) ۱۰۹. مالیات بر اراضی سواد بر حسب مساحت، نه در آمد (۴) ۱۱۰. حکم به تحقق بلوغ به شش و جب بودن! (۵) ۱۱۱. منع از نقل و جمع آوری و تدوین احادیث نبوی (صلی الله علیه وآله و سلم) (۶) ۱۱۲. تغییر جزیه ای که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) مقرر کرده بودند. (۷) ۱۱۳. تغییر حدّ شرب خمر (۸) ۱۱۴. بدعت عول در تقسیم میراث (۹) ۱۱۵. منع خرید و فروش کنیزان بچه دار (۱۰) ۱۱۶ - ۱۲۲. تبعیض نژادی و ترجیح قریش بر سائر عرب در ازدواج (که زن).

- ۱- بحار الانوار ۳۸ / ۳۱.
- ۲- بحار الانوار ۲۶ - ۲۷ / ۳۱.
- ۳- بحار الانوار ۳۰ / ۳۰ و ۱۰۱ / ۱۶۱.
- ۴- بحار الانوار ۱۵ / ۳۱ - ۲۰.
- ۵- بحار الانوار ۳۰ / ۳۰ - ۳۱۰، الغدير ۶ / ۱۷۱.
- ۶- بحار الانوار ۳۱ / ۹۰ تعلیقه.
- ۷- بحار الانوار ۳۱ / ۲۰، ۳۴.
- ۸- الغدير ۶ / ۱۲۴.
- ۹- بحار الانوار ۳۱ / ۴۰.
- ۱۰- بحار الانوار ۳۰ / ۳۰۹، تشييد المطاعن ۱۳ / ۲۴۵.

گرفتن مردان قریش از بقیه قبائل عرب جایز است ولی دیگران نمیتوانند از طائفه قریش زن بگیرند ، و ترجیح عرب بر عجم در ارث ، ازدواج ، امامت جماعت ، قضاوت ، گواهی دادن ، و بیرون کردن عجمها از مدینه (۱) ۱۲۳ . خیانت در اموال عمومی ، او هنگام مردن هشتاد هزار درهم به بیت المال بدهکار بود ! (۲) ۱۲۴ . تبعیض در تقسیم بیت المال و برتری عایشه و حفصه (۳) برخی از مطاعن عثمان ۱۲۵ . قضاوت پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) را ناحق دانستن (۴) ۱۲۶ . تصمیم ازدواج با همسر پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) و غضب حضرت بر او (۵) ۱۲۷ . تصمیم ملحق شدن به دوست یهودی اش در جنگ احد (۶) ۱۲۸ . پناه دادن به کسی که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) دستور قتلش را صادر کرده بود ، و کمک کردن به او ، با اینکه حضرت لعنت کرده بود کسی که او را کمک کند . (۷) .

۱- بحار الانوار ۳۱ / ۳۵ ، ۴۰ ، ۲۸ / ۳۰۲ ، کتاب سلیم ۲ / ۶۸۲ ، ۷۴۰ .

۲- بحار الانوار ۳۱ / ۴۴ .

۳- بحار الانوار ۳۱ / ۴۴ .

۴- بحار الانوار ۳۱ / ۲۳۸ .

۵- بحار الانوار ۳۱ / ۲۳۷ - ۲۳۸ .

۶- بحار الانوار ۳۱ / ۳۱۱ - ۳۱۲ .

۷- بحار الانوار ۲۲ / ۱۶۱ .

۱۲۹ . عجز از خواندن خطبه در اول خلافت (۱) ۱۳۰ . بر گرداندن حکم بن ابی عاص - که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم او را تبعید کرده بودند - به مدینه (۲) ۱۳۱ . انکار و اعتراض اصحاب بر او (۳) ۱۳۲ . رفتار ناپسند - مثل توهین ، شتم ، ضرب ، تبعید و حبس - نسبت به گروهی از صحابه مانند ابوذر ، عمار ، ابن مسعود و ... (۴) ۱۳۳ . دستور قتل محمد بن ابی بکر (۵) ۱۳۴ . به آتش کشیدن قرآنها (۶) ۱۳۵ . پندار اینکه در قرآن غلط وجود دارد . (۷) ۱۳۶ . تضييع بيت المال با بخششهای بی جا بر نزدیکان (۸) ۱۳۷ . ترك قصاص پسر عمر در قتل هرمزان (۹) ۱۳۸ . مصادره خانه های اطراف مسجد ، و حبس اعتراض کنندگان (۱۰) .

- ۱- بحار الانوار ۳۱ / ۲۴۴ .
- ۲- بحار الانوار ۳۱ / ۱۶۹ .
- ۳- بحار الانوار ۳۱ / ۱۶۲ .
- ۴- بحار الانوار ۳۱ / ۱۷۴ ، ۱۸۷ ، ۱۹۳ .
- ۵- بحار الانوار ۳۰ / ۳۷۴ و ۳۱ / ۱۵۰ .
- ۶- بحار الانوار ۳۱ / ۲۰۵ .
- ۷- بحار الانوار ۳۱ / ۲۳۹ .
- ۸- بحار الانوار ۳۱ / ۲۱۸ .
- ۹- بحار الانوار ۳۱ / ۲۲۴ - ۲۲۷ .
- ۱۰- بحار الانوار ۳۱ / ۲۴۴ .

۱۳۹ . منع مسلمانان از چراگاههای عمومی (۱) ۱۴۰ . اجتماع صحابه در کشتن او (۲) از بدعتهای اوست :

۱۴۱ . احراق همه مصاحف و اینکه همه بایستی طبق قرائت زید بن ثابت قرآن بخوانند . (۳) ۱۴۲ . تأخیر نماز صبح تا روشن شدن هوا برای اینکه در تاریکی مثل عمر او را ترور نکنند . (۴) ۱۴۳ . تمام خواندن نماز در منی (با اینکه مسافر بود) . (۵) ۱۴۴ . در حال احرام صید خوردن و حکم به جواز آن (۶) ۱۴۵ . تقدیم خطبه های عید فطر و قربان بر نماز (۷) ۱۴۶ . اضافه کردن یک اذان روز جمعه بر آنچه حضرت مقرر فرمود . (۸) ۱۴۷ . دستور به سنگسار کردن زنی که ششماهه زاییده بود . (۹)

۱- بحار الانوار ۳۱ / ۲۲۷ .

۲- بحار الانوار ۳۱ / ۴۷۵ .

۳- بحار الانوار ۳۱ / ۲۰۵ .

۴- بحار الانوار ۳۰ / ۳۷۴ .

۵- بحار الانوار ۳۱ / ۲۳۰ .

۶- بحار الانوار ۳۱ / ۲۴۹ تعلیقه .

۷- بحار الانوار ۳۱ / ۲۴۰ .

۸- بحار الانوار ۳۱ / ۲۴۲ .

۹- بحار الانوار ۳۱ / ۲۴۶ .

برخی از مطاعن عایشه ۱۴۸. افشای اسرار پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) (۱) ۱۴۹. نقشه ریزی برای مسموم کردن پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) (۲) ۱۵۰. تهمت زدن به ماریه قبطیه (۳) ۱۵۱. حسادت بر حضرت خدیجه (علیها السلام) (۴) ۱۵۲. دشمنی با حضرت زهرا (علیها السلام) (۵) ۱۵۳. به پا کردن جنگ جمل با همکاری طلحه و زبیر (۶) ۱۵۴. تحریک مردم به مبارزه با آن حضرت حتی بعد از جنگ جمل! (۷) ۱۵۵. شادی در شهادت امیرمؤمنان (علیه السلام) (۸) ۱۵۶. امتناع از ذکر نام امیرمؤمنان (علیه السلام) به جهت دشمنی! (۹).

- ۱- بحار الانوار ۲۲ / ۲۳۰، و تفسیر تحریم (۶۶)، آیه ۳.
- ۲- تفسیر قمی ۲ / ۳۷۵ - ۳۷۶، بحار الانوار ۲۲ / ۲۳۹ - ۲۴۱، ۲۴۶.
- ۳- بحار الانوار ۲۲ / ۱۵۳ - ۱۵۵.
- ۴- صحیح بخاری ۴ / ۲۳۰ - ۲۳۱ و ۱۵۸ / ۶ و ۷۶ / ۷ و ۱۹۵ / ۸، صحیح مسلم ۷ / ۱۳۳ - ۱۳۴، کنز العمال ۱۶ / ۶۹۲ - ۶۹۳.
- ۵- بحار الانوار ۲۲ / ۲۳۶ - ۲۳۸، ۲۴۲.
- ۶- بحار الانوار جلد ۳۲.
- ۷- بحار الانوار ۳۲ / ۳۴۱.
- ۸- بحار الانوار ۳۲ / ۳۴۰ - ۳۴۱.
- ۹- بحار الانوار ۴۲ / ۲۰، پاورقی ۲۸ / ۱۵۰، تاریخ طبری ۲ / ۴۳۳، مسند احمد ۶ / ۳۴، ۲۲۸.

۱۵۷. اظهار کینه هنگام تشییع امام مجتبی (علیه السلام) (۱) ۱۵۸. نامگذاری غلامش به عبدالرحمن به جهت محبت ابن ملجم (۲) ۱۵۹. او خودش مردم را به کشتن عثمان تحریک میکرد، ولی پس از بیعت مردم با امیرمؤمنان (علیه السلام) - به جهت کینه ای که با حضرت داشت - گفت: عثمان مظلوم کشته شده و من به خونخواهی او قیام میکنم. (۳) ۱۶۰. هنگامی که او به حوآب رسید و سگان بر او پارس کردند، کلام پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) را به یاد آورد که او را نهی فرمود از جنگ با امیرمؤمنان (علیه السلام)، ولی باز بر مخالفت خویش اصرار ورزید. (۴) ۱۶۱. او دستور داد به کشتن صحابی پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) عثمان بن حنیف - که از طرف امیرمؤمنان (علیه السلام) حاکم بصره بود -، و پس از وساطت دیگران از کشتن او صرف نظر کرد ولی به دستور او موهای سر و صورت و ابروی او را کردند، (۵) و دستور داد او را حبس کنند. (۶) ۱۶۲. در خانه پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) تصرف بی جا کرد و ابو بکر و عمر را در آنجا به خاک سپرد. (۷).

۱- بحار الانوار ۳۲ / ۳۴۲.

۲- بحار الانوار ۳۲ / ۳۴۱ - ۳۴۲.

۳- بحار الانوار ۳۲ / ۱۲۶، ۱۳۶ - ۱۳۷، ۱۴۲ - ۱۴۳، ۱۶۷.

۴- بحار الانوار ۳۲ / ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۴۶ - ۱۴۷، ۲۸۱.

۵- تذکره الخواص ۶۹.

۶- الاستیعاب ۱ / ۳۶۸.

۷- نهج الحق ۳۶۹.

عکس‌العملی که از مخالفان در برابر راویان و روایات مطاعن دیده می‌شود انسان را شگفت زده مینماید!

الف) نسبت به راویان و بازگوکنندگان مطاعن * بنا را بر تضعیف آنها گذاشته اند با وجود آنکه در شرح حال بسیاری از راویان مطاعن - به صراحت - وثاقت و صدق آنها ذکر شده است! (۱) * سعی میکنند از آنها مطلبی نقل نکنند، با آنها همنشین نباشند، حتی از همنشینان آنها هم دوری میکنند، و از دیگران هم میخواهند که با آنها رفت و آمدی نداشته باشند، و از آنها روایت ننمایند / زیرا این گونه افراد را دجال و ملعون میدانند که نفرین شده خدا و فرشتگان و همه مردم میباشند! (۲) * از زدن، اذیت و آزار حتی اگر منجر به شکستن اعضا و جوارح طرف باشد امتناعی ندارند. (۳) * آنها را تهدید به کشتن مینمایند، بلکه در فرصت مناسب آنها را به قتل هم میرسانند. (۴).

۱- مراجعه شود به مصادری که تحت عنوان راویان مطاعن گذشت.

۲- تاریخ مدینه دمشق ۱۸۸/۳۶ - ۱۸۹، ضعفاء عقیلی ۱/۱۸۸ - ۱۸۹، تهذیب التهذیب ۱/۴۴۷ - ۴۴۸.

۳- مراجعه شود به: کامل ابن عدی ۲/۸۶، تاریخ ابن معین ۱/۳۹۴، تاریخ بغداد ۷/۱۴۵، تحفه الأحمودی ۱۰/۱۱۸، تهذیب الکمال ۴/۳۲۲.

۴- تاریخ الإسلام ذهبی ۴/۱۳۵، سیر أعلام النبلاء ۲/۵۴۴. عتبه بن ابی سفیان در ضمن خطبه اش مردم را تهدید میکرد که اگر دست از طعن بر والیان و عیبجویی از گذشتگان (یعنی صحابه و خلفا) برندارند، تازیانه بر پشت آنها تکه تکه خواهد کرد، اگر این کار هم مفید نشد با شمشیر پاسخ آنها را خواهد داد، و از هیچ عقوبتی فروگذار نخواهد کرد. (العقد الفرید ۴/۲۲۲).

* در ملاء عام آنها را شلاق زده ، (۱) یا تکه تکه نموده (۲) و نابود میسازند . (۳) * اگر هیچ یک از این راه ها ممکن نبود ، از آن شهر و محلی که در آن چنین مطالبی - یعنی مطاعن - بازگو شود هجرت کنند ، و محل سکونت خویش را تغییر دهند . (۴) به عنوان نمونه : هنگامی که هشام بن عبدالملک بخشی از قصائد هاشمیات - اشعار کمیت - را که در هجو بنی امیه بود شنید ، دستور داد او را گرفته ، دست و پایش را قطع کنند سپس گردنش را بزنند ، و خانه اش را منهدم نمایند و . . . (۵) .

۱- کامل ابن اثیر ۷ / ۷۹ - ۸۰ ، البدایه والنهایه ۱۰ / ۳۵۷ و ۱۱ / ۳۶ .

۲- الأعلام زرکلی ۵ / ۲۸۴ .

۳- معجم البلدان ۴ / ۴۰۹ ، أعیان الشیعه ۶ / ۳۵۸ .

۴- مراجعه شود به : تاریخ کبیر بخاری ۳ / ۳۶ ، ثقات ابن حبان ۳ / ۵۵ ، ۹۲ ، مشاهیر علماء الأمصار ابن حبان ۷۶ ، تاریخ مدینه دمشق ۱۵ / ۳۲۶ ، ۳۲۸ - ۳۲۹ و ۳۹ / ۵۱۰ و ۴۰ / ۹۷ ، ۱۴۹ ، تاریخ ابن معین ۲۱۸ ، اسد الغابه ۳ / ۳۹۷ ، تهذیب الکمال ۴ / ۵۳۵ و ۷ / ۴۴۰ و ۱۹ / ۵۳۱ ، میزان الاعتدال ۴ / ۴۹۰ ، سیر اعلام النبلاء ۳ / ۱۶۵ ، تاریخ الإسلام ذهبی ۵ / ۱۸۵ و ۱۰ / ۴۵۰ ، تهذیب التهذیب ۲ / ۶۴ و ۷ / ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، لسان المیزان ۵ / ۲۶۰ ، کتاب المحبر بغدادی ۲۹۵ ، الوافی بالوفیات ۱۱ / ۵۹ ، تاریخ بغداد ۱ / ۲۰۴ ، انساب سمعانی ۵ / ۶ ، تفسیر قرطبی ۵ / ۳۵۰ .

۵- الغدیر ۲ / ۱۹۴ ، ۲۰۵ .

قاضی بصره هنگامی که اشعار سید حمیری را شنید گفت :

او هیچ یک از صحابه را نگذاشته مگر آنکه معایش را بیان نموده ، سپس دستور حبس او را صادر نمود . (۱) ب) برخورد آنها با روایات مطاعن و پاسخ از آن در مورد پاسخ آنها از روایات مطاعن و برخوردی که با آن دارند باید اذعان نمود که آن هم مانند برخورد با راویان است !

* تا آنجا که ممکن است از نوشتن ، بازگو کردن و گوش فرادادن به آن خودداری کنند ، (۲) دیگران را نیز امر به پنهان کردن آن روایات نمایند . (۳) * کتب مطاعن را بسوزانند و نابود کنند . (۴) * گاه مطلبی را - با تمام اهمیتش ! - به بهانه فراموشی ترک کنند . (۵) * گاهی گویند : نسخه ما فاقد این قسمت است . (۶) .

۱- الغدير ۲ / ۲۱۸ .

۲- تحت عنوان راویان مطاعن در مورد عبدالرزاق گذشت که : او در مثالب دیگران روایاتی نقل کرده که من آنها را در این کتاب ذکر نخواهم کرد !

۳- سیر اعلام النبلاء ۱۰ / ۹۲ - ۹۳ ، تاریخ ابن خلدون ۲ / ق ۲ / ۱۸۷ - ۱۸۸ .

۴- العلل و معرفة الرجال ابن حنبل ۱ / ۲۵۳ - ۲۵۴ ، کتاب السنه خلال ۵۰۹ - ۵۱۱ .

۵- شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۴۴ .

۶- شرح مقاصد ۵ / ۲۶۴ ، لسان المیزان ۶ / ۳۲۰ (چاپ اعلمی) ، تحفه أهل التصديق ببعض فضائل الصديق ، عبدالقادر محلی ۳۴ (چاپ هند) قسمت زیادی که مربوط به تخلف از بیعت ابو بکر و جریان سقیفه بوده حذف کرده اند .

* برخی نیز کلمات را حذف کرده و به جای آن سه نقطه میگذارند. (۱) * گهگاهی نیز مطالب را حذف نموده و هیچ اشاره ای بدان نمیکنند که با مراجعه به نسخه های مختلف جای خالی آن به چشم میخورد. (۲) * بر فرض نقل آن روایات را تکذیب کنند و یا گویند: این حدیث منکر است، غریب است، سندش ضعیف است، و

* گاهی به ذکر سندهای ضعیف مطلبی اکتفا نموده، و از ذکر اسناد صحیح امتناع میورزند.

* اگر دیدند تمام راهها به روی آنها بسته است و روایتی متواتر و صحیح است و هیچ وجهی برای تضعیف آن نداشتند گویند: بایستی این روایت را توجیه کرد! (۳) (بلکه همه آیات و روایاتی که به بررسی رخدادهای صدر اسلام پرداخته، تأویل و توجیه میکنند).

۱- مسند ابی بکر مروزی (متوفی ۲۹۲) صفحه ۳۹ (مکتب اسلامی، بیروت).

۲- مقایسه شود بین مروج الذهب مسعودی ۳ / ۷۷ چاپ دارالاندلس با چاپ دارالهجره، قم. و به طور واضح تر در شرح ابن ابی الحدید ۲۰ / ۱۴۷. تثبیت الامامه، هادی زیدی (متوفی ۲۹۸) چاپ بیروت، با همین کتاب همراه کتاب منتخب او در صفحه های ۴۹۳ - ۵۰۳ (چاپ دار الحکمه الیمانیه). اشعار مهیار دیلمی را در شرح ابن ابی الحدید ۱۶ / ۲۳۵ و اثبات الهداه ۲ / ۳۸۸، با دیوان او ۲ / ۳۶۷ - ۳۶۸ (چاپ مصر) مقایسه کنید. و امثال این موارد که بسیار است و از حدّ شمارش بیرون.

۳- مراجعه شود به الانباء المستطابه ۱۲۲ (چاپ اول، دمشق)، کلام تفتازانی در حاشیه کستلی بر شرح العقائد ۱۸۷ (چاپ استامبول). و برای دستیابی به کلمات بقیه بزرگان اهل تسنن در این زمینه رجوع شود به کتاب تحقیق مواقف الصحابه، دکتر محمد أمخزون ۱ / ۱۳۰ - ۱۴۲.

* گویند : ما اصلا کاری نداریم که مراد از این روایات چیست؟! (۱) * بر ما واجب است که از تفسیر و تبیین آن سکوت کنیم! ما که حق اعتراض بر صحابه نداریم! (۲) هر کس در این موارد صحبت کند رافضی است!

* صحابه در این گونه امور معذور بوده اند، کوشش و اجتهاد خویش را نموده اند، بر فرض خطا باز هم یک اجر نصیب آنها میشود. (۳) * برخی از مؤلفین با تقطیع آثار و اخبار یا ایجاد ابهام در آن، میراث گذشتگان را به صورت تحریف شده تدوین نموده اند، و گروهی از ناشران متأخر با تحریف و دست بردن در تألیفات قدما، باقیمانده آثاری که دلالت بر مطاعن خلفا و صحابه داشته را از آن کتابها اسقاط و سپس به نشر آن اقدام نموده اند و دستور قرآن در مورد رعایت امانت را زیر پا گذاشته اند. (۴) * تغییر و تبدیل نام افراد، تبدیل الفاظ ذمّ به مدح، استفاده از الفاظ مبهم مانند: «فلان» و یا مبهم آوردن جمله ها نیز از روشهای رائج در تحریف نقلهای تاریخی است.

۱- شرح اصول اعتقاد اهل السنه و الجماعه لالکلائی ۱ / ۱۶۳، ۱۶۹ (چاپ ریاض).

۲- رجوع شود به: اِبکار الأفكار آمدی ۴۷۴، ۴۷۸ (نسخه عکسی)، مواقف ۳ / ۶۴۱ - ۶۴۴، شرح مواقف ۸ / ۳۷۳ - ۳۷۴، المحصول رازی ۴ / ۳۴۹ - ۳۵۰، مقدمه الاصابه ۱ / ۲۵، مختصر تاریخ دمشق ۲۵ / ۷۵، تحقیق مواقف الصحابه ۱ / ۱۳۰ - ۱۴۲، حاشیه کستلی بر شرح العقائد ۱۸۷ (چاپ استامبول)، الشرح و الابانه علی اصول السنه والدیانه ۶۳ - ۶۴.

۳- المنتقی من منهاج الاعتدال ۳۱۹ - ۳۲۰ (خلاصه منهاج السنه ابن تیمیه از ذهبی).

۴- مرجع فقیه شیعه علامه مرعشی مینویسد: ما بر خیانت هایی از جانب افاضل معاصر از عامه دست یافتیم که در نشر کتب حدیث، تفسیر و کلام دست به نیرنگ، دسیسه و تحریف زده و آنچه در فضائل (اهل بیت (علیهم السلام)) و مطاعن (دشمنان آنها) بوده از کتاب اسقاط نموده و از جانب خودشان چیزهایی بر کتابها افزوده اند به نحوی که هیچ اطمینانی به چاپهای اخیر نیست. این گونه موارد بسیار است... (شرح احقاق الحق ۳ / ۹۰ - ۹۱).

شواهدی بر واکنشهای یاد شده (۱) ۱. ابن هشام (متوفی ۲۱۸) در مقدمه سیره خود مینویسد: من قسمتی از مطالب مربوط به سیره و تاریخ را نخواهم آورد... (از جمله) چیزهایی که نقل آن زشت و ناپسند بوده و یا آنکه برای برخی مردم ناخوشایند باشد. (۲) ۲. طبری (متوفی ۳۱۰) هنگامی که به نقل نامه های محمد پسر ابوبکر و معاویه میرسد، میگوید: من آن نامه ها را نمیآورم؛ چون عموم مردم تاب شنیدن آن را ندارند. (۳) ۳. محمد بن عمر واقدی (متوفی ۲۰۷) پس از آنکه به بعضی از جریانهای سقیفه اشاره کرده، میگوید: این قسمت که آوردم از روایت دانشمندان بود، من نمیخواهم زیاده گوییهای رافضه را در این جا نقل کنم؛ شاید این کتاب به دست دیگران افتد و تو را متهم سازند. (۴) ۴. احمد بن اعثم کوفی (متوفی ۳۱۴) نیز گفتاری با همین مضمون دارد. (۵) ۵. ابن عبدالبرّ (متوفی ۴۶۳) گوید: حذیفه درباره ابوموسی اشعری مطلبی گفت که من از ذکر آن کراهت دارم! (۶) ۶. ابن ابی الحدید معتزلی مینویسد: مدتها بود که از استادم ابوجعفر نقیب.

۱- در آخر بحث «عدالت صحابه» به برخی از برخوردها و شواهد اشاره شد.

۲- السیره النبویه ۴ / ۱.

۳- تاریخ طبری ۳ / ۵۵۷.

۴- کتاب الزّده ۴۷.

۵- کتاب الفتوح ۱ / ۱۴ (چاپ دار الکتب العلمیه بیروت).

۶- الاستیعاب ۳ / ۹۸۰، و مراجعه شود به کنز العمال ۱۴ / ۸۶.

درخواست می‌کردم تا قصیده ابوالقاسم مغربی را برای من روایت کند، لیکن وی نمیپذیرفت و مرا از آن محروم می‌ساخت. تا آنکه پس از زمانی طولانی قصیده را برایم قرائت نمود و من نگاشتم؛ من نیز در این جا قسمتی از آن را نقل می‌کنم؛ زیرا جایز نمیدانم تمام آن را بیاورم. (۱) ۶. برخی از آنها گفته‌اند: اصلاً جنگی با نام «جمل» وجود ندارد. (۲) ۷. ابن بطه عکبری (متوفی ۳۸۷) مینویسد: نبایست کتاب جنگ صفین و جنگ جمل و رخداد کشته شدن عثمان و دیگر نزاعهای صحابه مطالعه شود؛ نگاشتن چنین مطالبی - برای خود و دیگران - وحتى خواندن و شنیدن آن جایز نیست؛ زیرا دانشمندان بزرگ امت چنین دستور داده‌اند...

درباره کسانی که مرتکب این نهی شده‌اند، مطالب بسیار (بد و اسفباری) نقل شده است! (۳) مقصود این است که برای آنان پیش آمده‌های ناگواری رخ داده است. (۴) ۸. احمد بن حنبل درباره دسته‌ای از احادیث می‌گوید:

ما این احادیث را تنها نقل کرده و از تفسیر و شرح مقصود آن خودداری می‌کنیم؛ از آن جمله این سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) است: «پس از من با شمشیر کشیدن بر روی یکدیگر کافر و گمراه نشوید». (۵).

۱- شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۱۵، با مراجعه به قصیده جهت کتمان بقیه آن معلوم میشود.

۲- نسیم الرياض فی شرح الشفا ۴ / ۵۲۰.

۳- کتاب الشرح والابانه علی أصول السنه والدیانه ۶۳ - ۶۴ (چاپ فرانسه).

۴- مراجعه شود به شرح اصول اعتقاد اهل السنه والجماعه ۷ / ۱۲۵۳، ۱۲۶۱.

۵- شرح اصول اعتقاد اهل السنه والجماعه لالکلائی ۱ / ۱۶۳ (چاپ ریاض).

قبل از وی استادش علی بن مدینی نیز همین شیوه را در پیش گرفته و به چهره پوشی حقیقت پرداخته است . (۱) ۹ . قطفی - معروف به ابن سید الکَلّ - (متوفی ۶۹۷) مینویسد :

آثاری که حکایت از خطا و یا گناه صحابه میکنند ، اگر خبر واحد باشد ، میبایست آن را انکار نمود ! و اگر به تواتر این خبر نقل شود ، میبایست آن را توجیه نمود و هرگز نباید ظاهر آن را پذیرفت . (۲) ۱۰ . نفتازانی (متوفی ۷۹۳) نیز جنگها و کشمکشهای بین یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) را قابل توجیه میداند . (۳) ۱۱ . ابو عبید (متوفی ۲۲۴) و حمید بن زنجویه (متوفی ۲۵۱) سخن معروف ابو بکر را که گفته است : «فَوَدِدْتُ اَنْي لَمْ اَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ» .

یعنی : دوست داشتم که به خانه فاطمه یورش نبرده بودم .

چنین نقل کرده اند : «فَوَدِدْتُ اَنْي لَمْ اَكُنْ فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا» . (۴) یعنی : دوست داشتم که من چنین و چنان نکرده بودم .

۱۲ . ابن عبدالبرّ (متوفی ۴۳۶) و نویری (متوفی ۷۳۷) گفته عمر را که : «لَا حَرْقَنَّ الْبَيْتَ عَلَيْهِمْ» . یعنی : همانا خانه را با آنها به آتش خواهم کشید .

۱- شرح اصول اعتقاد اهل السنه و الجماعه لالکلائی ۱ / ۱۶۹ .

۲- الأنباء المستطابه ۱۲۲ (چاپ اول ، دمشق) ، برای دستیابی به کلمات سایر اهل سنت در این زمینه مراجعه شود به کتاب تحقیق مواقف الصحابه ، دکتر محمد أمخزون ۱ / ۱۳۰ - ۱۴۲ .

۳- مراجعه شود به حاشیه کستلی بر شرح العقائد ۱۸۷ (چاپ استامبول) .

۴- الأموال ، ابو عبید ۱۹۴ ، الأموال ، ابن زنجویه ۱ / ۳۴۸ .

این گونه حکایت کرده اند : « لَفَعَلَنَّ وَأَفَعَلَنَّ » (۱) یعنی : البتّه چنین و چنان خواهم کرد .

۱۳ . ارباب صحاح و دیگران از ابن عباس آورده اند که : بلغ عمر أن سمره باع خمراً ، قال : قاتل الله سمره .. (۲) یعنی : به عمر خبر رسید که سمره - یکی از صحابه - شراب فروخته ، عمر گفت : خدا سمره را بکشد !

ولی بخاری مینویسد : بلغ عمر أن فلاناً باع خمراً ، فقال : قاتل الله فلاناً .. (۳) یعنی : عمر گفت : خدا فلانی را بکشد !

و چون سمره از صحابه بوده نام او را ذکر نکرده است .

۱۴ . باز بخاری آورده است که : كان مروان على الحجاز استعمله معاوية فخطب فجعل يذكر يزيد لكي يبایع له بعد أبيه ، فقال له عبدالرحمن بن أبي بكر شيئا ، فقال : خذوه فدخل بيت عائشه فلم يقدروا عليه .. (۴) ابن حجر در شرح آن گوید :

قوله : (فقال له عبدالرحمن بن أبي بكر شيئا) .

قیل : قال له : بیننا و بینکم ثلاث مات رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم و أبو بكر .

۱- الاستیعاب ۲ / ۲۵۴ (حاشیه الاصابه) ، نهاییه الارب ۱۹ / ۴۰ .

۲- مسند احمد ۱ / ۲۵ ، سنن دارمی ۲ / ۱۱۵ ، صحیح مسلم ۵ / ۴۱ ، سنن ابن ماجه ۲ / ۱۱۲۲ ، سنن نسائی ۷ / ۱۷۷ (چاپ دیگر : ۳ / ۸۷ و ۶ / ۳۴۲) ، السنن الکبری بیهقی ۶ / ۱۲ ، المصنف عبدالرزاق ۶ / ۷۵ و ۸ / ۱۹۶ ، کنز العمال ۴ / ۱۶۰ .

۳- صحیح بخاری ۳ / ۴۰ .

۴- صحیح بخاری ۶ / ۴۲ .

وعمر و لم يعهدوا . كذا قال بعض الشراح .

وقد اختصره فأفسده .

والذی فی روایه الإسماعیلی : فقال عبدالرحمن : ما هی إلا هرقلیه !

وله من طریق شعبه عن محمد بن زیاد : فقال مروان سنّه أبی بکر وعمر ، فقال عبد الرحمن : سنه هرقل وقیصر !

ولابن المنذر - من هذا الوجه - : أجتّم بها هرقلیه تبایعون لأبنائکم ؟ . . ! (۱) چنان که ملاحظه فرمودید بخاری نوشته : مروان در خطبه اش مطلبی گفت تا برای یزید بیعت بگیرد ، عبدالرحمن پسر ابو بکر به او چیزی گفت !

ولی در شرح به اختصار بخاری خُرده گرفته اند ، و متن عبارت او را - که حاکی از اعتراض پسر ابو بکر به بیعت گرفتن معاویه برای پسرش یزید باشد - ذکر نموده اند .

۱۵ . از مواردی که رخدادها مبهم و بدون اشاره به سیاست گذاران و مجریان حرکت‌های شوم طرح شده است ؛ میتوان به برخی از نسخه های مروج الذهب اشاره نمود که در آن چنین آمده است : « أُرْهَبَ بَنُو هَاشِمٍ » ، « جُمع لهم الحطب » (۲) یعنی : بنی هاشم ترسانده شدند ، و هیزم برای سوزاندن آنها جمع آوری شد . اما این که چه کسی این کار را انجام داد ، هیچ اشاره ای به آن نکرده است .

۱۶ . بلاذری از مشاجرات بین امیرمؤمنان (علیه السلام) و ابو بکر چنین تعبیر میکند : « جَرَى بَيْنَهُمَا كَلَامٌ » (۳) یعنی : بین آن دو حرفهایی رد و بدل شد .

۱۷ . عبدالرزاق درباره دفن شبانه بدن زهرا (علیها السلام) و در پی آن ، عدم حضور ابو بکر .

۱- فتح الباری ۸ / ۴۴۲ - ۴۴۳ .

۲- مروج الذهب ۳ / ۷۷ .

۳- انساب الاشراف ۱ / ۵۸۷ .

در نماز بر بدن پاک فاطمه (علیها السلام) چنین روایت آورده است: «كَانَ بَيْنَهُمَا شَيْءٌ» (۱) یعنی: بین آن دو اختلافی وجود داشت.

۱۸. در برخی موارد دیگر نام ابو بکر و عمر و عثمان به کلمه «فلان» تغییر یافته است که میتوان به گریز از میدان جنگ أحد در این باره اشاره نمود. (۲) ۱۹. مسلم نیشابوری در ضمن قضیه مفصلی از زبان عمر نقل میکند که: امیرمؤمنان (علیه السلام) و عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم)، ابو بکر و عمر را دروغگو، گنهکار، نیرنگ باز، و خائن میدانستند، در صحیح مسلم آمده است: فَلَمَّا تَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] و سلم قال أبو بكر: أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] و سلم، فجتتما تطلب ميراثك من ابن أخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من أبيها، فقال أبو بكر: قال رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] و سلم: ما نورث ما تركنا صدقه فرأيتماه كاذباً آثماً غادراً خائناً! والله يعلم أنه لصادق باز راشد تابع للحق، ثم توفي أبو بكر وأنا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] و سلم وولي أبي بكر، فرأيتماني كاذباً آثماً غادراً خائناً، والله يعلم أني لصادق باز راشد... (۳) و عبدالرزاق صنعانی و برخی دیگر به صورت: وأنتما تزعمان أنه فيها ظالم، فاجر... وأنتما تزعمان أني فيها ظالم، فاجر... (۴).

۱- المصنف، عبدالرزاق ۳ / ۵۲۱.

۲- شرح ابن ابی الحديد ۱۴ / ۲۶۶، ۲۶۹ و ۱۵ / ۲۳ - ۲۴، ۲۷، و در غير جنگ أحد، شرح ابن ابی الحديد ۹ / ۲۴ و ۲۰ / ۳۲۶ و مراجعه شود به مقدمه المغازی واقدی ۱ / ۱۸.

۳- صحیح مسلم ۵ / ۱۵۲ و مراجعه شود به: سبیل الهدی والرشاد صالحی شامی ۱۲ / ۳۷۱، تاریخ الإسلام ذهبی ۳ / ۲۶، فتح الباری ۶ / ۱۴۴.

۴- المصنف عبدالرزاق ۵ / ۴۷۰، صحیح ابن حبان ۱۴ / ۵۷۷، تاریخ المدینه ابن شبهه ۱ / ۲۰۴، شرح ابن ابی الحديد ۱۶ / ۲۲۲.

آن را نقل کرده و تعابیر (کاذباً آثماً غادراً خائناً) نیاورده اند .

و بیهقی فقط به عبارت : وأنتما تزعمان انه فیها ظالم .. وأنتما تزعمان انی فیها ظالم ..

اكتفا کرده . (۱) و بخاری و احمد بن حنبل آن را تحریف شده چنین روایت کرده اند : فقبضها أبو بكر يعمل فیها بما عمل به فیها رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم وأنتما حیثنذ - وأقبل علی علی وعباس - تزعمان ان أبا بكر كذا [و كذا] .. (۲) در مسند ابو یعلی موصلی به صورت تقطیع شده در هر دو مورد : (فرأیتمانی والله یعلم) ذکر شده . (۳) ابن عبدالبرّ نیز به صورت : (فرأیتماه والله یعلم) و (فرأیتمانی والله یعلم) آورده . (۴) خلاصه مطلب آنکه : عمر خطاب به امیر مؤمنان (علیه السلام) و عباس - عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - گفت : ابو بكر پس از پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] خود را جانشین حضرت میدانست ، شما نزد او آمدید در حالی که یکی میراث برادرزاده اش را مطالبه میکرد و دیگری میراث همسرش را از ناحیه پدر . ابو بكر گفت : حضرت فرموده : ما چیزی به ارث نمیگذاریم ، آنچه از ما باقی بماند صدقه است ..

عمر ادامه داد : ولی شما دو نفر ابو بكر را دروغگو ، گنهکار ، نیرنگ باز و خائن دانستید ...

پس از ابو بكر من به جای او و پیامبر [صلی الله علیه و آله و سلم] نشستم ، باز شما مرا دروغگو ، گنهکار ، نیرنگ باز و خائن دانستید ...

۱- السنن الکبری ۶ / ۲۹۸ .

۲- صحیح بخاری ۶ / ۱۹۱ و ۸ / ۱۴۷ ، مسند احمد ۱ / ۲۰۹ .

۳- مسند ابی یعلی ۱ / ۱۶ .

۴- التمهید ابن عبدالبر ۸ / ۱۶۶ .

عبدالرزاق همین روایت را به صورت :

شما ابو بکر را - و همچنین مرا - ستمکار و گنهکار دانستید .

و بیهقی فقط به لفظ (ستمکار) اکتفا و نقل کرده است .

بخاری و احمد هم چنین نقل کرده اند :

شما دو نفر خیال کردید که ابو بکر چنین و چنان است .

و در برخی از مصادر آمده :

شما فکر کردید که خدا میداند .

پس مطلبی که در صحیح مسلم واضح و روشن آمده در بقیه مصادر از آن کاسته شده و سپس با جملات مبهم نقل شده است .

ابن حجر در فتح الباری عذر آنها را چنین بیان نموده که : زهری - راوی این روایت - گاهی به صراحت مطلب را گفته و گاهی به کنایه !

در هر صورت ابن حجر این اضافه را در روایت ثابت و مسلم میداند . (۱) ۲۰ . طبرانی در روایت « رزیه یوم الخمیس » مینویسد : عمر گفت هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قلم و کاغذ طلب نمود تا نوشته ای برای امت بگذارد که هرگز گمراه نشوند ، عمر گوید : ما از شنیدن این کلام به شدت ناراحت شدیم ! تا آخر آنچه گذشت .

ولی در کنز العمال جمله (فکرهنا ذلك أشد الكراهه) حذف شده است . (۲) ۲۱ . در مصادر عامه به نقل از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است : « مثلی ومثلکم کمثل رجل .

۱- فتح الباری ۶ / ۱۴۴ .

۲- المعجم الأوسط ۶ / ۱۶۲ (چاپ ریاض) ، جامع الأحادیث ۱۳ / ۲۶۳ (و مراجعه شود به ۲۵۹) ، کنز العمال ۵ / ۶۴۴ .

استوقد ناراً ، فلما أضاءت ما حولها جاء الفراش - يتهافت من الدواب - إلى النار ، يقعن فيها ، وجعل يحجزهن ، ويغلبه فيقحمن فيها .»

قال : « وذلك مثلى ومثلکم ، أنا آخذ بحجزکم ، هلّموا عن النار . . هلّموا عن النار . فتغلبونی ، وتقحمون فيها » . (۱) یعنی : مثل من و شما مانند مردی است که آتشی برافروخت ، هنگامی که گرداگرد آن روشن شد پروانه ها به سوی آن آتش آمده و در آن میافتند ، هر چه آن مرد آنها را منع میکرد ، آنها بر او غلبه میکردند و خود را در آتش میافکنند . این مثل من و مثل شماست ، من شما را از آتش میگیرم ، ولی شما بر من غلبه میکنید و خود را در آتش میافکنید .

ولی بخاری روایت را به این صورت تحریف نموده : إنّما مثلی و مثل الناس کمثل رجل استوقد ناراً فلما أضاءت ما حوله جعل الفراش وهذه الدواب التي تقع في النار يقعن فيها ، فجعل الرجل ينزعهن ويغلبه فيقحمن فيها ، فانا آخذ بحجزکم عن النار ، وهم يقحمون فيها . (۲) یعنی : مثل من و مردم مانند مردی است که آتشی برافروخت . . . من شما را از آتش میگیرم ، ولی مردم خود را در آتش میافکنند .»

۲۲ . بیهقی در سنن و دیگران آورده اند که : سعید بن جبیر گفت : روز عرفه نزد ابن عباس بودیم ، پرسید : چرا مردم تلبیه نمیگویند ؟!

گفتم : از معاویه میترسند !

او از چادر بیرون آمد و گفت : لبیک اللهم لبیک .. بر خلاف میل معاویه !

۱- الجمع بین الصحیحین ۳ / ۲۲۰ ، صحیح مسلم ۷ / ۵۴ ، با تفصیل بیشتر کنز العمال ۴ / ۵۴۳ .

۲- صحیح بخاری ۷ / ۱۸۶ .

خدایا آنها را لعنت کن که به جهت بغضی که با علی [(علیه السلام)] دارند سنت را هم ترک میکنند!! (۱) ولی احمد در مسند و برخی دیگر از ذکر نام معاویه امتناع کرده و چنین نقل کرده اند : وقال لعن الله فلانا .. (۲) و بعضی دیگر روایت را به صورت مجمل و به هم ریخته ! چنین آورده اند :

عن ابن عباس أنه ذكر معاوية وأنه لئبي عشيبة عرفه فقال فيه قولاً شديداً ، ثم بلغه أن علياً لئبي عشيبة عرفه فتركه . (۳) یعنی : ابن عباس ذکری از معاویه به میان آورد .

او عصر عرفه تلبیه گفت .

او درباره معاویه کلام شدید و مطلب تندی گفت .

سپس به او رسید که علی (علیه السلام) عصر عرفه تلبیه گفته لذا او تلبیه را ترک نمود .

که به صورت عادی بایستی به ترتیب : جمله دوم ، اول ، چهارم ، سوم ذکر شود ولی غرضوران آن را با تشویش ذکر کرده اند تا بر کار معاویه سرپوش بگذارند .

۲۳ . در صحیح مسلم آمده است ، به اسامه بن زید گفتند : ألا تدخل علی عثمان فتکلمه . یعنی : آیا نزد عثمان نمیروی و با او صحبت کنی ؟ (او را امر به معروف نموده و از منکر نهی نمایی ؟) .

اسامه گفت : آیا مطلبی که به او میگویم باید شما بشنوید ؟ ! به خدا مخفیانه با او صحبت کردم . . . تا آنکه اسامه گفت : چنین نیست که هر کس که بر من امیر باشد من او را بهترین مردم بدانم !

۱- سنن بیهقی ۵ / ۱۱۳ ، سنن نسائی ۵ / ۲۵۳ ، مستدرک حاکم ۱ / ۴۶۵ .

۲- مسند احمد ۱ / ۲۱۷ ، المصنف ابن ابی شیبه ۴ / ۲۷۳ ، کنز العمال ۵ / ۱۵۲ .

۳- البدایه والنهایه ۸ / ۱۳۹ ، تاریخ مدینه دمشق ۵۹ / ۱۳۸ .

چون این روایت از جهات متعدد در مذمت عثمان بوده است - چنان که شارحین آن تذکر داده اند - لذا بخاری روایت را نقل کرده ولی به جای عثمان لفظ « فلان » را به کار برده است . (۱) ۲۴ . در روایات عامه آمده : کسی نزد عمر آمد و پرسید اگر جنب شوم و آب نداشتم چه کنم ؟ - و بنابر نقلی : اگر یک ماه یا دو ماه آب نیافتم وظیفه چیست ؟ - عمر گفت : نماز نخوان من باشم تا آب پیدا نکنم نماز نمیخوانم !

عمار به او یادآوری کرد که زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای آنها این مسأله پیش آمد و حضرت دستور به تیمم دادند .

بخاری پاسخ عمر را - که نماز نخوان من باشم تا آب پیدا نکنم نماز نمیخوانم ! - برای حفظ آبروی خلیفه ! حذف کرده است . (۲) ۲۵ . عامه با اسناد فراوان آورده اند که عمر دستور سنگسار کردن زن دیوانه ای را داد . امیر مؤمنان (علیه السلام) از او پرسید : تو دستور دادی که او را سنگسار کنند ؟ گفت : آری .

فرمود : مگر فراموش کرده ای که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود : قلم از سه گروه برداشته شده : کسی که خواب است تا بیدار شود ، کودک قبل از احتلام ، و دیوانه تا زمانی که جنونش بر طرف شود ؟

بخاری صدر روایت را - برای حفظ وجهه عمر ! - حذف کرده و فقط گفته : علی [(علیه السلام)] به عمر گفت : مگر فراموش کرده ای که ... (۳) .

۱- مراجعه شود به : صحیح مسلم ۸ / ۲۲۴ ، صحیح بخاری ۴ / ۹۰ ، فتح الباری ۱۳ / ۴۴ ، تسبیح المطاعن ۲۱ - ۲۲ (مطاعن عثمان چاپ سنگی) .

۲- الغدير ۶ / ۸۴ .

۳- الغدير ۶ / ۱۰۲ - ۱۰۳ .

۲۶. تبدیل (وکان ابو بکر سبباً) به (نساباً) در تاریخ الخلفاء سیوطی . (۱) ۲۷. عرضه کردن روایت تحریف شده در سنن ترمذی به جهت پنهان کردن جهل و نادانی عثمان . (۲) ۲۸. حذف طبری اموری را که باعث احضار ابوذر از شام به مدینه شد - از ناحیه عثمان و معاویه - و اکتفا به جمله : و قد ذکر فی سبب إشخاصه إیاه منها أمور کثیره کرهتُ ذکر اکثرها .

یعنی : درباره علت احضار او از شام مطالب زیادی گفته شده که من نقل بسیاری از آنها را ناخوش دارم . (۳) ۲۹. حذف بخاری کلام ابن عباس را که : عایشه از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خوشش نمیآید و نمیخواهد از او به خوبی یاد کند . (۴) ۳۰. ابن کثیر و سیوطی اسناد ضعیف روایت « اذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه » را ذکر کرده و در آن اشکال نموده اند و با اینکه سند صحیح هم داشته از نقل آن سکوت کرده اند .

۱- الغدير ۷ / ۲۲۴ .

۲- الغدير ۸ / ۱۹۹ - ۲۰۰ .

۳- الغدير ۸ / ۳۲۶ به نقل از تاریخ طبری حوادث سنه ۳۰ هجری .

۴- الغدير ۹ / ۳۲۴ . در مسند أحمد ۶ / ۳۴ در ضمن روایتی آمده : . . فخرج رسول الله [(صلی الله علیه وآله و سلم)] معتمداً علی العباس وعلی رجل آخر ، ورجلاه یخطان علی الأرض . فقال عبيد الله : فقال لی ابن عباس : أتدری من ذلك الرجل ؟ ! هو : علی بن أبي طالب [(علیه السلام)] ، و لكن عائشه لا تطیب له نفساً . بخاری کلام اخیر ابن عباس را حذف کرده . رجوع شود به فتح الباری ۲ / ۱۳۱ - ۱۳۲ .

۳۱. و برخی دیگر آن را به « فاقبلوه » تحریف نموده اند. (۱) ۳۲. طبری مینویسد: واقصدی بسیاری از اموری را که باعث حرکت مصریها به سوی عثمان شده ذکر کرده است که برخی از آنها گذشت، و بعضی دیگر را چون خوشایند نیست دوست ندارم نقل کنم.

۳۳. اموری باعث قتل عثمان شد که - به جهات متعدد - من نمیخواهم آن را ذکر کنم.

۳۴. مسعودی گوید: بین علی (علیه السلام) و عثمان گفتوگوهایی رد و بدل شد که دوست ندارم آن را بنویسم! (۲) ۳۵. بلاذری از سعید بن مسیب نقل میکند که: ابوذر خودش رغبت داشت که به ربنده برود و آنجا زندگی کند.

و با تحریف تاریخ و این دروغ و تهمتی که به ابوذر زده، کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - که با اسناد صحیح از طریق عامه نقل شده - و کلام امیرمؤمنان (علیه السلام) و دیگر صحابه را تکذیب نموده! (۳) ۳۶. ابن حزم اندلسی - صاحب الفصل فی الملل و النحل - با سرپوش گذاشتن بر حقائق تاریخ، برای مخفی کردن جنایات شیخین و صحابه دست به دروغ پردازی و نشر اکاذیب زده مینویسد:

علی (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] شش ماه از بیعت ابو بکر تخلف نمود و اصلاً ابو بکر او را مجبور.

۱- الغدير ۱۰ / ۱۴۵ - ۱۴۶.

۲- الغدير ۹ / ۶۸.

۳- الغدير ۸ / ۳۲۴.

نکرد تا خودش آمد و با اختیار بیعت نمود... اگر حق را در این بیعت نمیدید که حاضر به بیعت کردن نبود، انصار سعد بن عباده را انتخاب کردند و مهاجرین ابو بکر را، و با علی [(علیه السلام)] هیچ کس جز زبیر نبود، همین که حق برای زبیر معلوم شد بلافاصله بیعت کرد و علی [(علیه السلام)] تنها ماند! (۱) ۳۷. حذف ترسو بودن حسان بن ثابت از کتاب المعارف چاپ مصر. (۲) ۳۸. حذف نامه عمر به عمرو بن عاص در فتح اسکندریه از کتاب مختصر الدول. (۳) ۳۹. حذف برخی از اشعار کشاجم - شاعر معروف اهل بیت (علیهم السلام) - از دیوان او به جهت تضمن آن ابیات بر مخالفت صحابه با وصیت پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم)، و افترا بستن آنها بر آن حضرت (صلی الله علیه وآله و سلم). (۴) ۴۰. حذف کشتن مروان، طلحه را در جنگ جمل به خونخواهی عثمان از کتاب تهذیب تاریخ ابن عساکر. (۵) ۴۱. از جمله روایات مشهور در مطاعن، نفرین پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) به معاویه و عمرو بن عاص است که: « اللهم أرکسهما فی الفتنة رکسا ودعّهما الی نار جهنم دَعّا ».

خدایا آن دو را با سر در فتنه برگردان! بارالها آن دو را در آتش پرتاب کن!

جمع کثیری از عامه از نقل آن خودداری کرده اند!

۱- الغدیر ۳ / ۱۰۲ .

۲- الغدیر ۲ / ۶۴ - ۶۵ .

۳- الغدیر ۶ / ۲۹۸ - ۲۹۹ .

۴- الغدیر ۴ / ۴ .

۵- الغدیر ۹ / ۹۸ .

احمد بن حنبل و برخی دیگر آن را ذکر کرده ولی به جای اسم آن دو، لفظ « فلان و فلان » آورده اند. (۱) برخی راوی آن عیسی بن سواده، (۲) و برخی دیگر راوی دیگر آن یزید بن ابی زیاد را تکذیب و تضعیف کرده اند، (۳) و گروهی شعیب بن ابراهیم را. (۴) سیوطی از طبرانی آورده که کسانی که مورد لعنت حضرت قرار گرفته اند افراد دیگری بوده اند - عمرو بن رفاعه و معاویه بن رفاعه - که از منافقان به شمار میآمده اند نه معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص، پس اشکال بر طرف شد! (۵) ذهبی مکرر در تألیفاتش گوید: این حدیث منکر است و قابل قبول نیست! (۶) ولی در جایی هم گفته: در حقیقت این روایت از فضائل معاویه است! چون پیامبر فرموده: خدایا اگر من به کسی دشنام دادم یا کسی را نفرین کردم این دشنام و نفرین مرا رحمت و تزکیه او قرار ده! (۷) این دست و پا زدن بزرگان اهل تسنن در دفاع از معاویه و تحریف لفظی و معنوی آثار و اخبار نبوی برای حفظ آبروی سمبل شجره ملعونه مبارک باد!

۱- مسند احمد ۴ / ۴۲۱ و مراجعه شود به مصنف ابن ابی شیبه ۸ / ۶۹۵، مسند ابویعلی ۱۳ / ۴۳۱.

۲- مجمع الزوائد ۸ / ۱۲۱.

۳- المجروحین ابن حبان ۳ / ۱۰۱، موضوعات ابن جوزی ۲ / ۲۸.

۴- کامل ابن عدی ۴ / ۴.

۵- القول المسدد فی مسند أحمد لابن حجر ۹۶ - ۹۸، الغدیر ۱۰ / ۱۴۰.

۶- سیر أعلام النبلاء ۶ / ۱۳۱، میزان الاعتدال ۴ / ۴۲۴.

۷- فتح الملک العلی ۱۰۹.

۴۲. احمد بن حنبل - برای حفظ وجهه خلفا و صحابه! - گوید: کسی که سخن از لشکر اسامه به میان آورد، رافضی است!
 (۱) ۴۳. فضل بن روزبهان نیز پس از آنکه به آتش کشیدن خانه فاطمه (علیها السلام) را دروغ میانگارد، میگوید: گویند:
 طبری این (حکایت) را نقل کرده است؛ البتّه طبری خود از رافضیهای معروف و تشیع او مشهور است!... هر کس این خبر
 را نقل کند، بدون شک رافضی متعصبی است که میخواهد بر صحابه طعنی وارد سازد. (۲) ۴۴. عجیب تر از همه سخن
 برخی معاصران است که درباره مطالبه قلم و کاغذ توسط پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) در آخرین لحظات زندگی و
 واکنش ناهنجار عمر در این باره - که مهم ترین منابع روایی و تاریخی اهل سنّت آن را آورده و حکم به اعتبار آن نموده اند
 - مینویسد:

بعید نیست این قصه ساخته و پرداخته متأخرین شیعه باشد. (۳) ۴۵. او درباره اجبار امیرمؤمنان (علیه السلام) به بیعت با ابابکر
 که طبری نقل کرده، گوید: به نظر میرسد شیعیان این خبر را به کتاب وی اضافه کرده باشند. (۴).

۱- مثالب النواصب ۱۶۳.

۲- ابطال نهج الحق، همراه با دلائل الصدق ۳ / ۷۹ - ۸۱.

۳- تاریخ العرب فی الاسلام تحت رایه الخلفاء الراشدين ۱۶ - ۱۷.

۴- تاریخ العرب فی الاسلام تحت رایه الخلفاء الراشدين ۱۶ - ۱۷.

شواهدی دیگر پس از نوشتن مطالب گذشته به کتاب السنه تألیف ابو بکر احمد بن محمد بن هارون بن یزید الخلال (متوفی ۳۱۱) (۱) برخوردار نمودم ، شواهد بسیاری بر آنچه گذشت در آن یافتیم که مناسب دیدم خلاصه آن را در اینجا ترجمه نمایم . او در بخش « برخوردار شدید با کسانی که احادیث مشتمل بر عیب جویی صحابه را بنویسند » مینگارد :

۴۶ . احمد بن حنبل اجازه نمیداد که کسی - حتی برای اطلاع - روایاتی که درباره رفتارهای زشت صحابه نقل شده بنویسد ، و برای این کار شدیداً انکار مینمود . میگفت : من چنین احادیثی را نخواهم نوشت . (۲) ۴۷ . ابو بکر مروزی از او پرسید : آیا از چنین افرادی دوری کنیم ؟

پاسخ داد : آری ! این افراد استحقاق سنگسار شدن را دارند . من به عبدالله بن صالح گفتم : آیا تو این احادیث را نقل میکنی ؟ گفت : فلانی روایت کرد ، فلانی نقل کرد و . . . من با او مدارا میکردم ولی او احتجاج میکرد (که مشایخ حدیث آن احادیث را نقل کرده اند) من هم از او دوری کردم و دیگر با او حرف نخواهم زد . (۳) ۴۸ . کسی از احمد بن حنبل پرسید : در ضمن حدیثی مطلبی ناگوار درباره صحابه آمده است اجازه دارم نقل کنم ؟ گفت : نه ، دوست ندارم چنین حدیثی نقل .

۱- چاپ دار الرايه ، ریاض ، چاپ دوم سنه ۱۴۱۵ .

۲- کتاب السنه ۵۰۱ .

۳- کتاب السنه ۵۰۱ .

شود، من روایات متعدد را خط میزنم چون در ضمن آن مطلبی علیه اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) نقل شده است. (۱) ۴۹. تنی چند از دوستان احمد بن حنبل گفته اند: هنگامی که با احمد نزد عبدالرزاق یا دیگران برای یادگیری احادیث میرفتیم، گاهی احادیث ذمّ صحابه نقل میشد، احمد بلند میشد و از ما کناره میگرفت، هنگامی که احادیث دیگری را شروع میکردند، برمیکشت و تلمذ مینمود. (۲) ۵۰. یحیی بن معین گوید: او انگشتانش را در گوش هایش میگذاشت تا آن احادیث تمام شود. (۳) ۵۱. احمد بن ابراهیم موصلی دفتری را به دست احمد بن حنبل داد، احمد مشغول مطالعه شد و رنگش تغییر میکرد، هنگامی که مطالعه اش تمام شد گفت: آیا کسی که این احادیث را نقل میکند نمیترسد که اعمال او حبط شود بدون آنکه خودش بفهمد؟! (۴) ۵۲. احمد بن حنبل میگفت: آیا چیزی جز این احادیث فاسد و پست باعث شده که مردم خلف را سرزنش کنند؟!

سپس گفت: نزد فلاینی برکه ای بود برای خلف و یحیی بن معین مخفیانه آن را خواند، خبر به یحیی قطان رسید با آنها برخورد شدیدی کرد. (۵).

۱- کتاب السنّه ۵۰۱ - ۵۰۲.

۲- کتاب السنّه ۵۰۲.

۳- کتاب السنه ۵۰۲ - ۵۰۳.

۴- کتاب السنه ۵۰۴.

۵- کتاب السنّه ۵۰۴.

۵۳. کسی از احمد پرسید: نظرت درباره عبیدالله بن موسی چیست؟ اول از پاسخ دادن امتناع کرد، ولی پس از پافشاری سائل گفت: دوست ندارم از او حدیث نقل کنم، او احادیثی روایت میکند که در آن عیب جویی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد. (۱) ۵۴. در نقل دیگری آمده که احمد گفت: کسی - که امیدوارم راستگو باشد - برایم نقل کرد که: در راه مکه روایتی نقل شد که در آن لعن معاویه بود، عبیدالله بن عیسی گفت: آری لعنت خدا بر معاویه و بر هر کسی که حاضر نباشد او را لعن کند. احمد پس از نقل این قضیه میگفت: آیا چنین کسی اهلیت دارد که از او حدیث نقل شود؟! (۲) ۵۵. اثرم گوید: نزد احمد بن حنبل بعضی از روایات نقل شد، مانند مطلبی که از زهری نقل شده در دستور ابو بکر به خالد بن ولید در مورد (کشتن) علی [علیه السلام].

او میگفت: «چگونه چنین چیزی ممکن است؟!». برای او مطلب روشن نبود! گفت: خوشم نمیآید این احادیث را بنویسی. (۳) ۵۶. احمد بن حنبل درباره احادیثی که در عیبهای صحابه بود میگفت: این احادیث مردگان است. (۴) ۵۷. او میگفت: غندر - محمد بن جعفر - کتاب هایش را که مشتمل بود بر .

۱- کتاب السنّه ۵۰۴.

۲- کتاب السنه ۵۰۵.

۳- کتاب السنّه ۵۰۵.

۴- کتاب السنّه ۵۰۶.

احادیث شعبه به دست ما داد، دیدیم در آن از آن احادیث وجود داشت (که معایب صحابه ذکر شده بود)، (رفیق من) خلف بن سالم همه را یادداشت کرد ولی من فقط سندهایش را نوشتم تا بدانم شعبه از چه کسانی روایت نقل کرده، اما متن آن روایات را نوشتم. من دوست ندارم این احادیث را - که در آن از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) (به بدی) یاد شده اند - کسی بنویسد. حلال و حرام و سنتی در آن نیست! راوی گوید: پرسیدم: آیا بنویسم (اشکالی دارد)؟ گفت: (اصلاً) در آن احادیث نگاه نکن! مگر چه مطلب علمی در آن وجود دارد؟! به تعلم شینن، فقه و آنچه برای سودمند است مشغول باش. (۱) ۵۸. ابوهمام حدیثی نقل کرد که در ضمن آن مطلبی در تنقیص و معایب صحابه بود، او خیال میکرد که روایت در فضائل آنهاست، مجلس بعد که حاضر شد، حاضرین (تلامیذش) بر او اعتراض کردند که: حدیث فاسد و پستی نقل کردی! گفت: خطا کردم، بر آن خط بکشید و از من نقل نکنید. (۲) ۵۹. ابو بکر مروزی - در ضمن نقل مطلبی - گوید: احادیثی که از ابراهیم بن سعید جوهری نوشته شده بود آوردند (و از او خواستند که عذر خویش را بیان کند!) او گفت: من همه این روایات را برای این مرد نقل نکرده ام، او برای خرید منزل من اقدام میکرد، گاهی هم مطالبی که در کتاب بوده خودش نوشته، بدون اینکه من برای او روایت کرده باشم. من بر این احادیث خط میکشتم و اصلاً چیزی از آنها را نقل نمیکنم. الان هم (از اینکه چنین مطالبی در بین یادداشت هایم بوده) استغفار میکنم!

۱- کتاب السنه ۵۰۶.

۲- کتاب السنه ۵۰۶.

ابراهیم بلند شد ایستاد و در حضور جمعیت این مطالب را بیان کرد .

ابو بکر مروزی گوید : (در این زمینه احادیثی از ابراهیم نزد من بود) ابن کردیه - دو مرتبه آمد - برای گرفتن آن ، تا کسی آن را نقل نکند گفت : الله ! الله ! بیاور تا آن احادیث را جدا کنیم ، و در حضور خودت بر آنها خط بکشیم ، و چیزی از آن را نقل نکنیم . من کتاب را به او دادم و او شروع کرد به خط کشیدن احادیث . ابراهیم تا هنگام مردن از آن احادیث چیزی نقل نکرد ! (۱) ۶۰ . علی بن اسماعیل بدنجی گوید : احادیثی را که مربوط به جریانات صحابه بود جمع کردیم - راوی پرسید : یعنی مثالب ؟! او پاسخ داد : آری - آن را نزد سوید بن سعید بردیم که برای ما روایت کند ، او امتناع کرد و گفت : احمد بن حنبل به من نامه نوشته که من این روایات را نقل نکنم . (۲) ۶۱ . نمیر روایتی را از اعمش نقل کرد - حدیثی بود که برایشان قابل قبول نبود - ولی بعداً پشیمان شد و گفت من دیگر چنین مطالبی را نقل نمیکنم ، کسی در حال ناراحتی مطالبی به برادرش گفته (یعنی یکی از صحابه به دیگری) اینها آن مطلب را دین و اعتقاد خویش قرار میدهند ! (۳) ۶۲ . در ضمن نقل دیگری این احادیث را اشیاء مظلومه و تاریک و ظلمانی دانسته و گفته اند که اعمش در نقل آن غلط کرده است . (۴) .

۱- کتاب السنّه ۵۰۷ .

۲- کتاب السنّه ۵۰۷ - ۵۰۸ .

۳- کتاب السنّه ۵۰۸ .

۴- کتاب السنّه ۵۰۸ .

۶۳. احمد بن حنبل از گوش دادن به آن نهی کرده و گفته : شاید کسی در نقل مطلبی غلط کرد ، آیا بایستی از او نقل شود ؟ ! (۱) ۶۴. از احمد بن حنبل درباره ابو عبدالرزاق پرسیدند گفت : آنچه از وهب بن منبه نقل کند درست است . پرسیدند : در مورد روایاتش از مینا چه میگویید ؟ گفت : مینا دیگر کیست ؟ ! من احادیثی که عبدالرزاق در عیب جویی از صحابه نقل میکند ، دنبال نمیکنم .

تنها چیزی که باعث شد مالک بن انس از دست مردم جان سالم بدر برد این بود که این احادیث را ترک کرد ، احادیثی که در دلها کینه ایجاد میکند ! (۲) ۶۵. احمد بن حنبل میگفت : نظر من این است که نباید احادیثی که درباره صحابه است نوشته شود . راوی پرسید : اگر کسی دنبال آن باشد چی ؟ احمد گفت : کسی که اینها را دنبال میکند ، و جمع آوری مینماید میترسم آدم بد ذاتی باشد . (۳) ۶۶. احمد میگفت : سلام بن ابی مطیع کتاب ابو عوانه را - که در آن از صحابه به بدی یاد شده بود - گرفت و احادیث اعمش را آتش زد . (۴) ۶۷. در نقل دیگری آمده که سلام به ابو عوانه گفت : این بدعت هایی که از کوفه آورده ای بده ببینم ! ابو عوانه کتاب هایش را به او داد ، او هم آن را در تنور ریخت و سوزاند . (۵) .

- ۱- کتاب السنّه ۵۰۸ .
- ۲- کتاب السنّه ۵۰۹ .
- ۳- کتاب السنّه ۵۰۹ .
- ۴- کتاب السنّه ۵۰۹ .
- ۵- کتاب السنّه ۵۱۰ .

۶۸. ابو بکر مروزی گوید : از احمد بن حنبل پرسیدم : از کسی که صاحب حدیث است کتابی را عاریه گرفته ام که در او احادیث فاسد و پستی وجود دارد ، آیا آن را بسوزانم یا پاره کنم (اشکال ندارد) ؟

گفت : آری (باید آن را از بین برد) ، سلام بن ابی مطیع از ابو عوانه کتابی را عاریه گرفت که در آن این احادیث بود ، و آن را سوزاند . (ابو بکر با تعجب پرسید :) آن را سوزاند ؟ ! گفت : آری ! (۱) ۶۹ . محقق کتاب در حاشیه نوشته است : این گونه نوشته ها احترامی ندارد ، و از بین بردن آن هم ضمانتی برای کسی نمیآورد ؛ زیرا باعث تفرقه انگیزی شده و در دل مردم نسبت به صحابه کینه و دشمنی ایجاد میکند . (۲) ۷۰ . کسی به احمد گفت : امیدوارم که این کار سلام ضرری به او نرساند (و گناه نکرده باشد) احمد گفت : ضرر بزند ؟ ! بلکه مأجور است انشاء الله . (۳) ۷۱ . از احمد سؤال کردند : نظر شما درباره کسی که میگوید : درباره بدرفتاریهای صحابه صحبت کردن جایز است ، چیست ؟ پاسخ داد : این کلام بد و فاسدی است . باید از این گونه افراد دوری کرد ، نباید با آنها همنشین شد ، بایستی آنها را به مردم معرفی کرد . (۴) ۷۲ . عبدالرحمن بن صالح به مسجد آمد و برخی از آن احادیث فاسد را نقل .

۱- کتاب السنّه ۵۱۰ .

۲- کتاب السنّه ۵۱۰ تعلیقه .

۳- کتاب السنّه ۵۱۱ .

۴- کتاب السنّه ۵۱۲ .

کرد، ابو معمر دستور داد: پاهای او را گرفتند و کشان کشان او را از مسجد بیرون بردند. (۱) ۷۳. نزد محاضر کتاب هابی دیدم که بر بعضی احادیث آن خط کشیده بود به او گفتم: چرا اینها را خط زده ای؟ گفت: اینها عقارب است (یعنی عقرب هاست، یافتنه گریها، سخن چینها، گرفتاریها) ابن ابی شیبه (که از اساتید و مشایخ حدیث است) مرا از نقل آن نهی کرده (۲) ۷۴. در مجلسی صحبت از جریاناتی شد که بین صحابه واقع شده و مطالبی که به یکدیگر گفته اند، یحیی بن حسان گفت: ما حق نداریم آنچه که آنها به یکدیگر میگفته اند نقل کنیم و بگوییم!

عوام بن حوشب میگفت: محاسن صحابه را بگویید تا مردم در محبت آنها یکدل شوند، بدیهای آنها را نقل نکنید تا مردم علیه آنها تحریک شوند. (۳) ۷۵. از سفیان پرسیدم: آیا این احادیث فاسد را بنویسیم؟ گفت: کسی که اینها را دنبال میکند، رستگار نخواهد شد.

از ابوهمام پرسیدم، مرا نهی کرد.

از مجاهد پرسیدم گفت: برای چه بنویسی؟

گفتم: محض اطلاع. گفت: میخواهی از شر اطلاع داشته باشی؟! (۴).

۱- کتاب السنّه ۵۱۲.

۲- کتاب السنّه ۵۱۲.

۳- کتاب السنّه ۵۱۵ - ۵۱۶.

۴- کتاب السنّه ۵۱۵ - ۵۱۶.

نکته قابل توجه و آنچه باعث شک و تردید هر خواننده منصف و دقیق میشود ، آن است که تمام این مخفی کاریها ، تحریفها ، تضعیفها ، تردیدها ، حذفها و ... در مورد رفتار ناپسند صحابه - به ویژه عمر و ابو بکر - و گاهی درباره فضیلتهای خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعمال شده است ! !

۷۶ . مناسب است این بحث را به روایتی از سنن ابوداود خاتمه دهیم :

عن عمر بن أبی قرّه ، قال : کان حذیفه بالمدائن ، فکان یذکر أشياء قالها رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلم لأناس من أصحابه فی الغضب ، فینطلق ناس ممن سمع ذلك من حذیفه فیأتون سلمان فیذکرون له قول حذیفه ، فیقول سلمان : حذیفه أعلم بما یقول ، فیرجعون إلی حذیفه فیقولون له : قد ذکرنا قولک لسلمان فما صدقک ولا کذبک ، فأتی حذیفه سلمان وهو فی مقله له ، فقال : یا سلمان ! ما یمنعک أن تصدقنی بما سمعت من رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلم ؟ !

فقال سلمان : إن رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلم کان یغضب فیقول فی الغضب لناس من أصحابه ، یرضی فیقول فی الرضا لناس من أصحابه ، أما تنتهی حتی تورث رجالاً حبّ رجال ورجالاً بغض رجال حتی توقع اختلافاً وفرقه ؟ !

ولقد علمت أن رسول الله [صلی الله علیه و آله و سلم] خطب ، فقال : (أیما رجل من أمّتی سبّته سبّه أو لعنته لعنه فی غضبی - فإنما أنا من ولد آدم أغضب كما یغضبون ، وإنما بعثنی رحمه للعالمین - فاجعلها علیهم صلاه إلی یوم القیامه) . والله ! لتنتهین أو لأکتبن إلی عمر ... (۱).

۱- سنن ابوداود ۲ / ۴۰۴ ، معجم کبیر طبرانی ۶ / ۲۵۹ - ۲۶۰ ، تهذیب الکمال ۲ / ۴۸۷ ، و مراجعه شود به الأدب المفرد ۵۹ .

خلاصه مطلب آنکه : حدیفه برای مردم مدائن مطالبی را که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) در حال غضب نسبت به گروهی از صحابه فرموده بود ، نقل میکرد .

گروهی مطالب او را برای سلمان بازگو کردند ، سلمان گفت : حدیفه خود بهتر میدانند چه میگوید .

به حدیفه گفتند : مطالب تو را به سلمان رساندیم ، از تصدیق یا تکذیب تو امتناع میکند ؟

حدیفه از سلمان پرسید : چرا مطالبی که من از حضرت شنیده ام و برای مردم نقل میکنم ، تصدیق نمیکنی ؟ !

سلمان پاسخ داد : حضرت گاهی عصبانی میشد و در حال غضب مطالبی را نسبت به برخی از صحابه بیان میکرد ، و گاهی شاد و خشنود بود و در آن حال نسبت به عده ای از اصحاب چیزی میگفت .

(یعنی - العیاذ بالله - حضرت از حال طبیعی خارج شده بود و نمیفهمید که چه میگوید) !

تو حاضر نیستی از نقل این مطالب دست برداری تا اینکه مردم را نسبت به عده ای از صحابه خوش بین کنی که محبت آنها را در دل داشته باشند و نسبت به برخی دیگر بدبین کنی تا مردم بغض و کینه آنها را به دل گیرند !

این کار تو بین مردم ایجاد اختلاف و تفرقه انگیزی میکند .

(حدیفه !) تو میدانی که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) در خطبه اش فرمود : (خدایا) هر کس از امت را که من در حال غضب ناسزا گفتم یا لعنت کردم ، آن را رحمت بر آنها قرار بده ، چون من هم مانند بقیه بنی آدم غضب دارم (و گاهی از دست دیگران - بی جهت ! - عصبانی میشوم) ولی خدا مرا رحمت برای همه عالمیان قرار داده است .

سپس سلمان قسم یاد کرد که : حدیفه ! اگر دست از این کار برداری به عمر گزارش خواهم کرد .

روایت فوق از جهات متعدد قابل تأمل و بررسی است که به برخی از نکات آن اشاره میکنیم :

۱. حدیفه - که از بزرگان صحابه به شمار میرود - مطاعن خلفا و برخی از صحابه را ذکر میکرده و این مطلب - که در بقیه روایات خاصه و عامه هم آمده (۱) - قابل انکار یا کتمان نیست . اگر میتوانستند به نحوی روی آن سرپوش بگذارند و یا توجیه کنند به این روشنی آن را بازگو نمیکردند .

۲. با نسبتهای بی جا که به جناب سلمان و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داده اند میخواهند حضرت را یک بشر عادی - بلکه از انسانهای معمولی هم پایین تر که حاضر است به جهت غضب دیگران را ناسزا گوید - معرفی کنند . و نتیجه این کار آن خواهد شد که آنچه در فضائل اهل بیت (علیهم السلام) یا مطاعن دشمنان بفرماید از حجیت ساقطی است و ارزش استناد ندارد ، چنان که در دنباله روایت به این نکته تصریح شده است که : (فَإِنَّمَا أَنَا مِنَ وَلَدِ آدَمَ أَغْضِبُ كَمَا يَغْضِبُونَ) .

۳. علت انتخاب سلمان برای این نسبت بی جا آن بوده است که به واسطه محبت شدید او به اهل بیت (علیهم السلام) مطلب جعلی از زبان او بهتر جا میافتد و بیشتر قابل قبول است .

۴. این تبلیغات حدیفه تأثیر بسزایی در ایجاد حب و بغض بین مردم داشته است .

۱- برای نمونه رجوع شود به : مسند احمد ۵ / ۳۹۰ ، صحیح مسلم ۸ / ۱۲۳ ، السنن الکبری بیهقی ۹ / ۳۳ ، المصنف ابن ابی شیبه ۷ / ۶۴۳ و ۸ / ۵۸۸ ، شرح مسلم نووی ۱۷ / ۱۲۵ ، الدبیاج علی مسلم ۶ / ۱۳۸ ، کنز العمال ۱۴ / ۸۶ - ۸۷ ، تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه ۲۷ ، ۳۷ ، عمدہ القاری ۱۳ / ۲۶۹ ، سیر اعلام النبلاء ۲ / ۳۶۸ ، التمهید ابن عبدالبر ۲۴ / ۳۱۵ ، المبسوط سرخسی ۲۴ / ۴۶ و ۳۰ / ۲۱۴ .

۵. نقل روایات پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) در زمینه فضائل اهل بیت (علیهم السلام) و مطاعن دشمنان را تفرقه انگیزی به شمار آورده اند.

۶. سلمان را از مخالفین سرسخت ذکر مطاعن معرفی کرده اند که حاضر شده است حذیفه را تهدید کند و به شدت با کار او مبارزه کرده است!

۷. بخش پایانی روایت حاکی از خفقان شدیدی است که در زمان عمر نسبت به نقل روایات پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) وجود داشته است. [\(۱\)](#) * * *

۱- تذکر: بخش دوم مقدمه از کتاب "اساس ایمان" گرفته شده است.

ابطال الباطل ، فضل بن روزبهان (متوفی ۹۲۷) ، آدرس از احقاق الحق .

ابکار الافکار ، سیف الدین ابوالحسن علی آمدی (متوفی ۶۳۱) ، نسخه عکسی ، مرکز احیاء میراث اسلامی ، شماره ۹۸۹ و طبع دارالکتب العلمیه بیروت ، ۱۴۲۴ .

اتحاف الأكابر باسناد الدفاتر ، قاضی محمد بن علی بن محمد شوکانی (متوفی ۱۲۵۰) ، نسخه خطی آستان قدس شماره ۲۱۸۲۲ ، شماره بایگانی ۲۳۸۲۳ .

اتحاف الوری بأخبار أمّ القرى ، عمر بن فهد (متوفی ۸۸۵) ، جامعه أمّ القرى سعودی ، افست از دارالجلیل قاهره .

إحقاق الحق ، شهید قاضی نورالله شوشتری (شهادت ۱۰۱۹) ، همراه با حواشی مؤلف ، کاتب ابوالقاسم خوانساری ، چاپ سنگی ۱۲۷۳ هجری .

إحكام الأحكام شرح عمده الأحكام ، تقی الدین ابوالفتح ابن دقیق العید (متوفی ۷۰۲) ، دارالکتب العلمیه بیروت .

أحكام القرآن ، ابو بکر جصاص رازی (متوفی ۳۷۰) ، دارالکتب العلمیه بیروت ، چاپ اول ۱۴۱۵ .

احوال دانشوران شیعه پاکستان و هند = مطلع الأنوار (ترجمه) إحياء علوم الدين ، ابو حامد غزالی (متوفی ۵۰۵) ، دارالمعرفه بیروت .

أخبار الأخيار في أسرار الأبرار ، عبدالحق دهلوی (متوفی ۱۰۵۲) ، انجمن آثار ومفاخر فرهنگی تهران ، چاپ اول ۱۳۸۳ شمسی .

اختلاف العلماء ، محمد بن نصر مروزی (متوفی ۲۹۴) ، عالم الکتب بیروت ، چاپ دوم ۱۴۰۶ .

إرشاد الأذهان ، علامه حلی (متوفی ۷۲۶) ، جامعه مدرسین قم ، چاپ اول ۱۴۱۰ .

إرشاد الأريب إلى معرفه الأديب = معجم الأدباء ، یاقوت حموی (متوفی ۶۲۶) ، دارالکتب العلمیه بیروت ، چاپ اول ۱۴۱۱ .

إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری = شرح بخاری قسطلانی ، شهاب الدین أحمد قسطلانی (متوفی ۹۲۳) ، دارالکتاب العربی بیروت ، افست از طبع الامیریه ، بولاق مصر ۱۳۲۳ .

- ازاله الخفاء عن خلفه الخلفاء ، شاه ولي الله دهلوی (متوفى ١١٧٦) ، سهيل اكيديمي ، لاهور پاکستان ، چاپ اول ١٣٩٦ .
- أساس البلاغه ، ابوالقاسم زمخشرى (متوفى ٥٣٨) ، دارالفكر .
- أسد الغابه ، ابن الأثير (متوفى ٦٣٠) ، انتشارات إسماعيليان تهران ، دارالكتاب العربى بيروت .
- اشرف الوسائل = شرح شمائل ، ابن حجر مكي (متوفى ٩٧٣) ، نسخه خطى آستان قدس شماره ٢١٦٨٦ ، شماره بايگانى ٢٣٥٨٠ و طبع دارالكتب العلميه بيروت .
- اشعه اللغات = شرح مشكاه ، عبدالحق دهلوى (متوفى ١٠٥٢) ، مكتبه نوريه رضويه ، لاهور ١٩٧٦ ميلادى .
- أصول الشاشى ، ابوعلی احمد بن محمد بن اسحاق الشاشى (متوفى ٣٤٤) ، دارالكتاب العربى بيروت ١٤٠٢ .
- اصول بزدوى = كنز الوصول إلى معرفه الأصول إعلام الموقعين عن رب العالمين ، محمد بن ابى بكر دمشقى (متوفى ٧٥١) ، دارالجيل بيروت ١٩٧٣ ميلادى .
- اقبال الاعمال ، سيد ابن طاووس (متوفى ٦٦٤) ، مكتب الاعلام الاسلامى قم ، چاپ اول ١٤١٤ .
- الإبهاج فى شرح المنهاج ، على بن عبدالكافى سبكى (متوفى ٧٥٦) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤٠٤ .
- الإتقان فى علوم القرآن ، سيوطى (متوفى ٩١١) ، دارالفكر لبنان ، چاپ اول ، ١٤١٦ .
- الأحاديث المختاره ، محمد بن عبدالواحد مقدسى (متوفى ٦٤٣) ، مكتبه النهضه الحديثه مكه المكرمه ، چاپ اول ١٤١٠ .
- الأحكام السلطانيه والولايات الدينيه ، ماوردى (متوفى ٤٥٠) ، المكتبه التوفيقيه مصر ، چاپ اول .
- الإحكام فى أصول الأحكام ، آمدى (متوفى ٦٣١) ، المكتب الإسلامى ، چاپ دوم ١٤٠٢ (چاپ اول ١٣٨٧ رياض) .

الأربعين ، اسعد بن ابراهيم بن حسن بن علي ، نسخه عكسي كتابخانه تخصصي اميرالمؤمنين (عليه السلام) مشهد شماره های ٨٢٧٤ و ١٢٨١٣ .

الأربعين ، امام فخر رازی (متوفى ٦٠٦) ، حيدرآباد دکن ، چاپ اول ١٣٥٣ .

الازدهار فيما عقده الشعراء من الأحاديث والآثار ، سيوطي (متوفى ٩١١) ، المكتب الاسلامي بيروت - دارالخانن رياض ، چاپ اول ١٤١١ .

الأزهار المتناثره في الأخبار المتواتره ، سيوطي (متوفى ٩١١) ، دارالفكر بيروت ١٤١٦ .

الاستذكار ، ابن عبدالبرّ (متوفى ٤٦٣) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ٢٠٠٠ ميلادي .

الاستغاثه ، ابوالقاسم الكوفي (متوفى ٣٥٢) .

الاستيعاب ، ابن عبدالبرّ (متوفى ٤٦٣) ، دارالجيل بيروت ، چاپ اول ١٤١٢ .

الإصابه في تمييز الصحابه ، ابن حجر (متوفى ٨٥٢) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤١٥ .

الاعتقادات في دين الإماميه ، شيخ صدوق (متوفى ٣٨١) ، دارالمفيد بيروت ، چاپ دوم ١٤١٤ .

الأغانى ، ابوالفرج اصفهاني (متوفى ٣٥٦) ، دارالفكر لبنان .

الإفصاح في إمامه أمير المؤمنين (عليه السلام) ، شيخ مفيد (متوفى ٤١٣) ، مؤسسه بعثت قم ، چاپ اول ١٤١٢ .

الإكمال ، ابن ماكولا (متوفى ٤٧٥) ، دارالكتاب الاسلامي قاهره .

الإكمال في أسماء الرجال خطيب تبريزي (متوفى ٧٤١) ، مكتبه التوبه رياض - دار ابن حزم بيروت ، چاپ اول ١٤٢٣ ، همراه با مشكاه المصاييح چاپ شده است .

إقام الحجر لمن زكى سائب أبي بكر وعمر ، سيوطي (متوفى ٩١١) ، مكتبه الساعى رياض .

الأمالى ، شيخ صدوق (متوفى ٣١٨) ، مؤسسه بعثت قم ، چاپ اول ١٤١٧ .

الإمامه والسياسه ، ابن قتيبه دينوري (متوفى ٢٧٦) ، مؤسسه الحلبي وشركاه ، تحقيق زيني ، و انتشارات شريف رضى قم ، تحقيق شيرى ، چاپ اول ، ١٤١٣ .

الإمتاع بالأربعين المتباينه السماع ، ابن حجر عسقلانى (متوفى ٨٥٢) ، دارالكتب العلميه لبنان ، چاپ اول ١٤١٨ .

الأموال ، ابويعيد قاسم بن سلام (متوفى ٢٢٤) ، دارالفكر بيروت ، ١٤٠٨ .

الأنساب ، سمعانى (متوفى ٥٦٢) ، دارالجنان بيروت ، چاپ اول ١٤٠٨ .

الإنصاف فى بيان أسباب الاختلاف ، شاه ولى الله دهلوى (متوفى ١١٧٦) ، دارالنفايس بيروت ، چاپ دوم ١٤٠٤ .

الأنوار البدرية لكشف شبه القدرية شيخ حسن بن محمد مهلبى حلى (متوفى بعد از ٨٤٠) ، نسخه عكسى ، مركز احياء ميراث اسلامى ، شماره ٥٤٥ .

الإيقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه ، شيخ حرّ عاملى (متوفى ١١٠٤) ، انتشارات محلاتى قم ، ١٣٨٤ شمسى ، افسست از چاپ علميه .

الفقيه = من لا يحضره الفقيه امالى المرتضى = الغرر والدرر انساب الأشراف ، احمد يحيى بلاذرى (متوفى ٢٧٩) ، دارالفكر بيروت ، چاپ اول ١٤١٧ .

انسان العيون فى سيره الأمين المأمون = السيره الحلبيه ، حلبى (متوفى ١٠٤٤) ، دارالمعرفه بيروت ١٤٠٠ .

أنموذج اللبيب فى خصائص الحبيب ، سيوطى (متوفى ٩١١) ، ميكروفيلم آستان قدس شماره ٢٢١٧٩ ، شماره عمومى ٢٢٢٠١ .

أنوار التنزيل = تفسير بيضاوى ، بيضاوى (متوفى ٦٨٥) ، دارالفكر بيروت ١٤١٦ .

بحار الأنوار ، علامه مجلسى (متوفى ١١١١) ، مؤسسه الوفاء بيروت ، دار إحياء التراث العربى ، چاپ دوم ١٤٠٣ .

البحر المحيط = تفسير ابوحيان ، ابوحيان اندلسى (متوفى ٧٤٥) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤٢٢ .

البدايه والنهايه ، ابن كثير (متوفى ٧٧٤) ، دار إحياء التراث العربى بيروت ، مكتبه المعارف بيروت ، چاپ اول ١٤٠٨ .

البدور السافره فى امور الآخره ، سيوطى (متوفى ٩١١) ، مكتبه القرآن بولاق قاهره .

البدء والتاريخ ، مطهر بن طاهر مقدسی (متوفى ۳۵۵) ، دار صادر بيروت ، افسست از چاپ پاریس ۱۸۹۹ .

براهین قاطعه ، جهرمی (قرن دهم) ، چاپ لاهور .

بستان المحدثین ، (ترجمه از فارسی به عربی) ، شاه عبدالعزیز دهلوی (متوفى ۱۲۳۹) ، دارالداعی سعودی ، چاپ اول ۱۴۲۱ .

بغیه الوعاه فی طبقات اللغویین والنحاه ، سیوطی (متوفى ۹۱۱) ، عیسی البابی الحلبی وشركاه ، چاپ اول ۱۳۸۴ .

البیاض الإبراهیمی ، تألیف عده ای از علمای قرن دوازدهم ، تحقیق لجنه محققین ، چاپ اول ۱۴۲۵ .

تاج التراجم فی من صنف من الحنفیه ، حافظ زین الدین ابوالعدل قاسم بن قطلوبغا حنفی (متوفى ۸۷۹) ، دارالمأمون للتراث دمشق - بيروت ، چاپ اول ۱۴۱۲ .

تاریخ ابن شحنه = روض المناظر فی علم الاوائل والأواخر تاریخ ابوالفداء = المختصر فی أخبار البشر تاریخ الامم والملوک = تاریخ طبری ، ابن جریر طبری (متوفى ۳۱۰) ، مؤسسه اعلمی بیروت .

تاریخ الخلفاء ، سیوطی (متوفى ۹۱۱) ، مطبعه السعاده مصر ، چاپ اول ۱۳۷۱ .

تاریخ الخمیس ، شیخ حسین دیاربکری (متوفى ۹۶۶) ، مؤسسه شعبان بیروت .

التاریخ الصغیر ، بخاری (متوفى ۲۵۶) ، دارالمعرفه بیروت ، چاپ اول ۱۴۰۶ .

تاریخ الکاازرونی = مطالع الانوار تاریخ طبری = تاریخ الامم والملوک تاریخ مدینه دمشق ، ابن عساکر (متوفى ۵۷۱) ، دارالفکر بیروت ، ۱۴۱۵ .

تبیان الحقائق = تبیین الحقائق تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق = تبیان الحقائق ، فخرالدین عثمان زیلعی حنفی (متوفى ۶۴۱) ، دارالکتب الإسلامی قاهره ۱۳۱۳ .

تجارب الامم و تعاقب الهمم ، ابن مسكويه (متوفى ۴۲۱) ، دارالكتب العلميه بيروت ، ۱۴۲۴ ، و طبع دار سروش چاپ دوم ۱۴۲۲ .

تجريد العقائد ، خواجه نصيرالدين طوسى (متوفى ۶۷۲) ، مراجعه شود به كشف المراد .

تحفه اثنا عشرية (با حواشى و تعليقات) ، شاه عبدالعزيز دهلوى ، دهلى ، ۱۲۷۱ .

تحفه اثنا عشرية ، شاه عبدالعزيز دهلوى (متوفى ۱۲۳۹) ، نورانى كتب خانه قصه خوانى ، پيشاور ، افسست از چاپ نول ۱۳۱۳ قمرى ۱۸۹۶ ميلادى .

تحفه المحتاج = نهايه المحتاج إلى شرح المنهاج تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى ، سيوطى (متوفى ۹۱۱) ، مكتبه الرياض الحديثه ، رياض .

تذکره الاولياء ، فريدالدين عطار نيشابورى (متوفى ۶۱۸) ، انتشارات صفى على شاه ، ۱۳۷۴ ، چاپ دوم .

تذکره الحفاظ ، ذهبى (متوفى ۷۴۸) ، دار احياء التراث العربى بيروت .

تذکره الخواص ، سبط بن الجوزى (متوفى ۶۵۴) ، نشر شريف رضى ، قم .

تذکره الموضوعات ، محمد طاهر هندى فتنى گجراتى (متوفى ۹۸۶) ، دار احياء التراث العربى بيروت ، چاپ دوم ۱۹۹۹ ميلادى .

التذکره فى أحوال الموتى وأمور الآخرة ، حافظ قرطبى (متوفى ۶۷۱) ، تحقيق أحمد محمد مرسى ، قاهره .

تذهيب التهذيب ، ذهبى (متوفى ۷۴۸) ، الفاروق الحديثه للطباعه والنشر قاهره ، چاپ اول ۱۴۲۵ .

ترجمه فصل الخطاب ، شيخ عبدالحق دهلوى (متوفى ۱۰۵۲) ، نسخه خطى آستان قدس شماره ۲۲۳۵۰ ، شماره بايگانى ۲۴۹۶۱ .

الترغيب والترهيب من الحديث الشريف ، عبدالعزيز مندرى (متوفى ۶۵۶) .

تشبيد القواعد فى شرح تجريد العقائد = شرح قديم تجريد ، شمس الدين محمود بن عبدالرحمن اصفهانى (متوفى ۷۴۹) ، نسخه عكسى ، مركز احياء ميراث اسلامى شماره ۱۹۸۰ و نسخه آستان قدس ميكروفيلم شماره ۱۳۹۶۲ ، بايگانى ۲۱۶۴۹ .

التعيين فى شرح الاربعين ، نجم الدين سليمان بن عبدالقوى طوفى حنبلى (متوفى ٧١٦) ، مؤسسسه الريان بيروت و المكتبه المكيه مكه المكرمه ، ١٤١٩ ، چاپ اول .

تفسير ابوحيان = البحر المحيط تفسير الوسيط = تفسير واحدى ، ابوالحسن على واحدى نيشابورى (متوفى ٤٦٨) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤١٥ .

تفسير بغوى = معالم التنزيل تفسير بيضاوى = أنوار التنزيل تفسير ثعلبى ، ثعلبى (متوفى ٤٢٧) ، دار إحياء التراث العربى بيروت ، چاپ اول ١٤٢٢ .

تفسير جلالين ، محلى (متوفى ٨٦٤) و سيوطى (متوفى ٩١١) ، دارالمعرفه بيروت .

تفسير حسيني ، ملاحسين كاشفى (متوفى ٩١٠) ، چاپ سنگى بمبئى ، چاپ سوم ١١٧٦ .

تفسير رازى = مفاتيح الغيب تفسير زاهدى ، ابونصر احمد درواجكى (قرن ششم) ، نسخه عكسى آستان قدس شماره ١٠٦٦ .

تفسير سمرقندى ، ابوالليث سمرقندى (متوفى ٣٨٣) ، دارالفكر بيروت .

تفسير قرطبى ، قرطبى (متوفى ٦٧١) ، دار إحياء التراث العربى بيروت .

تفسير قمى ، على بن ابراهيم قمى (متوفى ٣٢٩) ، دارالكتاب قم ، چاپ سوم ١٤٠٤ .

تفسير كبير = مفاتيح الغيب تفسير نسفى = مدارك التنزيل و حقايق التأويل تفسير نيشابورى = غرائب القرآن و رغائب الفرقان تفسير واحدى = تفسير الوسيط التفهيمات الالهيه ، ولى الله دهلوى (متوفى ١١٧٦) ، مطبع حيدرى پاكستان ، ١٣٩٠ .

تقريب الأسانيد و ترتيب المسانيد ، عبدالرحيم بن الحسين عراقى (متوفى ٨٠٦) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤٢١ .

تقريب التهذيب ، ابن حجر (متوفى ٨٥٢) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ دوم ١٤١٥ .

تقليب المكائد ، سيد محمد قلى موسى ، صاحب تشييد المطاعن (متوفى ١٢٦٠) ، دهلى ١٢٦٢ .

التقييد والإيضاح ، حافظ زين الدين عبدالرحيم عراقى (متوفى ٨٠٦) ، دارالفكر بيروت ، چاپ اول ١٣٨٩ .

تكملة نجوم السماء ، ميرزا محمد مهدي لكهنوى كشميرى (متوفى ١٣٥٤) ، مكتبه بصيرتى قم .

تكميل الايمان = شرح عقائد ، شيخ عبدالحق دهلوى (متوفى ١٠٥٢) ، ميكروفيلم آستان قدس شماره ١٠ / ٢٥٣٣٩ .

تلبس إبليس ، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزى (متوفى ٥٩٧) ، دارالكتاب العربى بيروت ، چاپ اول ١٤٠٥ .

التلخيص فى تفسير القرآن العزيز ، موفق الدين ابوالعباس احمد بن يوسف كواشى موصلى (متوفى ٦٨٠) ، ميكروفيلم آستان قدس شماره ٢٥٣ ، شماره بايگانى ٢٤٨٣٨ .

تلويح = شرح التلويح على التوضيح ، سعدالدين تفتازانى (متوفى ٧٩١ - ٧٩٢ - ٧٩٣) ، مكتبه محمد على صبيح وأولاده ، دارالعهد الجديد ، مصر .

التمهيد لما فى الموطأ من المعانى والأسانيد ، ابن عبدالبرّ (متوفى ٤٦٣) ، وزارت اوقاف مغرب ، ١٣٨٧ .

تنبيه السفينه ، سيف الله ملتانى (قرن سيزدهم) ، نسخه خطى آستان قدس ، شماره بايگانى ٢٥٤٨٧ .

تنبيه الغافلين بأحاديث سيد الانبياء والمرسلين (صلى الله عليه وآله و سلم) ، نصر بن محمد سمرقندى (متوفى ٣٧٣) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤٢٠ .

تنزيه الأنبياء ، سيد مرتضى (متوفى ٤٣٦) ، دار الأضواء بيروت ، چاپ دوم ١٤٠٩ .

تنزيه الشريعه المرفوعه عن الاخبار الشنيعه الموضوعه ، ابوالحسن على كنانى (متوفى ٩٦٣) ، دارالكتب العلميه ، چاپ اول ١٣٩٩ .

التنقيح لألفاظ الجامع الصحيح = شرح بخارى زر كشى ، بدرالدين زر كشى (متوفى ٧٩٤) ، مكتبه الرشد رياض ، چاپ اول ١٤٢٤ .

تنوير الحوالك = شرح موطأ ، سيوطى (متوفى ٩١١) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤١٨ .

التوحيد ، شيخ صدوق (متوفى ٣٨١) ، جامعه مدرسين ، قم .

التوشيح على الجامع الصحيح = شرح بخارى ، سيوطى (متوفى ٩١١) ، دارالكتب العلميه بيروت ، ١٤٢٠ .

توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل ، شهاب الدين احمد بن عبدالله حسيني شيرازى (قرن دهم) ، نسخه عكسى ، مركز احياء ميراث اسلامى ، شماره ١٩٨٣ .

تهذيب الأحكام ، شيخ طوسى (متوفى ٤٦٠) ، چاپ سوم ١٣٦٤ .

تهذيب الأسماء واللغات ، ابوزكريا محيى الدين نووى (متوفى ٦٧٦) ، دارالفكر بيروت ، چاپ اول ١٩٩٦ .

تهذيب التهذيب ، ابن حجر (متوفى ٨٥٢) ، دارالفكر بيروت ، چاپ اول ١٤٠٤ .

تهذيب الكمال ، مزى (متوفى ٧٤٢) ، مؤسسه الرساله بيروت ، چاپ چهارم ١٤٠٦ .

تهذيب الوصول إلى علم الاصول ، علامه حلى (متوفى ٧٢٦) ، مؤسسه امام على (عليه السلام) لندن .

تيسير المطالب السئيه بكشف أسرار المواهب اللدنيه = حاشيه مواهب اللدنيه ، شيخ نورالدين على شبراملسى شافعى (متوفى ١٠٨٧) ، نسخه خطى آستان قدس ، شماره ٢٨٠٠٧ .

تيسير الوصول إلى منهاج الاصول ، كمال الدين محمد بن محمد بن عبدالرحمن معروف به ابن امام الكاملية (متوفى ٥٧٤) ، الفاروق الحديثه لطباعه والنشر قاهره ، چاپ اول ١٤٢٣ .

التيسير بشرح الجامع الصغير ، مناوى شافعى (متوفى ١٠٣١) ، مكتبه الرياض ، چاپ سوم ١٤٠٨ .

الثقات ، ابن حبان (متوفى ٣٥٤) ، مجلس دائره المعارف العثمانيه ، حيدرآباد دكن هند ، مؤسسه الكتب الثقافيه ، چاپ اول ١٣٩٣ .

جامع الاحاديث = جمع الجوامع (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير) ، سيوطى (متوفى ٩١١) ، دارالفكر بيروت ، ١٤١٤ .

جامع الأصول ، ابن اثير جزرى شافعى (متوفى ٦٠٦) ، تحقيق الارناؤوط ، مكتبه الحلوانى ، مكتبه دارالبیان ، چاپ اول ١٣٨٩ و مجلدات اخير : دار ابن الاثير بيروت .

الجامع الصغير ، سيوطي (متوفى ۹۱۱) ، دارالفكر بيروت ، چاپ اول ۱۴۰۱ .

جامع المسانيد ، خوارزمي (متوفى ۶۶۵) ، دارالكتب العلميه بيروت .

جذب القلوب ، شيخ عبدالحق دهلوي (متوفى ۱۰۵۲) ، لكهنو ۱۸۹۳ ميلادي .

جزيل الواهب في اختلاف المذاهب ، سيوطي (متوفى ۹۱۱) ، همراه با كتاب الافصاح عن معاني الصحاح ، از وزير عون الدين ... ابن هبيرة ، دارالكتب العلميه بيروت ۱۴۱۷ ، و نسخه خطي آستان قدس همراه با أنموذج اللبيب ، سيوطي ، شماره ميكروفيلم ۲۲۱۷۹ شماره عمومي ۲۲۲۰۱ .

جلاء العيون ، علامه مجلسي (متوفى ۱۱۱۱) ، انتشارات اسلاميه تهران ، چاپ سوم ، ۱۳۷۸ شمسي .

جمع الجوامع = جامع الاحاديث الجمع بين الصحيحين ، محمد بن ابى نصر حميدي (متوفى ۴۸۸) ، دار ابن حزم بيروت ، چاپ دوم ۱۴۲۳ .

جمهره النسب ، ابن الكلبي (متوفى ۲۰۴) ، دار اليقظه العربي ، دمشق سوريه .

جواهر العقدين في فضل الشرفين ، نورالدين علي سمهودي (متوفى ۹۱۱) ، وزارت اوقاف ، احياء التراث الاسلامي بغداد .

الجواهر المضيئه في طبقات الحنفيه ، عبدالقادر بن ابى الوفاء قرشي (متوفى ۷۷۵) ، مير محمد كتب خانه كراتشي .

چهل مجلس ، علاء الدوله سمناني (قرن هفتم و هشتم هجري) ، شركت مؤلفان و مترجمان ايران ۱۳۵۸ شمسي .

حاشيه سلطان بر معالم ، علاء الدين حسين سلطان العلماء (متوفى ۱۰۶۴) ، كتابفروشي داوري ، قم ، افسست از انتشارات الله قلي خان قاجار ۱۲۷۸ .

حاشيه تفسير بيضاوي ، ملا عصام اسفرايني (متوفى ۹۴۳) ، نسخه خطي آستان قدس ، شماره ۱۵۰۸ .

حاشیه التفتازانی علی الکشاف ، سعدالدین تفتازانی (متوفی ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳) ، نسخه خطی آستان قدس ، شماره ۱۲۹۰ ، و همچنین میکروفیلم شماره ۱۲۸۹ .

حاشیه الخیالی علی شرح العقائد ، احمد بن موسی خیالی (متوفی ۸۶۰) ، طابع وناشری قریمی یوسف ضیا ، شرکت صحافیه عثمانیه ، ۱۳۲۶ .

حاشیه السراج علی الکشاف = الکشف عن مشکلات الکشاف حاشیه الطیبی علی الکشاف ، شرف الدین حسین طیبی (متوفی ۷۴۳) ، نسخه خطی آستان قدس ، شماره ۱۲۸۵ ، شماره میکروفیلم ۴۵۲ .

الحاشیه علی حاشیه شرح العقائد للخیالی ، قره کمال قرامانی (قرن نهم) ، نسخه خطی آستان قدس ، شماره ۸۷ ، شماره بایگانی ۴۱۴ .

حاشیه مواهب اللدنیه شبراملسی = تیسیر المطالب السیّیه حبيب السیر فی اخبار افراد البشر ، خواند میر ، غیاث الدین حسینی (متوفی ۹۴۱) ، انتشارات خیام ، تهران ، چاپ دوم ۱۳۵۳ شمسی .

حجه الله البالغه ، شاه ولی الله دهلوی (متوفی ۱۱۷۶) ، دارالکتب الحدیثه قاهره - مکتبه المثنی بغداد .

حدائق الحقائق فی شرح کلمات الله الناطق = شرح نهج البلاغه گلستانه ، سید علاءالدین گلستانه (متوفی حدود ۱۱۱۰) ، نسخه عکسی ، مرکز احیاء میراث اسلامی ، شماره ۲۲۸۱ (نسخه ناقص الاول است) و نسخه خطی آستان قدس ، شماره بایگانی ۲۷۳۶۷ ، میکروفیلم شماره ۲۴۸۰۸ (ناقص الاول والآخر) .

حدیقه الحقیقه وشریعه الطریقه ، حکیم سنایی (متوفی ۵۲۵) ، چاپ سنگی .

حسام الاسلام وسهام الملام ، سید دلدار علی نصیرآبادی (متوفی ۱۲۳۵) ، نسخه خطی آستان قدس ، شماره ۲۲۴۷۰ .

حسن المحاضره فی أخبار المصر والقاهره ، سیوطی (متوفی ۹۱۱) ، دارالکتب العلمیه بیروت ، ۱۴۱۸ .

حق الیقین ، علامه مجلسی (متوفی ۱۱۱۱) ، انتشارات علمیه اسلامیة ، تهران .

حلیه الأولیاء وطبقات الأصفیاء ، ابونعیم أحمد بن عبدالله الأصبهانی (متوفی ۴۳۰) ، دارالکتاب العربی بیروت ، چاپ چهارم ۱۴۰۵ .

حیاه الحیوان الکبری ، کمال الدین دمیری (متوفی ۸۰۸) ، منشورات الشریف الرضی ، افست از مصطفی الحلبي واولاده مصر .
حیاه القلوب ، علامه مجلسی (متوفی ۱۱۱۱) ، انتشارات سرور قم ، چاپ دوم ، ۱۳۷۸ شمسی .

الخراج ، قاضی ابویوسف (متوفی ۱۸۲) ، المطبعه السلفیه ، چاپ دوم ۱۱۵۲ .

خزانه الأدب ، بغدادی (متوفی ۱۰۹۳) ، دارالکتب العلمیه بیروت ، چاپ اول ۱۹۹۸ میلادی .

خصائص أمير المؤمنين علی بن أبی طالب (علیه السلام) ، نسائی (متوفی ۳۰۳) ، مکتبه المعلا کویت ، چاپ اول ۱۴۰۶ .

خلاصه الأثر فی أعیان القرن الحادی عشر ، محبّی (متوفی ۱۱۲۳) ، دار صادر بیروت .

خلاصه الوفا بأخبار دار المصطفی (صلی الله علیه وآله و سلم) ، نورالدین علی سمهودی (متوفی ۹۱۱) ، دار احیاء کتب العربیه ، عیسی البابی الحلبي وشرکاه ، قاهره ، ۱۳۸۷ و دارالکتب العلمیه بیروت ، چاپ اول ۱۴۱۷ .

خیر جاری شرح صحیح بخاری ، ملایعقوب لاهوری (متوفی ۱۰۹۸) ، نسخه آستان قدس ، شماره ۲۱۸۲۷ (ناقص) .

دراسات اللیب فی أسوه الحسنه بالحیب ، محمد معین سندی (متوفی ۱۱۶۱) ، مطبعه العرب کراتشی پاکستان ، چاپ اول ۱۹۵۷ میلادی .

الدرّ المنثور ، سیوطی (متوفی ۹۱۱) ، دارالمعرفه بیروت .

درج الدرر فی سیر خیر البشر ، سید اصیل الدین محدث حسینی شیرازی (متوفی ۸۸۴) ، نسخه آستان قدس ، شماره ۴۲۳۱ ، شماره بایگانی ۳۱۷۷ .

الدرر الکامنه فی أعیان المائه الثامنه ، حافظ عسقلانی (متوفی ۸۵۲) ، مجلس دائره المعارف العثمانیه ، حیدرآباد دکن هند ، چاپ دوم ۱۳۹۲ .

الدرر المنتشره ، سيوطى (متوفى ۹۱۱) ، مكتبه الوراق الرياض ، چاپ اول ۱۴۱۵ .

درّه التحقيق فى نصره الصديق ، محمداخر إله آبادى (متوفى ۱۱۶۲) ، نسخه آستان قدس ، شماره ۲۷۸۹۵ .

درّه الغواص فى أوهام الخواص ، قاسم بن على حريرى (متوفى ۵۱۶) ، مؤسسه الكتب الثقافيه بيروت ، چاپ اول ۱۴۱۸ .

دلائل الصديق شيخ محمدحسن مظفر (متوفى ۱۳۷۵) ، دارالمعلم قاهره ۱۳۰۶ .

ديوان الحيوان ، سيوطى (متوفى ۹۱۱) ، نسخه خطى آستان قدس ، شماره ۲۷۹۰۴ ، شماره بايگانى ۳۰۲۱۵ .

ديوان المتنبي بشرح ابى البقاء عكبرى (متوفى ۶۱۶) ، دارالمعرفه .

ذخائر العقبى ، احمد بن عبدالله طبرى (متوفى ۶۹۴) ، انتشارات جهان تهران ۱۳۵۶ شمسى ، افست مكتبه القدسى قاهره از نسخه دارالكتب المصريه ، ونسخه خزانه التيموريه .

الذريعه الى تصانيف الشيعة ، شيخ آقا بزرگ طهرانى (متوفى ۱۳۸۹) ، دار الاضواء بيروت ، چاپ سوم ، ۱۴۰۳ .

الذريعه ، سيد مرتضى (متوفى ۴۳۶) ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۶ شمسى .

ربيع الأبرار و نصوص الاخبار ، ابوالقاسم محمود زمخشرى (متوفى ۵۳۸) ، مؤسسه أعلمى بيروت ، چاپ اول ۱۴۱۲ .

رحمه الامه فى اختلاف الائمة ، محمد بن عبدالرحمن دمشقى عثمانى شافعى (قرن هشتم) ، الازهرىه مصر ، چاپ چهارم ۱۳۵۱ .

رساله اصول حديث دهلوى = العجالة النافعه رساله خلاصه أربعين حديثاً فى المهدى [(عليه السلام)] سيوطى = عرف الوردى فى أحوال المهدى رساله معرفه الصحابه ، شيخ حرّ عاملى (متوفى ۱۱۰۴) ، در ضمن سه رساله در علم رجال ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۴ شمسى .

رفع الاسل في ضرب المثل ، سيوطى (متوفى ٩١١) ، در ضمن مجموعه رسائل سيوطى ، نسخه خطى آستان قدس ، شماره ١٨٧٧٧ ، شماره بايگانى ١٩١٤٧ .

الروض الأنف ، عبدالرحمن بن عبدالله خثعمى سهيلى (متوفى ٥٨١) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤١٨ .

الروض الباسم فى الذبّ عن سنّه أبى القاسم ، ابن الوزير (متوفى ٨٤٠) ، اداره الطباعه المنيره مصر .

روض الجنان و روح الجنان فى تفسير القرآن ، ابوالفتوح رازى ، (قرن ششم هجرى) ، آستان قدس رضوى ، ١٣٦٦ شمسى .

روض المناظر فى علم الاوائل والأواخر = تاريخ ابن شحنه ، ابن شحنه حلبى (متوفى ٨١٥) ، نسخه خطى آستان قدس ، شماره ٧٦٩٥ .

روضه الاحباب ، سيد جمال الدين محدث (متوفى ٩٢٦) ، ميكروفيلم آستان قدس شماره ١١١٢٠ و شماره ٢٥٣٥٨ .

الروضه البهيه = شرح لمعه ، شهيد ثانى (متوفى ٩٦٦) ، جامعه النجف الدينيه ، چاپ دوم ١٣٩٨ ، افست داورى قم ، چاپ اول ١٤١٠ .

الرياض النضره فى مناقب العشره ، احمد بن عبدالله بن محمد طبرى (متوفى ٦٩٤) ، دارالغرب الإسلامى بيروت ، چاپ اول ١٩٩٦ و طبع المكتبه الاسلاميه ، طنطا ، مطبعه دارالتأليف ، مصر ، چاپ دوم ١٣٧٢ .

ريحانه الأدب فى تراجم المعروفين بالكنيه أو اللقب ، محمد على مدرس ، كتابفروشى خيام ، چاپ شفق تبريز ، چاپ دوم ١٣٤٩ شمسى .

ريحانه الألباء ، شهاب الدين احمد خفاجى مصرى (متوفى ١٠٦٩) ، عيسى البابى الحلبي وشركاه ، چاپ اول ١٣٨٦ .

زاد المعاد علامه مجلسى (متوفى ١١١١) ، چاپ اسلاميه ، تهران ، ١٣٧٨ .

زاد المعاد فى هدى خير العباد ، محمد بن ابى بكر ايوب الزرعى (متوفى ٧٥١) ، مؤسسه الرساله ، مكتبه المنار الإسلاميه ، بيروت - الكويت ، چاپ چهاردهم ١٤٠٧ .

زين الفتى = العسل المصطفى من تهذيب زين الفتى فى شرح سوره هل أتى ، حافظ عاصمى متولد ٣٧٨ ، تحقيق محمودى ، مجمع احياء ثقافه الاسلاميه .

زين الفتى = العسل المصطفى من تهذيب زين الفتى فى شرح سوره هل أتى ، حافظ عاصمى متولد ٣٧٨ ، تحقيق محمودى ، مجمع احياء ثقافه الاسلاميه .

سبحه المرجان ، غلام على آزاد بلگرامى (متوفى ١١٩٤) ، ملك الكتاب ، ١٣٠٣ .

سبل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد ، محمد بن يوسف صالحى شامى (متوفى ٩٤٢) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤١٤ .

السراج المنير على الجامع الصغير ، شيخ على عزيزى شافعى (متوفى ١٠٧٠) ، مصطفى بابى حلبى مصر ، چاپ سوم ١٣٧٧ .

سرّ العالمين وكشف ما فى الدارين ، ابو حامد غزالى (متوفى ٥٠٥) ، چاپ سنگى ، ١٣٠٥ و طبع نشر الحكمة دمشق سوريه ، چاپ اول ١٤١٥ .

السقيفه وفدك ، جوهرى (متوفى ٣٢٣) ، جمع و تحقيق : دكتور شيخ محمد هادى امينى ، شركه الكتيبى للطباعه والنشر بيروت ، چاپ دوم ١٤١٣ .

السلوك لمعرفة دول الملوك ، تقى الدين احمد مقرئزى (متوفى ٨٤٥) ، دارالكتب ، مصر ١٩٧٢ ميلادى .

سنن ابن ماجه ، محمد بن يزيد قزوئى (متوفى ٢٧٣) ، دارالفكر .

سنن أبى داود ، سليمان بن اشعث سجستانى (متوفى ٢٧٥) ، دارالفكر بيروت ، چاپ اول ١٤١٠ .

سنن الترمذى ، محمد بن عيسى ترمذى (متوفى ٢٧٩) ، دارالفكر بيروت ، ١٤٠٣ .

سنن الدارقطنى ، دارقطنى (متوفى ٣٨٥) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤١٧ .

سنن الدارمى ، عبدالله بن بهرام دارمى (متوفى ٢٥٥) ، مطبعه الاعتدال دمشق .

السنن الكبرى = سنن بيهقى سنن النسائى ، احمد بن شعيب نسائى (متوفى ٣٠٣) ، دارالفكر بيروت ، چاپ اول ١٣٤٨ .

سنن بيهقى = السنن الكبرى ، احمد بن الحسين بن على بيهقى (متوفى ٤٥٨) ، دارالفكر بيروت .

السیره الحلبیه = انسان العیون السیره النبویه ابن سید الناس = عیون الأثر سیره النبی (صلی الله علیه وآله و سلم) للکازرونی =
مطالع الانوار الشافی فی الامامه ، سید مرتضی (متوفی ۴۳۶) ، مؤسسه اسماعیلیان قم ، چاپ دوم ۱۴۱۰ .

شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام ، محقق حلی (متوفی ۶۷۶) ، انتشارات استقلال ، تهران ، چاپ دوم ۱۴۰۹ .

شرح إحقاق الحق ، سید مرعشی (متوفی ۱۴۱۱) ، منشورات مکتبه آیه الله مرعشی نجفی قم .

شرح احکام صغری ، احمد بن عبدالرحیم ابوزرعه عراقی (متوفی ۸۲۶) ، میکروفيلم آستان قدس شماره ۲۵۳ (ناقص الآخر)

شرح بخاری زرکشی = التنقیح لألفاظ الجامع الصحیح شرح بخاری سیوطی = التوشیح علی الجامع الصحیح شرح بخاری
قسطلانی = ارشاد الساری شرح تجرید الاعتقاد علامه حلی = کشف المراد شرح تجرید العقائد ، علاءالدین علی قوشچی (متوفی ۸۷۹) ، منشورات رضی و بیدار و عزیزى ، چاپ سنگی .

شرح تقدمه تقويم الإيمان فی فضائل امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، میرداماد (متوفی ۱۰۴۱) ، نشر مهديه میرداماد اصفهان ،
۱۴۱۲ .

شرح التلویح علی التوضیح = تلویح شرح التوضیح للتنیح ، عبیدالله محبوبی بخاری حنفی (متوفی ۷۴۷) ، درحاشیه تلویح
چاپ شده است .

شرح الجامع الصغیر مناوی = فیض القدير شرح دیوان ابوالعلا معری = ضرام السقط شرح دیوان منسوب إلى امیرالمؤمنین (علیه
السلام) = فواتح الرحموت

شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، قاضی کمال الدین میرحسین ابن معین الدین میبدی یزدی ، نشر میراث مکتوب ، ۱۳۷۹ .

شرح الزرقانی علی الموطأ ، محمد بن عبدالباقی بن یوسف زرقانی (متوفی ۱۱۲۲) ، دارالکتب العلمیه بیروت ، چاپ اول ۱۴۱۱ .

شرح السراجیه فی علم الفرائض ، سید شریف جرجانی (متوفی ۸۰۶) ، وزارت اوقاف بغداد ۱۳۹۹ .

شرح سفر السعاده ، عبدالحق دهلوی (متوفی ۱۰۵۲) ، نول لکهنو ، ۱۹۰۳ میلادی .

شرح السنه ، حسین بن مسعود بغوی (متوفی ۵۱۶) ، دارالکتب العلمیه بیروت ۱۴۱۲ .

شرح شفا ، ملاعلی قاری (متوفی ۱۰۱۴) ، حاشیه نسیم الرياض .

شرح شمائل ابن حجر مکی = اشرف الوسائل شرح صحیح مسلم ، نووی (متوفی ۶۷۶) ، دارالکتب العربی بیروت ، چاپ دوم ۱۴۰۷ .

شرح الطیبی علی مشکاه المصابیح = الکاشف عن حقائق السنن شرح العنایه علی الهدایه ، محمد بابر تی حنفی (متوفی ۷۸۶) در حاشیه کتاب فتح القدر چاپ شده است .

شرح عقائد عبدالحق دهلوی = تکمیل الایمان شرح عقاید عضدیه ، جلال الدین دوانی (متوفی ۹۰۷) ، نسخه عکسی ، مرکز احیاء میراث اسلامی ، در ضمن مجموعه شماره ۱۰۶۵ .

شرح عقاید نسفی ، سعدالدین تفتازانی (متوفی ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳) ، نسخه عکسی ، مرکز احیاء میراث اسلامی ، در ضمن مجموعه شماره ۱۶۱۴ ، کتاب دهم ، و طبع دیگر تحقیق محمد عدنان درویش ، و چاپ طابع وناشری قریمی یوسف ضیا ، شرکت صحافیه عثمانیه ، ۱۳۲۶ .

شرح الفقه الاکبر = منح الروض الأزهر شرح قدیم تجرید = تشیید القواعد فی شرح تجرید العقائد شرح القصیده التائیه لابن فارض = مشارق الدراری

شرح القصيده التائيه لابن فارض = منتهى المدراك شرح الكرماني على البخاري = الكواكب الدراري شرح الكنز (كنز الدقائق) ، عيني حنفي (متوفى ٨٦٤) ، البابي الحلبي مصر .

شرح لمعه = الروضه البهيه شرح مثنوي ، مولوي عبدالعلي محمد بن نظام الدين انصاري (متوفى ١٢٢٥) ، ميكروفيلم آستان قدس شماره ٢٤٥٢٠ شماره بايگاني ٢٥٩٢١ (ناقص) .

شرح مختصر الاصول = شرح مختصر منتهى الاصولي ، سعدالدين تفتازاني (متوفى ٧٩١ - ٧٩٢ - ٧٩٣) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤٢٤ .

شرح مختصر منتهى الاصولي = شرح مختصر الاصول شرح مسلم الثبوت مولوي عبدالعلي = فواتح الرحموت شرح مسلم قرطبي = المفهم لما أشكل في تلخيص كتاب مسلم شرح مشكاه المصاييح = مرقاه المفاتيح شرح مشكاه عبدالحق دهلوي = اشعه اللمعات شرح المطرزي على مقامات الحريري ، ابوالمظفر برهان الدين مطرزي (قرن ششم) ، چاپ الله قلي خان ، چاپ سنگي ، ايران ١٢٧٣ .

شرح معاني الآثار ، أحمد بن محمد بن سلمه طحاوي (متوفى ٣٢١) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ سوم ١٤١٦ .

شرح المقاصد في علم الكلام ، سعدالدين تفتازاني (متوفى ٧٩١ - ٧٩٢ - ٧٩٣) ، دارالمعارف النعمانيه پاكستان ، چاپ اول ١٤٠١ .

شرح مقامات حريري ، ابوالعباس عبدالمؤمن قيسي شريشي (متوفى ٦٢٠) ، مصر ، چاپ اول ١٣٧٢ .

شرح المنار ابن الملك = منار الانوار في الاصول شرح منهاج الوصول إلى علم الاصول ، برهان الدين عبيدالله فرغاني عبري (متوفى ٧٤٣) ، نسخه عكسي ، مركز احياء ميراث اسلامي شماره ٣٤٧٩ .

شرح منهاج الوصول = معراج المنهاج شرح المنهاج ، شمس الدين محمود بن عبدالرحمن اصفهاني (متوفى ٧٤٩) ، مكتبه الرشد ، رياض ، چاپ اول ١٤٢٠ .

شرح المواقف ، قاضي جرجاني (متوفى ٨٢٥) ، مطبعه السعاده مصر ، چاپ اول ١٣٢٥ .

شرح موطأ سيوطي = تنوير الحوالك شرح نخبه الفكر ، ملاعلي قاري (متوفى ١٠١٤) ، دارالأرقم بيروت .

شرح نور الأنوار على المنار ، ملاجيون حنفي صديقي (متوفى ١١٣٠) ، همراه با كشف الاسرار نسفي چاپ شده است .

شرح نهج البلاغه گلستانه = حدائق الحقائق شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد (متوفى ٦٥٦) ، منشورات مكتبه آيه الله مرعشي نجفي ، افست دار احياء الكتب العربيه .

شرح هدايه ابن همام = فتح القدير شرعه الإسلام ، محمد بن ابى بكر (امام زاده حنفي) (متوفى ٥٧٣) ، ميكروفيلم آستان قدس شماره ١٣٣١ / ١٦٢٦ .

شروح سقط الزند ، جمع آوری شروح آثار ابوالعلاء معری (متوفى ٤٤٩) ، الدار القوميه قاهره ، ١٣٨٣ .

الشفاء بتعريف حقوق المصطفى ، قاضي عياض (متوفى ٥٤٤) ، دارالفكر بيروت ١٤٠٩ .

الشفائق النعمانيه = العقد المنظوم فى ذكر أفاضل الروم ، طاشكبرى زاده (متوفى ٩٦٨) ، دارالكتاب العربى بيروت ١٣٩٥ .

الشمائل المحمديه والخصائل المصطفويه ، محمد بن عيسى بن سوره ترمذى (متوفى ٢٧٩) ، مؤسسسه الكتب الثقافيه بيروت ، چاپ اول ١٤١٢ .

شوكت عمريه ، رشيدالدين خان (متوفى ١٢٤٣) ، نسخه عكسى آستان قدس شماره ٢١٣٩ ، شماره عمومى ٢١٦٧٩ .

- الصحيح تاج اللغة وصحاح العربية ، اسماعيل بن حماد جوهرى (متوفى ٣٩٣) ، دارالعلم للملايين بيروت ، چاپ چهارم ١٤٠٧ .
- صحيح بخارى ، محمد بن اسماعيل بخارى (متوفى ٢٥٦) ، دارالفكر بيروت ، افسست از طبع دارالطباعه العامره استانبول ١٤٠١ .
- صحيح مسلم ، مسلم بن حجاج نيشابورى (متوفى ٢٤١) ، دارالفكر بيروت .
- الصراح من الصحاح = صراح اللغة ، ابوالفضل محمد بن عمر معروف به جمال قرشى (قرن هفتم) ، طبع نول .
- صفوه الصفوه = صفه الصفوه ، عبدالرحمن بن على بن محمد ابوالفرج (متوفى ٥٩٧) ، دارالمعرفه بيروت ، چاپ دوم ١٣٩٩ .
- صفه الصفوه = صفوه الصفوه الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه ، ابن حجر هيثمى (متوفى ٩٧٣) ، مؤسسه الرساله بيروت ، چاپ اول ١٩٩٧ .
- الصواعق الموبقه ، نصرالله كابللى (معاصر علامه مجلسى متوفى ١١١١) ، نسخه عكسى آستان قدس ، شماره عمومى ٢١٨٥٦ .
- ضرام السقط = شرح ديوان ابوالعلا معرى ، قاسم خوارزمى صدرالافاضل (قرن ششم) ، چاپ سنگى تبريز ١٢٨٦ .
- الضوء اللامع لأهل القرن التاسع ، شمس الدين محمد بن عبدالرحمن سخاوى (متوفى ٩٠٢) ، دار مكتبه الحياه بيروت .
- طبقات الحفاظ ، سيوطى (متوفى ٩١١) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤٠٣ .
- طبقات الشافعيه ، ابو بكر بن أحمد بن محمد بن عمر بن قاضى شهبه (متوفى ٨٥١) ، عالم الكتب بيروت ، چاپ اول ١٤٠٧ .
- طبقات الشافعيه الكبرى ، ابونصر عبدالوهاب بن على بن عبدالكافى سبكى (متوفى ٧٧١) ، هجر للطباعه والنشر والتوزيع والإعلان ، الجيزه ، چاپ دوم ١٤١٣ .

- طبقات الشافعيه ، جمال الدين عبدالرحيم اسنوى (متوفى ٧٧٢) ، المطبعه الارشاد ، بغداد ، چاپ اول ١٣٩٠ .
- الطبقات الصغرى ، عبدالوهاب شعرانى (متوفى ٩٧٣) ، مكتبه قاهره مصر ، ١٤١٠ .
- الطبقات الكبرى ، ابن سعد (متوفى ٢٣٠) ، دار صادر بيروت .
- الطبقات الكبرى = لوائح الانوار فى طبقات الاخيار ، عبدالوهاب شعرانى ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤١٨ .
- طبقات أعلام الشيعة ، القسم الثالث من الجزء الثانى (كرام البرره فى القرن الثالث بعد العشره) ، شيخ آقا يزرك طهرانى (متوفى ١٣٨٩) ، افست از خط مؤلف به اهتمام سيد محمد حسين حسيني جلالى **The open school** .
- الطرائف ، سيد ابن طاووس (متوفى ٦٦٤) ، خيام قم ، چاپ اول ١٣٧١ شمسى .
- طرح التثريب فى شرح التثريب ، ابوزرعه عراقى (متوفى ٨٢٦) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ٢٠٠٠ ميلادى .
- العبر فى خبر من غير ، ذهبى (متوفى ٧٤٨) ، كويت ، چاپ دوم ١٩٤٨ ميلادى .
- عباقت الانوار ، بخش غدیر ، مقدمه غلام رضا بروجردى ، چاپ سيد الشهداء (عليه السلام) قم ، ١٤٠٤ .
- عباقت الانوار ، ضمائم بخش ثقلين ، شيخ مهدي فقيه ايمانى ، چاپ اصفهان .
- العجالة النافعه = رساله اصول حديث (ترجمه از فارسى به عربى) ، شاه عبدالعزيز دهلوى (متوفى ١٢٣٩) ، دارالداعى سعودى ، چاپ اول ١٤٢٢ .
- العرائس = قصص الأنبياء ، ابن اسحاق ثعلبى (متوفى ٤٢٧) ، فخامين مصر .
- عرف الوردى فى أحوال المهدي [(عليه السلام)] = رساله خلاصه أربعين حديثاً فى المهدي [(عليه السلام)] ، سيوطى (متوفى ٩١١) ، نسخه عكسى ، مركز احياء ميراث اسلامى ، در ضمن مجموعه شماره ٤٤١ .
- العسل المصطفى من تهذيب زين الفتى فى شرح سوره هل أتى = زين الفتى العقد الثمين فى تاريخ البلد الامين ، تقى الدين محمد حسنى فاسى مكى (متوفى ٨٣٢) ، دارالكتب العلميه بيروت ، ١٤١٩ .
- العقد الفريد ، ابن عبد ربّه ، دارالكتاب العربى بيروت ١٤٠٣ .

العقد المنظوم فى ذكر أفاضل الروم = الشقائق النعمانيه العقد النبوى والسرّ المصطفى ، الشيخ بن عبدالله بن عيدروس باعلوى (متوفى ۹۹۰) ، نسخه خطى آستان قدس شماره ۲۴۶۶۸ ، شماره بايگانى ۲۹۴۷۳ .

علل الشرائع ، شيخ صدوق (متوفى ۳۸۱) ، منشورات مكتبه حيدريره نجف ۱۳۸۵ .

العلل المتناهيه فى الأحاديث الواهيه ، عبدالرحمن بن على بن جوزى (متوفى ۵۹۷) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ۱۴۰۳ .

علماء معاصرين ، حاج ملاعلى واعظ خيابانى ، كتابفروشى اسلاميه ، تهران ، ۱۳۶۶ .

عمده الطالب ، ابن عنبه (متوفى ۸۲۸) ، منشورات المطبعه الحيدريره النجف الأشرف ، چاپ سوم ۱۳۸۰ .

عمده القارى ، بدرالدين محمود عيني (متوفى ۸۵۵) ، دار إحياء التراث العربى بيروت .

عوارف المعارف ، عبدالقاهر بن عبدالله سهروردى ، (قرن ششم) ، دارالكتاب العربى بيروت ، چاپ اول ۱۹۶۶ ميلادى .

عيون الأثر فى فنون المغازى والشمال والسير = السيره النبويه ، ابن سيد الناس (متوفى ۷۳۴) ، مؤسسه عزّالدين بيروت ۱۴۰۶ .

عيون أخبار الرضا (عليه السلام) شيخ صدوق (متوفى ۳۸۱) ، مؤسسه اعلمى بيروت ، چاپ اول ۱۴۰۴ .

غرائب القرآن ورغائب الفرقان = تفسير نيشابورى ، نظام الدين حسن بن محمد بن حسين قمى نيشابورى (متوفى ۷۲۸) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ۱۴۱۶ .

الغرر والدرر = امالى المرتضى ، سيد مرتضى (متوفى ۴۳۶) ، مكتبه آيه الله مرعشى نجفى قم ، چاپ اول ۱۳۲۵ .

غنيه الطالبين = الغنيه لطالبى طريق الحق ، عبدالقادر جيلانى (متوفى ۵۶۱) ، دانشگاه بغداد .

الغنيه لطالبى طريق الحق = غنيه الطالبين الفائق فى غريب الحديث ، زمخشرى (متوفى ۵۳۸) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ۱۴۱۷ .

فتاوى قاضى خان فرغانى ، حسن بن منصور قاضى خان فرغانى اوزجندى حنفى (متوفى ۵۹۲) ، مكتبه حقانيه پيشاور پاكستان .

الفتاوی التاتارخانیه ، عالم بن العلاء انصاری انورپتی دهلوی ہندی (متوفی ۷۸۶) ، دار احیاء التراث العربی .

الفتاوی العالمگیریہ = الفتاوی الہندیہ الفتاوی الہندیہ = الفتاوی العالمگیریہ ، شیخ نظام و جماعتی از علمای ہند (قرن دوازدہم) ، دارالفکر بولاق مصر ۱۳۱۰ .

فتح الباری ، ابن حجر (متوفی ۸۵۲) ، دارالمعرفہ بیروت ، چاپ دوم .

فتح الرحمن بترجمہ القرآن ، شاہ ولی اللہ دهلوی (متوفی ۱۱۷۶) ، میکروفیلیم آستان قدس شماره بایگانی ۲۵۱۵۲ .

فتح القدیر = شرح ہدایہ ، ابن ہمام حنفی (متوفی سنہ ۶۸۱) ، دارالفکر بیروت .

الفتن ، نعیم بن حماد المروزی (متوفی ۲۸۸) ، دارالفکر بیروت ۱۴۱۴ .

فتوح الشام ، محمد بن عبداللہ ازدی (قرن دوم) ، مؤسسہ سجل العرب ، قاہرہ مصر .

فتوح الشام ، واقدی (متوفی ۲۰۷) ، دارالجیل بیروت .

فصل الخطاب ، خواجہ محمد پارسا (متوفی ۸۲۲) ، مرکز نشر دانشگاه تہران ، چاپ اول ۱۱۸۱ شمسی .

فصول الحواشی لأصول الشاشی ، محمد فاروق ، نسخہ خطی آستان قدس شماره ۲۸۶۵۳ .

الفصول المهمہ فی معرفہ الأئمہ ، ابن الصباغ مالکی (متوفی ۸۵۵) ، دارالحديث قم ، چاپ اول ۱۴۲۲ .

الفضل الجلی [فی] حیاہ السید محمد قلی ، سید مرتضی حسین صدر الأفاضل ، در مقدمہ تشیید المطاعن ، چاپ پاکستان سنہ ۱۳۹۸ (نسخہ [ب]) بہ طبع رسیدہ است .

فوائد رضویہ ، شیخ عباس قمی (متوفی ۱۳۵۹) .

فوات الوفيات ، کتبی (متوفی ۷۶۴) ، دارالکتب العلمیہ بیروت ، چاپ اول ۲۰۰۰ میلادی .

فواتح الرحموت = شرح دیوان منسوب إلى امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، حسین بن معین الدین میبیدی (متوفی ۸۷۰) ، چاپ سنگی ، ۱۲۸۵ .

فواتح الرحموت = شرح مسلم الثبوت ، مولوی عبدالعلی محمد بن نظام الدین انصاری (متوفی ۱۲۲۵) ، ہمراہ با المستصفی غزالی ، طبع دارالفکر بولاق مصر چاپ شدہ است .

فهرست كتب شبهات و ردیه های علمای شیعه در شبهه قاره هند ، سید شهوار حسین نقوی آمروهووی ، وزارت ارشاد ، چاپ اول ، ١٤١٩ .

فیض القدیر = شرح الجامع الصغیر ، عبدالرؤوف مناوی (متوفی ١٠٣١) ، المكتبه التجاریه الکبری مصر ، چاپ اول ١٣٥٦ .
القاموس المحيط ، محمد بن یعقوب فیروزآبادی (متوفی ٨١٧) .

قره العینین بتفضیل الشیخین ، شاه ولی الله دهلوی (متوفی ١١٧٦) ، پیشاور ١٣١٠ .

قصص الأنبياء ثعلبی = العرائس قلائد الجمان فی التعریف بقبائل عرب الزمان ، شهاب الدین احمد بن علی قلقشندی (متوفی ٨٢١) ، دارالکتب الحدیثه قاهره ، چاپ اول ١٣٨٣ .

الکاشف عن حقائق السنن = شرح الطیبی علی مشکاه المصابیح ، شرف الدین حسین طیبی (متوفی ٧٤٣) ، اداره القرآن و العلوم الاسلامیه پاکستان ، ١٤١٣ .

الکاشف فی معرفه من له روايه فی کتب السنه ، ذهبی (متوفی ٧٤٨) ، دارالقبله للثقافه الاسلامیه جدّه ، چاپ اول ١٤١٣ .

الکافی ، شیخ کلینی (متوفی ٣٢٩) ، دارالکتب الإسلامیه تهران ، چاپ پنجم ١٣٦٣ .

الکامل فی التاریخ ، ابن الأثیر (متوفی ٦٣٠) ، دار صادر بیروت ، ١٣٨٦ .

کتاب شبهات ، تألیف فارس تبریزیان ، ترجمه محمد انصاری ، وزارت ارشاد ، چاپ اول ، ١٤١٨ .

الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل ، زمخشری (متوفی ٥٣٨) ، مكتبه مصطفى البابي الحلبي مصر ، ١٣٨٥ .

کشف الاسرار شرح المصنف علی المنار ، حافظ الدین نسفی (متوفی ٧١٠) ، دارالکتب العلمیه بیروت .

کشف الأسرار عن أصول البزدوی ، علاءالدین عبدالعزیز بخاری (متوفی ٧٩٨) ، دارالکتب العلمیه بیروت ١٤١٨ .

الکشف الحثیث عن رمی به وضع الحدیث ، برهان الدین حلبی (متوفی ٨٤١) ، المكتبه النهضه العربیه ، چاپ اول ١٤٠٧ .

كشف الحجب والأستار عن أسماء الكتب والأسفار ، سيد اعجاز حسين كنتوري نيشابوري (متوفى ١٢٨٦) ، مكتبه آيه الله مرعشى نجفى قم ، چاپ دوم ١٤٠٩ .

كشف الظنون عن اسامى الكتب والفنون ، حاجى خليفه (متوفى ١٠٦٧) ، دار إحياء التراث العربى .

كشف الغمه ، ابن ابى الفتح اربلى (متوفى ٦٩٣) ، دار الأضواء بيروت ، چاپ دوم ١٤٠٥ .

كشف المحججه لثمره المهجه ، سيد ابن طاووس (متوفى ٦٦٤) ، مطبعه حيدريره نجف اشرف ، ١٣٧٠ .

كشف المراد = شرح تجريد الاعتقاد ، علامه حلى (متوفى ٧٢٦) ، تحقيق آملی ، جامعه مدرسین قم ، چاپ هفتم ١٤١٧ (و تحقيق زينجانی ، إسماعيلیان قم ، انتشارات شكورى قم ، چاپ چهارم ١٣٧٣ شمسی) (و تحقيق سبحانی) .

الكشف عن مشكلات الكشاف = حاشيه السراج على الكشاف ، عمر بن عبدالرحمن فارسى قزوینى (متوفى ٧٤٥) ، نسخه خطی آستان قدس ، شماره ١٣٧٨٧ .

كفايه المتطلع ، تاج الدين دهان (قرن دوازدهم) ، نسخه خطی آستان قدس شماره ٢٧٧٤٥ ، شماره بايگانى ٣٠١٤١ .

كنز العرفان فى فقه الفرقان ، فاضل مقداد سيورى (متوفى ٨٢٦) ، المكتبه المرتضويه ، تهران ، ١٣٨٤ .

كنز العمال ، متقى هندی (متوفى ٩٧٥) ، مؤسسه الرساله بيروت ، لبنان .

كنز الوصول إلى معرفه الأصول = اصول بزدوى ، على بن محمد بزدوى (متوفى ٤٨٢) ، مطبعه كراتشى .

الكواكب الدرارى = شرح الكرمانى على البخارى ، محمد بن يوسف کرمانى (متوفى ٧٨٦) ، دار احیاء التراث العربى بيروت ، چاپ دوم ١٤٠١ .

گوهر مراد ، ملاعبدالرزاق لاهیجى (متوفى ١٠٥١) ، کتابفروشى اسلامى ، چاپ سنگى ، ١٢٧١ .

اللائىء المصنوعه فى الأحاديث الموضوعه ، سيوطى (متوفى ٩١١) ، دارالكتب العلميه بيروت ، چاپ اول ١٤١٧ .

- اللباب فی علوم الكتاب ، عمر بن علی دمشقی حنبلی (متوفی بعد ۸۸۰) ، دارالکتب العلمیه بیروت ، چاپ اول ۱۴۱۹ .
- لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲) ، مؤسسه اعلمی بیروت ، چاپ دوم ۱۳۹۰ .
- لوائح الانوار فی طبقات الاخیار = الطبقات الکبری المآثر والآثار ، محمد حسن خان اعتماد السلطنه ، چاپ سنگی ۱۳۰۶ .
- المبسوط ، شمس الدین سرخسی (متوفی ۴۸۳) ، دارالمعرفه بیروت ، ۱۴۰۶ .
- مثنوی معنوی ، جلال الدین محمد مولوی بلخی (متوفی ۶۷۲) ، پژوهش تهران ، تصحیح مهدی آذر یزدی ، چاپ اول ۱۳۷۱ شمسی .
- مجالس المؤمنین ، قاضی نورالله شوشتری (شهادت ۱۰۱۹) ، کتابفروشی اسلامیة ، ۱۳۷۵ .
- مجله ارمغان ، دوره ۲۷ شماره های ۷ - ۸ .
- مجله تراثنا ، شماره ۶ ، محرم ۱۴۰۷ .
- مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، شیخ طبرسی (متوفی ۵۴۸) ، مؤسسه اعلمی بیروت ، چاپ اول ۱۴۱۵ .
- مجمع بحار الأنوار فی غرائب التنزیل ولطائف الاخبار ، محمد طاهر صدیقی هندی فتنی گجراتی (متوفی ۹۸۶) ، دارالکتب الاسلامی قاهره ، چاپ دوم ۱۴۱۳ ، افست از چاپ حیدرآباد دکن هند ۱۳۹۰ .
- محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء ، راغب اصفهانی (متوفی ۵۰۲) ، دارالقلم بیروت ۱۴۲۰ .
- المحصول ، فخر رازی (متوفی ۶۰۶) ، مؤسسه الرساله بیروت ، چاپ دوم ۱۴۱۲ .
- المحلی ، ابن حزم اندلسی (متوفی ۴۵۶) ، دارالفکر بیروت - المكتبه التجاری للطباعه والنشر .
- مختصر الأصول ، ابن حاجب (متوفی ۶۴۶) ، همراه با شرح مختصر منتهی الأصولی چاپ شده است .

المختصر فی أخبار البشر = تاریخ ابوالفداء ، ابوالفداء اسماعیل بن علی (متوفی ۷۳۲) ، دارالکتب العلمیه بیروت ، چاپ اول ۱۴۱۷ .

مختلف الشیعه ، علامه حلی (متوفی ۷۲۶) ، جامعه مدرسین قم اول ۱۴۱۲ .

مدارج النبوه ، شیخ عبدالحق دهلوی (متوفی ۱۰۵۲) ، چاپ نول ، ۱۸۹۴ میلادی .

مدارک الأحکام ، سید محمد عاملی (متوفی ۱۰۰۹) مؤسسه آل البيت ، چاپ اول ۱۴۱۰ .

مدارک التنزیل و حقایق التأویل = تفسیر نسفی ، نسفی (متوفی ۵۳۷) .

مرآه الجنان وعبره الیقظان ، یافعی (متوفی ۷۶۸) ، دار القاهره ، ۱۴۱۳ .

مرآه العقول ، علامه مجلسی (متوفی ۱۱۱۱) ، دارالکتب اسلامیة ، تهران ، چاپ دوم .

مرقاه المفاتیح = شرح مشکاه المصابیح ، ملاعلی قاری (متوفی ۱۰۱۴) ، دارالکتب العلمیه بیروت ، چاپ اول ۱۴۲۲ .

مسالك الافهام ، شهید ثانی (شهادت ۹۶۶) ، مؤسسه معارف اسلامی قم ، چاپ اول ۱۴۱۳ .

مستدرک الحاکم ، حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) ، دارالمعرفه بیروت ۱۴۰۶ .

المستطرف فی کل فن مستطرف ، ابوالفتح ابشهی (متوفی ۸۵۰) ، دارالکتب العلمیه بیروت ، چاپ دوم ۱۴۰۶ .

المستقصی فی أمثال العرب ، زمخشری (متوفی ۵۳۸) ، دارالکتب العلمیه بیروت ، چاپ دوم ۱۹۸۷ میلادی .

مسلم الثبوت ، شیخ محبّ الله بن عبدالشکور بهاری (متوفی ۱۱۱۹) ، در ضمن فواتح الرحموت چاپ شده است .

مسند احمد ، احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱) ، دار صادر بیروت .

مشارك الدراری = شرح القصیده التائیه لابن فارض ، سعیدالدین فرغانی (متوفی حدود ۶۹۱) ، دانشگاه فردوسی مشهد ۱۱۹۸ .

مشکاه المصابیح ، خطیب تبریزی (متوفی ۷۴۱) ، چاپ سوم ۱۹۸۵ بیروت .

مصائب النواصب ، قاضی نورالله شوشتری (شهادت ۱۰۱۹) ، نشر دلیل ما ، چاپ اول ۱۴۲۶ .

مصباح السنه ، بغوى (متوفى ٥١٠ - ٥١٥ - ٥١٦) ، دارالمعرفه بيروت ١٤٠٧ .

المصباح فى صلاه التراويح ، سيوطى (متوفى ٩١١) ، مكتبه دارالعروبه ، الصفاه كويت ، چاپ اول ١٤٠٧ .

المصنف ، ابن ابى شيبه الكوفى (متوفى ٢٣٥) ، دارالفكر بيروت .

مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول ، محمد بن طلحه شافعى (متوفى ٦٥٢) .

مطالع الانوار = تاريخ الكازرونى = سيره النبى (صلى الله عليه وآله و سلم) للكازرونى ، سعيد بن مسعود كازرونى (متوفى ٧٥٨) ، نسخه خطى آستان قدس شماره ٤٣١ و ٣١٩٢ (شماره منع ٢٤٨٩٣ و ٢٠٠٨٥) .

مطلع الأنوار = احوال دانشوران شيعه پاکستان و هند ، ترجمه دكتور محمد هاشم ، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی ، چاپ اول ، ١٤٧٤ .

معارض النبوه ، ملامعين الدين كاشفى هروى (متوفى ٨٠٧ - ٩٠٩) ، مكتبه نوريه رضويه پاکستان ، چاپ اول ١٣٩٨ .

معارف ، ابن قتيبه (متوفى ٢٧٦) ، دارالمعارف قاهره .

معالم التنزيل = تفسير بغوى ، بغوى (متوفى ٥١٠ - ٥١٥ - ٥١٦) ، دارالمعرفه بيروت ، چاپ دوم ١٤٠٧ .

معجم الأدباء = إرشاد الأريب إلى معرفه الأديب المعجم الأوسط ، طبرانى (متوفى ٣٦٠) ، دارالحرمين للطباعه والنشر والتوزيع . ١٤١٥ .

معجم البلدان ، حموى (متوفى ٦٢٦) ، دار إحياء التراث العربى بيروت - لبنان ١٣٩٩ .

المعجم الكبير ، طبرانى (متوفى ٣٦٠) ، دار احیاء التراث العربى قاهره ، چاپ دوم .

المعجم المختص بالمحدثين ، ذهبى (متوفى ٧٤٨) ، مكتبه الصديق الطائف ، چاپ اول ١٤٠٨ .

معجم مؤلفى الشيعه ، على فاضل قائنى نجفى ، وزارت ارشاد ، چاپ اول ، ١٤٠٥ .

معراج المنهاج = شرح منهاج الوصول ، شمس الدين محمد بن يوسف جزرى (متوفى ٧١١) ، چاپ اول ١٤١٣ .

المغنی فی أبواب التوحید والعدل ، قاضی عبدالجبار أسدآبادی (متوفی ۴۱۵) ، الدار المصریه للتألیف والترجمه .

المغنی فی الضعفاء ، ذهبی (متوفی ۷۴۸) .

المغنی فی فقه الإمام أحمد ، عبدالله بن قدامه (متوفی ۶۲۰) ، دارالکتاب العربی بیروت .

مفاتیح الغیب = تفسیر رازی = تفسیر کبیر ، فخر رازی (متوفی ۶۰۶) ، سوم .

مفاتیح فی شرح المصابیح ، شمس الدین محمد بن مظفرالدین خلخالی (متوفی حدود ۷۴۵) ، نسخه خطی آستان قدس شماره ۲۱۸۵۰ ، شماره بایگانی ۲۳۹۲۶ .

مفتاح النجاء فی مناقب آل العباء ، حافظ محمد بن معتمد خان بدخشی حارثی (قرن دوازدهم) ، نسخه کتابخانه ناصریه لکنهو ، و نسخه آستان قدس شماره ۲۱۶۵۹ .

المفصل فی صنعه الإعراب ، زمخشری (متوفی ۵۳۸) ، مکتبه الهلال بیروت ، چاپ اول ۱۳۸۹ .

المفهم لما أشکل فی تلخیص کتاب مسلم = شرح مسلم قرطبی ، حافظ ابوعباس احمد بن عمر قرطبی (متوفی ۶۵۶) ، دار ابن کثیر - دار الکلم الطیب دمشق بیروت ، چاپ اول ۱۴۱۷ .

المقاصد الحسنه فی بیان الأحادیث المشتهره ، (متوفی سخاوی ۵۴۹) ، دارالکتاب العربی بیروت ، چاپ اول ۱۴۰۵ .

مقدمه فتح الباری = الهدی الساری رجوع شود به فتح الباری مکاتیب ، قطب محیی شیرازی (قرن دهم) ، نسخه خطی آستان قدس شماره ۲۴۲ .

مکارم الآثار ، میرزا محمد علی معلم حبیب آبادی ، چاپ نشاط اصفهان ، ۱۳۶۲ - ۱۳۷۴ شمسی .

الملل والنحل ، شهرستانی (متوفی ۵۴۸) ، دارالمعرفه بیروت .

المنار ، ابوالبرکات حافظ الدین نسفی (متوفی ۷۱۰) ، استانبول ، ۱۹۶۵ میلادی .

منار الانوار فی الاصول = شرح المنار ، عبداللطیف مشهور به ابن الملک (متوفی حدود ۸۸۵) ، استانبول ۱۹۶۵ میلادی .

مناقب علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، ابن المغازلی (متوفی ۴۸۳) ، مکتبه اسلامیه ، تهران ۱۴۰۳ .

مناقب مرتضوی ، محمد صالح حسینی کشفی ترمذی (قرن یازدهم) ، چاپ روزنه تهران ، و نسخه خطی آستان قدس ، شماره ۲۵۱۲۹ .

مناهج التوسل فی مباحج الرسل ، عبدالرحمن بسطامی حنفی (متوفی ۸۵۸) ، نسخه عکسی ، مرکز احیاء میراث اسلامی ، شماره ۸۰۳ ، و طبع دارالمدینه بیروت (افسست از مطبعه الجوائب قسطنطینیة ۱۲۹۹ همراه با کتاب جنان الجناس از صلاح الدین صفدی چاپ شده است .

منتهی الإرب فی لغه العرب ، عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور (متوفی ۱۲۵۷) ، انتشارات کتابخانه سنایی ، چاپ سنگی .

منتهی المدراک = شرح القصیده التائیه لابن فارض ، سعد (سعید) الدین فرغانی (متوفی حدود ۶۹۱) ، چاپ مکتب صنائع به دستور سفیر کاشغر ۱۲۹۳ .

منح الروض الأزهر = شرح الفقه الاکبر ، ملاعلی قاری (متوفی ۱۰۱۴) ، دارالبشائر الاسلامیه بیروت ، ۱۴۱۹ .

المنح المکیه فی شرح الهمزیه ، ابن حجر هیثمی (متوفی ۹۷۳) ، مجمع ثقافی دارالکتب الوطنی ، چاپ اول ۱۴۱۸ .

المنخول ، ابوحامد غزالی (متوفی ۵۰۵) ، دارالفکر المعاصر بیروت ، دارالفکر دمشق ، چاپ سوم ۱۴۱۹ .

من لا یحضره الفقیه = الفقیه ، شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱) ، جامعه مدرسین ، چاپ دوم ۴۰۴ .

منهاج السنه النبویه ، ابن تیمیه حرانی (متوفی ۷۲۸) ، مؤسسه قرطبه ، چاپ اول ۱۴۰۶ .

منهاج الکرامه ، علامه حلّی (متوفی ۷۲۶) ، الهادی قم ، چاپ اول ۱۳۷۹ شمسی .

منهاج الوصول إلى علم الاصول ، قاضی بیضاوی (متوفی ۶۸۵) ، طبع داردانیه ، دمشق ، چاپ اول ۱۹۸۹ میلادی .

- المواقف ، قاضى عضدالدين ايجى (متوفى ٧٥٦) ، دارالجيل لبنان بيروت ، چاپ اول ١٤١٧ .
- المواهب اللدنيه بالمنح المحمديه ، احمد بن محمد قسطلانى (متوفى ٩٢٣) ، دارالكتب العلميه لبنان ، چاپ اول ١٤١٦ .
- الموضوعات ، على بن الجوزى (متوفى ٥٩٧) ، المكتبه السلفيه ، مدينه منوره ، چاپ اول ١٣٨٦ .
- الموطأ ، مالك بن أنس (متوفى ١٧٩) ، دار إحياء التراث العربى بيروت ١٤٠٦ .
- موطأ مالك (روايت محمد بن حسن شيبانى) تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف ، المجلس الأعلى للشؤون الاسلاميه الجمهوريه العربيه المتحده ، چاپ دوم .
- ميزان الاعتدال ، ذهبى (متوفى ٧٤٨) ، دارالمعرفه بيروت ، چاپ اول ١٣٨٢ .
- الميزان الكبرى الشعرانيه ، عبدالوهاب شعرانى (متوفى ٩٧٣) ، دارالكتب العلميه بيروت ١٤١٨ .
- الميسر فى شرح مصابيح السنه ، ابو عبدالله حسن تورپشتى (متوفى ٦٦١) ، مكتبه نزار ، رياض سعودى ، چاپ اول ١٤٢٢ .
- مؤلفين كتب چاپى ، خانبابا مشار ، چاپخانه رنگين ، ١٣٤٠ تا ١٣٤٤ شمسى .
- نان و حلوا ، كليات آثار و اشعار فارسى ، شيخ بهائى (متوفى ١٠٣٠) ، نشر چكامه تهران ، چاپ سوم .
- نبراس الضياء ، ميرداماد (متوفى ١٠٤١) ، نشر ميراث مكتوب - انتشارات هجرت ، چاپ اول ١٣٧٤ شمسى .
- نجوم السماء ، ميرزا محمد على كشميرى (متوفى ١٣٠٩) ، مكتبه بصيرتى قم .
- نخبه الفكر ، ابن حجر عسقلانى (متوفى ٨٥٢) ، دار ابن حزم بيروت .
- نزل الأبرار بما صحَّ من مناقب أهل البيت الأطهار ، حافظ محمد بن معتمد خان بدخشانى حارثى (متوفى بعد ١١٢٦) ، مكتبه أميرالمؤمنين (عليه السلام) .

نزهه الخواطر وبهجه المسامع و النواظر ، سيد عبدالحی حسنی (متوفی ١٣٤١) ، دائره المعارف عثمانی ، حیدرآباد دکن هند ، چاپ دوم ١٣٨٢ .

نسیم الرياض فی شرح الشفا ، شهاب الدین خفاجی مصری (متوفی ١٠٦١) ، دارالفکر بیروت ، افسست از مکتبه سلفیه مدینه منوره .

نظم درر السمطین ، زرندی حنفی (متوفی ٧٥٠) ، چاپ اول ١٣٧٧ .

نفحات الانس من حضرات القدس ، ملاعبدالرحمن جامی (متوفی ٨٩٨) ، انتشارات کتابفروشی محمودی .

نهایه العقول ، فخر رازی (متوفی ٦٠٦) ، نسخه عکسی از نسخه خطی کتابخانه ناصریه لکهنو .

نهایه المحتاج إلى شرح المنهاج = تحفه المحتاج ، شمس الدین محمد رملی مشهور به شافعی صغیر (متوفی ٦٢٥) ، دارالفکر بیروت ، ١٤٠٤ .

النهایه فی غریب الحدیث ، ابن اثیر (متوفی ٦٠٦) ، مؤسسه اسماعیلیان قم ، چاپ چهارم ١٣٦٤ شمسی .

نهج البلاغه ، شرح شیخ محمد عبده ، نهضت و دارالذخائر قم ، افسست بیروت چاپ اول ١٤١٢ .

نهج الحق و كشف الصدق ، علامه حلی (متوفی ٧٢٦) ، مؤسسه دارالهجره قم ، ١٤٢١ .

الوفی بالوفیات ، صفدی (متوفی ٧٦٤) ، دار احیاء التراث بیروت ١٤٢٠ .

الوسائل إلى معرفه الاوائل ، سیوطی (متوفی ٩١١) ، دار مکتبه الحیاه بیروت ١٤٠٨ .

وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى (صلی الله علیه وآله و سلم) ، نورالدین علی سمهودی (متوفی ٩١١) ، دار احیاء التراث العربی بیروت ، ١٤٠١ .

وفیات الأعیان و أبناء الزمان ، ابن خلکان (متوفی ٦٨١) ، دارالثقافه لبنان .

الهدايه شرح بدايه المبتدى ، فرغانى مرغينانى (متوفى ٥٩٣) ، دار الارقم و المكتبه الإسلاميه بيروت .

الهدى السارى = مقدمه فتح البارى رجوع شود به فتح البارى يتيمه الدهر ، ثعالبي (متوفى ٤٢٩) ، دارالكتب العلميه بيروت ،
چاپ اول ١٤٠٣ .

اليقين فى إمره امير المؤمنين على بن أبى طالب (عليه السلام) ، سيد ابن طاووس (متوفى ٦٦٤) ، مؤسس دارالكتاب جزائرى ،
قم ، چاپ اول ١٤١٣ .

ينابيع الموده لذوى القربى ، قندوزى (متوفى ١٢٩٤) ، أسوه ، چاپ اول ١٤١٦ .

اليواقيت والجواهر فى بيان عقائد الاكابر ، عبدالوهاب شعرانى (متوفى ٩٧٣) ، مكتبه مصطفى الحلبى البابى واولاده ، مصر ،
چاپ اخير ١٣٧٨ .

فهرست مقدمه کتاب تشیید المطاعن بخش اول شرح حال مؤلف و توضیحی درباره کتاب پیشگفتار ۹ انگیزه تحقیق کتاب ۱۰
 نام مؤلف و نسب او ۱۸ پدر مؤلف ۱۹ ولادت مؤلف ۲۰ هجرت پدران مؤلف از نیشابور ۲۱ مؤلف از دیدگاه بزرگان ۲۱
 حیات علمی و خدمات ۲۷ تألیفات ۲۸ اساتید و شاگردان مؤلف ۳۰ فرزندان مؤلف ۳۱ کتابخانه ناصریه ۴۱ وفات مؤلف ۴۲
 توضیح اجمالی از کتاب " تشیید المطاعن " ۴۶ تحفه اثنا عشریه ۴۶ گزیده و ترجمه های تحفه اثنا عشریه ۵۶ روش دهلوی در
 نگارش تحفه اثنا عشریه ۶۱ بررسی بیست صفحه تحفه و ارائه یک صد و چهل اشتباه و ... ! ۶۳ تناقضات ۶۴ ادعاهای بی جا
 ، افتراها و اکاذیب ۷۸ خیانت در نقل به حذف و اسقاط و ... ۱۱۶ تدلیسات ۱۲۳ خطاها ، لغزشها و ... ۱۴۰

استدلال به روایات اهل تسنن و روایتهای جعلی ۱۵۴ ردیه های " تحفه اثنا عشریه " ۱۶۳ پاسخ ردیه ها ۱۸۳ کتاب حاضر از دیدگاه بزرگان ۱۸۷ توضیحی درباره نسخه های کتاب ۲۰۱ روش تحقیق و مراحل کار ۲۰۷ موارد تغییر رسم الخط ۲۰۹ فهرست مطالب کتاب تشیید المطاعن ۲۱۴ بخش دوم نگرشی بر بحث مطاعن انگیزه طرح بحث مطاعن ۲۳۳ پاسخ مخالفان بحث مطاعن و برائت ۲۳۶ عدالت صحابه ۲۴۳ وحدت و اتحاد ۲۶۰ تألیفات مطاعن ۲۸۵ برخی از کتب مستقل مطاعن ۲۸۷ برخی از کتب غیر مستقل در مطاعن ۳۳۱ تألیفات مطاعن و برائت به زبان اردو ۳۳۶ عده ای از راویان مطاعن در کتب عامه ۳۴۶ برخی از روایات مطاعن در کتب عامه ۳۶۴ لیست برخی از مطاعن ۳۷۸ واکنش عامه ۳۹۵ کتابنامه ۴۲۹

اشاره

تشیید المطاعن لكشف الضغائن (ردّ باب دهم از كتاب تحفه اثنا عشریه) علامه محقق سید محمد قلی موسوی نیشابوری کنتوری لکهنوی (۱۱۸۸ - ۱۲۶۰ ه . ق) والد صاحب عبقات الأنوار تحقیق برات علی سخی داد ، میر احمد غزنوی غلام نبی بامیانی جلد اول

ص : ٣

مطاعن ابوبكر طعن ١ - ٧

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ «
این راه مستقیم من است / پس از آن پیروی کنید ، و از راه های دیگر که شما را از طریق وی پراکنده میسازد پیروی مکنید .

اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است ، شاید که به تقوا گرایید . «

سوره الأنعام (۶) : ۱۵۳

و من كتاب مولانا أبي عبد الله الحسين (عليه السلام) إلى أشراف البصره :

« أما بعد ؛ فإن الله اصطفى محمداً صلى الله عليه [وآله] وسلّم على خلقه ، وأكرمه بنبوته ، واختاره لرسالته ، ثم قبضه الله إليه وقد نصح لعباده ، وبلغ ما أرسل به صلى الله عليه [وآله] وسلّم ، وكنا أهله وأولياءه وأوصيائه وورثته وأحقّ الناس بمقامه في الناس ، فاستأثر علينا قومنا بذلك ، فرضينا وكرهنا الفرقه وأحببنا العافيه ، ونحن نعلم أنّا أحقّ بذلك الحقّ المستحقّ علينا ممّن تولّاه . »

تاریخ الطبری : ۵ / ۳۵۷ .

در نامه سید الشهداء (علیه السلام) به بزرگان بصره آمده است :

« اما بعد ؛ خداوند پیامبر را بر خلق خویش برگزید ، و او را به پیامبری گرامی داشته ، و برای رسالت خویش انتخاب نمود ، پس از آن او را به سوی خویش خواند و قبض روح نمود در حالی که او نسبت به بندگان خیر خواهی کرد ، و رسالت خویش را (به نحو کامل) ابلاغ نمود . (پس از آن حضرت) ما خاندان ، اولیاء ، جانشینان و وارثان او و سزاوارترین مردم به جانشینی او در میان مردمان بودیم ، ولی قوم ما (قریش) خویش را بر ما ترجیح دادند ، ما هم راضی شدیم (که سکوت کنیم) و اختلاف و تفرقه را نپسندیدیم ، و عافیت و سلامتی (جامعه) را دوست داشتیم در حالی که میدانستیم ما از کسانی که سرکار هستند به خلافت سزاوارتریم . »

نمونه نسخه (ج) ، خطی

نمونه نسخه (ألف) ، سنگی

نمونه نسخه (ب) ، حروفی چاپ پاکستان

محقق محترم!

لطفاً قبل از مطالعه ، به چند نکته ضروری توجه فرمایید :

۱. این کتاب ، ردّیه ای است بر باب دهم از کتاب تحفه اثنا عشریه ، تألیف شاه عبد العزیز دهلوی که شرح کامل آن در مقدمه تحقیق گذشت .
۲. مؤلف (رحمه الله) ، در ابتدای هر بخش ، اول تمام مطالب دهلوی را نقل کرده است . وی سپس مطالب دهلوی را تقطیع نموده و هر قسمت را جداگانه و تحت عنوان (اما آنچه گفته ...) ذکر نموده و آنگاه به پاسخ گویی آن میپردازد .
۳. ایشان از نویسندگان تحفه ، با عنوان (مخاطب) و گاهی (شاه صاحب) یاد مینماید .
۴. مشخصات مصادر و منابع - جز در موارد ضرورت - در آخرین جلد ذکر خواهد شد .
۵. سعی شده که در موارد مشاهده اختلاف میان مطالب کتاب با منابع ، فقط به موارد مهم اشاره شود .
۶. مواردی که ترصّی (لفظ : رضی الله عنه) ، و ترخّم (لفظ : رحمه الله یا رحمه الله علیه) ، و تقدیس (لفظ : قدس سرّه) - چه به لفظ مفرد یا تثنیه و یا جمع - بر افرادی که استحقاق آن را نداشته اند اطلاق شده بود ؛ همگی حذف گردیده و به جای آن از علامت حذف - یعنی سه نقطه (...) - استفاده شده است .

رموزی که در این کتاب به کار رفته است به شرح ذیل میباشد :

۱. نسخه هایی که مورد استفاده قرار گرفته و خصوصیات آن به تفصیل در مقدمه تحقیق آمده است عبارت اند از :

[الف] رمز نسخه چاپ سنگی مجمع البحرين .

[ب] رمز نسخه چاپ حروفی پاکستان که ناقص میباشد .

[ج] رمز نسخه خطی آستان قدس رضوی علیه آلاف التحیه والسلام که متأسفانه آن هم ناقص میباشد .

۲. رمز (ح) در پاورقیها ممکن است علامت اختصاری (حامد حسین فرزند مؤلف) و نشانه حواشی وی بر کتاب باشد که در اوائل کتاب به صورت کامل آمده و در ادامه به صورت (ح) است .

۳. رمز (۱۲) و رمز (ر) معلوم نشد که علامت چیست .

۴. به نظر میرسد (ف) به صورت کشیده در حاشیه ها اشاره به (فائده) باشد ، لذا در گروه به صورت : [فائده] به آن اشاره شد .

۵. مواردی که تصلیه ، تحیات و ترضی با علائم اختصاری (ص) ، (ع) ، (رض) ، نوشته شده بود ، به صورت کامل : صلی الله علیه وآله ، علیه السلام و رضی الله عنه آورده شده است .

در مواردی که نقل از عامه بوده و به صورت صلوات بترأء نوشته شده بود ، در گروه [وآله] افزوده شده است .

۶. اعداد لاتین که در بین < > بین سطور این کتاب آورده ایم ، نشانگر شماره صفحات بر طبق نسخه [الف] میباشد .

۷. علامت * نشانه مطالب مندرج در حواشی نسخه های کتاب میباشد که آنها را به صورت پاورقی آورده ایم .

مقدمه كتاب

بسم الله الرحمن الرحيم < ٢ > الحمد لله الذى تقدّس عن أدناس الحدوث والإمكان ، وتنزّه عن أرجاس الفتور والنقصان ، ونظّمنا فى سمط أرباب الاهتداء والإيمان ، وعصمنا من اقتداء أصحاب الكفر والطغيان ؛ وبعث الرسول الصادق الأمين مع الكتاب المبين فى آخر الزمان . . إلى كافّه الإنس والجانّ ، وعلمه البيان ، وأنزل عليه الفرقان ؛ ونصّ لنا على إطاعه أولى الأمر - الذين هم الأئمه المعصومون المطهّرون - به حكم القرآن ، المقبولون الممدوحون حتّى على لسان أهل الشقاق والعدوان ؛ وخصّينا برفض متابعه المتسمّين ب : الخلفاء الذين هم المتغلبه المطعونون المجروحون برماح الأقلام ، وأسّنه (١) البيان دون أسّنه الحرب وسيوف الفرسان ، المطروحون المقدوحون لكونهم من أهل الخطأ والعصيان - باتفاق منّا و من ذوى البغض والشنآن - ؛ وأمرنا بالكون مع الصادقين ، ونهانا عن الركون إلى الظالمين .

والصلاه والسلام الأتمّيان الأكملان على أفضل الأنبياء والرسل ، المبعوث إلى الثقلين ، وأخيه الضارب بالسيفين ، والطاعن بالرمحين ، وسائر حاقته الأقربين ، وعترته الأئمه المعصومين . .

اللهم احشرنا تحت لوائهم مع أوليائهم المتمسكين بولائهم ، الصادقين عن أعدائهم في يوم لا عاصم فيه من أمرك إلا التمسك والاعتصام بحبلك .

أما بعد ؛ فهذا هو المجلد الثامن من الأجناد الإثني عشرية المحمديه العلويه الهاشميه (۱) لتشييد أساس المطاعن التي أوردها أتباع الحق على أئمه أهل السنه في كتبهم ، و قطع عروق < ۳ > الشبهات المودعه في الباب العاشر من أبواب التحفه الإثني عشرية العمرية البكرية الأمويه .

بدان که طریقه علمای شیعه - خلفاً عن سلف - چنان استمرار یافته که در کتب مبسوطه کلامیه بعد [از] اثبات نبوت و رسالت خاتم الانبیاء سید المرسلین ، محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) ، متصدی ذکر شرایط خلافت و نیابت آن حضرت - که امامت خلق به استحقاق ، نه به تغلب و اتفاق ، عبارت از آن است - میشوند ، و به دلایل عقلیه و نقلیه ثابت میکنند که خلیفه رسول (صلی الله علیه و آله) و امام خلق را معصوم بودن از گناهان صغیره و کبیره ، و افضل بودن از تمامی امت ، و منصوص بودن از جانب خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله) ، واجب و لازم است ، .

۱- الأجناد الإثني عشرية المحمديه العلويه الهاشميه في ردّ التحفه الإثني عشرية الدهلويه ، عنوان مجموعه ای است که مؤلف در ردّ تحفه اثنا عشریه شروع کرده است ، و برای ردّ هر باب ، نام خاصّ دیگری گذاشته که در مقدمه گذشت . لازم به تذکر است که از ردّیه های ایشان در بعضی ابواب ، اطلاعی در دست نیست . مراجعه شود به الذریعه ۴ / ۱۹۲ .

یعنی کسی که این شرایط ثلاثه در او متحقق شود ، مستحق خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امامت خلایق ، او است ، اگر چه عامه خلق او را خلیفه رسول ندانند و امام خود نشمارند .

بعد از آن از آیات قرآنی و احادیث نبویه و آثار و اقوال صحابه به معرض ثبوت میرسانند که جمیع شرایط مذکوره در ذات مجمع الحسنات حضرت امیرالمؤمنین ، و امام المتقین ، و یعسوب الدین ، خلیفه رسول رب العالمین ، علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، مجتمع بود ، چنانچه شمه ای از آن در نقض باب هفتم (۱) به معرض بیان آمد .

بعد از آن در صدد اثبات انتفای شرایط ثلاثه از ثلاثه میشوند (۲) و این را مطاعن مینامند ، و اکثر آن را به وجهی ثابت میکنند که موجب حکم به فسق ثلاثه بشود ، تا که بنابر قواعد اهل سنت - که منکر اشتراط عصمت در امامت اند - نیز عدم صلاحیت ایشان برای امامت ثابت شود .

سید مرتضی علم الهدی در کتاب " شافی " گفته :

۱- اشاره است به کتاب دیگر مؤلف به نام : برهان السعاده ، ردّ باب هفتم تحفه در بحث امامت به فارسی ، برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقدمه تحقیق . آقا بزرگ الطهرانی از " نجوم السماء " نقل کرده است که در زمان مصنف ، کتاب در بلاد منتشر و بسیاری از علما در ضمن نامه هایشان مؤلف را ستودند ، سپس برخی از آن را ذکر کرده است ، مراجعه شود به الذریعه ۳ / ۹۶ ، کشف الحجب والاستار : ۸۴ .

۲- یعنی اثبات میکنند شرایط سه گانه ای که در بالا گفته شد - یعنی : عصمت ، افضلیت ، و منصوص بودن - در خلفای ثلاثه وجود ندارد .

فَأَمَّا طَرِيقَةُ الطَّعْنِ فِي أَنْ غَيْرِهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) لَا يَصْلِحُ لِلْإِمَامَةِ فَوَاضِحُهُ ، وَقَدْ اعْتَمَدَهَا شَيْوَخُنَا رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَدِيمًا ، وَرَبَّمَا ذَكَرُوا فِيمَا يَخْرُجُ أَبَا بَكْرٍ مِنَ الصَّلَاحِ لِلْإِمَامَةِ ارْتِفَاعِ الْعَصْمَةِ عَنْهُ ، وَإِخْلَالِهِ بِكَثِيرٍ مِنْ عُلُومِ الدِّينِ ، وَهُوَ الْأَقْوَى . (۱) انتهى .

و با آنکه در میان مبحث امامت و مبحث مطاعن چنین مناسبت تامّه متحقق است ، مخاطب (۲) ، مبحث مطاعن را از باب امامت جدا کرده ، بابتی علی حده برای آن منعقد ساخته ، و بعد از باب مسائل فقهیه ذکر نموده ، و عدم مناسبت میان مسائل فقهیه و میان مطاعن نهایت واضح است ! و غرض او از اخلاص ترتیب متناسب و اختراع ترتیب متنافر آن است که ناظران این کتاب را به سبب وقوع بُعد و فاصله از باب امامت ، مقدمات مذکوره محو و منسی گردد ، و بر خلل و قصوری که در جواب مطاعن به کار برده ، اطلاع و وقوف دست ندهد (۳) .

۱- الشافی ۲ / ۲۱۰ .

۲- مؤلف کتاب (قدس سره) ، از دهلوی صاحب تحفه اثنا عشریه به (مخاطب) تعبیر میکند .

۳- [الف و ب] و إن أجاب أولياء الناصب عن هذا الاعتراض بأنه إنما فضّل بين باب الإمامه والمطاعن لما أثبت في زعمه الكاسد مخالفه الشيعة في الإمامه وغيرها - من الإلهيات والنبوات والمعاد والفقهيّات - للثقلين ، كما أشار إليه في ابتداء الإلهيات بعد ختم شرح حديث الثقلين ، و لم يقدر أن يثبت مخالفه الشيعة في مطاعن الثلاثة للثقلين ؛ فلو ذكرها متصلا بباب الإمامه لزم كذب دعواه ، فهذا أفردا وفضّّلها عن باب الإمامه ! فهذا أدعى لفضيحتة وفضيحتهم حيث يظهر منه أن الشيعة - بحمد الله - ليست تخالف في الطعن على الثلاثة والصحابه لأحد من الثقلين ، لا القرآن ولا العتره ، ولا يقدرّون النواصب إثبات مخالفتهم ، وهذا عين مطلوبنا ، ودليل كمال سفاهتهم ؛ حيث يطعنون على الشيعة بالطعن على الثلاثة ، مع أنهم لا يقدرّون على إثبات مخالفتهم للثقلين في ذلك الطعن ، وإنما يستشنعونه بمحض مقتضى أحاديثهم المكذوبه المفتراه .

و ما به جهت رعایت مناسبت ترتیب ، بعد [از] نقض شبهات باب امامت خواستیم که به دفع شبهات باب مطاعن پردازیم ، و بعد از فراغ از آن هر دو را با هم ملصق سازیم ، و هذا أوان الشروع فی المقصود :

قال :

باب دهم :

در مطاعن خلفای ثلاثه و دیگر اصحاب کرام و ام المؤمنین عایشه صدیقه که شیعه در کتب خود آورده اند ، و آن مطاعن را از کتب اهل سنت به زعم خود ثابت نموده [اند] ، و جواب آن مطاعن .

باید دانست که بعد از تتبع و استقرا معلوم شده که در عالم هیچ کس < ۴ > نبوده است الا- [اینکه] زبان بدگویان و عیب جویان به طعن و قدح او

جاری شده ، بلکه حرف در جناب کبریای الهی است (۱) .

و معلوم است که معتزله به تقریب انکار عصمت انبیا (علیهم السلام) ؛ هیچ پیغمبری را از ابتدای حضرت آدم تا حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه [و آله] و سلم نگذاشته اند که صغائر و کبائر به جناب ایشان نسبت نکرده اند ، و هر همه را به آیات و احادیث به اثبات رسانیده [اند] .

و همچنین فرقه یهود در انکار عصمت ملائکه همین جاده را پیموده اند . و خوارج و نواصب در جناب حضرت امیر (علیه السلام) و اهل بیت کرام (علیهم السلام) همین وتیره پیش گرفته اند .

لیکن بر عاقلان پوشیده نیست که این همه ، عوعو [ی] سگان نسبت به نورافشانی ماه است ، اصلاً نقض (۲) منزلت آن بزرگان نمیکند .

< شعر > وإذا أتتك نقيصتي من ناقص * فهي الشهادة لي بأني كامل < / شعر > .

۱- [الف و ب] مخفی نماند که : ظاهر این عبارت ، منکر و قبیح است ، و ایهام میکند که - نزد مخاطب - در واقع حرف در جناب کبریایی است ؛ و حق همین است که حضرات اهل سنت در جناب کبریایی حرف دارند که تجویز ظلم و شنائع بر او کنند ، « ما أضمر أحد شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه أو صفحات وجهه » [نهج البلاغه ۴ / ۷ ، بحار الأنوار ۷۲ / ۲۰۴] ، پس گو اهل سنت تجویز ظلم را بر حق تعالی ، موجب توجه طعن بر او تعالی نمیدانستند ، لیکن اینجا بر زبان مخاطب کلامی جاری شد که مطابق واقع است ، که ظاهرش دلالت دارد بر آنکه نزد مخاطب فی الحقیقه در جناب کبریایی حرف است . (۱۲) .

لکاتبه حامد حسین عفی عنه .

۲- در تحفه : (نقص) .

پس یکی از وجوه بزرگی خلفا و صحابه و ام المؤمنین توان دانست که این بدگویان - با وجود کمال عناد و نهایت احقاد - تا این مدت‌ها ، به جز همین چند شبهه که در اول فکر از هم می‌باشد ، نیافته اند (۱) ، حال آنکه زیاده بر مقدور ، در .

۱- [الف و ب] این عبارت مأخوذ است از " قره العینین " شاه ولی الله ، والد مخاطب ، وهذه عبارتہ : فصل : شبهات قومی که در حدیث ناظرند ، به طرق درایت از دو قسم بیرون نیست : یا این است که تشبث میکنند [میکنند] به احادیثی و آثاری و اقوالی که موهم حطّ منزلت شیخین است از افضلیت ، یا این است که تمسک مینمایند به احادیثی و آثاری و احوالی که موهم تفضیل مرتضی [(علیه السلام)] است بر شیخین . جواب [از] قسم اول به اجمال آن است که : به استقراء معلوم شده که : در عالم هیچ کس نبوده است الا زبان بدگویان در قدح او جاری شده ، تا آن حد که معتزله در فصل انکار عصمت انبیا هیچ پیغمبر را از ابتدای حضرت آدم [(علیه السلام)] تا حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه [و آله] و سلم ، نگذاشته اند که به وجوه بسیار به معاصی نسبت نکرده اند ، و در آن باب به آیات و احادیث تمسک ننموده اند ، همچنین منکرین عصمت ملائکه ، انواع قدح در عصمت ایشان نموده اند ، و همچنین در اعجاز قرآن عظیم ، شبهات بسیار آورده اند ، چنان که بر شناسندگان علم کلام مخفی نیست ، و آن زیاده نمیکند الا رفع منزلت پیش اهل تحقیق : < شعر > وإذا أتتک نقیصتی من ناقص * فهی الشهادة لی بأنی کامل / شعر > پس یکی از وجوه افضلیت شیخین میتوان دانست که این بدگویان با وجود کمال عناد ، و تناهی در احقاد تا این مدت‌ها به جز همین چند شبهه که در بادی الرأی از هم میریزد ، نیافته اند . [قره العینین : ۱۸۲] .

تجسس عیوب ایشان ساعی بوده [اند] .

و کسی که در تمام عمر خود ده کار ، یا دوازده کار به عمل آرد که جای گرفت دشمنان و بدگویان باشد ، با وصف آنکه ریاست عام و معاملات گوناگون با خلقِ انام داشته باشد ، و آن جاهای گرفت [هم] (۱) فی الحقیقه محل طعن نباشد ، خیلی عجب است !

حال آنکه اگر شخصی ریاست یک خانه داشته باشد ، و هر روز ده کار خطا از او سر بزند ، و باقی امور او بر صواب باشد ، غنیمت وقت و نادر روزگار است (۲) .

أقول :

تخصیص معتزله به انکار عصمت انبیا (علیهم السلام) بیوجه است ؛ زیرا که اکثر اشاعره نیز در این معنا شریک غالب معتزله اند ، بلکه اکثر معتزله به امتناع کبیره بر انبیا قائل اند ، و اشاعره تجویز کبیره هم نموده اند ، چنانچه در “ مواقف ” (۳) و شرح آن مذکور است :

۱- زیاده از تحفه .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۲ .

۳- [الف و ب] مخفی نماند که “ مواقف ” از قاضی عضدالدین است ، و “ شرح ” آن از سید شریف جرجانی است ، و در “ مفتاح کنز الدرایه ” مذکور است : قال الحافظ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی - فی جزء له مفرد فی ترجمته - : هو الإمام العلامة الحجة المحقق قاضی القضاء عضد الدین أبو الفضائل عبد الرحمن بن قاضی القضاء رکن الدین أحمد بن برهان الدین عبد الغفار بن أحمد الصدیقی البکری الشیرازی إلیجی ، اشتغل علی مشایخ عصره کالقطب محمد بن مسعود بن محمد السیرافی ، و لانزم زین الدین الهنکی - تلمیذ القاضی ناصر الدین البیضاوی - و تقدّم فی العقلیات ، و عرف یاتقان الأصلین [و] المعانی والبیان والنحو ، و شارک فی غیرها ، انتفع به اکابر الفضلاء کالشمس الکرمانی ، والأبهری . . و غیرهم ، صنّف التصانیف المفیده المنقّحه کالمواقف ، و مختصره ، والجواهر . انتهى ملتقطاً . [مفتاح کنز الدرایه :] . و ترجمه سید شریف بعد از این مذکور خواهد شد ، فانتظره . (۱۲) ح .

وأما قبله - أي قبل الوحي فقال - أي أكثر أصحابنا وجمع من المعتزله - : لا يمتنع أن يصدر عنهم كبيره ، إذ لا دلالة للمعجزه عليه - أي على امتناع الكبيره - قبل البعثه ولا حكم للعقل بامتناعها ، ولا دلالة سمعيه عليه أيضاً .

وقال أكثر المعتزله : يمتنع الكبيره وإن تاب منها ، لأنه - أي صدور الكبيره - يوجب النفره . (١) انتهى به قدر الحاجه .

و مخاطب خود در باب دوم گفته :

آیات و احادیث بی شمار ناطق و مصرح اند به صدور زلّات از انبیا ، و عتاب الهی بر ایشان و توبه ایشان ، و بُکا و ندامت و اظهار ذلت خود ؛ اگر در .

١- [ب] شرح المواقف ٨ / ٢٦٠ (طبع مصر سنه ١٣٢٥) . [المواقف ٣ / ٤١٦ ، شرح المواقف ٨ / ٢٦٥] .

عصمت ایشان غلو نموده اید ، و صدور گناه مطلق از ایشان [را] جایز نگوئیم (۱) ، در تأویل و توجیه این نصوص غیر از کلمات بارده سمجه (۲) به دست ما نخواهد آمد . (۳) انتهی .

اما آنچه گفته : و همچنین فرقه یهود در انکار عصمت ملائکه همین جاده پیموده اند .

پس مدفوع است به اینکه : تخصیص انکار عصمت ملائکه به یهود نیز بیوجه است ، بلکه اهل سنت هم منکر عصمت ملائکه ارض ، و تابع یهود در این معنا میباشند ، چنانچه عبدالوهاب شعرانی در کتاب “الیواقیت و الجواهر” ، - نقلاً- عن علی الخواص (۴) - گفته :

وسمعته - ای علیاً الخواص - مره أخرى يقول : < ۵ > ملائکه الأرض إلى السماء الأولى غیر معصومین ; لأن محمداً صلى الله عليه [وآله] وسلم أرسل إليهم بالنبی ، ولا- يرسل نبی إلى أحد بالنبی إلا أن كان يتصور وقوعه فيه ، فإن المعصوم لا يحتاج إلى .

۱- در [الف] اشتبهاً اینجا : (تا) اضافه شده است .

۲- در مصدر : (سمحه) .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۳۱ .

۴- از مشایخ و اساتید شعرانی که در موردش بسیار مبالغه کرده است . مراجعه شود به کتاب لواقح الأنوار فی طبقات الاخیار (الطبقات الكبرى) از عبد الوهاب شعرانی صفحه : ۴۹۰ - ۵۱۶ .

رسول ، ولذلك لم يرسل قط نبي إلى نبي . .

و من سمى ملائكة الأرض جنًا فهو صحيح ; لاستتارهم عن العيون ، قال تعالى : (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا) (١) فقالوا : إنها بنات الله ; تعالى الله عن ذلك .

قال - أى على الخواص - : . . ومما يؤيد عدم عصمه ملائكة الأرض وقوع النزاع منهم فى قصة آدم - عليه الصلاة والسلام - بقولهم : (أ تَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ) (٢) فإنهم لم يقولوا ذلك إلا عن ذوق (٣) وقع لهم فى الأرض قبل آدم ولولا ذوقهم لذلك ما اهتموا للاعتراض . انتهى .

وعلم من كلامه سابقاً ولاحقاً أن من قال : إنه أرسل إلى الملائكة مطلقاً بالأمر والنهى معاً . . فما حقق الأمر .

و من قال : لم يرسل إليهم مطلقاً . . كذلك فما حقق الأمر .

و من فصل فى ذلك - كما تقدم - أصاب . . وهو كلام منزعه (٤) الكشف ، و لم أجده لغيره . . .

وقد ذكر القاسانى ما يؤيد القول بعدم عصمه الملائكة الأرضية فقال : إن قيل : كيف وقع من الملائكة نزاع واعتراض فى قصة آدم .

١- سورة الصافات (٣٧) : ١٥٨ .

٢- سورة البقره (٢) : ٣٠ .

٣- كذا .

٤- كذا .

مع عصمتهم ، وقول الله تعالى صدق قطعاً ؟ !

فالجواب : إن هذا النزاع لم يقع من ملائكة الجبروت والسموات لعصمتهم ، وإنما وقع ذلك من ملائكة الأرض و ما بينها و بين السماء ؛ لكونهم لاعصمه عندهم . (۱) انتهى .

اما آنچه گفته که : خوارج و نواصب در جناب حضرت امیر (علیه السلام) و اهل بیت کرام : همین وتیره پیش گرفته اند .

پس ظاهر کلامش دلالت میکند بر اینکه مخاطب خود از این وتیره پاک و مبرا است ، و حال آنکه در باب هفتم جمله ای از مقولات خوارج و نواصب در حق حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) که ذکر نموده و موجب توجه طعن به آن جناب است ، در مقام جواب به تسلیم آن پرداخته (۲) .

همچنین در این باب بسیاری از قصورات و نقصانات اصحاب ثلاثه ، به اثبات قصور و نقصان آن حضرت ، دفع نموده (۳) ، پس خودش نیز در این امر شریک خوارج و نواصب باشد . !

اما آنچه گفته : این همه عوعو [ی] سگان نسبت به نور افشانی ماه است . . . الی آخر .

۱- الیواقیت والجواهر : ۲ / ۴۰ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۲۷ - ۲۳۱ .

۳- تحفه اثنا عشریه ، باب دهم ، به عنوان نمونه مراجعه شود به صفحات : ۲۷۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۶ - ۲۸۷ ، ۲۹۲ ، ۲۹۵ ، ۲۹۹ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ - ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۲ ، ۳۲۴ .

پس معلوم شد که اکثر اهل سنت صغائر و کبائر به انبیا (علیهم السلام) نسبت میکنند، و جمله [ای] از ایشان که انکار عصمت ملائکه ارض میکنند، نزد مخاطب از سگان اند، والحق کذلک.

و لیکن عجب آنکه به مقتضای اینکه دروغگو را حافظه نباشد، خود مخاطب از این قول غفلت ورزیده، در مباحث آتیه در همین باب، اسناد خطاها و گناهان به انبیا (علیهم السلام) و به جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نموده، کلمات خود را مصادق عوعو [ی] سگان ساخته.

اما آنچه گفته که: تا این مدت (۶) به جز [از] همین چند شبهه - که در اول فکر از هم میپاشد - نیافته اند.

پس مقدوح است به اینکه چون الزام نیکوترین وجوه افحام است، لهذا علمای شیعه رحمهم الله در مقابل ستیان، مطاعنی را ذکر کرده اند که به روایات و آثار ایشان ثابت است، و ثبوت اینقدر مطاعن به روایت اهل سنت - که همه کوشش و سعی ایشان مصروف است در ستر شنای خلفا و صحابه، و کتم قبایح ایشان - از آثار علو حق باید دانست! و در واقع خلفای ثلاثه و اتباعشان متّصف بودند به مثالب بی شمار و مطاعن بسیار که برای احصای آن دفاتر طوال هم کفایت نکند! (۱)

۱- عن أمير المؤمنين (عليه السلام) في عمر: «فمساويه ومساوي صاحبه أكثر من أن تُحصى أو تُعدّ». راجع: کتاب سلیم ۶۸۴، ارشاد القلوب ۲ / ۴۰۰. یعنی: رفتارهای زشت و عیبهای عمر و رفیقش ابوبکر بیش از آن است که قابل شمارش باشد!

!

اما آنچه گفته : کسی که در تمام عمر خود ده کار یا دوازده کار به عمل آورد ... الی آخر .

پس حصر امور مذکوره در ده یا دوازده ممنوع است ؛ زیرا که علمای شیعه مطاعن ثلاثه [را] به طریق حصر ذکر نکرده اند ، بلکه بر طریق تمثیل ، حسب گنجایش مقام و فرصتِ وقت ، هر کس هر قدر که خواسته به ذکر آن پرداخته .

اما آنچه گفته : اگر شخصی ریاست یک خانه داشته باشد ، و هر روز ده کار خطا از او سر بزند و باقی امور بر صواب باشد ، غنیمت وقت و نادر روزگار است .

پس فی الواقع حال صاحب ریاست تغلب همین است ، و لیکن کلام علمای شیعه در صاحب ریاستی است که منصوب از جانب خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله) باشد ؛ زیرا که در این صورت صدور یک کار خطا از او مانع استحقاق آن ریاست خواهد بود ، چه جا صدور ده ، دوازده کار خطا ، لاسیما وقتی که یک کار از آن جمله چنان باشد که سلب ایمان نماید ؛ و هر کاری که بعد آن از او سرزند جمله و سراسر خطا باشد .

ولی الله پدر مخاطب در “ازاله الخفا” آورده :

عن سلمان : إن عمر قال له : أنا ملك أم خليفه ؟ فقال له سلمان (رضی الله عنه) : إن أنت جبیت من أرض المسلمین درهما أو أقل أو أكثر ثم وضعته فی غیر حقه فأنت ملك (۱).

و در “کنز العمال” علی متقی (۲) - تبویب “جمع الجوامع” سیوطی - .

۱- [الف و ب] فصل ششم ، در آیات قرآن و تعریضات آنکه دلالت میکند بر صفات خلافت خاصه در آیات و سور . (۱۲) .
[إزالة الخفاء : ۱ / ۲۲۷] .

۲- [الف و ب] شیخ عبدالحق دهلوی در “أخبار الأخیار” فرموده : شیخ علی بن حسام الدین بن عبدالمملک بن قاضی خان المتقی القادری الجشتی الشاذلی . . . و وی از کبار اولیای امت و اتقیای ملت بود ، و در مکه معظمه رخت اقامه نهاده ، عالم را به انوار طاعات و مجاهدات و به آثار افادات علوم دینی و افاضه معارف یقینی مستنیر و مستفید ساخت ، و به جمع و تألیف کتب و رسائل در علوم حدیث و تصوف اشتغال فرموده ، بعد از مشاهده آثار خیر ایشان از تألیف و غیر آن عقل حیران میشود ، و به جزم حکم میکند که اینها بی توفیق کامل و برکت شامل که ناشی از کمال مرتبه استقامت و رسوخ درجه ولایت باشد ، وجود نگیرد . “جامع صغیر” و کتاب “جمع الجوامع” شیخ جلال الدین سیوطی را که احادیث به ترتیب حروف تهجی جمع کرده ، و احاطه [به] جمیع احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله) از اقوال و افعال کرده ، تبویب فرموده ، بر ابواب فقهیه ترتیب داده ، و الحق به نظر در آن کتابها ظاهر میشود که چه کارها کرده و چه تصرفات نموده ؛ و بار دیگر از آن گرفته و اکثر مکررات را انداخته ، آن نیز کتابی مهذب و منقح آمده . گویند : که شیخ ابوالحسن بکهری میفرمود : للسیوطی منّه علی العالمین ، وللمتقی منّه علیه ، و دیگر رسائل و کتب تصنیف کرده که سالکان طریقت و طالبان آخرت را سرمایه وقت ، و مددکار حال باشد ؛ مجموع تصانیف و تألیف وی از صغیر و کبیر و عربی و فارسی از صد متجاوز است ، و اشتغال وی به تتبع سنن و احادیث نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) تا آخر وقت حیات بود که در آن وقت ، به مقتضای وقت عادت بشری جنبیدن ممکن نباشد . میگویند که : در فهم دقایق و استنباط معانی و نکات به مرتبه [ای] رسیده بود که علمای کبار که در آن دیار شریف بودند ، غیر از تحیر و تحسین نمینمودند ، شیخ ابن حجر که در زمان خود اعظم فقها و اعلم علمای مکه معظمه بود ، در ابتدای حال استاد شیخ بود ، بارها خود را نسبت به خدمت شیخ تلمیذ حقیقی میخواند ، و در آخر مرید شد ، و خرقة خلافت پوشیده ، و علی هذا القیاس جمیع مشایخ و اکابر آن وقت به کمال فضل و ولایت وی معترف ، و در غایت تعظیم و تکریم وی متفق بودند ، و با قطع نظر از تصنیف کتب و نشر علوم - که علمای ظاهر را نیز بعد از حصول توفیق و برکت ، میسر باشد - آنچه از ریاضات و مجاهدات و خوارق و کرامات و محاسن اخلاق و محامد اوصاف و رزانت افعال و متانت احوال و رعایت آداب ظاهر و باطن و تقوا و ورع از او نقل میکنند ، ادلّ دلیل است بر کمالات باطن و احوال حقیقی وی . وفات حضرت شیخ علی متقی دوم شهر جمادی الاولی سنه خمس و سبعین و تسع مائه ؛ و عمر شریف ایشان نود سال . انتهى کلامه ملتقطاً . [اخبار الاخیار : ۵۱۶ - ۵۲۲] .

مسطور است :

عن سلمان (رضى الله عنه) ، إن عمر قال : أملك أنا أم خليفه ؟ فقال له

سلمان (رضی الله عنه) : إن أنت جیبت للمسلمین (۱) درهما أو أقل أو أكثر ثم وضعته فی غیر حقه فأنت ملک غیر خلیفه .
(۲) انتهى .

هرگاه به وضع کمتر از درهمی در غیر حق ، خلیفه از صلاحیت خلافت خارج میشود ؛ به صدور ده دوازده کار که اکبر کبائر و اشنع شنائع است ، چگونه سلب لیاقت امامت نخواهد شد ؟!

و از جمله خطایای ابوبکر - که علمای شیعه در اوائل مطاعن او مذکور میسازند - آن است که : او با آنکه گاه گاه خود هم اقرار به حق میکرد و میگفت : که من خلیفه نه ام بلکه خالفه ام ، چنانچه در “کنز العمال” مذکور است :

قال ابن الأعرابی : روی أن أعرابیا جاء إلى أبي بكر فقال :

۱- در مصدر : (جیبت من أرض المسلمین) .

۲- [الف و ب] فضائل ابی بکر در ترجمه شمائل او ، در کتاب فضائل باب ایضاً . (۱۲) . [ب] کنز العمال ۶ / ۳۳۲ صفحه : ۱ حیدرآباد دکن سنه ۱۳۱۳ . مخفی نماند که از نسخه “کنز العمال” که نیمه اول آن از کتب خانه جناب فضائل مآب و فواضل آیات ، السید محمّد باقر ، نجل العلامه سلطان العلماء - أدام الله أيامهما - است ، و نیمه ثانی آن از خزانه کتب سلطان الحکماء میرزا علی حسن - دام مجده - که علی ما کتب فیه از نسخه مصنف مقابله شده ، و پیش فقیر حاضر بود ، عبارات این کتاب مقابله گردید . (۱۲) . [کنز العمال ۱۲ / ۵۶۷ ، الطبقات الکبری ۳ / ۳۰۶ ، تاریخ الطبری ۳ / ۲۷۹] .

أنت خليفه رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم ؟ قال : لا . قال : فما أنت ؟ قال : أنا الخالفه بعده . . أى القاعده (۱) .

خود را به دروغ خليفه رسول ناميد ، و در نامه ها كه به اطراف فرستاده نوشت : من أبى بكر خليفه رسول الله (صلى الله عليه وآله و سلم) . . چنانچه علامه حلى (رحمه الله) در كتاب “ نهج الحج و كشف الصدق ” فرموده است :

المطلب الأول فى المطاعن < ۷ > التى رواها أهل السنه فى شأن أبى بكر :

الأول ، قالوا : إنه سمى نفسه خليفه رسول الله (صلى الله عليه وآله و سلم) و كتب إلى الأطراف بذلك . . وهذا كذب صريح ؛ لأن رسول الله (صلى الله عليه وآله و سلم) (۲) اختلف الناس فيه ؛ فالإماميه قالوا : إنه (۳) استخلف أمير المؤمنين (عليه السلام) إماماً بعده ؛ وقال السنيه كافه : إنه مات به غير وصيه و لم يستخلف أحداً ؛ وإن إمامه أبى بكر لم تثبت بالنص إجماعاً بل ببيعه عمر بن الخطاب ورضاء أربعه لا غير . . !

وقال عمر : إن لم أستخلف فإن رسول الله (صلى الله عليه وآله و سلم) لم يستخلف ، وإن أستخلف فإن أبا بكر استخلف .

۱- [ب] [كنز العمال ۱ / ۳۲۲ (حيدرآباد دكن سنه ۱۳۱۳) . [كنز العمال ۱۲ / ۵۳۱ ، و مراجعه شود به : تاريخ مدينه دمشق ۱۹ / ۴۹۷ ، النهايه لابن الاثير ۲ / ۶۹ ، لسان العرب ۹ / ۶۹ ، تاج العروس ۶ / ۱۰۳ ، الفائق ۱ / ۳۳۹ ، الدر المنثور ۵ / ۳۰۶ . . وغيرها] .

۲- در مصدر : (كذب على رسول الله (صلى الله عليه وآله و سلم) ؛ لانه لم يستخلفه و) .

۳- در مصدر : (إنه (صلى الله عليه وآله و سلم) مات عن وصيه وإنه) .

وهذا تصريح منه بعدم استخلاف النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) أحداً ، وقد كان الأولى أن يقال : إنه خليفه عمر ؛ لأنه هو الذي استخلفه (۱) .

و مقدمات این طعن در کتب اهل سنت مذکور است :

اما تسمیه ابوبکر خود را : خلیفه رسول (صلی الله علیه وآله) پس اشهر مشهورات است ، هیچ یک از اهل سنت را مجال انکار در آن نیست .

اما دعوی امامیه متضمن اینکه حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بعد از خود خلیفه خود و امام خلق ساخت ، پس چنان واضح است که احتیاج اقامه دلیل و برهان بر آن ندارد .

همچنین اینکه اهل سنت میگویند که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وفات نمود و وصیت در باب خلافت نکرد ، مستغنی از بیان است .

اما اثبات اینکه امامت ابوبکر به محض بیعت عمر ثابت شده ، نه به نص پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) پس در کتاب “ موافق ” مذکور است :

إذا ثبت حصول الإمامة بالاختيار والبيعة ، فاعلم أن ذلك لا يفتقر إلى الإجماع ، إذ لم يقم عليه دليل من العقل ولا السمع ، بل الواحد أو الإثنان من أهل الحلّ والعقد كاف ؛ لعلمنا بأن الصحابه - مع صلابتهم في الدين ! - اکتفوا بذلك ؛ كعقد عمر لأبي بكر ، و عقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان . . و لم يشترطوا اجتماع من في المدينة فضلاً عن اجتماع الأمة .

۱- [ب] دلائل الصدق ۳ / ۲ (طبع قم سنه ۱۳۹۵) . [نهج الحق : ۲۶۲ - ۲۶۳] .

هذا و لم ينكر عليهم أحد ، وعليه انطوت الأعصار إلى هذا الزمان (۱) .

خلاصه آنکه : هرگاه ثابت شد که حصول امامت به اختیار و بیعت است ، پس آن محتاج نیست به اجماع ؛ زیرا که قائم نشده است بر آن دلیلی از عقل و نه از نقل ، بلکه بیعت یک یا دو از اهل حلّ و عقد کافی است در ثبوت امامت ؛ زیرا که ما میدانیم که صحابه ، با صلابتی که در دین داشتند ، اکتفا کرده اند به این ؛ مانند عقد عمر برای ابوبکر ، و عقد عبدالرحمن برای عثمان ، و شرط نکردند در عقد آن اجتماع کسانی که در مدینه بودند ، چه جای اجماع امت ، و انکار نکرد بر ایشان هیچ کس ، و بر این امر منظوی شد اعصار تا این زمان .

و صاحب کتاب “الإستغاثه فی بدع الثلاثه” گفته :

أول ما ابتدعه الأول منهم : التأمّر منه على الناس من غير أن أباح الله ذلك له ولا رسوله - عليه وآله السلام - ومطالبته جميع الأُمّة بالبيعه له ، والانقياد لطاعته طوعاً وكرهاً ! فكان ذلك < ۸ > منه أول ظلم ظهر في الإسلام بعد وفاه الرسول (صلى الله عليه وآله) ؛ وإذا كان هو وأولياؤه جميعاً مقرّين بأن الله ورسوله (صلى الله عليه وآله) لم يؤلّياه ذلك .. ولا أوجبا طاعته .. ولا أمرا ببيعته ، ثم تسمّى بخلافه رسول الله (صلى الله عليه وآله) ، ونفذت بذلك كتبه إلى الأطراف : من أبي بكر .

۱- [ب] شرح المواقف ۸ / ۳۵۲ (طبع مصر سنه ۱۳۲۵) . [المواقف ۳ / ۵۹۰] .

خليفة رسول الله . . فكانت هذه الأحوال منه جامعاً للظلم والمعصية والكذب على رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ؛ ولقد علم وعلم معه الخاصّ والعامّ أن الرسول (صلى الله عليه وآله) لم يستخلفه ، فكان بذلك كاذباً (١) على رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) متعمداً للكذب فيه ، إذ لا يجوز لأحد في النظر والتمييز أن يدعى خليفه الرسول إلا لمن استخلفه الرسول ، ومن لم يستخلفه الرسول كان محالاً أن يكون خليفه له ، ولو جاز ذلك لقائل من المسلمين على وجه من وجوه التأويل ، لجاز هذا لكل .

١- [الف و ب] ولذا ادّعى من تفتّن من أهل السنه ، للزوم هذا الكذب والافتراء على رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أنه استخلف أبابكر ، كما قال ابن حجر - في فتح الباري في شرح حديث عمر - : إن استخلفت فقد استخلف من هو خير مني : أبوبكر ، وإن أترك فقد ترك من هو خير مني : رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) . . ناقلاً عن ابن بطال هكذا : وفيه ردّ على من جزم - كالطبري ، وقبله [بكر] ابن اخت عبد الواحد ، وبعده ابن حزم - بأن النبي [(صلى الله عليه وآله وسلم)] استخلف أبابكر ، قال : ووجهه جزم عمر بأنه لم يستخلف . . لكن تمسك من خالفه بإطباق الناس على تسميه أبي بكر : خليفة رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] . واحتجّ الطبري - أيضاً - بما أخرجه بسند صحيح من طريق إسماعيل بن أبي خالد ، عن قيس بن أبي حازم : رأيت عمر يُجلس الناس [وبيده جريده] ويقول : اسمعوا لخليفه رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) الذي هو من أعظمتهم و من وافقه - وافقوا الشيعة في أنه لا يجوز أن يقال : خليفة رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) لمن لم يستخلفه ، وهذا القدر كاف لنا ، ولا يضرنّا خلاف من خالف الطبري و ردّ عليه . (١٢) .

مسلم ، وهذا ما لا يقوله ذو فهم . (۱) انتهى مختصراً .

و این طعن اهل حق مأخوذ است از کلام حق نظام جناب امیر (علیه السلام) ، چنانچه ابن قتیبه در کتاب “ امامت و سیاست “ در ذکر اکراه آن جناب بر بیعت ابی بکر میآرد :

فذهب قنفذ إلى علي [(علیه السلام)] ، فقال : ما حاجتك ؟ قال : يدعوك خليفة رسول الله صلى الله عليه [وآله] و سلم ، قال علي [(علیه السلام)] : « لسريع ما كذبتم علي رسول الله (صلى الله عليه وآله) » . (۲) انتهى .

و این کلام آن حضرت نص صریح است در اینکه تسمیه ابوبکر به خلیفه رسول (صلی الله علیه و آله) کذب و افتراء بر حضرت رسالت مآب (صلی الله علیه و آله و سلم) و عین معصیت بود .

اما آنچه گفته : مطاعن ابوبکر ، و آن پانزده طعن است .

پس حصر مطاعن ابوبکر در پانزده - که ظاهر کلامش دلالت بر آن میکند - نه عقلی است نه استقرایی ؛ اما انتفای حصر عقلی ؛ پس واضح و لائح است ، و اما انتفای حصر استقرایی ؛ پس از جهت آنکه دانستی که علمای شیعه مطاعن هیچ یک از اصحاب را به طریق حصر ذکر نکرده اند ، چنانچه مولانا محمدباقر مجلسی (رحمه الله) در کتاب “ حق الیقین “ فرموده :

۱- الاستغاثه فی بدع الثلاثه : ۴ / ۱ - ۵ .

۲- [ب] الإمامه و السياسه : ۱ / ۱۲ . [الإمامه و السياسه : ۱ / ۳۰ (تحقیق شیری) ، ۱ / ۱۹ (تحقیق زینی)] .

مطلب اول در مطاعن ابوبکر است ، و آن بسیار است ، و به قلیلی در این رساله اکتفا مینماییم . (۱) [انتهی](#) .

و مع هذا چند مطاعن ابوبکر را که در کتب مشهوره مذکور است ذکر نکرده ، از آن جمله یک طعن در اینجا نقل نموده شد (۲) ، و بعض طعنها بعد از فراغ از دفع شبهات مخاطب بر مطاعن مذکوره او نقل نموده خواهد شد .

. * * *

۱- حق الیقین : ۱۵۴ .

۲- مقصود تسمیه او به (خلیفه رسول الله) است .

ص : ٤١

مطاعن ابوبكر

اشاره

طعن اول : اعتراض امام حسن و امام حسين عليهما السلام

قال : طعن اول :

آنکه روزی ابوبکر بالای منبر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) برآمد تا خطبه خواند ، امام حسن (رضی الله عنه) و امام حسین (رضی الله عنه) [(علیهما السلام)] گفتند : « یا ابا بکر ! انزل عن منبر جدنا » .

پس معلوم شد که ابوبکر لیاقت این کار [را] نداشت .

جواب : امامین در زمان خلافت ابوبکر بالاجماع صغیر سن بودند ؛ زیرا که تولد امام حسن [(علیه السلام)] در سال سوم از هجرت است ، در رمضان ، و تولد امام حسین [(علیه السلام)] در سال چهارم است ، در شعبان ، و وفات پیغمبر خدا صلی الله علیه [وآله] و سلم در اول سال یازدهم است ؛ پس اقوال و افعالی که در وقت صغیر سن < ۹ > از ایشان به صدور آمده شیعه آن را اعتبار میکنند و احکام بر آن مترتب میسازند ؛ یا به سبب صغر سن معتبر نمیدانند و احکام بر آن متفرع نمیکنند ؟ (۱) .

۱- [الف و ب] جواب این طعن را شاه صاحب از “مرافض الروافض” سرقت نموده اند ، و اصل عبارتش این است : چون ابوبکر صدیق بالای منبر برآمد که خطبه بخواند ، امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما [(علیهما السلام)] گفتند : این مقام ، مقام جدّ ما است ، تو را لیاقت آن نیست . جواب : بعد از تسلیم [آن دو] رضی الله عنهما در زمان خلافت ابوبکر صدیق . . . صغیر بودند ، پس اقوال و افعال که در وقت صغر از ایشان به صدور آمده ، رَفْضه آن را اعتبار میکنند و احکام و آثار بر آن مرتب میسازند و یا به سبب صغر سن معتبر نمیدارند و احکام بر آن متفرع نمیکنند ؟ بر تقدیر اول ترک تقیه که نزد ایشان از واجبات است لازم میآید . . . الی آخر . (۱۲) . [مرافض الروافض : لم نعلم بطبعه ، ولا نعرف له نسخه فعلا ، نقل عنه الشيخ الأمینی فی الغدیر ۱ / ۱۴۲ فقال : حسام الدین بن محمد با یزید السهاری ، صاحب مرافض الروافض] .

بر تقدیر اول ، ترک تقیه - که نزد ایشان از جمله واجبات است - لازم میآید .

و نیز مخالفت رسول (صلی الله علیه و آله) - که آن جناب ابوبکر را در نماز پنج وقتی از روز چهارشنبه تا روز دوشنبه خلیفه خود ساخته بود ، و نماز جمعه و خطبه ، نیز در این اثنا به خلافت او سرانجام داده - لازم میآید .

و نیز مخالفت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که آن جناب در عقب او نماز گذارده و خطبه و جمعه او را مسلم داشته ، لازم میآید .

و بر تقدیر ثانی ، هیچ نقصانی پیدا نمیکند و موجب طعن و تشنیع نمیگردد ، و قاعده اطفال است که چون کسی را در مقام بزرگ خود و محبوب

خود نشسته بیند (۱) ، یا جامه او را پوشیده یا دیگر امتعه او را به استعمال آورده ، اگر چه به مرضی و اذن او باشد ، مزاحمت میکنند و میگویند : که از این مقام برخیز ! یا جامه را برکش !

به این اقوال ایشان استدلال نتوان کرد ، که هر چند انبیا و ائمه به کمالات نفسانی و مراتب ایمانی از سایر خلق ممتاز میباشند ، لیکن احکام بشریت و خواص سنّ صبی و طفولیت در اینها نیز باقی است ، و لهذا مقتدا بودن را بلوغ به حد کمال عقل ضرور داشته اند ، بلکه قبل از اربعین منصب نبوت به کسی عطا نشده إلا نادراً ، والنادر فی حکم المعدوم .

و مثل مشهور است : الصبی صبی ولو کان نبیاً . (۲) انتهى .

اقول :

محقق طوسی علیه الرحمه در “ تجرید “ در تقریر این طعن فرموده :

وردّ علیه - ای علی ابی بکر - الحسنان [(علیهما السلام)] ، لئما بویع (۳) .

یعنی ردّ فرمودند بر ابوبکر ، حسنین (علیهما السلام) هر گاه که او بیعت کرده شد .

۱- در [الف] اشتهاً : (بیند) است .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۲ .

۳- [ب] شرح التجرید : ۲۹۶ (طبع قم) . [شرح تجرید : ۴۰۲ (تحقیق زنجانی) ، و صفحه : ۵۱۱ (تحقیق آملی) ، و صفحه : ۲۰۶ (تحقیق سبحانی)] .

و ابن حجر (۱) مصنف "صواعق محرقة" که از متعصبین متأخرین اهل سنت و جماعت است گفته :

أخرج الدارقطني : إن الحسن [(عليه السلام)] جاء إلى أبي بكر - وهو على منبر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم - فقال : « انزل عن مجلس أبي » فقال : صدقت ، والله إنه لمجلس أبيك لا مجلس أبي (۲) . . ثم أخذه وأجلسه في حجره وبكى .

فقال علي (رضي الله عنه) [(عليه السلام)] : « أما والله ما كان عن رأيي !! » . فقال : صدقت ، والله ما اتهمتك (۳) .

۱- [الف و ب] ابن حجر صاحب "صواعق محرقة" از مشاهیر محدثین و اعظام متکلمین اهل سنت است ، و تعصب و لداد و تعنت و عناد او نه به این مرتبه رسیده که حاجت به توثیق کسی داشته باشد ، اما حرفی مختصر از زبان صاحب "کشف الظنون" باید شنید که در بیان شروع "اربعین" نووی میفرماید : الإمام الحافظ شهاب الدین أحمد بن حجر الهیثمی المکی المتوفی سنه أربع وسبعین وتسع مائه . [فی کشف الظنون ۲ / ۱۳۴۹ : شرحها الشيخ أحمد ابن حجر الهیثمی المکی (المتوفی سنه ۹۷۳)] . و آنفاً در ترجمه علی متقی دریافتی که شیخ عبدالحق او را اعظم فقهاء و اعلم علمای مکه معظمه در زمان خود گفته . (۱۲) .

۲- در مصدر : (لا مجلس أبي) نیامده است .

۳- [الف] شروع مقصد خامس از باب حادی عشر در فضائل اهل بیت (علیهم السلام) . (۱۲) . [ب] صواعق : ۱۷۴ (طبع مصر سنه ۱۳۷۵) . [الصواعق المحرقة ۲ / ۵۱۵] . [الف و ب] يقول كاتب الحروف : إن لم یکرث [یکرث] الناصب بقول الإمام الهمام (علیه السلام) بوساوس شیطانیه سودها ، والمصنّف القمقام بین ردّها ، فلیعتمد علی قول خلیفه الصدیق حیث صدّق قوله (علیه السلام) بالتحقیق . وأما حدیث هضم النفس . . فلا مساع لجریانه فی أمثال هذا الکلام المشتمل علی الیمین والإقسام ، و لم یعهد من الأنبیاء والأوصیاء والأئمه وصالحی الخلفاء أن یقرّوا بأنهم لیسوا بأحقّاد لمقام النبوه والوصایه والاصطفاء ، و هی لیست منزلتهم ، بل منزله غیرهم من رعایاهم ، ثم یحلفوا علی ذلك ! فإن ذلك مستقبح مستهجن شرعاً وعقلاً ، ولو کان هضماً للنفس . وبکاء ابي بكر بعد إجلاسه (علیه السلام) فی حجره أيضاً قرینه واضحه ودلاله لائحه علی أن هذا الکلام لم یکن من باب التواضع ، بل هو أمر مطابق للواقع ، فإن بکاءه کان لأجل خوفه ، بل تیقنه علی نفسه العقاب ، حیث غضب حق إمام الساده الأنجاب . (۱۲) .

حاصل آنکه دارقطنی اخراج کرده که : حضرت امام حسن (علیه السلام) آمد به سوی ابی بکر و او بر منبر رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلّم بود پس فرمود امام حسن (علیه السلام) با ابوبکر : از جای پدر بزرگوار من فرود آ [ی] . پس گفت ابوبکر : راست گفتمی ، قسم به خدا که این منبر جای پدر بزرگوار تو است نه جای پدر من .

بعد از آن حضرت امام حسن (علیه السلام) را ابوبکر گرفت ، و در کنار خود نشانید و گریست ، پس جناب امیر (علیه السلام) فرمود که : قسم به خدا که کلام حسن (علیها السلام) از رأی من نبود . پس گفت ابوبکر که : راست فرمودی ، قسم به خدا تو را متهم نساختم . انتهى المحصل .

و جلال الدين سيوطي در " تاريخ الخلفاء " آورده :

أخرج أبو نعيم وغيره ، عن عبد الرحمن الإصبهاني قال : جاء حسن بن علي [(عليهما السلام)] إلى أبي بكر - وهو على منبر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم - فقال : « انزل عن مجلس أبي » . فقال : صدقت إنه مجلس أبيك ، وأجلسه في حجره وبكى .

فقال < ۱۰ > علي (عليه السلام) : « والله ما هذا عن أمرى » . فقال : صدقت ! والله ما اتهمتك (۱) .

و در " كنز العمال " مذکور است :

عن عبد الرحمن الإصبهاني قال : جاء حسن بن علي إلى أبي بكر - وهو على منبر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم - فقال : « انزل عن مجلس أبي » . قال : صدقت إنه مجلس أبيك ، وأجلسه في حجره وبكى .

فقال علي [(عليه السلام)] : « والله ما هذا عن أمرى » . فقال : صدقت والله ما اتهمتك . . أبو نعيم والجابري في جزئه (۲) .

۱- [الف] خلافة أبي بكر ، فصل في نبذ من علمه و تواضعه . [ب] تاريخ الخلفاء : ۵۹ (طبع هند كانپور سنه ۱۳۳۱) . [تاريخ الخلفاء : ۸۰ / ۱] .

۲- [الف] كتاب الاماره و الخلافة من حرف الالف . (۱۲) . [ب] كنز العمال ۳ / ۱۳۲ [كنز العمال ۵ / ۶۱۶] .

و مولانا مجلسی علیہ الرحمہ در " بحار " آورده :

(قب) (١) فضائل السمعی ، وأبی السعادات ، وتاریخ الخطیب - واللفظ للسمعانی - : قال أسامه بن زید : جاء الحسن بن علی (علیهما السلام) [إلى أبي بكر - وهو علی منبر رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم - فقال : « انزل عن مجلس أبي » . قال : صدقت ، إنه مجلس ابیک . . ثم أجلسه فی حجره وبکی .

فقال علی [(علیه السلام)] : « والله ما كان [هذا] (٢) عن امری » . فقال : [صدقتک] (٣) والله ما اتهمتک (٤) .

و محب طبری در " ریاض نضره " آورده :

وعن هشام بن عروه ، عن أبيه ، قال : قعد أبو بكر علی منبر رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم فجاء الحسن بن علی (علیه السلام) فصعد المنبر ، وقال : « انزل عن منبر أبي » . فقال له أبو بكر : منبر أبيك لا منبر أبي . .

فقال علی (علیه السلام) - وهو فی ناحیه القوم - : « إن كان لعنٌ غیر .

١- [الف و ب] (قب) نشان کتاب المناقب ابن شهر آشوب است .

٢- الزیاده من المصدر .

٣- الزیاده من المصدر .

٤- [الف] المجلد الثامن فی الفتن . (١٢) . [ب] بحار الأنوار جلد ٨ الفتن . [بحار الأنوار ٢٨ / ٢٣٢ ، مناقب ٤ / ٤٠] .

أمری . . . « . خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ الْأَنْبَارِيِّ (۱) .

اما آنچه گفته : اقوال و افعالی که در وقت صغر سن از ایشان به صدور آمده ، شیعه آن را معتبر میکنند ، و احکام بر آن مرتب میسازند ، یا به سبب صغر سن معتبر نمیدانند ؟ !

جوابش آنکه : این تشقیق و تردید در اقوال و افعال امامین هم‌امین حضرت امام حسن و حضرت امام حسین (علیهما السلام) که از این مخاطب در اینجا صدور یافته دلیل عدم اطلاع او است بر معتقدات فرقه حقه امامیه اثنا عشریه ؛ زیرا که اجماع این فرقه منعقد است بر اینکه هیچ یک از اقوال و افعال احدی از ائمه اثنا عشر از حضرت امیرالمؤمنین تا حضرت امام مهدی (علیهم السلام) ، از اول عمر تا آخر عمر ، مخالف و منافی عصمت و طهارت نیست ، صغر سن را موجب عدم اعتبار اقوال و افعال ایشان نمیدانند ، و این معنا بر کسی که تتبع کتب ایشان نموده أظهر من الشمس و أبین من الأمس است .

و مع هذا بلوغ ، مدار تکلیف به امور فرعیه است ، نه مناط تکلیف به امور اصولیه که حصول ایمان و نجات بر معرفت آن موقوف باشد ، بلکه مناط تکلیف به امور اصولیه حصول عقل است ، و آن بالاجماع در حسنین (علیهما السلام) حاصل بود ، و امر خلافت از جمله اموری است که حصول ایمان و نجات بر آن موقوف است .

۱- [الف] ذکر تواضع ابي بکر ، من الفصل ثانی عشر ، من الباب الأول ، من القسم الثاني . (۱۲) . [ب] ۱ / ۱۸۱ (طبع مصر سنه ۱۳۷۲) . [الف و ب] قوبل علی اصل الرياض النضره . (۱۲) . [الرياض النضره ۲ / ۱۴۸ - ۱۴۹] .

و در “ صحیح بخاری ” از ابوهریره مروی است :

قال : أخذ الحسن بن علی [(علیهما السلام)] تمره من تمره (۱) الصدقه فجعلها فی فیه ، فقال النبّی صلی الله علیه [وآله] وسلّم : « کخ . . کخ » لیطرحها ، ثم قال : « ألا شعرت إنا لا نأکل الصدقه . . » (۲) .

یعنی : گرفت حسن بن علی [(علیهما السلام)] تمره [ای] از تمرات صدقه و نهاد آن را در دهان خود ، پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه [وآله] وسلّم : « کخ کخ » ، تا بیندازد آن را ، بعد از آن فرمود : آیا ندانستی که ما نمیخوریم صدقه را ؟

و شیخ عبدالحق دهلوی (۳) در “ شرح مشکاه ” ، در کتاب الزکاه ، در .

۱- فی المصدر : (تمر) .

۲- [الف و ب] فی کتاب الزکاه فی باب ما یذکر فی الصدقه للنبّی وآله . وقد ذکرها مسلم أيضاً فی کتاب الزکاه فی باب تحریم الصدقه علی النبّی وعلی آله ، وهم بنو هاشم وبنو عبد المطلب . [ب] صحیح البخاری ۲ / ۱۳۵ (طبع مصر سنه ۱۳۱۵) . [صحیح البخاری ۲ / ۱۳۵ و قریب منه ۴ / ۳۶] .

۳- [الف و ب] شیخ عبدالحق دهلوی از عمده علمای متأخرین ، و نخبه کملاهی محدّثین اهل سنت است ، به وثوق و قبول و مهارت و تبخّر و اعتبار اشتهار تمام دارد ، ترجمه او در “ سبحة المرجان ” ، غلام علی آزاد بلگرامی مذکور [است . سبحة المرجان : ۵۲] ، در اینجا کلام فاضل رشید در “ ایضاح لطافه المقال ” - که در جواب رساله سبحان علی خان ، - أعلى الله مکانه فی الجنان - ، تصنیف نموده - مذکور میسازم که ناصّ است بر کمال مدح و ثنای او و تصانیفش ، و آن این است : شیخ محقق عبدالحق دهلوی را که عَلم علومش از جو آسمان در گذشته ، و فن فنونش بر آرجای عالم سایه انداز گشته ، و تصانیفش در علوم دینیّه مسلم الثبوت نزد علمای اهل سنت و جماعت ، و کلامش - به جهت اتصاف به جودت و انصاف - مستند اصحاب دیانت و براعت است . . . الی آخر . (۱۲) . [ایضاح لطافه المقال : أقول : تجرد ترجمه الشیخ عبدالحق الدهلوی فی نزّه الخواطر ۵ / ۲۰۶ - ۲۱۵ لعبد الحیّ ، وقد بالغ فی الثناء علیه] .

باب من لا یحلّ له الصدقه در شرح حدیث مذکور گفته :

ظاهر این عبارت مشعر است < ۱۱ > به سابقه علم امام حسن (علیه السلام) به این حکم ، و بعید نیست ؛ زیرا که وی (رضی الله عنه) صغیر عاقل بود ، و به تحقیق که تحمل کردند این دو امام اَجَلّ احادیث رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلّم را در صغر سن ، و بودند در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلّم هشت ساله ؛ زیرا که بود ولادت ایشان در سال دوم از هجرت . (۱) انتهی .

هر گاه به اعتراف شیخ عبدالحق - که از معتبرترین اهل سنت است - ثابت شد که حسنین (علیهما السلام) عقل کامل داشتند ، و احادیث جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را تحمل فرموده بودند ، و به احکام فرعیه عالم بودند ، پس محال است که ایشان ندانسته باشند که خلافت حق کیست ، و خلیفه بر حق کدام است . . ؟

اما اگر کسی شبهه کند که : در صورتی که حضرت امام حسن (علیه السلام) علم داشت به حرمت اکل تمره صدقه ، چگونه آن را اخذ نموده [و] در دهان مبارک خود نهاد ؟

پس جوابش آنکه : [بر فرض صحت حدیث] (۱) غرض آن حضرت از این فعل ، آن بود که حاضران مجلس شریف جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) بشنوند آنچه آن جناب در حق آن حضرت ارشاد فرمود ، و کمال شرف و فضل و علم آن حضرت بر ایشان ظاهر شود ، نظیر آن قول حق تعالی شأنه است در سوره بقره به مخاطبه حضرت ابراهیم [(علیه السلام)] : (أَوْلَمْ تُؤْمِنْ) (۲) آیا ایمان نیاوردی ؟

بیضاوی در تفسیر آن گفته :

قال له ذلك وقد علم أنه أعرق (۳) الناس في الإيمان ليحيب بما أجاب [به] (۴) ، فيعلم السامعون غرضه (۵) .

یعنی : گفت خدای تعالی این را برای ابراهیم [(علیه السلام)] و حال آنکه میدانست که ابراهیم [(علیه السلام)] اعرق (۶) الناس در ایمان است ، تا که جواب دهد به آنچه جواب داد پس معلوم کنند شنوندگان غرض او را .

۱- عبارت داخل کروشه از مؤلف نیست .

۲- سوره البقره (۲) : ۲۶۰ .

۳- فی المصدر : (أعرق) .

۴- الزیاده من المصدر .

۵- [الف] ربع اول ، جزء ثالث ، و ترجمه بیضاوی بعد از این مذکور خواهد شد . (۱۲) . [ب] تفسیر البیضاوی ۱ / ۱۷۹)
طبع ترکیا سنه ۱۳۱۶ . [تفسیر بیضاوی ۱ / ۵۶۲ - ۵۶۳ (چاپ دارالفکر بیروت)] .

۶- [الف] بالقاف .

و مخاطب در باب دوم از ابواب این کتاب در ضمن کید هشتاد و دوم از مکاید خویش - بعد نقل روایت "احتجاج طبرسی" [(قدس سره)] - گفته :

و این روایت هم از اکاذیب متعصبان روافض است ، و صحیح آنقدر است که دیگر علمای شیعه در کتب خود روایت کرده اند ، و اهل سنت نیز آورده اند :

لَمَّا دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ الْمَدِينَةَ زَارَ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ ، ثُمَّ دَخَلَ دَارَ الصَّادِقِ [(عليه السلام)] فَجَلَسَ يَنْتَظِرُ خُرُوجَهُ ، فَخَرَجَ ابْنُهُ مُوسَى [(عليه السلام)] - وَهُوَ صَغِيرٌ - فَقَامَ وَوَقَّرَهُ ، ثُمَّ قَالَ : أَيْنَ يَضَعُ الْغَرِيبَ حَاجَتَهُ فِي بَلَدِكُمْ ؟ ... فَأَجَابَ بِمَا ذَكَرَهُ سَابِقًا ، فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ : (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۱).

از این روایت صحیح معلوم شد که ابوحنیفه به طریق استعجاب از فهم و ذکاء اطفال اهل بیت رسالت [(علیهم السلام)] این سؤال نمود ، چنانچه اطفال ذی هوش تیز فهم را - خاصه چون از خاندان عالی باشند - در این زمان هم امتحان به سؤال مینمایند ، و در حقیقت منظور سائل در امثال این مقام یا تأکید بزرگی اعتقاد آن خاندان برای خود ، یا اثبات علو درجه آن خاندان نزد غیر خود میباشد ، نه قصد افحام و الزام ، معاذالله من ذلك ! (۲) انتهى .

هرگاه حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) در حالت صغر سن عالم به احکام

۱- سوره الانعام (۶) : ۱۲۴ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۶۹ - ۷۰ .

فرعیه بود ، تا آنکه به آداب خلا هم واقف باشد و به نوعی جواب با صواب فرماید که ابوحنیفه را استعجاب رو دهد ، کدام عاقل تجویز میتواند کرد ، حضرت حسنین (علیهما السلام) - که به ملازمت جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و جناب امیر و حضرت فاطمه (علیهما السلام) فائز بودند ، و تعلم احکام دین از این < ۱۲ > بزرگواران کرده بودند - از عمده احکام دین که امر خلافت است غافل باشند ، و دعوی باطل - معاذالله - آغاز کنند؟!!

تجویز چنین شایع بر امامین (علیهما السلام) جز از نواصب ، یا اهل سنت - که در حقیقت دشمن اند و به ظاهر دعوی محبت دارند - از دیگری نمیآید .

و ابن حجر در "صواعق محرقة" در احوال امام محمد تقی (علیه السلام) گفته :

ومما اتفق : إنه بعد موت أبيه بسنه - وهو واقف ، والصبيان يلعبون في أزقه بغداد - إذ مرّ المأمون ، ففرّوا و وقف محمد [(علیه السلام)] - وعمره تسع سنين - فألقى الله محبته في قلبه ، فقال له : يا غلام ! ما منعك من الانصراف ؟ فقال له مسرعا : « يا أمير المؤمنين ! لم يكن في الطريق ضيق فأوسعه لك ، وليس لي جرم فأخشاك ، والظن بك حسن ، إنك لاتضر من لاذنب له .. »

فأعجبه كلامه وحسن جوابه ، فقال : ما اسمك و اسم أبيك ؟ فقال : « محمد بن علي الرضا » .

فترحم علي أبيه و ساق جواده ، و كان معه بزاه الصيد ، فلما بعد

عن العماره أرسل بازياً (١) على دراجه فغاب عنه ، ثم عاد من الجوّ ، وفي منقاره سمكه صغيره وبها بقاء الحياه ، فتعجب من ذلك غايه التعجب ورجع ، فرأى الصبيان على حالهم و محمد [(عليه السلام)] عندهم ، ففزوا إلاّ محمد [(عليه السلام)] (٢) ، فدنا منه وقال : يا محمد ! ما فى يدى ؟ فقال : « يا أمير المؤمنين ! إن الله تعالى خلق فى بحر قدرته سمكا صغارا يصيدها بزاه الملوك والخلفاء ، فيختبر بها سلاله أهل بيت المصطفى صلى الله عليه [وآله] وسلّم » .

فقال له : أنت ابن الرضا حقاً . . وأخذه معه وأحسن اليه ، و بالغ فى إكرامه .

فلم يزل مشفقاً به [و] [و] لما ظهر له بعد ذلك من فضله وعلمه وكماله وعظمته وظهور برهانه مع صغر سنه ، عزم على تزويجه بابنته ام الفضل ، فصمم على ذلك ، فمنعه العباسيون من ذلك خوفاً من أنه يعهد إليه كما عهد إلى أبيه ، فلما ذكر لهم : إنه إنما اختاره لتمييزه على كافه أهل الفضل علماً ومعرفه وحلماً مع صغر سنه ، فنازعوا فى اتصاف محمد [(عليه السلام)] بذلك ، ثم تواعدوا على أن يرسلوا إليه من يختبره ، فأرسلوا إليه يحيى بن أكنم ووعدوه بشيء كثير ، إن فطع (٣) لهم محمد [(عليه السلام)] (٤) .

١- فى المصدر : (بازه) .

٢- فى المصدر : (إلاّ محمداً [(عليه السلام)]) .

٣- فى المصدر : (قطع) .

٤- فى المصدر : (محمداً [(عليه السلام)]) .

فحضروا للخليفة - ومعهم ابن أكنم وخواصّ الدوله - فأمر المأمون بفرش حسن لمحمد [(عليه السلام)] فجلس عليه ، فسأله يحيى مسائل أجاب عنها بأحسن جواب وأوضحه ؛ فقال له الخليفة : أحسنت يا أبا جعفر ! فإن أردت أن تسأل يحيى ولو مسأله واحده ..

فقال له : « ما تقول في رجل نظر إلى امرأه أول النهار حراماً ، ثم حلت له عند ارتفاعه ، ثم حرمت عليه عند الظهر ، ثم حلت له عند العصر ، ثم حرمت عليه عند المغرب ، ثم حلت له عند العشاء ، ثم حرمت عليه نصف الليل ، ثم حلت له عند الفجر » . فقال يحيى : لا- أدرى ، فقال محمد [(عليه السلام)] : « هي أمه نظرها (١) أجنبي بشهوه وهو (٢) حرام ، ثم اشتراها ارتفاع النهار (٣) وأعتقها الظهر ، وتزوجها < ١٣ > العصر ، وظاهرَ منها المغرب ، وكفّر العشاء ، وطلّقها رجعيًا نصف الليل ، وراجعها الفجر » .

فعند ذلك قال المأمون للعباسيين : قد عرفتم ما كنتم تنكرون ؟!

ثم زوّجه في ذلك المجلس ابنته ام الفضل . (٤) انتهى .

١- كذا .

٢- في المصدر : (وهي) .

٣- كذا .

٤- [الف] فصل ثالث ، باب يازدهم در فضائل اهل البيت . (١٢) . [ب] صواعق محرقة : ٢٠٤ (طبع مصر سنه ١٣٧٥ تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف) . [الصواعق المحرقة ٢ / ٥٩٦ - ٥٩٨] .

خلاصه آنکه : از جمله آنچه اتفاق افتاد - بعد [از] وفات والد بزرگوار آن جناب به یک سال - آنکه آن حضرت ایستاده بود در کوچه های بغداد در حالتی که صبیان بازی میکردند ، ناگاه گذشت مأمون ، پس کودکان فرار کردند و امام محمد تقی (علیه السلام) ایستاده ماند - و عمر او نه سال بود - پس افکند خدای تعالی محبت آن حضرت [را] در دل او ، و گفت آن حضرت (علیه السلام) را : ای کودک ، چه بازداشت تو را از برگشتن ؟ جواب داد آن حضرت او را به شتاب : یا امیرالمؤمنین ! نبود در راه تنگی که فراخ میکردم من آن را برای تو ، و نیست مرا جرمی که به سبب آن از تو بترسم ، و گمان به تو نیک است ، به درستی که تو ضرر نمیرسانی کسی را که گناهکار نیست .

پس به شگفت آورد او را کلام آن جناب و حُسن جواب آن حضرت ، و گفت به آن حضرت : نام تو و نام پدر تو چیست ؟ آن حضرت جواب داد که : نام من محمد بن علی الرضا است .

پس مأمون رحمت فرستاد بر پدر آن حضرت (علیه السلام) ، و اسب خود راند ، و بود با او بازهای شکار ، و هرگاه که دور شد از آبادی ، رها کرد بازی را بر دراجه ، پس ناپدید شد ، و باز آمد از میان آسمان ، و در منقار او ماهی خُرد زنده بود ، مأمون از این معنا نهایت تعجب کرد و مراجعه نمود ، دید کودکان را بر حال ایشان ، و امام محمد تقی (علیه السلام) نزد ایشان بود ، همه فرار کردند مگر

امام محمد تقی (علیه السلام) ، مأمون نزد آن حضرت آمد و گفت : یا محمد [ع] ، در دست من چیست ؟ گفت : یا امیرالمؤمنین ! به درستی که خدای تعالی پیدا کرده در دریای قدرت خود ماهیهای خُرد که صید میکنند آن را بازهای ملوک و خلفا ، و آزمایش میکنند به آن سلاله اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه [وآله] و سلّم [را] .

مأمون گفت : تو هستی پسر امام رضا به راستی ، و احسان نسبت به [\(۱\)](#) حضرت کرد ، و در اکرام او مبالغه نمود ، و همیشه به آن حضرت شفقت میداشت .

[به سبب] آنچه ظاهر شد بر مأمون بعد از این قصه از فضل و علم و کمال و عظمت برهان آن حضرت ، با وجود صغیر سن عزم کرد بر تزویج کردن دختر خود را به آن حضرت و تصمیم نمود بر این معنا ، پس منع کردند مأمون را عباسیین از این معنا ، به ترس اینکه مبادا آن جناب را ولی عهد خلافت خود کند ، چنانچه پدر بزرگوار آن جناب را [ولی عهد] کرده بود ، و هرگاه بیان کرد برای عباسیین اینکه : پسند نکرده است او آن حضرت را ، مگر به جهت تفوق آن حضرت بر تمامی اهل فضل از روی علم و معرفت ، و علم با وصف صغیر سن ایشان در اتصاف آن حضرت به این اوصاف / نزاع کردند و با هم وعده کردند که کسی را برای امتحان آن حضرت بفرستند .

پس فرستادند یحیی بن اکثم را ، و وعده کردند او را به مال بسیار ، اگر

۱- در [الف] (به نسبت) بود ، اصلاح شد .

- العیاذ بالله - آن روسیاه آن حضرت را مغلوب سازد ، پس همه [آن] ها نزد خلیفه حاضر شدند ، و با ایشان یحیی بن اکثم هم بود ، و دیگر خواص دولت < ۱۴ > نیز حاضر شدند .

پس حکم کرد مأمون به فرشی نیکو برای حضرت امام محمدتقی (علیه السلام) ، پس نشست آن حضرت بر آن ، و سؤال کرد یحیی بن اکثم از مسائل چند که جواب داد آن حضرت از آنها به نیکوترین جواب ، و به نهایت توضیح آن را بیان فرمود ، پس گفت خلیفه به آن حضرت (علیه السلام) : که نیک جواب گفتی یا ابا جعفر [ع] ! پس اگر خواهی پرس از یحیی بن اکثم ، اگر چه یک مسأله باشد .

پس گفت آن حضرت به یحیی که : چه میگویی درباره مردی که نظر کرد به سوی زنی در اول نهار به حرام ، بعدش آن زن برای او حلال شد نزدیک بلند شدن روز ، باز حرام شد آن زن بر او نزدیک ظهر ، باز حلال شد برای او به وقت عصر ، باز حرام شد به وقت مغرب ، باز حلال شد به وقت عشا ، باز حرام شد به نصف شب ، باز حلال شد نزدیک فجر .

پس گفت یحیی که : من جواب این مسأله نمیدانم .

پس فرمود آن حضرت (علیه السلام) که : آن کنیزی است که دیده آن را مرد اجنبی به شهوت و آن حرام است ، بعد آن ، آن کنیز را خرید کرد به وقت ارتفاع نهار ، و آزاد کرد او را به ظهر ، و تزویج کرد با او به عصر ، و ظهار با او نمود به مغرب ، و کفاره آن به عمل آورد به عشاء ، و طلاق رجعی داد او را به نصف لیل ، و مراجعه کرد با او به فجر .

پس گفت مأمون به عباسیین که : به تحقیق شناختید چیزی را که انکار میکردید .

بعد آن تزویج کرد در این مجلس با آن حضرت دختر خود ام الفضل را .

و نیز ابن حجر مکی در “صواعق محرقة” بعد ذکر بعض فضائل حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) گفته :

و لم یخلف غیر ولده أبی القاسم محمد الحجّه ، و عمره عند وفات أیبه خمس سنین ، لكن آتاه الله فیها الحکمه ، ویسمی : القائم المنتظر (۱) .

یعنی حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) خلف نگذاشت غیر پسر خود ابوالقاسم محمد حجت [عجل الله فرجه الشریف] را ، و عمر او هنگام وفات پدرش پنج سال بود ، لیکن بخشیده بود خدای تعالی او را در آن سن حکمت ، و نامیده میشود آن حضرت (علیه السلام) قائم منتظر . انتهى .

هرگاه حال اولاد امجاد حسنین (علیهما السلام) چنین باشد که یکی در حالت صغر سن از امور غیبیه اخبار مینماید ، کرامات ظاهره و معجزات باهره و میفرماید (۲) ، و علمای جلیل الشأن و فضلالی اعیان را مفتضح و ساکت میکند ، و جوابهای مسائل فرعیه و احکام جزئیّه به آن لطافت بیان و

۱- [الف] فصل ۳ ، باب ۱۱ در فضائل اهل بیت [علیهم السلام] [(۱۲)] . [ب] صواعق : ۲۶ (طبع مصر سنه ۱۳۷۵) .
الصواعق المحرقة : ۲ / ۶۰۱] .

۲- یعنی : (باز میفرماید) . رجوع کنید به لغت نامه دهخدا .

فصاحت زبان ارشاد میفرماید که عقول علمای نحاریر و فضلالی مشاهیر را خیره میسازد و یکی را در حالت صغر سن خدای تعالی حکمت - که عبارت از علم به شرایع ربانیه و معالم حقانیه است - عطا فرموده و پس کدام دین دار و عاقل تجویز میتوان ساخت که حسنین (علیهما السلام) را در حال کمال عقل و وفور دانش، علم به عمده احکام دین - که نجات و ثواب بر آن موقوف است - حاصل نبود؟! و یا آنکه دانسته - معاذالله - بر گناه عظیم و عصیان قبیح که ردّ بر خلیفه حق است، جرأت فرمودند؟! معاذ الله من هذا الهفوات .

و یافعی (۱) در "تاریخ" خود، در ضمن وقایع سنه ست و اربعمائه، در

۱- [الف و ب] ابن حجر عسقلانی، در "دُرر کامنه" - که نسخه عتیقه آن که بر آن حواشی به خط میرزا محمد معتمدخان بدخشسی، صاحب "نزل الأبرار"، نوشته، به دست فقیر افتاده - مذکور است: عبد الله بن علی بن سلیمان بن فلاح الیافعی التیمی [المدنی] ثم المکی، عقیف الدین أبو السعادات و أبو عبد الرحمن، وُلد قبل السبع مائه بسنتین أو ثلاث، و ذکر أنه بلغ الحلم سنه إحدى عشر [۷۱۱]، و أخذ بالیمن [بالیمن] عن العلامة أبي عبد الله محمد بن أحمد الذهبي المعروف بالبصّال و عن شرف الدین أحمد بن علی الحرائری قاضی عدن و مفتیها، و نشأ علی خیر و صلاح و انقطاع، و لم یکن فی صباه یشتغل بشیء غیر القرآن و العلم، و حجّ سنه اثنی عشره، و صحب الشیخ علیا الطواشی فسلکه و حفظ الحاوی و الجمل، أثنی علیه الأسنوی فی الطبقات، و قال: کان کثیر التصانیف، وله قصیده تشتمل علی عشرين علماً و أزید، و کان کثیر الإیثار للفقراء، کثیر التواضع، مترقياً علی الأغنیاء، معرضاً عما بأيديهم، نحيفاً ربعة، کثیر الإحسان بالطلبه إلى أن مات. انتهى مختصراً. (۱۲). [الدرر الکامنه ۳ / ۱۸ - ۱۹].

احوال شریف رضی ابوالحسن الموسوی تصریح نموده که سید رضی در کمتر از نه سالگی حفظ قرآن کرده!

و نیز گفته :

ذكر أبو الفتح ابن جنی النحوی : إن الشریف المذكور حضر إلى ابن السیرافی - وهو طفل < ۱۵ > لم يبلغ عمره عشرة سنين - فلقنه النحو ، وجلس معه يوماً في الحلقة ، فذاكره بشيء من الإعراب على عادة التعليم ، فقال له : إذا قلنا : رأيت عمر ، فما علامه النصب في عمر ؟ فقال الرضى : بغض على [(عليه السلام)] ، فتعجب السیرافی والحاضرون من حدّه خاطره (۱).

ذكر کرده ابوالفتح ابن جنی نحوی که : به درستی که شریف مذکور حاضر شد نزد ابن السیرافی ، در حالتی که طفل بود و عمرش به ده سال نرسیده ، پس تلقین کرد ابن سیرافی او را علم نحو ، و نشست با او روزی در حلقه ، و مذاکره نمود او را به چیزی از اعراب بر طریق تعلیم ، و گفت وقتی که بگویم : (رأیت عمر) پس علامت نصب در عمر چیست ؟ گفت سید رضی (رحمه الله) در جواب او : بغض علی (علیه السلام) . سیرافی و دیگر حاضران از حدّ خاطر او تعجب نمودند .

۱- [ب] مرآة الجنان ۳ / ۱۹ (طبع حیدرآباد دکن ۱۳۳۸) .

بدان که : در حالتی که حدّت ذکا و سرعت فهم سید رضی در حال صغر سن به این مرتبه باشد ، پس وجود آن به حد کمال در اهل بیت رسالت (علیهم السلام) و خاندان نبوت در حالت صبا ، موجب کدام استعجاب و سبب کدام استغراب است ؟ !

وقال الشاعر - شعر - :

< شعر > لاتعجبوا من علوّ همته * وسنّه فی أوان منشأها إن النجوم التی تضىء لنا * أصغرها فی العیون أعلاها < / شعر > اما آنچه گفته : و بر تقدیر اول ترک تقیه که نزد ایشان از جمله واجبات است ، لازم میآید .

پس مدفوع است به اینکه : مستدل را لازم است که وجوب تقیه علی العموم و الاطلاق در جمیع امور از کتب امامیه اثنا عشریه به اثبات رساند ، بعد از آن این مقدمه را در مقدمات دلیل دخل دهد ؛ و هر که کتب امامیه را تتبع و تفحص نموده باشد ، نیک میدانند که جواز تقیه نزد ایشان در وقت خوف است .

و معلوم و متیقن است که حضرت امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را در آن وقت - به سبب زنده و موجود بودن حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) - از کسی به هیچ گونه خوفی و ترسی لاحق نبود ، چنانچه در حدیث طویل از احادیث " صحیح بخاری " مذکور است :

وكان لعلی [(علیه السلام)] من الناس وجه حياه فاطمه (عليها السلام) ، فلما توفيت استنكر علی [(علیه السلام)] وجوه الناس (١) .

و قرطبی (٢) در “ مفهوم شرح صحيح مسلم ” - در شرح قوله : كان لعلی [(علیه السلام)] من الناس وجه حياه فاطمه [(عليها السلام)] ، - گفته :

جبهه : أى جاه و احترام . . كان الناس يحترمون علیاً [(علیه السلام)] فى حياتها كرامه لها ؛ لأنها بضعه من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وهو مباشر لها ، فلما ماتت - وهو لم يبايع أبابكر - انصرف الناس عن ذلك الاحترام ليدخل فيما دخل فيه الناس ، ولا يفرق جماعتهم . (٣) انتهى .

حاصل آنکه : بودند مردم که احترام مینمودند جناب امیر (علیه السلام) را در حیات حضرت فاطمه (عليها السلام) ، به سبب کرامت حضرت فاطمه (عليها السلام) ، چه آن جناب بضعه

١- [الف] كتاب الجهاد باب تصدق رسول الله (صلى الله عليه وآله) بما وصل إليه من الفىء والخمس . (١٢) . [ب] صحيح البخارى : ١٣٩ / ٥ . [صحيح البخارى : ٨٢ / ٥ (طبع دارالفكر بيروت)] .

٢- [الف و ب] فى تاريخ الياقنى [مرآه الجنان ٤ / ١٣٨] - فى وقایع سنه ستّ وخمسين وستّ مائه - : وفيها توفى أبو العباس القرطبي أحمد بن عمرو الأنصارى المالكي المحدث ، نزيل إسكندريه ، كان من كبار الأئمة ، سمع بالمغرب من جماعه ، واختصر الصحيحين ، وصنّف كتاب المفهم فى شرح مختصر مسلم . (١٢) .

٣- [الف و ب] قوبل على أصل عبارته [ال] مفهم ، ونسخته التى قوبلت على أصل عليه خط الشارح ، حاضره - بعون الله - لدى . (١٢) . [المفهم ٣ / ٥٦٩] .

رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم بود ، و جناب امیر (علیه السلام) مباشر آن جناب بود ، پس هر گاه حضرت فاطمه (علیها السلام) وفات یافت و جناب امیر (علیه السلام) بیعت ابی بکر نمود ، برگشتند مردم از این احترام جناب علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، تا که داخل شود آن جناب در آنچه داخل شدند در آن مردم ، و تفریق جماعتشان ننماید . انتهی محصل الترجمه .

و مع هذا هیچ یک از ائمه معصومین (علیهم السلام) < ۱۶ > در اظهار و اعلان مرتبه و درجه خودشان (۱) تقيه نکرده اند ، آری به سبب فقدان اعوان و انصار ، از طلب و انتزاع حق خودشان (۲) از دست غاصبان خلافت باز مانده اند .

و اکثر آن است که آنچه در مسائل فقهیه بر طریق تقيه فتوی فرموده اند ، بعضی از آنها بنا بر تعلیم شیعیان بوده که ایشان در وقت خوف و ضرر بر طبق آن به عمل آرند ، و راه حق صریح و دین حنیف را بر ایشان از پیش تر واضح فرموده بودند ، و بعضی از جهت آنکه سائل از مخالفین بود ، و بر مذهب اعوج خود لجاج تمام داشت ، و هدایت یافتن او مرجو و مترقب نبود .

چنانچه سید الحکماء و سند العلماء میر محمد باقر داماد (رحمه الله) در رساله “ نبراس الضیاء ” گفته :

إن ائمتنا الطاهرين - صلوات الله عليهم اجمعين - لم يتقوا أحدا في إظهار مرتبتهم ، والإعلان بدرجتهم ، وكان تثبطهم عن طلب

۱- در [الف] (خودها) بود که اصلاح شد .

۲- در [الف] (خودها) بود که اصلاح شد .

حقهم ، والقيام بالأمر في رعيتهم ، واستنقاذ منصبهم من أيدي غصبه حقوقهم ، لعوز الأنصار وفقد الأعوان رضاً بما جرى به القلم ، وتسليماً لما تأدى إليه القدر ، وعملاً بوصيه سبقت من رسول الله (صلى الله عليه وآله) ولم ين (١) أحد منهم (عليهم السلام) في تبريز غوامض العلوم الحقيقيه ، وغامضات المعارف الربويه ، وتبيين شرايع الأحكام الدينيه ، والحدود الإلهيه على منهاج التنزيل ، ومرصاد التأويل بمصباح العلم والحكمه ، ومشكاه القدس والعصمه ، لا بمعونه مدارس ، أو مؤنه ممارسه ، و من دون مراجعه باب ، أو مطالعه كتاب .

و ما صدر عنهم من الإفتاء على قانون التقيه فرّبما كانت غصه (٢) من ذلك على سنن التعليم بيانا لتسويغها عند الضروره ، ثقه منهم بما قد كانوا أوضحوه للمؤمنين من جادّه الحقّ الصريح ، ومحجّه الدين الحنيف ؛ وغصه (٣) أخرى من جهه أن السائل كان (٤) مفتونا بمذهبه اللجلج ، مولعا بدينه الأعوج ، فهم (عليهم السلام)

-
- ١- الونى : الفتور والتقصير ، والكلال والإعياء . انظر : الصحاح ٦ / ٢٥٣١ ، ومجمع البحرين ١ / ٤٦٥ . . وغيرهما .
 - ٢- فى المصدر : (عَضّه) ، قال الجوهري : عَضّيت الشاه تعضيه ، إذا جزّأتها أعضاء ويقال - أيضاً - : عَضّيت الشىء تعضيه ، إذا فرّفته . انظر : الصحاح ٦ / ٢٤٣٠ .
 - ٣- فى المصدر : (عَضّه) .
 - ٤- كذا فى المصدر ، وهو الصحيح ، وفى الأصل : (كانا) .

أفتوه في مسأله على مذهبه وطريقه ، إذ كان لا يرجي هدايته ولا يترقب استقامته .

وكذلك كان سيره أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) في صدر الأمر والزمن الأول ؛ حيث انه لم ينتهض بالجهاد على خلافته ، و لم يترك طلب حقه ، و لم يهمل ادعاء منصبه من لصوص (١) الخلافه .

ومتقمصوها والمتغلبون بها يطالبونه بالبيعه ، ويقولون له : تباع أو لتضربن الذي فيه عيناك !.. وكان يقول لهم : « أنتم بالبيعه لي أحق مني بالبيعه لكم » .

وكان يقول : « كنا نرى ان لنا في هذا الأمر حقاً ، فاستبددتم به علينا » .

وكان يقول : « أنا أول من يجثو (٢) للخصومه بين يدي الله » (٣) .

١- كذا في المصدر ، وهو الصحيح ، وفي الأصل : (نصوص) .

٢- در مصدر اشتبهاً : (يجثو) آمده است .

٣- و در بعضی از مصادر به جای (يجثو) لفظ (يُحشر) آمده است ، مراجعه شود به : صحيح بخارى ٥ / ٦ ، ٢٤٢ ، جواهر المطالب ١ / ٤٩ ، كنز العمال ٢ / ٤٧٢ ، شواهد التنزيل ١ / ٥٠٣ ، المناقب للكلابي : ٤٣٢ ، شرح ابن ابى الحديد ٦ / ١٧٠ . و از كتب شيعه : المناقب : ٣ / ٢٠٤ ، الصراط المستقيم ١ / ٢٨٩ و ٣ / ٤٢ ، تأويل الآيات : ٣٣٠ ، العمده : ٣١١ ، بشاره المصطفى (صلى الله عليه وآله و سلم) : ٢٦٣ ، سعد السعود : ١٠٢ ، كامل بهائى ٢ / ٨٧ ، بحار الأنوار ١٩ / ٣١٢ - ٣١٣ و ٢٨ / ٣٧٤ و ٢٩ / ٥٧٨ و ٣٦ / ٢٢ ، ١٢٨ و ٣٩٤ / ٢٣٤ . حاكم بعد از ذكر اين روايت گفته : لقد صحَّ الحديث بهذه الروايات عن عليّ [(عليه السلام)] . يعنى : اين روايات به سند صحيح از علي (عليه السلام) نقل شده است . مراجعه شود به : مستدرک ٢ / ٣٨٦ .

و كان يقول : « و اعجابه ! أ تكون الخلافه بالصحابه ، ولا تكون بالقرايه والصحابه ؟ ! » .

« و إنى أحتج عليكم به مثل ما احتججتكم به على الأنصار » (۱) .

اما آنچه گفته : و نیز مخالفت رسول (صلی الله علیه و آله) که < ۱۷ > آن جناب ابوبکر را در نماز پنج وقتی از روز چهارشنبه تا روز دوشنبه خلیفه خود ساخته بود ، و نماز جمعه و خطبه نیز ... الی آخر .

پس مردود است به اینکه : روایات تعیین نمودن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را برای امامت صلوات ، از موضوعات اهل سنت است ؛ و وقوع اختلاف و اضطراب در آن روایت ، صریح دلالت میکند بر وضع آن ؛ و به نزد آن هر دو امام همام (علیهما السلام) ثابت و متحقق بود که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را خلیفه نساخته ، و نه او را لایق خلافت جد خود میدانستند .

بلکه ایشان را معلوم بود که عایشه در حال اشتداد مرض حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) (۲) امر کرد که ابوبکر امامت صلوات نماید ، و حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را چون افاقه حاصل شد و به هوش باز آمد ، یک دست بر

۱- نبراس الضیاء و تسواء السواء : ۱۰ - ۱۱ .

۲- در [الف] اشتبهاً اینجا : (را) آمده است .

دوش حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) و یک دست بر دوش فضل بن عباس نهاده از حجره بیرون شد ، و ابوبکر را از آنجا دور کرد (۱).

و نیز اشتداد مرض آن حضرت در روز پنج شنبه بود ، چنانچه در “ صحیح بخاری ” در آخر کتاب مغازی ، در باب مرض النبی (صلی الله علیه و آله) مذکور است :

قال ابن عباس : يوم الخميس ، و ما يوم الخميس ؟ اشتد برسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلّم وجعه . . إلى آخر الحديث (۲)

پس خلیفه ساختن ابوبکر برای امامت صلوات از روز چهارشنبه نباشد ؛ زیرا که علت بیرون نیامدن آن حضرت برای امامت صلوات ، اشتداد وجع بود ، و آن به روز پنج شنبه حاصل شده .

و موافق مثل مشهور : دروغگو را حافظه نباشد ، مخاطب خود بعد از این در تضاعیف کلام ، تکذیب قول خود نموده ، چنانچه در جواب طعن سوم گفته :

در آخر روز چهارشنبه و اول شب پنج شنبه ، مرض آن حضرت اشتداد پذیرفت ، و به این سبب تهلکه رو داد ، و وقت عشاء از شب پنج شنبه ابوبکر را جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم خلیفه نماز فرمود (۳).

و در جواب طعن چهارم گفته :

۱- مراجعه شود به : ارشاد القلوب ۳۳۸ - ۳۴۰ ، بحار الأنوار ۲۸ / ۱۰۸ - ۱۱۰ .

۲- [ب] صحیح البخاری : ۶ / ۹ . [صحیح البخاری : ۵ / ۱۳۷] (طبع دارالفکر بیروت) ، و مراجعه شود به ۴ / ۳۱ و مصادر بسیاری که در مطاعن عمر خواهد آمد .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۵ .

و تفویض امامت نماز ، در مرض موت خود ، از شب پنج شنبه تا صبح دوشنبه ، آنقدر مشهور است که حاجت بیان ندارد .
(۱) [انتهی](#) .

و تکذیب میکند این همه اقوال را آنچه مصنف “ روضه الاحباب ” گفته و آن این است :

در مدت مرض چون وقت نماز در رسیدی ، بلال آن حضرت را اعلام نمودی ، تا بیرون آمدی و نماز با مردم بگذاری ، و در آخر مرض سه روز بیرون نتوانست آمد . (۲) [انتهی](#) .

و وجه استدلال از این کلام بر تکذیب اقوال مذکوره آن است که بالاتفاق وفات پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) روز دوشنبه بود ، پس اگر روز شنبه ابتدا باشد ، تا روز دوشنبه سه روز میشود ، و بنابر این خطبه خواندن ابوبکر و نماز جمعه گذاردن در حیات آن حضرت صورت نیندد .

اما آنچه گفته : نیز مخالفت امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] که آن جناب در عقب او نماز جمعه گزارده ، و خطبه جمعه او را مسلم داشته ، لازم میآید .

پس مردود است به اینکه : کلام محقق خواجه (رحمه الله) صریح است در اینکه این کلام حق انتظام هر دو امام عالی مقام - اعنی حضرت حسنین (علیهما السلام) - در حق ابوبکر ، در اول خلافت ، بعد از وقوع < ۱۸ > بیعت صادر گردیده ، و در “ صحیح بخاری ” و “ صحیح مسلم ” در قصه فدک مذکور است که حضرت

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۷ .

۲- روضه الاحباب ، ورق : ۱۷۰ - ۱۷۱ .

امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بنی هاشم تا مدت حیات حضرت فاطمه (علیها السلام) - که مدت شش ماه بود - بیعت ابوبکر نکردند، تا به گزاردن نماز در عقب او و خطبه جمعه او را مسلم داشتن چه رسد!

پس انکار جناب امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) بر خطبه خواندن ابوبکر بر منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) موافق و مطابق انکار حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد، نه مخالف، و الفاظ حدیث مذکور، بر سیل حذف و اختصار از صدر و عجز، این است:

فوجدت فاطمه [(علیها السلام)] علی أبی بکر فی ذلک، فهجرته، فلم تکلمه حتّی ماتت، وعاشت بعد النبیّ صلی الله علیه [وآله] وسلّم سته أشهر، فلما توفیت دفنها زوجها علی (علیه السلام) لیلا، و لم یؤذن بها أبابکر، و صلی علیها، و کان لعلی [(علیه السلام)] من الناس وجه حیاه فاطمه [(علیها السلام)]، فلما توفیت استنکر علی [(علیه السلام)] وجوه الناس فالتمس مصالحه أبی بکر ومبايعته، و لم یکن یبایع تلك الأشهر. (۱) انتهى به قدر الحاجة .

و شمه ای از اقوال آن حضرت، متضمن انکار خلافت ابوبکر در ضمن کلام سیدنا و مولانا میرباقر داماد (رحمه الله) گذشت، و بعد از این نیز ان شاءالله تعالی در مقام مناسب بیاید.

۱- [ب] صحیح البخاری ۵ / ۲۰ ; صحیح مسلم ۳ / ۱۳۸ . [صحیح بخاری ۵ / ۸۲ - ۸۳ (طبع دارالفکر بیروت) ; صحیح مسلم ۵ / ۱۵۴ (طبع دارالفکر بیروت)] .

اما آنچه گفته : بر تقدیر ثانی هیچ نقصانی پیدا نمیکنند ... الی آخر .

پس مجاب است به اینکه : دانستی که فرض تقدیر ثانی ، در اقوال و افعال برگزیدگان در گاه ربانی ، دلیل جهل و نادانی ، بلکه برهان ناصبیت و بی ایمانی این مرد عثمانی و مروانی است .

اما آنچه گفته : قاعده اطفال است ... الی قوله : احکام بشریت و خواص صبا و طفولیت ... الی آخر .

پس مرود است به چند وجه :

اول : آنکه اطفال اهل بیت رسالت (علیهم السلام) و خاندان نبوت را با اطفال سایر ناس قیاس کردن ، دلیل جهل و وسواس این نسناس حق ناشناس است زیرا که معروف و مشهور گشته که جناب امیر (علیه السلام) فرموده :

« نحن أهل بیت لا نقاس بالناس ، ما عادانا بیت إلا خرب ، و ما نبج علينا کلب إلا جرب » (۱).

حاصل معنای این حدیث شریف آن است که : ما اهل بیت رسالت (علیهم السلام) با

۱- قسمت « لا-نقاس بالناس » در مصادر زیر آمده : الخصائص ابن بطریق : ۲۲۵ ، شواهد التنزیل ۲ / ۲۷۲ ، ملحقات احقاق الحق ۲۰ / ۲۷ ، مناقب ابن شهر آشوب ۲ / ۲۶۶ ، غایه المرام ۳ / ۲۹۷ ، و ۴ / ۱۰۷ ، بحار الأنوار ۲۵ / ۳۸۴ و ۲۶ / ۱۵۳ و ۳۸ / ۸ و ... و بخش دوم حدیث با کمی اختلاف در : ریاض السالکین (شرح سید علی خان بر صحیفه) ۱ / ۳۸ ، بحار الأنوار ۱۰۷ / ۳۱ ، الکنی واللقاب ۱ / ۴۱۰ آمده است .

سایر ناس قیاس کرده نمیشویم ، و دشمن نداشته ما را خانواده ای مگر اینکه خراب شد ، و بلند نکرد بر ما هیچ سگی نباح و آواز خود را مگر اینکه گرگین گردید .

و علی بن محمد معروف به ابن الصباغ (۱) در کتاب “ فصول مهمه فی معرفه الائمه ” در حال امام حسین (علیه السلام) گفته :

۱- [الف و ب] شمس الدین محمد بن عبدالرحمن السخاوی المصری که تلمیذ ابن حجر عسقلانی است ؛ در کتاب “ ضوء لاعم ” [الضوء اللامع ۵ / ۲۸۳] گفته : علی بن محمد بن أحمد بن عبد الله نور الدین الأسفاقیسی الغری الأصل ، المکی المالکی ، و يعرف ب : ابن الصباغ ، ولد فی العشر الأول من ذی الحجّه سنه أربع وثمانین وسبع مائه بمکّه ونشأ بها ، فحفظ القرآن والرساله فی الفقه وألفیه ابن مالکک وعرضهما علی الشریف عبد الرحمن الفاسی و عبد الوهاب بن العفیف الیافعی والجمال بن ظهیره وقرینه أبی [ابن] السعود ، وسعد النووی ، وعلی بن محمد بن أبی بکر الشیبی ، و محمد بن أبی بکر بن سلیمان البکری ؛ وأجازوا له ، وأخذ الفقه عن أولهم ، والنحو عن الجلال عبد الواحد المرشدی ، وسمع علی الزین المراغی سداسیات الرازی . وله مؤلفات منها : الفصول المهمه لمعرفه الائمه ، وهم إثنا عشر . انتهى ملتقطا . وفاضل رشید در “ ایضاح لطافه المقال ” در تعداد مصنفات علمای خود [شان] که در فضایل اهل بیت (علیهم السلام) تصنیف کرده اند گفته : و شیخ نورالدین علی بن محمد بن الصباغ المکی نیز در “ فصول مهمه فی معرفه ائمه ” ، از کتب اهل سنت فضائل آن حضرات نقل کرده است . [ب : (حامد حسین)] . [ایضاح لطافه المقال : وانظر : کشف الظنون ۲ / ۱۲۷۱ ، مقدمه الفصول المهمه فی معرفه الائمه ، لاسیما صفحات ۱۴ - ۲۵] .

قال بعض أهل العلم : علوم أهل البيت [(عليهم السلام)] لا تتوقف على التكرار والدرس ، ولا يزيد يومهم فيها على ما كان في الأُمس ؛ لأنهم المخاطبون في أسرارهم ، المحدّثون في النفس ، فسماء معارفهم وعلومهم بعيدة عن الإدراك واللمس ، و من أراد سترها كان كمن أراد ستر وجه الشمس ؛ وهذا ممّا يجب أن يكون ثابتاً مقررّاً في النفس ، فهم يرون عالم الغيب في عالم الشهادة ، ويقفون على حقائق المعارف في خلوات العبادة ، وتناجيهم ثواقب أفكارهم في أوقات أذكارهم < ١٩ > بماتسموا (١) به غارب الشرف والسيادة ، وحصلوا بصدق توجههم جناب القدس ، ما بلغوا به منتهى السؤل (٢) والإرادة ، فهُم كما في نفوس أوليائهم ومحبيهم وزيادة ، فما تزيد معارفهم في زمان الشيخوخه على معارفهم في زمان الولاده .

وهذه أمور تثبت لهم بالقياس والنظر ، ومناقب واضحه الحجول بادية الغرر ، ومزايا تشرق إشراق الشمس والقمر ، وسجايا تزيّن عنوان التواريخ وعيونات الأثر ، فما سألهم مستفيد أو ممتحن فوقفوا ، ولا أنكر منكر أمراً من الأمور إلا علموا وعرفوا ، ولا جرى معهم غيرهم في مضمار شرف إلا سبقوا ، وقصر مجاورهم وتحلّفوا (٣) ؛ سنة جرى عليها الذين تقدّموا منهم ،

١- في المصدر : (تسّموا) .

٢- في المصدر : (السؤال) ، و ذكر ما هنا نسخه بدل هناك .

٣- في المصدر : (محاورهم وتحلقوا) .

وأحسن أتباعهم الذين خلفوا ، وكم عانوا وافي (١) الجداد والجلاد أموراً فبلغوها بالرأى الأصيل ، والصبر الجميل ، فما استكانوا وما ضعفوا ، فبهذا وأمثاله سمعوا (٢) على الأمثال ، وشرفوا تفتت (٣) الشقاشق إذا هدرت شقاشقهم ، وتصغى الأسماع إذا قال قائلهم ، أو نطق ناطقهم ، ويكشف الهوى إذا قيست (٤) به خلائقهم ، ويقف كل ساع عن شاوهم ، فلا يدرك فالتهم ، ويعجزه سائقهم (٥) . . سجايا منحهم بها خالقهم ، وأخبر بها صادقهم ، فستر (٦) بها أولياؤهم وأصدقهم (٧) ، وحزن لها مبينهم ومفارقهم .

حلّ الحسين [(عليه السلام)] من هذا البيت الشريف فى أوجهه ويفاعه (٨) ، وعلا- محله فيه علواً تقاصرت (٩) النجوم عن ارتفاعه ، واطلع بصفاء سرّه على غوامض المعارف ، فانكشفت له الحقايق عند اطلاعه ، وسار صيته بالفواضل والفضائل ، فاستوى الصديق

- ١- فى المصدر : (فى) .
- ٢- فى المصدر : (سمّوا) ، وهو الظاهر .
- ٣- فى المصدر : (تقرّ) .
- ٤- فى المصدر : (ويكشف الهوى إذا أفلست)
- ٥- فى المصدر : (فلا يدرك فائقهم ولا ينال طرائقهم) .
- ٦- فى المصدر : (فسّر) .
- ٧- فى المصدر : (وأصدقائهم) .
- ٨- فى المصدر : (أوجه وارتفاعه) .
- ٩- فى المصدر : (تطامنت) .

والعدو في استماعه ، [ولما انقسمت غنائم المجد حصل على صعابها ومرتاعه] (١) ، فقد اجتمع فيه وفي أخيه من خلال الفضل ما لا خلاف في اجتماعه ، وكيف لا يكونان كذلك وهما ابنا علي (عليه السلام) وفاطمه (عليها السلام) وسبطان لمن هو سيد النبيين والمرسلين وخاتمهم [(صلى الله عليه وآله)] (٢) .

هرگاه به اعتراف اهل سنت علوم اهل بیت (عليهم السلام) بر کسب و تعلم موقوف نبود ، بلکه علوم ایشان علوم لدنیته الهامیه باشد ، و در زمان ولادت و شیخوخت ایشان تفاوتی نباشد ، و در حالت طفولیت جامع کمالاتی باشند که عقل از ادراک آن قاصر است ، و با وجود صغر سن بر مشایخ کبار فایق و سابق باشند ، باز قیاس نمودن حال حسنین (علیهما السلام) را بر حال دیگر اطفال نهایت سفاهت ، بلکه کمال نصب و عداوت است !

دوم : آنکه فخر رازی (٣) در “ نهاییه العقول ” در مقام ابطال نص بر

١- الزیاده من المصدر و [ب] .

٢- [ب] الفصول المهمه : ٦٠١ (طبع النجف الأشرف) . [الفصول المهمه ٢ / ٧٦٣ - ٧٦٤] .

٣- [الف و ب] قال الیافعی فی وقایع سنه ست وست مائه : وفيها توفی الإمام الكبير ، العلامة النحریر ، الأصولی المتکلم ، المناظر المفسیر ، صاحب التصانیف المشهوره فی الآفاق ، الحظیة فی سوق الإفاده بالاتفاق . . فخر الدین الرازی أبو عبد الله محمد بن عمر بن حسین القرشی التیمی البکری ، الملقب ب : الإمام عند علماء الأصول ، المقرّر لثبته مذاهب الفرق المخالفین ، والمبطل لها بإقامه البراهین ، الطبرستانی الأصل ، الرازی المولد ، الشافعی المذهب ، فرید عصره ، ونسیج دهره . انتهى مختصراً . [مرآة الجنان ٤ / ٧] . وقد ذكره قاضی القضاة شمس الدین ابن خلکان فی وفيات الأعیان ، والسبکی فی طبقاته الکبری ، وابن شهبه فی “ طبقات الفقهاء الشافعیة ” . . وغيرهم فی غيرها . (١٢) . [انظر : وفيات الأعیان ٤ / ٢٤٨ - ٢٤٩ ، طبقات الشافعیة الکبری ٨ / ٨١ - ٨٢ ، طبقات الشافعیة لابن شهبه ٢ / ٦٥] .

امامت جناب امیر (علیه السلام) گفته :

وکیف نقل عن الحسن [(علیه السلام)] أنه قال لأبي بكر : « انزل عن منبر أبي » ؛ و نقل خصومه فاطمه [(علیها السلام)] فی فدک ؛ و ما كان من تأخر علی [(علیه السلام)] والزیبر و خالد بن سعید بن العاص عن البیعه مده ، < ۲۰ > مع أنه لم يذكر أحد فی شیء من المجامع (۱) ذلك النصّ . (۲) انتهى .

و سیاق کلام رازی دلالت صریحه دارد بر آنکه کلام حضرت امام حسن (علیه السلام) از قبیل ردّ و انکار است ، نه حرکات اطفال صغار ، والله الموفق للاستبصار ، والعاصم من زلل الأفكار وخطأ الأنظار .

سوم : آنکه از روایاتی که نقل کردیم معلوم میشود که جناب امیر (علیه السلام) بر امام حسن (علیه السلام) انکاری نفرمود ؛ حال آنکه آن جناب در آن وقت تشریف

۱- فی المصدر : (المجامع) .

۲- نهاییه العقول ، ورق : ۲۵۸ ، صفحه : ۵۲۱ .

میداشت ، و تقریر جناب امیر (علیه السلام) بالاجماع معتبر است .

و کلمه : « والله ما هذا من أمری » مفید انکار بر کلام امام حسن (علیه السلام) نیست ، بلکه غرض از آن این است که : این کلام آن حضرت به تعلیم جناب امیر (علیه السلام) واقع نشده ، و از این معنا منکر دانستن آن حضرت (علیه السلام) این کلام را هرگز مستفاد نیست .

اما آنچه گفته : بلکه قبل از اربعین منصب نبوت به کسی عطا نشد .

پس مردود است به چند وجه :

اول : آنکه آنچه ذکر کرده دعوی محض است ، دلیلی بر آن اقامه نکرده .

دوم : آنکه اگر بالفرض کسی از انبیا قبل از اربعین (۱) نبوت عطا نشده باشد ، از آن عدم اعتبار اقوال و افعال ائمه [(علیهم السلام)] در حال صغر سن لازم نمیآید ، و الا لازم آید که قبل از اربعین مطلقاً افعال و اقوال این حضرات معتبر نباشد ، ولعله لایرضی به الناصب باللسان ، وإن کان یعتقده - بل أشنع منه - بالجنان .

۱- [الف و ب] و واضعین در این باب حدیثی هم ساخته اند ، لیکن ناقدین به تفضیحشان پرداخته ، سیوطی در رساله " درر منشره " میآرد : (ما من نبی إلا بعد الأربعین) ، قال ابن جوزی : موضوع . (۱۲) . [الدرر المنشره ۱۶۴ ، گرچه همین مطلب را از ابن جوزی ، عجلونی در کشف الخفاء ۲ / ۱۹۴ و صالحی شامی در سبیل الهدی والرشاد ۲ / ۲۲۶ نقل کرده اند ، ولی در الموضوعات ابن جوزی پیدا نکردیم] .

سوم : آنکه به حضرت یحیی و حضرت عیسی (علیهما السلام) منصب نبوت در حال صغر سن و طفولیت عطا شده ؛ چنانچه حق تعالی شأنه در قرآن مجید ، در حق یحیی فرموده : (وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا) (۱) یعنی : دادیم یحیی را حکمت در سن طفلی

و نیز حق تعالی در حق عیسی (علیه السلام) فرموده : (قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا) (۲) .

و زمخشری (۳) صاحب “ کشاف ” در تفسیر این آیه گفته :

۱- سوره مریم (۱۹) : ۱۲ .

۲- سوره مریم (۱۹) : ۲۹ - ۳۱ .

۳- [الف و ب] مخفی نماند که زمخشری صاحب کشاف از اعظام مفسرین و اکابر محدثین اهل سنت است . و قاضی القضاة ابن خلکان [وفیات الأعیان ۵ / ۱۶۸] ، و یافعی در “ مرآة الجنان ” [۳ / ۲۶۹] ، و عبدالقادر در طبقات حنفیه مسمی ب : “ جواهر مزیئه ” [۲ / ۱۶۰] ، و کفوی در کتاب “ أعلام الأخیار ” ، و سیوطی در “ بغیة الوعاه ” [۲ / ۲۸۰] ، و صاحب “ مفتاح کنز الدرایه ” ، و جزری صاحب “ نهایه ” ؛ او را به مناقب جلیله و مدایح جمیله ستوده اند . و آنچه فاضل ناصب - از راه عدم اطلاع - درباره او در باب کیود خود گفته [تحفه اثناعشریه : ۴۱] ، ردّ و نقض آن ، مصنّف قمقام ، - اعلى الله مقامه فی دارالسلام ، به آیین وجوه بیان کرده [تقلیب المکائد : ۱۹۶ - ۱۹۷] . در “ جامع الأصول ” میفرماید : أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشری الخوارزمی الحنفی مذهباً صاحب التصانیف العجیبه والتألیفات الغریبه ؛ مثل : الفائق فی غریب الحدیث ، والکشاف فی تفسیر القرآن ، والأمثال ، والمفصل فی النحو . . وله اليد الباسطه واللسان الفصیح فی علوم الأدب ولغتها ونحوها وشعرها ، ورسائلها وعلم البیان ؛ إلیه انتهت هذه الفضائل و به ختمت ، وأقام مکّه دهرًا حتّى صار يعرف ب : جارالله . [جامع الاصول : ۱۵ / ۳۰۰ - ۳۰۱] . و در کتاب “ روض المناظر فی علم الاوائل والأواخر ” تألیف قاضی القضاة شیخ محبّ الدین ، ابوالولید ، محمد بن محمد بن الشحنة الحنفی الحلبی در وقایع سنه ثمان و ثلاثین و خمس مائه گفته : وفيها توفی أبو القاسم محمد بن عمر الزمخشری ومولده فی رجب سنه سبع وستین و اربع مائه ؛ وزمخشر : قریه من قرى خوارزم ، وفضائله وتصانیفه أشهر من أن تذكر . (۱۲) . [روض المناظر ، ورق : ۱۴۹] .

واختلفوا في نبوته ^١ فقليل : أُعطيها في الطفوليه وأكمل الله عقله واستنبأه طفلاً نظراً إلى ظاهر الآية (١).

و در كتاب "مواقف" مذکور است :

قد قال القاضي : إن عيسى (عليه السلام) كان نبياً في صباه لقوله تعالى : (وَجَعَلَنِي نَبِيًّا) (٢) ، ولا يمتنع من القادر المختار أن يخلق في الطفل ما

١- [ب] الكشاف : ٢ / ٤١٠ (طبع مصر سنه ١٣٥٤) . [الكشاف : ٢ / ٥٠٨] .

٢- سورة مريم (١٩) : ٣٠ .

هو شرط النبوه من كمال العقل وغيره . (١) انتهى .

و عمر بن عادل حنبلي در تفسير "باب في علوم الكتاب" (٢) در تفسير اين آيه گفته :

عن الحسن : إنه ألهم التوراه وهو في بطن أمه .

وقال الأكترون : [إنه] (٣) أُوتى الإنجيل وهو صغير طفل ، وكان يعقل عقل الرجال ؛ فمن قال : الكتاب هو التوراه ، قال : لأن الألف واللام للعهد ، ولا معهود حينئذ إلا التوراه ، و من قال : الإنجيل ، قال : الألف واللام للاستغراق ، وظاهر كلام عيسى [عليه السلام] : إن الله آتاه الكتاب وجعله نبياً وأمره بالصلاه والزكاه ، وأن يدعو إلى الله تعالى < ٢١ > وإلى دينه وشريعته من قبل أن يكلمهم ، فإنه تكلم مع أمه وأخبرها بحاله ، وأخبرها بأنه يكلمهم بما يدل على برائتها ، فلهذا أشارت إليه بالكلام .

قال بعضهم : أخبر أنه نبى ، ولكنه ما كان رسولا ؛ لأنه في ذلك الوقت ما جاء بالشريعه ..

١- [الف] در اوائل مقصد اول از مرصد اول از موقف سادس . [ب] شرح المواقف : ٨ / ٢٢٦ . [المواقف : ٣ / ٣٣٩ ، ٣٤٦]

٢- [الف و ب] ذكر عبد الوهاب الشعراني في شروع الميزان في مقروءاته تفسير اللباب في علوم الكتاب لعمر بن عادل الحنبلي . وكانت النسخه الحاضره عندي عتيقه ، وقد قوبلت العبارة عليها . (١٢) . [الميزان الكبرى الشعرانيه ١ / ٩٢] .

٣- الزيادة من المصدر .

و معنى كونه نبياً : أنه رفيع القدر ، عالی الدرجه ؛ وهذا ضعيف ؛ لأنه قرن بذكر النبوه الشرع (۱) وهو قوله : (وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ) . (۲) انتهى (۳) .

و به حضرت يوسف [(علیه السلام)] هم در حال صغر سنّ نبوت عطا شده چنانچه در “ تفسیر ابو حیان “ (۴) مذکور است :

[إظهار أن الضمير فى] (۵) (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ) (۶) عاید علی يوسف [(علیه السلام)] ، وهو وحى إلهام ، قاله مجاهد .

و روى ابن عباس (رضى الله عنه) : أو منام .

وقال الضحاك وقتاده : نزل عليه جبرئيل فى البئر .

وقال الحسن : أعطاه الله النبوه فى الجبّ وكان صغيراً ، كما أوحى إلى يحيى (علیه السلام) وعيسى (علیه السلام) وهو ظاهر (وَأَوْحَيْنَا) (۷) .

۱- فى المصدر : (لأن النبىّ فى عرف الشرع هو الذى خصّه الله بالنبوه وبالرساله ، خصوصاً إذا قرن إليه ذكر الشرع) .

۲- سوره مريم (۱۹) : ۳۱ .

۳- اللباب فى علوم الكتاب ۱۳ / ۵۸ .

۴- در [الف] اشتبهاً : (ابن حيان) آمده است .

۵- الزيادة من المصدر .

۶- سوره يوسف (۱۲) : ۱۵ .

۷- [الف و ب] سوره يوسف تفسیر آیه : (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) . (۱۲) . [البحر المحيط ۵ /

۲۸۸] .

و جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) از حین ولادت - بلکه قبل از ولادت - متصف به وصف نبوت بوده ، چنانچه در “ شرح فقه اکبر ” (١) ملا علی قاری مذکور است :

قال الإمام الرازی : الحق أن محمداً صلى الله عليه [وآله] وسلم قبل الرساله ما كان على شرع نبي من الأنبياء ، وهو المختار عند المحققين من الحنفية ؛ لأنه لم يكن أمه نبي قط ، لكنه كان في مقام النبوه قبل الرساله ، وكان يعمل بما هو الحق الذي ظهر عليه في مقام نبوته بالوحي الخفي ، والكشوف الصادقه من شريعته إبراهيم (عليه السلام) وغيرها .

كذا نقله شارح (٢) عمده النسفي ؛ وفيه دلالة على أن نبوته لم تكن منحصره فيما بعد الأربعين كما قاله جماعه ، بل إشاره إلى أنه من يوم ولادته متصف بنعت نبوته ، بل يدلّ حديث « كنت نبياً و آدم بين الروح والجسد » أنه متصف به وصف النبوه في عالم الأرواح قبل خلق الأشباح ، وهذا وصف خاص له ؛ لا أنه محمول على خلقه للنبوه واستعداده للرساله كما يفهم من كلام حجه

-
- ١- [الف و ب] قال صاحب كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون [٢ / ١٢٨٧] - في بيان شروح الفقه الأكبر - : وشرحه لمولانا على القاري [الأنصاري] مجلد ، وسمّاه : المنهج الأزهر [منح الأزهر ، خ ل : منح الروض الأزهر] وهو شرح كبير ممزوج ، أوله : الحمد لله واجب الوجود .. إلى آخره . (١٢) .
- ٢- في المصدر : (القونوي في شرح) .

الاسلام ، فإنه حينئذ لا يتميز عن غيره حتى يصلح أن يكون متمدحا بهذا النعت بين الأنام (۱).

و از امثال عرب آمده : من لم يسُد قبل الأربعين لم يسُد بعدها (۲).

اما آنچه گفته که : النادر في حكم المعدوم .

پس قدح عقاید دینه و احکام شرعیه به امثال این امثال نتوان کرد .

اما آنچه گفته : مثل مشهور است : الصبي صبي ولو كان نبياً (۳).

پس اگر این مثل صحیح باشد لازم آید که اعطای نبوت شخصی را در حال صبا ، عبث و لغو ، بلکه موجب تحقیر و تذلیل این مرتبه عالیه باشد .

و در حقیقت و فی الواقع عکس این مثل صحیح و راست است ، و آن این است : (النبي نبى ولو كان صبياً) .

و عجب است که مخاطب به این مثل مصنوع بر حط مرتبه سیدی شباب أهل الجنة ، و خفض درجه رسالت و نبوت تمسک جسته ، و آنچه شیخ سعدی در کتاب “ گلستان ” فرموده آن را فراموش کرده < ۲۲ > و آن این است : بزرگی به عقل است نه به سال (۴) .

و له ايضاً بيت :

۱- منح الروض الأزهر في شرح الفقه الأكبر : ۱۷۹ - ۱۸۰ .

۲- لم نجدها في كتب الأمثال .

۳- لم نجدها في كتب الأمثال ، ولعله مما هو مشهور على ألسنة عوامهم .

۴- گلستان سعدی :

< شعر > کودکی کو به عقل پیر بود * نزد اهل خرد کبیر بود (۱) / شعر < بدان که : در روایات اهل سنت مذکور است که جناب امام حسین (علیه السلام) ، به عمر بن خطاب نیز در خلافت او فرمود که : « از منبر پدر بزرگوار ما فرود آ [ی] » ؛ و او هم مثل ابوبکر جواب داد ، چنانچه در « تهذیب الکمال » (۲) مذکور است :

قال حماد بن زید : حدّثنا یحیی بن سعید ، عن عبید بن حسین ، حدّثنی حسین بن علی (علیهما السلام) قال : « أتیت عمر - وهو علی المنبر - فصعدت إلیه ، فقلت : « انزل عن منبر أبي واذهب إلی منبر أبيك » . فقال عمر : لم یکن لأبی منبر ؛ وأخذنی وأجلسنی معه ، فجعلت أقلبُ حصا بیدی ، فلمّا نزل انطلق بی إلی منزله ، فقال : من علّمک ؟ ! فقلت : « والله ما علّمنیه أحد » [قال : یا بنی ! لو تغشّانا] (۳) .

قال : « فأتیت يوماً - وهو خال بمعایوه - وابن عمر بالباب ،

۱- گلستان سعدی :

۲- [الف و ب] قال صاحب كشف الظنون عن اسامی الكتب والفنون : تهذیب الکمال لأسماء الرجال للحافظ جمال الدین یوسف بن زکی المزی المتوفی سنه اثین واربعین وسبع مائه ، وهو کتاب کبیر لم یؤلف مثله ، لا یظنّ أن یستطاع . قیل : إنه لم یكمله وأكمله علاءالدین مغطای بن خلیج (المتوفی سنه ۶۶۲) فی ثلاثه عشر مجلدات [كذا] . انتهى مختصراً . [انظر : كشف الظنون ۲ / ۱۵۰۹] .

۳- الزیاده من المصدر .

فرجع ابن عمر ورجعت معه ، فلقيني بعد وقال : لم أرك ؟ فقلت : جئت وأنت خال بمعاويه ، وابن عمر بالباب ، فرجع ابن عمر ورجعت معه .

« فقال : أنت أحق بالإذن من ابن عمر ؛ وإنما أنبت ما ترى في رؤوسنا الله و (١) أنتم (٢) » (٣) .

و در “ كترالعمال ” مذکور است :

عن حسين بن علي [عليهما السلام] قال : « صعدت إلى عمر [بن] (٤) الخطاب المنبر ، فقلت له : « انزل عن منبر أبي واصعد منبر أبيك » . فقال : إن أبي لم يكن له منبر ، فأقعدني معه ، فلما نزل ذهب [بي] (٥) إلى منزله ، فقال : أي بني ! من علمك هذا ؟ فقال : ما علمني أحد ، قال : أي بني ! لو جعلت تأتينا وتغشانا ؛ [قال :] (٦) « فجئت يوماً - وهو خال بمعاويه - وابن عمر بالباب لم يؤذن له ، فرجعت ، فلقيني بعد فقال : يا بني ! لم أرك أتيتنا ، قلت : « جئت

١- في المصدر : (ثم) .

٢- [الف و ب] ف [فايده :] قول عمر به مخاطبه حضرت امام حسين (عليه السلام) : إنما أنبت ماترى في رؤوسنا الله ، ثم أنتم ، وفي روايه : أبوك . (١٢) .

٣- تهذيب الكمال ٤٠٤ / ٦ .

٤- الزيادة من المصدر .

٥- الزيادة من المصدر .

٦- الزيادة من المصدر .

وأنت خال بمعاويه ، فرأيت ابن عمر [رجع] (١) ، فرجعت » ، فقال : أنت أحق بالإذن من عبد الله بن عمر ؛ إنما أنبت في رؤوسنا ما ترى ، الله ، ثم أنتم .. فوضع يده على رأسه » .

ابن سعد ، وابن راهويه خط . (٢) .

و ولي الله پدر مخاطب در " ازاله الخفا " آورده :

عن الحسين بن علي بن أبي طالب - رضي الله عنهما - [(عليهما السلام)] قال : « أتيت عمر بن الخطاب - وهو على المنبر - فصعدت إليه فقلت له : « انزل عن منبر أبي واذهب إلى منبر أبيك » ؛ فقال عمر : لم يكن لأبي منبر .. وأخذني فأجلسني معه ، فجعلت أقلب حصا بيدي ، فلما نزل ، انطلق بي إلى منزله : فقال لي : من علمك ؟ فقلت : « والله ما علمني أحد » ؛ فقال : يا بني ! لو جعلت تغشانا ؛ قال : فأتيته يوماً - وهو خال بمعاويه - وابن عمر بالباب ، فرجع ابن عمر فرجعت معه ، فلقيني بعد فقال : لم أرك ؛ فقلت : « يا أمير المؤمنين ! إني جئت وأنت خال بمعاويه وابن عمر بالباب ، فرجع ابن عمر فرجعت معه » ؛ قال : أنت أحق بالإذن من ابن عمر ؛ إنما أنبت ما في رؤوسنا الله عز وجل ثم أنتم » . (٣) انتهى .

١- الزيادة من المصدر .

٢- [ب] [كنز العمال] ٧ / ١٠٥ . [كنز العمال ١٣ / ٦٥٤ - ٦٥٥] (طبع مؤسسه الرساله ، بيروت) .

٣- [الف] فضائل عمر و ذكر رعايت او صله اقارب آن حضرت را . [ب] ازاله الخفاء اردو ٢ / ١٣٥ (طبع كراچي) . [ازاله الخفاء ٢ / ٨٠] .

و ابن حجر < ۲۳ > در " صواعق محرقه " بعد ذکر قصه حضرت امام حسن (علیه السلام) با ابی بکر گفته :

ووقع للحسين [(علیه السلام)] مثل ذلك مع عمر وهو على المنبر فقال له : منبر أبيك - والله - لا منبر أبي ; فقال علي ; « والله ما أمرت بذلك » . فقال عمر : والله ما اتهمناك .

وزاد ابن سعد : إنه أخذه وأقعدته إلى جنبه ، وقال : هل أنبت الشعر على رؤوسنا إلا أبوك . . أي إننا الرفعه مانلناها إلا به . (۱)

انتهی .

و در این روایات - علاوه بر ما سبق - اعتراف عمر به کمال افضلیت جناب امیر (علیه السلام) و دیگر اهل بیت (علیهم السلام) بر او نیز مذکور است ، و آن هم دلیل واضح است بر بطلان خلافت او و خلافت ابی بکر .

۱- [ب] صواعق محرقه : ۱۷۵ (طبع مصر ۱۳۷۵) . [الصواعق المحرقه ۲ / ۵۱۵] .

طعن دوم : ترک قصاصی خالد بن ولید در قتل مالک

قال : طعن دوم :

آنکه مالک بن نویره زنی جمیله داشت ، خالد بن ولید که امیرالامرای ابوبکر بود ، به طمع ازدواجش ، مالک را که مرد مسلمان بود بکشت ، و همان شب زن او را به حباله نکاح در آورده ، مجامعت کرد ، و تا زمان انقضای عده وفات که چهار ماه و ده روز است توقف نکرد ، حال آنکه زنا واقع شد ؛ زیرا که نکاح در اثنای عده درست نیست ، و ابوبکر صدیق نه بر خالد حد زنا زد ، و نه از وی قصاص گرفت ؛ و حال آنکه استیفای قصاص و اجرای حد بر ابی بکر واجب بود ، و عمر در این کار بر وی انکار نمود ، و به خالد گفت که اگر من والی این امر میشوم از تو قصاص میگیرم (۱).

۱- [الف] در مرافض الروافض مذکور است : طعن هفتم : مالک بن نویره زنی جمیله داشت ، خالد به طمع ازدواجش مالک را - که مردی مسلمان بود - بکشت و همان شب زن او را به حباله نکاح در آورده مجامعت کرد ، و تا زمان انقضای عده وفات زوج که به مقتضای کریمه : (وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) . [سوره البقره (۲) : ۲۳۴] چهار ماه و ده روز است و نکاح در آن درست نیست ، توقف نکرد . و ابوبکر صدیق بر خالد نه حد زنا که به سبب مباشرت - مع عدم صحت مناکحت - لازم آمده بود جاری کرد ، و نه از وی قصاص گرفت ، و حال آنکه استیفای قصاص و اجرای حد بر ابوبکر واجب بود ، و عمر از این کار بر وی انکار کرد ، و به خالد گفت : اگر من والی این امر میشوم ، از تو قصاص میگیرم . (۱۲) . [مرافض الروافض : لم نعلم بطبعه ، ولا نعرف له نسخه فعلا ، نقل عنه الشيخ الأمينی فی الغدیر ۱ / ۱۴۲ فقال : حسام الدین بن محمد با یزید السهاری ، صاحب مرافض الروافض] .

جواب این طعن موقوف بر بیان این قصه است ، موافق آنچه در کتب معتبره فن سیر و تواریخ ثابت است ، باید دانست که : خالد بعد فراغ از مهم طلیحه بن خویلد اسدی مُتَبِّی که به اغوای شیطانی این دعوی باطل آغاز نهاده بود ، به نواحی بطاح توجه نمود ، و سرایا به اطراف و جوانب فرستاد ، و بر طریقه مسنونه جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلّم فرمود تا بر سر قومی که بتازند ، اگر آواز (۱) اذان در آن قوم بشنوند ، دست از غارت و قتل و نهب باز دارند ، و اگر آواز اذان به گوش ایشان نرسد ، آن مقام را دارالحرب قرار داده ، دست قتل و غارت بگشایند ، و دود از دمار آن قوم برآرند .

اتفاقاً سربیه [ای] که ابوقتاده انصاری نیز در میانشان بود ، مالک بن نویره را - که به امر آن حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلّم ریاست بطاح ، و خدمت

۱- در [الف] به جای : (آواز) اشتهاً : (او) نوشته شده است .

اخذ صدقات سکان آن نواح (۱) به وی تعلق داشت - گرفته پیش خالد آوردند ، ابوقتاده گواهی داد که من بانگ نماز از میان قوم وی شنیده ام ، و جماعت دیگر - که هم در آن سریره بودند - عکس آن ظاهر نمودند .

و اینقدر خود به شهادت مردم گرد و نواح به ثبوت رسیده بود که هنگام استماع خبر قیامت اثر وفات جناب پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلّم ، زنان خانه این مالک بن نویره حنابندی و دف نوازی ، و دیگر لوازم فرحت و شادی به عمل آورده ، شماتت به اهل اسلام نموده بودند .

اتفاقاً مالک به حضور خالد در مقام سؤال و جواب در حق جناب پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلّم این کلمه گفت : (قال رجلکم .. کذا ؛ أو صاحبکم) . و این اضافه به سوی اهل اسلام ، نه به خود ، شیوه کفار < ۲۴ > و مرتدان آن زمان بود .

و سابق این هم منقح شده بود که بعد استماع خبر وحشت اثر وفات پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلّم ، مالک بن نویره صدقاتی که از قوم خود گرفته بود بر آنها ردّ نمود ، و گفت : باری از مؤونه این شخص خلاص شدید .

باز به حضور خالد این ادای ارتداد از وی صادر شد ، خالد حکم فرمود که او را به قتل رسانند .

چون این خبر به مدینه منوره رسید ، و از این حرکت خالد ، ابوقتاده

۱- نواح ، مأخوذ از تازی است ، به معنای نواحی و حوالی و محال . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

انصاری بر آشفته نیز به دارالخلافة آمد ، و خالد را تخطئه نمود .

عمر بن الخطاب در اول وهله همین دانست که این قتل بی جا واقع شد ، و بر خالد قصاص و حد میآید ؛ چون ابوبکر صدیق خالد را به حضور خود طلبید ، و از وی استفسار حال نمود ، ماجرا من و عن ظاهر شد ، و حق به جانب خالد دریافته متعرض حال او نشد ، و او را باز به منصب امیرالامرائی به حال فرمود .

حالا در این قصه تأمل باید کرد ، و حکم فقهی این صورت را باید فهمید که قصاص چه قسم بر خالد لازم میآید ؟ و حد زنا چرا بر وی واجب میشود ؟

آمدیم بر اینکه استبرا به یک حیض ، زن حربی را هم ضرور است ، و خالد انتظار این مدت هم نکشید .

پس جوابش آنکه : این طعن بر خالد است نه بر ابی بکر ، و خالد معصوم نبود ، و نه امام عام .

و مع هذا این روایت که خالد همان شب با آن زن صحبت داشت ، در هیچ کتاب معتبر نیست .

و اگر در بعض کتب غیر معتبره یافته میشود ، جواب آن نیز همراه این روایت موجود است که : این زن را مالک از مدتی مطلقه ساخته ، محبوس داشته بود بنا بر رسم جاهلیت ، و برای دفع همین رسم فاسد ایشان این آیه

نازل شد : (وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ) (۱) ، پس عده (۲) او منقضی شده بود ، و نکاح او حلال گشته ، به همین جهت خالد انتظار عده دیگر نکشید ، همین است مذهب جمیع فقهای اهل سنت ، و چون در این باب الزام اهل سنت ، و اثبات مطاعن به روایات و مذاهب ایشان منظور است ، لابد ملاحظه روایات و مسائل ایشان باید کرد ، و الا مقصود حاصل نخواهد شد ، فی الاستیعاب :

وأمره - أي خالداً - أبو بكر الصديق على الجيوش ففتح الله عليه اليمامة وغيرها ۛ و قتل على يديه أكثر أهل الردة ، منهم : مسيلمه (۳) ، و مالک بن نویره . . . (۴) إلى آخر ما قال .

جواب دیگر : سلّمنا که مالک بن نویره مرتد نبود ، اما شبهه ارتداد او بلاریب در ذهن خالد جا گرفته بود ، والقصاص یندرئ بالشبهات ۛ و چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع مبین از امامیه و اهل سنت : در صورتی که اگر از شخصی این حرکات و این کلمات که از مالک بن نویره سر بر زد ، واقع شود ، یا روز عاشورا فرحت و شادی ، و کلمات اهانتِ حضرت امام (علیه السلام)

۱- سوره البقره (۲) : ۲۳۲ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (وعده) آمده است .

۳- در [الف] اشتبهاً : (المسيلمه) آمده است ، ولی در تحفه و استیعاب بدون الف و لام ثبت شده است .

۴- الاستیعاب ۲ / ۴۲۹ .

و تحقیر جناب ایشان و دیگر خاندان رسول صلی الله علیه [و آله] و سلم و اولاد بتول (علیها السلام) که در آن روز به مصیبت گرفتار شده بودند از وی صدور یابد ؛ او را چه باید کرد ؟

اگر حکم به ارتداد او نمایند ، فیها ؛ و الا اگر شخصی این حرکات و این کلمات را دریافته او را به قتل رساند ، به گمان آنکه مرتد شد ، قصاص بر وی میآید یا نه ؟

جواب < ۲۵ > دیگر : ابوبکر صدیق خلیفه رسول صلی الله علیه [و آله] و سلم بود ، نه خلیفه شیعه و سنی ، او را به فرمایش و خواهش ایشان کار کردن نمیرسد ، بلکه موافق سنت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم بایستی کرد ، و در حضور جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم همین خالد بن الولید صدها را از مسلمانان ، مفت به شبهه ارتداد کشته بود ، و آن حضرت اصلاً متعرض نشده [بود] ، چنانچه به اجماع اهل سیر و تواریخ ثابت است .

قصه اش آنکه : جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم خالد را بر لشکری امیر کرده فرستاده بودند ، و او بر قومی تاخت و آنها اسلام آورده بودند ، لیکن هنوز قواعد اسلام را درست ندانسته ، در وقتی که مشغول به قتل آنها شدند ، در مقام اظهار اسلام این کلمه از زبانشان برآمد که (صبأنا صبأنا) (۱) یعنی

۱- در [الف] اشتبهاً : (صیانا صیانا) آمده است . قال ابن الأثیر : فی حدیث بنی جذیمه : کانوا یقولون - لَمَا أسلموا - : (صبأنا صبأنا) ، قد تکررت هذه اللفظه فی الحدیث ، یقال : صبأ فلان ، إذا خرج من دین إلی دین غیره . انظر : النهایه ۳ / ۳ .

بی دین شدیم ، بی دین شدیم ، مراد آنکه از دین قدیم خود توبه کردیم و به اسلام در آمدیم . خالد به کشتن همه آنها امر فرمود ، عبدالله بن عمر - که یکی از متعینان خالد بود - یاران و رفیقان خود را تقید کرد که این مردم را اسیر دارید و نکشید ، چون به حضور جناب حضرت پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلّم رسیدند و آن ماجرا اظهار کردند ، جناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بر آشفت و بسیار افسوس کرد ، و گفت : « اللهم إني أبرء اليك مما صنع خالد » . و بر خالد قصاص جاری نفرمود ، و نه از او دیه دهانید ؛ زیرا که شبهه کفر به خاطرش افتاد .

پس اگر ابوبکر صدیق نیز بابت خون یک کس ، به مثل این شبهه ، بلکه قوی تر از آن با خالد تعرض ننماید ، چه بدی کرده باشد ، علی الخصوص ابوبکر که (۱) دیه مالک هم از بیت المال دهانید (۲) .

۱- در مصدر : (که ابوبکر) .

۲- [الف و ب] در " قره العینین " مذکور است : از آن جمله آن است که : صدیق از استیفای قصاص مالک بن نویره توقف کرد ، باید دانست که اهل تاریخ در [این] قصه مختلف اند : جمعی نقل کرده اند که : مالک بن نویره مرتد شده بود ؛ و جمعی نقل کرده اند که مرتد نبود ، اما خالد بعض کلمات از وی شنیده بود و حکم به کفر او کرد ، بالجمله ؛ در درء قصاص از خالد اتفاق دارند ، از جهت ارتداد یا از جهت شبهه ارتداد . وفي الاستيعاب [۲ / ۴۲۹] : وأمره - أي خالداً - أبو بكر الصديق على الجيوش ، ففتح الله عليه اليمامة وغيرها ، و قتل على يديه أكثر أهل الردة ، منهم مسيلمه و مالک بن نویره ، وقد اختلف في حال مالک بن نویره ، فقیل : إنه قُتل [قتله] مسلماً ، لظن ظنه به و كلام سمعه منه ، وأنكر عليه [أبو] قتاده قتله ، و خالفه في ذلك ، وأقسم أن لا يقاتل تحت رأته ابدأ . وقيل : قُتل [بل قتله] كافراً . وخبره بذلك يطول ذكره . انتهى . بالجمله ؛ حضرت صدیق را در درء قصاص از خالد ، اسوه حسنه است به رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم در قصه صیانا . . صیانا [صبأنا . . صبأنا] . و این مسأله اجتهادیه [ای] است که علما در آن مختلف شدند ، و صدیق به حسب اجتهاد خود کار فرمود ، و همچنین است وظیفه خلیفه چون به اجتهاد فقهای دیگر مخالف شده . (۱۲) . [قره العینین : ۱۸۶ - ۱۸۷]

جواب دیگر: اگر توقف ابوبکر در استیفای قصاص مالک بن نویره قادح در خلافت او باشد، توقف حضرت امیر (علیه السلام) در استیفای قصاص عثمان به طریق اولی قادح باشد؛ زیرا که هیچ موجب قتل در او نه متحقق بود و نه متوهم.

پس اهل سنت چون این را قادح میدانند، او را چرا قادح خواهند دانست؟! پس بر ایشان الزام عاید نمیشود (۱).

۱- [الف] و اگر این توقف قادح باشد در صدیق، توقف حضرت مرتضی [(علیه السلام)] از استیفای قصاص حضرت ذی النورین به طریق اولی قادح باشد؛ زیرا که هیچ موجب قتل ذی النورین متحقق نبود و نه متوهم، فما هو جوابکم هناک هو بعینه جوابنا هنا. (۱۲). [قره العینین : ۱۸۷] .

جواب دیگر: استیفای قصاص مالک بن نویره از خالد وقتی بر ذمه ابوبکر واجب میشد که ورثه مالک طلب قصاص میکردند، و هرگز طلب ورثه او ثابت نشد، بلکه برادر او متمم بن نویره نزد عمر بن الخطاب - با وصف عشقی و محبتی که با مالک داشت، و طول العمر در فراق او ناله زنان و جامه دران ماند، و مرثیه هایی که در حق او گفته است، در عرب مشهور، و ضرب المثل شده بود.

من جملتها هذان البیتان المشهوران:

< شعر > وکنا کندمانی جزیمه حقه * من الدهر حتی قیل لن يتصدعا فلما تفرقنا کأنی ومالکا * بطول اجتماع ليله لم نبت معا
< / شعر > - اعتراف به ارتداد او نموده (۱).

۱- [الف] جواب: وجوب استیفای قصاص بر ابی بکر مسلم نیست تا به ترک آن مستحق طعن شده [باشد] زیرا که اخذ آن بر آن جناب وقتی واجب میگشت که ورثه مالک طلب قصاص میکردند، و بعد از طلب قتل خالد، او را بدون حجت شرعی - که مجوز قتل او بود - ثابت و محقق میشد. و احتمال که ورثه مالک طلب قصاص نکرده باشند. و مؤید این معنا است آنچه در کتب صحاح نقل کرده اند که: برادر مالک نزد امیرالمؤمنین عمر به ارتداد مالک اعتراف کرد... تا آنکه گفته: و احتمال که مباشرت نزد آن جناب ثابت نشده باشد، و یا صحت مناکحت - به سبب آنکه عده اش به وضع حمل بعد موت مالک منقضی شده باشد، و یا وی بعد از انقضای عده، بر عادت جاهلیت، نزد مالک مجبوسه بود - نزد آن جناب ظاهر شده باشد. و تحقیق سخن در این مقام - بر نهجی که دافع طعن خالد، و هم از آن امام بود بر وفق آنچه در روایات صحیحه و کتب معتبره آمده است - آن است که: خالد بعد از فراق از مهم طلحه بن خویلد که به اغوای شیطانی - بعد از رحلت محبوب ربانی سر به شورش و فساد برآورده - دعوی باطل نبوت کرده بود، به نواحی بطاح رفت و سرایا به اطراف فرستاد، چون طریقه [پیامبر] علیه [وآله] الصلاه والتحیه بود که هرگاه بر قومی میتاختند و بانگ نماز در آنها میشنودند، غارت نمیدردند و قتل نمیفرمودند، و اگر اذان نمیشنیدند تاراج میکردند و ته تیغ میکشیدند... تا آنکه گفته که: خالد مطابق سنت آن حضرت صلی الله علیه [وآله] و سلم به سرایا گفت: در هر قبیله که اذان بشنوید دست تعرض از آن کوتاه دارید، و اگر نشنوید دود از دودمان آنها برآید و سر ببرید. ابوقتاده انصاری - که میان ایشان بود - مالک را که به امر آن حضرت ریاست بطاح و خدمت اخذ صدقات سکان آنجا به وی تعلق داشت، گرفته پیش خالد آوردند، ابوقتاده گواهی داد که من بانگ نماز میان قوم وی شنیده ام، جماعت دیگر که هم در آن سربه بودند عکس آن ظاهر نمودند، مالک به سخن در آمد، در اثنای تکلم گفت: (قال رجلکم)؛ و به روایتی: (صاحبکم هكذا)؛ و اشارت بدان حضرت کرد - علیه [وآله] الصلاه والتحیه - خالد از آن سخن برآشفته گفت که: ای سگ! مگر آن حضرت صاحب و رجل تو نبودند؛ وی را قتل نمود... تا آنکه گفته: و در بعضی روایات آمده که: چون در بطاح خبر وحشت افزای واقعه هوش ربای سرور انبیا، سردفتر اصفیا - صلی الله علیه [وآله] کما یلیق بشأنه و یحری - به گوش مالک رسید حالش سر به ارتداد کشید، صدقات که از آنجا گرفته بود همه را بر آنها رد نمود، و خالد چون در بطاح آمد خبرهای وی [را] شنید، و از بعضی امور و اداهای آن را معلوم کرده وی را به قتل رسانید، تا آنکه گفته: ... [دنباله مطلب در تعلیقه آینده].

و من بعد عمر بن الخطاب بر انکاری که در زمان ابوبکر صدیق داشت نادم شد، و معترف گردید که هر چه صدیق به عمل آورد عین صواب و محض حق بود.

و دلیل واضح بر این، آنکه: عمر بن الخطاب با وصف آن شدتی که در اجرای حدود و استیفای قصاص داشت، در زمان خلافت خود و اقتدار زاید الوصف، هرگز متعرض احوال خالد نشد، نه حد زد و نه قصاص گرفت (۱) (۲). < ۲۶ >

۱- تحفه اثناعشریه : ۲۶۲ - ۲۶۴ .

۲- [الف] و أمّا إنكار عمر . . . فبعد التسليم لا يدلّ على قدحه في إمامته ، بل هو من إنكار المجتهدين بعضهم على بعض فيما يؤدّي فيه اجتهاده . . . وهكذا كان شأن السلف ، ولا يرون ذلك نقصاً . و مع ذلك أمير المؤمنين [(عليه السلام)] نیز در ایام خلافت خویش متعرض احوال خالد نشده ، و نه او را حد زده ، و نه از او قصاص گرفته ، پس این عدم تعرض - با وجود قدرت - دلالت میکند که آخر [الامر] آن امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] را حقیقت آنچه ابوبکر صدیق . . . کرده بود ، ظاهر شد و این انکار و اعتراض که طاعنان نقل کرده اند - بر تقدیر وجود - پیش از ظهور حقیقت فعل آن جناب خواهد بود و الا آن امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] که در اقامه قواعد دین و اجرای احکام شرع متین از [یک کلمه خوانا نیست] هیچ کس ملاحظه و اندیشه نداشت اصلاً در اجرای حد و استیفای قصاص مداهنه نمیکرد و مساهله نمیفرمودند . (۱۲) .

أقول :

ما اول به نقل اصل عبارت بعضی از علمای اعلام خود [مان که] متضمن تقریر این طعن [است] میپردازیم ، بعد از آن به دفع شبهات و نقض اقوال او متوجه میشویم .

پس بدان که صاحب کتاب “ الاستغاثه ” بعد [از] اتمام طعن اول از مطاعن ابی بکر - که متضمن اطلاق لفظ خلیفه رسول (صلی الله علیه وآله) بر خود است - گفته :

فلما انقاد له الناس فيما وصفنا طوعا وكرها ، امتنعت عليه قبيله من العرب في دفع الزكاه إليه ، وقالوا : إن الرسول (صلی الله علیه وآله و سلم) لم يأمرنا بدفع ذلك إليك ، ولا أمرک بمطالبتنا به ، فعلى ما تطالبتنا بما لم يأمر الله به ولا رسوله ؟ ! فسمّاهم : أهل الردّ ، وبعث (۱) خالد بن الوليد في جيش فقتل مقاتليهم ، وسبى ذراريهم ، واستباح أموالهم ، وجعل ذلك كلّه قسمه (۲) بين المسلمين ، فقبلوا ذلك منه مستحلين له إلا نفر كرهوا ذلك ، منهم عمر بن الخطاب فإنه عزل سهمه منهم ،

۱- في المصدر : (الردّ وبعث إليهم) .

۲- في المصدر : (فيئناً قسمه) .

وكان عنده إلى أن ملك الأمر ، ثم ردّه عليهم ، وكانت خوله بنت جعفر والده محمد بن الحنفية منهم ، فبعث بها إلى أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) ، فتزوجها ولم يستملكها (١) ، واستحلّ الباقون فزوّج نساءهم (٢) ، وقتل خالد بن وليد رئيس القوم مالك بن نويرة ، وأخذ امرأته فوطئها من ليلته تلك من غير أن استبرأها (٣) ، ولا اشتراها (٤) ، ولا وقعت عليها قسمه . . فأنكر عمر من ذلك (٥) فعله وقال لأبي بكر في أمره ، فاحتجّ عنه (٦) بأن قال : إنّما خالد رجل من المسلمين تأوّل فأخطأ (٧) . . ! ولم يظهر منه إنكار عليه في ذلك ، بل نصره ممّن رام الإنكار عليه فيما فعله ، مع ما رواه أهل الحديث جميعاً بغير خلاف ، عن القوم الذين كانوا مع خالد ، إنهم قالوا : أذن مؤذّنا وأذن مؤذّنهم ، وصلينا وصلّوا ، وتشهدنا الشهادتين وتشهدوا ، فأى ردّه هاهنا مع ما رووه جميعاً أن عمر قال لأبي بكر : كيف تقاتل قوماً يشهدون أن لا اله الا الله

-
- ١- في المصدر : (يتملكها) .
 - ٢- في المصدر : (فزوج نساءهم) .
 - ٣- في المصدر : (استبرأ لها) .
 - ٤- لم يرد في المصدر : (ولا اشتراها) .
 - ٥- في المصدر : (ذلك من) .
 - ٦- لم يرد (عنه) في المصدر .
 - ٧- في المصدر : (ليس بأول من أخطأ) .

وأن محمداً رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ، وقد سمعت رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] يقول : « أُمرت أن أُقاتل الناس حتى يقولوا : لا اله الا الله وأنى رسول الله [ص] ، فإذا قالوها حقنوا بها دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله » .

فقال أبو بكر : لو منعوني عقالا - أو قال : عناقاً (١) - مما كانوا يدفعونه إلى رسول الله لقاتلتهم . . أو قال : لجاهدتهم .

فكان هذا الفعل منه فعلا- فظيماً ، وظلماً عظيماً ، وتعدياً بيناً ؛ ومن أين له أن يجاهد قوما على أن منعه ما كانوا يدفعونه إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله) [أ] (٢) بأمر من الله ورسوله أو برأى رآه واستحسنه ؟ !

فإن قال أولياؤه : بل بأمر من الله ورسوله . . فعليهم إقامة الدليل على صحه ذلك بآيه من كتاب الله ، أو خبر عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) خاصه باسمه ونسبه ، مجمع على نقله وتأويله ، (وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاقُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) (٣) .

وإن قالوا : إن ذلك كان منه برأى واستحسان . .

قيل لهم : فمن رأى أن يقتل المسلمين ويستبيح أموالهم < ٢٧ > ويجعلها فيئا ، هل هو عندكم ظالم أو محق ؟

١- فى المصدر : (عتاقاً) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- سورة سبأ (٣٤) : ٥٢ .

فإن قالوا: [إنه] (١) محقّ؛ أباحوا دماء المسلمين ، وسبى ذراريهم ، وانتهاك حرّيمهم ، واستباحه أموالهم ؛ وقائل هذا خارج عن دين محمد (صلى الله عليه وآله) عند كل ذى فهم .

وإن قالوا: إنه ظالم ؛ فكفى بذلك خزيا وكفراً وجهلاً .

هذا [مع] (٢) ما رووا جميعاً: إن عمر لم يزل عاتبا عليه وعلى خالد بن الوليد أيام حيوته فى ذلك . . إلى أن قال (٣):

فكان قتل مالك بن نويرة وعشيرته وتسميتهم بالرّده من عجائب الظلم والبدع العظيمة المنكره الفظيحه .

ثم رووا جميعاً: إن عمر لما ملك الأمر جمع من بقى من عشيره مالك بن نويرة ، واسترجع ما وجد عند المسلمين من أموالهم وأولادهم ونسائهم ، فردّ ذلك عليهم ، مع نصيبه الذى كان منهم ، وزعم أهل الروايه : إنه استرجع بعض نسائهم من نواحي تستر (٤) ، وبعضهم حوامل ! فردّهن على أزواجهن .

فإن كان فعل أبى بكر بهم خطأ ، فقد أطعم المسلمين الحرام من أموالهم ، وملّكهم العبيد الحرام من أولادهم ، [و] (٥) أوطأهم

١- الزيادة من المصدر .

٢- لم ترد فى المصدر (هذا) ، وما بين المعكوفين مزيد من المصدر .

٣- صاحب الاستغاثه . (١٢) .

٤- فى المصدر : (كثيره) .

٥- الزيادة من المصدر .

الفروج الحرام من نسائهم .. وفي هذا خزي عظيم ونكال أليم .

وإن كان فعله حقاً وصواباً ، فقد أخذ عمر نساء من قوم ملكوهنّ بحقّ وانتزعهن (۱) من أيديهم غصبا وظلماً ، وردّهنّ إلى قوم لا يستحقونهنّ يطأؤنهن حراماً ؛ من غير متابعه (۲) وقعت ، ولا أثمان دفعت .

ففي كلا (۳) الحالين قد أوطئا جميعاً - أو أحدهما - المسلمین فزوجا حراما ، وأطعماهم - أو أحدهما - مالا حراماً من أموال المقتولين على منع الزكاه منه ، وأولادهم ونسائهم .

فليثبت الآن أولياؤهم أيّ الحاليتين شاءوا ، ولينفوا منهما أيّهما شاءوا ، فما يجدون عن ذلك في حقيقه النظر محيصاً ، وليس فيهما ولا في واحده منهما حظّ لمختار ، وما منهما إلا من قد فعل ما لا يرضاه الله ولا رسوله منه ، إذ كان في ذلك هتك [حرمة] (۴) المسلمین وإبطال أحكام شریعه الدين (۵) .

و از این بیان معلوم شد که : طعن بر ابوبکر در این قصه ، محض از جهت عدم اخذ قصاص مالک بن نویره از خالد ، و ترک اجرای حد زنا بر وی

۱- فی المصدر (وابتزهنّ) .

۲- فی المصدر (مبايعه) ، وهو الظاهر .

۳- در [الف] اشتبهاً : (کلّ) آمده است .

۴- الزیاده من المصدر .

۵- الاستغاثه ۱ / ۵ - ۹ (چاپ دیگر ۱ / ۸ - ۱۲) .

نیست ، بلکه ابوبکر به جهت فرستادن لشکر برای قتال قوم مالک بن نویره نیز مطعون است .

و دلیل این معنا که این قوم اقرار به وجوب زکات داشتند و از ادای آن به ابوبکر امتناع نمودند آن است که جلال الدین سیوطی (۱) در

۱- [الف و ب] لوامع من تعریفه : هو الإمام الحافظ أبو الفضل جلال الدین عبد الرحمن [بن الكمال] أبی بکر بن محمد بن أبی بکر بن عثمان بن محمد بن خضر بن أيوب بن محمد السیوطی - بثلیث السین المهمله - ويقال أيضاً : الأسیوطی بضم الهمزة وفتحها - المصری الشافعی ، وُلد بعد المغرب ليله الأحد غزّه رجب سنه تسع وأربعین وثمان مائه بالقاهره ، وكان یلقب ب : ابن الکتب ؛ لأن أباه أمر أمّه - وكانت أمّ ولد له - أن یأتیه بکتاب من بین الکتب ، فذهبت لتأتی به فأجاءها المخاض وهی بین الکتب ، فوضعتہ بینها ؛ ولقب والده [ولقبه والده ب] : جلال الدین ، وکنی [وکنّاه] شیخه العزّ أحمد بن ابراهیم الکنانی : أبا الفضل ، وأحضره والده - وعمره ثلاث سنین - مجلس شیخ الإسلام ابن حجر مرّه واحده ، وحجّ وشرب ماء زمزم علی أن یكون فی الحدیث کالحافظ ابن حجر ، وفی الفقه کالسراج البلقینی ، وتولّى مشیخات کثیره ، وزهد آخراً فی جمیعها ، وانقطع إلی الله تعالی ؛ وكانت له کرامات ، وعظم غالبها بعد وفاته . و ذکر زکریا بن محمد المحملي الشافعی أحد الفضلاء من تلامذته : إنه أطلعه علی ورقه وفیها : إنه [أی السیوطی] اجتمع بالنبی صلی الله علیه [وآله] وسلّم فی یقظه مرّات تزید علی سبعین ! وحکی أنه قال - فی المنام - : کأنی بین یدیه صلی الله علیه [وآله] وسلّم فذکرت له کتاباً شرعت فی تألیفه فی الحدیث - وهو جمع الجوامع - فقلت له : أقرأ علیکم شیئاً منه ، فقال لی : هات - یا شیخ ! - الحدیث . قال : هذه البشرى عندی أعظم من الدنیا بحذافیرها . روى عن علم الدین صالح بن السراج عمر بن البلقینی ، وأبى بریر عبد الرحمن بن علی بن عمر الملقن ، وتقى الدین أحمد بن محمد الشمنی ، وأبى بکر بن صدقه المناوی ، وأبى الفضل المرجانی ، وأبى العباس طریف الشاوی ، وتقى الدین بن فهد المکی ، وبالإجازة عن محمد بن مقبل الحلبي . . فی آخرین یجمعهم معجمه . وله التصانیف التی عمّ نفعها ، وعظم فی نفوس ذوی الكمال وقعها ، واعتبط بها الشاوی والبادی ، وأهجع إلی حصیب مرعاها المحاضر والبادی ، وقد أفرد أسماءها فی جزء مرتباً لها علی الفنون ، وزادت فی العدد علی خمس مائه سوی ما رجع عنه وغسله ، فمن عیونها - غیر ما تقدم - : الدرّ المنثور فی التفسیر بالمأثور . . إلی آخره . مفتاح کنز الدرایه . (۱۲) . [موارد داخل کروشہ استظهار ماست مصدر در دسترس نبود تا مطلب مطابق آن تصحیح شود] .

تفسیر "درّ منثور" گفته :

أخرج عبد الرزاق والعدنی وابن المنذر والحاكم عن عمر ، قال : لئن أكون سألت النبی عن ثلاث أحبّ إليّ من حمر النعم : عن الخليفة بعده ، وعن قوم قالوا : نقرّ بالزكاه من أموالنا ولا نؤدّيها إليك ، أیحلّ قتالهم ؟ وعن الكلاله (۱).

یعنی اخراج کرد عبدالرزاق و عدنی و ابن منذر و حاکم از عمر که : اگر سؤال میکردم پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) را از سه چیز ، دوست تر میبود نزد من از

۱- [الف] سورة نساء جزء ششم تفسیر قوله تعالى : (يَسْتَفْتُونَكَ) [ب] الدرّ المنثور ۲ / ۲۴۹ (طبع بیروت) .

شتران < ۲۸ > سرخ موی: اول از اینکه خلیفه بعد از آن حضرت کدام کس است، دوم از حال قومی که گفتند که ما اقرار به وجوب زکات در اموال خود میکنیم و ادا نمیکنیم به تو، آیا حلال است قتال ایشان، و از معنای (کلالة).

و شیخ عبدالحق در “مدارج النبوه” آورده:

در “اصابه” میآرد که: مالک بن نویره التیمی الیربوعی، تکنیه کرده میشود به: ابوحنظله، و لقب کرده میشود به (معول) (۱)، گفت مرزبانی: [بود] (۲) شاعر شریف فارس معدود در فرسان بنی یربوع در جاهلیت، و عامل ساخته بود آن حضرت او را بر صدقات خویش (۳)، چون رسید او را خبر وفات رسول (صلی الله علیه و آله) امساک کرد صدقه را و تفریق کرد در قومش و این شعر گفت:

< شعر > فقلت خذوا أموالکم غیر خائف * ولا ناظر فیما یجیء من الغد فإن قام بالدين المحقق قائم * أطعنا وقلنا: الدین دین محمد (صلی الله علیه و آله) (۴) / شعر < و هرگاه این را دانستی، پس بدان که: مجموع این طعن مأخوذ است از کلام عمر، چنانچه در “مشکاه” از “صحیح بخاری” و “صحیح مسلم” به روایت ابوهریره مذکور است:

۱- در الاصابه: (الجفول) و در مدارج النبوه: (حصول) آمده است.

۲- زیاده از مصدر.

۳- در مصدر: (قومش).

۴- [ب] [مدارج النبوه ۲ / ۶۹۰ (طبع هند)]. [و مراجعه شود به الاصابه ۵ / ۵۶۰].

قال : لَمَّا توفى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم واستخلف أبو بكر وكفر من كفر من العرب ؛ قال عمر بن الخطاب لأبى بكر : كيف تقاتل الناس وقد قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم : أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، فَمَنْ قَالَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، عَصِمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ ، وَحَسَابُهُ عَلَى اللَّهِ .

فقال أبو بكر : لأقاتلن من فرق بين الصلاة والزكاة ، فإن الزكاة حق المال ، والله لو منعوني عناقاً (١) كانوا يؤدونها إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم لقاتلتهم على منعها . انتهى بقدر الحاجة (٢) .

و در “ تاريخ كبير طبرى ” (٣) مذکور است :

١- فى صحيح مسلم : (عقالا) .

٢- [الف] فصل سوم از كتاب الزكاة . [ب] ١ / ٥٦٣ (طبع دمشق ١٣٨٠) . [مشكاه المصابيح ١ / ٥٦١ ، صحيح مسلم ١ / ٣٨] ، صحيح بخارى ٨ / ٥٠ ، ١٤٠ ، ١٦٢] .

٣- [الف و ب] مناقب عاليه ابن جرير طبرى و مقام او و تصنيفاتش بر ناظر “ تاريخ ” يافعى [مرآه الجنان ٢ / ٢٦١] و ابن خلكان [وفيات الأعيان ٤ / ١٢٦ - ١٢٧ ، ١٩١] و “ طبقات ” سبكى [٣ / ١٢٠] و “ طبقات ” ابن الجماعه [طبقات الشافعيه ١ / ١٠١ - ١٠٢] و “ انساب ” سمعانى [٤ / ٤٦ - ٤٧] و “ تراجم الحفاظ ” ميرزا محمد بن معتمدخان بدخشانى و “ مفتاح كنز الدرليه ” و “ مختصر تاريخ بغداد ” [تاريخ بغداد ٢ / ١٥٩ - ١٦٥] و “ تهذيب الاسماء ” نووى و “ مفهوم شرح صحيح مسلم ” [١ / ٩٥] و “ صواقع ” نصرالله كابللى [الصواقع ، ورق : ٧٧ - ٧٨ ، ٨٠ - ٨١ ، ٨٦ - ٨٧] ، بلكه باب دوم همين كتاب “ تحفه ” [صفحه ٥٧ ، كيد ٥٢] مخفى نيست ، و ياقوت حموى در “ معجم الادباء ” بر زبان خطيب ، او را به اين الفاظ ميستايد : كان أحد الأئمة العلماء ، يحكم بقوله ويرجع إلى رأيه لمعرفته وفضله ، وكان قد جمع من العلوم ما لم يشاركه فيه أحد من أهل عصره ، وكان حافظاً لكتاب الله عز وجل ، عارفاً بالقراءات ، بصيراً بالمعاني ، فقيهاً بأحكام القرآن ، عالماً بالسنن وطرقها صحيحها وسقيمها ، وناسخها ومنسوخها ، عارفاً بأقوال الصحابه والتابعين ومن بعدهم من المخالفين فى الأحكام ومسائل الحلال والحرام ، عارفاً بأيام الناس وأخبارهم ، وله الكتاب المشهور فى تاريخ الأمم والملوك . انتهى . [معجم الادباء ٥ / ٢٤٣] .

حدَّثنا ابن حمید قال : حدَّثنا سلمه ، قال : حدَّثنا محمد بن اسحاق ، عن طلحه بن عبد الله [بن عبد الرحمن] (۱) بن أبي بكر الصديق : إن أبا بكر كان من عهده إلى جيوشه :

إذا غشيتم (۲) داراً من دور الناس فسمعتهم (۳) فيها أذاناً للصلاة فأمسكوا عن أهلها حتى تسألوهم : ما الذى نقموا ؟ وإن لم تسمعوا أذاناً فشنوا الغاره فاقتلوا وحرّقوا .

وكان ممن شهد لمالك بالإسلام أبو قتاده الحارث بن ربيع أخو بنى سلمه ، وقد كان عاهد الله : ألا يشهد مع خالد حرباً أبداً بعدها .

۱- الزيادة من المصدر .

۲- در [الف] اشتبهاً : (غشيتهم) آمده است .

۳- در [الف] اشتبهاً : (فسمعتهم) آمده است .

وكان يحدث : إنهم لما غشوا القوم راعوهم تحت الليل فأخذ القوم السلاح .

قال : فقلنا : إنا المسلمون ، فقالوا : ونحن المسلمون ، قلنا : فما بال السلاح [معكم ؟ ! قالوا لنا : فما بال السلاح معكم ؟ ! قالوا : فإن كنتم كما تقولون فضعوا السلاح] (١) قال : فوضعوها ، ثم صلينا وصلوا .

وكان خالد يعتذر في قتله أنه قال - وهو يراجعه - : ما أخال صاحبكم إلا كان يقول .. كذا وكذا ، قال : أو ما تعدّه لك صاحباً ؟ ! ثم قدّمه فضرب عنقه وأعناق أصحابه .

فلما بلغ قتلهم عمر بن الخطاب ، تكلم فيه عند أبي بكر ، فأكثر ، فقال : عدو الله غدا (٢) على امرء مسلم فقتله ، ثم نزا على امرأته !

وأقبل خالد بن الوليد قافلاً حتى دخل المسجد وعليه قباء له عليه صداً < ٢٩ > الحديد ، معتجراً بعمامه له ، قد عزز (٣) في عمامته أسهما ، فلما دخل إليه وأتى إلى المسجد قام إليه عمر فانترع الأسهم من رأسه فحطمها ، ثم قال : ارياء (٤) قتلت

١- الزيادة من المصدر و [ب] .

٢- في المصدر : (عدا) ، وهو الظاهر .

٣- في المصدر : (غرز) .

٤- في المصدر : (أرياء) .

امراً مسلماً ثم نزوت علی امرأته؟! والله لأرجمنک بأحجارک . و خالد لا یکلمه (۱).

و ملا علی متقی در کتاب “کنز العمال” - تبویب “جمع الجوامع” سیوطی - نقل کرده :

عن ابن ابی عون وغيره : إن خالد بن الولید ادعی أن مالک بن نویره ارتد بکلام بلغه عنه ، فأنکر مالک ذلك وقال : أنا علی الإسلام ، ما غیرت ولا بدلت ، وشهد له أبو قتاده و عبد الله بن عمر ، فقدّمه خالد وأمر ضرار (۲) بن الأزور الأسدی فضرب عنقه ، وقبض خالد امرأته ام متمم فتزوجها ، فبلغ عمر بن الخطاب قتله مالک بن نویره وتزوج امرأته (۳).

۱- [الف] جزء خامس از تاریخ مذکور . (۱۲) . [ب] تاریخ الطبری ۳ / ۲۴۲ (طبع مصر سنه ۱۳۳۶) . [تاریخ الطبری ۲ / ۵۰۳ - ۵۰۴] . [الف و ب] و بحمدالله تعالی نسخه “تاریخ کبیر” طبری نزد فقیر موجود است ، هر کس را در صحت نقل شک باشد ، نزد حقیر آید و به تطبیق آن پردازد ، بلکه نسخه آن چهارپه جرمن [= آلمان] در کتب خانه مدرسه دهلی نیز هست در آنجا به ملاحظه اش پردازد . (۱۲) .

۲- ضرار - ککتاب - ابن الأزور . (۱۲) ق . [القاموس المحيط ۲ / ۳ ، وزاد : قاتل مالک بن نویره] .

۳- از (ام متمم) تا اینجا در کنز العمال (طبع مؤسسه الرساله ، بیروت) حذف شده بود ، ولی کاندهلوی در کتاب حياه الصحابه در الباب التاسع در بخش (تأویل فعل المسلم) ۲ / ۲۲۳ (چاپ دار صادر بیروت ۱۹۹۸) مطلب را کامل - به همان نحوی که مؤلف (رحمه الله) نقل نموده - از چاپ دیگر کنز العمال ۳ / ۱۳۲ آورده است .

فقال : لأبى بكر : إنه قد زنا فارجمه ؛ فقال أبو بكر : ما كنت لأرجمه .. تأول فأخطأ ! وقال : إنه قد قتل مسلماً فاقتله ؛ قال : ما كنت لأقتله ، تأول فأخطأ ! قال : فاعزله ؛ قال : ما كنت لأشيم سيفاً سلّه الله عليهم أبداً . ابن سعد . (١) .

و در “ تاريخ ابن خلّكان ” (٢) مذكور است :

لَمَّا بَلَغَ الْخَبَرَ - أَيِ خَبَرَ خَالِدَ مَعَ مَالِكِ وَأَمْرَأَتِهِ - أَبَا بَكْرٍ وَعَمْرٌ ،

١- [الف] كتاب الاماره و الخلافه ، خلايفه أبى بكر . (١٢) . [ب] [كنز العمال : ٣ / ١٣٢ .] [كنز العمال : ٥ / ٦١٩ (طبع مؤسسه الرساله ، بيروت) جامع الأحاديث (جمع الجوامع) ١٣ / ٩٤] .

٢- [ب] فى مرآه الجنان لليافعى - فى وقائع سنه إحدى وثمانين و ست مائه - : فيها توفى قاضى القضاة شمس الدين أبو العباس أحمد بن محمد الأرملى [الاربلى] الشافعى المعروف [ب :] ابن خلّكان ، صاحب التاريخ ، وولد سنه ثمان وسته مائه ، وسمع البخارى من ابن مكرم ، و أجاز له مجيد الطوسى وجماعه ، و تفقّه بالموصل على الكمال بن يونس ، و [ب] الشام على ابن شدّاد ، و لقي كبار العلماء ، و برع فى الفضائل و الآداب ، كان عالماً ، بارعاً ، عارفاً بالمذهب و فنونه ، سديد الفتاوى ، جيد القريحه ، وقوراً ، رئيساً ، حسن المذاكره ، حلو المحاضره ، بصيراً بالشعر ، جميل الأخلاق ، زكياً ، أخبارياً ، عارفاً بأيام الناس ، له كتاب وفيات الأعيان ، وهو من أحسن ما صنّف فى هذا الفن . انتهى مختصراً . [مرآه الجنان ٤ / ١٩٣] .

فقال عمر لأبي بكر : إن خالدًا زنا فارجمه قال : ما كنت لأرجمه فإنه تأول فأخطأ ؛ قال : فإنه قتل مسلماً فاقتله به (۱) ؛ قال : ما كنت لأقتله به ، فإنه تأول فأخطأ ؛ قال : فاعزله ؛ قال : ما كنت لأشيم سيفاً سلّه الله عليهم أبداً !! (۲) یعنی هرگاه که خبر خالد رسید ابوبکر و عمر را ، گفت عمر با ابوبکر : به درستی که خالد زنا کرده ، پس رجم کن او را . ابوبکر گفت : من رجم نخواهم کرد او را ؛ زیرا که او تأویل کرد پس خطا کرد .

باز عمر گفت : به درستی که او مسلمی را کشت ، تو او را به قصاص آن مسلم بکش .

ابوبکر گفت : نخواهم کشت من خالد را به قصاص مالک ، به درستی که او تأویل نمود ، پس خطا کرد .

باز عمر گفت : معزول کن او را .

ابوبکر گفت : من در غلاف نخواهم گذاشت گاهی سیفی را که خدای تعالی بر کفار کشیده (۳) .

۱- در [الف] (فاقتله مسلماً) اشتبهاً تکرار شده است .

۲- [الف] عبارت ابن خلکان در ترجمه وثیمه [بن الفرات] است . [ب] وفيات الاعيان ۵ / ۶۷ مصر سنه ۱۳۶۷ . [وفيات الاعيان ۶ / ۱۵] .

۳- [الف و ب] و سبط ابن الجوزی در “ مرآه الزمان ” گفته : ذکر عزل خالد بن الولید عن الشام : لم یزل عمر ساخطاً علی خالد مدّه خلافه أبی بکر لکلام کان یبلغه عنه من الاستخفاف به وإطراح جانبه ، وما کان یسمّیه إلاّ باسم أمّه وب : الأعیسر ، وکان یحثّ أبا بکر علی عزله ، ویحرّضه علی قتله بسبب قتله لمالک ، وکان أبو بکر یتوقّف ، فلمّا مات أبو بکر وولّی عمر ، قال : والله لا یلی [لی] خالد عملاً أبداً . فی الباب الثانی ، فی ذکر عمر ، من أبواب الخلفاء ، فی وقائع السنه الثالثه عشر . (۱۲) . نسخه [ب] ناقص بود ، روایت با کمی اختلاف از مرآه الزمان در افحام الاعداء والخصوم : ۵۹ آمده است ، و پس از (بالاعیسر) آمده : وکان أكبر ذنوبه - خالد - عنده قتل مالک بن نویره بعد اسلامه وأخذه لامرأته ، ودخوله المسجد وعلی رأسه سهام فیها دم [.

و چون که طعن شیعه بر ابوبکر مطابق قول عمر است ، پس حاجت به دفع شبهاتی که مخاطب ذکر کرده نماند / زیرا که نزد اهل سنت حضرت رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم در حقش فرموده :

إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه . كما في صحيح الترمذی وغيره (۱).

۱- [ب] صحیح الترمذی ۲ / ۲۱۵ (طبع کانپور هند) . [سنن ترمذی ۵ / ۲۸۰ ، سنن ابی داود ۳ / ۲۰] . [الف و ب] و مولوی عبدالعلی در “ شرح مثنوی ” مولوی روم تصریح به عصمت عمر نموده حیث قال فیه : و در حدیث مروی مسلم و دیگر ائمه واقع است که : ما سلک الشیطان فجاً إلا سلک غیر فجک . . نرفته است شیطان هیچ راهی را مگر آنکه رود در غیر راه تو ای عمر . و شیخ اکبر قدوه محققان فرمود که : این حدیث نص است بر معصوم بودن او که شیطان را راه نیست در طریق وی . . . انتهی . [شرح دفتر دوم پیدا نشد ، مراجعه شود به شرح دفتر پنجم در شرح : (هر که نور عمرش نبود سند) شرح مثنوی مولوی عبدالعلی ۴۸ ورق مانده به آخر کتاب] .

و از ملاحظه دیگر روایات واضح میشود که تنها نزد عمر بن الخطاب این رذالت از خالد به وقوع نپیوسته بود ، بلکه زنا کردن او با زن مالک نزد جناب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) - که مخبر صادق سرور کائنات علیه آلاف التحیات در حق او « علیّ مع الحقّ والحقّ معه » فرموده - ثابت و متحقق بود ، و دیگر صحابه مثل سعد ابن ابیوقاص و طلحه بن عبیدالله ، خالد را زانی و قابل رجم میدانستند ، و عمر بن الخطاب و جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سعد ابن ابیوقاص و طلحه بن عبیدالله مبیعت کرده بودند که قصاص مالک از خالد گرفته شود ، مگر به جهت ابوبکر قدرت بر آن نیافتند ، چنانچه سبط ابن الجوزی - که از اکابر و اعظام اهل سنت است - و فضائل عالیه و مناقب غالیه او بر ناظر « وفيات الاعیان » (۱) و « مرآه الجنان » (۲) و کتاب « اعلام الاخیار » (۳) و غیر آن (۴) مخفی و پوشیده نیست -

۱- مراجعه شود به وفيات الاعیان ۳ / ۱۴۲ .

۲- مراجعه شود به مرآه الجنان ۳ / ۱۴۲ و ۴ / ۱۳۶ .

۳- کلام کفوی در أعلام الأخیار در طعن دهم ابوبکر خواهد آمد .

۴- مراجعه شود به فوات الوفيات ۲ / ۶۶۳ ، البدايه والنهايه ۱۳ / ۳۷ .

در كتاب "مرآة الزمان" (١) - كه نسخه عتيقه آن به خط عرب پيش نظر فقير

١- قال الصفدى فى الوافى بالوفيات ٢٩ / ١٢١ - ١٢٢ : سبط ابن الجوزى / يوسف بن قزغلى . . . سمع من جدّه ، وسمع بالموصل ودمشق من جماعه ، وكان إماما فقيها واعظا ، وحيدا فى الوعظ ، علامه فى التاريخ والسير ، وافر الحرمة ، محببا إلى الناس ، حلو الوعظ ، قدم دمشق وهو ابن نيف وعشرين سنه ونفق على أهلها وأقبل عليه أولاد العادل وصنف فى الوعظ والتاريخ ، وكان والده قزغلى من موالى الوزير عون الدين بن هبيرة وروى عنه الديمياطى . . . وهو صاحب مرآة الناس [الزمان] ، وأنا ممّن حسده على هذه التسميه وهى لائقه بالتاريخ كأنّ الناظر فى التاريخ يعاين من ذكر فيه فى مرآه . . وقال الذهبى فى ميزان الاعتدال ٤ / ٤٧١ : يوسف بن قزغلى الواعظ المؤرخ شمس الدين ، أبو المظفر ، سبط ابن الجوزى . روى عن جده وطائفه ، وألف كتاب مرآة الزمان ، فتراه يأتى فيه بمناكير الحكايات ، وما أظنّه بثقه فيما ينقله ، بل يجنف ويجازف ، ثم إنه ترفض . وله مؤلف فى ذلك . نسأل الله العافيه . وقال ابن حجر فى لسان الميزان ٦ / ٣٢٨ : وقد عظم شأن مرآة الزمان القطب التوسى . . . فى الذيل الذى كتبه بعدها بعد أن ذكر التواريخ ، قال : فرأيت أجمعها مقصدا ، وأعذبها موردا ، وأحسنها بيانا ، وأصحها روايه تكاد جنه ثمرها تكون عيانا مرآة الزمان وفى كشف الظنون ٢ / ١٦٤٧ - ١٦٤٨ قال : مرآة الزمان فى تاريخ الأعيان ، فى أربعين مجلدا / للشيخ أبى المظفر يوسف قز اوغلى المعروف ب : سبط ابن الجوزى ، المتوفى سنه ٦٥٤ أربع وخمسين وستمائته . قال الذهبى : نراه يأتى فيه بمناكير الحكايات ، وما أظنّه بثقه فيما ينقله بل يحسن ويجازف ثم إنه يترفض . . قال فى الذيل : وهذا من الحسد ، فإنه فى غايه التحرير ومن ارّخ بعده فقد تطفّل عليه لا سيما الذهبى والصفدى فان نقولهما منه فى تاريخهما . وفى معجم المطبوعات العربيه ١ / ٦٩ قال : طبع من هذا التاريخ بالفوتوغراف الجزء الثامن فقط ، يتدئ من حوادث سنه ٤٩٥ إلى ٦٥٤ فى شكاغو سنه ١٩٠٧ م باعثناء جامس ريشار جويت مدرس اللغات الشرقيه فى كليه شيكاغو . . . وطبع منه منتخبات مع ترجمه فرنساويه للأستاذ باريار دى مينار ، فى الجزء الثالث من مجموعه تواريخ الحروب الصليبيه (باريس ١٨٧٢) .

وقال أبو رِيَّاش : دخل خالد المدينه ومعه ليلي بنت سنان زوجه مالك ، فقام عمر فدخل على علي [عليه السلام] فقال : إن من حق الله أن يقاد من هذا المالك (۱) ، قتله وكان مسلماً ، ونزا على امرأته علي ما ينزوا الحمام (۲) ، ثم قاما فدخلوا على سعد بن أبي وقاص وطلحه بن عبيد الله فتابعوا (۳) على ذلك ودخلوا على أبي بكر ، وقالوا : لا بدّ من ذلك ، فقال أبو بكر : لا أعمله (۴) سيفاً سلّه الله (۵) .

۱- كذا وفي خزانه الأدب للبغدادى : (بمالك) .

۲- فى خزانه الأدب : (امرأته كما ينزو الحمام) .

۳- فى خزانه الأدب : (فتابعوا) .

۴- كذا ، وفى خزانه الأدب وسائر المصادر : (لا أعمد) .

۵- مرآه الزمان : وقريب منه فى خزانه الأدب ۲ / ۲۵ . تذكر : از صفحه قبل قوله : (واز ملاحظه ديگر روايات واضح ميشود) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحيح آمده است .

لیکن (۱) برای مزید توضیح به ابطال هر یک از آنها میپردازیم :

اما آنچه گفته : جواب این طعن موقوف بر بیان این قصه است موافق آنچه در کتب معتبره فن سیر و تواریخ ثابت است . . . الی آخر .

پس مردود است ، اولاً : به اینکه اسماء کتب سیر و تواریخ که این قصه را از آنها نقل کرده ، در اینجا مذکور نساخته .

وثانیاً : به اینکه علامه شمس الدین ابن خلکان - که مخاطب نقل او را در باب اول و دیگر ابواب معتمد دانسته (۲) - در ترجمه وثیمه ، حال مالک [را] به این وجه ذکر کرده :

قدم - ای مالک - علی النبی صلی الله علیه [وآله] وسلّم فی من قدم علیه من العرب ، وأسلم ، فولّاه النبی صلی الله علیه [وآله] وسلّم صدقه قومه ، ولما ارتدت العرب < ۳۰ > بعد موت النبی صلی الله علیه [وآله] وسلّم بمنع الزکاه ، کان مالک المذکور فی جملتهم ، ولما خرج خالد بن الولید لقتالهم - فی خلافة أبی بکر الصدیق . . . ، نزل علی مالک وهو مقدم قومه بنی یربوع ، وقد أخذ

۱- استدراک است از کلام سابق - سه صفحه قبل - : (طعن شیعه بر ابوبکر مطابق قول عمر است ، پس حاجت به دفع شبهاتی که مخاطب ذکر کرده نماند) .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۱۸ .

زكاتهم وتصرف فيها ، فكلمه خالد في معناها ؛ فقال مالك : أنا آتى بالصلاه دون الزكاه . فقال خالد : أما علمت أن الصلاه والزكاه معاً لا يقبل الله واحده دون الأخرى ، فقال مالك : قد كان صاحبك لا يقول (١) ذلك ، قال : أو ما تراه لك صاحباً . . والله لقد هممت أن أضرب عنقك . . ثم تجادلا- في الكلام طويلاً- ، فقال له خالد : إنى قاتلك ، قال : أو بذلك أمرك صاحبك ، قال : وهذه بعد تلک ، والله لأقتلنك . . وكان عبد الله بن عمر وأبو قتاده الانصارى حاضرين ، فكلما خالدأ فى أمره ، فكره كلامهما ، فقال مالك : يا خالد ! ابعثنا إلى أبى بكر فيكون هو الذى يحكم فينا ، فقد بعث إليه غيرنا ممن جرمه أكبر من جرمنا ، فقال خالد : لا أقالنى الله إن أقتلك . . وتقدم إلى ضرار بن الأزور الأسدى ليضرب عنقه ، والتفت مالك إلى زوجته ام متمم ، وقال لخالد : هذه التى قتلتنى - وكانت فى غايه الجمال - ، فقال له خالد : بل الله قتلک برجوعك عن الإسلام ، فقال مالك : أنا على الإسلام ، فقال خالد : يا ضرار ! اضرب عنقه ، فضرب عنقه ، وجعل رأسه اثفيه القدر - وكان من أكثر الناس شعراً ، كما تقدم ذكره - فكانت القدر على رأسه حتى نضج الطعام وما خلصت النار الى شواه من كثره الشعر .

١- فى المصدر : (يقول) بدل : (لا يقول) .

[قال ابن الكلبي في جمهره النسب : قتل مالك يوم البطاح وجاء أخوه متمم يرثيه] (١).

وقبض خالد امرأته ام متمم ، فقيل : إنه اشتراها من الفيء وتزوج به ، وقيل : إنها اعتدت بثلاث حيض ، ثم خطبها إلى نفسه فأجابته ، فقال لابن عمر وأبي قتاده : تحضران (٢) النكاح ؟ فأبيا ؛ وقال له ابن عمر : تكتب إلى أبي بكر الصديق وتذكر له أمرها . . فأبى وتزوجها ، فقال في ذلك أبو زهير الشاعرى (٣) السعدى - شعر - :

< شعر > ألا قل لحي أوطئوا بالسنا بك * تطاول هذا الليل من بعد مالك قضى خالد عليه بغيا بعمره (٤) * وكان له فيها هوى قبل ذلك فأمضى هواه خالد غير عاطف * عنان الهوى عنها ولا متمالك فأصبح ذا أهل وأصبح مالك * على غير شىء هالكا فى الهوالك فمن لليتامى والأرامل بعده * ومن للرجال المعدمين الصعالك أصيبت تميم غثها وسمينها * بفارسها المرجو شجب (٥) الحوارك < / شعر >

١- الزيادة من المصدر و [ب] .

٢- فى المصدر : (يحضران) .

٣- در مصدر (الشاعرى) نبود .

٤- فى المصدر : (بغياً عليه لعمره) .

٥- فى المصدر : (تحت) .

ولمّا بلغ الخبر أبا بكر وعمر . . إلى آخر ما مرّ نقله قبل ذلك (۱).

حاصل آنکه : هرگاه که مرتد شدند عرب - بعد پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) - به سبب ندادن زکات ، مالک از جمله ایشان بود ، و هرگاه بیرون شد خالد بن الولید برای قتال ایشان در خلافت ابی بکر الصدیق ، فرود آمد بر مالک در حالی که > ۳۱ او مقدم قوم بنی یربوع بود ، و به تحقیق که گرفته بود زکات ایشان را و تصرف کرده بود در آن ، پس گفتگو کرد خالد او را در معنای آن ؛ مالک گفت : من بجا می‌آرم صلوات را نه زکات را ، پس گفت خالد : آیا نمیدانی که به درستی که صلوات و زکات با هم است قبول نمیکند خدای تعالی یکی را بدون دیگری ، مالک گفت : صاحب تو این [را] نمیگفت ، خالد گفت : تو نمیبینی او را صاحب خود ، قسم به خدا به تحقیق که من قصد کرده ام که بزخم گردن تو را .

بعد از این با هم مجادله طویل کردند ، خالد گفت : به درستی که من کشنده توام ، مالک گفت : آیا به این معنا امر کرده است صاحب تو ؟ خالد گفت : این بعد [از] آن است ، قسم به خدا که هر آینه خواهم کشت تو را .

و عبدالله بن عمر و ابوقتاده انصاری هر دو حاضر بودند ، و با خالد در امر مالک کلام کردند ، خالد کلام ایشان را مکروه داشت .

گفت مالک : ای خالد ! بفرست مرا به سوی ابوبکر که او حکم کند در میان ما ، به تحقیق که فرستادی تو به سوی ابوبکر کسی را که جرم او از جرم ما بزرگ [تر] است .

۱- [ب] وفیات الاعیان ۵ / ۶۶ (طبع مصر سنه ۱۳۶۷) . [وفیات الاعیان ۶ / ۱۳ - ۱۵ ، وأمّا ما نقله عن الكلبي فراجع جمهره النسب ۱ / ۲۱۷] .

خالد گفت : عفو نکند (۱) از من خدای تعالی اگر از تو عفو کنیم ، و امر کرد ضرار بن ازور اسدی را تا گردن او را بزند ، پس مالک ملتفت شد به سوی زوجه خود ، و گفت به خالد : این است که مرا قتل کرده - بود [زوجه] او در غایت جمال - ، خالد گفت : بلکه خدای تعالی تو را قتل کرد به سبب برگشتن تو از اسلام ، مالک گفت : من بر اسلامم ، خالد گفت : یا ضرار ! بزن گردن او را و گردانید سر او را پایه دیگ و موی سرش از دیگر مردم زیاده بود ، و بر سرش دیگ بود تا طعام پخته شد .

[ابن کلبی در " جمهره النسب " گوید : مالک روز بطاح کشته شد ، و برادرش متمم آمد و برای او مرثیه سرایی کرد] (۲) .

و گرفت خالد زن او را .

و گفته شده است که : خرید او را از فیء و تزویج کرد با او .

و گفته شده است که : سه حیض عده داشت ، بعد از این ، خالد او را خواستگاری نمود و اجابت کرد .

و گفت خالد ، ابن عمر و ابوقتاده را که در مجلس نکاح حاضر شوند ایشان ابا کردند ، ابن عمر گفت : بنویس به سوی ابوبکر حقیقت حال این زن را ، خالد ابا نمود و تزویج کرد .

و ابوزهیر شاعر در این واقعه اشعار مذکور [را] گفته که دلالت بر ظلم و بغاوت (۳) خالد در قتل مالک و تصرف او بر زوجه اش دارد .

۱- در [الف] : (نه عفو کند) است که اصلاح شد .

۲- زیاده ترجمه از زیاده مصدر و [ب] میباشد .

۳- بغاوت : طغیان ، سرکشی و نافرمانی . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

اما آنچه گفته : ابوقتاده گواهی داد که من بانگ نماز از میان قوم او شنیده ام .

پس به ظاهر دلالت میکند که تنها ابوقتاده گواهی شنیدن اذان از قوم مالک داده ، و حال آنکه در عبارت “ تاریخ طبری ” که این فاضل آن را در حاشیه نقل کرده این الفاظ واقع است : وقال آخرون : سمعناه ، وقال أبو قتاده : سمعناه (۱) .

یعنی دیگران گفتند که : شنیدیم ، و ابوقتاده گفت که : ما شنیدیم .

و موافق قاعده مشهوره در میان اهل سنت که : روایت اثبات بر روایت نفی ترجیح دارد ، خالد را لازم بود که شهادت ابوقتاده و عبدالله بن عمر - را که نزد اهل سنت از عدول صحابه بودند - بر روایت عدم سماعت (۲) ترجیح میداد و حکم به قتل مالک نمیکرد .

اما آنچه گفته : اینقدر خود به شهادت مردم گرد و نواح ، به ثبوت رسیده بود که هنگام استماع خبر قیامت اثر وفات جناب پیغمبر زمان صلی الله علیه [و آله] وسلّم خانه این مالک بن نویره خانبندی < ۳۲ > و دف زنی و دیگر لوازم فرحت و شادی به عمل آورده ، شماتت به اهل اسلام نموده بودند .

پس کذب محض و افترای صرف است .

و بر تقدیر تنزل از کجا ثابت شد که زنان خانه مالک بن نویره این امور را

۱- حاشیه تحفه اثنا عشریه : ۵۳۲ .

۲- کذا ، و ظاهراً (سماعت) صحیح است .

به اجازه او به عمل آورده باشند؟ و حال آنکه در صحاح اهل سنت ثابت و متحقق است که بعضی از امور ممنوعه را عایشه بدون اذن حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ارتکاب میکرد!

اگر این افعال شنیعه را زنان خانه مالک مرتکب میشدند، و مالک تجویز آن میکرد، خالد چرا به آن بر ارتدادش احتجاج نمیکرد؟!

و عمر چگونه او را مسلم میگفت؟!

و ابوبکر به چه وجه خالد را خاطی مینامید؟ بلکه مصیبت میگفت!!

اما آنچه گفته: در حق جناب پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلّم این کلمه گفت: (قال رجلکم .. أو صاحبکم .. کذا) و این اضافه به سوی اهل اسلام، نه به خود، شیوه کفار و مرتدین آن زمان بود.

پس مردود است:

اولاً: به اینکه در "تاریخ ابن خلکان" و "طبری" و "شفاء" قاضی عیاض تنها لفظ (صاحبک) یا (صاحبکم) مذکور است و لفظ (رجلکم) ذکر نکرده اند؛ عبارت ابن خلکان و عبارت "تاریخ طبری" سابق از این منقول شده، و عبارت "شفاء" قاضی عیاض این است:

واحتج ابراهیم بن حسین بن خالد الفقیه فی مثل هذا بقتل خالد بن الولید مالک بن نوره لقوله عن النبی صلی الله علیه [وآله] وسلّم: (صاحبکم). (۱) انتهى.

۱- [الف و ب] الباب الاول من القسم الرابع. (۱۲). [الشفاء ۲/ ۲۱۶]. أقول: وفي شرح الشفاء للملا علی القاری - المطبوع بهامش نسیم الریاض - ۴ / ۳۳۸ - ۳۳۹: واحتج (إبراهیم بن حسین بن خالد الفقیه) بالرفع نعت لإبراهیم، والمعنی: استدللّ فی مثل هذا) .. أي تنقصه علیه [وآله] الصلاة والسلام (بقتل خالد بن الولید) .. أي ابن المغیره (مالک) بالنصب علی أنه مفعول قتل (ابن نوره) بضم النون، وسكون التحتیه، وفتح الراء علی أنه تصغیر نار أو نوره وهو تمیمی الیربوعی كان فارساً شاعراً مطاعاً فی قومه قدم علی النبی صلی علیه [وآله] وسلم واستعمله علیه [وآله] الصلاة والسلام علی صدقات قومه بنی یربوع (لقوله) .. أي لأجل قول ابن نوره، وفي نسخه بقوله .. أي بسبب نقله (عن النبی صلی علیه [وآله] وسلم صاحبکم) ، وسبب ذلك أنه منع الزکاه زمن أبی بکر ... فأرسل إليه خالد بن الولید فی منع الزکاه، فقال مالک: أنا آتی بالصلاه دون الزکاه، فقال خالد: أما علمت أن الصلاة والزکاه لا تقبل واحده دون الأخری؟! فقال مالک: قد كان صاحبکم يقول ذلك، فقال خالد: وما تراه لك صاحباً؟! والله! لقد هممت أن أضرب عنقک .. ثم تجادلا فی الکلام، فقال خالد: إني قاتلک، قال: أو بذلک أمرک صاحبک؟ قال: وهذه بعد تلک، وكان عبد الله بن عمر وأبو قتاده الأنصاری حاضرین، فکلما خالداً فی أمره فکره کلامهما، فقال مالک: یا خالد! ابعثنا إلى أبی بکر فیکون هو الذی یحکم فینا، فقال خالد: لا أقالنی الله إن أقتلک

.. فأمر ضرار بن الأزور بضرب عنقه ، فالتفت مالك إلى زوجته - وكانت فى غاية من الجمال - فقال لخالد : هذه هى التى قتلتنى ! فقال خالد : بل الله قتلَكَ برجوعك عن الإسلام ، فقال مالك : أنا على الإسلام ! فقال خالد : يا ضرار ! اضرب عنقه ، وجعل رأسه أثفيه لقدره .. وقبض خالد امرأته . قيل : إنه اشتراها من الفىء وتزوجها . وقيل : إنها اعتدت بثلاث حيض وتزوج لها . وقال لابن عمر أبى قتاده الأنصارى : احضرا النكاح فأبيا ، وقال له ابن عمر : نكتب إلى أبى بكر ونعلمه بأمرها فتزوج بها ، فأبى وتزوجها ، ولما بلغ ذلك أبا بكر وعمر . . . قال عمر لأبى بكر : إن خالداً قد زنى فارجمه . قال : ما كنت أرحمه إنه تأول فأخطأ . قال : لأنه قد قتل مسلماً فأقتله . قال : ما كنت أقتله أنه تأول . قال : فاعزله . قال : ما كنت أعمد سيفاً سلّه الله تعالى على المشركين . . وفى روايه : لا أعزل والياً ولاه رسول الله صلى عليه [وآله] وسلم . وقد رثاه أخوه متمم بن نويرة بمراثى كثيره ، وكان أعور ، ويبكى عليه حتى تبكى عينه العوراء ، وقد يكون قتله خالد بن الوليد مع أهل الرده حين قتل مسيلمه وغيره ، وقد اختلف فى مالك هذا ، فقيل : إنه قتل مسلماً بسبب كلام سمعه خالد منه وبطن ظنه به ، وأنكر عليه أبو قتاده قتله وخالفه فى ذلك وأقسم أنه لا يقاتل تحت رايته أبداً . وقيل : بل قتل كافراً ، وفى الروض للسهيلى : إن مالك بن النويره ارتدّ ثم رجع إلى الإسلام ولم يظهر ذلك لخالد فى مقام الأحكام وشهد عنده رجلا [رجل ظ] من الصحابه برجوعه إلى الإسلام فلم يقبلهما . انتهى ما ذكره التلمسانى عن الحلبي . والقضيه غير صافيه عمّا يرد عليه من بعض الاشكال ، والله تعالى أعلم بالأحوال ، فلا يصح احتجاج الفقيه بهذا مع وجود الاحتمال [.

و اطلاق لفظ (صاحبکم) در حق حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دلالت بر ارتداد نمیکنند ، و لهذا ابوعلی معتزلی ادعای آن نکرده ، بلکه گفته که : این

قول نزد خالد ردّه بود ؛ چنانچه سید مرتضی [(قدس سره)] گفته :

وحكى - أی صاحب المغنی - عن أبي علي : إنه ذكر رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال : (صاحبك) ، وأوهم بذلك أنه ليس به صاحب له ، وكان عنده إن ذلك ردّه ؛ وعلم عند المشاهده المقصد وهو أمير القوم ، فجاز أن يقتله ، وإن كان الأولى أن لا يستعجل ، وأن يكشف الأمر عن ردّته حتّى يتضح . (۱) انتهى .

و ثانياً : به اینکه اگر اضافه پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله) به لفظ (صاحب) به سوی غیر ، نه به سوی خود ، دلیل کفر و ارتداد اضافه کننده و قائل این قول باشد ، اشکال عظیم بر اهل سنت لازم آید ؛ زیرا که در “ صحیح بخاری ” در کتاب الحج در باب کسوه الکعبه مذکور است :

عن أبي وائل ، قال : جلست مع شبيه على الكرسي في الكعبة ، فقال : لقد جلس هذا المجلس عمر ، فقال : لقد هممت أن لا أَدع فيها صفراء ولا بيضاء إلا قسمته ، قلت : إن صاحبيك لم يفعلاه ؛ فقال : هما المرءان أقتدى بهما (۲) .

ظاهر است که مراد از (صاحبيك) رسول خدا (صلى الله عليه وآله) و ابوبکرند .

۱- الشافی ۴ / ۱۶۲ .

۲- [الف] در کتاب الحج . [ب] صحیح البخاری ۲ / ۱۴۹ . [صحیح بخاری ۲ / ۱۵۹] .

چنانچه در “ شرح قسطلانی ” (۱) در شرح قول (صاحبیک) مذکور است :

النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم وأبا بكر . (۲) انتهى .

و علامه زمخشری در “ ربیع الابرار ” گفته :

قال علي (رضي الله عنه) [(عليه السلام)] لعمر : إن سرّك أن تلحق بصاحبيك ؛ فاقصر الأمل ، وكل دون الشيع ، وانكمش الإزار ، وارفع القميص ، واخصف النعل .. تلحق بهما . (۳) انتهى .

و ملا متقی نیز این روایت را در “ کنز العمال ” آورده .

و نیز در کتاب مذکور آورده :

۱- [الف و ب] در “ مفتاح کنز الدراییه ” مذکور است : قال فی النور السافر فی أخبار أهل القرن العاشر : هو الإمام العلامة الحافظ شهاب الدین أحمد بن محمد بن أبی بکر بن عبد الملک بن أحمد بن محمد بن حسین القسطلانی المصری الشافعی ، ولد ثانی عشر ذی القعدة سنه إحدى وخمسين وثمان مائه بمصر ، ونشأ بها علی الاشتغال ، فقرأ بالسبع ، وبرع فی الفنون ، وقرأ الجامع الصحیح علی الشاوی فی خمسہ مجالس ، وكان يعظ بالجامع العمری ، ويجتمع علیه عالم كبير ، ولم يكن له نظير فی الوعظ فی وقته ، وصنّف التصانيف المقبوله التي سارت بها الركبان فی حياته ، من أجلّها إرشاد الساری ، ومنها : المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه ، عظیم المنفعه ، عزیز النظیر فی بابہ . انتهى مختصراً . (۱۲) . [مفتاح کنز الدراییه :] .

۲- [ب] [إرشاد الساری] ۱۵۸ / ۳ (طبع بولاق ۱۳۰۴) . [وانظر فتح الباری ۳ / ۳۶۴] .

۳- [الف و ب] باب نود و یکم از ربیع الابرار . (۱۲) . [ربیع الابرار ۵ / ۳۴۰] .

عن علی [(علیه السلام)] أنه قال لعثمان : إن سرّك أن تلحق بصاحبيك ؛ فاقصر الأمل ، وكل < ۳۳ > دون الشبع ، وانكمش الإزار ، وارفع القميص ، واخصف النعل .. تلحق بهما . كر .

وقال محفوظ : إن علياً [(علیه السلام)] قال لعمر . يعني بصاحبيه : النبي [(صلى الله عليه وآله)] وأبا بكر . (۱) انتهى .

پس از اینجا معلوم شد که این اضافه لفظ صاحب هیچ قباحتی ندارد .

ثالثاً : به اینکه در محل خود مقرر شده که إثبات شیء [لشیء] (۲) لا يدلّ علی نفيه [عن ما عداه] (۳) در این صورت اضافه لفظ صاحب به سوی خالد مستلزم نفی آن از خود نیست .

رابعاً : به اینکه اگر این کلمه موجب ارتداد میگردید ، عمر نمیگفت که : (إنه قتل مسلماً فاقتله به) .

و ابوبکر در جواب عمر خالد را نسبت به خطا نمیکرد و نمیگفت : (تأول فاخطأ) ، بلکه میگفت : قتله - لأنه صار مرتدّاً - فأصاب .

۱- [الف] كتاب الموعظ والرقائق والحكم از حرف الميم در خطب علی (علیه السلام) ومواعظ . (۱۲) . [ب] كنز العمال ۸ / ۲۱۹ - ۲۲۰ . [كنز العمال ۱۶ / ۲۰۴] (طبع مؤسسه الرساله ، بيروت) .

۲- الزیاده من [ب] .

۳- الزیاده من [ب] .

خامساً : به اینکه اگر مالک به این کلمه مرتد شده باشد ، سایر قوم او به کدام سبب مستحق قتل شدند ؟ !

اما آنچه گفته که : سابق این هم منقح شده بود که بعد از استماع خبر وحشت اثر وفات جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم ، مالک بن نویره صدقاتی را که از قوم خود گرفته [بود] ، به آنها ردّ نمود .

پس معارض است به آنچه در حاشیه از “ تاریخ طبری ” نقل نموده (۱) ، و هذه عبارته :

وكان مالک بن نویره مع بنی یربوع بالبطاح ، فلمّا توجه خالد ، قال مالک لقومه : لا حيله لنا سوى الخضوع ، فإننا قد أذنبنا ، حيث صالحنا سجاحا وحاربنا بين يديها ، فتأذى أبو بكر منا ، فينبغي أن نتفرّق في هذه المواضع إلى قبائلنا حتّى لا يظنّ خالد إنا قد جمعنا الجيش لقتاله ، وينبغي أن نجمع (۲) الصدقات ونبعثها إليه ليعلم أنا على دين الإسلام ..

فجاء خالد فلم يجدهم في البطاح ، فعلم أنهم لا يريدون القتال وأخذ منهم الصدقات فبعثها .. تا آخر (۳) .

۱- مطلب مذکور در تاریخ طبری یافت نشد ، مثل بقیه مطالبی که مؤلف تحفه در حاشیه از طبری نقل کرده است و اثری از آن در تاریخ طبری نیست !

۲- در [الف] اشتباهاً : (یجمع) آمده است .

۳- حاشیه تحفه اثناعشریه : ۵۳۲ .

یعنی بود مالک بن نویره با بنی یربوع در بطاح ، پس هر گاه که متوجه شد خالد به آن طرف ، مالک گفت قوم خود را : نیست هیچ حيله [ای] برای ما سوای خضوع ؛ زیرا که به درستی که ما به تحقیق گناه کردیم ، وقتی که مصالحه کردیم سجاح را و روبروی او (۱) جنگ نمودیم ، پس متأذی شد ابوبکر از ما ، پس سزاوار آن است که ما متفرق شویم در این مواضع به سوی قبائل خود تا گمان نکنند خالد به درستی که ما جمع نمودیم لشکر را برای قتال او ، و سزاوار است که جمع کنیم صدقات را و بفرستیم به سوی او تا بداند به درستی که ما بر دین اسلام هستیم ؛ پس آمد خالد و نیافت ایشان را در بطاح ، پس دانست که ایشان اراده قتال ندارند ، و گرفت از ایشان صدقات را و فرستاد .

مع هذا اگر مراد از این قول این است که : آنچه مالک از اغنیای قوم خود گرفته بود به فقرای قوم خود رد نمود ؛ پس شناختی و قباحتی در این فعل بر او وارد نمیتواند شد ؛ زیرا که در “ صحیح بخاری ” و “ صحیح مسلم ” به روایت ابن عباس مذکور است که : حضرت رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم هر گاه که معاذ را به یمن فرستاده فرمود :

إنک تأتي قوماً من أهل الكتاب فادعهم إلى شهادة أن لا إله إلا الله وأنى رسول الله [ص] ، فإن هم أطاعوا لذلك فأعلمهم : إن الله افترض عليهم خمس صلوات في كل يوم وليلة ، فإن هم

۱- مناسب ترجمه (به همراه وی) میباشد ، ولی مقصود روشن است .

أطاعوا < ۳۴ > لذلك فأعلمهم : إن الله افترض عليهم صدقه تؤخذ من أغنيائهم فتردّ في فقرائهم ، فإن هم أطاعوا لذلك فأياك وكرائم أموالهم ، واتق (۱) دعوه المظلوم فإنه ليس بينها وبين الله حجاب (۲) .

یعنی : به درستی که تو میرسی قومی را از اهل کتاب پس دعوت کن ایشان را به سوی شهادت اینکه : نیست سزاوار پرستش مگر خدا و به درستی که من رسول خدایم [ص] ؛ اگر ایشان اطاعت کنند این را پس آگاه کن ایشان را که به درستی که فرض کرده است خدای تعالی بر ایشان پنج نماز در هر شب و روز ؛ اگر ایشان اطاعت کنند این معنا را آگاه کن ایشان را به اینکه فرض کرده است بر ایشان صدقه که گرفته میشود از اغنیای ایشان و ردّ کرده میشود در فقرای ایشان ؛ اگر ایشان اطاعت کنند این معنا را پس پرهیز کن تو از کرائم اموال ایشان ، و بترس دعوت مظلوم را به درستی که نیست در میان آن و در میان خدای تعالی حجابی .

و قسطلانی در “ شرح صحیح بخاری ” در شرح این حدیث گفته :

۱- در [الف] اشتبهاً : (واعتق) آمده است .

۲- [الف] در صحیح مسلم در کتاب الایمان در باب ذکر بیان أن النبی [(صلی الله علیه وآله و سلم)] لَمَا بَعَثَ مَعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ أَمْرٌ أَنْ يَدْعُوَ النَّاسَ بِشَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، و در صحیح بخاری در کتاب الزکاه در باب وجوب الزکاه . (۱۲) . [ب] صحیح البخاری ۲ / ۱۰۴ و صحیح مسلم ۱ / ۳۷ و ۳۸ (طبع مصر سنه ۱۳۳۴) واللفظ لمسلم . [صحیح مسلم ۱ / ۳۸ (طبع دارالفکر بیروت) ، وقریب به آن صحیح بخاری ۲ / ۱۰۸ (طبع دارالفکر بیروت)] .

وفيه منع نقل الزكاه من بلد المال ؛ لأن الضمير فى قوله : « فقراهم » يعود على أهل اليمن .

وعورض بأن الضمير إنما يرجع إلى فقراء المسلمين ، وهم أعم من أن يكونوا فقراء أهل تلك البلد أو غيرهم .

وأجيب : بأن المراد فقراء أهل اليمن بقريته السياق ، فلو نقلناها عند وجوبها إلى بلد آخر مع وجود الأصناف أو بعضهم لايسقط الفرض . (١) انتهى .

و نووى (٢) در “ شرح صحيح مسلم “ كفته :

١- [ب] ارشاد السارى ٣ / ٣ (طبع بولاق ١٣٠٤) .

٢- [الف و ب] يافعى در وقايح سنه ست و سبعين و سبع مائه كفته : وفى السنه المذكوره توفى الفقيه الإمام ، شيخ الإسلام ، مفتى الأنام ، المحدث المتقن ، المحقق المدقق النجيب ، البحر المفيد ، المقرئ المجيد ، محرر المذهب ومهذب ، وضابطه ومرتب ، أحد العباد ، وزين الزهاد ، والعالم المحقق ، الفاضل الولي الكبير ، السيد الشهير ، ذو المحاسن العديده ، والسيره الحميده ، والتصانيف المفيده الذى فاق جميع الأقران ، وسارت بمحاسنه الركبان ، واشتهرت فضائله فى سائر البلدان ، وشوهدت منه الكرامات ، فارتقى فى على المقامات ، ناصر السنه ، ومعتمد الفتوى ، الشيخ محيى الدين النووى يحيى بن شرف بن مزى بن حسن الشافعى ، مؤلف الروضه ، والمنهاج [اسم شرح صحيح مسلم (١٢)] ، والمناسك ، وتهذيب الأسماء واللغات ، وشرح المهذب ، وكتاب التبيان ، وكتاب الإرشاد ، وكتاب التيسير ، والتقريب ، وكتاب رياض الصالحين ، وكتاب الأذكار ، وكتاب الأربعين ، وكتاب طبقات فقهاء الشافعيه . . إلى آخره . (١٢) . [مرآه الجنان ٤ / ١٨٢] .

فيه ان الزكاه لا تدفع إلى كافر ، ولا تدفع أيضاً إلى غني من نصيب الفقراء ؛ واستدل الخطابي وسائر أصحابه (۱) على أن الزكاه لا يجوز نقلها عن بلد المال لقوله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « فتردّ في فقرائهم » (۲) .

یعنی : در این حدیث دلیل است بر آنکه : زکات دفع کرده نمیشود به سوی کافر ، و نیز دفع کرده نمیشود به سوی غنی از نصیب فقرا ، و استدلال کرد به این خطابی و سایر اصحاب او بر اینکه : به درستی که جایز نیست نقل زکات از شهر مال به جهت قول آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم : « فتردّ فی فقرائهم » .

و اگر مراد او این است که : کسانی که مالک ، صدقات اموال ایشان گرفته بود ، به همان کسان باز پس داد ، پس بر تقدیر صدق این خبر ، وجهش آن بوده باشد که مالک دانسته باشد که امر به اخذ صدقات مختص به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود ، و این معنا موجب ارتداد نمیتواند شد (۳) ،

۱- فی المصدر : (أصحابنا) .

۲- [ب] شرح صحیح مسلم المطبوع علی هامش إرشاد الساری ۱ / ۲۵۲ (طبع بولاق سنه ۱۳۰۴) . [شرح مسلم نووی ۱ / ۱۹۷] .

۳- [الف و ب] وأيضاً قد تقدّم أن أبا بكر قال - في قتل خالد مالكاً - : إنه تأوّل فأخطأ ، فثبت أن قتل مالك كان من غير أمر موجب ، ولا سبب مجوّز ، بل كان خطأً وخلافاً للحقّ ، فثبت على لسان خليفتهم : أن مالكاً لم يصدر عنه ما يوجب قتله ؛ فعليهم أن يلتزموا أحد الأمرين : إمّا أن يقولوا : إن إنكار الزكاه لم يقع من مالك . أو أن إنكارها لا يوجب القتل . فإن قالوا بالأول كذبوا أنفسهم ، حيث نسبوا إلى مالك إنكار الزكاه وأثبتوا بذلك ردّته ؛ وإن اختاروا الثاني فقد خطئوا أبا بكر في قتال مانعي الزكاه ، وقلّبوا هذه الفضيله العظيمة التي يستدلّون بها على أعلميته وأفضليته منقصه ومخزاه ، وعلى التقديرين يتمّ لنا الدست . (۱۲) .

چنانچه فخرالدین رازی در تفسیر قوله تعالی : (صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ) (۱) گفته :

احتجاج مانع الزکاه فی زمان ابی بکر بهذه الآیه وقالوا : إنه تعالی أمر الرسول صلی الله علیه [وآله] وسلّم بأخذ الصدقات ، ثم أمره أن یصلی علیهم ، وذكر أن صلاته سکن لهم ، فكان وجوب الزکاه مشروطاً بحصول ذلك السکن ، و معلوم أن غیر الرسول لا یقوم مقامه فی حصول ذلك السکن ، فوجب أن لا یدفع الزکاه إلی أحد غیر الرسول صلی الله علیه [وآله] وسلّم (۲)

یعنی احتجاج کردند مانعان زکات در زمان ابی بکر به این آیه و گفتند : به درستی که خدای تعالی امر کرده رسول خود صلی الله علیه [وآله] وسلّم را به گرفتن صدقات ، پس تر از (۳) آن امر کرده که صلات فرستد بر ایشان (۴) .

۱- سوره التوبه (۹) : ۱۰۳ .

۲- [ب] [تفسیر کبیر ۱۶ / ۱۸۰ (طبع طهران) .

۳- یعنی : بعد از آن .

۴- در [الف] اشتهاً : (و ذکر فرمود که صلات فرستد بر ایشان) اضافه شده است .

۳۵ > و ذکر فرمود که صلوات موجب سکون نفوس ایشان است ، پس گویا که وجوب زکات مشروط است به حصول این سکون ، و معلوم است که غیر جناب رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم قائم مقام او نمیتواند شد در حصول این سکون ، پس واجب است که دفع کرده نشود (۱) زکات به سوی احدی غیر جناب رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم (۲) .

و در “ شرح قسطلانی بر صحیح بخاری ” مذکور است :

إن أبا هريره . . . قال : لما توفي رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم وكان أبو بكر خليفة بعده ، وكفر من كفر من العرب : بعض بعباده الأوثان ، وبعض بالرجوع إلى اتباع مسيلمه ، وهم أهل اليمامة وغيرهم ، واستمر بعض على الإيمان إلا أنهم منعوا الزكاه ، وقالوا : إنها خاصه بالزمن النبوي صلى الله عليه [و آله] و سلم ؛ لأنه تعالى قال : (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدْقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ . . .) (۳) إلى آخر الآيه ، وغيره - عليه [و آله] الصلاة والسلام - لا يطهرهم ولا يصلّي عليهم فيكون صلاته سكناً لهم (۴) .

۱- در [الف] (نکرده شود) است که اصلاح شد .

۲- از (یعنی احتجاج کردند) تا اینجا در نسخه [ب] نیامده است .

۳- سوره التوبه (۹) : ۱۰۳ .

۴- [ب] [إرشاد الساری ۳۰ / ۶ (طبع بولاق ۱۳۰۴)] .

یعنی : هرگاه وفات یافت جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، و ابوبکر بعد آن حضرت خلیفه شد ، و کافر گردید از عرب کسی که کافر شد ، بعضی به پرستش بتان ، و بعضی به متابعت مسیلمه کذاب - و آنها اهل یمامه بودند - و غیر ایشان ^۱ و بعضی بر ایمان مستمر بماندند مگر [آنکه] منع زکات کردند ، و گفتند که : آن خاصه زمان پیغمبر صلی الله علیه [وآله] و سلم بود ^۲ زیرا که حق تعالی فرموده است که : (بگیر از اموال ایشان صدقه که به آن طاهر کنی ایشان را و تزکیه کنی ایشان را ، و صلوات فرست بر ایشان به درستی که صلوات تو موجب سکون ایشان است) پس غیر آن حضرت صلی الله علیه [وآله] و سلم تطهیر ایشان نکند ، و نه صلوات بر ایشان فرستد که صلوات او سکن ایشان باشد (۱) .

و ابن ابی الحدید (۲) در " شرح نهج البلاغه " گفته :

-
- ۱- از (یعنی : هرگاه وفات یافت) تا آخر این سطر در نسخه [ب] نیامده است .
- ۲- [الف وب] قال الشيخ صلاح الدين محمد بن شاكر بن أحمد الخازن في كتابه المسمى ب : فوات الوفيات : عبد الحميد بن هبه الله بن محمد بن محمد ، ابن ابی الحدید عزّ الدین المدائنی المعتزلی ، الفقیه الشاعر ، أخو موفق الدین ، ولد سنه سته وثمانین و خمس مائه ، و توفی سنه خمس و خمسين وست مائه ، وهو معدود فی أعيان الشعراء ، وله ديوان مشهور ، روى عنه الدمیاطی ، و من تصانیفه : الفلك الدائر على المثل السائر ، صنّفه فی ثلاثه عشر يوماً ، و كتب إليه أخوه موفق الدین : < شعر > المثل السائر یا سیدی * صنّفت فيه الفلك الدائر [الدائرا] لكن هذا فلك دائر * عجت [ب : جمعت] فيه المثل السائر [السائرا] [< شعر > و نظم فصیح ثعلب فی يوم و ليله ، و شرح نهج البلاغه فی عشرين مجلداً ، وله تعليقات على كتاب المحصل و المحصول للإمام فخر الدین . . إلى آخره . (۱۲) . [فوات الوفيات ۱ / ۶۰۹] .

قالوا : إن الله تعالى قال [لرسوله] (١) : (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ) (٢) قالوا : فوصف الصدقه المفروضه بأنها صدقه من شأنها أن يطهر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم الناس ويزكيهم بأخذها منهم ، ثم عقب ذلك بأن فرض عليه مع أخذ الزكاه منهم أن يصلى عليهم صلاه تكون سكوناً لهم .

قالوا : وهذه الصفات لا تتحقق (٣) فى غيره ؛ لأن غيره لا يطهر الناس ولا يزكيهم بأخذ الصدقه ، ولا إذا صلى على الناس كانت صلاته سكوناً لهم ، فلم يجب علينا دفع الزكاه إلى غيره .

وهذه الشبهه لاتنافى كون الزكاه معلوماً وجوبها ضروره من دين محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم ؛ لأنهم ما جحدوا وجوبها ولكنهم قالوا : إنه وجوب مشروط ، وليس يعلم بالضروره انتفاء

١- الزيادة من المصدر .

٢- سورة التوبه (٩) : ١٠٣ .

٣- در [الف] اشتبهاً : (يتحقق) آمده است .

کونها مشروطه و إنما يعلم ذلك بنظر و تأمل . (۱) انتهى .

یعنی : گفتند مانعان ادای زکات به ابوبکر : به درستی که خدای تعالی گفته است که : بگير ای رسول خدا [ص] از اموال ایشان صدقه که تطهیر و تزکیه ایشان به آن کنی ، و صلوات فرست بر ایشان که به تحقیق صلوات تو سکن است برای ایشان ، پس وصف کرد حق تعالی صدقه مفروضه را به اینکه : آن صدقه ای است که از شأن آن این است که طاهر و < ۳۶ > مزگی کند ایشان را رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم به گرفتن آن از ایشان ؛ بعد از آن تعقیب کرد این معنا را به اینکه فرض کرد بر آن حضرت با گرفتن زکات که صلوات فرستد بر ایشان صلاتی که موجب سکون ایشان باشد ، گفتند : و این صفات در غیر آن حضرت متحقق نمیشود ؛ زیرا که غیر آن حضرت طاهر و مزگی نمیکند مردم را به گرفتن صدقه ، و نه صلوات غیر آن حضرت موجب سکون ایشان میشود ، پس واجب نیست بر ما دفع زکات به سوی غیر آن حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلم ؛ و این شبهه منافی معلوم بودن وجوب زکات از ضروریات دین محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم نیست ؛ زیرا که ایشان وجوب آن را جحد نکردند ، بلکه گفتند که : وجوب آن مشروط است ، و انتفای مشروط بودن به ضرورت معلوم نیست ، بلکه معلوم نمیشود مگر به نظر و تأمل (۲) .

۱- [الف] جزء سابع عشر ، مطاعن ابی بکر . (۱۲) . [ب] شرح ابن ابی الحدید ۱۷ / ۲۰۸ (طبع مصر) .

۲- از (یعنی : گفتند مانعان ادای زکات) تا آخر این سطر در نسخه [ب] نیامده است .

و در این صورت قتل مالک بن نویره که مستمسک به قرآن باشد چگونه جایز خواهد بود؟! زیرا که اهل سنت مقاتله معاویه و عایشه با جناب امیر (علیه السلام) [را] به شبهه و خطای اجتهادی جایز میدانند. پس اگر انکار وجوب زکات هم به خطای اجتهادی کسی بکند چه جای ملامت است؟!

و نیز مقاتله ابوبکر با مانعین ادای زکات، خلاف اجماع مسلمین بود؛ زیرا که ابن ابی الحدید در “شرح نهج البلاغه” از “تاریخ طبری” نقل کرده که او در ضمن ذکر آمدن عرب و کلام کردن ایشان با ابوبکر در اسقاط زکات گفته:

واجتمعت کلمه المسلمین علی إجابته العرب إلی ما طلبت وأبی [أبو] بکر أن یفعل إلا ما کان یفعل رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم، و أن یأخذ إلا ما کان یأخذ (۱).

یعنی مجتمع شد کلمه مسلمین بر اجابت عرب به سوی آنچه طلب کردند از اسقاط زکات، و ابا نمود ابوبکر این را که بکند مگر آنچه میکرد آن را رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلّم، و اینکه بگیرد مگر آنچه میگرفت آن را آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلّم.

و در “کنز العمال” در روایتی طویل مذکور است که: ابوبکر از مهاجرین و انصار در باب قتال استشاره نمود، همه تا دیر [زمان] ساکت ماندند.

ثم تکلم عمر بن الخطاب فقال: أرى والله - يا خليفه رسول الله! - أن تقبل من العرب الصلاه، وتدع لهم الزكاه فإنهم

۱- [ب] شرح ابن ابی الحدید ۱۷ / ۲۱۰ (طبع مصر). [در تاریخ طبری پیدا نشد].

حدیث عهد [ب] جاهلیه (۱) ، لم یقیدهم (۲) الإسلام ؛ فإما أن یردّهم الله تعالى إلى خیر ، وإما أن یغیر (۳) الله الإسلام فتقوی علی قتالهم ، فما لبقیه المهاجرین والأنصار یدان بالعرب (۴) والعجم قاطبه ، فالتفت إلى عثمان ، فقال مثل ذلك ، وقال علی (علیه السلام) [مثل ذلك ، وتابعهم المهاجرون ، ثم التفت إلى الأنصار فتابعوهم (۵) .

از این روایت هم صریح واضح است که عمر و عثمان و جناب امیر (علیه السلام) و مهاجرین و انصار همه [آن] ها اجماع کرده بودند بر اینکه قتال با مانعین زکات نباید کرد .

و نیز در “کنز العمال” مسطور است :

عن عمر ، قال : لَمَّا اجتمع رأى المهاجرين - وأنا فيهم ، حين ارتدت العرب - فقلنا : يا خليفه رسول الله ! [ص] اترك الناس يصلون ولا يؤدّون الزكاة فإنهم لو قد دخل الإيمان قلوبهم لأقرّوا بها . . إلى آخره (۶) .

۱- الزيادة من المصدر .

۲- فى المصدر : (لم يقدم) .

۳- فى المصدر : (يعزّ) .

۴- فى المصدر : (للعرب) .

۵- [ب] كنز العمال ۳ / ۱۴۲ . [كنز العمال ۵ / ۶۶۱ (طبع مؤسسه الرساله ، بيروت)] .

۶- [ب] كنز العمال ۳ / ۱۴۱ . [كنز العمال ۵ / ۶۵۹ - ۶۵۸ (طبع مؤسسه الرساله ، بيروت)] . [الف و ب] أقول : من الغريب بأنهم يزعمون أن حكم أبى بكر بقتال المانعين للزكاة ، و مخالفته لسائر الصحابه فى ذلك دليل على أعلميته ، كما قال ابن حجر فى الصواعق : واستدل أصحابنا على عظم علم الصديق بقوله - فى الحديث الثابت فى الصحيحين - : والله لأقاتلن من فرّق بين الصلاة والزكاة ، و الله لو منعونى عقالا كانوا يؤدّونه إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم لقاتلتهم على منعه . واستدل الشيخ أبو إسحاق بهذا وغيره فى طبقاته على أن أبابكر أعلم الصحابه ؛ لأنهم كلهم وقفوا على فهم الحكم فى المسأله إلا هو ، ثم ظهر لهم بمباحثته لهم أن قوله هو الصواب فرجعوا إليه . انتهى . [الصواعق المحرقة ۱ / ۴۷ ، ۶۶ ، ولاحظ : تاريخ الخلفاء للسيوطى ۱ / ۴۱ ، وتهذيب الأسماء للنووى ۲ / ۴۷۳] . و لا يلتفتون إلى ما يلزم على ذلك من الشناعه الظاهره و الفضاعه الفاضحه من مخالفه أبى بكر للحقّ إن كان إجماع الصحابه دليلا على صواب ما أجمعوا عليه ، أو بطلان ما مهّدوه و أسّسوه و قرّروه بتقريرات طويله و مباحث عريضه من حجّيه إجماعهم لإصلاح خلافه أبى بكر . ثم العجب أنهم - على مقتضى ديدنهم و عاداتهم من رواياتهم المتناقضات - رووا ما يخالف هذا ويهدم بنيانه ، و يكذب هذا الدليل الموهوم و يرضّ أركانها ، كما فى كنز العمال [۶ / ۵۳۱] : عن يحيى بن برهان : ان أبابكر الصديق استشار علياً [(عليه السلام)] فى أهل الردّه ، فقال : إن الله جمع الصلاة والزكاة ، و لا أرى أن تفرّق ، فعند ذلك قال أبو بكر : لو منعونى عقالا - لقاتلتهم عليه كما قاتلهم عليه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم . (حامد حسين) . [تذكر نسخه افسست [الف و ب] ناقص بود ، و ناسخ نوشته بود : (باقى بر صفحه ۳۷) ، ولى در حاشيه صفحه ۳۷ دنباله مطلب نبود لذا تتمه روايت از خود “كنز العمال” آورده شد] .

اما آنچه گفته : و گفت : باری از مؤونه این شخص خلاص شدید ، باز به حضور خالد این ادای ارتداد از وی صادر شد .

پس کذب محض و افترای صرف است ، اگر مالک چنین کلمه میگفت ، خالد چرا این کلام او را در اعتذار از قتلش < ۳۷ > ذکر نمیکرد ؟

و حال آنکه دانستی که خالد در مقام اعتذار همین گفته که : مالک کلمه (صاحبکم) گفت .

و نیز عمر چرا او را مسلم میگفت ؛ و آنفاً دانستی که عمر با ابوبکر گفت که : خالد مسلمی را قتل کرده ، پس او را قتل کن .

و ابوبکر چگونه خالد را نسبت به خطا مینمود ؟ !

اما آنچه گفته که : عمر بن الخطاب در اول وهله همین دانست که این قتل بی جا واقع شد .

پس محجوج است به اینکه : آنچه از کتب سیر و تواریخ ثابت است ، آن است که : عمر تا آخر حیات خود بر این اعتقاد مُصَرّ بود ؛ و لهذا در وقت خلافت خود آنچه از اموال و اسارای قوم مالک بن نویره به نزد مسلمین

یافت ، از ایشان باز پس گرفته ، بر قوم مالک بن نویره ردّ کرد ، چنانچه در “ روضه الصفا ” مذکور است که :

عمر بن عبدالعزیز در هنگام گفتگو با شوذب و اصحاب او که خروج کرده بودند گفت که : شما دانسته اید که ابوبکر به فلان قبیله محاربه نموده ، مردان ایشان را به قتل آورده و عیال و اطفال آن جماعت را اسیر کرده ، [و] (۱) چون خلافت به عمر رسید ، اسیران را به اوطان و مساکن ایشان فرستاده . (۲) انتهى .

و نیز احتجاج عمر به عموم کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و احتجاج ابوبکر به قیاس ، چنانچه نووی در “ شرح صحیح مسلم ” گفته :

فاجتمع فی هذه القضية الاحتجاج من عمر بالعموم و من أبی بکر بالقیاس . (۳) انتهى .

و قیاس در مقابل عموم نصوص حجت نیست .

اما آنچه گفته : چون ابوبکر صدیق خالد را به حضور طلبید و از وی استفسار حال نمود ، ماجرا من و عن ظاهر شد ، و حق به جانب خالد دریافته متعرض حال او نشد .

۱- زیاده از مصدر .

۲- [ب] روضه الصفا ۳ / ۳۲۱ (طبع ایران ۱۳۷۹) . [روضه الصفا ۳ / ۳۲۰ - ۳۲۱ (چاپ مرکزی) ۳ / ۱۰۰ (چاپ سنگی)] .

۳- [الف] باب الأمر لقتال الناس حتی یقولوا : لا- إله إلا- الله .. إلى آخره . من کتاب الإیمان . [ب] شرح صحیح مسلم المطبوع علی هامش إرشاد الساری ۱ / ۲۵۹ (طبع بولاق ۱۳۲۰) . [شرح مسلم نووی ۱ / ۲۰۳] .

پس کمال تعجب است که ابوبکر به خطای خالد تصریح میکند ، و مخاطب او را مصیب میگوید !! و نمیداند که حکم به اصابه او عین تخطئه اول ، بلکه تفسیق ثانی است !

اما آنچه گفته که : حالا در این قصه تأمل باید کرد . . . الی آخر .

پس مجاب است به دو وجه :

اول : اینکه ما ثابت کردیم که مخاطب در نقل این قصه خیانت به کار برده ، و هرگاه که اصل این قصه بعینها نقل نشده ، تأمل در آن قصه لغو محض باشد .

وجه دوم : آنکه اگر قصاص قتل و حدّ زنا بر خالد لازم نمیآید ، کذب و فسق عمر لازم میآید .

اما آنچه گفته : آمدیم بر اینکه استبراء به یک حیض ، زن حربی را هم ضرور است ، و خالد انتظار این مدت هم نکشید .

پس این طعن بر خالد است نه بر ابوبکر .

جوابش آنکه : طعن بر ابوبکر به این وجه است که در این صورت بر ابوبکر لازم بود که اجرای حد زنا بر خالد میساخت ، و چون ترک حد خالد کرد طعن بر او لازم آمد .

اما آنچه گفته (۱): که مع هذا این روایت که : خالد همان شب به آن زن صحبت داشت در هیچ کتاب معتبر نیست !

پس مخدوش است به اینکه : ابن حجر در “صواعق محرقه” گفته :

وإنكاره - أي عمر - علي أبي بكر لكونه لم يقتل خالد بن الوليد لقتله مالك بن نويرة ، وهو مسلم ، ولتزوج امرأته من ليلته ودخل بها ؛ فلا يستلزم ذمًا له ولا لحاق نقص به ؛ لأن ذلك إنما هو من إنكار بعض المجتهدين على بعضهم في الفروع < ۳۸ > الاجتهاديه (۲).

و در “شرح مواقف” گفته :

أما تزوجه - أي خالد - امرأته - أي امرأه مالك - فلعلمها كانت مطلقة ، قد انقضی (۳) عدتها إلا أنها كانت محبوسه (۴).

یعنی : نکاح خالد با زن مالک بن نویره ، پس وجهش آن باشد که شاید آن مطلقه باشد ، و عده او منقضی شده باشد و نزد مالک محبوس بوده باشد .

۱- [الف] ف [فایده :] دروغ شاه صاحب !

۲- [الف] شبهه پنجم از فصل خامس از باب اول . [ب] صواعق محرقه : ۳۴ . [الصواعق المحرقه ۱ / ۹۱ (طبع مؤسسه الرساله ، بیروت)] .

۳- کذا ، وفي المصدر : (انقضت) .

۴- [الف وب] مرصد رابع ، مقصد رابع . (۱۲) . [ب] ۳۵۸ / ۸ (طبع مصر ۱۳۲۵) . [وانظر : مواقف ۳ / ۶۱۲] .

و همچنین علامه قوشجی (۱) در "شرح تجرید" در ذیل شرح قول محقق علیه الرحمه - که این است: إنه لم یحدّ خالدًا ولا اقتصّ منه (۲) - گفته:

حيث قتل مالك بن نويرة - وهو مسلم - طمعاً في التزويج بامرأته لجمالها، ولذلك تزوج بها من ليلته وضاجعها (۳).

یعنی: ابوبکر حد جاری نکرد بر خالد، و نه قصاص گرفت از او، وقتی که قتل کرد مالک بن نویره را - و او مسلم بود - از روی طمع در تزویج به زن مالک، به جهت جمال او، و به همین جهت تزویج کرد خالد با زنش در همان شب، و مضاجعه با او نمود! (۴)

۱- [الف و ب] ملا علاءالدین علی بن محمد قوشجی شارح "تجرید" از افاضل محققین و حکمای مدققین اهل سنت است، و به شرف تلمذ جناب محقق طوسی (رحمه الله) مشرف گشته، کتاب "شرح تجرید" او در دیار و آفاق مشهور است، و در درس علما و طلبا متداول. صاحب "کشف الظنون" در ذکر شروح "تجرید" میفرماید: ثم شرح المولى المحقق علاء الدين على بن محمد - الشهير ب: القوشجى - المتوفى سنة تسع وسبعين وثمان مائه شرحاً لطيفاً ممزوجاً، أوله: خير الكلام حمد الملك المنعم [العلام] .. إلى آخره. لخص فيه فوائد الأقدمين أحسن تلخيص، وأضاف إليها ما سمح به [نتائج] فكره مع تحرير سهل، سؤده بكرمان، وأهداه إلى السلطان أبو سعيد خان، وقد اشتهر هذا الشرح بالشرح الجديد. (۱۲). [كشف الظنون ۱ / ۳۴۸].

۲- شرح تجرید: ۴۰۲ (تحقیق زنجانی)، و صفحه: ۵۱۰ (تحقیق آملی)، و صفحه: ۲۰۵ (تحقیق سبحانی).

۳- شرح تجرید قوشجی: ۳۷۳.

۴- از (حيث قتل مالك) تا آخر این سطر در نسخه [ب] نیامده است.

بعد از آن جواب به این عبارت گفته :

وأجيب عنه بأنا لا نسلّم أنه وجب على خالد الحدّ والقصاص ؛ لأنه قد قيل : إن خالدًا إنّما قتل مالكا ؛ لأنه تحقّق منه الردّه ، وتزوج بامرأته في دارالحرب ؛ لأنه من المسائل المجتهد فيها بين أهل العلم ، وقد قيل : إن خالدًا لم يقتل مالكا ، بل قتله بعض أصحابه خطأ ، لظنه أنه ارتدّ ، وكانت زوجته مطلقه منه وقد انقضت عدّتها . (۱) انتهى .

یعنی و جواب داده شد از این طعن که : ما تسلیم نمیکنیم که واجب شد بر خالد حد و قصاص ؛ زیرا که گفته شده است که : خالد ، مالک را قتل نکرد مگر به جهت اینکه رده از او متحقق شد ، و تزویج کرد به زن او در دار حرب ؛ زیرا که این مسأله از مسائل مجتهد فيها است ، و گفته شده است که خالد قتل نکرد مالک را ، بلکه قتل کرد او را بعض اصحاب خالد از روی خطا به جهت گمان ارتداد او ، و زوجه او مطلقه بود و ایام عدت او منقضی شده (۲) .

اما آنچه گفته (۳) : مع هذا اگر در بعض کتب غیر معتبره یافته میشود ، جواب آن نیز همراه آن روایت موجود است که : این زن را مالک از مدتی [قبل]

۱- [الف] در مطاعن أبي بكر از مقصد خامس . [ب] شرح قوشجی ۳۸۹ (طبع حجر ایران ۱۲۷۴) . [شرح تجرید قوشجی ۳۷۳] .

۲- از (یعنی و جواب داده شد) تا آخر این سطر در نسخه [ب] نیامده است .

۳- [الف] ف [فایده :] تدلیس شاه صاحب !

مطلقه ساخته ، مجبوس داشته بود (۱).

اگر مرادش از کتب غیر معتبره “ شرح تجرید ” علامه قوشجی و “ صواعق محرقه ” و “ شرح مواقف ” است ، پس کذب محض است ؛ زیرا که این کتب مذکوره به نزد اهل سنت نهایت اعتبار دارد .

و اگر مرادش کتاب دیگر است ، اظهار نام آن ضرور بود تا اعتبار و عدم اعتبار آن به نزد اهل سنت دریافته شود .

اما موجود بودن جواب مذکور ، پس بدان که این جواب در شرح قوشجی بعد جواب اول به لفظ (قیل) مذکور است ، چنانچه مذکور شد .

و همچنین در “ صواعق محرقه ” این جواب بعد جواب اول به لفظ (لعل) مذکور است ، و هذه عبارته :

وتزوجه امرأته لعله لانقضاء عدتها بالوضع عقیب موته ، أو یحتمل أنها كانت مجبوسه عنده بعد انقضاء عدتها < ۳۹ > عن الازواج (۲) علی عاده الجاهلیه ؛ وعلی کل حال فخالد أنقی لله من أن یظن به مثل هذه الرذاله التي لا تصدر من أدنی المؤمنین فکیف بسیف الله المسلول علی أعدائه ؟! (۳) انتهى .

۱- در [الف] به اندازه دو سطر سفید است .

۲- کذا ، وفي المصدر : (الأزواج) .

۳- [الف] مقام سابق . [ب] صواعق محرقه : ۳۴ . [الصواعق المحرقه ۱ / ۹۱ (طبع مؤسسه الرساله ، بیروت)] .

و این جواب مخدوش است به اینکه : عمر احق است از خالد به احسان ظنّ و دفع طعن !!

و اگر خالد زنا نکرده باشد ، بلکه تزویج او با زن مالک صحیح باشد ، لازم آید که عمر در نسبت زنا به خالد مفتری و کاذب و قاذف باشد ؛ پس ناچار به زناى خالد قائل باید شد .

و نیز اگر تزویج او با زن مالک بعد انقطاع عدّه بود ، کذب ابوبکر هم لازم میآید ؛ زیرا که او گفت که : خالد در این تزویج تأویل کرد پس خطا نمود .

اگر تزویج صحیح بود ، خطا در آن چه گنجایش داشت ؟! (۱)

۱- [الف و ب] و نیز حکم ابی بکر ، خالد را به طلاق دادن زوجه مالک ، و سرزنش خالد بر تزویج او وجهی نداشت . سبط بن الجوزی در “ مرآه الزمان ” روایت کرده : فقال أبو بکر : لا أُشيم سيفاً سلّه الله على الكفار أبداً ؛ وودى مالکاً وأمر خالداً بطلاق امرأته بعد أن عتّفه على تزويجه إياها . [مرآه الزمان :] . به غایت غریب است که این تزویج خالد را خلیفه ثانی سنیه - که وحی بر زبانش نازل میشد ! و سکینه حق بر لسانش نطق میکرد ! و جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) در حقش - العیاذ بالله - فرموده که : الحق بعدی مع عمر ! - عین زنا میدانند ، و خلیفه اولشان هم با وصف کمال محامات خالد ، چاره از اعتراف به خطای او در آن نمیآید ، و مُلجأ شده - طوعاً و کرهاً - او را حکم به طلاق زن مالک میدهد ، و بر تزویجش سرزنش خالد میکند . و باز سنیه از مخالفت و تکذیب هر دو امام و خلیفه خود نترسیده ، به هواجس نفسانی و وساوس ظلمانی ادعای صحت تزویج دارند ، و همت را بر اثبات جواز آن بر گمارند ، و ردّ کلمات شیعه را بالاتر از محافظت ناموس خلفای خود انگارند ، و ندانند که اثبات صحت تزویج خالد هم خالی از احدی الحسنین نیست ؛ زیرا که در این صورت هم طعن کذب بر ابوبکر - در نسبت خطا به خالد - و ظلم در تعینف و سرزنش او و حکم او به طلاق لازم خواهد آمد ، و ثبوت فسق عمر - در قذف خالد - علاوه بر آن . و مقام حیرت این است که به این أعدا بارده که این حضرات تراشیده اند ، خالد چرا متمسک نگردید ؟ ! و دفع تهمت زنا و وصمت خطا که هر دو خلیفه بر او بسته بودند ، از خود نکرد ؟ ! آری مثل مشهور صادق است : مدعی سست گواه چیست ؟ (۱۲) حامد حسین .

و آنچه صاحب "صواعق" - از غایت محبت و حسن ظنّ خود به صحابه - گفته [که] : فخالِد أتقى لله من أن يظنّ به مثل هذه الرذاله .. إلى آخره (۱).

ناشی از عدم تأمل است ؛ زیرا که هرگاه خلیفه ثانی این رذالت [را] به خالد منسوب ساخته باشد ، باز کدام کس اتقی و اورع از او است که از آن تحاشی نماید و بیزاری جوید ؟ !

و اگر گویند که : عمر نسبت این رذالت به خالد ، به سبب عداوتی که از صغر سن به او داشت - کما سیجیء - نموده بود ، پس کلامش اعتبار را نشاید ،

۱- [ب] صواعق محرقه : ۳۴ . [۱ / ۹۱ (طبع مؤسسه الرساله ، بیروت)] .

تفسیق خلیفه خود کرده باشند ، وهو عندهم أشنع من کل شیعی .

و اما آنچه گفته : چون در این باب الزام اهل سنت ، و اثبات مطاعن به روایات و مذهب ایشان منظور است ، لابد ملاحظه روایات و مسائل ایشان باید کرد ، و الا مقصود حاصل نخواهد شد .

پس اگر مقصودش این است که در باب الزام اهل سنت تمسک به روایات و مسائل ایشان میاید ، پس قولش صحیح است ، و علمای شیعه را همیشه این معنا ملحوظ و منظور مییاشد ، چنانچه در مقدمه الهیه ، در ضمن اقوال ، ردّ مخاطب که در صدر کتاب گفته ، به معرض گزارش و بیان آمد (۱) .

و اگر مطلوبش این است که ملا-حظه جمیع روایات ایشان ، اگرچه با هم متناقض و متعارض بوده باشد لابد و ضرور است ، پس این معنا هرگز ضرور نیست ؛ در فتاوی " مجمع البرکات " (۲) مینویسد :

۱- گرچه در شمار تألیفات مؤلف کتابی به نام " مقدمه الهیه " گزارش نشده است ، ولی عبارت ایشان در این مقام مفید آن است که ایشان در ردّ مقدمه تحفه هم تألیفی داشته و در آن کتاب اثبات کرده است که علمای شیعه در ردّ عامه به روایات و مطالب خود عامه تمسک کرده اند .

۲- لم نعلم بطبعه ، ولا- نعرف له نسخه فعلا ، وقال فی معجم المؤلفین عمر کحاله ۳ / ۴۱ : أبو البرکات بن جمال الدین (کان حیاً ۱۱۱۰ هـ ۱۶۹۸ م) أبو البرکات بن جمال خان . فقیه حنفی ، تولی الإفتاء بدلهلی فی الهند . من آثاره : مجمع البرکات .

إقرار الإنسان على نفسه صحيح ، وعلى غيره باطل (۱) .

و نیز در "مجمع البرکات" نوشته :

إذا قال بالفارسیه : مرا از تو چندین باید ، وسمی مالا معلوما ، فقال المخاطب : مرا نیز از تو چندین باید ، كان هذا من الثانی إقراراً بما ادّعاہ الأول (۲) .

اما آنچه گفته (۳) :

وفی الاستیعاب : وأمره - أى خالداً - أبو بكر الصديق على الجیوش ، ففتح الله علیه الیمامه و غیرها ، وقتل على یدیه أكثر أهل الردّه ؛ منهم مسیلمه الكذاب ، ومالك بن نویره .. إلى آخر ما قال (۴) .

۱- مجمع البرکات : وانظر : المجموع للنووی ۲۰ / ۳۳۷ ، حاشیه الدسوقی ۴ / ۱۳۴ ، المبسوط للسرخسی ۱۸ / ۱۲۸ ، بدائع الصنائع للکاشانی ۶ / ۱۰ ، ۷۲ و ۷ / ۲۲۸ .

۲- مجمع البرکات : أقول : قال السرخسی : باب اقرار الرجل على نفسه وعلى غيره ، وإذا قال الرجل : لفلان على فلان ألف درهم فجحد الآخر لزم المقر نصفه ؛ لأنه عطف الأمر على نفسه ، والعطف يقتضى الاشتراك فى الخبر ، وإقراره على نفسه حجه وعلى الآخر ليس بحجه . انظر : المبسوط للسرخسی ۱۸ / ۱۸۳ - ۱۸۴ .

۳- [الف] ف [فايده :] خيانت شاه صاحب !

۴- [ب] الاستيعاب ۱ / ۱۵۴ (حيدرآباد دکن) . [الاستيعاب ۲ / ۴۲۹] .

پس جوابش آنکه : وجه شمردن متعصبین اهل سنت ، مالک را از اهل رده محض مقتول شدن او است از دست خالد ، و گرنه اهل سیر و تواریخ تصریح کرده اند که مالک میگفت : (أنا علی الإسلام) .

و مع هذا در کتاب “استیعاب” بعد از عبارت مذکوره ، عبارتی واقع است که دلالت بر نفی ارتداد مالک بن نویره میکند ، لهذا این ناصبی آن عبارت را نقل نکرده < ۴۰ > بلکه گفته : (إلی آخر ما قال) ، و آن این است :

وقد اختلف فی حال مالک بن نویره فقیل : إنه قتلہ مسلماً . . . أی قتلہ خالد لظنّ ظنّه به ، و کلام سمعه منه ، و أنکر علیه أبو قتاده قتلہ ، و خالفه فی ذلك وأقسم أن لا یقاتل تحت رايته أبداً (۱) .

یعنی اختلاف واقع است در حال مالک بن نویره ، پس گفته شد که قتل کرده خالد او را در حالتی که مسلمان بود به سبب گمانی که به او کرد و کلامی که از او شنید ، و انکار کرد بر خالد ، ابوقتاده قتل او را ، و مخالفت کرد او را در این معنا ، و قسم خورد که مقاتله نکنند زیر رایت او گاهی هرگز (۲) .

و ولی الله ، پدر مخاطب ، تمام عبارت “استیعاب” را در “رساله تفضیل الشیخین” آورده ، و در نقل خیانت ننموده (۳) .

۱- [الف] ترجمه خالد بن الولید . (۱۲) . [ب] الاستیعاب ۱ / ۱۵۴ (حیدرآباد دکن) . [الاستیعاب ۲ / ۴۲۹] .

۲- از (یعنی اختلاف واقع است) تا آخر این سطر در نسخه [ب] نیامده است .

۳- در اوائل همین طعن در حاشیه از قره العینین : ۱۸۶ - ۱۸۷ گذشت .

اما آنچه گفته : سلّمنا که مالک بن نویره مرتد نبوده ، اما شبهه ارتداد او بلاریب در ذهن خالد جا گرفته بود ، والقصاص یندرئ بالشبهات .

پس ممنوع است به اینکه با وجود :

اقرار مالک به اسلام .

و گفتن او : أنا علی الإسلام .

و عدم صدور امری از او که موجب ارتداد شود .

و انکار عبدالله بن عمر و ابوقتاده انصاری بر خالد - پیش از وقوع قتل مالک - شبهه چه گنجایش داشت ؟ !

و اندر ای قصاص در این صورت وجهی ندارد ، و الا هر کسی را میرسد که هر که را خواهد قتل نماید و ادعای شبهه ارتداد سازد ، و قصاص از او مندفع شود ، وهو باطل بالبداهه (۱) .

۱- [الف و ب] و از غرائب آن است که ثقات اهل سنت نقل میکنند که : خالد ، مالک را ذمه خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) ، بلکه ذمه ابی بکر هم داده بود ، و مهاجرین بر قتل او انکار کردند ، و او التفتات به قولشان نکرد ، و رعایت ذمه خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) بلکه ذمه ابوبکر هم ننمود ، و او را قتل نمود ، چنانچه سبط بن الجوزی در " مرآه الزمان " آورده : فقال له - ای لمالک - خالد : هلّم إلى الإسلام ، فقال مالک : وتعطينی ماذا ؟ فقال : أعطیک ذمه الله و ذمه رسولہ صلی الله علیه [و آله] و سلّم و ذمه ابی بکر و ذمه خالد أن لا أجاوز إلیک ، وأن أقبل منک . . فأعطاہ مالک یدہ ، و خالد علی تلک العزیمہ من أبی بکر فی قتله ، فقال : یا مالک ! إنی قاتلک ، فقال : لا- تقتلنی ، فقال : لا بدّ . . وأمر بقتله . فتهیب المسلمون ذلک ، وقال المهاجرون : أتقتل رجلاً مسلماً وقد أعطیتہ ذمه الله و ذمه رسولہ [صلی الله علیه و آله و سلم] . انتهى . [مرآه الزمان :] . پس با وصف شهادت مهاجرین بر اسلام مالک ، و امان دادن او به ذمه خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) ، تجویز قتل او یا راه دادن شبهه کفر او از غرائب هفوات و خرافات است . و به حیرتم که اگر خالد ذمه خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) را به حساب نمیگرفت ، چرا به ذمه جناب خلافت مآب و ذمه خودش اعتنایی نکرد ؟ ! (۱۲) ح .

اما استفتایی که ذکر کرده ؛ پس جوابش از طرف علمای شیعه آن است که : البته امور مذکوره باعث کفر و ارتداد فاعل آن میشود ، لیکن هرگز ثابت نیست که از مالک بن نویره امری از امور مذکوره ، و امثال آنکه دلالت بر ارتداد و قطع اسلام او کند صادر شده باشد .

و اما جواب آن از طرف اهل سنت آنکه : روز عاشورا روز فرح و سرور است ، و اشرف ایام و بهترین روزهاست ، و مانند ایام شریفه عیدین و جمعه است ، و کسی که این روز را روز مصیبت داند خاطی است ، و مذهب او قبیح و فاسد ؛ پس کسی که در این روز اظهار شادی و سرور کند مثاب خواهد شد نه مرتد ؛ چنانچه شیخ عبدالقادر جیلانی - که سنیان او را قطب یزدانی

و

غوث صمدانی نامند - در " غنیة الطالبین " (۱) داد نصب و عداوت اهل بیت (علیهم السلام) داده میگوید :

قد طعن قوم علی من صام هذا اليوم العظيم ، و ما ورد فيه من التعظیم ، وزعموا أنه لا يجوز صيامه لأجل قتل الحسين بن علی - رضی الله عنهما [(علیه السلام)] - فيه ، وقالوا : ينبغي أن تكون المصيبة فيه عامه علی جميع الناس لفقده [فيه] (۲) ، وأنتم تتخذونه يوم فرح وسرور ، تأمرون فيه بالتوسعة علی العیال ، والنفقة الكثيره ، والصدقه علی الفقراء والضعفاء والمساكين ، وليس هذا من حق

۱- [الف و ب] شاه ولی الله ، والد ماجد فاضل ناصب در " تفضیل الشیخین " [قره العینین : ۱۲۲] ، و ملا علی قاری در " منح ازهر شرح فقه اکبر " [منح الروض الازهر فی شرح الفقه الاکبر : ۲۲۳] تصریح نموده اند به اینکه : " غنیة الطالبین " از مصنفات عبدالقادر جیلانی است . و همچنین عبدالحکیم سیالکوئی در ترجمه این کتاب قطع و یقین به آن نموده . و خود فاضل ناصب هم در حاشیه باب هفتم این کتاب [حاشیه تحفه اثنا عشریه : ۳۴۸] " غنیة " را از مصنفات عبدالقادر دانسته ، و از آن بعض عبارات نقل کرده . پس آنچه بعضی از قاصران انکار بودن آن از تصنیفات عبدالقادر جیلانی نموده اند ، قابل اصغاف نیست . [مراجعه شود به مقدمه الغنیة ۱ / ۱۷] . و در مناقب و محامد این بزرگ نه آنقدر است که به احصای آن توان پرداخت ، چنانچه بر ناظر " بهجه الاسرار " و " اخبار الاخیار " و " مرآة الجنان " و غیر آن مخفی و پوشیده نیست . (۱۲) ح . [همچنین مراجعه شود به ازاله الخفاء ۲ / ۲۷۵] .

۲- الزیاده من المصدر .

الحسين [(عليه السلام)] على جماعه المسلمين . . ! وهذا القائل خاط (١) ، ومذهبه قبيح فاسد ؛ لأن الله اختار لسبط نبيه الشهاده فى أشرف الأيام وأعظمها وأجلها وأرفعها عنده ، ليزيده بذلك رفعه فى درجاته ، وكرامه مضافه إلى كراماته ، < ٤١ > ويبلغه منازل الخلفاء الراشدين الشهداء بالشهاده ؛ ولو جاز أن يتخذ يوم موته يوم مصييه ؛ لكان يوم الإثنين أولى بذلك ، إذ قبض الله فيه نبيه [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ، وكذلك أبو بكر الصديق قبض فيه ، وهو ما روى هشام بن عروه ، عن أبيه ، عن عائشه . . . ، قالت : قال أبو بكر لى : أى يوم توفى النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم فيه ؟ قلت : يوم الإثنين ؛ قال . . . : إنى أرجو أن أموت فيه ؛ فمات فيه .

وفقد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وفقد أبى بكر (٢) الصديق أعظم من فقد غيرهما .

وقد اتفق الناس على شرف يوم الإثنين وفضيله صومه ، وأنه يعرض فيه وفى يوم الخميس أعمال العباد ؛ وكذلك يوم عاشورا لا يتخذ يوم مصييه ، ولأن يوم عاشورا إن يتخذ يوم مصييه ليس بأولى من أن يتخذ يوم عيد وفرح وسرور لما قدمنا ذكره وفضله : من أنه يوم

١- فى المصدر : (خاطئ) .

٢- در [الف] اشتباهاً (أبو بكر) بود .

نجى الله فيه أنبياءه من أعدائهم ، وأهلك فيه أعداءهم الكفار من فرعون وقومه وغيرهم ، وأنه خلق السماوات والأرض والأشياء الشريفة فيه وآدم (١) . . وغير ذلك ، وما أعد الله لمن صامه من الثواب الجزيل ، والعطاء الوافر [الكثير] (٢) وتكفير الذنوب ، وتمحيص السيئات ، فصار عاشورا مثل بقيه الأيام الشريفة كالعيدين والجمعه وعرفه . . وغيرها .

ثم لو جاز أن يتخذ هذا اليوم مصيبه لاتخذته الصحابه والتابعون ؛ لأنهم أقرب إليه منا وأخص به . (٣) انتهى .

اما اهانت [به] حضرت امام حسين (عليه السلام) ، و تحقير جناب ايشان ، و ديگر خاندان رسول (صلى الله عليه وآله و سلم) و اولاد فاطمه (عليهم السلام) .

پس آن هم بنابر قواعد اهل سنت باعث كفر و ارتداد نمیشود ؛ زیرا كه ابن حجر در “ منح مكيه “ شرح قصيده همزيه در حال يزيد گفته :

بل قال احمد بن حنبل بكفره ، وناهيك به ورعاً وعلماً يقضيان بأنه لم يقل ذلك إلا لقضايا وقعت منه صريحه ، وذلك عند غيره (٤) كالغزالي ، فإنه أطال في ردّ كثير ممّا نسب إليه كقتل الحسين (عليه السلام) !

١- [ب] وفيه خلق آدم .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- [الف] قريب به نصف كتاب . [الغنيه لطالبي طريق الحق ٢ / ٩٥٠ - ٩٥٢] .

٤- في المصدر : (صريحه في ذلك ، ثبتت عنده ، وإن لم تثبت عند غيره) .

فقال : لم يثبت من طريق صحيح أنه قتله ، ولا أمر بقتله ، بل بالغ في تحريم سبّه ولعنه ؛ وكابن العربى المالكي ، فإنه نقل عنه ما يقشع منه الجلد أنه قال : لم يقتل يزيد الحسين [(عليه السلام)] إلا بسيف جدّه . . ! أى لأنه (١) الخليفة والحسين [(عليه السلام)] باغ عليه ، والبيعه سبقت ليزيد ، ويكفى في هذا بعض أهل الحلّ والعقد وبيعتة كذلك ؛ لأن كثيرين قدموا (٢) عليها مختارين لها ؛ هذا مع عدم النظر إلى استخلاف أبيه له ، وأما مع النظر لذلك فلا يشترط موافقه أحد من أهل الحلّ والعقد على ذلك (٣) .

١- فى المصدر : (أى بحسب اعتقاده الباطل انه) .

٢- فى المصدر : (أقدموا) .

٣- [الف] در شرح بيت : < شعر > من شهيدين ليس ينسينى الطّ * ف مصابيهما ولا كربلاء < شعر > (١٢) . [المنح المكيه فى شرح الهمزيه ٣ / ١١٣١ - ١١٣٢] . [الف و ب] فقير حقير - عفاالله عنه - ميگويد كه : از عجايب امور اين است كه ابن حجر داد ناصبيت داده ، در " منح مكيه " بعد اين عبارت ، تمثيل حضرت امام حسين (عليه السلام) با معاويه ، در متغلب و باغى بودنش [را] نقل ميكند و آن را به ديده رضا ميبيند ، چنانچه بعد عبارتى كه در كتاب مذكور است ميگويد : و يُردّ - أى قول ابن العربى - : بأن هذا إنّما هو بعد استقرار الأحكام وانعقاد الإجماع على تحريم الخروج على الجائر ، أما قبل ذلك فإن الأمر منوط بالاجتهاد ، واجتهاد الحسين (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] اقتضى جواز أو وجوب الخروج على يزيد بجوره [بحق] وقبائحه التى تصم عنها الآذان ، فهو - أعنى الحسين [(عليه السلام)] - محقّ بالنسبه لما عدّه ، لاسيما أن رأى ما رء آه أحمد من كفره ، ويؤيده [وبه يردّ] أيضاً ما قيل فى نظير ذلك حال معاويه مع الحسن [(عليه السلام)] قبل نزوله عن الخلافه ، ومع على [(عليه السلام)] ؛ فإنه كان متغلباً باغياً عليهما لكنه غير آثم لاجتهاده ، فالحسين [(عليه السلام)] كذلك ! انتهى . فتأمل ذلك فإن كلام الأئمه فيه كالمتمتافى ولا يزول الإشكال فيه إلا بما قررته فانتفذه . [فاستفده] انتهى . [المنح المكيه فى شرح الهمزيه ٣ / ١١٣٣] . وقد نقلته عن نسخه عتيقه قوبلت على أصل نسخه ابن حجر المكي ، وهى موجوده عندى الآن ، وهو التاريخ الثامن والعشرون من شوال سنه إحدى وسبعين ومائتين بعد ألف ، وهذه العبارة الملعونه الميشومه صريحه فى أن الحسين (عليه السلام) عند بعض أئمتهم كان متغلباً باغياً - العياذ بالله من ذلك - وأن ابن حجر يرى ذلك القول الخيىث مؤيداً لما هو بصده ، فنعوذ بالله من عمى البصيره وخبث السريره . لكاتبه . (١٢) ح .

وفى بعض النسخ بعد قوله : (بسيف جدّه) هكذا : بحسب اعتقاده الباطل أنه الخليفة .. إلى آخره .

و از این عبارات ظاهر شد که ابن العربی - معاذ الله - به باغی بودن امام حسین (علیه السلام) قائل بود ، و نهایت تحقیر آن جناب مینمود که آن حضرت را قابل قتل و مقتول به حق میدانست ، ففضّ الله فاه وجعل النار مثواه ، و اهل سنت حکم < ۴۲ > به تکفیر ابن العربی هرگز نمیکنند ، بلکه او را از اعظم و اکابر علمای خود میدانند (۱).

۱- [الف و ب] مخفی نماند که این ابن العربی شارح " ترمذی " است ، و فضائل و محامدش بر افواه این حضرات مشهور ، و نقل اقوال و کلماتش در کتب دینیه اینها جابجا مسطور است ، در " مفتاح کنز الدراییه " به ترجمه او میگوید : قال فی الدیباچ : هو العلامه الحافظ أبو بكر محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن أحمد - المعروف ب : ابن العربی المعافری الاشیلبی ، ختام علماء الأندلس ، و آخر الحفّاظ ، رحل إلى المشرق ، ولقى أعلام الأئمه واتسع فی الروایه ، و اتقن مسائل الخلاف والأصول والكلام .. و غیر ذلك ، و جمع إلى التفتن فی العلوم والاستبحار فیها ، و تقرب الی الذین [كذا] فی تحقیق غوامضها ، حسن العهد ، و ثبات الودّ ، و كثرة الاحتمال ، و كرم النفس ، و دماثة الأخلاق [یعنی : حسن الخلق] . وقال الذهبی - فی التذکره - : ولد سنه ثمان وستین وأربع مائه ، و رحل مع أبيه إلى المشرق ، فسمع طراد بن محمد الزییبی و أبا الفضل بن الفرات والقاضی أبا الحسن الخلعی و ابن مشرف والحافظ مکی بن عبد السلام الرمیلی والحسین بن عبد الله الطبری .. فی طوائف بمكّه و بغداد و دمشق و مصر و المقدس و الأندلس .. و غیرها ، و تخرّج بالإمام أبا حامد الغزالی و العلامه أبا زكريا التبریزی و الفقيه أبا بكر الشاشی ، و جمع و صنّف و برع فی الأدب و البلاغ و بعد صیته ، روى عن محمد بن يوسف بن سعاده و الحافظ أبا القاسم السهیلی و نجبه بن یحیی الرعینی .. و خلق كثير ، و آخر من روى عنه بالإجازة فی سنه ست عشره و ست مائه أبو الحسن علی بن أحمد الشعوری ، و أدخل الأندلس علماً شریفاً و إسناداً منيفاً ، و كان متبحراً فی العلم ، ثاقب الذهن ، عذب العبارة ، موطأ الأكناف ، كريم الشمائل ، كثير الأموال ، ولی قضاء اشیلبیه فحمد و أجاد سیاسه ، ثم عزل ، فأقبل علی التصنیف و نشر العلم ، و كان أحد من بلغ رتبه الاجتهاد فیما قیل ، صنّف فی الحدیث و الفقه و الأصول و علوم القرآن و الأدب و النحو و التواریخ ، و اتسع حاله ، و كثر إفضاله و مدحته . [مفتاح کنز الدراییه] : . [الف] مقداری سفید بود که ظاهراً ابتدای مطالب بعد بوده . [كبد رسول مختار (صلی الله علیه و آله) و دشمنان آل اطهار (علیهم السلام)] داده ، كمر همت را به میان جان بسته ، قلوب اهل ایمان را خسته ، به تألیف و تصنیف و به مدایح و مناقب یزید پلید پردازند ، و حقوق ائمه خویش به وجه نیک ادا سازند ، نمیبینی که ابن تیمیه - که به محامد کبیره و مناقب شهیره او دفاتر طویله سیاه مینمایند ، و قصبات سبق در ستایش و اطرای او میربایند - تصنیفی در فضائل و مناقب معاویه و فرزند دلبندش یزید - که هر دو از کبار ائمه اویند - برای اتباع و اشیاع خویش یادگار گذاشته ، و ستایش و مدیحت این هر دو امام خود در آن نگاشته ، چنانچه صلاح الدین محمد بن شاکر خازن در " فوات الوفیات " - که ذیل " تاریخ " ابن خلکان است و نسخه [ای] عتیقه از آن است که تاریخ کتابتس سنه خمس و تسعین و الف است ، [و] پیش فقیر حاضر - بعد آنکه ابن تیمیه را به این اوصاف جمیله ستوده : شیخنا الإمام الربانی ، إمام الأئمه ، و مفتی الأئمه ، و بحر العلوم ، سید الحفّاظ ، فارس المعانی و الألفاظ ، فرید العصر ، و قریع الدهر ، شیخ الإسلام ، قدوه الأنام ، علامه الزمان ، و ترجمان القرآن ، علم الزهّاد ، و أوحّد العیاد ، قامع المبتدعین ، و آخر المجتهدین ، نزیل دمشق ، صاحب

التصانيف التي لم يسبق إلى مثلها . . . تا آنکه به تصویب فضایل و مناقب او قریب شش ورق طولانی خراب ساخته ، در مقام تعداد مصنفاتش میگوید : مجلد فی فضائل اَبی بکر و عمر . . . علی غیرهما ، قاعده فی فضل معاویه وابنه یزید . انتهى . [فوات الوفيات ۱ / ۱۲۷ فقط قسمت اخیر بود ، چهار سطر اول در فوات الوفيات و یا جای دیگر در ترجمه او پیدا نشد] . و بر محض اثبات فضیلت او اکتفا نکرده ؛ خلافت او هم ! - و آن هم از احادیث جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله و سلم) !! به اثبات رسانند ، كما يظهر من الكوكب المنير شرح الجامع الصغير وغيره . (۱۲) ح . [قال ابن تيميه - مدافعاً عن يزيد لعنه الله - : وأما الذين سَوَّغوا محبته [أي محبه يزيد] أو أحَبُّوه كالغزالي والدستي . . . فلهم مأخذان : أحدهما : أنه مسلم ولي أمر الأمة على عهد الصحابه وتابعه بقاياهم ، وكانت فيه خصال محموده ، وكان متأولاً فيما ينكر عليه من أمر الحزبه وغيره . فيقولون : هو مجتهد مخطئ ، ويقولون : إن أهل الحزبه هم نقضوا بيعته أولاً- ، و أنكر ذلك عليهم ابن عمر وغيره . أما قتل الحسين [عليه السلام] فلم يأمر به ، ولم يرض به ، بل ظهر منه التألم لقتله ، وذم من قتله ، ولم يحمل الرأس إليه ، وإنما حمل إلى ابن زياد . ! المأخذ الثاني : إنه قد ثبت في صحيح البخاري عن ابن عمر : إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : أول جيش يغزو القسطنطينيه مغفور له . وأول جيش غزاها كان أميره يزيد . انظر : مجموعه الفتاوى ۴ / ۲۹۷ (طبع دارالجيل ، الرياض ، الأولى) .]

و اهانت یزید اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) را ، و امر کردن او به قتل حضرت امام حسین (علیه السلام) ظاهر است ، و با این همه یزید را اهل سنت مرتد نمیدانند ، و میگویند که : چون این افعال شنیعه او به استحلال نبود ، کافر نباشد ، بلکه از جمله مؤمنین است .

ملا علی قاری در “ شرح فقه اکبر ” میگوید :

الأمر بقتل الحسين [علیه السلام] لا یوجب الکفر ؛ فإن قتل غیر

الأنبياء كباره عند أهل السنه والجماعه إلا- أن يكون مستحلاً ، وهو غير مختص بالحسين (عليه السلام) ونحوه ، مع أن الاستحلال أمر لا يطلع عليه إلا ذو الجلال (۱).

و شارح “ عقائد نسفی ” پاس اسلام کرده ، کلمه حقى گفته بود که :

الحقّ أن رضى يزيد بقتل الحسين [(عليه السلام)] واستبشاره بذلك معلوم ، وإهائته أهل بيت النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم تواتر معناه ، وإن كان تفاصيلها آحاداً ، فنحن لا نتوقف فى شأنه بل فى إيمانه ، لعنه الله عليه وعلى أنصاره وأعوانه . (۲) انتهى .

مگر متدینین اهل سنت از این کلام بسیار به غضب و طیش آمده ، تحميق و تسفيه او کرده اند ، و کلامش را خارج از مقتضای عقل و عدالت و دیانت دانسته [اند !!] ، چنانچه ملا علی قارى در “ شرح فقه اکبر ” بعد از نقل این کلام گفته :

لا يخفى أن قوله : (والحق ..) بعد نقله الاتفاق ، ليس فى محله .

مع أن الرضى بقتل الحسين [(عليه السلام)] ليس بكفر ، لما سبق من أن قتله لا- يوجب الخروج من الايمان بل هو فسق ، وخروج عن الطاعه إلى العصيان !..

۱- [ب] شرح فقه اکبر : ۸۶ (طبع کراچى) . [منح الروض الأزهر فى شرح الفقه الأكبر : ۲۱۶] .

۲- [ب] شرح عقائد نسفی : ۴۷ (طبع مصر) . [شرح العقائد : ۴۴۹ (نسخه عکسى) ، صفحه : ۱۸۸] چاپ قریمی يوسف ضیا ، صفحه : ۲۴۸ (تحقيق عدنان درویش) .

ثم دعواه : (إنه مما تواتر معناه) ؛ فقد سبق أنه لا يثبت أصلاً ، فضلاً عن التواتر قطعاً .

ثم قوله : (لا نتوقف في شأنه بل في إيمانه) ؛ فقد علم مما تقدم : إنه كان مسلماً ، ولم يثبت عنه ما يخرج عن كونه مؤمناً ، مع أن الاستحلال الموجب الكفر (۱) أمر باطنى لا يعلمه إلا الله ، فعدم توقفه ووجود جرأته خارج عن مقتضى عقله وعدالته وكمال علمه وديانته (۲) .

اما آنچه گفته : جواب دیگر آنکه : صدیق خلیفه رسول [(صلی الله علیه وآله وسلم)] بود . . . الی آخر .

پس ابوبکر در واقع خلیفه عمر بود ، نه خلیفه رسول ! (صلی الله علیه وآله وسلم) .

و ظاهر قولش دلالت دارد بر آنکه فرمایش سنیان گاهی مخالف سنت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) هم میباشد .

و نیز بر هر کس واجب است که موافق سنت پیغمبر [(صلی الله علیه وآله وسلم)] عمل نماید ، خواه خلیفه باشد خواه رعیت .

و اصل دعوی اهل سنت همین است که ابوبکر خلیفه رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بود .

و شیعیان برای نقض این دعوی گفته اند که : خلیفه را میباید که معصوم و

۱- فی المصدر : (للکفر) .

۲- [ب] شرح فقه اکبر : ۶۸ (طبع کراچی) . [منح الروض الأزهر فی شرح الفقه الأكبر : ۲۱۷ - ۲۱۸] .

محفوظ باشد از مطاعن ، و ابوبکر مطعون بود به مطاعن کثیره ، و از جمله مطاعن او طعن مذکور است ؛ پس در جواب این اعتراض ذکر اصل دعوی غیر مناسب است ؛ کما لایخفی .

و اگر چه خلیفه بودن ابوبکر را حقیقتاً در جواب مدخلی نیست ، لیکن ظاهر عبارتش دلالت دارد بر اینکه این معنا را دخلی هست ، و الا ذکر آن حشو و لغو باشد ، والحق كذلك .

اما آنچه گفته : بلکه موافق سنت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم بایستی کرد .

پس کلام < ۴۳ > در همین است که ابوبکر موافق سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عمل نمیکرد ، و لهذا استحقاق خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از او سلب کرده میشود .

اما آنچه گفته : در حضور جناب پیغمبر خدا ۹ همین خالد بن الولید صدها را از مسلمانان مفت به شبهه ارتداد کشته بود ، آن حضرت اصلاً متعرض نشد . . . تا آخر پس جوابش آنکه : به موجب حدیث “ صحیح بخاری ” - که خود در حاشیه این قول نقل کرده (۱) - آن قوم در اصل کفار بودند ، و هنوز اسلام ایشان متحقق نشده بود ، و پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) خالد را برای دعوت آنها به

۱- حاشیه تحفه اثنا عشریه : ۵۳۵ .

اسلام فرستاده بود ، چون اظهار اسلام به خوبی نکردند ، کلمه : (صبأنا . . صبأنا) که صریح در اسلام نبود گفتند ، پس آنها به موجب امر پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) به نزد خالد واجب القتل بودند ؛ چنانچه در “ شرح صحیح بخاری ” قسطلانی مذکور است :

وإنما نقم - علیه [وآله] الصلاهوالسلام - علی خالد استعجالهم (۱) فی شأنهم ، وترک الثبیت فی أمرهم إلى أن سیری المراد من قولهم (صبأنا) ولم یر علیه قودا ؛ لأنه تأوّل انه كان (۲) مأمورا بقتالهم إلى أن یسلموا . (۳) انتهى .

و زرکشی (۴) در “ تنقیح ” گفته :

۱- فی المصدر : (استعجاله) .

۲- در [الف] اشتباهاً (کانه) بود .

۳- [الف] کتاب المغازی سربہ خالد . [ب] ارشاد الساری ۶ / ۴۱۷ (طبع مصر سنه ۱۳۰۴) .

۴- [الف و ب] در “ مفتاح کنز الدرایه ” مذکور است : قال الحافظ ابن حجر - فی أبناء العمر [لاحظ : إنباء الغمر بأبناء الغمر ۳ / ۱۳۸ - ۱۴۱] : هو محمد بن بهادر بن عبيد الله الزرکشی ، ولد سنه خمس وأربعين وسبع مائه - بتقدیم المهمله علی الموحده - كما رأيت بخطه ، وسمع من مغلطای ، وتخرج [به] فی الحدیث ، وقرأ علی کمال الأموی وتخرج به فی الفقه ، وسمع من ابن کثیر ، وأخذ عن الأوزعی وغيره ، وأقبل علی التصنیف فکتب بخطه ما لا یحصی لنفسه ولغيره ، ومن تصانیفه : تخريج أحادیث الرافعی فی خمس مجلدات ، وخادم الرافعی فی عشرين مجلد ، والتنقیح ، وشرع فی شرح کبیر علی البخاری ، لخصه من شرح ابن الملقن وزاد فيه كثيراً ، وشرح جمع الجوامع فی مجلدين ، وشرح المنهاج فی عشره ، ومختصره فی مجلدين ، والتجريد فی أصول الفقه فی ثلاث مجلدات . . وغير ذلك ، وتخرج به جماعه ، وكان مقبلاً علی شأنه منجماً عن الناس ، وكان يقول الشعر الوسط ، مات فی ثلاث رجب سنه أربع وتسعين - بتقدیم المشناه الفوقیه - وسبع مائه . . . انتهى . (۱۲) . [مفتاح کنز الدرایه :] .

إنّما تأوّل خالد ؛ لأنه كان مأموراً بقتلهم إلى أن يسلموا ، وقولهم : (صبانا) غير صريح في إرادته الإسلام .

وقيل : ظنّ إنهم عدلوا عن اسم الإسلام أنفه ، فلم ير ذلك القول منهم إقراراً .

وروى ابن سعد : إنه بعث علياً [(عليه السلام)] فودّى لهم قتلاهم وما ذهب منهم ، وإنّما عذر خالداً في هذا ؛ لأنه ليس بصريح في قبولهم الدين (۱) .

پس در اصل هر دو قصه فرق واضح است :

در قصه اولی : کفر مقتولین متیقن و اسلام آنها نزد خالد مشکوک ؛ و در قصه ثانیه : اسلام مقتولین متیقن و ارتداد آنها معلوم الانتفاء ؛ در این صورت قیاس نمودن قصه ثانیه را بر قصه اولی قیاس مع الفارق است .

۱- [الف] سریه خالد در کتاب المغازی . [التنقیح لألفاظ الجامع الصحیح ۲ / ۸۷۹] .

و هرگاه این را دانستی پس بدان که : اطلاق ارتداد بر این کسانی که خالد ایشان (۱) را در زمان جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) قتل کرده ، از مکائد مخاطب است ؛ زیرا که معنای ارتداد ، بازگشتن از اسلام است به سوی کفر ؛ و کسی که هنوز اسلامش متحقق نشده اطلاق ارتداد بر او صحیح نباشد .

اما آنچه گفته : پس اگر ابوبکر الصدیق نیز بابت خون یک کس ، به مثل این شبهه ، بلکه قوی تر از آن با خالد تعرض ننماید ، چه بدی کرده باشد ؟

پس دانستی که نزد خالد در اسلام مالک هیچ شبهه [ای] نبود ، بلکه مالک به تصریح گفته بود که : (أنا علی الإسلام) ؛ و ابن عمر و قتاده هم تنبیه خالد بر اسلام او کرده بودند ، و قتل خالد مالک را ، محض به طمع ازدواج زوجه او - که در غایت جمال بوده - بود .

و در قتل بنی خزیمه ، قسطلانی تصریح کرده به اینکه : خالد را شبهه عدم اسلامشان بود ، و به همین جهت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از او قصاص نگرفت .

اما آنچه گفته : علی الخصوص که ابوبکر دیه مالک [را] هم از بیت المال دهانید .

پس هرگاه ، به زعم مخاطب ، مالک بن نویره - معاذالله - به وفات حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) < ۴۴ > سرور کرده ، و کلمه حقارت نسبت [به] آن جناب بر

۱- در [الف] (اوشان) بود که اصلاح شد .

زبان آورده ، و نزد ابوبکر ارتدادش ثابت شده ، و برادرش هم اعتراف به ارتدادش ساخته ، و جواز قتلش حق و صواب بوده تا اینکه عمر هم بر انکار خود نادم و معترف شده ، به صواب رأی ابوبکر قائل گردیده (۱) ، بر دادن دیه مالک از بیت المال چه [داعی] بود ؟ !

بلکه بنابر این دیه دادن غیر جایز و حرام محض بود ، ادای دیه کفار - که قتال ابوبکر با ایشان مایه افتخار اهل سنت است ! - یعنی چه ؟ !

اما آنچه گفته : جواب دیگر آنکه : اگر توقف ابوبکر در استیفای قصاص مالک بن نویره قادح در خلافت او باشد ، توقف حضرت امیر ۷ در استیفای قصاص عثمان به طریق اولی قادح باشد .

پس جوابش آنکه : اگر اهل سنت و جماعت ، عدم استیفای قصاص عثمان را قادح در خلافت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) خواهند دانست ، شیعیان را از آن ، چه ضرر خواهد رسید ؟ !

آری ، اگر در واقع در میان هر دو ملازمه ثابت شود ، البته شیعیان محتاج جواب میشدند .

و خلاصه جواب از طرف شیعیان آن است که : عثمان نزد ایشان جایز القتل بود ، و لهذا اخذ قصاص او واجب نباشد .

و نیز قاتل مالک بن نویره شخص واحد و معین و معلوم بود ، و قاتلان

۱- در [الف] اشتباهاً اینجا : (واو) آمده است .

عثمان چند کس و غیر معلوم و غیر متعین بودند زیرا که قتل او در بلوای عام واقع شده / چنانچه مخاطب نیز در باب هفتم در جواب شبهه [ای] که از طرف خوارج و نواصب و جمله قوادح خلافت آن حضرت نقل کرده گفته :

و توقف نمودن در قصاص عثمان به جهت عدم تعیین قاتل بوده ، و تفتیش قاتل بر ذمه خلیفه نیست . (۱) انتهى .

چون به اقرار خود مخاطب در هر دو موضع فرق واضح است ، پس قیاس عدم استیفای قصاص مالک بن نویره بر عدم استیفای قصاص عثمان بن عفان ، قیاس مع الفارق است .

اما آنچه گفته : جواب دیگر : استیفای قصاص مالک بن نویره از خالد وقتی بر ذمه ابوبکر واجب میشد که ورثه مالک طلب قصاص میکردند ، و هرگز طلب ورثه او ثابت نشده ، بلکه برادر او متمم بن نویره . . . الی قوله : اعتراف به ارتداد او نمود .

پس مدفوع است به اینکه : طلب نمودن برادر مالک (۲) خون او را به روایت معتمدین اهل سنت ثابت است / انکار از آن ، دلیل عدم اطلاع و قصور باع است .

طبری در " تاریخ " خود آورده :

و کتب إلی السری ، عن شعیب ، عن سیف ، عن هشام بن

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۳۱ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (خالد) آمده است .

عروه ، عن أبيه : قال : شهد قوم من السريه أنهم أذنوا وأقاموا الصلاه فصلّوا ، ففعل مثل ذلك .

وشهد آخرون : إنه لم يكن من ذلك شيء ، ففعلوا (۱) .

وأقام (۲) أخوه متمم بن نويرة ينشد أبا بكر دمه ويطلب إليه في سبيهم ، وكتب (۳) له بردّ السبي .

وأصح عليه عمر في خالد أن يعزله ، وقال : إن في سيفه رهقا ؛ فقال : لا يا عمر ! لم أكن لأشيم سيفاً سلّه الله على الكفار . (۴) انتهى .

و از اینجا صریح معلوم شد که متمم از ابوبکر طلب خون برادر خود نموده < ۴۵ > بود .

و در “ روضه الاحباب ” سید جمال الدین محدّث - که از اجله اعلام اهل سنت است - مذکور است :

۱- فی المصدر : (فقتلوا) .

۲- فی المصدر : (وقدم) .

۳- فی المصدر : (فكتب) .

۴- [الف] صفحه : ۴۷۶ (نسخه مطبوعه دهلی) . [ب] تاریخ طبری ۳ / ۲۴۲ (طبع مصر) . [تاریخ طبری ۲ / ۵۰۳ ، و مراجعه شود به الاصابه ۵ / ۵۶۰ ، تاریخ مدینه دمشق ۱۶ / ۲۵۷ ، سیر اعلام النبلاء ۱ / ۳۷۷ و مصادر دیگر] . [الف] وسبط بن الجوزی در مرآه الزمان آورده : وحضر متمم اخو مالک و طلب القود من خالد . (۱۲) . [مرآه الزمان :] نقل من نسخه العرب . (۱۲) ح .

و گویند : برادر مالک ، متمم بن نویره نیز به مدینه آمد ، و صورت واقع را به عرض صدیق رسانید ، و طلبِ خونِ برادر ، و التماسِ ردِّ سبایای خویش کرد ، و عمر خطاب . . . متمم را امداد و اسعاد نموده ، با ابوبکر گفت که : شمشیر خالد بر اهل اسلام کشیده شد ، اگر این سخن مطابق واقع باشد ، او را به قصاص باید رسانید (۱).

بالجمله ؛ فاضل مخاطب رجماً بالغیب ، برای حمایت خلیفه خود ، بی آنکه بر کتب خویش اطلاعی به هم رساند ، حکم به عدم ثبوت طلب نمودن ورثه مالک ، خون او را نموده ، و بر صیانت عرض امام خود ، تفضیحِ خویش را مقدم گذاشته .

و تهمتِ اعترافِ به ارتداد مالک ، بر برادر او ، از اول هم طریف تر است !! این ظلم و بیداد سنیه و ائمه ایشان را ملاحظه باید فرمود که :

خالدشان ، بیچاره مسلمی را ناحق کشت ، و زوجه او را به تصرف خود بی انقضای عده آورد .

و خلیفه شان غصّ نظر و اغماض بصر از آن نمود .

و خود ایشان به خرافات و هفوات سخیفه ، برای اصلاح فعل خالد ، و محامات خلیفه خود ، ارتداد مالک را ثابت کردن خواهند !!

و بر آن هم اکتفا نکرده بر برادر او - که طالب خون او بوده - تهمت اعتراف

۱- [الف و ب] ذکر قتل مالک بن نویره در ذکر اموری که در مدت خلافت ابی بکر واقع شد . ورق : ۳۳۰ . [روضه الاحباب ، ورق : ۲۴۷ - ۲۴۸] .

به ارتداد او نهند! فاعتبروا يا أولى الباب!.. وقولوا: إن هذا لشيء عجاب!..!

و قطع نظر از این ، برادر مالک به مشافهه ابی بکر مدح مالک نموده ، و گفته که : تو او را به سوی خدا دعوت کردی ، و باز با او غدر نمودی !

و نیز او را به برائت از فحشا ، و [به] عفت ستوده ، و این هم دلالت واضحه دارد بر بطلان تهمت اعتراف ارتداد مالک بر او .

در “ تاریخ ” علامه ابن خلکان بعد ذکر مالک مذکور است :

وكان أخوه متمم بن نويرة - وكنيته : أبو نهشل ، الشاعر المذكور (۱) - كثير الانقطاع في بيته ، قليل التصرف في أمر نفسه اكتفاءً بأخيه مالک ، وكان أعور دميماً (۲) ، فلما بلغه قتل أخيه حضر إلى مسجد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وصلى الصبح خلف أبي بكر ، فلما فرغ من صلاته وانتقل عن محرابه ، قام متمم فوقف بحدائه ، واتكى على سيه (۳) قوسه ، ثم أنشد - شعر - :

< شعر > نعم القتيل إذا الرياح تماوجت (۴) * بين (۵) البيوت قتلت يابن الأزور أ دعوته بالله ثم غدرته * لو هو دعاك بذمه لم يغدر > / شعر <

۱- في المصدر : (المشهور) .

۲- [الف] زشت رو . [انظر : الصحاح للجوهري ۵ / ۱۹۲۱] .

۳- [الف] سيه - به كسر سين مهمله وفتح ياء تحتانية - : سرهای برگشته کمان . (۱۲) . [انظر : النهاية ۲ / ۴۳۵] .

۴- في المصدر : (تماوجت) .

۵- في المصدر : (خلف) .

وَأومئ إلى أبي بكر ، فقال : ما دعوته ولا عذرتَه (۱) ؛ ثم قال :

< شعر > ولنعم حشو الدرع كان وحاسرا * ولنعم مأوى الطارق المنور (۲) لا يمسك الفحشاء تحت ثيابه * حلو شمائله عفيف المثرر / شعر < ثم بكى وانحط عن سیه قوسه ، فما زال يبکی حتی دمعت عينه العوراء ، فقام إليه عمر بن الخطاب ، فقال : إنك ما (۳) رثيت أخى زیداً به مثل ما رثيت به مالکاً اخاك ؛ فقال : يا أبا حفص ! والله لو علمت أن أخى صار بحيث صار أخوك مارثيته ؛ فقال [عمر] (۴) : ما عزاني أحد عن < ۴۶ > أخى بمثل تعزيتَه (۵) .

و علاوه بر این همه ، مجرد دعوی غیر کافی است ، میبایست که بر اعترافِ متمم به ارتدادِ مالک ، دلیلی میآورد ؛ و همانا چون بر ضعف و سخافتِ دلیلِ این اعتراف متنبه شده ، از ذکر آن اعراض ورزیده .

قاضی عبدالجبار در “ مغنی ” گفته که :

ابوعلی جبائی معتزلی ، از قول متمم - که در جواب عمر گفته - استدلال بر اعتراف او به ارتدادِ برادرش کرده ، و هذه عبارته :

۱- فی المصدر : (غدرته) .

۲- فی المصدر : (المثنور) .

۳- فی المصدر : (لوددت أنك) .

۴- الزیاده من [ب] .

۵- [الف] ترجمه و تئمه . (۱۲) . [ب] وفيات الاعیان ۵ / ۶۷ (طبع مصر ۱۳۶۷) . [وفيات الاعیان ۶ / ۱۵ - ۱۶] .

واستدلّ - أی أبو علی - علی ردّته ؛ بأن أخاه متمم بن نویره لما أنشد عمر مرثیه أخاه ، فقال له : وددت أن أقول شعراً فأرثی
أخی زیداً كما رثیت أخاک ، فقال له متمم : لو قتل أخی علی ما قتل أخوک لما رثيته ؛ فقال عمر : ما عزّانی أحد مثل تعزیتک
(۱) .

فدلّ هذا علی أنه - أی مالکاً - لم یقتل علی الإسلام كما قتل زید (۲) .

و سید مرتضی - علیه الرحمه - در جواب این کلام گفته که :

قول متمم دلالت بر ارتداد مالک برادرش نمیکند ، غایت آنچه از آن مستفاد میشود : تفضیل زید بن الخطاب بر مالک است ،
و غرض او از این [کلام] تقرب [به] عمر بود و بس . و هذه عبارته :

فأما قول متمم : (لو قتل أخی علی ما قتل علیه أخوک لما رثيته) ، فإنه لا یدلّ علی أنه کان مرتدّاً ؛ وكيف یظنّ عاقل أن متمماً
یعترف برده أخیه ، وهو یطالب أبا بکر بدمه والاقتصاص من قاتله وردّ سبیه ؟ ! وإنما أراد فی الجملة التقرب إلی عمر بتقریظ
أخیه .

ثم لو کان ظاهر هذا القول كما ظنّه ، لکان إنّما یفید تفضیل قتله زید (۳) علی قتله مالک . (۴) انتهى .

۱- [الف] خ ل : (تعزیتک لی) .

۲- المغنی ۲۰ / ق ۱ / ۳۵۴ .

۳- فی المصدر : (تفضیل زید وقتله) .

۴- الشافی ۴ / ۱۶۷ .

و ابن ابی الحدید معتزلی ، این جواب سید مرتضی - علیه الرحمه - را پسند نموده چنانچه گفته :

وَأَمَّا قَوْلَ الْمُرْتَضَى : - إِنْ قَوْلَ مَتَمِّمٍ : (لَوْ قَتَلَ أَحْيَى عَلَى مِثْلِ مَا قَتَلَ أَخُوكَ لِمَارِئِيَّةِ) لَا يَدُلُّ عَلَى رَدِّهِ - فَصَحِيحٌ ، وَلَا رَيْبَ أَنَّهُ قَصْدُ تَفْضِيلِ (۱) زَيْدِ بْنِ الْخَطَّابِ ، وَ أَنَّ يَرْضَى عَمْرَ أَخَاهُ بِذَلِكَ (۲) .

اما آنچه گفته : و من بعد ، عمر بن الخطاب بر انکاری که در زمان ابوبکر صدیق به عمل آورد ، نادم شد . . . الی قوله : عین صواب و محض حق بود .

پس مقدوح است به اینکه : عمر هرگز اظهار ندامت و پشیمانی از انکاری که در زمان ابوبکر داشت نکرده ، بلکه در زمان خلافت خود سبایا و اموال قوم مالک را به وارثان ایشان رد کرد ؛ چنانچه علامه شهرستانی (۳) در کتاب

۱- فی المصدر : (تقریظ) .

۲- [ب] شرح نهج البلاغه ۱۷ / [۲۱۳ -] ۲۱۴ (طبع مصر) .

۳- [الف و ب] در " مدینه العلوم " مذکور است : وممن أورد فرق المذاهب فی العالم کلها محمد الشهرستانی فی کتاب الملل والنحل ، هو أبو الفتح محمد ابن أبی القاسم عبد الکریم بن أبی بکر أحمد الشهرستانی ، المتکلم علی مذهب الأشعری ، کان إماماً مبرزاً ، فقیهاً متکلماً ، تفقه علی أحمد الخوانی المقدم ذکره ، وعلی أبی نصر القشیری . . . وغيرهما ، وبرع فی الفقه ، وقرأ الکلام علی أبی القاسم الأنصاری وتفرد فیهِ ، وصنّف کتاب نهایه الأقدام فی علم الکلام ، [و] کتاب الملل والنحل ، والمناهج ، والبیّنات ، وکتاب المضارعه ، وتلخیص الأقسام لمذاهب الأنام . . . وکان کثیر المحفوظ ، حسن المحاوره ، يعظ الناس ، ودخل بغداد سنه عشر و خمس مائه وأقام بها ثلاث سنين ، و ظهر له قبول کثیر عند العوام ، وسمع الحديث من علی بن أحمد المدینی بنیسا بور و من غیره ، وکتب عنه الحافظ أبو سعید عبد الکریم السمعانی ، وکانت ولادته سنه سبع وستين - أو تسع وسبعين - وأربع مائه بشهرستان ، وتوفی بها فی أواخر شعبان سنه ثمان أو تسع وأربعين و خمس مائه . (۱۲) . [مدینه العلوم] .

“ملل و نحل” - که از کتب معتبره اهل سنت است - در مقام شمار اختلافات واقعه در اهل اسلام گفته :

الخلاف السابع ؛ فی قتال مانعی الزکاه :

فقال : قوم لا نقاتلهم قتال الکفره ، وقال آخرون : بل نقاتلهم ؛ حتّى قال أبو بکر : لو منعونی عقالا ممّا أعطوا النبیّ صلی الله علیه [وآله] وسلّم لقاتلتهم علیه ، وقضى (۱) بنفسه لمقاتلتهم ، ووافقہ الصحابه بأسرهم ؛ وقد أدّى اجتهاد عمر فی أيام خلافته إلى ردّ السبایا والأموال إليهم وإطلاق المحبوسین . (۲) انتهى .

و در “تاریخ طبری” مذکور است :

۱- فی المصدر و [ب] : (مضی) .

۲- [ب] الملل والنحل ۱ / ۲۳ المطبوع علی هامش الملل والنحل لابن حزم (طبع بمصر سنه ۱۳۱۷) . [الملل والنحل ۱ / ۲۵]

وأما ابن إسحاق ، فإنه قال : < ٤٧ > - في أمر خالد وعزل عمر إياه - ما حدّثنا محمد بن حميد ، قال : حدّثنا سلمه عنه ، قال : إنّما نزع عمر خالداً في كلام كان خالد تكلم به - فيما يزعمون - و لم يزل عمر عليه ساخطاً ولأمره كارها في زمان أبي بكر كلّه لوقعته بآبن نويره و ما كان يعمل [به] (١) في حربته ؛ فلما استخلف عمر كان أول ما تكلم به عزله ، فقال : لا يلي لى عملا أبداً . .

فكتب عمر إلى أبي عبيده : إن خالد أكذب نفسه فهو أمير على ما هو عليه ؛ وإن هو لم يكذب نفسه فأنت الأمير على ما هو عليه ، ثم انزع عمامته عن رأسه ، وقاسمه ماله نصفين .

فلما ذكر أبو عبيده ذلك لخالد ، قال : أنظرني أشتشير أختي في أمري ، ففعل أبو عبيده ذلك ، فدخل خالد على أخته فاطمه بنت الوليد - وكانت عند (٢) الحرث بن هشام - فذكر لها ذلك ، فقالت : والله لا يجبك [عمر] (٣) أبداً ، و ما يريد إلا أن تكذب نفسك ، ثم ينزعك . (٤) انتهى .

١- الزيادة من المصدر .

٢- در [الف] اشتباهاً (عند) تکرار شده است .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- [الف] خلافت ابى بكر . (١٢) . [ب] تاريخ الطبرى ٤ / ٥٦ (طبع مصر ١٣٣٦) . [تاريخ الطبرى ٢ / ٦٢٤] .

و در “انسان العيون في سيره الامين المأمون” (۱) تصنيف على بن برهان الدين الحلبي الشافعي (۲) مذکور است :

قيل (۳) : وأصل العداوه بين خالد و بين سيدنا عمر - على ما حكاه الشعبي - : إنهما - وهما غلامان - تصارعا ، وكان خالد أقوى (۴) فكسر خالد ساق عمر ، فعولجت وجبرت ، ولما ولى سيدنا عمر على الخلافه ، أول شيء بدأ به عزل خالد (۵) ، وقال : لا يلي لي عملاً أبداً .

وقيل : لكلام بلغه عنه . .

وفي روايه (۶) : أرسل إلى أبي عبيده : إن كذب خالد نفسه فهو

۱- [ب] المعروف ب : السيره الحلبيه .

۲- [الف و ب] حافظ على بن برهان الدين حلبي شافعي ، از علمای ثقات و فضلاى اثبات اهل سنت است ، و تلميذ ابو عبدالله محمد فخرالاسلام بكرى صديقى بوده ، و شیرازی در حاشیه “ مواهب لدنيه ” او را به شيخنا الحلبي تعبیر نموده ، از این کتابش نقلها فرموده [هیچ اطلاعی از نسخه چاپی یا خطی حاشیه “ مواهب لدنيه ” در دست نیست] ، و کتاب او خلاصه “ عيون الاثر ” حافظ ابوالفتح ابن سيد الناس و سيره شامی است ، اول این کتاب این است : الحمد لله حمداً لمن نضّر وجوه أهل الحديث ، و صلاه على من نزل عليه أحسن الحديث . . إلى آخره . (۱۲) .

۳- [الف] ف [فايده :] باعث عداوت عمر با خالد . (۱۲) .

۴- فى المصدر : (ابن خال عمر) بدل : (أقوى) .

۵- فى المصدر : (عزل خالداً لما تقدّم) .

۶- فى المصدر : (و من ثم) بدل : (وفى روايه) .

أمیر علی ما کان علیه ؛ وإن لم یکذب نفسه فهو معزول ، فانزع عمامته وقاسمه ماله نصفین . . فلم یکذب نفسه ، فقاسمه أبو عبیده ماله حتّی إحدى (۱) نعلیه و ترک له الأخری ، و خالد یفعل (۲) سمعاً وطاعهً لأمیر المؤمنین (۳) .

۱- در [الف] اشتبهاً : (أخذ) آمده است .

۲- فی المصدر و [ب] : (يقول) ، وهو الظاهر .

۳- [الف] فی الباب الثانی فی ذکر عمر من أبواب الخلفاء فی وقائع السنه الثالثه عشر . (۱۲) . سربہ خالد بن الولید إلى جذیمه . (۱۲) . [ب] انسان العیون ۳ / ۲۲۴ (طبع مصر ۱۳۲۰) ، و نیز در اصابه در ترجمه خالد مراجعه شود . [السیره الحلبیه ۳ / ۲۱۳] . [الف] و در " اصابه " در ترجمه خالد مذکور است : و كان سبب عزل عمر خالداً ، ما ذكره الزبير بن البكار ، قال : كان خالد اذا صار إليه المال قسمه في أهل الغنائم ، و لم يرفع إلى أبي بكر حساباً ، و كان تقدم على أبي بكر يفعل أشياء لا يراه أبو بكر : أقدم على قتل مالك بن نويرة ، و نکح امرأته ، فکره ذلك أبو بكر ، و عرض الديه على متمم بن نويرة ، و أمر خالداً اطلاق [بطلاق] امرأه مالك - و لم ير أن يعزله ! - و كان عمر ينكر هذا و شبهه على خالد . . إلى آخره . [الاصابه ۲ / ۲۱۸] . و سبط ابن الجوزی در " مرآه الزمان " گفته : و كتب عمر إلى أبي عبیده : أما بعد ؛ فان أكذب خالد نفسه فهو أمير علی من معه ، وان لم یکذب نفسه فأنت الأمير علی ما هو علیه ، ثم انزع عمامته من رأسه وقاسمه ماله نصفین . و بلغ خالداً ، فقال : فعلها الأعیسر ابن حنتمه [!] لا يزال . . کذا ، و دخل علی أخته فاطمه بنت الولید - و كانت عند الحرث بن هشام - فقال : ما تری فی کذا . . و کذا ؟ فقالت : والله لا یحبک عمر أبداً ! و ما یرید إلا أن تکذب نفسك فی عزلک ؛ فقبتل رأسها ، و أرسل إلى أبي عبیده وقال : لا أكذب نفسي أبداً ، تعال فقاسمني مالى . . فقاسمها حتّی أخذ نعلًا وأعطاه نعلًا ، فتکلم الناس فی عمر وقالوا : هذه والله العداوه . [مرآه الزمان : در افحام الاعداء والخصوم : ۶۰ از مرآه الزمان نقل کرده ، و مراجعه شود به تاریخ طبری ۲ / ۶۲۴ - ۶۲۵ ، کامل ابن اثیر ۲ / ۴۲۷ ، تاریخ مدینه دمشق ۱۶ / ۲۶۷ - ۲۶۸] .

و از این عبارات معلوم شد که وجه عدم اخذ عمر قصاص را از خالد ، اعتراف به حقیقت فعل ابی بکر و عدم ثبوت لزوم قصاص بر خالد نبود ، بلکه نزد عمر تا زمان خلافتش ثابت بود که خالد ، مالک را در حالت اسلام قتل کرده ، و لهذا او را تکلیف به تکذیب خود مینمود .

و اما عدم اخذ قصاص از خالد ؛ پس این هم ، یکی از مطاعن عمر است که با وجود ثبوت این معنا که خالد مالک را در حالت اسلام قتل کرده ، از خالد اخذ قصاص نکرد ، پس چنانچه ابوبکر به این طعن مطعون بود ، عمر هم شریک او در این طعن شد (۱) .

* * *

۱- تذکر : بسیاری از مصادر مربوط به این طعن در طعن دوازدهم عمر (طعن شوری) خواهد آمد .

طعن سوم : تخلف از لشکر اسامه

طعن سوم :

آنکه از جیش اسامه تخلف ورزیده ، حال آنکه جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم آن لشکر را خود رخصت فرمود ، و مردم را نام به نام تعیینان (۱) فرموده ، تا آخر دم مبالغه و تأکید میکرد در تجهیز آن جیش ، و میفرمود : « جهّزوا جیش أسامه ، لعن الله من تخلف عنها (۲) » .

جواب از این طعن آنکه : طعن بر ابوبکر به کدام وجه متوجه میکنند ، از جهت عدم تجهیز ، یا از جهت تخلف ؟

اگر به وجه اول است ، صریح دروغ است ؛ زیرا که تجهیز جیش اسامه ، ابوبکر بر خلاف مرضی جمیع اصحاب نمود ؛ تفصیلش < ۴۸ > آنکه : بیست و ششم صفر روز دوشنبه (۳) ، آن حضرت امر فرمود مردم را که ساختگی لشکر کنند برای جنگ رومیان و انتقام زید بن حارثه ؛ روز سه شنبه بیست و هفتم ، اسامه بن زید را امیر لشکر ساخت ؛ روز چهارشنبه بیست و هشتم

۱- در مصدر : (متعین) .

۲- کذا ، والظاهر : (عنه) .

۳- در [الف] اشتبهاً : (روز دوشنبه صفر) آمده است .

صفر مذکور ، آن حضرت را مرض طاری شد ، و روز دیگر با وجود مرض به دست مبارک خود نشانی برای او درست فرمود ، و گفت : « اغز بسم الله وفي سبيل الله وقاتل من كفر بالله » ، و اسامه آن نشان [را] (۱) به دست خود گرفته بیرون بر آمد ، بریده بن الحصیب اسلمی را داد ، تا در آن لشکر بردارنده نشان او باشد ، و در موضع جرف (۲) منزل ساخت تا لشکر جمع شود ، و اعیان مهاجر و انصار مثل ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان و سعد [بن] وقاص و ابوعبیده بن الجراح و سعد بن زید و قتاده بن النعمان و سلمه بن اسلم همه ساختگی کرده ، دیره (۳) و خیمه بیرون فرستادند ، و میخواستند که از آنجا کوچ نمایند [که] (۴) در آخر روز چهارشنبه (۵) و اول شب پنج شنبه مرض آن

۱- زیاده از مصدر .

۲- قال الحموی : الجرف موضع علی ثلاثه أمیال من المدینه نحو الشام ، به کانت أموال لعمر بن الخطاب و لأهل المدینه ، وفيه بئر چشم ، و بئر جمل . انظر : معجم البلدان ۲ / ۱۲۸ ولاحظ أيضاً : تاج العروس ۱۲ / ۱۱۲ . وقال البکری الأندلسی : قال الزبیر : الجرف علی میل من المدینه ، وقال ابن اسحاق : علی فرسخ من المدینه ، وهناك كان المسلمون يعسكرون إذا أرادوا الغزو . راجع : معجم ما استعجم ۲ / ۳۷۷ .

۳- دیره : جمع دیر است ، و دیر به خانه ای گویند که راهبان در آن عبادت کنند و غالباً از شهرهای بزرگ به دور است و در بیابانها و قله های کوهها بر پا گردد . جوهری گوید : ریشه دیر از کلمه دار است . رجوع کنید به لغت نامه دهخدا ، الصحاح ۲ / ۶۶۰ .

۴- زیاده از مصدر .

۵- در [الف] اشتبهاً : (شنبه) آمده است .

حضرت اشتداد پذیرفت و به این سبب تهلکه رو داد ، وقت عشاء از شب پنج شنبه ابوبکر را جناب پیغمبر علیه [وآله] السلام خلیفه نماز فرمودند و به این خدمت مأمور ساختند ، چون روز شنبه دهم ربیع الاول شد و آن حضرت را افاقت از مرض حاصل شد ، مسلمانان که همراه اسامه متعین شده بودند وداع آن جناب کرده بیرون برآمدند ، و اسامه را نیز آن جناب در کنار خود گرفت و در حق او دعا فرمود و رخصت نمود ، و چون روز یکشنبه شد مرض بسیار شد ، باز اسامه و لشکریان توقف نمودند که در این اثنا صباح دوشنبه اسامه میخواست که سوار شود و کوچ نماید ، به جهت کمال تقیدی که از آن جناب در این مهم میدید ، ناگاه فرستاده ام ایمن - مادر اسامه - به نزد او رسید و گفت که : جناب پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم را حالت نزع است ، اسامه و دیگر صحابه به شنیدن این خبر قیامت اثر افتان و خیزان برگشتند ، و بریده بن الحصیب نشان را آورده بر در حجره آن حضرت ایستاده کرد ، و چون از دفن آن جناب فارغ شدند و امر خلافت بر ابوبکر صدیق قرار یافت ، فرمود تا آن نشان را در خانه اسامه ایستاده کنند ، و بریده را نیز حکم کرد که خود بر در خانه اسامه ایستاده ، لشکریان را جمع نموده ، بیرون برآرد ، و اسامه نیز کوچ کند ، و باز اسامه بیرون رفت و در جرف منزل ساخت ، در این اثنا خبر به مدینه رسید که بعضی قبایل از عرب مرتد گشتند و میخواهند که بر مدینه بتازند ، جماعتی (۱) از صحابه به عرض ابوبکر رسانیدند که : در

۱- در [الف] (جماعه) بود که اصلاح شد .

این وقت بر آوردن لشکر سنگین بر این مهم دور و دراز صلاح وقت نیست که اعراب مدینه را خالی دانسته ، مبادا شورش نمایند و فتنه عظیم رو دهد ، و آسیبی به اهل مدینه برسد ، ابوبکر هرگز قبول نکرد و گفت که : اگر به سبب فرستادن لشکر اسامه دانم که در مدینه لقمه سباع خواهم شد ، خلاف فرمان رسول صلی الله علیه [و آله] و سلم جایز ندارم ؛ اما (۱) از اسامه درخواست نمود که عمر بن الخطاب را پروانگی دهد تا نزد وی بماند ، و در محافظت مدینه و کنکاش و مشورت شریک وی باشد ، پس به اذن اسامه ، عمر بن الخطاب را پروانگی (۲) رجوع نمود ؛ و غزه ربیع الثانی اسامه کوچ کرد و به سوی اُبنی (۳) متوجه شد .

این است آنچه در “ روضه الصفا ” (۴) و “ روضه الاحباب ” و “ حبيب السیر ” (۵) و دیگر تواریخ معتبره شیعه و سنی < ۴۹ > موجود است .

و اگر به وجه دوم است - یعنی : تخلف از رفاقت اسامه - پس چند جواب دارد :

۱- در [الف] اشتهاً : (فاما) بود .

۲- در مصدر : (را پروانگی) نیامده است ، از (پروانگی دهد تا نزد وی ...) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

۳- [الف و ب] نام موضعی است در سرحد شام که زید بن حارثه در آنجا شهید شده است . (۱۲) . [معجم البلدان ۱ / ۷۹]

۴- [ب] روضه الصفا ۲ / ۵۴۳ (طبع ایران ۱۳۷۹ هـ) .

۵- [ب] حبيب السیر مجلد اول جزء دوم صفحه : ۷۷ (طبع هند سنه ۱۲۸۳) .

اول : آنکه رئیس وقت هرگاه متعین کند شخصی را در لشکری ، باز آن شخص را به خدمتی از خدمات حضور خود مأمور سازد ، صریح دلالت میکند بر آنکه این شخص را از تعیناتیان (۱) موقوف کرد و استثنا نمود ، و حکم اول منسوخ شده ، و در اینجا همین مقدمه واقع شد ؛ زیرا که آن جناب در اول مرض این لشکر را جدا فرموده و همراه اسامه متعین ساخت ، و چون مرض به اشتداد کشید و اسامه و تابعین او در کوچ نمودن توقف کرد [ند] ، ابوبکر را به خدمت امامت نماز نایب خود ساخت ، و به این مهم عظیم مشغول فرمود تا آنکه جناب پیغمبر صلی الله علیه [وآله] و سلم وفات یافت ، پس تعیناتی ابوبکر ، خود موقوف شده بود ، و رفتن و نرفتن او هر دو ، برابر ماند .

و در شریعت ثابت است که ابتدای جهاد فرض بالكفایه است ، و تجهیز جیش اسامه نیز از همین باب بود ، پس در ترک خروج با اسامه ، ابوبکر را بالخصوص هیچ لازم نیاید ، و دفع فتنه کفار و مرتدان از مدینه فرض عین [بود] (۲) ؛ اگر این را از دست میداد ترک فرض لازم میآمد ، پس ابوبکر فرض بالكفایه را برای ادای فرض عین ترک نموده ، وهو الحکم الشرعی خاصه بالكفایه (۳) .

و نیز چون تمام لشکر به تجهیز و تحریص ابوبکر برآمد ، ثواب این همه به ابوبکر عاید شد ، و آن فرض کفایه هم در جریده اعمال او ثابت گشت .

۱- در مصدر : (متعینان) .

۲- زیاده از مصدر .

۳- لفظ : (بالكفایه) در مصدر نیامده است .

دوم : آنکه تعیین اشخاص معین برای جهادِ سمتی و همراه امیری ، از باب سیاست مدنی است که مفوض به صواب دید رئیس وقت است ، نه از احکام منزله من الله .

چون آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلّم وفات یافت ، سیاست مدنی تعلق به ابوبکر گرفت ، حالا این امور وابسته به صلاح دید او باشد ؛ هر که را خواهد همراه اسامه متعین سازد ، و هر که را خواهد نزد خود نگاه دارد ، و اگر خواهد خود برآید ، و اگر خواهد برنیاید (۱) ؛ به مشابه آنکه پادشاهی لشکری را به سمتی معین سازد ، و در اثنای تهیه اسباب سفر و استعداد مهم ، آن پادشاه وفات یافت ، و پادشاهی دیگر به جای او منصوب شود ، آن پادشاه منصوب را میرسد که بعضی تعیناتیان را در حضور خود نگاه دارد ؛ زیرا که صلاح ملک و دولت در آن میبندد ، و در اینقدر تصرف ، مخالفت پادشاه اول یا عصیان فرمان او لازم نمیآید ؛ مخالفت آن است که به جای او امیری دیگر منصوب کند ، یا آن مهم را اهمال نماید ، یا به آن حریفان مصالحه نماید .

بالجمله ؛ امور جزئی و مصالح وقتی ملک و دین متعلق به صواب دید رئیس وقت است ، او را در این امور به رأی عقل خود تصرف جایز است ، و حکم پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم در این امور از باب تشریح و وحی نیست قطعاً .

۱- در مصدر و [الف] : (نه برآید) بود که اصلاح شد .

و جمله : « لعن الله من تخلف (۱) عنها » هرگز در کتب اهل سنت موجود نیست و بالفرض اگر صحیح هم باشد ، معنایش آن است که : اسامه را تنها گذاشتن ، و از مهم رومیان برای انتقام زید بن حارثه ، پهلو تهی کردن حرام است ، و چون ابوبکر به خدمت امامت متعین شد ، از این همه امور او را استثنا واقع است بلاشبهه .

قال الشهرستاني في الملل والنحل : إن هذه الجملة موضوعة مفتراه .

و بعضی فارسی نویسان < ۵۰ > که خود را محدثین اهل سنت شمرده اند ، و در سیر خود این جمله آورده [اند] ، برای الزام اهل سنت کفایت نمیکند زیرا که اعتبار حدیث نزد اهل سنت به یافتن حدیث در کتب مسنده محدثین است مع الحکم بالصحه ، و حدیث بی سند نزد ایشان شتر بی مهار است که اصلاً گوش به آن نمینهند .

سوم : آنکه ابوبکر را بعد از رحلت پیغمبر علیه [وآله] السلام انقلاب منصب شد : در آحاد مؤمنین بود ، خلیفه شد ، و به جای پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلّم نشست ، و چون شخص را انقلاب منصب شود ، احکام آن منصب بر او جاری میگردد - به حکم شرع - نه احکام سابقه ، مثل : الصبی إذا بلغ ، والمجنون إذا أفاق ، والمقیم إذا سافر ، والمسافر إذا أقام ، والعبد إذا أعتق ، والرعیه إذا تأمر ، والعامی إذا تقلد القضاء ، والفقیر إذا صار غنیاً ، والغنی إذا صار فقیراً ، والجنین إذا تولد ، والحي إذا مات ، والقريب إذا مات الأقرب منه فی الولاية والإرث . . . إلى غیر ذلك من النظائر .

۱- در [الف] اشتبهاً : (تخلف الله) آمده است .

پس چون ابوبکر خلیفه پیغمبر بود ، و به جای او شد ، او را همراه اسامه چرا بایستی برآمد که خود پیغمبر صلی الله علیه [و آله]
[و سلم] اگر زنده میبود برنمیآمد (۱) ، و نه داعیه بر آمدن داشت ، آری تجهیز لشکر که کار پیغمبر صلی الله علیه [و آله]
و سلم بود بر ذمه او شد و سرانجام داد .

چهارم : آنکه اگر بالفرض ابوبکر بالخصوص مأمور بود به آنکه خود همراه اسامه به جنگ رومیان برود ، و استخلاف او در
نماز موجب استثناء او نشد ، و شغل به مهمات خلافت و محافظت مدینه و ناموس رسول صلی الله علیه [و آله] و سلم نیز ، عذر
او در تخلف مقبول نیفتاد ، نهایت کار آن است که در عصمت او مخل خواهد شد ، و عصمت در امامت شرط نیست ؛ بلکه
ضروری ، عدالت است ، و از ارتکاب یک دو گناه صغیره ، عدالت برهم نمیشود ، و ابوبکر بالاجماع فاسق نبود ، و ارتکاب
کبائر از وی نزد کسی از شیعه و سنی ثابت نیست !!

پنجم : آنکه این یک دو طعن که بر ابوبکر و امثال او ، شیعه از روایات اهل سنت ثابت میکنند ، اول ثابت نمیشود ؛ و بالفرض
اگر ثابت هم میشود ، پس جمیع روایات اهل سنت را که در حق ابوبکر از فضائل و مناقب و بشارت به درجات عالیات جنت
که از روی آیات و احادیث پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم و اخبار ائمه (علیهم السلام) و دیگر اهل بیت میآرند ، و
بعضی از آن در کتب شیعه هم مروی و صحیح است ؛ در یک پله ترازو باید نهاد ، و این دو سه

۱- در مصدر و [الف] : (نمیرآمد) بود که اصلاح شد .

طعن را در پله دیگر، و باهم باید سنجید، و بعد از آن جواب باید طلبید.

ششم: آنکه نزد شیعه، امر پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم برای وجوب متعین نیست کما نصّ علیه المرتضی فی الدرر والغرر؛ پس اگر امر صریح بالخصوص به ابوبکر ثابت هم شود - در باب همراه رفتن اسامه - و ابوبکر نرود هیچ خللی نمیآید؛ زیرا که این امر شاید برای ندب باشد، و ترک امر ندبی معصیت نیست.

آمدیم بر جمله: « لعن الله من تخلف عنها »، پس در کتب اهل سنت موجود نیست، تا محتاج جواب او شوند.

و اگر بالفرض موجود هم باشد لفظ (مَنْ) عام است نزد شیعه کما صرحوا به فی کتب الاصول، پس در این صورت حضرت امیر (علیه السلام) و دیگر همه مسلمین [هم] (۱) در این وعید شریک باشند، آنچه از طرف همه جواب خواهد بود، از طرف ابوبکر هم جواب خواهد بود.

و اگر گویند: وعید < ۵۱ > خاص است به متعینان اسامه.

پس گوئیم: « جهزوا جيش أسامة » خطاب به متعینان نمیتواند شد، چه تجهیز و سامان کردن لشکر اسامه [بعینه، لشکر اسامه] (۲) را فرمودن، کلام بی معنا است، پس خطاب عام است به جمیع مسلمین، و جمله « لعن الله » نیز با همین کلام مذکور است، پس تخصیص به متعینان ندارد.

۱- زیاده از مصدر.

۲- زیاده از مصدر.

هفتم : آنکه مخالفت حکم خدا بلاواسطه نزد شیعه ، از حضرت آدم و حضرت یونس (علیهما السلام) بلاریب ثابت [است] (۱) ، چنانچه در باب نبوت گذشت (۲) ، اگر یک حکم رسول صلی الله علیه [وآله] وسلّم را امام هم خلاف کرده باشد چه باک ؛ زیرا که امام نایب نبی صلی الله علیه [وآله] وسلّم است ، و نایب هر چند بهتر باشد از اصل کمتر خواهد بود (۳) .

أقول :

امیر فرمودن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اسامه را بر ابوبکر ، و مخالفت ابوبکر امر آن حضرت را ، و تخلف او از جیش اسامه ، به چند وجه دلیل عدم استحقاق و سلب لیاقت او است برای خلافت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، و امامت امت آن حضرت .

در “ تجرید “ محقق خواجه نصیرالدین طوسی (رحمه الله) مذکور است :

وفی التخلف - ای خالف أبو بکر الرسول (صلی الله علیه وآله و سلم) فی التخلف - عن جیش أسامه مع علمهم به قصد التنفيذ ؛ وولّی أسامه علیهم فهو أفضل منهم ؛ وعلی [(علیه السلام)] لم یولّ علیه أحد (۴) ، وهو أفضل من أسامه (۵) .

۱- زیاده از مصدر .

۲- تحفه اثناعشریه : ۱۶۵ - ۱۶۷ .

۳- [ب] تحفه اثناعشریه : ۲۶۴ [- ۲۶۶] .

۴- فی المصدر : (أحداً) .

۵- [ب] [شرح تجرید :] ۲۹۵ . [شرح تجرید : ۴۰۱ (تحقیق زنجانی) ، و صفحه : ۵۰۹ (تحقیق آملی) ، و صفحه : ۲۰۴ (تحقیق سبحانی)] .

یعنی ابوبکر مخالفت کرد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را در تخلف از جیش اسامه با وجود علم ایشان به قصد تنفیذ جیش \bar{r} و والی گردانید بر ایشان اسامه را ، پس او افضل از ایشان باشد \bar{r} و بر علی (علیه السلام) هیچ یک را والی نگردانید ، و علی (علیه السلام) افضل بود از اسامه ، پس افضل از ایشان باشد ، به مداخله مقدمه : الأفضل من الأفضل أفضل .

و علامه حلّی (رحمه الله) در کتاب “کشف الحق و نهج الصدق” گفته اند :

إنه تخلف عن جيش أسامة وقد أنفذه رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) [معه وجعل أسامة مولاه أميراً عليه] (۱) ، و لم يزل النبي (صلى الله عليه وآله) يكرّر الأمر بالخروج ويقول : « جهّزوا جيش أسامة ، لعن الله المتخلف عنه » (۲) .

و قاضی نورالله شوشتری در کتاب “إحقاق الحق” در بیان حاصل کلام جناب علامه حلّی (رحمه الله) گفته :

لا يخفى أن حاصل استدلال المصنف بالحديث : ان الخلفاء الثلاثة تخلفوا عن جيش أسامة ، وكلّ من تخلف عنه كان ملعوناً ، فيكون الثلاثة ملعونين غير لائقين بخلافه سيد المرسلين [صلى الله عليه وآله وسلم] .

ويمكن الاستدلال منه على بطلان خلافه الثلاثة بوجه آخر :

الأول : إن الإنكار لكلّ ما علم بالضروره إنه ممّا أمر به

۱- الزيادة من المصدر .

۲- [ب] دلائل الصدق ۳ / ۴ قسم اول (طبع قم سنه ۱۳۹۵) . [نهج الحق : ۲۶۳] .

النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) - سيما في الأمور الدينية - كفر بالاتفاق ، وصرح به صاحب المواقف ، وقد تخلف الثلاثة عن أمر النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) لهم بمتابعه أسامه ، فيكونون كفاراً ، والكافر يستحق اللعن والملامه دون الخلافه والإمامه .

والثاني : إن النبي [(صلى الله عليه وآله وسلم)] لا- (يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (١) ، فما أمر به من متابعه أسامه يكون وحياً ، وكل من خالف الوحي يكون كافراً لقوله تعالى : (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) (٢) ، وقد تخلف الثلاثة فلا يكونون مستحقين < ٥٢ > للإمامه !

والثالث : ردّ كلام النبي [(صلى الله عليه وآله وسلم)] يكون ايذاءً له قطعاً ، وايذاؤه يوجب استحقاق اللعنه من الله تعالى لقوله تعالى : (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) (٣) ، فلا يكونوا صالحين للإمامه !

الرابع : إن النبي [(صلى الله عليه وآله وسلم)] قد جعلهم تابعين لأسامه بالإقدام على ما أمرهم به ، فما لم يتم ذلك الأمر كان عليهم أن يكونوا تابعين محكومين لأسامه ؛ فحكومتهم على أسامه في ذلك الوقت لم يكن

١- النجم (٥٣) : ٣ - ٤ .

٢- المائدة (٥) : ٤٤ .

٣- الأحزاب (٣٣) : ٥٧ .

مشروعاً (۱) ، وإذا لم يكونوا حاكمين على أسامه ، فلا يكون لهم الخلافه - التي هي الحكم على عامه المكفلين - ، والحال أن أبا بكر قبل إتمام ذلك الجيش جلس على مسند الخلافه ، و طلب البيعه من أسامه فردّ عليه أسامه ، ودعاه إلى متابعه أمر النبي [(صلى الله عليه وآله)] ومتابعه نفسه والدخول تحت رايته ؛ وإذا بطل خلافه أبي بكر بطل خلافه أخويه ؛ لثلا يلزم خلاف الإجماع المركب ، فتأمل (۲) .

خلاصه آنکه حاصل استدلال مصنف ، - عليه الرحمه - به حدیث « جهّزوا جيش أسامه ، لعن الله من تخلف عنه » آن است که به درستی که خلفای ثلاثه تخلف کردند از جيش اسامه ، و کسی که تخلف کند از جيش او به موجب حدیث مذکور ملعون باشد ، پس هر سه از جهت تخلف از جيش اسامه ملعونین باشند ، و هیچ یک از ایشان لایق خلافت سید المرسلین (صلی الله علیه وآله و سلم) نباشد ، و ممکن است استدلال به این قصه بر بطلان خلافت خلفای ثلاثه به وجوهی دیگر :

اول از آنها : این است که انکار هر چیزی که به ضرورت معلوم باشد که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) بدان امر فرموده - سیما در امور دینی - کفر است به اتفاق ، و تصریح کرده است به آن صاحب "مواقف" (۳) ، و تخلف نمودند خلفای

۱- کذا ، والظاهر : (لم تکن مشروعه) .

۲- احقاق الحق : ۲۱۸ - ۲۱۹ .

۳- قال : المقصد الثالث في الكفر ، وهو خلاف الإيمان فهو عندنا لعدم تصديق الرسول [(صلی الله علیه وآله و سلم)] في بعض ما علم مجيئه به ضروره . انظر : المواقف ۳ / ۵۴۴ ، ۵۴۶ ، شرح المواقف : ۸ / ۳۳۱ - ۳۳۲ .

ثلاثه از امر پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که متعلق به متابعت اسامه بود (۱)، پس همه ایشان کافر بوده باشند ! و کافر مستحق لعن و ملامت است ، نه مستحق خلافت و امامت !

دوم : آنکه به درستی که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نطق نمیکند از هوای نفس خود ، و نیست نطق او مگر وحی ! پس آنچه امر کرده بود از متابعت اسامه وحی بوده باشد ، و کسی که مخالفت وحی کند کافر خواهد بود به جهت قول خدای تعالی که ترجمه اش این است : (و کسانی که حکم نکنند به چیزی که نازل کرد آن را خدای تعالی ، پس ایشان کافرند) ، و به تحقیق که تخلف کردند هر سه ، پس مستحق خلافت نباشند .

سوم : آنکه ردّ کلام پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ایذاء او است قطعاً ، و ایذای او موجب استحقاق لعنت است از خدای تعالی به جهت قول خدای تعالی که ترجمه اش این است که : (به درستی که کسانی که ایذا میدهند خدای تعالی و رسول او [صلی الله علیه و آله] را ، لعنت کرده است خدای تعالی ایشان را در دنیا و آخرت) ، پس همه ایشان صالح امامت نباشند .

۱- [ب] شرح المواقف : ۸ / ۳۷۶ [و راجع : المواقف ۳ / ۶۵۰] حیث قال : و کاختلافهم بعد ذلك فی التخلّف عن جیش أسامه ، فقال قوم بوجوب الاتباع لقوله (علیه السلام) : « جهّزوا جیش أسامه . . لعن الله من تخلّف عنه » .

چهارم: آنکه پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) ایشان را تابع اسامه گردانید به اقدام بر آنچه امر کرد ایشان را به آن، پس تا وقتی که آن امر تمام نشود واجب باشد بر ایشان که تابع و محکوم اسامه باشند، پس حکومت ایشان بر اسامه در این وقت، قبل از اتمام آن <۵۳> امر مشروع نباشد، و وقتی که ایشان بر اسامه حاکم نباشند، پس جایز نباشد ایشان را خلافت پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) - که آن عبارت است از حکومت بر تمامی مکلفین - و حال آنکه ابوبکر پیش از اتمام مقصود از فرستادن جیش مذکور بر مسند خلافت نشست، و از اسامه طلب بیعت کرد، و اسامه بر او رد کرده، دعوت نمود او را به متابعت امر پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) و متابعت خود و داخل شدن تحت رایت خود، و وقتی که خلافت ابوبکر باطل شد، خلافت هر دو برادر او نیز باطل شد تا که مخالفت اجماع مرکب نیاید!

اما آنچه گفته: طعن بر ابوبکر به کدام وجه متوجه میکنند از جهت عدم تجهیز یا از جهت تخلف!

پس مردود است به آنکه: طعن بر ابوبکر، هم به جهت عدم تجهیز متوجه میتواند شد، و هم به جهت تخلف.

بیانش آنکه: در صراح مذکور است: تجهیز: ساختن اسباب عروس و مسافر و مرده، و دوانیدن اسب بر کسی (۱).

۱- [الف و ب] باب الرء المعجمه فصل الجیم . [صراح اللغه : ۱۷۹ ، وانظر : الصحاح ۳ / ۸۷۰] .

و معلوم است که مراد از تجهیز در اینجا ساختن اسباب مسافران [است] ، و ساختن اسباب مسافر به دو وجه تواند شد :

اول : اینکه مسافر به ذات خود اسباب خود را بسازد ، چنان که مریض علاج خود بکند ، و در این صورت چون ابوبکر را به موجب امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سفر در پیش بود ، تجهیز خود بر او واجب بود ، و اسباب خود را نساخت و آمادگی ننموده ، البته مستوجب عقاب گردید ، و طعن بر او به این وجه متوجه شد .

دوم : اینکه دیگران اسباب مسافر را بسازند ، چنانچه طبیب معالجه مریض میکند ، و به این وجه هم ابوبکر مطعون میتواند شد ؛ زیرا که مطلوب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تجهیز جیش به طوری بود که جمیع مأموران در آن جیش حاضر باشند و تخلف نسازند .

و هرگاه ابوبکر و عمر از آن تخلف نمودند ، و تجهیز بقیه جیش ابوبکر به عمل آورد ، در حقیقت تجهیز مأمور به از او به عمل نیامد ؛ مثلاً (۱) آنکه اگر ابوبکر این جیش اسامه را به جانب دیگر غیر رومیان میفرستاد ، و تجهیز آن میکرد هرگز تجهیز مأمور به به عمل نمیآمد .

اما آنچه گفته که : تجهیز جیش اسامه ، ابوبکر بر خلاف مرضی جمیع اصحاب نمود .

پس (۱) از این کلام (۲) واضح میشود که جمیع اصحاب اجماع کرده بودند بر مخالفت و معاندت جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، و عدم امتثال امر آن حضرت ؛ خود امتثال کردن را چه ذکر ! آنقدر عناد داشتند که راضی نبودند که دیگری امتثال آن کند !

پس ثابت شد که هرگز اجماع اصحاب حجت نیست که ایشان بر امر باطل و مخالفت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اجماع نمودند ، و تقریرات اهل سنت خصوصاً تقاریر پر تلمیح و تلبیس این ناصبی که در باب امامت بر حجیت اجماع صحابه برپا نموده ، خود به خود باطل گردید .

و نیز ظاهر شد که عمر و عثمان هم بر امتثال امر پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) راضی نبودند .

و در “کنز العمال” به تصریح اسماء ایشان مسطور است ، حیث نقل فیه :

دخل علی أبی بکر عمر و عثمان وأبو عبیده وسعد بن أبی وقاص وسعید بن زید فقالوا : یا خلیفه رسول الله ! [ص] إن العرب قد انتقضت [علیک] (۳) < ۵۴ > من کل جانب ، وإنک لا تصنع بتفریق هذا الجیش المنتشر شیئاً ، اجعلهم عدہ لأهل الردّه

۱- [الف] ف [فایده :] اجماع صحابه بر مخالفت حکم آن حضرت (صلی الله علیه وآله و سلم) .

۲- در [الف] اشتبهاً : (پس از این کلام) تکرار شده است .

۳- الزیاده من المصدر .

ترمی بهم فی نحورهم ، وأُخْرَى لَا تَأْمَنُ عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ أَنْ يَغَارَ عَلَيْهِمْ - وفيها الذراري والنساء - فلو استأنيت بغزو الروم حتى يضرب الإسلام بجرّانه ويعود أهل الردّه إلى ما خرجوا منه ، أو يفنيهم السيف ، ثم تبعث أسامه حينئذ . . إلى آخره (۱).

و موافق روایات اهل سنت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در باب انفاذ جیش تأکیدها و تشدیدها نموده ، بلکه از جمله وصایای آن حضرت (صلی الله علیه وآله و سلم) ، وصیت انفاذ این جیش بود ، کما فی “ کنز العمال ” :

أوصى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم عند موته بثلاث : أوصى أن ينفذ جيش أسامه (۲) .

هرگاه عمر و عثمان بلکه جمیع صحابه خواستند که چنین امر را درهم و برهم زنند ، و امثال امر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در آن ننمایند ، و وصیت آن جناب را ضایع سازند ، از ایشان صدور مخالفت آن جناب در دیگر امور و تضييع دیگر وصایای آن جناب چه بعید است ؟ !

اما آنچه گفته : تفصیلش آنکه : بیست و ششم صفر روز دوشنبه . . . الی آخر .

پس چون در نقل این قصه تصرف به کار برده ، بنابر آن ما خواستیم که

۱- [الف] کتاب الغزوات من حرف العين ، بعث اسامه . (۱۲) . [ب] کنز العمال ۵ / ۳۱۳ . [کنز العمال ۱۰ / ۵۷۵ - ۵۷۶] طبع مؤسسه الرساله ، بیروت () .

۲- [الف] نشان سابق . (۱۲) . [ب] کنز العمال ۵ / ۳۱۵ . [کنز العمال ۱۰ / ۵۸۱] طبع مؤسسه الرساله ، بیروت () .

عبارت “روضه الاحباب” را - که از جمله کتب معتبره اهل سنت است ، و مخاطب نیز آن را معتمد میندازد ، و در این قول هم حواله به آن کرده - نقل نمایم تا بر ناظران این اوراق تصرف او ثابت و متحقق گردد ، پس بدان که در کتاب مذکور ، در وقایع سال یازدهم مذکور است :

در روز دوشنبه ، بیست و ششم ماه صفر ، سنه مذکوره ، حضرت امر فرمود مردم را که ساختگی لشکر کنند جهت حرب روم ، در روز دیگر اسامه بن زید بن حارثه را طلبید و فرمود :

تو را امیر این لشکر میگردانم ، برو تا به نواحی اُبنی (۱) به مقتل پدر خویش ، و بر سر ایشان تاختن آورده ، متاع و دیار ایشان بسوز ، و [زود] (۲) برو تا پیش از وصول خبر بدیشان رسی ، و اگر خداوند تعالی تو را بر ایشان ظفر دهد ، باید که اندک وقتی در آنجا درنگ کنی ، و راهبران با خود ببر ، و جوایس و طلابع از پیش بفرست .

و در روز چهارشنبه ، بیست و هشتم ماه مذکور ، آن حضرت را مرض طاری شد ، و روز دیگر با وجود مرض به دست مبارک خود لوائی برای وی عقد فرمود ، و گفت : « اغز باسم الله وفي سبيل الله ، وقاتل من كفر بالله » .

پس اسامه لوا را گرفت و بیرون رفت و به بریده بن الحصیب (۳) داد تا در

۱- قبلا - از معجم البلدان ۱ / ۷۹ - گذشت که : ابنی نام موضعی است در سرحد شام که زید بن حارثه در آنجا شهید شده بود .

۲- زیاده از مصدر .

۳- در [الف] اشتباهاً : (الخصیب) آمده است ، ولی نام پدر بریده ، الحصیب غاست ؛ چنان که در روضه الاحباب و در همین طعن مکرر آمده ، و بعضی هم الخصیب ذکر کرده اند . مراجعه شود به معجم رجال الحدیث ۴ / ۲۰۲ .

آن لشکر صاحب لوای او باشد ، و در جرف (۱) منزل ساخت تا لشکر جمع شود ، و اعیان مهاجرین و انصار ، مثل ابی بکر صدیق و عمر فاروق و عثمان ذی النورین و سعد بن وقاص و ابوعبیده بن الجراح و سعد بن زید و قتاده بن النعمان و سلمه بن اسلم مأمور گشتند به آنکه در آن لشکر همراه اسامه باشند .

آن صورت بر بعضی از مردم دشوار نمود ، بر سییل طعن گفتند : این غلام را پیغمبر [(صلی الله علیه و آله و سلم)] بر مهاجرین اولین امیر میگرداند ؟ ! مقاله این جمع به سمع شریف حضرت رسید ، بسیار به غضب رفت ، و با وجود حمی و صداع از خانه بیرون آمد ، و سر مبارک را به عصابه ای بر بسته بود ، پس بر منبر برآمد و حمد و ثنای حق تعالی به تقدیم رسانید ، و بعد از آن فرمود : ای گروه مردم ! این چه مقاله < ۵۵ > است که از بعضی شما به من رسید در باب امیر گردانیدن من اسامه را ؟ ! اگر امروز طعن در امارت وی مینمایید ، پس البته طعن کرده اید در امارت پدرش پیش از این ! - یعنی در غزوه مؤته - به خدا سوگند که او سزاوار امارت است ، و زید از أَحَبِّ مردم بود به من ، پس اسامه از جمله دوست ترین مردم است به من بعد از وی ؛ و هر دو مظنه جمیع خیرات اند ، پس وصیت مرا در شأن وی به نیکی قبول کنید ، و با وی نیکی بجا آرید که وی از جمله خیار شما است .

بعد از آن از منبر فرود آمد و به خانه رفت .

و گویند: این امر در روز شنبه دهم ماه ربیع الاول بود، و مسلمانان که با اسامه خواستند رفت، میآمدند و حضرت را وداع میکردند و به لشکرگاه میرفتند، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در ثقل مرض بود و میفرمود: «جیش اسامه [را] روان کنید».

و روز یکشنبه بسیار گران شد، اسامه از لشکر خویش به عزم وداع آن حضرت آمد و سر را پیش برد، و سر و دست آن حضرت تقییل مینمود.

و مرض پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در آن ساعت چنان ثقیل بود که مجال سخن کردن نداشت، دستهای مبارک به جانب آسمان بر میآورد و بر اسامه میکشید.

اسامه میگوید: دانستم که مرا دعا میکند؛ آنگاه بیرون رفت، و شب در لشکرگاه بود، و صباح روز دوشنبه باز آمد، آن حضرت را افاقه حاصل شده بود، اسامه را وداع نمود: و گفت: «اغز علی بر که الله».

و چون وی به جرف (۱) آمد، مردم را امر فرمود به کوچ، میخواست تا سوار شود که مادر وی امّ ایمن کسی نزد وی فرستاد که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حال نزع است. اسامه بازگشت، و اکابر صحابه که بیرون رفته بودند - بنا بر این خبر - ایشان نیز مراجعه کردند، بریده بن الحصیب لوا را آورده بر در حجره آن سرور زد (۲).

و هرگاه که این را دانستی، پس بدان که مخاطب طعن نمودن بعضی از

۱- در مصدر: (جراف).

۲- [الف] در ذکر وقایع سال یازدهم. [ب] مطبوعه مصر ۱۰۷/۸. [روضه الاحباب، ورق: ۱۶۵ - ۱۶۶].

مردم در امیر کردن غلام بر مهاجرین و انصار، و بیرون شدن حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از خانه با وجود حمی و صداع، و زجر و توییح طاعنین، و دیگر امور را از این قصه انداخته! و بعض امور مثل حدیث صلوات ابوبکر [را] از طرف خود اضافه نموده!

و نیز در عبارت “روضه الاحباب” به صراحت تمام مذکور است که: ابوبکر و عمر و عثمان و غیر (۱) ایشان مأمور گشتند به آنکه در آن لشکر همراه اسامه باشند (۲).

و مخاطب این مضمون [را] صراحتاً ذکر نکرده، اگر چه از قول او که: (ابوبکر و عمر و عثمان ساختگی کرده) ... الی آخر، التزاماً مستفاد میشود.

و مأمور بودن ابوبکر و عمر به همراهی اسامه، از دیگر کتب معتبره اهل سنت هم ثابت میشود، چنانچه در “فتح الباری” مذکور است:

باب بعث النبى صلی الله علیه [وآله] وسلّم أسامه بن زید فی مرضه الذی توفی فیہ :

إنما أخرج المصنف هذه الترجمة، لما جاء: إنه كان تجهيز أسامه يوم السبت قبل موت النبى صلی الله علیه [وآله] وسلّم بيومين، وكان ابتداء ذلك قبل مرض النبى صلی الله علیه [وآله] وسلّم فندب الناس لغزو الروم في أواخر صفر، و دعا أسامه فقال: «سر إلى

۱- در [الف] اشتهاً: (غیره) آمده است.

۲- روضه الاحباب، ورق: ۱۶۶.

موضع مقتل أبيك فأوطئهم الخيل ، فقد وليتك هذا الجيش ، واغد (١) صباحاً على أُنبي ، وحرّق عليهم ، وأسرع السير < ٥٦ > تسبق الخير (٢) ؛ فإن ظفرك الله بهم فأقلل اللبث فيهم .

فبدئ برسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وجعه فى اليوم الثالث ، فعقد لأُسامه لواءً بيده سامياً (٣) ، فأخذه أُسامه و دفعه إلى بريده ، وعسكر بالجرف ، وكان من انتدب مع أُسامه (٤) كبار المهاجرين (٥) والأنصار ، منهم : أبو بكر وعمر وأبو عبيده وسعد وسعيد وقتاده بن النعمان وسلمه بن أسلم . فتكلم قوم فى ذلك ، منهم عياش بن ربيعة المخزومى ، فردّ عليه عمر ، وأخبر النبى صلى الله عليه [وآله] وسلّم فخطب بما ذكر فى هذا الحديث ؛ ثم اشتدّ برسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وجعه ، فقال : « انفذوا بعث أُسامه » ، فجّهزه أبو بكر بعد أن استخلف فى الجبهة التى أمر بها ، فسار عشرين ليلة و قتل قاتل أبيه ، ورجع بالجيش سالماً ، وقد غنموا .

وقد قصّ أصحاب المغازى قصته مطوله فلخصتها ، وكانت

١- فى المصدر : (واغز) .

٢- فى المصدر : (الخبر) .

٣- لا يوجد فى المصدر : (سامياً) .

٤- در [الف] اشتبهاً اينجا : (كان) اضافه شده است .

٥- در [الف] اشتبهاً اينجا : (من المهاجرين) اضافه شده است .

آخر سرية جهّزها النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم وأول شيء جهّزه أبو بكر .

وقد أنكر ابن تيمية في كتاب الردّ على ابن المطهر أن يكون أبو بكر وعمر كانا في بعث أسامه .

ومستند من (١) ذكره ما أخرجه الواقدي بإسناده في المغازي ، وذكره ابن سعد في أواخر الترجمة النبويه به غير اسناد ، وذكره ابن اسحاق في السيره الصغرى المشهوره ، ولفظه :

بدئ برسول [الله] صلى الله عليه [وآله] وسلّم وجعه يوم الأربعاء فأصبح يوم الخميس ، فعقد لأسامه وقال : « اغز في سبيل الله و سر إلى موضع مقتل أبيك فقد وليتكم على هذا الجيش » . فذكر القصة وفيها : فلم يبق أحد من المهاجرين الأولين إلا انتدب في تلك الغزوه ، منهم : أبو بكر وعمر / ولمّا جهّزه أبو بكر بعد أن استخلف ، سأله أبو بكر أن يأذن له بإقامته ، فأذن . ذكر ذلك كلّ ابن الجوزي في المنتظم جازماً به . (٢) انتهى .

و در “ مدارج النبوه ” شيخ عبدالحق دهلوی مذکور است :

حكم عالی چنان صادر شد كه اعيان مهاجر و انصار ، مثل ابوبكر صديق و عمر فاروق و عثمان ذى النورين و سعد بن ابوقاص و ابو عبيده بن الجراح

١- في المصدر : (ما) ، وهو الصواب .

٢- [الف] كتاب الغزوات . (١٢) . [ب] فتح البارى ١٠٧ / ٨ (طبع مصر سنه ١٣٢٥) . [فتح البارى ٨ / ١١٥ - ١١٦] .

و غیرهم - الا علی مرتضی [(علیه السلام)] که همراه نگردد - در آن لشکر همراه اسامه باشند، [و این معنا بر خاطر بعضی مردم گران آمد که غلامی را بر اکابر مهاجرین و انصار امیر گردانید] (۱) و در مجالس سخنان از این جماعت در این باب به ظهور می‌آمد و ورود مییافت، این اخبار چون به سمع شریف رسید، خاطر مبارکش رنجیده شد و به غضب در آمد، با وجود تب و درد سر، از خانه - سر مبارک به عصابه بر بسته - بیرون آمد و بر سر منبر رفت، و خطبه خواند و گفت: « ای معشر الناس! این چه سخن است که در باب امیر ساختن من اسامه را، از شما سر بر میزند؟! و در باب امارت پدرش در غزوه موته نیز سخن می‌کردید! به خدا سوگند که [وی] (۲) سزاوار امارت است، و پدرش نیز سزاوار امارت بود، و زید از دوست ترین مردم است [و پسرش اسامه نیز از دوست ترین مردم است] (۳) نزد من بعد از وی، و هر دو مظنه خیرند، اکنون وصیت من [را] در شأن وی به نیکی قبول کنید که وی از جمله اخیار شماست ». پس از منبر فرود آمد و به خانه درون رفت (۴).

و نیز در « مدارج النبوه » آورده:

اسامه بنا بر فرموده آن حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلم به لشکرگاه

۱- زیاده از مصدر.

۲- زیاده از مصدر.

۳- زیاده از مصدر و [ب] .

۴- [ب] مدارج النبوه ۲ / ۵۳۰ (طبع نول کشور هند سنه ۱۳۲۳) . [مدارج النبوه ۲ / ۵۳۰] .

﴿ ۵۷ ﴾ معاودت نمود ، و فرمان داد تا لشکر کوچ کنند ، و چون خواست که خود سوار شود ، مادرش اُمّ ایمن پیغام فرستاده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در نزع است ، اسامه بازگشت و اشراف صحابه نیز مراجعه نمودند ، و ابوبکر صدیق و عمر فاروق و امثال ایشان ، خود در مدینه بودند ! (۱) و نیز ابن حجر در “فتح الباری” در حدیث امارت اسامه در باب مناقب زید بن حارثه گفته :

وفیه جواز إماره المولی ، وتولیه الصغار علی الکبار والمفضول علی الفاضل ؛ لأنه کان فی الجیش الذی کان علیهم أسامه ، أبو بکر وعمر (۲) .

و قسطلانی در “شرح بخاری” - در شرح قول : « إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بعث بعثاً أمر عليهم أسامه بن زيد » - گفته :

وفیه وجوه المهاجرین والأنصار ، منهم أبو بکر وعمر (۳) .

و ذهبی - که نزد مخاطب امام اهل حدیث است - در “تهذیب التهذیب” در ترجمه اسامه گفته :

أمره النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم على جيش فيه أبو بکر

۱- مدارج النبوه ۲ / ۵۳۱ .

۲- [الف] باب مناقب زید بن حارثه ، من أبواب المناقب ، نسخه سید باقر صاحب . (۱۲) . [ب] فتح الباری ۸ / ۷۰ (طبع القاهره الطبعة المنیریة سنه ۱۳۲۵) . [فتح الباری ۷ / ۶۹] .

۳- ارشاد الساری ۶ / ۱۲۶ .

وعمر ، فلم ينفذ حتّى مات رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم . (١) انتهى .

كمال عجب است كه با آنكه مأموري ابوبكر به خروج همراه جيش اسامه ، به روايات و اقوال ثقات متقدمين و متأخرين اهل سنت ثابت است ، كالواقدي ، وابن سعد ، وابن إسحاق ، وابن الجوزي ، والذهبي ، وابن حجر العسقلاني ، والقسطلاني ، وجمال الدين المحدّث ، وعبد الحق الدهلوي . . وغيرهم ممّن لا يخفى (٢) ، باز متعصبين قوم از ثبوت آن انكار نمايند ، و در ابطال آن كوشند !

١- تهذيب التهذيب ١ / ١٨٢ .

٢- انظر : شرح ابن ابى الحديد ١ / ١٥٩ - ١٦٠ و ٦ / ٥٢ ، ٩ / ١٩٦ - ١٩٧ ، ١٢ / ٨٣ ، ١٧ / ١٨٣ (عن كثير من المحدّثين) ؛ البدايه والنهايه ٦ / ٣٣٥ ؛ تهذيب الكمال ٢ / ٣٤٠ ؛ الكامل لابن الأثير ٢ / ٣١٧ ؛ تاريخ الخميس ٢ / ١٥٤ ؛ وفيات الأعيان ٨ / ٣٧٤ ؛ جامع الأحاديث الكبير ١٣ / ٢١١ ؛ فتح الباري ٨ / ١١٥ (أواخر كتاب المغازي) ؛ تاريخ يعقوبى ٢ / ٧٦ - ٧٧ و ١١٣ ؛ السيره الحلبيه ٣ / ٢٢٨ ؛ عيون الأثر ٢ / ٣٥٢ ؛ نهايه الإرب ١٧ / ٣٧٠ و ١٩ / ٤٦ ؛ تاريخ مدينه دمشق ٨ / ٤٦ ؛ (ترجمه أسامه) تاريخ الإسلام للذهبي (المغازي) ٧١٤ ؛ أنساب الأشراف ٢ / ١١٥ . و من طرف الأخبار ما ذكره يعقوبى فى المقام من أنّ أبا بكر بعد أن استولى على الخلافه ، وأراد تنفيذ جيش أسامه ، سأل أسامه أن يترك له عمر يستعين به على أمره ، فقال : ما تقول فى نفسك ؟ ! فقال : يابن أخى ! فعل الناس ما ترى ، فدع لى عمر وأنفذ لوجهك ! انظر : تاريخ يعقوبى ٢ / ١٢٧ .

ابن روزبهان میگوید که : صحیح شده که ابوبکر در جیش اسامه نبود ، و از شیخ جزری میآرد که : هر که دعوی میکند که ابوبکر در جیش اسامه بود پس خطا کرده (۱).

و نصرالله کابلی هم نقاب حیا از رخ بر گرفته ، به تقلید ابن روزبهان مأموری ابوبکر را انکار کرده ، چنانچه در جواب این طعن گفته :

وهو باطل ؛ لأنه ما أنفذه و ما أمره بالرواح فی الجیش .. إلى آخره (۲).

و مخاطب با آنکه سرقت اقوال او ، و نسج بر منوال او پیشه گرفته ، لیکن از سرقت این انکار و دروغ فضح استحیا کرده ، بلکه به الجای قادر علی الإطلاق ، خود نقل کرده که : ابوبکر و عمر و عثمان ساختگی کرده ، دیره و خیمه بیرون فرستاده بودند ، و میخواستند که از آنجا کوچ نمایند (۳).

و این را به کتب معتبره خود نسبت داده ، و به زبان خود کذب و وقاحت علمای خود [را] ظاهر ساخته .

و ابن تیمیه وقاحت و بی حیایی را به پایان رسانیده که تکذیب آن به کمال تشدد و مبالغه نموده ، و از نهایت جسارت ، ادعای اجماع علما بر کذب آن نموده ! چنانچه در جواب “ منهاج الکرامه ” گفته :

۱- احقاق الحق : ۲۱۸ .

۲- الصواعق ، ورق : ۲۵۳ - ۲۵۴ .

۳- مراجعه کنید به : تحفه اثنا عشریه : ۲۶۴ - ۲۶۵ .

أما قوله : إنه أمر أسامه على الجيش الذين فيهم أبو بكر وعمر . . فمن الكذب الذى يعرفه من له أدنى معرفه بالحديث ، فإن أبا بكر لم يكن فى ذلك الجيش (۱) .

و در جای دیگر که علامه حلی در مطاعن ابوبکر ، تخلف ثلاثه از جيش اسامه [را] ذکر کرده ، ابن تیمیه در جواب گفته :
الجواب من وجوه :

أحدها : المطالبه بصحة النقل ، فإن هذا لا يروى بإسناد معروف ، ولا صحّحه أحد من علماء النقل ، و معلوم : إن الاحتجاج بالمنتقولات لا يسوغ إلا بعد قيام الحجة < ۵۸ > بثبوتها وإلا فيمكن أن يقول كل أحد ما شاء !

الثانى : إن هذا كذب بإجماع علماء النقل ، فلم يكن أبو بكر فى جيش أسامه ، وإنما قد قيل : إنه كان فيه عمر ، وقد تواتر عن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلّم انه استخلف أبا بكر على الصلاة حتى مات ، وصلّى بهم أبو بكر الصبح يوم موته ؛ ويوم كشف الحجره فرآهم صفوفاً خلف أبى بكر فسّر بذلك ؛ فكيف يكون مع هذا قد أمره أن يخرج فى جيش أسامه . (۲) انتهى .

۱- [الف و ب] در جواب دليل خامس بر حقيقت مذهب شيعه از منهج اول . (۱۲) . [منهاج السنه ۴ / ۲۷۶] .

۲- [الف و ب] مطاعن ابوبكر آخر كتاب منهج رابع . [ب] منهاج السنه ۴ / ۲۲۰ (طبع مصر ۱۳۲۲) . [منهاج السنه ۸ / ۲۹۲ - ۲۹۳] .

أقول : انظر إلى هذا الجهل المفرط ، وقله الحياء ، وشده الوقاحه ، وصفاقه الوجه ، ومجانبه الديانه ، و ترك الأمانه ! كيف كذب أمراً واضحاً ، وأنكر نهاراً ساطعاً ؟ !

ليت شعري كيف يخرج الواقدي ، وابن اسحاق ، وابن سعد ، وابن الجوزي . . وغيرهم من الجَمِّ الغفير والجمع الكثير من العلماء ويدخلهم في السفهاء والجهلاء ، حتّى يصح دعواه الكاذبه الفاجره من إجماع العلماء على كذب هذه القصة المشهوره المتواتره الظاهره .

ثم العجب من استدلاله على كذبها بادعاء استخلاف الرسول - عليه [وآله] الصلاه - أبا بكر على الصلاه ، فإن الشيعة تنكر ذلك الاستخلاف وتستنكف من إثباته أشد الاستنكاف .

ولمّا ثبت بروايات ثقاتهم وتنصيبات أثباتهم : أن أبا بكر كان مأموراً بالرواح مع جيش أسامه ، بطلت قضيه الاستخلاف والإمامه ؛ لأن ابن تيميه مصرّح بالتنافى بين الأمرين ، فإذا ثبت أحدهما امتنع الآخر لاستحاله اجتماع المتنافيين .

اما آنچه گفته كه : اول شب پنج شنبه مرض آن حضرت صلى الله عليه [وآله] وسلم اشتداد پذیرفت ، و به این سبب تهلکه رو داد ، وقت عشاء از شب پنج شنبه ابوبکر را جناب پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله) خلیفه نماز فرمودند ، و به این خدمت مأمور ساختند .

پس مردود است به دو وجه :

اول : آنکه ناظر را از این کلام او چنان گمان میشود که ناقلان قصه اسامه ، حدیث مأمور فرمودن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را به امامت صلوات ، در ضمن آن قصه نقل کرده اند ؛ و حال آنکه این معنا خلاف واقع است ، چنانچه از عبارت “ روضه الاحباب ” معلوم شد (۱) ، بلکه قصه اسامه را روات آن جداگانه نقل کرده اند ، و حدیث امامت صلوات ابوبکر را جدا .

دوم : آنکه از این کلام مفهوم میشود که : از شب پنج شنبه که در آن شب به اعتقاد او پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را خلیفه نماز فرمود ، بیست و نهم صفر بود ، و آن حضرت تا روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول زنده بود ، و از بیست و نهم صفر تا دوازدهم ربیع الاول سیزده روز میشود ؛ و حال آنکه در “ روضه الاحباب ” مذکور است :

و چون وقت نماز در رسیدی ، بلال آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلم را اعلام نمودی ، تا بیرون آمدی و نماز با مردم بگذاری ، و در آخر مرض سه روز نتوانست آمد ، و روایتی آنکه : هفده نماز به جماعت بیرون حاضر نتوان شد (۲) .

نیز در “ روضه الاحباب ” در حدیث صلوات ، تعیین روز مذکور نیست (۳) .

۱- مراجعه شود به روضه الاحباب ، ورق : ۱۶۵ - ۱۶۶ .

۲- روضه الاحباب ، ورق : ۱۷۰ - ۱۷۱ .

۳- در [الف] اشتباهاً به جای (نیست) ، (اینست) آمده است .

و موافق روایات علمای شیعه این تأکید شدید و وعید تهدید بر تانی کنندگان متعینان جیش اسامه < ۵۹ > از خروج بعد قصه صلوات بود (۱)، چنانچه در “جلاء العیون” در حدیث طویلی مذکور است :

چون به خانه عایشه رفت ، مرض آن حضرت (صلی الله علیه وآله و سلم) شدید شد ، پس بلال هنگام نماز صبح آمد ، در آن هنگام حضرت متوجه عالم قدس بود ، چون بلال ندای نماز در داد و حضرت مطلع نشد ، پس عایشه گفت : ابوبکر را بگویند که با مردم نماز کند ، و حفصه گفت که : عمر را بگویند که با مردم نماز کند ؛ [حضرت] (۲) چون صدای ایشان را شنید و غرض [فاسد] (۳) ایشان را دانست فرمود که : « دست از این سخنان بردارید که شما به زنانی مینمایید که یوسف را میخواستند گمراه کنند » ، و چون حضرت امر کرده بود که ابوبکر و عمر با لشکر اسامه بیرون روند ، در این وقت از سخنان عایشه و حفصه یافت که ایشان برای فتنه و فساد به مدینه برگشته اند ، بسیار غمگین شد ، و با آن شدت مرض برخاست که مبادا ابوبکر و عمر با مردم نماز کنند و این باعث

۱- [الف وب] أشار المصنف العلامة - أحله الله دارالسلامه - بذلك إلى أن ما يدّعيه المخالفون من أن أمر النبي [(صلی الله علیه وآله و سلم)] لأبي بكر بالصلاه ناسخ لأمره (صلی الله علیه وآله و سلم) بالنفوذ مع جیش أسامه . . مردود ؛ بأنه لو سلم وقوع الأمر منه (صلی الله علیه وآله و سلم) بإمامه الصلاه ، فأيضاً لا ينفذ ؛ لأن التأكيد على النفوذ قد صدر منه (صلی الله علیه وآله و سلم) بعد قضيه الصلاه ، فكيف يكون المتقدم ناسخاً للمتأخر؟! (۱۲) . لكاتبه .

۲- زیاده از مصدر .

۳- زیاده از مصدر .

شبهه بر مردم شود ، دست بر دوش امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فضل بن عباس انداخت ، با نهایت ضعف و ناتوانی که پایهای خود را بر زمین میکشید تا به مسجد آمد ، چون نزدیک محراب رسید ، دید که ابوبکر سبقت کرده در محراب به جای آن حضرت ایستاده ، در نماز شروع کرده است ، پس به دست مبارک خود اشاره کرد و فرمود : « پس بایست ! » و خود داخل محراب گشت و نشست و با مردم نماز نشسته ادا کرد ، و نماز را از سر گرفت و اعتبار نکرد آنچه ابوبکر کرده بود ، و چون سلام نماز گفت به خانه برگشت ، و ابوبکر و عمر و جماعتی از مسلمانان را طلبید و فرمود که : « نگفتم با لشکر اسامه بیرون روید ؟ ! » گفتند : بلی یا رسول الله ! [ص] گفتی .

فرمود : « پس چرا امر مرا اطاعت نکردید ؟ ! » ابوبکر گفت : من بیرون رفتم و برگشتم برای آنکه عهد تو را تازه کنم .

و عمر گفت : یا رسول الله ! [ص] من بیرون رفتم و برگشتم برای آنکه نخواستم که خبر بیماری تو را از دیگران پرسم .

پس حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که : « روان کنید لشکر اسامه را و بیرون روید با لشکر اسامه ، خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه » . سه مرتبه این سخن را فرمود و مدهوش شد از تعب رفتن مسجد ، و از حزن و اندوهی که عارض شد آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) را به سبب آنچه مشاهده کرد از اطوار ناپسندیده منافقان ، و دانست از نیتهای فاسد ایشان ، و مسلمانان

بسیار گریستند و صدای نوحه و گریه از [زنان و] (۱) فرزندان آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) بلند شد . (۲) انتهى .

اما آنچه گفته : این است آنچه در “ روضه الصفا ” و “ روضه الاحباب ” و “ حبيب السیر ” و دیگر تواریخ معتبره شیعه و سنی موجود است .

پس کذب محض و بهتان صرف است ، و هرگز در کتابی از کتب تواریخ شیعه خلیفه نمودن جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را برای امامت صلوات که مخاطب در این قصه ذکر کرده مذکور نیست .

کمال عجب است که مخاطب با این همه لاف و گزاف ، چنین افتراءات صریحه و اکاذیب فضحیه ذکر میکند ، و استیحایی از فضحیت نمینماید ، و حسابی از مؤاخذه برنمیدارد ، و باز از کمال وقاحت به علمای کرام - به مقتضای : المرء یقیس علی نفسه ، - در دعاوی حقه نسبت کذب و افترا مینماید !

اما آنچه گفته : اما (۳) از اسامه < ۶۰ > درخواست که عمر بن الخطاب را پروانگی دهد تا به نزد وی بماند ، و در محافظت مدینه و کنکاش و مشورت شریک وی باشد .

۱- زیاده از مصدر .

۲- [الف] فصل چهارم از باب اول در بیان وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) . [جلاء العیون : ۶۱]

۳- در [الف] اشتبهاً : (فامًا) آمده است .

پس مقدوح است به اینکه : اسامه مأمور و مختار این معنا نبود که هرکسی را خواهد اذن رجوع و انصراف دهد ، بلکه امارت او مقصور بود بر اینکه کسانی که به موجب امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای جنگ رومیان متعین شده بودند ، در امور سفر و حرب تابع تجویز و رأی او باشند ، و صلاح و صواب دید خود را بر صلاح و صواب دید (۱) او ترجیح و تقدیم ندهند ، نه آنکه هر کسی را که او اذن انصراف دهد او را مخالفت امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و تخلف از رفاقت اسامه جایز باشد .

اما آنچه گفته : اگر به وجه دوم ، یعنی تخلف از رفاقت اسامه است .

پس این وجه طعن بر ابوبکر در این قصه در کلام علمای شیعه منصوص و مصرح است .

اما آنچه گفته : رئیس وقت هر گاه متعین کند شخصی را در لشکری ، باز آن شخص را به خدمتی از خدمات خود مأمور سازد ، صریح دلالت میکند بر اینکه این شخص را از تعینات موقوف کرد و استثنا نموده و حکم او منسوخ شد ، و در اینجا همین مقدمه واقع شد .

پس مدفوع است به اینکه : حکم ثانی ، ناسخ حکم اول وقتی میشود که

۱- قسمت : (خود را بر صلاح و صواب دید) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

هر دو امر در قوت و ضعفِ روایت متساوی ، و در تحقق و ثبوت باهم دیگر متخالف و متضاد باشند ؛ و در اینجا هر دو امر مفقود است .

اما امر اول - یعنی عدم مساوات در قوت و ضعف - پس به چند وجه است :

اول : آنکه روایت مأمور فرمودن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ابوبکر و عمر را در جیش اسامه ، متیقن و متفق علیها بین الفریقین است ؛ و روایت حدیث مأمور فرمودن آن حضرت ابوبکر را به امامت صلوات مختلف فیها ، و بر عاقل بصیر مخفی نیست که امری که متفق علیه بین الفریقین باشد بر امر مختلف فیه ترجیح صریح دارد .

دوم : آنکه روایت اولی به یک نسق است ؛ و روایت ثانیه در غایت اضطراب و اختلاف .

اما اثبات اختلاف و اضطراب در حدیث امامت ابوبکر ، پس بدان که بخاری در “ صحیح ” خود این حدیث [را] از عایشه به این الفاظ نقل کرده :

لَمَّا مَرَضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةَ فَأَذَّنَ ، قَالَ : مَرُوا أَبَا بَكْرٍ فليصلَّ بالناس . فقيل : إن أبا بكر رجل أسيف ، إذا قام في مقامك لم يستطع أن يصلِّي بالناس . . وأعاد ، فأعادوا له ، فأعاد الثالثة ، فقال : إنكن صواحب يوسف ، مروا أبا بكر فليصل بالناس . . فخرج أبو بكر مفصلي ، فوجد النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ من نفسه خفة

فخرج يهادى بين رجلين ، كأتى أنظر إلى رجله يخطان الأرض من الوجع ، فأراد أبو بكر أن يتأخر ، فأومئ إليه النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم : أن مكانك ، ثم أتى به حتى جلس إلى جنبه .

قيل للأعمش : فكان النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم يصلى ، وأبو بكر يصلى بصلاته ، والناس يصلون بصلاه أبي بكر ؟ فقال برأسه : نعم . رواه أبو داود .

وعن شعبه ، عن الأعمش بعضه ، وزاد معاويه (۱) : جلس عن يسار أبي بكر فكان أبو بكر يصلى قائما (۲) .

و ابن حجر در “فتح الباری” در شرح این حدیث گفته :

قوله : < ۶۱ > (فوجد النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم من نفسه خفه) ، ظاهر انه وجد ذلك فى تلك الصلاة بعينها (۳) .

یعنی ظاهر این قول دلالت میکند بر اینکه آن حضرت در همین صلات در نفس خود خفتی یافت .

۱- فى المصدر : (أبو معاويه) ، وهو الصواب .

۲- [الف] فى باب حدّ المريض أن يشهد الجماعه ، من أبواب الجماعه . (۱۲) . [صحيح بخارى ۱ / ۱۶۲ و مراجعه شود به : ۱ / ۱۶۶ و ۴ / ۱۲۲ و ۸ / ۱۴۵] .

۳- [الف] قوبل تلك العبارة على أصل فتح الباری فى باب حدّ المريض أن الشهيد [يشهد] الجماعه من أبواب الجماعه على نسختين صحيحتين . (۱۲) . [فتح الباری ۲ / ۱۲۹] .

قوله : (بين رجلين) ، في الحديث الثاني من حديثي الباب : انهما العباس بن عبد المطلب وعلي (عليه السلام) (١) .

و نیز ابن حجر گفته :

وروايته هذه وصلها البزاز (٢) ، قال : حدّثنا أبو موسى محمد بن المثنى ، حدّثنا أبو داود به ، ولفظه : كان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم المقدم بين يدي أبي بكر .

كذا رواه مختصراً ، وهو موافق لقصه حديث الباب ، لكن رواه ابن خزيمة في صحيحه عن محمد بن بشار ، عن أبي داود - بسنده هذا - ، عن عائشه ، قالت : من الناس من يقول : كان أبو بكر المقدم بين يدي رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم في الصف ، ومنهم من يقول : كان النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم المقدم .

ورواه مسلم بن إبراهيم (٣) عن شعبه بلفظ : إن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم صلى خلف أبي بكر .

أخرجه ابن المنذر ، وهذا عكس روايه أبي موسى ، وهو اختلاف شديد .

ووقع في روايه مسروق عنها أيضاً اختلاف ، فأخرجه ابن

١- فتح الباری ٢ / ١٣٠ .

٢- في المصدر : (بزار) .

٣- [الف] خ ل : بن تميم .

حبان من روايه عاصم ، عن شقيق ، عنه بلفظ : كان أبو بكر يصلى بصلاته رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم [والناس يصلون بصلاته أبي بكر] (١).

وأخرجه الترمذى ، والنسائى ، وابن خزيمه ، من روايه شعبه ، عن نعيم بن أبى بكر ، عن زيد ، عن شقيق بلفظ : إن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلّم صلى خلف أبى بكر .

و ظاهر روايه محمد بن بشار : إن عائشه لم تشاهد الهيئه المذكوره ، لكن تظافت الروايات عنها بالجزم ، بما يدل [على] (٢) أن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلّم كان هو الإمام فى تلك الصلاه :

منها : روايه موسى بن أبى عائشه التى أشرنا إليها ، ففيها : فجعل أبو بكر يصلى بصلاته النبى صلى الله عليه [وآله] وسلّم والناس بصلاته أبى بكر . . وهذه روايه زائده بن قدامه عن موسى .

وخالفه شعبه أيضاً ، فرواه عن موسى بلفظ : إن أبى بكر صلى بالناس ، ورسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم فى الصف خلفه .

فمن العلماء من سلك الترجيح ، فقدّم الروايه التى فيها : إن أبى بكر كان مأموماً للجزم بها ؛ ولأن أبى معاويه أحفظ فى حديث الأعمش من غيره .

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

ومنهم من [سلک] (۱) عکس ذلك ، وریح أنه كان إماماً ، وتمسك بقول أبي بكر الآتي - في باب من دخل ليؤم الناس - حيث قال : ما كان لابن أبي قحافة أن يتقدم بين يدي رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم (۲) .

و نصرالله کابلی در “ صواق ” به جهت اختلاف احادیث طیر در تعیین طیر که چه بوده ، استدلال کرده بر بطلان آن ، چنانچه در وجوه ردّ استدلال به حدیث طیر گفته :

ولأنه اختلفت الروایات فی الطیر المشوی ، ففی روایه : هو النحام ، و فی روایه : إنه الجباری ، و فی أخرى : إنه الحجل . (۳) انتهى .

پس بنا بر این احادیث امامت ابی بکر هم که به تصریح ابن حجر اختلاف شدید دارد باطل باشد .

و نیز ابن حجر در “ فتح الباری ” شرح صحیح بخاری گفته :

قوله : (هو علی بن أبی طالب [(علیه السلام)]) ، زاد الإسماعیلی من روایه عبد الرزاق عن معمر : و لكن عائشه لا تطيب نفساً له بخیر (۴) ؛

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [ب] فتح الباری ۲ / ۱۰۷ (طبع القاهره) . [فتح الباری ۲ / ۱۳۰ - ۱۳۱] .

۳- الصواق ، ورق : ۲۴۶ - ۲۴۷ .

۴- [الف و ب] در “ مسند ” احمد بن حنبل مذکور است : غ حدّثنا عبد الله ، حدّثنی أبی ، حدّثنا عبد الرزاق ، عن معمر ، عن الزهري ؛ وأخبرني عبيد الله [بن] عبد الله بن عتبة : أن عائشه أخبرته ، قالت : أول ما اشتكى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في بيت ميمونه ، واستأذن أزواجه أن يمرّض في بيتها ، فأذن له ، قالت : فخرج ويد له [على] الفضل بن عباس ويد [له] على رجل آخر ، وهو يخطّ رجله [برجله] على الأرض . قال عبيد الله : فحدّث [فحدّثت] به ابن عباس ، قال : أتدري من الرجل [الآخر] الذي لم تسمّ عائشه ؟ ! هو : علي [(عليه السلام)] ، و لكن عائشه لا تطيب له نفساً . [مسند أحمد ۶ / ۲۲۸] .

و نیز در “ مسند ” احمد بن حنبل مذکور است : حدّثنا عبد الله ، حدّثنی أبی ، نا عبد العلی [الأعلى] ، عن معمر ، عن الزهري ، عن عبيد الله ، عن عبد الله ، عن [عائشه] قالت : [لما] مرض رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في بيت ميمونه ، فاستأذن نساءه أن يمرّض في بيتي ، فأذن له ، فخرج رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم معتمداً على العباس وعلى رجل آخر ، ورجلاه يخطّان على الأرض ، فقال عبيد الله : فقال لي ابن عباس : أتدري من ذلك الرجل ؟ ! هو : علي بن أبی طالب [(عليه السلام)] ، و لكن عائشه لا تطيب له نفساً . (۱۲) . [مسند أحمد ۶ / ۳۴] .

وابن اسحاق فى المغازى ، عن الزهرى .. ولكنّها لا تقدر على أن تذكره بخير .

و لم يقف الكرمانى على هذه < ٦٢ > الزيادة ، فعبر عنها بعبارته شنيعه .

وفى هذا ردّ على من قطع (١) ، فقال : لا يجوز أن يظنّ ذلك

١- فى المصدر : (تنطع) .

بعائشه ، وردّ علی من زعم أنّها إنّما أبهمت الثانی لكونه لم يتعين فی جميع المسافه ، إذ كان تاره يتكى علی الفضل ، وتاره علی أسامه ، وتاره علی علی (علیه السلام) ، وفي جميع ذلك الرجل الآخر هو العباس ، واختص بذلك إكراماً له ؛ وهذا توهم ممّن قاله ، والواقع خلافه ، لأن ابن عباس - فی جميع الروایات الصحیحه - جازم بأن المبهم علی (علیه السلام) ، فهو المعتمد .

ودعوى وجود العباس فی كل مره ، والذى يتبدل غيره ، مردوده ، بدلیل روايه عاصم - التى تقدمت الاشاره إليها - . . وغيرها صريح فی أن العباس لم يكن فی مره ولا مرتين منها ، والله أعلم (۱) .

یعنی گفت ابن عباس که : آن مرد دیگر که عایشه نام او بر زبان نیاورد علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] بود .

و اسماعیلی از روایت عبدالرزاق از معمر ، این عبارت زیاده کرده است : و لیکن عایشه نفس او خوش نمیشود برای علی بن ابی طالب (علیه السلام) به ذکر خیر .

و ابن اسحاق در کتاب " مغازی " از زهری آورده : و لیکن عایشه قادر نیست که او را به خیر ذکر کند .

و کرمانی بر این زیادتی که در این روایات واقع است واقف نشد ، پس تعبیر کرد از آن به عبارت شنیعه .

۱- [ب] فتح الباری ۲ / ۱۰۷ . [فتح الباری ۲ / ۱۳۱ - ۱۳۲] .

و در این زیادتی ردّ است بر کسی که قطع کرده ، گفته است که : جایز نیست آنکه گمان کرده شود این معنا به عایشه ، یعنی ناخوش شدن به ذکر خیر جناب امیر (علیه السلام) .

و ردّ است بر کسی که زعم کرد که عایشه ذکر مرد دیگر به طریق ابهام از آن جهت کرد که در تمام مسافت از خانه تا به مسجد یک کس متعین نبود ؛ زیرا که آن حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلّم گاهی تکیه بر فضل میکرد و گاهی تکیه بر اسامه و گاهی تکیه بر علی (علیه السلام) .

و حال آنکه در واقع ، خلاف این توجیه است ؛ زیرا که ابن عباس در جمیع روایات صحیحه جزم کننده است به اینکه مبهم در قول عایشه علی [(علیه السلام)] است ، پس آن معتمد است .

و دعوی موجود بودن عباس در هر مرتبه ، و اینکه کسانی که متبدل میشدند غیر او بود ؛ مردود است به دلیل روایت عاصم - که مقدم شد اشاره به آن - ، و غیر آن صریح است در این معنا که عباس ، نه در یک مرتبه بود و نه در دو مرتبه . انتهی محصل الترجمه .

و هرگاه حال عداوت عایشه با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) چنین بوده باشد که نام مبارک آن جناب بر زبان نیارد ، و نفس خبیثش به ذکر خیر آن حضرت (علیه السلام) خوش نشود ، و قدرت نداشته باشد بر آنکه آن جناب را به نیکویی یاد نماید (۱) ، پس روایاتی که روات اهل سنت از عایشه در باب

۱- دو سطر گذشته در [ب] مطلب ناقص آمده است .

فضیلت پدرش نقل کرده باشند ، و در آن روایات هم اختلاف و اضطراب شدید باشد ، آن روایات چگونه در مقابله شیعیان صلاحیت احتجاج داشته باشد ؟ !

سوم : آنکه فرمودن آن حضرت (علیه السلام) ابوبکر را به متابعت اسامه در حالت صحت بود ، و امر فرمودن آن حضرت به امامت صلوات - بر فرض تسلیم - در حال شدت مرض ، چنانچه در " روضه الاحباب " مذکور است :

روایتی آنکه : عایشه صدیقه گفت : چون مرض پیغمبر خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم سنگین شد ، یاران - نماز خفتنی بود که - در مسجد منتظر آن سرور بودند ، فرمود : آیا مردم نماز گزارند ؟ < ۶۳ > گفتم : نی یا رسول الله ! [ص] انتظار تو [را] میکشند . فرمود : آبی برای من در مخضب کنی ، چنان کردیم ، آن را بر خود ریخت و بدن خود را بشست ، و خواست که برخیزد ، بیهوش شد ، بعد از زمانی به هوش باز آمد و گفت : آیا مردم نماز گزارده اند ؟ گفتم : نی یا رسول الله ! [ص] انتظار تو میکشند ، فرمود : آبی برای من در مخضب نمائید ، چنان کردیم ، و آن آب را بر خود ریخت ، و بدن خود را بشست ، آنگاه خواست که برخیزد ، بیهوش شد ، تا سه نوبت آن صورت متحقق گشت و هر بار که به هوش باز میآمد ، میپرسید که : مردم نماز گزارند ؟ میگفتم : نی ، انتظار تو میکشند ، در کثرت سوم کسی فرستاد به نزد ابوبکر که با مردم نماز گزارد ، فرستاده آن حضرت رفت و پیغام به ابوبکر رسانید ، ابوبکر مردی رقیق القلب بود ، گفت : یا عمر ! تو با مردم نماز گزار ، عمر با وی گفت : تو اَحَقُّی به این امر از من ، پس ابوبکر نماز با مردم گزارد / و

بعد از آن پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) را خفتی از مرض حاصل شد ، روز دیگر ابوبکر با مردم نماز پیشین میگزارد که آن سرور صلی الله علیه [وآله] وسلّم در میان دو مرد ، یکی از آن دو عباس بود ، بیرون رفت و با ایشان گفت : مرا بر پهلوی ابوبکر بنشانید ، چنان کردند ، چون ابوبکر دانست که رسول صلی الله علیه [وآله] وسلّم آمد ، خواست که متأخر شود ، حضرت اشارت فرمود که : در مقام خود باش ، آن سرور نشسته نماز گزارد ، ابوبکر مقتدی به وی شد ، و مردمان مقتدی به ابوبکر بودند ، یعنی به واسطه تکبیر وی بر افعال و انتقالات پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلّم وقوف میافتند . (۱) انتهى .

و این روایت را در “مشکاه” به تغییر یسیر از بخاری و مسلم آورده (۲) .

وقول عمر : (ان الرجل قد غلب عليه الوجع) و مانند آن ، دلالت بر فرق در حال صحت و غلبه مرض پیغمبر خدا میکند !! چنانچه در مطاعن عمر خواهد آمد .

چهارم : آنکه امر فرمودن حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به اطاعت اسامه به مواجهه و مشافهه بود ، و امر فرمودن آن حضرت (صلی الله علیه وآله و سلم) ابوبکر را به امامت صلات - بر فرض تسلیم - به واسطه شخصی مجهول الحال بود .

۱- روضه الاحباب ، ورق : ۱۷۰ - ۱۷۱ .

۲- [الف] فصل ثالث ، باب ما على المأمور من المتابعه ، و حكم المسبوق من كتاب الصلاه . (۱۲) . [ب] مشکاه ۱ / ۳۶۱)
 طبع دمشق سنه ۱۳۸۰ . [مشکاه المصابيح ۳۱ / ۱۶۸۲] .

پنجم : آنکه اگر حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابوبکر را برای امامت صلوات امر میفرمود / ابوبکر چرا مخالفت امر آن حضرت میکرد و به عمر میگفت که : تو با مردم نماز گزار !

ششم : آنکه حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کسی را برای امامت معین نفرموده بود ، چنانچه در “ روضه الاحباب “ مذکور است :

روایتی آنکه : چون مؤذن آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلم را اعلام کرد ، از وقت نماز عصر ، عبدالله بن زمعه پیش آن سرور بود ، با وی فرمود : بگوی مردم را که نماز بگذارند . عبدالله بن زمعه بیرون آمد و به عمر رسید و گفت : با مردم نماز گزار ، عمر پیش رفت و نماز گزارد ، و قرائت به جهر کرد ، سید عالم صلی الله علیه [و آله] وسلم در حجره خود آواز قرائت عمر شنید ، گفت : این آواز عمر نیست ؟ ! گفتند : آری ، فرمود : یا بی الله ذلک والمؤمنون . و سر از دریچه خانه بیرون کرد و گفت : نی نی ، باید که ابوبکر با مردم نماز گزارد . و عمر منصور شد و با عبدالله بن زمعه گفت : حضرت ، تو را نفرموده بود که [عمر] (۱) با مردم نماز گزارد ؟ ! جواب داد که : هیچ کس را معین نفرموده بود ، < ۶۴ > لکن چون ابوبکر را در میان اصحاب ندیدم ، تو را گفتم که نماز گزار ، چه نزد من ، کسی از حاضران اولی از تو ننمود . عمر گفت : من ندانستم که چنین است ، و الا امام مردم نمیشدم . (۲) انتهى .

۱- زیاده از مصدر .

۲- روضه الاحباب ، ورق : ۱۷۱ .

و در “استیعاب” در ترجمه ابوبکر این روایت به این عبارت مذکور است :

و روی الزهری ، عن عبد الملك بن أبي بكر بن عبد الرحمن بن اميه ، عن أبيه ، عن عبد الله بن زمعه بن الأسود ، قال : كنت عند رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وهو عليل ، فدعاه بلال إلى الصلاة ، فقال لنا : مروا من يصلى بالناس ، فقال : فخرجت فإذا عمر فى الناس ، وكان أبو بكر غائباً ، فقلت : قم يا عمر ! فصلّ بالناس . فقام عمر ، فلما كبر ، سمع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم صوته - وكان مجهراً - فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم : فأين أبو بكر ؟ يا أباي الله ذلك والمسلمون ، فبعث إلى أبي بكر ، فجاء بعد أن صلى عمر تلك الصلاة ، فصلّى بالناس طول علته حتى قبض رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم (۱).

وجه استدلال به این روایت آنکه : این روایت ، منافی و معارض روایاتی است که مدلول آنها تعیین ابوبکر از اول مرتبه است ؛ و هرگاه که تعیین ابوبکر از اول مرتبه ، به موجب مدلول این حدیث باطل شد ، لازم آمد که روایات تعیین ابوبکر از اول مرتبه ، از پیش خود وضع کرده باشند ؛ چنانچه عبدالله بن زمعه در این روایت تعیین عمر از پیش خود کرده .

هفتم : آنکه ناقل امر رسول خدا (صلى الله عليه وآله) برای امامت ابی بکر عایشه است ، و عایشه متهم است به جلب نفع پدر خود ، پس احتجاج به قول عایشه

۱- [ب] الاستیعاب ۱ / ۳۳۲ . [الاستیعاب ۳ / ۹۶۹ - ۹۷۰] .

برای اثبات امامت ابی بکر بدان ماند که از روباه پرسیدند که : گواه تو کیست ؟ گفت : دُمم .

و اهل سنت گواهی حضرت امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) را - با وجود شهادت کلام مجید بر طهارت ایشان - در باب فدک برای حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) قبول نمی نمایند ، و میگویند که : شهادت فروع برای اصول مقبول نیست ! پس شهادت عایشه در باب ابوبکر چگونه مقبول شود ؟ ! خصوصاً هرگاه عداوت عایشه با حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) به آن مرتبه بود که از نام بردن آن حضرت کراهت داشت ، چنانچه از کلام ابن حجر معلوم شد .

اما عدم تحقق تخالف و تضاد میان هر دو امر ، پس بیانش آن است که : غایت امر به اطاعت اسامه ، حاضر و شریک بودن هنگام جدال و قتال بود و غایت از امر به امامت صلوات - بعد تسلیم آن - ادای صلوات حاضر بود ، نه تأیید آن ، پس امر به امامت صلوات ، منافی و مضاد امر به اطاعت اسامه نباشد زیرا که بعد انقراض از صلوات حاضر ، برای شریک شدن جیش اسامه و همراه رفتن آن مانعی نبود ، چنانچه سید مرتضی علم الهدی فرمود :

ما المانع من أن یولیہ تلک الصلاه - إن کان ولّاه إیّاهما - ثم یأمره بالنفوذ من بعد مع الجیش ، فإن الأمر بالصلاه فی تلک الحال لا یقتضی أمره بها علی التابید (۱) .

۱- [ب] ابن ابی الحدید ۱۷ / ۱۷۹ نقلاً عن الشافی . [الشافی ۴ / ۱۴۹] .

و ابن ابی الحدید معتزلی ، این جواب سید مرتضی (رحمه الله) را پسند نموده چنانچه گفته :

و اما قوله : يجوز أن يكون أمره بصلاة واحدة أو صلاتين ، ثم أمره بالنفوذ بعد ذلك . . فهذا لعمري جائز (۱).

و اگر فرض کنیم که امر به امامت به صلات ، ناسخ امر به نفوذ بود ، لازم < ۶۵ > آید نسخ الشیء قبل وقوعه ، و این معنا باطل است .

و مع هذا این امر از طرف آن حضرت نبود ، بلکه از طرف عایشه بود ، چنانچه شیعه به طریق اهل بیت [(علیهم السلام)] آن حضرت روایت میکنند ، و اگر از طرف آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) هم میبود به امر نفوذ منسوخ میگردید .

اما آنچه شیخ عبدالحق دهلوی گفته : اگر این ، ناسخ حکم سابق میبود - چنانچه شیعه توهم میکنند - به قول ، نسخ میگرد .

پس مردود است به اینکه : چنانچه قول آن حضرت ناسخ میشود ، همچنان فعل آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز ناسخ میشود ، من غیر تفاوت فی ذلك ، چنانچه در " مختصر الاصول " ابن حاجب و " تلویح " ملا سعدالدین به آن تصریح واقع شده (۲) ، و فرق در میان قول و فعل آن حضرت ، محض تحکم است ، بلکه بعضی گفته اند : الفعل أبلغ من القول .

۱- [ب] ابن ابی الحدید ۱۷ / ۱۸۴ (طبع مصر ۱۹۶۳) .

۲- مراجعه شود به شرح مختصر منتهی الاصولی ۳ / ۲۰۸ .

اما آنچه گفته : ابتدای جهاد ، فرض بالكفایه است . . . الی آخر .

پس جوابش آنکه : هر گاه که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ابوبکر را به رفتن جنگ ، به اطاعت اسامه مأمور و معین فرمود ، بر ابوبکر رفتن به جنگ به اطاعت اسامه فرض عین شد .

و از قولش ظاهر میشود که جهادی که برای مدافعه باشد ، فرض بالكفایه نیست بلکه واجب عینی است ؛ حال آنکه جهاد مدافعه هم واجب کفایی است ، نه واجب عینی .

اما آنچه گفته : دفع فتنه کفار و مرتدان از مدینه فرض عین . . . الی آخر .

پس جوابش آنکه : این معنا بر کسانی که فرض عین بوده است - در صورت تمکن و قدرت - رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ایشان را به اطاعت اسامه مأمور نفرموده ، بلکه ماندن ایشان را در مدینه مصلحت دید ، نه بر ابوبکر و عمر که ایشان را داخل جیش اسامه نمود ، و با وجود شدت مرض در تنفیذ و اخراج ایشان مکرر تأکید فرمود .

و مع هذا اگر حفظ مدینه از شر اعراب واجب عینی بود ، و به آن سبب ابوبکر را جایز شد که خود همراه جیش اسامه نرود ، و مخالفت صریح امر جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نماید ، پس عدم انفاذ جیش اسامه رأساً هم ، به همین وجه جایز میشد ، و حال آنکه خود مخاطب نقل کرده که ابوبکر - در جواب کسانی که عرض کرده بودند که : این لشکر را برآوردن مناسب نیست - گفت که :

اگر به سبب فرستادن لشکر اسامه ، دانم که در مدینه لقمه سباع خواهم شد ، خلاف فرمان حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) جایز ندارم . (۱) انتهى .

و ظاهر است که هر گاه دیگر اهل مدینه لقمه سباع میشدند بعد آن نوبت به ابوبکر میرسید ، لااقل آنکه بعد آن بالضرور اهل مدینه و حرم رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) لقمه سباع میشدند ، مع هذا بر ابوبکر حفظ نفس خود هم از اهم واجبات بود ! خصوصاً به لحاظ اینکه به باعث او - به زعم اهل سنت - ترویج دین و اقامه معالم شرع مبین به وجه اکمل و افضل میسر میشد ، و هر گاه ابوبکر با این همه خطرات ، عدم انفاذ جیش جایز نداشت ، تخلف از جیش چگونه جایز خواهد شد؟!

اما آنچه گفته : خاصه چون تمام لشکر به تجهیز و تحریص ابوبکر برآمد ، ثواب این همه به ابوبکر عائد شد ، و آن فرض کفایت هم در جریده اعمال او ثابت گشت .

پس منقوض است به اینکه : در این صورت میباید شخصی که (۲) خود عمداً تارک الصلوات باشد ، و دیگران را بر ادای صلوات ، مخالف طریقه شرع تحریص نماید ، ثواب این همه مصلیان به آن < ۶۶ > تارک الصلوات عاید ، و در جریده اعمال او ثابت گردد ، و از او هیچ مؤاخذنه نشود !! واذلیس فلیس .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۵ .

۲- در [الف] اشتهاً (که شخصی) بود که اصلاح شد .

اما آنچه گفته : دوم آنکه : تعیین اشخاص معین برای جهاد سمتی و همراه امیری از باب سیاست مدنی است که مفوض به صواب دید رئیس وقت است نه از احکام منزله من الله . . . الی آخر .

پس ممنوع است ، و مدعی را لازم است که بر این دعوی اقامه دلیل و برهان نماید ، و اصل این شبهه از قاضی القضاة صاحب " مغنی " است ، و هذه عبارته :

إن الرسول صلى الله عليه [وآله] وسلم إنما يأمر بما يتعلق بمصالح الدنيا من الحروب وغيرها عن اجتهاده ، وليس بواجب أن يكون ذلك من وحى كما يجب في الأحكام الشرعية ، وإن اجتهاده يجوز أن يخالف بعد وفاته وإن لم يجز في حياته ؛ لأن اجتهاده في الحياه أولى من اجتهاد غيره (۱) .

یعنی : به درستی که جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جز این نیست که امر میکند به آنچه متعلق است به مصالح دنیا از جنگها و مانند آن از اجتهاد خود ، و واجب نیست که این معنا از وحی باشد ، چنانچه در احکام شرعیه واجب است ، و به درستی که مخالفت اجتهاد او بعد از وفاتش جایز است ، اگر چه در حیات جایز نیست ؛ زیرا که اجتهاد او در حیات اولی است از اجتهاد غیر او .

۱- [ب] الشافی : ۲۴۶ (طبع سنه ۱۳۰۱) . [در کتاب المغنی ۲۰ / ق ۱ / ۳۴۶ (چاپ مصر) ، همین مطلب با عبارتی دیگر آمده است] .

و این کلام قاضی القضاة مردود است به اینکه : اجتهاد بر حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در هیچ حکمی جایز نبود تا مخالفت حکمی از احکام جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) جایز باشد چنانچه فخرالدین رازی در تفسیر سوره یونس گفته :

قوله تعالى : (إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ) (۱) معناه : لا أتبع إلا ما يوحى إلي ، فهذا يدل على أنه ما حكم إلا بالوحي ، وهذا يدل أن (۲) لم يحكم قط بالاجتهاد (۳) .

و در تفسیر سوره انعام گفته :

قوله : (إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ) (۴) ظاهره يدل على أنه لا يعمل إلا بالوحي ، وهو يدل على حكمين : الحكم الأول : إن هذا النص يدل على أنه لم يكن يحكم من تلقاء نفسه في شيء من الأحكام ، وإنه ما كان يجتهد ؛ بل جميع الأحكام صادره عن الوحي ، ويتأكد هذا بقوله تعالى : (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (۵) .

۱- یونس (۱۰) : ۱۵ .

۲- فی المصدر : (أنه) .

۳- [الف] تفسیر آیه : (إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ ..) [یونس (۱۰) : ۱۵] در مسأله ثانیه . [ب] التفسیر الکبیر ۱۷ / ۵۶ .

۴- الأنعام (۶) : ۵۰ .

۵- [الف] سی پاره هفتم بعد نصف [النجم (۵۳) : ۳ - ۴] [ب] التفسیر الکبیر ۱۲ / ۲۳۱ (طبع طهران) .

و ولی الله در "ازاله الخفا" گفته :

در زمان آن حضرت در همه انواع علوم ، چشم بر جمال آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلّم و گوش به آواز وی صلی الله علیه [وآله] وسلّم بوده اند ، هر چه پیش میآمد از مصالح جهاد و هدنه و عقد جزیه (۱) و احکام فقهیه و علوم زهدیه ، همه از آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلّم استفسار مینمودند ، گویا الیوم از شکم مادر به ظهور آمده اند ، چه علوم رسمیه و تجربیه که پیش از بعثت سیدالرسال - علیه [وآله] أفضل الصلاه والتسلیمات - معلوم ایشان بود ، همه در سطوه فیوض نازله از جناب مدبر السماوات والارض - جلّت قدرته - متلاشی گشته ، در هر باب غیر انتظار حکم حضرت مخبر صادق ، وظیفه ایشان نبود . (۲) انتهى .

و اگر تجویز اجتهاد هم بر آن جناب کرده شود ، پس باز هم مخالفت آن حضرت جایز نخواهد شد ، به دلیل آن که اجتهاد آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) ، چنانچه در حال حیات آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) از اجتهاد دیگران اولی است ، همچنین بعد وفات آن سرور (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز اجتهاد آن جناب اولی از اجتهاد دیگران خواهد بود .

و از عجایب این است که ابوهاشم جبائی بر این مسأله - أعنی جواز

۱- در [الف] اشتباهاً : (جزئیة) آمده است .

۲- [الف] نکته اولی بعد فقهیات عمر . (۱۲) . [ازاله الخفاء ۲ / ۱۴۰] .

مخالفت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) - (۶۷) درنگی اسامه در خروج ، و استرجاع ابوبکر عمر را از جیش او ، دلیل آورده .

و این دور صریح است که بر اصل این مسأله ، این فعل ابی بکر و مثل آن را دلیل میگردانند ، و بر صحت فعل ابی بکر ، همین مسأله موضوعه احتجاج مینمایند .

علامه حلی (رحمه الله) در کتاب “کشف الحق و نهج الصدق” گفته :

قد اعترض أبو هاشم الجبائی فقال : أيجوز أن يخالف النبي (صلی الله علیه وآله وسلم) فيما يأمر به ؟ ثم أجاب فقال : أمّا ما كان من طريق الوحي فليس يجوز مخالفته على وجه من الوجوه ، وأمّا ما كان على طريق الرأي فسبيله فيه سبيل الأئمة ، لا يجوز أن يخالف في ذلك حال حياته ، ويجوز بعد وفاته ، والدليل على ذلك : انه أمر أسامه بن زيد أن يخرج بأصحابه في الوجه الذي بعثهم فيه ، فأقام أسامه عليه وقال : لم أكن لأسأل عنك الركب ، ولا كان لأبى بکر استرجاع عمر من جیش أسامه (۱).

و نیز بر عدم جواز مخالفت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در امور سیاست دلالت دارد حدیثی که ملا متقی در “کنز العمال” - تبویب “جمع الجوامع” سیوطی - آورده ، و هذه عبارته :

۱- نهج الصدق : ۳۴۰ . قسمت : (ولا كان لأبى بکر استرجاع عمر من جیش أسامه) ، در مصدر نبود .

سيف بن عمر ، عن أبي حمزه وأبي عمر . . وغيرهما ، عن الحسن ابن الحسن قال : ضرب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم بعثاً قبل وفاته على أهل المدينة ومن حولهم ، وفيهم عمر بن الخطاب ، وأمر عليهم أسامه بن زيد ، فلم يجاوز آخرهم الخندق حتّى قبض رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم ، فوقف أسامه بالناس ، ثم قال لعمر : ارجع الى خليفه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم فاستأذنه يأذن لى ، فأرجع بالناس ، فإن معى وجوه الناس ، فلا آمن على خليفه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وثقل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وأثقال المسلمين أن يتخطفهم المشركون .

وقالت الأنصار : فإن أبى إلا أن نمضى فأبلغه عنا ، واطلب إليه أن يوئى أمرنا رجلا أقدم سنأ من أسامه ؛ فخرج عمر بأمر أسامه فأتى أبا بكر ، فأخبره بما قال أسامه ، فقال أبو بكر : لو اختطفتنى الكلاب والذئاب لم أرد قضاء قضاه رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] ، قال : فإن الأنصار أمرونى أن أبلغك : إنهم يطلبون إليك أن توئى أمرهم رجلا أقدم سنأ من أسامه ؛ فوثب أبو بكر - وكان جالساً - فأخذ بلحيه عمر وقال : ثكلتك أمك وعدمتك يابن الخطاب ! استعمله رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وتأمرنى أن أنزعه ؟ !

فخرج عمر إلى الناس ، فقالوا له : ما صنعت ؟ فقال : امضوا ثكلتكم أمهاتكم ، ما لقيت من سبيكم اليوم من خليفه رسول الله

صلی الله علیه [و آله] وسلم . (۱) انتهى ما أردنا نقله .

و در “ تاریخ طبری ” نیز این روایت را به این اسناد آورده :

حدَّثنا عبد الله ، قال : أخبرني سيف ، وحدَّثني السري ، قال : حدَّثنا شعيب ، قال : حدَّثنا سيف ، عن أبي ضمرة ، وأبي عمر . .
وغيرهم ، عن الحسن بن أبي الحسن البصرى ، قال : ضرب رسول الله [صلی الله علیه وآله وسلم] . . إلى آخر الحديث (۲) .

پس اگر مخالفت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بعد وفات آن جناب در امور سیاست جایز میبود ، ابوبکر را چگونه جایز میبود که زجر و توبیخ عمر بن الخطاب به این مرتبه کند ؟ ! و دشنام دهد < ۶۸ > و گوید که : (ثكلتك أمك) ، و ریش عمر - از جای خود برجسته - بگیرد و بگوید که : اگر مرا کلاب و ذئاب بربایند و هلاک کنند ، حکم جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ردّ و متغیر نسازم ؟ !

و لفظ (قضاء) که نکره است و در سیاق نفی واقع شده ، مفید استغراق است ، پس نزد ابوبکر مخالفت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در هیچ حکمی از احکام رسالت پناهی (صلی الله علیه وآله وسلم) جایز نباشد ، وهو الحقّ .

لیکن با این همه ابوبکر به مصداق (لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ) (۳) مخالفت

۱- [الف] کتاب الغزوات ، بعث اسامه کتاب الغزوات . (۱۲) . [ب] کتاب الغزوات ، بعث اسامه ، کنز العمال ۵ / ۳۱۴ .
کنز العمال ۱۰ / ۵۷۸ - ۵۷۹ (طبع مؤسسه الرساله ، بیروت) . [

۲- [ب] تاریخ طبری ۳ / ۲۱۲ (طبع مصر سنه ۱۳۳۶) . [تاریخ طبری ۲ / ۴۶۲] .

۳- الصف (۶۱) : ۲ .

صریح رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کرد، و از جیش اسامه تخلف ورزیده، و یار خود را بر گردانید، و از وعید و لعنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نیاندیشید!

و از این روایت فایده دیگر حاصل شد و آن اینکه: در این حدیث صریح مذکور است که: عمر، ابوبکر را به عزل اسامه - که جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) او را امیر و حاکم گردانیده بود - امر میکرد، و این معنا یقینی گناه و حرام است و از کبائر موبقه، و لهذا ابوبکر را بعد استماع این کلمه تاب نمانده، بی قرار شده، به اهانت و تفضیحش پرداخت.

و در حیات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هر گاه مردمان بر امارت اسامه طعن کرده بودند، حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) غضبناک شده بود، زجر و توبیخ شدید به ایشان کرده بود.

اما آنچه گفته: چون آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم وفات یافت، سیاست مدنی تعلق به ابوبکر گرفت... الی آخر.

پس عین دعوی را جزو دلیل گردانیدن، مصادره علی المطلب است، چه تعلق گرفتن سیاست مدنی به ابوبکر، عین دعوی اهل سنت و جماعت است، پس جمیع آنچه به مداخله این مقدمه گفته باطل شد.

اما آنچه گفته: هر که را خواهد همراه اسامه متعین سازد، و هر که را خواهد نزد خود نگاه دارد.

پس مردود است به اینکه: اگر ابوبکر را این اختیار کلی حاصل بود، اجازه

خواستن او در باب نگاه داشتن عمر نزد خود از اسامه ، لغو محض و فعل بی معنا بود ، و شأن خلیفه حق ارفع است از اینکه امور لغو و عبث - که در قوت اغرا بالقبیح است - به عمل آرد .

و در "کنز العمال" مذکور است که ابوبکر گفت :

ولكن أُكَلِّمُ أُسَامَةَ فِي عَمْرٍ ، يَخْلُفُهُ يَقِيمُ عِنْدَنَا ، فَإِنَّهُ لَا غَنَى بِنَا عِنْدَهُ ، وَاللَّهِ مَا أُدْرِي يَفْعَلُ أُسَامَةُ أَمْ لَا ؟ وَاللَّهِ إِنَّ أَبِي لَا أُكْرَهُهُ (۱)
 . . فعرف القوم أن أبا بكر قد عزم على إنفاذ بعث أسامه ، ومشى أبو بكر إلى أسامه في بيته ، فكلمه في أن يترك عمر ، ففعل أسامه ، وجعل يقول له : أذنت ونفسك طيبه ؟ فقال أسامه : نعم . (۲) انتهى .

این عبارت به صراحت تمام دلالت دارد بر آنکه : ابوبکر خود را در باب ارجاع عمر مختار نمیدانست ، و الا چرا میگفت که : اگر اسامه از ترک عمر ابا خواهد ورزید ، او را بر این معنا اکراه نخواهم کرد ؛ زیرا که این کلام صریح دلالت دارد بر آنکه : اختیار این معنا اسامه را بود ، نه ابوبکر را .

اما آنچه گفته که : پادشاه منصوب را میرسد که بعضی تعیناتیان را در حضور خود نگاه دارد ؛ زیرا که صلاح ملک و دولت در آن میبیند ، و در اینقدر تصرف ، مخالفت پادشاه اول ، یا عصیان فرمان [او] لازم نمیآید ، مخالفت آن

۱- در [الف] اشتبهاً : (والله له إن أبي له لا أكرهه) آمده است .

۲- [الف] در کتاب الغزوات . [ب] كنز العمال ۵ / ۳۱۳ . [كنز العمال ۱۰ / ۵۷۶] (طبع مؤسسه الرساله ، بيروت) .

است که به جای او امیری دیگر منصوب کند ، یا آن مهم را اهمال < ۶۹ > نماید ، یا به آن حریفان مصالحه نماید .

پس از قبیل سفسطه است ؛ زیرا که در مخالفت بودن این معنا ، کسی شک ندارد ، و کسی که انکار این معنا نماید قابل خطاب نباشد ؛ و کدام فرق است در اینکه مأمور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را کسی از مأموریت باز دارد ، یا امیر آن جناب را از امارت ؟ ! بالیقین در هر دو صورت مخالفت آن جناب لازم خواهد آمد .

لیکن بعض متعصبین دعوی نموده اند که : این مخالفت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بعد وفات آن جناب جایز است ، تخصیص جواز به همین مخالفت نموده اند بلکه میگویند که : جمیع امور که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) - معاذالله - در آن حکم به اجتهاد داده ، مخالفت آن جناب در آن جایز است .

و بطلان این دعوی به وجوه ظاهره دانستی .

اما آنچه گفته : و جمله : « لعن الله من تخلف عنها » هرگز در کتب اهل سنت و جماعت نیست (۱) .

پس دلیل جهل و نادانی است ؛ زیرا که جمله مذکور در کتاب « ملل و نحل » شهرستانی اشعری ، و در « شرح مواقف » (۲) ، نقلا عن الآمدی (۳) مذکور است .

۱- [الف] ف [فایده :] انکار شاه صاحب از وجود جمله : « لعن الله من تخلف عن جيش أسامة » در کتب اهل سنت .

۲- مراجعه شود به شرح مواقف ۸ / ۳۷۶ .

۳- [الف وب] و اصل عبارت آمدی در فصل رابع از قاعده سابعه که در این فصل حکم مخالف حق از اهل قبله [را] بیان کرده ، در کتاب « افکار الابکار » این است : وقبل الخوض في تحقيق الحق وإبطال الباطل من ذلك لابد من الإشارة إلى فرق المخالفين من أرباب المقالات الإسلامية ، والتنبیه علی مقاله کل فریق ، وفي خلال ذلك يلوح الكفر من الايمان ، فنقول : إن المسلمين عند وفاه النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم كانوا على مله واحده وعلى عقيدة واحده ، غير من كان يبطن النفاق ويظهر الوفاق ، ثم نشأ الخلاف فيما بينهم في أمور اجتهاديه كان غرضهم منها إقامة مراسم الشرع وإداهه مناهج الدين ، لا تورث ايماناً ولا - تكفيراً ، وذلك كاختلافهم عند قول النبي عليه [وآله] السلام - في مرض موته - : « ائتوني بدواء قرطاس أكتب لكم لا تضلّوا . . » حتى قال عمر . . . : إن النبي عليه [وآله] السلام قد غالب عليه الوجد ، حسبنا كتاب الله ، وكثر اللفظ [اللغظ] في ذلك حتى قال عليه [وآله] السلام : « قوموا عني ، لا ينبغي عندي التنازع » ، وكاختلافهم بعد ذلك في التخلف عن جيش أسامة ، وقد قال النبي عليه [وآله] السلام : « [جهّزوا] جيش أسامة ، لعن الله من تخلف عنه » ، حتى قال قوم بوجوب الاتباع ، وقال قوم بالتخلف انتظاراً لما يكون رسول الله عليه [وآله] السلام في مرضه . . إلى آخره . [أبكار الأفكار : ۳۷۳] نسخه عكسی) ، ۳ / ۳۴۲ (چاپ بیروت) . و آمدی از اکابر ائمه و اعظام مقتدایان سنی است ، چنانچه یافعی در تاریخ « مرآة الجنان » در وقایع سنه احدی و ثلاثین و ست مائه گفته : وفيها الإمام العلامة الفقيه الأصولي أبو الحسن علي بن محمد ، الملقب : سيف الدين الآمدی الثعلبي الحنبلي الشافعي ، صاحب التصانيف البديعة النازله في المنزله الرفيعة المفيدة النافعة الصادره عن

القريحه البارعه .. إلى آخره . [مرآه الجنان ۴ / ۷۳] . و نیز ابراهیم بن عبدالله بن عبدالمنعم در " تاریخ مظفری " گفته : ثم دخلت سنة إحدى عشره ، وفيها ضرب صلى الله عليه [وآله] وسلم بعثاً إلى الشام ، وأمر عليهم أسامه بن زيد ، وأمره أن يوطئ الخيل تخوم البلقاء والدارم ، فبينما هم يتهيؤون للسفر وبدأ برسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم الوجع ، فاشتغلوا به ، فقال لهم النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم : « جهّزوا جيش أسامه ، لعن الله من تخلف عنها » ، فوقع بينهم الخلاف ، فقال بعضهم : نمثل قول النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ونسير للغزو ، وقال بعضهم : لا تطيب قلوبنا لفراقه وهو مريض ، فنصبر حتى نبصر ما يكون من الأمر . [تاريخ مظفری : اطلاعی از نسخه چاپی یا خطی کتاب در دست نیست ، شرحی از کتاب و مؤلف در طعن سوم عثمان خواهد آمد] . و ابراهیم بن عبدالله صاحب " تاریخ مظفری " از ائمه محدثین و فقهاء معتمدین و مورخین معتبرین اهل سنت است ، تقی ابوبکر بن احمد بن شیبه [شهبه] الدمشقی الاسدی در " طبقات فقهاء شافعیه " گفته : ابراهیم بن عبد الله بن عبد المنعم بن علي بن محمد القاضي شهاب الدين أبو إسحاق الهمداني - باسكان الميم - الحموي المعروف ب : ابن أبي الدم ، ولد بحماه في جمادى الاولى سنة ثلاث و ثلاثين [وثمانين] وخمس مائه ، ووصل إلى بغداد ، فتنفقه بها ، وسمع وحدث بالقاهرة وكثير من بلاد الشام ، وولي قضاء بلده ، وكان إماماً في المذهب ، عالماً بالتاريخ ، وله نظم ونثر ، [ومصنفاته تدل على فضله] توفي بحماه في جمادى الأخرى سنة اثنتين وأربعين وست مائه ، ومن تصانيفه : شرح مشكل الوسيط ، وهو نحو الوسيط مرتين ، فيه أعمال كثيرة وفوائد غريبه ، وأدب القضاء له مجلد فيه فوائد ، وكتاب في التاريخ في الفرق الإسلامية ، وقال الذهبي : له التاريخ الكبير للمظفری . [الطبقات الشافعيه ۲ / ۹۹] . و صلاح الدين خليل بن ابيك صفدي در تاريخ " وافي بالوفيات " گفته : ابراهیم بن عبد الله بن عبد المنعم بن علي القاضي شهاب الدين أبو إسحاق الهمداني الحموي الشافعي المعروف ب : ابن أبي الدم ، قاضي حماه ، ولد بها سنة ثلاث وثمانين وخمس مائه ، ورحل وسمع ببغداد ، وحدث بحماه والقاهرة وحلب ، وله نظم ونثر ومصنفات ، ترسل عن صاحب حماه ، وله التاريخ الكبير للمظفری ، وله الفرق الإسلامية ، توفي سنة اثنتين وأربعين وست مائه . [الوافي بالوفيات ۶ / ۲۵] . و در " كشف الظنون " مذکور است : التاريخ المظفری للقاضي شهاب الدين ابراهیم بن عبد الله بن أبي الدم الحموي المتوفى سنة اثنتين وأربعين وست مائه ، وهو تاريخ يختص بالملّة الإسلاميه في نحو ست مجلدات . [كشف الظنون ۱ / ۳۰۵] . و عبدالرحمن بن عبدالرسول بن قاسم در " مرآه الاسرار " گفته : و آن حضرت سه روز پیش از وفات ، نماز امامت [کذا] به ابوبکر صدیق ، امر فرموده ، و اسامه بن زيد بن حارثه را که پیشتر امیر کرده ، نامزد شام ساخته بود ، دو روز پیش از وفات که روز شنبه دهم ربیع الاولی [الاول] بود - با وجود مرض - به دست مبارک خود لوایی برای اسامه عقد فرمود ، و دعای خیر در شأن او کرده ، رخصت فرمود ، اسامه لوای گرفته بیرون رفت ، و در جرف منزل ساخت تا لشکر جمع شود ، پس اعیان مهاجر و انصار مثل ابوبکر صدیق و عثمان بن عفان و سعد ابیوقاص و ابو عبدالله [عبیده] بن جراح و غیره مأمور گشتند به آنکه در لشکر همراه اسامه باشند ؛ آن صورت بر بعضی از مردم دشوار نمود ، بر سبیل طعن گفتند که : این غلام را آن حضرت بر مهاجرین امیر میگرداند ! این مقاله به سمع آن حضرت رسید ، بسیار به غضب رفته ، فرمود : « من تخلف جيش أسامه فهو ملعون » ، پس لاچار جمله صحابه همراهی اسامه اختیار کردند ، غیر از بنوهاشم و اهل بیت ، دیگر هیچ کس نزد آن حضرت نمانده بود ، جمیع صحابه همراه اسامه به جرف بودند ، وی امر فرمود ، و به کوچ میخواستند تا سوار شوند که مادر وی أمّ ایمن کس فرستاد که : آن حضرت در حال نزع است ، اسامه بازگشت ، و اکابر صحابه که بیرون رفته بودند ، بنا بر این خبر ، ایشان نیز مراجعه نمودند . انتهى . [مرآه الاسرار : لم نعلم بطبعه ، ولا نعرف له نسخه فعلا . قال البغدادي في إيضاح المكنون ۲ / ۴۵۷ : مرآه الأسرار وسواطع الأنوار ؛ لواحد من مشايخ الهند ، ذكره صاحب خزينه الأصفياء . وقال في أعيان الشيعة ۲ / ۶۸ - ۶۹ في ضمن كلام : العارف عبد الرحمن - من مشايخ الصوفيه - في مرآه

الاسرار ، وهو الذى ينقل عنه الشاه ولى الله الهندى الدهلوى والد الشاه صاحب عبد العزيز صاحب التحفه الاثنى عشرىه وكتاب الانتباه على ما قيل . ونقل عنه السيد المرعى شرح إحقاق الحق ۱۳ / ۹۳] . واز كتاب “ مرآه الاسرار ” شاه ولى الله والد مخاطب ، در رساله “ انتباه فى سلاسل اولياء الله ” نقل ميفرمايد ، چنانچه گفته : در “ مرآه الاسرار ” مذکور است كه : حضرت كنج شكر در “ راحه القلوب ” ميفرمايد كه : من ميخواستم كه نعمت سجاده ملك هندوستان را به كسى ديگر دهم ، هاتف رعب آواز داد كه : شيخ نظام الدين در راه است ، بدار تا وى برسد . . . الى آخر . (ح) . [الانتباه فى سلاسل اولياء الله : لم نعلم بطبعه ولم تصل إلينا مخطوطته ، ذكره البغدادي فى إيضاح المكنون ۱ / ۱۲۹ فقال : الانتباه فى سلاسل أولياء الله ، لواحد من علماء الهند] .

و ابوبکر جوهری آن را روایت کرده و ملا- یعقوب لاهوری شارح " [صحیح] بخاری " نیز در " رساله عقاید " ، تصریح به ورود لعن بر تخلف از

جیش اسامه نموده ، و برای صیانت ابوبکر از لعن ، دست و پا زده .

و ما بر محض حواله بر کتب مذکور اکتفا نکرده ، به نقل اصل عبارت آنها میپردازیم .

پس بدان که در کتاب “ ملل و نحل ” - در ضمن اختلافات صحابه - مذکور است :

الخلايف الثانی فی مرضه ، إنه قال : « جهّزوا جیش أسامه ، لعن الله من تخلف عنها » (۱) ، فقال قوم : يجب علينا امتثال أمره - وأسامه قد برز من المدینه - ، وقال قوم : قد اشتدّ مرض النبی صلی الله علیه [وآله] وسلّم فلا تسع قلوبنا لمفارقة والحاله هذه ، فنصبر حتّى نبصر أیش (۲) یكون من أمره . (۳) انتهى .

یعنی : خلاف دوم آن بود که : حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود : « تجهیز کنید لشکر اسامه را ، خدا لعنت کند کسی را که تخلف نماید از لشکر اسامه » . پس گروهی گفتند که : واجب است بر ما که امتثال امر آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلّم بکنیم (۴) ، و اسامه به امر آن حضرت از مدینه بیرون رفته بود ، و بعضی گفتند : مرض آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلّم صعب شده است ،

۱- فی المصدر : (عنه) .

۲- فی المصدر : (أى شیء) .

۳- [الف] صفحه : ۱۱ (نسخه مطبوعه جرمن) . (۱۲) . [ب] الملل و النحل ۱ / ۲۰ (طبع مصر) ۱۳۱۷ و ۱ / ۱۱ (طبع جرمن) . [الملل و النحل ۱ / ۲۳] .

۴- در [الف] اشتباهاً : (بکنم) آمده است .

و دل ما تاب نمیآرد که آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلّم را در این حال بگذاریم ، پس صبر کنیم تا ببینیم که امر آن حضرت به کجا منتهی میشود .

و این شهرستانی از اعظم علما و ائمه اهل سنت است ، چنانچه در “ تاریخ “ ابن خلّکان مذکور است :

أبو الفتح محمد بن أبي القاسم عبد الكريم بن أبي بكر أحمد الشهرستاني ، المتكلم على مذهب الأشعري ، كان إماماً مبرزاً فقيهاً متكلماً ، تفقه على أحمد الخوافي - المقدم ذكره - وعلى أبي النصر القشيري . . وغيرهما ، وبرع في الفقه ، وقرأ الكلام على أبي القاسم الأنصاري وتفرد فيه ، وصنّف كتباً ، منها : كتاب نهايه الاقدام في علم الكلام ، وكتاب الملل والنحل (۱) ، وتلخيص الأقسام لمذاهب الأنام ، وكان كثير المحفوظ ، حسن المحاوره ، يعظ الناس ، ودخل بغداد سنه عشر وخمس مائه فأقام فيها (۲) .

و در “ شرح مواقف “ مذکور است :

قال الآمدي : كان المسلمون عند وفاه النبي صلی الله علیه [و آله] وسلّم على عقیده واحده وطريقه واحده إلا من كان يبطن النفاق ويظهر الوفاق ، < ۷۰ > ثم نشأ الخلاف فيما بينهم - أولاً - في أمور اجتهاديه لا توجب كفراً ولا إيماناً ، وكان غرضهم منها إقامه

۱- زاد في المصدر : (والمناهج والبيّنات ، وكتاب المزارعه) .

۲- [الف] حرف الميم . [ب] وفيات الاعيان ۳ / ۴۰۳ (طبع مصر ۱۳۶۷) . [وفيات الاعيان ۴ / ۲۷۳] .

مراسم الدين وإدامه مناهج الشرع القويم ، وذلك كاختلافهم عند قول النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم - فى مرض موته - : « ائتوني بقرطاس أكتب لكم كتاباً لا تضلّوا بعدى » . . حتّى قال عمر : إن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم قد غلبه (١) الوجع ، حسبنا كتاب الله ! وكثر اللغط فى ذلك حتّى قال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم : « قوموا عني ، لا ينبغي عندي التنازع » .

وكاختلافهم بعد ذلك فى التخلف عن جيش أسامه ، فقال قوم : وجب الاتباع لقوله عليه [وآله] السلام : « جهزوا جيش أسامه ، لعن الله من تخلف عنه » ، وقال قوم بالتخلف انتظاراً لما يكون من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم فى مرضه . (٢) انتهى .

و ملا- يعقوب تنباني در خاتمه " رساله عقايد " (٣) در ذكر آنکه شيعه بر اصحاب طعن میکنند ، گفته : وقد يطعنون بحديث أسامه فى الشيخين .

و در جواب گفته :

١- فى شرح المواقف : (غيبه) .

٢- [الف] در آخر كتاب ، تذييل فى ذكر الفرق التى أشار إليها الرسل . (١٢) . [ب] شرح مواقف ٨ / ٣٧٧ (طبع مصر سنه ١٣٢٥) . [مواقف ٣ / ٦٤٩ - ٦٥٠ ، شرح مواقف ٨ / ٣٧٦] .

٣- [الف وب] اين رساله بحمد الله پيش حقير موجود است . (١٢) . [لم تصل إلينا مخطوطته ، ولانعلم بطبعه ، نعم نقل عنه الشيخ الأمينى فى الغدير ٦ / ٧٢ - فى ضمن كلام له - فقال : المولى يعقوب اللاهورى ، ذكره فى رساله العقائد ، وتكلم فى دلالة على أعلميه الإمام وأفضليته] .

أمّا الجواب عن حديث جيش أسامه ، فهو : إنه لم يكن تخلف الشيخين عنه تخلفاً يتعلّق به اللعن ؛ لأنّ التخلف الذى يتعلّق به اللعن (١) هو ما كان بلا ضروره ؛ لأنّ الأمور الضرورية مستثناه شرعاً و عرفاً ، وقد كان لأبى بكر . . . فى ذلك ضروره عظيمه وهو أمر النبى صلى الله عليه [وآله] وسلّم إياه بالإمامه وإقامته مقامه فى الصلاه ، والنبى صلى الله عليه [وآله] وسلّم لما أمره بها علم أن إقامته عنده كانت مرضيه له ، وكيف يصحّ جعل رجل إماماً للمسلمين فى الصلاه بعد ما علم أنه صار مستحقاً للعن على ما زعموا؟! (٢) و ابن ابى الحديد معتزلى از ابوبكر جوهرى نقل کرده که او به اسناد خود روایت کرده :

إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم أمر فى مرض موته أسامه بن زيد بن حارثه على جيش فيه أجله المهاجرين والأنصار ، منهم : أبو بكر وعمر وأبو عبيده بن الجراح وعبد الرحمن بن عوف وطلحه والزبير ، وأمره أن يغزو (٣) على مؤته حيث قتل أبوه زيد ، وأن يغزو وادى فلسطين ، فتناقل أسامه

١- جمله : (لان التخلف الذى يتعلّق به اللعن) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده است .

٢- رساله عقايد :

٣- فى المصدر : (يغير) .

وتناقل الجيش بشاقله ، وجعل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم في مرضه يثقل ويخفّ ، ويؤكد القول في تنفيذ ذلك البعث حتّى قال له أسامه : بأبي أنت وأُمّي أتاذن لي أن أمكث أياماً حتّى يشفيك الله ؟

فقال : « اخرج وسر على بركه الله » .

فقال : يا رسول الله ! [ص] إن خرجت (١) وأنت على هذا الحال ، خرجت وفي قلبي قرحة منك .

فقال : « سر على النصر والعافيه » .

فقال : يا رسول الله ! [ص] إنني أكره أن أسأل عنك الركبان . .

فقال : « أنفذ لما أمرتك به » .

ثم أغمى على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم وقام أسامه فتجهّز للخروج ، فلمّا أفاق رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم سأل عن أسامه والبعث ، فأخبر : أنهم يتجهّزون ؛ فجعل يقول : « أنفذوا بعث أسامه ، لعن الله من تخلف عنه » ، ويكرّر ذلك ، فخرج أسامه واللواء على رأسه ، والصحابه بين يديه حتّى إذا كان بالجرف نزل ومعه أبو بكر وعمر وأكثر المهاجرين ، ومن الأنصار : أسيد بن حصير وبشير بن سعد . . وغيرهما من الوجوه ، فجاءه رسول أمّ أيمن يقول له : ادخل فإن رسول الله

١- در [الف] اشتباهاً : (أخرجت) آمده است .

صلی الله علیه [وآله] وسلّم يموت .

فقام من < ۷۱ > فوره فدخل المدینه واللواء علی رأسه ، فجاء به حتّی رکزه فی باب رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم ، وقد مات فی تلك الساعه .

قال : فما كان أبو بكر وعمر يخاطبان أسامه - إلى أن ماتا - إلا بالأمير (۱) .

و ابن ابی الحدید در حق ابوبکر جوهری گفته :

و أبو بكر الجوهری ، هذا عالم محدّث كثير الأدب ، ثقه ، ورع ، أثنى علیه المحدثون ، ورووا عنه مصنفاته وغير مصنفاته . (۲) انتهى .

اما آنچه گفته : و بالفرض اگر صحیح هم باشد ، معنایش آن است . . . الی آخر .

پس این توجیه و تأویل تحریفی بیش نیست ، و کدام دلیل است بر اراده این معنا ؟

عجب است که خود در این کتاب اعتراف کرده که نصوص پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را بر ظاهر محمول نمودن ، مذهب اهل سنت است ، و باز پابند چنین (۳) توجیهاً رکیک ، بلکه تحریفات صریح میشود !

۱- [الف] مجلد سادس در شرح قوله : (لَمَّا انتهت إليه أنباء السقیفه) متصل قول دیگر . (۱۲) . [ب] شرح ابن ابی الحدید ۵۲ / ۶ (طبع مصر ۱۹۶۳) .

۲- [ب] شرح ابن ابی الحدید ۱۶ / ۲۱۰ .

۳- در [الف] اشتهاً : (چنین) تکرار شده است .

اگر چنین تأویلات سخیفه در چنین کلام صریح مساعی داشته باشد ، پس هیچ مطلوبی از هیچ کلام ثابت نخواهد شد ، چه معنای صریح کلام آن است که : هر که از جیش اسامه تخلف کند حق تعالی بر او لعنت نماید / آن را بر این معنا فرود آوردن - که اسامه را تنها گذاشتن ، و از مهم رومیان برای انتقام زید بن حارثه پهلو تهی کردن حرام است - از باطنیه هم پیش تر رفتن است .

علاوه بر این ، خود [او] در باب امامت در بیان آیه (مَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ) (۱) گفته :

و قاعده اصولیه مقرر است که : حرف (مَنْ) چون در مقام شرط و جزا واقع شود ، عام میگردد ، و چنانچه در مثال : (من دخل حصن کذا . . فله کذا) گفته اند / پس در این آیه نیز هر که مرتد شود ، برای او قومی موصوف به این صفات پیدا شوند . (۲) انتهی .

و بنابر این حرف (مَنْ) که در جمله « من تخلف عنها » وارد است نیز عام باشد ، پس استثنای ابی بکر از آن جایز نشود ، با آنکه صحت این استثنا موقوف است بر مأمور شدن ابی بکر به خدمت امامت ، چنانچه کلامش صریح است در آن ، و چون مأمور شدن او به امامت ثابت نیست ، استثنای او هم جایز نباشد .

با وصف آنکه مأمور شدن او به خدمت امامت هم موجب استثنای او نمیشود ، کما سبق .

۱- البقره (۲) : ۱۷ .

۲- [الف و ب] صفحه ۳۹۲ (نسخه مطبوعه دهلی) . [تحفه اثنا عشریه : ۱۸۷] .

اما آنچه گفته : قال الشهرستاني في الملل والنحل : إن هذا الجملة موضوعه مفتراه .

پس کذب صریح و افترای فضح است ، و اصل عبارت او که متضمن اثبات جمله مذکور است ، آنفاً نقل نموده شد .

کمال وقاحت است که مخاطب از افتراپردازی بر علمای کرام اهل حق - که در اکثر این کتاب بر آن جسارت کرده - پا فراتر نهاده ، بر علمای خود هم - به تقلید کابلی - افتراءات میندد !

بیچاره شهرستانی خود جمله « لعن الله من تخلف عنها » را نقل میکند و آن را حتماً و جزماً به جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله وسلم) منسوب میسازد ، و مخاطب به کمال جسارت و دلیری ، بر او افترا میکند که او این جمله را موضوع و مفترا گفته .

اما آنچه گفته : بعضی فارسی نویسان که خود را محدثین اهل سنت شمرده ، و در سیر خود این جمله آورده [اند] ، برای الزام اهل سنت کفایت نمیکند .

پس جوابش آنکه : تنها فارسی نویسان که خود را محدثین اهل سنت نامند ، این جمله را در کتب خود نیاورده اند ، بلکه دیگر علمای معتبرین اهل سنت < ۷۲ > نیز آن را آورده اند ، و به جزم و یقین آن را بیان ساخته [اند] .

و مخفی نماند که خواجه کابلی در "صواعق" به جواب این طعن در ذکر جمله « لعن الله من تخلف عنها » [گفته] :

وإيراد من ينتمى نفسه إلى محدّثي أهل السنه في سيره من غير إسناد ، لا يوثق به . (۱) انتهى .

و پسر کابلی در حاشیه تصریح کرده که : مراد از (من ینتمی) جمال الدین محدّث است ، چنانچه گفته :

قوله : (إلى محدّثي أهل السنه) ، وهو الشيخ جمال الدين في سيره : روضه الأحباب ، فلا يوثق به .. إلى آخره (۲) .

و مخاطب هم عمداً یا غفلتاً (۳) همین مضمون کابلی [را] آورده ، و قید فارسی نویسان که از طرف خود افزوده دلالت بر اول دارد ، و به هر صورت حکم به اخراج جمال الدین از محدّثین اهل سنت از غرائب امور است ؛ زیرا که اکابر اهل سنت جمال الدین را از محدّثین ثقات و مشایخ کبار میدانند (۴) ، چنانچه ملا علی قاری در "شرح مشکاه" در شرح حدیث : « لا تدخلون الجنة حتّی تؤمنوا ، ولا تؤمنوا حتّی تحابّوا » ، گفته :

أما نسخ المشكاه المصحّحه المعتمده المقروؤه على المشائخ

۱- الصواعق ، ورق : ۲۵۴ .

۲- حاشیه الصواعق :

۳- [الف] عن مراد صاحب الصواعق . (۱۲) .

۴- [الف] ف [فایده :] توثیق جمال الدین محدّث صاحب روضه الاحباب . (۱۲) .

الکبار کالجزری ، والسید اُصیل الدین ، وجمال الدین المحدث .. و غیرها من النسخ الحاضرہ ، فکلّها بحذف النون (۱) .

و شیخ عبدالحق دهلوی ، و ملا یعقوب لاهوری ، و حسین بن محمد دیاربکری در کتب خودشان (۲) از کتابش “روضه الاحباب” نقلها آرند ، و آن را معتمد دانند ، بلکه خود مخاطب در “رساله اصول حدیث” جمال الدین محدث را از مشایخ اجازه خود شمرده (۳) ، و نیز کتاب “روضه الاحباب” او را از همه تصانیف علم سیره بهتر دانسته !

اما آنچه گفته : سوم : آنکه ابوبکر را بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم انقلاب منصب شد ، در آحاد مؤمنین بود ، خلیفه شد و به جای پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم نشست . . . الی آخر .

پس مدفوع است به چند وجه :

وجه اول : آنکه تأخیر ابوبکر تا وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خروج همراه اسامه ، با تأکید شدید آن حضرت (صلی الله علیه و آله) ، البته گناه و اثم کبیر است ، و این وجه که گفته ، در جواب این کلام متمشی نمیشود .

۱- [الف] شروع کتاب الآداب ، فصل اول ، باب السلام . [مرقاه المفاتیح ۸ / ۴۵۷] .

۲- در [الف] (خودها) بود که اصلاح شد .

۳- تعریب العجاله النافعه (رساله اصول حدیث) : ۱۰۰ .

دوم : آنکه فرض غیر واقع نمودیم که ابوبکر به سبب خلیفه شدن و انقلاب منصب ، از حکم روانگی با اسامه خارج شده بود ، پس عمر که خلیفه نشده بود ، او را چرا از روانگی بازداشت ؟ ! و این گناه ثانی است ، مثل اول . مگر اینکه دعوی کنند که خلیفه در حقیقت عمر بود ، و ابوبکر بیچاره خالفه ، كما اعترف هو بنفسه (۱) ، فיעود المحذور .

سوم : آنکه هر انقلابی موجب تغییر هر حکم نمیشود ، بلکه آنچه منصوص است ، بر همان اکتفا کرده میشود ، پس این امر را ناصبی از کجا ثابت نموده که خلیفه شدن موجب آن میشود که خلیفه امور جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) را به جوی نشمارد ، و مخالفت اوامر و نواهی آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نماید .

کمال تعجب است از مخاطب که یکجا خلیفه بودن ابوبکر را دلیل وجوب اتباع او سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را میآرد ، و یکجا خلافت او را مبیح مخالفت امر آن حضرت (صلی الله علیه و آله) میگرداند !

چهارم : آنکه منصب اول که رفتن به جنگ رومیان به اطاعت اسامه باشد ابوبکر را به امر پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) حاصل بود ، و منصب دوم که عبارت از خلیفه

۱- روی أن أعرابياً جاء إلى أبي بكر فقال : أنت خلیفه رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم ؟ قال : لا . قال : فما أنت ؟ قال : أنا الخالفه بعده . . . أي القاعده بعده . انظر : کنز العمال ۱۲ / ۵۳۱ ، تاریخ مدینه دمشق ۱۹ / ۴۹۷ ، النهایه ۲ / ۶۹ ، لسان العرب ۹ / ۶۹ ، تاج العروس ۶ / ۱۰۳ ، الفائق ۱ / ۳۳۹ ، الدر المنثور ۵ / ۳۰۶ . . . وغیرها .

شدن و به جای پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نشستن است ، بدون امر آن حضرت (صلی الله علیه و آله) < ۷۳ > بود بالاجماع ، پس منصب ثانی به هیچ وجه موجب زوال اول نباشد ، و به موجب امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) احکام منصب اول بر او جاری باشد ، نه احکام منصب دوم .

و از این بیان معلوم شد که : آنچه براین مقدمه متفرع کرده ، گفته :

پس چون ابوبکر خلیفه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و به جای او شد ، او را همراه اسامه چرا بایستی برآمد ؟

سراسر باطل و محض لاطائل است .

اما آنچه گفته : چهارم : آنکه بالفرض ابوبکر بالخصوص مأمور بود به آنکه خود همراه اسامه به جنگ رومیان برود ، و استخلاف او در نماز موجب استثنای او نشد ؛ شغل به مهمات خلافت و محافظت مدینه و ناموس رسول صلی الله علیه [و آله] و سلم نیز عذر او در تخلف مقبول نیفتاد . . . الی آخر .

پس منقوض است به اینکه : کیفیت استخلاف نماز به معرض گزارش آمد .

و شغل به مهمات خلافت بر ابوبکر حرام محض بود ، چنانچه معلوم شد ، و محافظت مدینه و ناموس رسول (صلی الله علیه و آله) بر ابوبکر واجب نبود ، پس این امور مذکوره چگونه دلیل صحت عذر او از تخلف جیش اسامه تواند شد ؟ !

اما آنچه گفته : و عصمت در امامت شرط نیست .

پس محجوج است به اینکه : سابق از این در نقض باب هفتم ، در

مباحث شرایط امامت ، به بیان کافی و برهان شافی ، بیان نموده شد (۱) که : عصمت امام از گناهان صغیره و کبیره در حصول مرتبه امامت خلق به استحقاق شرط است ، پس سلب عصمت از ابوبکر ، مستلزم سلب استحقاق او به امامت باشد .

اما آنچه گفته : و ارتکاب کبائر از وی ، نزد کسی از شیعه و سنی ثابت نیست .

پس مدفوع است زیرا که شیخ عبدالحق دهلوی در “ شرح مشکاه “ گفته :

و گناه کبیره آن [است] که در شرع بر وی حدی تعیین یافته ، و یا وعیدی واقع شده ، یا نهی از آن به دلیل قطع (۲) ، ورود یافته . (۳) انتهى .

و در “ مفهم “ شرح صحیح مسلم مذکور است :

روی عن ابن عباس (رضی الله عنه) إنه قال :

الكبائر : كل ذنب ختمه الله بنار أو غضب أو لعنه أو عذاب . . ونحو هذا عن الحسن البصرى (۴) .

۱- اشاره است به کتاب “ برهان السعاده “ از مؤلف ، مراجعه شود به مقدمه تحقیق .

۲- در مصدر : (قطعی) .

۳- [الف و ب] کتاب الایمان باب الكبائر . [اشعه اللمعات ۱ / ۷۲] .

۴- [الف و ب] باب الكبائر من کتاب الایمان . (۱۲) . [در المفهم ۱ / ۲۸۳ آمده است : وعن الحسن : أنها كل ذنب ختمه

الله بنار أو غضب أو لعنه أو عذاب . . . وروی عن ابن عباس : أنها كل ما نهى الله عنه] .

و بر تخلف از جیش اسامه لعن واقع شده ، پس مرتکب آن فاسق باشد ، أمّا علی قول ابن عباس والحسن فظاهر ، وأمّا علی ما ذکره عبد الحق ، فلأن اللعن أيضاً وعید .

و اینقدر برای تکذیب این قول مخاطب کفایت میکند ، و گرنه نزد شیعه چنان ثابت است که ابوبکر در واقع ایمان نداشت ، چه جای ارتکاب کبائر !

اما آنچه گفته : این یک دو طعن که بر ابوبکر و امثال او ، شیعه از روایات اهل سنت ثابت میکنند ، اول ثابت نمیشود ، و اگر بالفرض ثابت هم شود . . . الی آخر .

پس مطاعن ابوبکر در یک دو طعن منحصر نیستند ، بلکه مطاعن او بسیار است ، و - بحمدالله - اکثر آنها در این کتاب ثابت شده ، و تشکیک معاندی را گنجایش نماند .

و هرگاه یک طعن هم بر ابی بکر - که موجب عدم صحت امامتش باشد - ثبوت گردید ، غاصب و ظالم بودن در خلافت ثابت خواهد شد ، و از این معنا عدم ایمان و کمال نفاق او ظاهر خواهد شد ، پس هرگاه نفاق و عدم ایمان او ثابت شد ، معلوم گردید که جمیع فضائل او از موضوعات و مفتریات اهل سنت است .

حاصل آنکه : آنچه این ناصبی گمان کرده که بعد اثبات یک دو طعن ، فضائل او را < ۷۴ > صلاحیت اعتبار نزد کسی خواهد ماند ، خیالی بیش نیست ، بلکه هرگاه عدم ایمان و ملعونیت او ثابت شد ، محال است که در حق

او فضیلتی ثابت شود ، و إلا لزم کون الکافر الملعون ممدوحاً ، وهو باطل بالبداهه .

و مع ذلك فضائل موضوعه ابی بکر که به طریق اهل سنت مروی است ، آن را شیعه به چه وجه معتبر خواهند داشت تا ایشان آن را به این مطاعن سنجند ؟!

اما آنچه گفته : بعضی از آن در کتب شیعه هم مروی و صحیح است .

پس سابقاً معلوم شده (۱) که آنچه در کتب شیعه مروی و صحیح است ، هرگز دلالت بر فضیلت ابی بکر نمیکند .

اما آنچه گفته : نزد شیعه امر پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم برای وجوب متعین نیست ، كما نصّ علیه المرتضی فی الدرر والغرر .

پس اگر مراد این است که نزد جمیع علمای شیعه ، امر شارع برای امر وجوب متعین نیست - چنانچه ظاهر کلامش بر آن دلالت دارد - پس کذب صریح و بهتان فضیح است ، چرا که مذهب اکثر محققین علمای شیعه - رضوان الله علیهم - آن است که امر للوجوب است ، و همین است مذهب مشهور و منصور ، و سیدمرتضی (رحمه الله) نیز همین مذهب را اختیار کرده که امر للوجوب است ، مگر فرق در میان مذهب مشهور و در میان مذهب

۱- اشاره است به بقیه تألیفات ایشان در ردّ تحفه اثنا عشریه ، مانند " برهان السعاده " .

سید مرتضی آن است که : در مشهور امر مقتضی وجوب است شرعاً ولغه ، و نزد سید مرتضی (رحمه الله) در لغت مشترک است بین الوجوب و الاستحباب ، و در عرف شرع متعین است برای وجوب ، چنانچه سید مرتضی در کتاب “ ذریعه ” که در اصول فقه است فرموده :

ونحن وإن ذهبنا إلى أن هذه اللفظه مشتركة في اللغة بين الندب والإيجاب ، فنحن نذهب إلى أن العرف الشرعي المتفق المستمر قد أوجب أن يحمل مطلق هذه اللفظه - إذا وردت عن الله وعن الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) - على الوجوب دون الندب ، وعلى الفور دون التراخي . (۱) انتهى بقدر الحاجة .

پس مجرد امر شارع - بر هر دو مذهب - محمول بر وجوب خواهد شد ، و بنابر این اگر دیگر قرائن وجوب نیز قائم نمیشد ، ابوبکر در تخلف از جیش اسامه عاصی میشد ، و حال آنکه قرائن وجوب نیز قائم است .

اما آنچه سید مرتضی - علیه الرحمه - در کتاب “ درر و غرر ” در بیان احکام حدیث قصه ماریه و قبطی ، فرموده که :

مما فيه أيضا من الأحكام : اقتضاؤه أن مجرد أمر الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) لا يقتضى الوجوب ؛ لأنه لو اقتضى ذلك لما حسنت مراجعته ولا استفهامه ، وفي حسنها ووقوعها موقعها دلالة على أنها لا يقتضى ذلك (۲) .

۱- الذریعه ۱ / ۵۳ .

۲- [ب] [أمالی المرتضی ۱ / ۷۸ (طبع مصر ۱۳۷۳) . [الامالی ۱ / ۵۵] .

پس آن مذهب سید مرتضی (رحمه الله) نیست ، چه دانستی که سید مرتضی (رحمه الله) خود در “ذریعه” فرموده که : مذهب او این است که مطلق امر شارع محمول بر وجوب میشود ، و دلایل قویه و براهین جلیه مستنبطه از قرآن و احادیث بر این مذهب قائم شده ، پس اگر یک حدیث معارض آن باشد ، ضرری نمیرساند .

لیکن چون که بعضی علما همین [را] اختیار کرده اند که : مجرد امر شارع مقتضی وجوب نیست تا وقتی که قرینه وجوب قائم نشود ، بنابر این مذهب نیز جواب گوئیم و آن اینکه : در موضع نزاع - یعنی امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای نفوذ همراه جیش اسامه - قرائن وجوب موجود است ، پس لابد ابوبکر در تخلف عاصی و گنهکار باشد .

و از جمله < ۷۵ > قرائن وجوب جمله : « لعن الله من تخلف عنها » است که به صراحت تمام بر وجوب امر دلالت دارد ، و ظاهر میکند که مخالفت کننده این امر مورد لعن است .

و از آن جمله است اینکه : جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در عین شدت مرض و سختی بیماری ، مکرراً امر به نفوذ مینمود ، و تفحص از حال نفوذ جیش میکرد ، پس لامحاله امری که در آن اینقدر تأکید و تشدید و تکرار و حتّ در این حالت واقع شود ، واجب خواهد بود ، و لهذا قاضی القضاة انکار دلالت امر بر اصل وجوب نکرده ، بلکه انکار وجوب فوری نموده ، تا تأخر ابوبکر از لشکر اسامه موجب عصیان او نشود ، چنانچه گفته :

إن الأمر لا يقتضى الفور ، فلا يلزم من تأخر أبي بكر عن النفوذ أن يكون عاصياً (١).

و سيد مرتضى - عليه الرحمه - در كتاب " شافى " در جواب او اثبات دلالت امر بر وجوب فوری کرده ، چنانچه گفته :

فأمّا خطابہ (صلى الله عليه وآله وسلم) بالتنفيذ للجيش ، فالمقصود به الفور دون التراخي ؛ أمّا من حيث مقتضى الأمر على مذهب من رأى ذلك لغه أو شرعا ، من حيث وجدنا جميع الأمة - من عهد الصحابه إلى هذا الوقت - يحملون أوامره [ونواهيہ] [(٢) على الفور ويطلبون فى تراخيها الأدله . ثم لو لم يثبت كل ذلك ، لكان قول أسامه : (لم أكن أسأل عنك الركبان) ، أوضح دليل على أنه عقل من الأمر الفور ؛ لأن سؤال الركب عنه بعد وفاته لا معنى له .

وأمّا قول صاحب الكتاب : (إنه لم ينكر على أسامه تأخيره) ؛ فليس بشيء ، وأى إنكار أبلغ من تكراره الأمر ، وترداده القول فى حال يشغل عن المهمّ ويقطع عن الفكر إلا فيها .

وقد يكون وجوب الأمر على المأمور تارة بتكرار الأمر وأخرى بغيره (٣).

١- در المغنى ٢٠ / ق ١ / ٣٤٤ آمده است : وقد عرفنا أنه لو أقبل عليه وقال : أنفذ جيش أسامه ، لما دخل فى جملتهم ، فكذلك إذا حمل ، فيقال عند ذلك : إن نفس الأمر يقتضى تأخره ، فكيف يكون عاصياً بأن يتأخر ؟ ! بل لو نفذ معهم لكان عاصياً بذلك .

٢- الزيادة من المصدر و [ب] .

٣- [ب] الشافى : ٢٤٦ (طبع سنه ١٣٠١) . [الشافى ٤ / ١٤٧ - ١٤٨] .

و مع هذا اگر ابوبکر با جیش اسامه - و گو بعد تأخیر - میرفت ، کلام قاضی القضاة گنجایش ذکر میداشت ، و لیکن چون او از اصل رفتن تقاعد نمود ، مخالفت او با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ثابت گردید ، و کلام در فوریت و عدم فوریت امر بی فایده شد .

اما آنچه گفته : آمدیم بر جمله : « لعن الله من تخلف عنها » ، پس در کتب اهل سنت موجود نیست تا محتاج جواب او شوند .
پس جوابش گذشت .

اما آنچه گفته : لفظ (مَنْ) عام است نزد شیعه - كما صرحوا به فی کتب الاصول - پس در این صورت حضرت امیر (علیه السلام) و دیگر مسلمین در این ... الی آخر .

پس عموم لفظ (مَنْ) مستلزم صدق وعید مستفاد از جمله مذکوره بر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگر مسلمین که داخل در جیش اسامه نبودند ، نمیتواند شد ؛ زیرا که اگر کسی گوید : « مَنْ دخل فی داری من بنی هاشم فأکرمه » و شخصی از بنی امیه داخل خانه آن کس شود ، با وجود عموم لفظ (مَنْ) مستحق اکرام نخواهد شد ، و این قضیه نیز چنین است ؛ زیرا که وعید بر تخلف متصور نمیشود مگر بر کسانی که مأمور بودند به اطاعت اسامه ، پس حاصل معنای این جمله آن باشد که : هر که از جمله کسانی که مأمور به اطاعت اسامه بودند ، از جیش اسامه تخلف نماید ، آن کس ملعون است ، ابوبکر باشد یا عمر یا عثمان یا غیر ایشان .

اما آنچه گفته : اگر گویند : وعید خاص است به متعینان اسامه .

گوییم : « جهّزوا جيش أسامة » خطاب به متعینان نمیتواند شد ، چه تجهیز و سامان کردن لشکر اسامه بعینه ، لشکر < ۷۶ > اسامه را فرمودن کلام بی معنا است .

پس جوابش آنکه : دانستی معنای تجهیز در لغت ، ساختن اسباب مسافر است ، و در ساختن مسافر اسباب خود را یا مصاحب خود را ، محذوری پیدا نمیشود ، چنانچه ابن حجر در « فتح الباری » در ذیل شرح احادیث باب (فضل من جهّز غازياً) از ابواب کتاب الجهاد « صحیح بخاری » بعد نقل حدیثی گفته :

ففيه إشارة إلى أن الغازي إذا جهّز نفسه أو قام بكفأيه من يخلفه بعده كان له الأجر مرتين (۱) .

و نیز این کلام آن حضرت بعد تعیین نمودن متعینان جيش اسامه صادر شده ، پس چه مستبعد است که امر تجهیز جيش به حاضران باشد ، و وعید بر تخلف از جيش اسامه متعلق به متعینان آن جيش ؟ !

اما آنچه گفته : پس خطاب عام است به جمیع مسلمین .

پس مناقض است به آنچه اول گفته که : « جهّزوا جيش أسامة » خطاب به

۱- [ب] فتح الباری ۶ / ۳۲ (طبع قاهره ۱۳۲۵) . [فتح الباری ۶ / ۳۷] .

متعینان نمیتواند شد ، چه تجهیز و سامان کردن لشکر اسامه بعینه ، لشکر اسامه را فرمودن کلام بی معنا است ؛ زیرا که متعینان هم از جمله مسلمین بودند .

اما آنچه گفته : جمله « لعن الله » نیز با همین کلام مذکور است .

پس جوابش آنکه : در این صورت لازم میآید که وعید تعلق گیرد به کسانی که مأمور نبوده اند به رفتن همراه جیش اسامه ، و صدور این معنا از حکیم و عاقل متصور نمیشود ، پس جمله « لعن الله من تخلف عنها » تعلق نگیرد مگر به کسانی که [به] ملازمه و متابعت اسامه مأمور و متعین بودند .

اما آنچه گفته : مخالفت حکم خدا به نزد شیعه از حضرت آدم (علیه السلام) و حضرت یونس (علیه السلام) بلاریب ثابت است .

پس جوابش آنکه : قیاس تخلف ابوبکر از جیش اسامه - که قطعاً حرام و مورد لعن بود - بر فعل حضرت آدم [(علیه السلام)] قیاس مع الفارق است ، چه فعل ابوبکر حرام و از کبائر و موجب عقاب و عذاب است ، و حضرت آدم [(علیه السلام)] ترک اولی کرده نه ترک واجب ، و ترک اولی نزد هیچ کس موجب عقاب پروردگار نیست ، چنانچه سید مرتضی علم الهدی در کتاب « تنزیه الانبیاء و الائمه » گفته :

أما المعصیه ؛ فهی مخالفه الأمر ، والأمر من الحکیم تعالی قد یكون بالواجب وبالندب معاً ، فلا یمتنع علی هذا أن یكون

آدم (عليه السلام) مندوباً إلى ترك التناول من الشجره ، ويكون آدم بمواقعه (۱) تاركاً نفلًا وفضلاً ، وغير فاعل قبيحاً ، وليس يمتنع أن يسمي تارك النفل : عاصياً ، كما يسمي بذلك تارك الواجب ، فإن تسميه من خالف ما أمر به - سواء كان واجباً أو نفلًا - ب : أنه عاص ظاهره ، ولهذا يقولون : أمرت فلاناً هكذا (۲) وكذا من الخير فعصاني وخالفني ، وإن لم يكن ما أمر به واجباً .

فأما قوله تعالى : (فَعَوَى) (۳) ، فمعناه : إنه خاب ، لأننا نعلم إنه لو فعل ما ندب إليه من ترك التناول من الشجره لاستحق الثواب العظيم ، فإذا خالف الأمر ولم يصر إلى ما ندب إليه فقد خاب لا محاله من حيث لم يصل إلى الثواب الذي كان يستحق بالامتناع ، ولا شبهه في أن لفظه (عوى) تحتمل الخيبة (۴) ، قال الشاعر - شعر - :

فمن يلق خيراً يحمد الناس أمره * ومن يغو لا يعدم على الغي لائماً (۵) . واما حضرت يونس (عليه السلام) پس از آن حضرت نیز مخالفت حکم واجب به روایات شیعه ثابت نشده ، و آنچه این ناصبی در باب نبوت روایتی آورده (۶) ،

۱- فی المصدر و [ب] : (بمواقعتها) .

۲- فی المصدر : (بكذا) .

۳- طه (۲۰) : ۱۲۱ .

۴- در [الف] اشتبهاً : (الخيئه) آمده است .

۵- [ب] تنزيه : ۱۱ طبعه النجف أشرف سنة ۱۳۷۹ . [تنزيه الانبياء (عليهم السلام) : ۲۴ - ۲۵]

۶- تحفه اثنا عشرية : ۱۶۵ .

از آن صدور مخالفت حکم واجب < ۷۷ > از حضرت یونس علی نبینا [و آله] وعلیه السلام ، ثابت و متحقق نمیشود ، چنانچه در “ حسام الاسلام ” (۱) به وجه شافی و کافی مسطور است ، فمن شاء الاطلاع علیه فلیرجع إلیه (۲) .

* * *

۱- کتاب “ حسام الاسلام وسهام الملام ” ردّ باب ششم تحفه اثناعشریه از مولانا سید دلدار علی نصیرآبادی است . برای توضیح بیشتر به مقدمه تحقیق مراجعه شود .

۲- حسام الاسلام : ۹۱ - ۹۲ .

طعن چهارم : عدم شایستگی برای اداره امور

قال : طعن چهارم :

آنکه پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) گاهی ابوبکر را بر امری که به اقامه دین و شرع متین تعلق داشته باشد ، والی نساخته اند ، و هر که قابل ولایت یک امر مسلمین نباشد ، قابل ولایت عامه مسلمین چه قسم خواهد بود ؟ !

جواب از این طعن به چند وجه داده اند :

اول : آنکه این دعوی دروغ محض و بهتان صرف است . به اجماع اهل سیر و تواریخ از شیعه و سنی ثابت و صحیح است که ابوبکر را بعد از شکست اُحُد چون خبر رسید که ابوسفیان بعد از مراجعه نادم شده ، میخواست که بر سر مدینه بتازد ، آن جناب در مقابله او رخصت فرمود ، و ابوبکر به مقابله آنها پرداخت . و در سال چهارم در غزوه بنی نضیر شبی ابوبکر صدیق را امیر لشکر ساخته ، خود به دولت خانه تشریف فرمود . و در سال ششم چون به غزوه بنی لُحیان برآمدند ، و آن قبیله خبر توجه آن حضرت علیه [وآله] السلام شنیده بر سر کوه ها تحصن نمودند . آن حضرت یک دوروز به منزلشان اقامت فرموده ، سرایا به اطراف فرستادند ، از آن جمله سریه عمده به سرکردگی ابوبکر صدیق بود که به سمت کراع الغمیم (۱) رخصت یافت . و در

۱- قال الحموی : کراع الغمیم : موضع بین مکة والمدینه . . . وقال نصر : غالغمیم موضع قرب المدینه بین رابغ والجحفه . انظر : معجم البلدان ۴ / ۲۱۴ . وقال فی موضع آخر : کراع الغمیم ، موضع بناحیه الحجاز بین مکة والمدینه ، وهو واد أمام عسفان بثمانیه أمیال ، وهذا الکراع جبل أسود فی طرف الحرّه یمتدّ إلیه . راجع : معجم البلدان ۴ / ۴۴۳ .

غزوه تبوک فرمان پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم شرف نفاذ یافت که جنود نصرت قرین بیرون مدینه منوره در ثَبِیِّه الوداع (۱) فراهم آیند ، و امیر لشکر گاه صدیق باشد ، و موجودات لشکر به طور او مقرر شد . و در غزوه خیبر نیز چون جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم را درد شقیقه عارض شد ، و هنگام (۲) محاصره قلعه بود ، ابوبکر را نایب خود کرده برای فتح قلعه فرستادند ، و آن روز از ابوبکر جنگ سخت به ظهور آمد .

و در سال هفتم ابوبکر را نیز بر جمعی از بنی کلاب فرستادند ، و سلمه بن الاکوع با رساله خود متعینه ابوبکر شد و با بنو کلاب محاربه نموده ، جمعی را به قتل رسانیده ، گروهی را اسیر کرده آورد ، و بر بنوفزاره (۳) نیز امیر لشکر ابوبکر صدیق بود ، چنانچه حاکم از سلمه بن اکوع روایت میکند :

أمر رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلّم أبا بکر ، فغزونا ناساً

۱- ثنیه الوداع - بفتح الواو - : وهو اسم من التودیع عند الرحیل ، وهی ثنیه مشرفه علی المدینه یطؤها من یرید مکة . واختلف فی تسميتها بذلك . . . والصحیح أنه اسم قدیم جاهلی سُمی لتودیع المسافرین . انظر : معجم البلدان ۲ / ۸۶ ، وراجع أيضاً : القاموس المحيط ۳ / ۹۲ ، تاج العروس ۱۱ / ۵۰ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (هنگام) تکرار شده است .

۳- در مصدر : (قراظه) .

من بنی فزاره (۱)، فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنَ الْمَاءِ أَمَرْنَا أَبُو بَكْرٍ فَعَرَسْنَا ، فَلَمَّا صَلَّى الصُّبْحَ أَمَرْنَا أَبُو بَكْرٍ فَشَنَّنَا الْغَارَةَ . . (۲) إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ .

و در “ معارج ” و “ حبيب السیر ” مذکور است که :

بعد از غزوه تبوک اعرابی در [حضور] جناب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمده عرض نمود که : قومی از اعراب در وادی الرمل مجتمع گشته ، داعیه شیخون (۳) دارند ، جناب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نشان خود را به ابوبکر صدیق داده ، و او را امیر لشکر ساخته بر آن جماعت فرستادند .

و نیز چون در میان بنی عمرو بن عوف خانه جنگی واقع شد ، و جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم را بعد از ظهر خبر رسید ، و برای اصلاح به محله ایشان تشریف برد ، بلال را فرمود که : اگر وقت نماز برسد و من نیام ، ابوبکر را بگو که تا با مردم نماز بگزارد ، و چنانچه وقت عصر همین قسم واقع شد ، و نیز چون در سال نهم حج فرض شد ، و رفتن آن جناب به سبب بعضی امور موقوف گشت ، ابوبکر صدیق را امیر حج ساخته با جمعی کثیر از صحابه به مکه فرستاد تا آنجا رفته به اقامه مراسم حج پردازد ، و خلائق را بر قواعد این عبادت کبری آگاه سازد . و تفویض امامت نماز در مرض موت خود ، از شب پنج شنبه تا صبح دوشنبه ، < ۷۸ > آنقدر مشهور است که حاجت بیان ندارد .

۱- فی المصدر ، والمستدرک : (قراظه) .

۲- المستدرک ۳ / ۳۶ .

۳- در [الف] (شیخون) بود که اصلاح شد .

حالا تأمل باید کرد که امور دین که تعلق به رئیس دارند همین سه چیز است : اول جهاد ، دوم حج ، سوم نماز ، و در هر سه چیز ابوبکر صدیق را به حضور خود نایب ساخته اند ، دیگر کدام امر دینی باقی ماند که ابوبکر در آن لیاقت نیابت و امامت نداشت ؟ !

دوم : آنکه قبول کردیم که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) گاهی ابوبکر را بر امری والی نساخته ، لیکن به این جهت که او را وزیر و مشیر خود میدانست ، و بی حضور او هیچ کاری از کارهای دین سرانجام نمیافت ، و همیشه رسم و عادت پادشاهان همین بوده است که وزرا و امرای کبار را به عمل داری و فوج داری نمیفرستند ، و بر سرایا امیر نمیسازند ؛ زیرا که کارهای عمده حضور بی بودن ایشان ابرتر میشود ؛ و این وجه را خود جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم ارشاد فرموده . حاکم از حدیقه بن الیمان روایت میکند که شنیده ام از جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم که میفرمود که : من قصد دارم که مردم را به سوی ملکهای دور و دراز برای تعلیم دین و فرایض بفرستم چنانچه حضرت عیسی (علیه السلام) حواریین را فرستاده بود .

حاضران عرض کردند که یا رسول الله ! [ص] این قسم مردمان خود موجودند ، مثل ابوبکر و عمر ، جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود :

إنه لا غنی لی عنهما ، إنهما من الدین کالسمع والبصر !

و نیز جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم فرموده است که : مرا حق تعالی چهار وزیر عطا فرموده است ، دو وزیر از اهل زمین : ابوبکر و عمر ؛ دو وزیر از اهل آسمان : جبرئیل و میکائیل .

سوم : آنکه اگر به کاری نفرستادن ، موجب عدم لیاقت امامت باشد ، لازم آید که حسنین (علیهما السلام) نیز لایق امامت نباشند ، معاذ الله من ذلك ؛ زیرا که حضرت امیر (علیه السلام) این هر دو را در هیچ جنگ و بر هیچ کاری نفرستاد ، و برادر علالتی (۱) ایشان را که محمد بن الحنفیه بود به کارها مأمور میساخت ، تا آنکه مردم از محمد بن الحنفیه سؤال کردند که پدر بزرگوار تو در جنگها و جاهای خطرناک تو را کار میفرماید ، و حسنین (علیهما السلام) را از خود جدا نمیکنند ، باعث این چیست ؟ آن امام زاده (علیه السلام) منصف فرمود که : حسنین (علیهما السلام) در اولاد پدر من به منزله دو چشم اند در بدن انسان ، و دیگران مثال دست و پا ، تا کار از دست و پا سرانجام یابد چشم را چرا رنج باید داد ؛ بلکه جبلت انسان است که دست را سپر چشم میکند در وقت آفت . (۲) انتهى .

أقول :

قاضی القضاة در کتاب “ مغنی ” ، و محقق خواجه نصیرالدین (رحمه الله) در کتاب “ تجرید ” (۳) ، و علامه حلی در کتاب “ کشف الحق و نهج الصدق ” (۴) و مولانا

۱- بنو العلات : فرزندان مرد از مادران جداگانه . مراجعه شود به لغت نامه دهخدا .

۲- [ب] تحفه : ۲۶۷ . [تحفه اثنا عشریه ۲۶۶ - ۲۶۷] .

۳- [ب] [شرح تجرید] ۱ / ۲۹۵ . [شرح تجرید : ۴۰۱ (تحقیق زنجانی) ، و صفحه : ۵۰۹ (تحقیق آملی) ، و صفحه : ۲۰۴ (تحقیق سبحانی)] .

۴- [ب] دلائل الصدق ۱۸ / ۳ .

محمدباقر مجلسی (رحمه الله) در کتاب “ حق الیقین ” و دیگر علمای اعلام مضمون این طعن و طعن یازدهم را در یک طعن ذکر کرده اند .

قاضی القضاة در کتاب “ مغنی ” گفته :

قالوا : إنه لم يولّ أباً بكر الأعمال وولّى غيره ، ولّمّا ولاه الحج بالناس ، وأن يقرء عليهم سورة براءة ، عزله عن ذلك كلّه ، وجعل الأمر إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) ، وقال : « لا- يؤدّي عنّي إلا أنا أو رجل منّي » ، حتّى رجع أبو بكر إلى النبی [(صلی الله علیه وآله)] (۱) .

و مولانا محمدباقر مجلسی (رحمه الله) در کتاب “ حق الیقین ” فرموده :

طعن اول : آنکه حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) امور عظیمه که رو میداد به عظمای صحابه تفویض مینمود ، هیچ امری را به ابوبکر تفویض ننمود مگر خواندن آیات سوره براءة بر اهل مکه ؛ و چون روانه شد جبرئیل نازل گردید و گفت : حق تعالی (۷۹) میفرماید که : ادا نمیکند رسالت [تو] (۲) را مگر تو یا کسی که از تو باشد ؛ پس حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رفت و آیات را از ابوبکر بازگرفت ، و ابوبکر را باز گردانید ، و آیات را در موسم حج بر اهل مکه خواند . و معلوم است که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) امری بدون وحی الهی نمیکرد ، پس آنکه حق تعالی اول امر کرد که به ابوبکر بدهد بعد از آن از او بگیرد ، حکمتی در آن ظاهر نیست به غیر از آنکه معلوم شود که او اهلیت امارت و خلافت ندارد .

۱- المغنی ۲۰ / ق ۱ / ۳۴۹ .

۲- زیاده از مصدر .

و آنکه بعضی از متعصبان نقل نموده اند که ابوبکر از امارت حاج معزول نشد و همراه بود ، در اکثر روایات معتبره ایشان نیست و خلافتش در روایات ایشان است ، اگر چه فایده برای ایشان ندارد .

و آنکه دیگر جمعی گفته اند که : عادت عرب آن بود که بزرگ ایشان عهدی که میکرد ، میبایست که آن عهد را بزرگان قبیله او بشکنند ، حرفی است بی اصل ، در کتابی از کتب معتبره قدمای ایشان موجود نیست .

و ابن ابی الحدید اعتراف کرده است که : این از عادت (۱) عرب معروف نیست ، و این تأویلی است که متعصبان ابوبکر افترا (۲) کرده اند (۳) .

و ایضاً اگر عادت معروف مقرر بود ، میبایست بر حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مخفی نباشد ، و در اول ابوبکر را نفرستد . و اگر بر آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) مخفی بود ، بایست بر ابوبکر و عمر و سائر صحابه که عادت جاهلیت را میدانستند مخفی نباشد ، و ایشان آن حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) را تنبیه (۴) سازند که فرستادن ابوبکر مخالف قاعده است .

و ایضاً اگر سبب این بود ، بایستی وقتی که ابوبکر خائف و محزون برگشت ، حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) این عذر را بفرماید ، و در هیچ روایتی مذکور نیست

۱- در مصدر : (عادات) .

۲- در مصدر : (اختراع) .

۳- [ب] شرح ابن ابی الحدید ۱۷ / ۲۰۰ ، حیث قال : و ما نسب إلی عاده العرب غیر معروف ، و إنما هو تأویل تأویل به متعصبوا أبی بکر لانتزاع براه منه .

۴- در مصدر : (متنبه) .

که حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) این عذر [را] (۱) فرموده باشد، بلکه عذری که در روایات مذکور است این است که فرموده: «جبرئیل (علیه السلام) نازل شد و گفت: ادا نمیکنند از جانب تو مگر کسی که از تو باشد».

و از همه غریب تر آن است که نیابت پیش نمازی را - که ثابت نیست که به گفته رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد، و خلافتش معلوم است؛ و به اعتقاد ایشان هر مرد جائری و فاجری امامت نماز میتوان کرد - دلیل خلافت ابوبکر میکنند؛ و عزل ابوبکر و دادن آیات را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) به امر خدا، منشأ فضیلت آن حضرت نمیدانند. (۲) انتهی.

حاصل آن است که در این عبارات و امثال آن، مجرد عدم تولیت کاری را به ابوبکر، دلیل عدم استحقاق او برای خلافت نگردانیده اند، بلکه عدم تولیت را با عزل او از اموری که تولیت آن به او حاصل شده، دلیل عدم استحقاق او گردانیده اند؛ و آن ظاهر است.

و به هر کیف اگر چه مخاطب به جواب این طعن عرق ریزی و جان فشانی بسیار در اثبات ولایت ابی بکر در سرایای متعدده و بعوث متکثره نموده لیکن سودی ندارد؛ زیرا که نبذی از آن نزد علمای ثقات اهل سنت هم ثابت نیست، چه جا که نزد شیعه لیاقت اصغا داشته باشد.

بیانش آنکه ابن حجر در "صواعق محرقة" در جواب از این طعن گفته:

۱- زیاده از مصدر.

۲- [ب] [حق الیقین: ۱۵۴]. [حق الیقین: ۱۵۴ - ۱۵۵].

والجواب عن ذلك : بطلان ما زعموه من أنه لم يولّه عملاً ؛ ففي البخاری عن سلمه بن الأكوع . . إلى آخره (۱).

و در “ صحیح بخاری ” از سلمه بن اکوع روایت کرده که او میگفت :

غزوت مع النبّی صلی الله علیه [وآله] وسلّم سبع غزوات ، وخرجت فیما یبعث من البعوث تسع غزوات مره علینا أبو بکر ومّرّه علینا أسامه (۲) .

و قسطلانی - در شرح قوله : مره علینا أبو بکر - گفته :

مرّه إلى بنی فزاره (۳) < ۸۰ > وأخرى إلى بنی کلاب ، و [ثالثة] (۴) إلى الحجّ (۵) .

یعنی امیر گردانید بر ما ابوبکر را یکبار به سوی بنی فزاره و دفعه دیگر به سوی بنی کلاب و به سوی حج .

و در شرح قوله مرّه علینا أسامه گفته :

۱- [الف] فصل خامس باب اول . (۱۲) . [ب] الصواعق : ۲۸ (طبع مصر ۱۳۷۵) . [الصواعق المحرقة ۱ / ۷۶] .

۲- [الف] باب بعث النبّی [(صلی الله علیه وآله)] أسامه من کتاب المغازی . (۱۲) . [ب] صحیح البخاری ۵ / ۱۴۴ . صحیح بخاری ۵ / ۸۸ .

۳- [الف] فزاره - کصحابه - پدر قبیلہ ای است از غطفان . (۱۲) . [انظر : لسان العرب ۵ / ۵۵] .

۴- الزیاده من المصدر .

۵- ارشاد الساری ۶ / ۳۸۶ .

أمیرا إلى الحُرقات (۱) وإلى أُبْنَى النضير - بضم الهمزة وسكون الموحده ، ثم نون مفتوحه ومقصوره - من نواحي البلقاء ، وهذه خمسه ذكرها أهل السير وبقیت أربع لم يذكروها فيحتمل أن يكون في هذا الحديث حذف ، أي ومره علينا غيرهما (۲) .

یعنی یکبار امیر گردانید اسامه را به سوی حرقات و بار دیگر به سوی ابنی النضیر از نواحي بقاء ، و این پنج بعوث را اهل سیر ذکر کرده اند ، و باقی چهار را ذکر نکرده اند ، پس احتمال است که در این حدیث حذف باشد ، یعنی یک دفعه بر ما امیر بود غیر ابوبکر و اسامه .

و عینی در “ عمده القاری شرح صحیح بخاری ” گفته :

قوله : (تسع غزوات) ، منها سریه اُبی بکر إلى بنی فزاره ، ذکره مسلم ؛ وسریته ایضاً إلى بنی کلاب ، ذکره ابن سعد ؛ وبعثه إلى الحج سنه تسع ؛ ومنها سریه أسامه التي وقع ذکرها فی الباب ؛ وسریته إلى أُبْنَى - بضم الهمزة وسكون الباء الموحده ثم نون ومقصوره - وهی من نواحي بلقا (۳) ، وذلك فی صفر ؛ فهذه الخمس التي ذکرها أصحاب المغازی ولم يذكروا غيرها ، علی أن

۱- [الف و ب] حُرقات - بضم الحاء والراء المهملتین ، وفتح القاف وبعد الألف فوقیه - نسبه إلى الحُرقة ، سمی به لأنه حرق فيه قوم بالقتل . (۱۲) . [راجع : فتح الباری ۷ / ۳۹۸] .

۲- ارشاد الساری ۶ / ۳۸۶ .

۳- فی المصدر : (البلقاء) .

فی بعض الروایات لم يذكر عدداً فی البعوث . (۱) انتهى .

و همچنین ابن حجر عسقلانی - که از اعظم محققین اهل سنت است - در شرح این حدیث گفته :

أما البعوث : فسریه أبی بکر إلى بنی فزاره ، كما یبین من حدیثه عند مسلم ، ثم سریته إلى بنی کلاب ، ذکرها ابن سعد وبعثه إلى الحج سنه تسع . .

وأما أسامه ، فأول ما استعمل فی السریه التي وقع ذکرها فی الباب ، ثم فی سریته إلى أُبئی - بضم الهمزه وسكون [الباء] الموحده ، ثم نون [و] مقصوره - وهي من نواحي بلقا (۲) ، وذلك فی صفر ، فوقفنا ممّا ذكره علی خمس سرايا وبقیت أربع فليستدرک علی أهل المغازی فإنهم لم یذکروا غیر الذی ذکرته بعد التبع ، ويحتمل أن يكون فيه حذف وتقدير . . أي ومزه علينا غیرهما .

وأيضاً فإنه لم يذكر فی بعض الروایات للبعوث عدداً . (۳) انتهى .

و از این عبارات به کمال صراحت واضح است که : بعوثی که به ادعای اهل سنت ابوبکر در آنها امیر بود ، همگی سه بودند نه زیاده از آن ،

۱- [الف و ب] باب بعث النبّی [(صلی الله علیه وآله وسلم)] [أسامه من کتاب المغازی . [عمدہ القاری ۱۷ / ۲۷۲ - ۲۷۳] .

۲- فی المصدر : (البلقاء) .

۳- [الف و ب] نشان سابق ، با اصل مقابله شد . [فتح الباری ۷ / ۳۹۹] .

پس دعوی مخاطب امارت ابوبکر را در سوای بعوث ثلاثه ، کذب محض و افترای صرف باشد .

اما آنچه گفته : به اجماع اهل سیر و تواریخ - از شیعه و سنی - ثابت و صحیح است که ابوبکر را بعد شکست احد ، چون خبر رسید که ابوسفیان بعد از مراجعه نادم شده و میخواهد که بر سر مدینه بتازد ، آن جناب در مقابله او رخصت فرمود ، و ابوبکر به مقابله آنها پرداخت .

و در حاشیه این قول نوشته : و نزد اهل سیر این غزوه مسمی است به غزوه حمراء الاسد ؛ زیرا که لشکرگاه مسلمین در آن وقت که همراه ابوبکر در آن غزوه برآمده بود ، موضع حمراء الاسد بود ، و بعضی گفته اند که : محل توقف ابوسفیان و مشرکین آن موضع بود (۱) .

پس مردود است به چند وجه :

وجه اول : آنکه در کتب سیر و تواریخ شیعه از این حکایت حرفی و اثری به نظر نرسیده ، و اگر مخاطب در کدامی کتاب معتبر این حکایت دیده باشد ، بیان نماید .

دوم : آنکه اعتراف قسطلانی و عینی و ابن حجر به اینکه امارت (۸۱) ابوبکر در سوای سه سریه ثابت نشده ، تکذیب آن میکند .

سوم : آنکه اصحاب سیر و ارباب تواریخ اهل سنت تصریح کرده اند به

اینکه : حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در این غزوه نهضت فرموده بود ، نه اینکه ابوبکر را رخصت فرموده باشد ، و اکثر اهل تواریخ اتفاق نموده اند بر اینکه آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) لوی جنگ [را] در این غزوه به دست حق پرست اسدالله الغالب حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) عطا فرموده بود .

و بعضی از ایشان ، دادن لوا را به دست ابوبکر ، به قولی و روایتی واحد - که قائل و راوی آن معلوم و معروف نیست ! - ذکر کرده اند .

از جهت آنکه متهم اند به افراط در محبت ابوبکر ، قول ایشان محل اعتماد نباشد ؛ و تکذیب میکند آن را آنچه ابن حجر در “ فتح الباری شرح صحیح بخاری ” در ضمن شرح احادیث لواء النبئی گفته :

أخرج أحمد - بإسناد قوى - من حديث ابن عباس : إن رايه النبئی [(صلی الله علیه وآله)] كانت تكون مع علی [(علیه السلام)] ، ورايه الأنصار مع سعد بن عباده .. إلى آخر الحديث . (۱) انتهى .

و صاحب “ استیعاب ” از ابن عباس روایت کرده :

قال : لعلی [(صلی الله علیه وآله)] أربع خصال لیست لأحد غیره : هو أول عربی وعجمی صلی مع رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم ؛ وهو الذی کان لواءه معه فی کل زحف .. (۲) إلى آخر الحديث .

۱- [الف] باب ما قیل فی لواء النبئی صلی الله علیه [وآله] وسلم من کتاب الجهاد . (۱۲) . [ب] فتح الباری ۶ / ۷۸ (طبع مصر ۱۳۲۵) . [فتح الباری ۶ / ۸۹] .

۲- [الف] فی ترجمه علی بن ابی طالب (علیه السلام) من حرف العین . [ب] الاستیعاب ۲ / ۴۵۷ . [الاستیعاب ۳ / ۱۰۹۰] .

چهارم : آنکه در این غزوه نوبت به مقابله هیچ یک نرسیده بود ، تا اولیای ابوبکر را - در صورت فرض صحت روایت مذکوره - دلیل افتخار و فضیلت او و مقاتله تواند شد . و شاهد این احوال و مصداق این مقال آنکه اصیل الدین (۱) محدث در کتاب " درج الدرر " در وقایع سال سوم گفته :

در این سال غزاه حمراء الاسد واقع شد ، حمله اخبار و نقله آثار رحمهم الله ، چنین تحقیق فرموده اند که : آخر روز شنبه بود که سید رسل (۲) (صلی الله علیه وآله وسلم) از احد به منزل مألوف بازگشت .

۱- [الف و ب] اصیل الدین از اعظم محدثین و اکابر معتمدین اهل سنت است ؛ علی قاری در " شرح مشکاه " تصریح کرده به اینکه : او از مشایخ کبار است . [مرقاه المفاتیح شرح مشکاه المصابیح ۱ / ۴۰ ، و در موارد متعدد اعتمادش را بر او اظهار نموده ، مراجعه شود به ۲ / ۷۹ و ۳ / ۱۳ ، ۳۴۱ ، ۵۴۶ و ۶ / ۳۳۳ و ۸ / ۱۲۲ ، ۴۵۷] . و در سلسله اجازه فاضل ناصب هم داخل است ، چنانچه در رساله اصول حدیث خود ، در بیان اسانید کتب حدیث گفته : " مشکاه المصابیح " حضرت شیخ ابوطاهر از شیخ ابراهیم کردی ، و ایشان از شیخ احمد قشاشی ، و ایشان از شیخ احمد بن عبدالقدوس شناوی ، و ایشان از سید غضنفر بن سید جعفر نهروانی ، و ایشان از شیخ محمد سعید معروف به میرکلان - که در وقت خود شیخ مکه بودند - ، و ایشان از سید نسیم المدین میرک شاه ، و ایشان از والد بزرگوار خود سید جمال الدین عطاءالله بن سید غیاث الدین فضل الله بن سید عبدالرحمن ، و ایشان از عمّ عالی مقدار خود سید اصیل الدین عبدالله بن عبدالرحمن بن عبداللطیف بن جلال الدین بن یحیی الشیرازی الحسینی ... الی آخر . (۱۲) . [تعریب العجاله النافعه (رساله اصول حدیث) : ۹۹ - ۱۰۰] .

۲- در [الف] اشتبهاً : (رسول) آمده است .

و در شب یک شنبه جمعی از اعیان انصار تا روز در عتبه سپهر مرتبه حضرت پاس داشتند ، روز دیگر چون نماز صبح به جماعت بگزارد ، بلال (رضی الله عنه) را فرمود تا در شهر ندا کرد که : حکم نبوت پناه بر آن نمط جاری شده که فوج دوستان از عقب دشمنان روانه شوند ، و باید که هر متنفس که در معرکه احد حاضر نبوده با ما بیرون نیاید .

جابر به مبالغه تمام درخواست نمود که : من به جهت خاطر پدر و محافظت عیال او از آن دولت محروم ماندم و امروز میخواهم که در خدمت باشم . و به واسطه عنایتی که پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم با جابر داشت او تنها مرخص گشت ؛ و همان روز ابن ام مکتوم را به خلافت مدینه مقرر ساخت ، و عَلم به علی بن ابی طالب (علیه السلام) ، - و به قولی به ابوبکر صدیق سپرد - و با وجود ضعف و جراحات که داشتند ، متوجه گشتند ؛ و در حمراء اسد که از آنجا تا مدینه هشت میل - کتّماً - بیش (۱) راه است ، به عسکر همایون بردند (۲) ، و شب دوشنبه در آن منزل پانصد آتش برافروختند تا صیت ابهت ایشان به اطراف و جوانب برسد ، و کریمه : (الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ) (۳) ، از شرح حال و کشف مآل (۴) ایشان خبر داده . و غرض حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلّم از

۱- در مصدر : (کم و بیش) .

۲- در مصدر : (معسکر همایون زدند) .

۳- آل عمران (۳) : ۱۷۲ .

۴- در مصدر : (بال) .

توجه مذکور آن بود که آوازه ضعف و انکسار لشکر اسلام انتشار نیابد، بلکه قبائل و احیا، و اعدا و احبّا بدانند که ایشان را فتوری و قصوری < ۸۲ > نیست، و مشرکان قریش چون آن نهضت معلوم کنند، به مراجعه به جانب مدینه مایل نشوند، و این اجتهاد به غایت همه صواب بود چه ثبوت پیوسته که قریش در حین مراجعه چون به روحاء (۱) رسیدند، پشیمان گشته آنجا متوقف گشتند، و گفتند: ما در این رجوع سهوی عظیم کردیم، وظیفه آنکه بازگردیم و محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم و اصحاب او را مستأصل سازیم، پس عزیمت (۲) بازگشتن مقرر ساختند، و قافله ای دیدند که به مدینه میرفت با ایشان مبالغه نمودند که: چون به یثرب رسید با محمدیان بگوئید که: مجموع قریش به قصد استیصال شما باز میگردند، و اهل این قافله این خبر را در حمراء اسد به اصحاب رسول صلی الله علیه [و آله] و سلم بگفتند، و ایشان را به جدّ (۳) تخویف نمودند؛ مسلمانان به هیچ نوع تزلزل نیافتند، بلکه در مواد تصدیق فزودند، و مضمون این حکایت با یکدیگر تکرار میکردند - بیت:

- ۱- قال الحموی: الروحاء: الروح والراحه من الاستراحه، ویوم روح ای طیب... ویعضد ما قلناه ما ذکره ابن الکلبی قال: لَمَّا رجع تبع من قتال أهل المدینه یرید مکه نزل بالروحاء قأقام بها وأراح فسماها: الروحاء، وسئل کثیر: لم سمیت الروحاء: روحاء؟ فقال: لانفتاحها ورواحها. وهی من عمل الفرع علی نحو من أربعین يوماً... انظر: معجم البلدان ۳ / ۷۶.
- ۲- در [الف] و مصدر (غریمت) هم خوانده میشود.
- ۳- در [الف] اشتباهاً: (حدّ) آمده است.

< شعر > هر کسی تدبیر کاری میکند * ما رها کردیم با نعم الوکیل < / شعر > چنانچه کریمه : (الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ..) (۱) تا آخر [دو] (۲) آیه دیگر ، تصحیح این حال و قال میفرماید .

و مروی است که : در آن ولا- معبد بن ابی معبد خزاعی ، به جهت آنکه قبیله خزاعه با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) محبتی و اُفتی قدیم داشتند ، از تهامه به رسم تعزیت و تسلیت به خدمت آن حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلم آمده بود ، بعد از آنکه لشکر اسلام در حمراء اسد بگذشت و به منزل خود بازگشت ، در روحا به ابوسفیان و قریش رسید ، از وی پرسیدند : چه خبر داری ؟ جواب داد که : محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم با گروهی انبوه که از اُحد تخلف نموده بودند متوجه شمایند ، متعاقب میرسند ، و مقرر است که با ایشان هیچ کس مقاومت نتواند کرد ، و آن سخن ، نیک مؤثر افتاد ، و قریش بترسیدند و اندیشه رجعت مستقیم ندیدند ، و از آن قصد در گذشتند ، و پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم سه روز در حمراء اسد توقف کرد ، و سه نفر از بنی سلیم به جاسوسی مشرکان فرستاد ، و دو کس از آن [ها] (۳) به دست دشمن افتادند و مقتول شدند ؛ و سید رسل صلی الله علیه [و آله] و سلم جمعی را روانه داشت تا ایشان را هر دو در یک قبر مدفون ساختند ، و از جماعت

۱- آل عمران (۳) : ۱۷۳ .

۲- زیاده از مصدر .

۳- زیاده از مصدر .

کفار در آن سفر ابوغره شاعر که از اسیران بدر بود ، حضرت بر وی منت نهاده و آزاد کرده و با او مقرر ساخته که : من بعد به حرب مسلمانان نیاید و نقض عهد نموده در احد حاضر شده ، باز به دست اصحاب رسول صلی الله علیه [و آله] و سلم اسیر گشت ، چون او را به نظر انور سید بشر صلی الله علیه [و آله] و سلم آوردند ، بسیار زاری نمود ، که یکبار دیگر مرا آزاد کن ، فرمود که : چنین نکنم که در مکه دست به ریش خود فرود آری و گویی : دو نوبت محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم را بازی دادم ، و خبر معتبر : « لایلدغ المؤمن من جحر مرتین » در این حال ورود یافت ، پس ابوغره را بکشتند ، و در روز جمعه به مدینه سکینه به مصاحبت امن و طمأنینه معاودت نمودند ، و مدت آن غیبت پنج شب بیش نبود ، والله اعلم . (۱) انتهی

و جمال الدین محدّث نیز در « روضه الاحباب » این قصه را قریب به همین الفاظ ذکر نموده ، و در اثنای ذکر آن گفته :

ابن ام مکتوم را در مدینه خلیفه ساخت و علم خود را بطلبید و به علی بن ابی طالب (علیه السلام) - و به روایتی به ابوبکر صدیق - داد ، و از مدینه بیرون آمدند و تا موضع حمراء اسد رفتند . . . تا آخر قصه (۲) .

اما آنچه گفته : در سال چهارم در غزوه بنی نضیر شبی ابوبکر صدیق را امیر لشکر ساخته خود به دولت خانه تشریف فرموده .

۱- درج الدرر : ۴۷۷ - ۴۸۱ .

۲- روضه الاحباب ، ورق : ۸۱ - ۸۲ .

پس مردود است به آنکه : در کتب سیر و تواریخ مشهوره ، از این معنا حرفی و اثری نیست ، لهذا نقل عبارات < ۸۳ > بعضی از کتب سیر و تواریخ معتمد اهل سنت که متضمن شرح و بیان این غزوه است ، در اینجا لابد متصور گردیده ، پس بدان که در کتاب “ درج الدرر “ مذکور است :

و در آن سال - یعنی سال چهارم - غزوه بنی النضیر واقع شد ، مستحضران مسائل فن تواریخ و سیر چنین تحقیق کرده اند که : بعد از آنکه سید المرسلین صلی الله علیه [و آله] و سلم زمین طیبه را به غبار نعلین عرش فرسای خویش با آبروی گردانید ، سلوک مخالفان با آن حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلم به طرق مختلفه واقع شد ، و قریش و اتباع ایشان بنای کار بر محاربه و قتال نهادند ، و طوائف عرب دست از جنگ برداشته ، پای در دامن انتظار کشیدند ، چندان که مآل حال آن سرور صلی الله علیه [و آله] و سلم معلوم گردد (۱) ، بعد از آن فوج [فوج] (۲) در سلسله متابعت اندراج مییافتند .

و اوضاع این جماعت هم متنوع بود ؛ بعضی میخواستند که رایات ظهور دین محمدی صلی الله علیه [و آله] و سلم ارتفاع یابد مانند بنی خزاعه ، و فوجی دیگر عکس آن میطلبیدند مثل بنی بکر ، و جمعی لا لهم و لا علیهم میگذرانیدند .

و منافقان مدینه به ظاهر با پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم به سر

۱- در مصدر : (کردند) .

۲- زیاده از مصدر .

میردند، و باطناً سبیل دوستی با دشمنان او میسپردند.

و یهود قینقاع و بنی نضیر و [بنی] قریظه در اوائل حال در دائره عهد و پیمان سید انس و جان صلی الله علیه [وآله] و سلم در آمدند، مشروط بر آنکه با مسلمانان جنگ نکنند و با دوستان و دشمنان ایشان دوستی و دشمنی نمایند (۱)؛ و از این اقوام ثلاثه، اول بنوقینقاع بعد از واقعه بدر نقض عهد نمودند، و حکایت آن فوج در محل خود مذکور گشت، و بنوقریظه بالاخره عهد خویش بشکستند، و شرح قصه آن جماعت بعد ذکر الاحزاب مسطور خواهد [شد]، و از بنوالنضیر در این سال شکستن پیمان به ظهور آمد، و خانمان را بدرود کردند، و ایشان در قریه زهره (۲) نام در نواحی فرح (۳) حصاری داشتند و آنجا به سر میردند.

در آن ولا که عمرو بن أمیه ضمیری از بلیئه پر مؤنه خلاص یافت، و متوجه

۱- در مصدر: (نمایند)، و مراد این است که با دوستان ایشان دوست و بادشمنان ایشان دشمن باشند.

۲- زهره نام موضعی است در مدینه، مراجعه شود به تاج العروس ۱ / ۴۸۵، القاموس المحيط ۲ / ۴۳.

۳- در مصدر: (فرع). قال الحموی: والفرع قریه من نواحی المدینه عن یسار السقیاء، بینها و بین المدینه ثمانیه برد علی طریق مکه، و قیل: أربع لیال، بها منبر ونخل ومیاه کثیره... وهی کالکوره، و فیها عدّه قری و منابر و مساجد لرسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلم. انظر: معجم البلدان ۴ / ۲۵۲.

ملازمت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم گشت ، در منزلی از منازل به دو مرد رسید از بنی عامر که در ذمه امان رسول آخرالزمان صلی الله علیه [و آله] و سلم بودند ، و عمر از شرح و عهد و پیمان ایشان خبر نداشت بعد از آنکه بدانست از بنی عامرند ، تحمل نمود تا به خواب رفتند ، آنگاه هر دو را بکشت ، و گمان برد که فی الجمله در تدارک امور گذشته کوشیده ، وقتی که به مجلس رسالت شعار [(صلی الله علیه و آله و سلم)] رسید ، و آن قصه به عرض رسانید ، حضرت فرمود : دو کس [را] کشته که در امان ما بوده اند ، اکنون به ضرورت به ادای دیه آنها مشغول میباید شد ، و به آن واسطه که میان بنوعامر و بنونضیر هم سوگندی و دوستی بود سید انبیاء صلی الله علیه [و آله] و سلم با جمعی از اصحاب که یکی از ایشان علی مرتضی (علیه السلام) بود از جهت اتمام مهم دیه مذکور به قبیله بنونضیر تشریف داد ، و در فنای خانه آن گروه بنشستند ، و مقصودی که داشت با اشراف قوم در میان نهاد ، و قبول کردند که به انجام رسانند ، و خُفِيتاً با یکدیگر گفتند : فرصتی مناسب تر از این نخواهیم یافت که کار محمد [(صلی الله علیه و آله و سلم)] به آسانی بسازیم ، وظیفه آن است که سنگی از بالای بام بر سر او اندازیم ، و به کلی خاطر از وی پردازیم ؛ سلام بن مشکم گفت : از این اندیشه بگذرید که حالی از غیب خبر به او خواهد رسید . نشنودند ، و عمر بن جحاش متکفل آن امر شد ، در زمان جبرئیل امین به امر رب العالمین رسید ، و سید المرسلین صلی الله علیه [و آله] و سلم را از همت و نیت ایشان واقف گردانید . پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم به بهانه < ۸۴ > طهارت از آن مجلس برخاست و

علی (علیه السلام) را بطلبید و فرمود : « تو اینجا توقف کن که من به مدینه میروم و هر کس از اصحاب که از این خانه بدر آید ، او را از عقب من روانه ساز . »

به موجب فرموده حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلم کار بند شد ، چندان که رفیقان به ترتیب [از] (۱) آنجا بیرون آمدند ، [و] (۲) متعاقب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم به تعجیل برفتند ، چون بر آن سرور رسیدند گفتند : یا رسول الله ! [ص] اخبار نفرمودی و متوجه گشتی ؟ جواب داد که : « یهود قصد غدر کردند » ، و شرح گذشته با یاران باز راند ؛ و بعد از آنکه به منزل شریف مراجعه نمود ، محمد بن مسلمه را به نزد بنی النضیر فرستاد که در این زمین اقامت نمایند (۳) ، و ده روز شما را مهلت باشد ، بعد از آن مقرر است که از این قوم هر کس را که بینند بکشند . ایشان به کارسازی رفتن مشغول شدند و خواستند که روانه گردند ، عبدالله بن ابی بن سلول منافق پیغام فرستاد بدان قوم که : به سخن محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم ملتفت مَشوید ، از منزل خود به جایی مَروید ، و خاطر جمع دارید که دو هزار مرد جلد تیغ (۴) منند ، و به اتفاق آنها ممد و معاون خواهم بود ، و قریظه و غطفان که هم سوگندان شمایند ، یقین که تقصیر نکنند و شرایط اهتمام و موافقت به تقدیم رسانند .

۱- زیاده از مصدر .

۲- زیاده از مصدر .

۳- در مصدر : (منماید) .

۴- در مصدر : (تَبِع) .

یهود [مردود] (۱) به مزده و حکایتِ بی حقیقت اهل نفاق مغرور گشته ، به نزد پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم خبر فرستادند که : ما از مسکن مألوف هیچ طرف نخواهیم رفت ، و تو آنچه توانی ناکرده مگذار .

سید عالم صلی الله علیه [و آله] و سلم چون شرح مدعای آن جماعت استماع نمود ، غلغله تکبیر به فلک اثیر رسانید و فرمود : « یهود داعیه محاربه دارند » ، پس ابن ام مکتوم را در مدینه خلیفه ساخت ، و علم به علی بن ابی طالب (علیه السلام) سپرد و لشکر به جانب ایشان کشید ، نماز دیگر آنجا بگزارد ، و مدت پانزده یا شانزده روز به محاصره آن جماعت قیام نمود ، و بعضی از نخیلات آن طائفه که هر یک از غلامی دوست تر میداشتند قطع کرد ، چنانچه کریمه : (مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ . .) (۲) از آن حال خبر میدهد ؛ و یهود از حصار سنگ و تیر میانداختند . آخر الامر از منافقین مدینه و موافقان [بنی] قریظه و غطفان مأیوس گشتند ، و حضرت حق ربی در دل ایشان انداخت تا به جلا راضی شدند ، و چنان قرار دادند که محمد بن مسلمه موکل آن جماعت باشد ، تا هر سه کدخدا یک شتروار طعام جهت زاد راه بردارند . و به روایتی دیگر : از مال چندان که شتران توانستند کشید - غیر از اسلحه - بر آن قوم مسلم داشت و روانه گردانید . و یامین بن عمیر و ابوسعید بن وهب (۳) از آن جمع

۱- زیاده از مصدر .

۲- الحشر (۵۹) : ۵ .

۳- یامین بن عمرو بن کعب و ابو سعد بن وهب ، كما فی الاصابه ۷ / ۱۴۶ . ابن حجر در الاصابه ۷ / ۱۶۹ تصریح کرده که (ابو سعید) اشتباه است .

در دائره اهل اسلام در آمدند ، و اموال و اسباب و نَفْسهای آن دو نفر معصوم ماند ؛ و باقی یهود جلا- کردند ، و اکثر به اذرعَات (۱) اریحا (۲) رفتند ، و آل ابی الحقیق و آل حیی بن اخطب به خیبریان ملحق گشتند و همه اموال و اسلحه ایشان [را] - که پنجاه خُود و پنجاه زره و سی صد و چهل شمشیر بود - پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم به خاصه خویش برگرفت و مخمّس نکرد و جهت عوارض آماده ساخت . و روایتی هست که : جمعی را از مهاجرین و اندکی از انصار از آن محظوظ گردانید . (۳) انتهى .

و در “ روضه الاحباب ” نیز حکایت این غزوه قریب به همین الفاظ مذکور است (۴) .

۱- [الف و ب] اذرعَات - بكسر الراء و تفتح - شهری است به شام . (۱۲) . [قال الحموی : اذرعَات - بالفتح ، ثم السكون ، وكسر الراء ، وعین مهمله ، وألف وتاء - كأنه جمع أذرعہ - جمع ذراع - جمع قله ، وهو بلد فی أطراف الشام ، يجاوز أرض البلقاء وعمان . انظر : معجم البلدان ۱ / ۱۳۰] .

۲- [الف و ب] اریحا - به فتح همزه و کسر راء کزلیخا - ، شهری است به شام ، و آن را ازیحا - بالفتح ککربلا - هم گویند . منتهی الارب [صفحه : ۴۸۱] . (۱۲) . [قال الحموی : اریحا - بالفتح ثم الكسر و یاء ساکنه ، والحاء مهمله ، والقصر ، وقد رواه بعضهم بالحاء المعجمه - لغه عبرانيه ، وهي مدینه الجبارین فی الغور من أرض الأردن بالشام . لاحظ : معجم البلدان ۱ / ۱۶۵] .

۳- درج الدرر : ۳۸۸ - ۴۹۲ .

۴- روضه الاحباب ، ورق : ۸۱ - ۸۲ .

و حسين بن محمد بن الحسن الدياربكري در "تاريخ خميس" در بيان همين غزوه آورده :

وفي المنتقى : ثم إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم خرج يوم السبت ، وصلّى في مسجد قبا ومعه نفر من الأصحاب ، منهم : أبو بكر وعمر < ٨٥ > وعلي [(عليه السلام)] والزبير وطلحة وسعد بن معاذ واسيد بن حصين وسعد بن عباد ، ثم أتى منازل بنى النضير وكلمهم في ديه الرجلين من بنى سليم الذين قتلها عمرو بن أمية الضمري ، ويستعينهم في عقدها (١) ، وكانوا قد عاهدوا النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم على ترك القتال ، وعلى أن يعينوه في الديات - كما مرّ - وكان لهم حلف مع بنى عامر ؛ قالوا : نعم يا أبا القاسم ! قد آن لك أن تأتينا وتسالنا حاجه ، اجلس حتى نطعمك ونعطيك الذي تسألنا ، فجلس رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم الى جدار يهودى وجلس أصحابه ، فهم اليهود بالهدر ، فخلى بعضهم إلى بعض ، قالوا : إنكم لم تجدوا محمداً أقرب منه الآن ، فمن يظهر على هذا البيت وي طرح عليه صخرةً فيريحنا منه ؟ فقال عمرو بن جحاش : أنا . - قيل : كان ذلك بإشاره من حبي بن أخطب - ، فقال سلام بن مشكم : لا تفعلوا ، والله ليخيرنّ بما هممتم به .

فجاء عمرو بن جحاش إلى رحي عظيمه لي طرحها عليه ،

١- في المصدر : (عقلهما) .

[فأمسك الله يده وعصمه] (۱) وجاء جبرئيل فأخبره فخرج صلى الله عليه [وآله] وسلّم راجعاً إلى المدينة ، ثم دعا علياً [(عليه السلام)] فقال : « لا تبرح مكانك ، فمن خرج عليك من أصحابك فسألك عنى فقل : توجّه إلى المدينة » ، ففعل ذلك حتّى انضمّوا إليه ، ثم تبعوه ولحقوا به . كذا فى المنتقى .

وفى الاكتفاء : خرج راجعاً إلى المدينة وترك أصحابه فى مجالسهم . (۲) انتهى .

پس در این وقت که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به خوف غدر یهود تشریف به مدینه برد ، ابوبکر را امیر بر لشکر نساخته ، و در آن وقت لشکر کجا بود که بر آن امیر میساخت ؟ ! اصحابی چند بودند که همراه جناب رسالت (صلی الله علیه وآله وسلم) به نزد یهود برای مکالمه رفته بودند نه برای جنگ ، و آنچه آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) را امر فرمودنی بود ، به جناب امیر (علیه السلام) فرمود .

و اگر غرض آن است که بعد از این واقعه که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) برای جنگ بنی نضیر با لشکر رفته ، محاصره شان کرده بود ، شبی به مدینه آمد ، و ابوبکر را امیر لشکر ساخت .

پس اثبات این معنا به روایت صحیح لازم است ، و در کتب سیر و مغازی ، مثل « روضه الاحباب » و « درج الدرر » و « مواهب لدنیه » و « تاریخ خمیس » و

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [الف و ب] فى وقائع السنه الرابعه ، قوبل على نسختين من الخميس . (۱۲) . [تاريخ الخميس ۱ / ۴۶۰] .

“سیر کازرونی” و “انسان العیون” و کتاب “الروض الانیق” لسهیلی از این معنا اثری و حرفی یافته نمیشود .

اما آنچه گفته : و در سال ششم چون به غزوه بنی لحيان (۱) برآمد ، و آن قبیله خبر توجه آن حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلم [را] شنیده بر سر کوه ها تحصن نمودند ، آن حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلم یک دو روز در منزلشان اقامت فرموده ، سرایا به اطراف فرستاد ، از آن جمله سریه عمد به سرکردگی ابوبکر صدیق بود که به سمت کراع الغمیم رخصت یافت .

پس بدان که در کتب معتبره مشهوره سیر و تواریخ از سرکردگی ابوبکر در این سریه ، حرفی و اثری یافته نمیشود ، چنانچه در کتاب “درج الدرر” مذکور است :

و در ماه ربیع الاول سال ششم از هجرت غزوه بنی لحيان واقع شد ، ارباب سیر آورده که : سید رسل صلی الله علیه [و آله] و سلم میخواست که از اصحاب رجیع (۲) - که عاصم و خیب (۳) و بعضی دیگر [را] (۴) اسیر کرده و بکشتن داده

۱- [الف و ب] لحيان - بكسر اللام وفتحها - حی من هذیل بالذال المعجمه . (۱۲) . [انظر : کتاب العین ۳ / ۲۹۷ ، وفتح الباری ۱ / ۱۸۴ ، والاستیعاب ۲ / ۷۷۹] .

۲- [الف و ب] الرجیع - بفتح الراء وکسر الجیم ، وبعدهما التحتیه عین مهمله - اسم [موضع من بلاد هذیل ، کانت الواقعه بالقرب منه فی صفر من سنه أربع . (۱۲) . قال الحموی : قال ابن اسحاق والواقدي : الربیع ماء لهذیل وقرب الهداه بین مکة والطائف . انظر : معجم البلدان ۳ / ۲۹]

۳- در مصدر : (خیب) .

۴- زیاده از مصدر .

بودند - انتقام کشد ، پس ابن ام مکتوم را در مدینه خلیفه ساخت ، و با دویست مرد و بیست اسب به بهانه توجه به جانب شام روانه شد / میخواست که ناگاه ایشان را < ۸۶ > دریابد ، غالباً به آن جماعت خبر رسانیده ، یا خود به (۱) حزم رعایت کرده بودند ، و در کوه متحصن گشتند ، وقتی که حضرت به آنجا رسید دشمن را ندید ، و غلبه (۲) سوار را به جانب عسفان فرستاد ، دو سوار از ایشان تا کراع الغمیم (۳) برفتند و غرض آن بود که قریش را تخویفی واقع شود .

و روایتی آن است که در آن سفر خود به عسفان رسید . (۴) انتهى .

اما آنچه مصنف " روضه الاحباب " گفته که :

ابوبکر . . . با ده سوار به غمیم فرستاد تا آوازه لشکر اسلام به قریش رسد و خوف در دل ایشان پیدا گردد ، و ایشان به آن موضع رفتند ، و با هیچ دشمن اتفاق ملاقات نیفتاد ، به نزد حضرت صلی الله علیه [و آله] و سلم باز آمدند ، و در ملازمت آن سرور صلی الله علیه [و آله] و سلم به مدینه مراجعه نمودند و مدت غیبت در آن سفر چهارده شبانه روز بود . (۵) انتهى .

۱- در [الف] اشتبهاً : (به خود) آمده است .

۲- در [الف] اشتبهاً : (غله) آمده است .

۳- [الف وب] کراع الغمیم : وادی است میان حرمین ، بر دو منزل از مکه ، و موضعی است نزدیک مکه . (۱۲) . [انظر : معجم البلدان ۴ / ۲۱۴ ، ۴۴۳] .

۴- درج الدرر : ۵۵۹ .

۵- روضه الاحباب ، ورق : ۹۶ - ۹۷ .

پس چون مأخذ این روایت [را] ذکر نکرده ، قابل اعتماد نباشد ، و چگونه معتمد باشد حال آنکه قسطلانی و ابن حجر و عینی اعتراف کرده اند که : امارت ابوبکر در سوای سه سریه ثابت نیست ؟ !

و بر فرض صحت پس دعوی مخاطب که این سریه عمده بوده ، بلاشبهه کذب و بهتان و تزویر و تلبیس است ، چه این سریه عمده نبود ، بلکه سریه عمده ، سریه محمد بن مسلمه بود که در آن سریه به تصریح مصنف “ روضه الاحباب ” سی سوار بود ، و بر سر دشمنان تاخت آوردند ، و چند نفر کفار را کشتند ، و صد و پنجاه شتر و سه هزار گوسفند به غنیمت گرفتند (۱) ؛ و در این سریه همگی ده سوار بود ، و با هیچ دشمن اتفاق ملاقات نیفتاد و نه هیچ غنیمت به دست آمد .

و نیز از فرستادن ابوبکر و ده نفر دیگر برای کاری لازم نمیآید که ابوبکر را امارتشان هم حاصل باشد .

و از همین جا است که قسطلانی با وجود اقرار به این معنا که امارت ابی بکر در سوای سه سریه مذکوره ثابت نیست ، در “ مواهب لدنیه ” در بیان این غزوه گفته :

وبعث أبا بکر فی عشرة فوارس لتسمع بهم قریش فیذعرهم

فأتوا كراع الغميم ثم رجعوا ولم يلقوا كيداً . (۱) (۲) انتهى .

پس معلوم شد که قسطلانی هم فرستادن ابوبکر با این ده سوار [را] موجب امارت ابی بکر نمودند ، و الا مناقضه این کلام با کلامی که در “ شرح صحیح بخاری ” گفته لازم میآید .

اما آنچه گفته : در غزوه تبوک فرمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نفاذ یافت که جنود نصرت قرین بیرون مدینه منوره در ثنیه الوداع فراهم آیند ، امیر لشکر گاه صدیق باشد و موجودات لشکر به طور او مقرر شد .

پس امارت ابی بکر در این لشکر ثابت نیست ، آری اهل سنت دعوی میکنند که لوای جنگ (۳) در این غزوه به دست ابوبکر بود ، و در صورت

۱- فی المصدر : (أحداً) . انظر : المواهب اللدنیه ۱ / ۲۵۶ .

۲- [الف و ب] در “ بلوغ المرام ” مختصر “ سیره شامیه ” مسطور است : ثم بعث فارسین - وقیل : أبا بکر فی عشره فوارس - لتسمع به قریش فیدعهم ، فأتوا كراع الغميم ، ولم يلقوا كيداً [أحداً] . انتهى . [بلوغ المرام : سبل الهدی والرشاد (سیره شامیه) (۵ / ۳۰) . و این عبارت صریح است در آنکه ارسال ابی بکر در این سیره مختلف فیه است ، بلکه ظاهر عبارت دلالت دارد بر آنکه ارجح همین است که آن حضرت فقط دو کس را فرستاده . و لفظ (قیل) بنابر افاده فاضل رشید ، دلالت بر ضعف و تمریض دارد . (۱۲) ح .

۳- در [الف] اشتباهاً اینجا : (را) آمده است .

فرض صحت، جهتش آن بود که خدای تعالی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را خبر داده بود که در این غزوه نوبت محاربه و مقاتله دشمن نخواهد رسید، و به غیر استعمال سیف و سنان، اهل عدوان مطیع و منقاد آن حضرت خواهند شد، و لهذا در هنگام رفتن به این غزوه، علی بن ابی طالب (علیه السلام) را که در جمیع غزوات لوای جنگ به دست آن حضرت میداد، در مدینه خلیفه خود ساخت؛ پس اگر در این غزوه لوای جنگ را به ابوبکر داده باشد، مستلزم فضیلت و منقبت او نمیتواند شد.

و همچنین حواله نمودن عرض لشکر به ابوبکر - بر فرض صحت آن - دلیل فضیلت او نمیتواند شد؛ و کلام < ۸۷ > در تولیت اعمال عظیمه است نه در همچو اعمال خفیه!

اما آنچه گفته: روز غزوه خیبر چون جناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) را درد شقیقه عارض شد، و هنگام محاصره قلعه بود، ابوبکر را نایب خود کرده، برای فتح قلعه فرستادند، و آن روز از ابوبکر جنگ سخت به ظهور آمد.

پس مردود است به اینکه: ذکر قصه خیبر در اینجا بی فایده محض است؛ زیرا که علمای شیعه قصه خیبر را انکار نکرده اند، بلکه آنچه گفته اند آن است که: این قصه موجب منقصت ابوبکر است نه دلیل فضیلت او، چنانچه سیدمرتضی علم الهدی در کتاب "شافی" گفته:

وربما ذكروا: إنه أخر عن الولايات وقدم غيره، وإنه عزل عن أداء سورة البراءة بعد أن توجه بها، وعزل أيضاً عن الجيش الذي

بعثه لفتح خيبر بعد أن فتح (١) أثره ، وأورد الرسول [(صلى الله عليه وآله)] عقيب عزله من القول ما لا- شك في خروجه مخرج التهجين والتوبيخ . . حتّى أن كثيراً من أصحابنا ذهبوا إلى أن ما تضمنه قوله عليه [وآله] السلام في تلك الحال من الوصف لأئمة المؤمنين (عليه السلام) بمحبته لله ورسوله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ومجبه الله ورسوله له يدلّ على إنتفائه عن عزل عن الولاية . . ويذكرون أشياء كثيرة من هذا الجنس مذكوره في الكتب المشهوره ويستخرجون من جميعها كون الرجل ممّن لا يصلح للإمامه ! (٢) و مدلول بعض روايات آن است كه : ابوبكر رايت حضرت رسول خدا (صلى الله عليه وآله) بدون اذن آن حضرت گرفته به جنگ اهل خيبر رفته بود ! چنانچه ولي الله در رساله “ تفضيل الشيخين “ آورده :

عن بريده الأسمى قال : كان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم ربّما أخذته الشقيقه ، فيلبث اليوم أو اليومين لا يخرج ، فلما نزل بخيبر أخذته الشقيقه ، فلم يخرج إلى الناس ، وإن أبا بكر أخذ رايه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم . . ثم نهض وقاتل قتالا شديداً ، ثم رجع . أخرجه الحاكم (٣) .

بايد دانست كه قوله : (فلم يخرج إلى الناس ، وإن أبا بكر أخذ رايه

١- في المصدر : (قبح) .

٢- الشافى ٢ / ٢١٠ .

٣- [الف] في مآثر أبي بكر . (١٢) . [قره العينين : ١٨٧] .

رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم) ، دلالت صریح میکند که : حضرت رسول خدا (صلى الله عليه وآله) از خیمه مبارکه خود بیرون تشریف نیاورده ، و ابوبکر خود رایت گرفته رفت .

قطع نظر از این ابوبکر در آن روز از غایت جُبْن فرار را بر قرار اختیار کرد ، تا اینکه حضرت رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود :

« لأُعطيَنَّ الرايه رجلا يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله ، كزار غير فزار » .

و این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه : ابوبکر در معرکه جهاد کفار قرار نگرفت ، بلکه فرار کرده بود ، و خدا و رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) را دوست نمیداشت و خدا و رسول او (صلى الله عليه وآله وسلم) را دوست نمیداشتند .

و دلالت این حدیث را بر فرار ابوبکر و عمر ، فخر رازی هم قبول نموده ، چنانچه در کتاب “ اربعین ” گفته :

أمّا الحجه السادسة ، وهى التمسك بقصه خبير ، فجوابها : إن ذلك الكلام يفيد أن مجموع الصفات المذكوره فى مدح الثانى غير حاصل للأول ، فلما قال : « لأُعطيَنَّ الرايه رجلا يحبّ الله ورسوله ، ويحبّه الله ورسوله ، كزاراً غير فزار » ، فهذا يدلّ على أن ذلك المجموع ما كان حاصلًا [لأبى بكر وعمر ؛ لأن كونه كزاراً غير فزار ما كان حاصلًا] (۱) فيهما ، فكان ذلك المجموع غير حاصل

فیهما ، وعدم کونه کزاراً غیر فزار لا یوجب نقصاناً [فی الفضیلہ] (۱) ، ألا ترى أن الأنبياء أفضل من الملائكة عند الشيعة مع أنا < ۸۸ > نقطع أنه ليس للأنبياء من القدره الحسيه ذره من القدره التي للملائكة ؟ ! (۲) انتهى .

اما ظهور جنگ سخت از ابی بکر در روز خیبر .

پس ممنوع است ، بلکه از فحوای « لأعطينّ الرايه .. » إلى آخره صریح ظاهر است که او فرار کرد ، چنانچه فخر رازی هم قبول کرده .

و کمال عجب آن است که چون ابن تیمیه قصه خیبر را صریح در منقصت شیخین دید ، از اصل رفتن شیخین برای جنگ قبل از امیرالمؤمنین (علیه السلام) انکار کرد ، و گفت که : این معنا از اکاذیب است ، چنانچه در جواب “ منهاج الکرامه ” گفته :

الذی ثبت فی الصحیح : إن علیاً [علیه السلام] کان غائباً عن خیبر ، لم یکن حاضراً فیها ، فتخلف عن الغزاه ؛ لأنه کان أرمداً ، ثم إنه شقّ

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [الف وب] قوبل علی اصله ، یک نسخه از “ اربعین ” در کتب خانه آیه الله فی العالمین ، جناب علین مآب مولانا سید دلدار علی صاحب - اعلی الله مقامه فی دار السلامه - موجود است ، و یک نسخه به عنایت الهی نزد حقیر هم موجود است . (۱۲) . [الأربعین : ۴۷۸] .

عليه التخلّف عن النّبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم فلحقه ، فقال النّبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم قبل قدومه : « لأُعطيّن الرايه رجلا- يحبّ الله ورسوله ، ويحبّه الله ورسوله ، يفتح الله على يديه » ، ولم تكن الرايه قبل ذلك لا- لأبى بكر ولا لعمر ولا قريظها واحد منهما ، بل هذا من الأكاذيب ، ولهذا قال عمر : فما أحببت الإمارة إلّا يومئذ .. إلى آخره (۱).

پس مخاطب چرا به امرى که نزد ائمه او از اکاذيب است ، استدلال و احتجاج ميکند ؟!

در اين تناقض و تهافت ، لبيب عاقل را فکرى بايد کردن که امر واحد را هر گاه موجب منقصت خلفا ميبنند (۲) به انکار و تکذيب آن [بر] ميخيزند / و هر گاه آن را موجب ثبوت فضيلتى - و گو در آخر منتهى به رسوائى و فضيحت شده باشد - ميدانند ، کمر را بر اثبات و تصحيح آن چُست (۳) ميبنند !

اما آنچه گفته : در سال هفتم ، ابوبکر را بر سر جمعى از بنى کلاب فرستاده اند ، و سلمه بن الاکوع با رساله خود متعينه ابوبکر شد ، و با بنو کلاب

- ۱- [الف و ب] در جواب دليل سابع ، از دلايل مأخوذه از سنت بر خلافت جناب امير (عليه السلام) مذکوره منهج ثانى . (۱۲) . [منهاج السنه ۷ / ۳۶۵ - ۳۶۶] .
- ۲- در [الف] اشتباهاً : (ميبنند) آمده است .
- ۳- چُست : سريع و چالاک .

محاربه نموده ، جمعی را به قتل رسانیده و گروهی را اسیر کرده آورده و بر بنوفزاره نیز امیر لشکر ابوبکر صدیق بود .

پس جوابش آنکه : از ادعای قسطلانی و ابن حجر و عینی - شارحان " صحیح بخاری " - امارت ابوبکر در همین دو سریه ثابت شده ، لیکن عبارات کتب مغازی دلالت دارد بر اینکه قسطلانی و عینی و ابن حجر را اشتباهی رو داده ، که سریه بنی کلاب و سریه بنی فزاره را دو سریه گرفته اند ، حال آنکه در نفس الامر یک سریه بود ، لیکن در روایات اختلاف واقع شده که : آیا این سریه ابی بکر به سوی بنی کلاب بود ، یا به سوی بنی فزاره ؟ و ثانی را صحیح پنداشته اند ، به جهت آنکه مسلم آن را روایت کرده ، چنانچه خود قسطلانی در " مواهب لدنیه " گفته :

ثم سریه ابی بکر الصدیق إلی بنی کلاب [بنجد] (۱) ناحیه ضربه فی شعبان سنه سبع ، ویقال : إلی فزاره ، فأسر منه جماعه وقتل آخرین ، وفي صحیح مسلم : فزاره ، وهو الصواب . (۲) انتهى .

و حسین بن محمد الحسن الدیاربکری در " تاریخ خمیس فی احوال النفس النفیس " در وقایع سنه سابعه آورده :

ثم فی شعبان هذه السنه بعث أبا بکر الصدیق إلی بنی کلاب

۱- الزیاده من المصدر .

۲- المواهب اللدنیه ۱ / ۲۹۴ .

في ناحيه ضربه (١)، ويقال : إلى فزاره ، كما في صحيح مسلم ، وهو الصواب . (٢) انتهى .

و در “ عقد ثمين في تاريخ بلدالله الامين ” تصنيف تقى الدين (٣) مذكور است :

١- في المصدر : (ضريه) . قال ابن الأثير : ضريه بئر بالحجاز ينسب اليها حمى ضريه . وقيل : سمى بضريه بنت ربيعه بن نزار . انظر : النهايه ١ / ٢٣٢ .

٢- تاريخ الخميس ٢ / ٦٠ .

٣- [الف و ب] مصنف “ عقد ثمين في تاريخ بلد الله الامين ” محمد بن احمد بن علي بن محمد بن محمد بن عبدالرحمن ملقب به تقى الدين فارسي [فاسي] مكي مالكي است ، و حال خود را خودش در اين كتاب ذكر نموده ، و تقريظات علمای هم عصر خود را - که بر مصنفات او نوشته اند - ذكر فرموده ، در اينجا بعض فقرات ابن حجر عسقلاني ، صاحب “ فتح الباري ” که بر اين كتاب نوشته نقل بردارم ، و آن اين است : أما بعد ؛ فقد وقفت على هذا التاريخ البديع وضعاً ، والغريب صنفاً ، فوجدته فاق المصنفات في هذا الفن بصدق مغزاه ، وتخصيص بالشرف المطلق لفظه ومعناه ، فهو تصنيف شريف في معنى شريف لبلد شريف ، اختاره الله وارتضاه ، جرّ [حبره] وأجاد في تأنيقه السيد الإمام الأوحّد البارِع المتقن ، ذو الأصل الزكي ، والذهن الوقاد الذكي ، مفتي [تقى] الدين ، مغنى [مفتى] المسلمين ، حامى حمى الفقه والحديث ، مع ما انضاف إلى ذلك من تقوى صدقت لاسمه مسماه ، وعباده وزهاده وتواضع لائق بمن اصطفاه الله ، فالله يلهمه شكر هذه المنه ، ويبقيه لحفظ السنه ، قاله وكتبه : أحمد بن علي العسقلاني .. إلى آخره . (١٢) . [العقد الثمين ٢ / ٥٩ - ٦٠] .

ثم سریه اُبی بکر . . . إلی بنی کلاب ، ویقال : فزاره بناحیه ضربه فی شعبان ، فسبی منهم جماعه وقتل آخرین (۱) .

پس بنا بر این امارت اُبی بکر به این تطاول زمان و امتداد دوران فقط در یک سریه ثابت < ۸۹ > باشد ، مگر چون که به اعتقاد مخاطب و پیشوایانش - معاذالله - پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به ابوبکر محتاج بود ، و بدون حضور او هیچ کاری از امور دینیه سرانجام نمیشد ، و کارهای عمده ابتر میگردید ، امارت اُبی بکر در این یک سریه هم کذب محض و دروغ صرف باشد !

اما آنچه گفته : در " معارج " و " حیب السیر " مذکور است که : بعد از غزوه تبوک ، اعرابی در [حضور] جناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آمده ، عرض نمود که : قومی از اعراب در وادی الرمل مجتمع گشته ، داعیه شیخون دارند ، جناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) نشان خود را به ابوبکر صدیق داده ، او را امیر لشکر ساخته بر آن جماعت فرستادند .

پس استدلال به این قصه بر فضیلت ابوبکر از قبیل استدلال به آیه : (لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ) (۲) بر عدم وجوب صلوات است ؛ زیرا که بعد [از] این کلام که مخاطب نقل کرده ، در " معارج " و " حیب السیر " آنچه مذکور است ، صریح است در انهزام اُبی بکر و همچنین انهزام عمر ، و دلالت واضحه دارد بر آنکه از شیخین جز انهزام ، کاری لایق تحسین در این سریه واقع نشده ، تا

۱- العقد الثمین ۱ / ۲۵۷ (چاپ مؤسسه الرساله) .

۲- النساء (۴) : ۴۳ .

آنکه آخر الامر جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جناب امیر (علیه السلام) را برای کفایت این مهم فرستاد، و شیخین را تابع و محکوم آن حضرت (علیه السلام) ساخت؛ و آن جناب به تدبیر صائب و رأی ثاقب و همت عالی و عزیمت سامی، فتح این مهم فرمود (۱)، چنانچه در "حبیب السیر" بعد از آنچه مخاطب نقل کرده، مذکور است که:

ابوبکر چون بدان جا رسید، یکبار کفار از اطراف و جوانب حمله آوردند، سپاه اسلام انهزام یافتند، آنگاه حضرت رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) رایتی دیگر بسته به امیرالمؤمنین عمر بن خطاب ارزانی داشت، و آن جناب را با طائفه مسلمانان جهت تدارک آن مهم ارسال فرمود، و فاروق اعظم نیز به طریق صدیق اکبر، منهزم باز آمد، عمروعاص متکفل سرانجام آن امر گشت، او نیز بی آنکه مهمی پیش برد به مدینه باز گردید؛ بعد از آن، حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه [وآله] و سلم جهت جناب ولایت مآب مرتضوی لوایی عقد فرمود، آن جناب را سردار طائفه [ای] از سپاه ظفرپناه فرمود، و فرمان داد که شیخین و عمرو نیز با آن لشکر در آن سفر موافقت (۲) نمایند، و از استصواب شاه کرامت پناه تجاوز جایز ندارند، و آن حضرت تا مسجد احزاب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را مشایعت فرمود، و در شأن آن جناب < شعر > دعاهایی که بر لب نارسیده * نوید (فاستجبناها) شنیده < شعر > بر زبان وحی بیان گذرانیده، به جانب وادی الرمل گسیل نموده، و علی

۱- مراجعه شود به معارج النبوه ۴ / ۲۴۲ .

۲- در مصدر: (مرافقت) .

مرتضی کرم اللهوجهه [(علیه السلام)] متوجه مقصد گشتند ، شب سیر میفرمود و روز از راه به یک طرف رفته ، میل استراحت میکرد ، و چون نزدیک کوچ به مساکن مشرکان رسید ، از طریقی که منتهی به فم (۱) وادی میشد به آهستگی در حرکت آمده به نفس نفیس پیش لشکر میرفت ، و عمروعاص از حرکات و سکناات شاه عالی مقام استشمام شمایم فتح و فیروزی نموده ، خواست که آن مهم را به زیان آورد ، و بنابر آن با شیخین . . . گفت که : در این راه از وحوش و ذئاب این وادی خطر هاست ، و مصلحت آن است که از جانب اعلاى وادی بر سر اعدای دین شبیخون (۲) بزنیم . شیخین این سخن با علی مرتضی (علیه السلام) در میان نهادند ، اما به سمع قبول راه نیافت . آن جناب خاطر نشان ایشان کرد که : از سلوک طریق فم وادی ، به کام دل از اعدای ، انتقام میتوان کشید ، و از راهی که عمروعاص را < ۹۰ > روی نموده ، دست در گردن مقصود حمایل نمیتوان کرد . لا-جرم صدیق اکبر و فاروق اعظم به سخن عمروعاص گوش نکردند ، و او مضطرب شده زبان به تخویف لشکریان بگشود ، و از متابعت شاه ولایت پناه ایشان را نهی نمود ، لیکن ملتفت به مقال او نشدند ، و امیرالمؤمنین علی کرم اللهوجهه [(علیه السلام)] به مقتضای رأی صواب نمای خود طی مسافت میفرمود . و صبحی که مقارن شام خذلان مشرکان بود ، ناگاه به سر ایشان ، صمصام انتقام ، در ارباب کفر و ظلام نهاد ، و آن جماعت تاب دیدار انوار ذوالفقار حیدر کرار [(علیه السلام)] نیاورده ، مانند خفاش از پرتو آفتاب فرار

۱- یعنی : دهانه وادی .

۲- در [الف] اشتباهاً : (شبخون) آمده است .

نمودند ، و خورشید نصرت و ظفر از افق عنایت ملک دادگر طالع گشته ، سوره والعیات در آن واقعه نازل شده ، و حضرت رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) اصحاب را به فتح بشارت داد .

و چون امیرالمؤمنین علی [(علیه السلام)] ، مهام اعدای دین را بر طبق دل خواه ساخت ، اعلام مراجعه برافراخت ، و به حوالی مدینه طیبه نزدیک رسید ، سرور پیغامبران ، یاران را به استقبال شاه مردان مأمور گردانید ، و خود پیش ایشان روان شد ، و در آن وقت چشم امیرالمؤمنین حیدر [(علیه السلام)] بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم افتاد ، از اسب پیاده گشت ، آن حضرت فرمود :

« یا علی [ع] سوار شو که خدا و رسول صلی الله علیه [و آله] و سلم از تو راضی اند . » و امیرالمؤمنین علی [(علیه السلام)] از غایت خوش دلی گریان شده ، رسول صلی الله علیه [و آله] و سلم فرمود که :

« یا علی ! لولا أنى أشفق (۱) أن يقول فيك طوائف من أمتى ما قالت النصارى فى عيسى بن مريم (علیه السلام) ، لقلت فيك اليوم مقالا لا تمرّ بملا من الناس إلا أخذوا التراب من تحت قدميك . »

بیت :

< شعر > چنین گفت آن روز خیرالانام [ص] * که اندیشه دارم ز بعضی مهام و گرنه حدیثی ز قدر علی [ع] * همی گفتم از غایت یک دلی که بر هر که کردی ز امت گذر * نهادی به جای قدمهاش سر < / شعر >

> شعر < زحاک قدمهاش برداشتی * از آن آبروی دگر داشتی > / شعر < انتهی (۱) > .

پس این روایت دلالت تامه بر منقصت ابوبکر و عمر دارد ، و از هر فقره و هر لفظ آن افضلیت ، و نهایت جلالت مرتبه جناب امیر (علیه السلام) ظاهر و باهر میشود .

و علاوه بر آن بی دینی و نفاق و خدع و تدلیس عمروعاص هم از آن ظاهر میشود ، و قضیه جلالت و عدالت تمامی صحابه برهم میخورد .

و نیز خفت عقل شیخین یا مشارکت شان در نفاق ، و قصد برهم زدن نصرت اسلام واضح میگردد که کلام عمروعاص که به غرض باطل زیان رسانیدن به فتح این مهم از راه تزویر گفته بود ، به سمع اصغا شنیدند ، و به خدمت مرتضوی [(علیه السلام)] عرض نموده ، خفیف شدند .

بالجمله ؛ چنین روایت امارت ابوبکر و عمر که مشتمل بر چندین فضائح ایشان (۲) است (۳) ، موجب ثبوت فضیلت ایشان نمیتواند شد ؛ و چنین امارت را اهل حق هم انکار ندارند بلکه اثبات آن مینمایند !!

چنانچه بعضی از اعلام در این مقام گفته اند :

هرگاه در زمان حیات سرور کائنات ، علیه [و آله] افضل التحیات ، شیوخ ثلاثه گاهی مأمور غلام زاده [ای] مثل اسامه بودند ، و گاهی اقتدا به

۱- حبیب السیر ۱ / ۴۰۱ - ۴۰۲ .

۲- در [الف] (اوشان) بود که اصلاح شد .

۳- در [الف] اشتباهاً اینجا : (به) آمده است .

حرام زاده [ای] مثل ابن عاص مینمودند ، و گاهی مطیع و منقاد ابوعبیده جراح - که گورکن بود - بودند چنانچه دانستی ، اگر احیاناً به امارت طائفه [ای] سرفراز گشتند ، به نوعی منکوب و مخدول بر گشته اند که سبب اندوه حضرت مقدس نبوی [صلی الله علیه و آله و سلم] ، و فضیحت ایشان شد چنانچه در غزوه خیبر و ذات < ۹۱ > السلاسل واقع شد ، پس چگونه به مجرد وفات آن سرور (صلی الله علیه و آله) افضل جمیع صحابه و احق به امامت کبری و امارت عظمی گشتند ؟ !

اما آنچه گفته : بلال را فرمود : اگر من نیایم ابوبکر را بگو که با مردم نماز بگزارد ، چنانچه وقت عصر همین قسم واقع شد .

پس روایت بخاری که متضمن این قصه است ، دلالت صریحه دارد بر آنکه امامت ابی بکر در این نماز به اجازه جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) واقع نشده ، بلکه از آن واضح است که چون جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) تشریف نیاورد و وقت نماز حاضر شد ، بلال از طرف خود به ابوبکر گفت : که آیا امامت مردم خواهی کرد ؟ ابوبکر در جواب گفت : آری امامت میکنم اگر تو بخواهی ، و این است عبارت “ صحیح بخاری ” :

عن سهل بن سعد : إن أناساً من بني عمرو بن عوف كان بينهم شيء ، فخرج إليهم النبي [صلی الله علیه و آله] في أناس من أصحابه ، يصلح بينهم فحضرت الصلاة ولم يأت النبي صلی الله علیه و آله [و آله] وسلم فأذن بلال بالصلاة ، ولم يأت النبي صلی الله علیه و آله [و آله] وسلم فجاء إلى

أبي بكر فقال : إن النبي [صلى الله عليه وآله] حبس ، وقد حضرت الصلاة ، فهل لك أن تؤمّ الناس ؟ فقال : نعم ، إن شئت ؛ فأقام الصلاة فتقدّم أبو بكر . (۱) انتهى بقدر الحاجة .

و نیز ظاهر است که اگر جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) اذن امامت برای ابوبکر میداد ، بلال به طور استفهام و استشاره نمیگفت : (فهل لك أن تؤمّ الناس ؟) بلکه میگفت که : جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) مرا امر فرموده که با تو بگویم که : در صورت تشریف نیاوردن آن جناب (صلی الله علیه وآله وسلم) ، تو امامت صلوات کنی ، پس امامت بکن .

و نیز ابوبکر امامت خود را به رضا و مشیت بلال معلق نمیساخت و نمیگفت : (نعم إن شئت) .

و از اینجا است که جمعی از شُرّاح به این قضیه استدلال کرده اند ، بر آنکه افضلیت ابوبکر در نفوس صحابه مقرر بوده که تقدیم او نمودند ، چنانچه کرمانی (۲) در شرح آن در کتاب الصلاة گفته :

۱- [الف] باب من دخل ليوم الناس من كتاب الصلاة . [و] باب ما جاء في الإصلاح بين الناس من كتاب الصلح . (۱۲) . [ب] صحيح البخاري ۱۶۵ / ۳ (طبع مصر سنة ۱۳۱۵) . [صحيح البخاري ۶۳ / ۲ - ۶۴ - ۶۵ / ۳] .

۲- [الف] در بغية الوعاه جلال الدين سيوطي مسطور است : محمد بن يوسف بن علي بن سعيد الكرمانی ، ثم البغدادي ، الشيخ شمس الدين صاحب شرح البخاري ، الإمام العلامة في الفقه والحديث والتفسير والأصليين والمعاني والعربية . قال ابنه في ذيل المسالك : ولد يوم الخميس سادس عشر [وعشرين] جمادى الآخرة ، سنة سبع عشر وسبع مائه ، وقرأ على والده بهاء الدين ، ثم انتقل إلى كرمان ، وأخذ عن [عنه] العضد وغيره ومهر وفاق أقرانه وفضل غالب أهل زمانه ، ثم دخل دمشق ومصر وقرأ بها البخاري على ناصر [نصر] الدين الفارقي ، وسمع من جماعه ، وحجّ ورجع إلى بغداد واستوطنها ، وكان تامّ الخلق فيه بشاشه وتواضع للفقراء وأهل العلم ، غير مكترث بأهل الدنيا ولا يلتفت إليهم ، تأتي إليه السلاطين في بيته ويسألونه الدعاء والنصيحه ، وله من التصانيف : شرح البخاري وشرح المواقف . (۱۲) . [بغية الوعاه ۲۷۹ / ۱ - ۲۸۰] .

وفیه : إن أفضلیه أبی بکر کانت مقزّره فی نفوس الصحابه حیث قدّموه للصلاه . (۱) انتهى .

و این عبارت صریح است در آنکه تقدیم ابی بکر در این صلوات ، صحابه با رأی خود کردند ، نه به امر جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) .

اما آنچه گفته : و نیز چون در سال نهم حج فرض شد ، و رفتن آن جناب به سبب بعضی امور موقوف گشت ، ابوبکر صدیق را امیر حج ساخته ، با جمعی کثیر از اصحاب به مکه فرستاد ، تا به اقامه مراسم حج پردازد .

پس ذکر نمودن قصه حج در این مقام عبث محض است ؛ زیرا که قصه حج را خود علمای شیعه ذکر کرده اند - چنانچه از کلام قاضی القضاة معلوم شد - و لیکن چون به روایات سنیه - کما سیجیء - رجوع ابوبکر از بین طریق

ثابت شده ، و باز مأمور شدن او به امارت حج غیر ثابت ؛ لہذا در این قصہ حجتی نباشد ، و سید مرتضی علم الہدی در کتاب “شافی” گفته :

كما روی من بعض الطرق : ان أبا بكر - بعد أخذ السورة منه - كان والياً على الموسم ؛ فقد روی : إنه رجع - لما أخذ أمير المؤمنين [(عليه السلام)] السورة منه - إلى النبي [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ، وكان الوالي على الحجيج في الموسم والمؤدى للسورة أمير المؤمنين [(عليه السلام)] وليس هذا مما يتفرد به الشيعة في النقل ؛ لأن كثيراً من أصحاب الحديث قد رووه ، ومن تأمل في كتبهم وجده فيها . (۱) انتهى .

یعنی : چنانچه روایت کرده < ۹۲ > شده است از بعض طرق اهل سنت که : به درستی که ابوبکر بعد گرفتن سوره براءت از او ، والی بود بر موسم حج ، پس به تحقیق که روایت کرده شده است که : هرگاه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) سوره براءت را از او گرفت ، او باز گشت به سوی پیغمبر (صلی الله علیه وآله) ، و بود والی بر حاجیان در موسم حج ، و ادا کننده آیتها امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، و نیست این روایت از آن جنس که شیعه در نقل آن متفرد باشند ؛ زیرا که بیشتر اصحاب حدیث این معنا [را] روایت کرده اند ، و هر که تأمل کند در کتب ایشان ، خواهد یافت آن را در کتب ایشان .

اما آنچه گفته : و تفویض امامت نماز در مرض موت خود ، از شب پنج شنبه تا صبح دوشنبه آنقدر مشهور است که حاجت بیان ندارد .

پس جوابش آنکه (۱): دلیل الزامی مُسکت بر بطلان امر جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) ابی بکر را برای امامت صلاّت، آن است که: اهل سنت مدعی منافات در میان امر ابوبکر برای روانگی همراه اسامه، و امر او به امامت صلاّت میباشند؛ چنانچه ابن تیمیه به آن قائل شده، و ابن روزبهان در “ابطال الباطل” آورده:

وقد قال الشيخ الجزري: من ادّعى أن أبا بكر كان في جيش أسامة فقد أخطأ؛ لأن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلّم بعد ما أنفذ جيش أسامة، قال: مروا أبا بكر فليصل بالناس. ولو كان مأموراً بالرواح مع أسامة لم يكن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم يأمره بالصلاة بالإمامة. (۲) انتهى.

از این کلام به صراحت تامّ واضح است که: در میان امر به روانگی با جيش اسامه، و امر به امامت صلاّت تنافی است، و اجتماع هر دو غیر ممکن، و چون - بحمد الله - بودن ابوبکر از جمله جيش اسامه به روایات و تصریحات ثقات و معتمدین اهل سنت، بلکه به تصریح خود مخاطب ثابت شده، پس صدور امر به امامت صلاّت برای او از موضوعات و مفتریات و اکاذیب و خرافات باشد.

۱- [الف] ف [فایده:] دلیل بطلان امر امامت صلاّت به ابی بکر. (۱۲).

۲- [الف] جواب مطاعن ابوبکر. (۱۲). [ب] دلائل الصدق ۳ / ۴ (طبع قم ۱۳۹۵). [احقاق الحق: ۲۱۸].

اما آنچه گفته : قبول کردیم که پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم گاهی ابوبکر را بر امری والی نساخته ، لیکن به این جهت که او را وزیر و مشیر خود میدانست ، و بی حضور او هیچ کاری از کارهای دین سرانجام نمیافت .

پس بنا بر این لازم میآید که وقتی که ابوبکر به غزوه ذات السلاسل به مأموری عمرو عاص رفت - معاذ الله - از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در این مدت امری از امور دین سرانجام نشده ، هل هذا [إلا] (۱) کفر صریح ؟

قال السيد المرتضى فى كتاب الشافى - فى نقض قول قاضى القضاة - :

فأما من يدعى : إنه لم يؤله لافتقاره إليه بحضرته وحاجته إلى تدبيره ورأيه !! فقد بينا إنه عليه [وآله] السلام ما كان يفتقر إلى رأى أحد ؛ لكماله ورجحانه على كل أحد ، وإنما كان شاور أحياناً أصحابه على سبيل التعليم [لهم] (۲) والتأديب . . أو لغير ذلك ممّا قد ذكر . . وبعد ؛ فكيف استمرت هذه الحاجة واتصلت منه إليهما ، حتى لم يستغن فى زمان من الأزمان من حضورهما فيوليّهما ؛ وهل هذا إلا قدح فى رأى الرسول (صلی الله علیه وآله وسلم) ونسبته إلى أنه كان ممن يحتاج إلى أن يلقن ويوقف على كل شيء ؟ ! وقد نزهه الله تعالى عن ذلك .

فأما ادّعاؤه : إن الرواية قد وردت بأنهما وزيراه ؛ فقد كان

۱- الزیاده من [ب] .

۲- الزیاده من المصدر .

يجب أن يصحح ذلك قبل أن يعتمد ويحتج به ؛ فإننا ندفعه عنه أشدّ الدفع (۱).

اما آنچه گفته : همیشه رسم و عادت پادشاهان همین بوده است که وزرا و امرای کبار را به عمل داری < ۹۳ > و فوج داری میفرستند ... الی آخر .

پس سبب این ، نقصان و عجز پادشاهان است از سرانجام امور دنیوی ، و چون احکام شریعت و دین از جانب خدا مقرر میشود ، حاجت در آن به احدی نیست .

اما آنچه گفته : این وجه را خود جناب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ارشاد فرموده ، حاکم از حذیفه بن الیمان روایت میکند .
.. الی آخر .

پس منقوض است به چند وجه :

اول : آنکه این روایت از اهل سنت است ، احتجاج به آن به مقابله شیعه غیر صحیح است !

دوم : آنکه دلیل وضع این روایت هم ظاهر است ، چه اگر امر همچین بودی که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) محتاج شیخین بود ، و بدون ایشان امور دین سرانجام نمیشد ، میبایستی که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) عمر و ابی بکر را به غزوه ذات السلاسل و آن هم به مأموری عمرو بن العاص حرام زاده نمیفرستاد ، و نیز این هر دو را حکم روانگی با جیش اسامه نمیداد .

سوم : آنکه علمای اهل سنت این روایت حاکم را غیر صحیح گفته اند ، چنانچه در “کنز العمال” مذکور است :

لقد هممت أن أبعث إلى الآفاق رجالاً- يعلمون الناس السنن والفرائض ، كما بعث عيسى الحواريين ؛ قيل : فأين أنت من أبي بكر وعمر ؟ قال : إنه لا- غنى [بی] (۱) عنهما ، إنهما من الدين كالسمع والبصر . ك . - أي رواه الحاكم في المستدرک - وتعقب عن حذيفه . (۲) انتهى .

پس ذکر روایات موضوعه فضائل ابی بکر و عمر که آن را اهل سنت خود غیر صحیح گفته باشند ، و تعقب آن نموده به مقابله شیعیان به غایت عجیب است .

چهارم : آنکه چون به نزد فاضل ناصب این روایت صحیح است ، بر او لازم آمد که خود را در ادعای بعث ابی بکر در سرایای متعدده کاذب داند .

به غایت عجب است که مخاطب از تناقض و تهافت نیندیشیده ، با وصف اهتمام تمام در اثبات فرستادن جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) ابوبکر را در مقامات متعدد به امارت سرایا ، به زودی هرچه تمام تر تکذیب خویش فرموده ، به

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [الف] فضائل ابی بکر و عمر از فصل ثانی ، باب ثالث ، کتاب الفضائل ، من قسم الأقوال ، از حرف الفاء ورق ۱۴۹ ، جلد ثانی . [ب] کنز العمال ۱۴۳۶ [کذا] (طبع حیدرآباد ۱۳۱۳) . [کنز العمال ۱۱ / ۵۶۶] (طبع مؤسسه الرساله ، بیروت) .

ذکر این حدیث موضوع که بر سفها هم افترای آن ظاهر است - فضلا عن الافاضل - بطلان دعاوی باطله خویش ظاهر ساخته .
 اما آنچه گفته : نیز جناب پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرموده است که : مرا حق تعالی چهار وزیر عطا فرموده است ، دو وزیر
 از اهل زمین ، ابوبکر و عمر . . . الی آخر .

پس این حدیث هم از موضوعات و متفردات اهل سنت است (۱) ، و دلالت میکند بر موضوع بودن این حدیث ، آنچه سید
 علی همدانی در کتاب " موده القربی " آورده :

عن أبي موسى السعدی (۲) . . . قال : كنت مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم في بقيع الغرقد (۳) ، ومعه أبو بكر وعمر
 وعثمان ونفر من أصحابه وعلى [(عليه السلام)] ، فالتفت صلى الله عليه [وآله] وسلّم إلى أبي بكر ، فقال : « يا أبا بكر ! هذا
 الذي تراه وزيرى في السماء ووزيرى في الأرض - يعنى على بن أبى طالب [(عليه السلام)] - ، فإن أحببت أن تلقى الله وهو
 عنك راض فارض علياً ، فإن رضاه رضاء الله وغضبه غضب الله » . (۴) انتهى .

۱- [الف] ف [فايده :] موضوعيت حدیث وزارت شيخین .

۲- [ب] فى المصدر : (السعدی الحمیدی) .

۳- [ب] فى المصدر : (فى نصف عرفه) .

۴- [الف] موده سادسه . (۱۲) . [ب] موده القربى : ۶۰ (طبع لاهور) . [عنه ینابیع الموده ۲ / ۲۸۸ - ۲۸۹] .

و نیز در "موده القربى" مذکور است :

وعنه - أی عن علی (علیه السلام) - قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم (١) : « إني رأيت اسمك مقروناً باسمي في أربعه مواطن فأنت (٢) بالنظر إليه :

« لَمَّا بَلَغْتَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ فِي مِعْرَاجِي إِلَى السَّمَاءِ وَجَدْتُ عَلَى صَخْرِهِ بِهَا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وسلّم أَيْدِيَهُ بوزيره ونصرتَه بوزيره . .

فقلت لجبرئيل : ومن وزيرى ؟ < ٩٤ > قال : على بن أبى طالب . «

« فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى سِدْرِهِ الْمُنْتَهَى وَجَدْتُ عَلَيْهَا : إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي ، وَمُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي ، أَيْدِيَهُ بوزيره ونصرتَه بوزيره .

فقلت لجبرئيل : ومن وزيرى ؟ قال : على بن أبى طالب . «

« فَلَمَّا جَاوَزْتُ مِنْ سِدْرِهِ الْمُنْتَهَى وَانْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَوَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَى قَوَائِمِهِ : إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا ، مُحَمَّدٌ حَبِيبِي مِنْ خَلْقِي ، أَيْدِيَهُ بوزيره ونصرتَه بوزيره . «

« فَلَمَّا هَبَطْتُ إِلَى الْجَنَّةِ ، وَجَدْتُ مَكْتُوبًا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ : لَا

١- [ب] فى المصدر : (لى يا على) .

٢- [ب] فى المصدر : (فالتفت) .

إله إلا أنا، محمد حبيبي من خلقي، أئدته بوزيره، ونصرته بوزيره». (۱) انتهى .

اما آنچه گفته : اگر به کاری نفرستادن موجب عدم لیاقت امامت باشد ، لازم آید که حسنین (علیهما السلام) نیز لایق امامت نباشند ، معاذ الله من ذلك ؛ زیرا که حضرت امیر (علیه السلام) این هر دو را در هیچ جنگ و بر هیچ کاری نمیفرستاد .

پس مجاب است به اینکه : این ایراد مشترك الورد است ؛ زیرا که ولی الله پدر مخاطب در “ازاله الخفا” در لوازم خلافت خاصه گفته :

و از لوازم خلافت خاصه آن است که آن حضرت صلی الله علیه [وآله] و سلم با خلیفه معامله فرماید مژات بسیار و کرات بی شمار ، چنانکه امیر با منتظر الاماره میکند قولاً و فعلاً ، و این معنا به چند وجه تواند بود :

یکی : آنکه استحقاق خلافت او بیان فرماید ، و فضائل او به اعتبار معامله با امت ذکر کند .

دوم : آنکه اظهار فرماید قرائن بسیار ، چندان که فقهای صحابه بدانند که : لو كان مستخلفاً لاستخلف فلاناً .

و بدانند که : أحب الناس الى رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلم فلان .

و بگویند : توفی رسول الله صلی الله علیه [وآله] و سلم وهو عنه راض . . و آنچه از این باب باشد .

سوم : آنکه در حیات خود این شخص را به کارهایی که متعلق به نفس مبارک آن حضرت است من حیث النبوه امر فرماید ، و این معنا در خلافت خاصه از آن جهت مطلوب شد که وثوق به خلافت خلیفه از جهت شرع به هم رسد . (۱) [انتهی](#) .

هرگاه نزد پدر فاضل ناصب ، تولیت امور متعلقه به نفس مستخلف ، از لوازم خلافت است ، و نزد فاضل ناصب حسنین (علیهما السلام) را جناب امیر [(علیه السلام)] متولی امری نساخته ، بنا بر این لازم میآید که - العیاذ بالله - حسنین (علیهما السلام) لایق خلافت نباشند .

و مع هذا قیاس ابوبکر بر حسنین (علیهما السلام) قیاس مع الفارق است ؛ زیرا که اگر بالفرض جناب امیر (علیه السلام) به حسنین (علیهما السلام) تولیت امری فرموده ، ضرری ندارد ؛ زیرا که بر حسنین (علیهما السلام) نصّ به خلافت نموده ، و ایشان را مأمور کسی ننموده ، و بعد [از] نصب برای کاری ، از آن معزول نکرده ؛ به خلاف ابوبکر که او را حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گاهی تابع عمرو عاص نموده ، و گاهی محکوم اسامه فرموده ، و به بعض امور که منصوب فرموده - مثل ادای سوره براءت - از آن معزول ساخته ، و با این همه بر ابوبکر نصّ فرموده ، و بر امامت این هر دو بزرگوار نصّ نموده .

مع هذا نفرستادن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) حسنین (علیهما السلام) را به کاری ، کذب محض و افترای صرف است ؛ زیرا که در " تاریخ یافعی " در وقایع سال سی و ششم از هجرت ، در بیان قصه جنگ جمل مذکور است :

۱- [الف] اوائل کتاب ، مقصد اول . (۱۲) . [ازاله الخفاء ۱ / ۱۳] .

وأرسل علي [(عليه السلام)] ابنه الحسن [(عليهما السلام)] إلى الكوفة مع ناصر الحق عمار يستنفران من فيها (۱).

یعنی : فرستاد علی (علیه السلام) پسر خود حسن (علیه السلام) را به سوی کوفه با ناصر حق ، عمار که هر دو مردم آنجا را برای آن حضرت (علیه السلام) بیارند . و مضمون این حدیث در “ صحیح بخاری ” از روایت ابومریم نیز مذکور است :

لَمَّا سَارَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ < ۹۵ > وَعَائِشَةُ إِلَى الْبَصْرَةِ ، بَعَثَ عَلِيٌّ [(عليه السلام)] عَمَارَ بْنَ يَاسِرٍ وَحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ [(عليهما السلام)] ، فَقَدَمَا عَلَيْنَا الْكُوفَةَ فَصَعِدَ الْمَنْبِرَ ، وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ [(عليهما السلام)] فَوْقَ الْمَنْبِرِ فِي أَعْلَاهُ ، وَقَامَ عَمَارٌ أَسْفَلَ مِنَ الْحَسَنِ [(عليه السلام)] . . . إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ (۲) .

و ابن حجر در “ فتح الباری ” در شرح این حدیث گفته :

وفيه جواز ارتفاع ذي الأمر فوق من هو أسنّ منه وأعظم سابقه في الإسلام وفضلاً ؛ لأن الحسن ولد أمير المؤمنين [(عليهما السلام)] ، وكان حينئذ هو الأمير علي من أرسلهم علي (عليه السلام) ، وعمار من جملتهم فصعد الحسن [(عليه السلام)] علي المنبر ، فكان فوق عمار . (۳) انتهى بقدر الحاجة .

۱- [ب] مرآة الجنان ۱ / ۹۶ (طبع حیدرآباد دکن ۱۳۳۷) .

۲- [الف] باب الفتنه التي تموج كموج البحار من كتاب الفتن . (۱۲) . [ب] البخاری ۹ / ۵۶ ([طبع] مصر سنه ۱۳۱۳) . صحیح بخاری ۸ / ۹۷] .

۳- [ب] فتح الباری ج ۱۳ صفحه : ۴۶ (طبع المطبعة الخيرية القايره ۱۳۲۹) . [فتح الباری ۱۳ / ۵۰] .

یعنی : در این حدیث ثابت است جواز ارتفاع صاحب امر بر کسی که سن و سال او زیاده از او باشد زیرا که امام حسن (علیه السلام) - پسر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) - در آن وقت امیر بود بر کسانی که جناب امیر (علیه السلام) ایشان را فرستاده بود ، و عمار از جمله ایشان بود ، پس صعود کرد امام حسن (علیه السلام) بر اعلای منبر ، پس فوق عمار شد .

و در کتاب "جلاء العیون" مذکور است که :

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز جنگ جمل محمد بن حنفیه را طلبید ، و نیزه خود را به او داد و فرمود که : برو و این نیزه را بر شتر عایشه بزن ، چون محمد نزدیک شتر رسید ، قبیله بنی حنیفه (۱) سر راه بر او گرفتند و مانع او شدند ، چون محمد بن حنفیه نزد آن حضرت برگشت ، حضرت امام حسن (علیه السلام) نیزه را از دست او گرفت ، و نزدیک شتر عایشه رفت و نیزه را بر شتر فرو برد ، و به سوی حضرت امیر (علیه السلام) برگشت با نیزه خون آلوده ، پس روی محمد بن حنفیه از خجالت متغیر شد ، حضرت فرمود : « ننگ مدار از اینکه تو نتوانستی و حسن (علیه السلام) کرد زیرا که او فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است ، و تو فرزند منی » . (۲) انتهى .

و فرستادن جناب امیر (علیه السلام) حضرت امام حسین (علیه السلام) برای گرفتن آب ، هرگاه معاویه آن را حبس کرده بود ، و فتح نمودن آن حضرت موضع آب را نیز مشهور است .

۱- در مصدر : (بنی ضبّه) .

۲- [الف و ب] فصل پنجم در حال امام حسین (علیه السلام) . [جلاء العیون : ۳۷۰ - ۳۷۱ فصل سوم زندگانی امام مجتبی (علیه السلام)] .

و قاضی القضاة گفتہ :

ترکہ آن یوئہ لا یدلّ علیّ أنه لا یصلح لذلك ، وتولیتہ إیاءہ لا یدلّ علیّ صلاحیہ للإمامہ ، فإنه قد ولیّ خالد بن ولید وعمرو بن العاص ، ولم یدلّ ذلك علیّ صلاحیہما للإمامہ (۱) .

و سیدمرتضی علم الہدی در نقض این قول گفتہ :

قد علمنا بالعادة : إن من یرشّح (۲) لكبار الأمور لابدّ من أن یدرج إليها من صغارها ، لأن من یرید بعض الملوك تأھیله للأمر بعده لابدّ من أن یتبّه علیہ بكلّ قول و فعل یدلّ علیّ ترشیحہ لهذه المنزله ، ویستکفیہ من أموره وولایاتہ ما یعلم عنده أو یغلب علی الظنّ صلاحه لما یریدہ له ، وإن من یری أن الملك مع حضوره وامتداد الزمان و تطاوله لا یستکفیہ شیئا من الولایات ، ومتی ولاء عزله ، وإنما یولیّ غیره ویستکفی سواه ، لابدّ أن یغلب فی الظنّ : إنه لیس بأهل للولایہ .

وإن جوّزنا أنه لم یولّه لأسباب کثیره سوى أنه لا یصلح للولایہ ، إلا أن مع هذا التجویز لابدّ أن یغلب علی الظنّ ما ذکرناه .

۱- عین مطلب در مصدر نبود ، ولی مفید همین معنا بود ، مراجعه شود به المغنی ۲۰ / ق ۱ / ۳۴۹ .

۲- [الف] ترشیح : ادب دادن ، ومنه : هو یرشّح للوزاره أو للملك .. أى یربّی ویؤدّب . (۱۲) . [انظر : النهایہ ۲ / ۲۲۵ ، ولسان العرب ۱ / ۷۱۱ ، وتاج العروس ۴ / ۵۰] .

وأما خالد وعمرو فإنهما لم يصلحا للإمامه لفقد شروط الإمامه فيهما ، وإن كان يصلحان لما ولياه من الإمارة ؛ فترك الولايه مع امتداد الزمان وتداول الأيام وجميع الشروط التي (١) ذكرناها يقتضى (٢) غلبه الظن < ٩٦ > لفقد الصلاح .

والولايه لشيء لا تدلّ على الصلاح لغيره ، إذا كانت الشرائط فى القيام بذلك الغير معلوماً فقدها ، وقد نجد الملك يولى بعض أموره من لا يصلح للملك بعده لظهور فقد الشرائط فيه ، ولا يجوز أن يكون بحضرتة من يرشّحه للملك [بعده] (٣) ثم لا يولىه على تداول الزمان شيئاً من الولايات ؛ فبان الفرق بين الولايه وتركها فيما ذكرناه .

فأما أمير المؤمنين [(عليه السلام)] ؛ وإن لم يتولّ جميع أمور النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) فى حياته ، فقد تولّى أكثرها وأعظمها ، وخلفه فى المدينة ، وكان الأمير على الجيش المبعوث إلى الخيبر ، وجرى الفتح على يديه بعد انهزام من انهزم عنها ، وكان المؤدّى عنه سوره براءه بعد عزل من اعزل عنها (٤) وارتجاعها منه ! (٥) .

١- در [الف] اشتبهاً : (التى) آمده است .

٢- فى المصدر (تقتضى) .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- فى المصدر - كما فى حاشيه [ب] - : (بعد عزل أبى بكر عنها) .

٥- [ب] الشافى صفحه : ٢٤٥ (طبع ايران ١٣٠١) . [الشافى ٤ / ١٤١] .

طعن پنجم : نصب عمر بن خلافت با وجود معزول بودنش از صدقات

قال : طعن پنجم :

آنکه ابوبکر صدیق ، عمر بن الخطاب را متولی جمیع کارهای مسلمین کرد و خلیفه امت ساخت ، حال آنکه در وقت جناب سرور کائنات (صلی الله علیه و آله) یک سال عمر بن خطاب بر خدمت اخذ صدقات مأمور شده بود ، باز معزول شد ، و معزول پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم را منصوب ساختن مخالفت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم کردن است .

جواب از این طعن آنکه : عمر را معزول فهمیدن کمال بیخردی است ، اگر شخصی را بر کاری متولی کنند و آن کار از دست او سرانجام یابد و تولیت او تمام گردد ، آن شخص را نتوان گفت که از آن تولیت معزول شد ، و انقطاع تولیت عمر بن الخطاب از همین قبیل بود که کار اخذ صدقات تمام شد ، تولیت او نیز تمام شد ، و اگر این را عزل گوئیم لازم آید که هر نبی بعد از موت معزول شود ، و هر امام بعد از موت خود معزول شود !

جواب دیگر : قبول کردیم که عمر معزول پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم بود ، لیکن مثل حضرت هارون که بعد از مراجعه حضرت موسی (علیه السلام) از طور ، از خلافت ایشان معزول شد ، لیکن چون بالاستقلال نبی بود ، این عزل در

لیاقت امامت او نقصان نکرد ، همچنین عمر بن الخطاب را که در حق او (لو كان بعدی نبی لکان عمر !) ارشاد شد ، این عزل در لیاقت امامت [او] نقصان نکرد .

جواب دیگر : مخالفت پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلّم آن است که از آنچه منع فرموده باشد ، ارتکاب نمایند ، نه آنکه معزول او را منصوب کنند ، پس اگر پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلّم از نصب عمر نهی میفرمود و ابوبکر او را منصوب میکرد ، البته مخالفت لازم میآمد ، و چون این واقع نشد ، مخالفت از کجا لازم آمد ؟

و اگر کردن آنچه آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلّم نکرده باشد ، مخالفت آن حضرت بود ، لازم آید که حضرت امیر (علیه السلام) در جنگ کردن با عایشه نیز مخالفت آن جناب کرده باشد ، معاذ الله من ذلک (۱) .

أقول :

در “ازاله الخفا” تصنیف ولی الله - که بنا بر مشهور پدر فاضل ناصب است ! - مذکور است :

عن أبي البختری ، عن علی (علیه السلام) قال : « قال عمر بن الخطاب للناس : ما ترون فی فضل فضل عندنا من هذا المال ؟ قال الناس : یا امیر المؤمنین ! قد شغلناک عن أهلك وضيعتک و تجارتک ، فهو

لك ، فقال لى : ما تقول أنت ؟ قلت : « قد أشاروا عليك » ، قال : قل ، فقلت : « لم تجعل يقينك ظناً ؟ » فقال : لتخرجن ممّا قلت / فقلت : « أجل ، والله لأخرجنّ منه ، أتذكر حين بعثك نبيّ الله ساعياً فأتيت العباس بن عبد المطلب فمنعك صدقته ، فكان بينكما شيء ، فقلت لى : انطلق معى إلى النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم > ٩٧ < فلنخبرته بالذى صنع العباس ، فانطلقنا إلى النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم فوجدناه خائراً ، فرجعنا / ثم غدونا عليه الغدو ، فوجدناه طيب النفس ، فأخبرته بالذى صنع العباس ، فقال لك : « أما علمت أن عمّ الرجل صنو أبيه » . وذكرنا الذى رأيناه من خثوره فى اليوم الأول والذى رأيناه من طيب نفسه فى اليوم الثانى ، فقال : « إنكما أتيتمانى اليوم الأول وقد بقى عندى من الصدقه ديناران ، فكان الذى رأيتما من خثورى لذلك ، وأتيتما فى اليوم وقد وهبتهما (١) ، فذلك الذى رأيتما من طيب نفسى » ، فقال عمر : صدقت ، أما والله لأشكرنّ لك الأولى والآخرة » . (٢) انتهى .

از اين حديث ظاهر است كه چون آن حضرت عمر را بر ولايت صدقات مأمور ساخت ، عباس صدقه را به او نداد ، و در ميان او و عباس نزاع واقع

١- فى المصدر : (وجّهتهما) .

٢- [الف] فضائل على (عليه السلام) . (١٢) . [ازاله الخفاء ٢ / ٢٦٧ - ٢٦٨ ، و مراجعه شود به : مسند أحمد ١ / ٩٤ ، مجمع الزوائد ١٠ / ٢٣٨ ، مسند أبى يعلى ١ / ٤١٤ ، كنز العمال ٧ / ١٩٢ ، شرح ابن أبى الحديد ١٢ / ١٠٠] .

شد ، و عمر که شکایت عباس به خدمت آن حضرت (صلی الله علیه وآله) کرد ، آن حضرت او را زجر نمود و گفت او را :
 نمیدانی که « عمّ الرجل صنو أبيه ؟ ! » پس فعل عمر را ناخوش داشت ، و او را قابل ولایت ندانست ، که به طور سابق مأمور بر
 ولایت نکرد ، و این نیست مگر عزل ، پس توهم آنکه عزل عمر از قبیل انقطاع عمل بود ، غلط محض و از قبیل (رمی السهام
 فی معترك الظلام) باشد .

و در « مشکاه » مسطور است :

عن أبي هريره قال : بعث رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم عمر على الصدقه فقيل : منع ابن جميل وخالد بن الوليد
 والعباس ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم : « ما ينقم ابن جميل إلا أنه كان فقيراً فأغناه الله ورسوله ، وأما خالد
 فإنكم تظلمون خالداً ، قد احتبس أذراعه واعتده (۱) في سبيل الله ، وأما العباس ففهي عليّ ومثلها معها » .

ثم قال : « يا عمر ! أما شعرت أن عمّ الرجل صنو أبيه ؟ » متفق عليه (۲) .

و ملا علی قاری در « شرح مشکاه » گفته :

- ۱- [الف] جمع عتاد . (۱۲) . [كما في قاموس المحيط ۱ / ۳۱۲ ، معجم مقائيس اللغة ۴ / ۲۱۶ ، وقال ابن المنصور : والأعتد :
 جمع العتاد ، وهو ما أعدّه الإنسان من آله الحرب . انظر لسان العرب ۶ / ۴۵ و ۵ / ۹۳] .
- ۲- [الف و ب] شروع کتاب زکات . (۱۲) . [ب] ۱ / ۵۶۰ (طبع دمشق سنه ۱۳۸۰) . [مشکاه المصابيح ۱ / ۵۵۸] .

« وأما خالد ؛ فإنكم تظلمون خالداً . . . » بالتقوّل عليه ما لم يقله (۱).

و نیز گفته :

ثم قال : « يا عمر ! أما شعرت . . . » ، أي علمت وتنبهت حيث اتهمت العباس بما قيل عنه . (۲) انتهى .

و پر ظاهر است که خطاب « تظلمون » متوجه به عمر است ؛ زیرا که جناب رسالت (صلی الله علیه وآله) او را برای اخذ صدقه از خالد و غیر او فرستاده بود ، پس از دیگران چه تعلق بود که این خطاب به ایشان متوجه شود ؟ !

و نیز قائل مقوله : (منع ابن جمیل) ، عمر است ، چنانچه ابن حجر در “ فتح الباری ” تصریح به آن کرده حیث قال :

قوله : فقيل : (منع ابن جمیل) ، قائل ذلك عمر ، كما سيأتي - إن شاء الله تعالى - في حديث ابن عباس في الكلام على قصه العباس . (۳) انتهى .

۱- قسمت : (بالتقوّل عليه ما لم يقله) در مصدر نیامده است ، یا حذف شده !! ولی قریب به همین مضمون را - به نقل از ابن حجر آورده : وقيل : تظلمونه بدعوى منع الزكاه منه والحال انه قد وقف - تبرعاً - سلاحه في سبيل الله أو قصد باحتباسها إعدادها للجهاد دون التجاره . ابن حزم هم چنین تفسیری دارد که : إنهم ظلموا خالداً ؛ إذ نسبوا إليه منع الزكاه . لاحظ : المحلّی ۵ / ۲۳۷ .

۲- مرقاه المفاتیح ۴ / ۲۳۵ . قسمت : (وتنبهت حیث اتّهمت العباس بما قيل عنه) از مصدر حذف شده است !!

۳- فتح الباری ۳ / ۲۶۳ .

و ظاهر است که نسبت ظلم به قائل همین مقوله واقع است نه به دیگری ، پس واضح شد که از عمر ظلم و افترا بر خالد واقع شده ، و بر وقوع تهمت از او بر عباس ، خود علی قاری نصّ نموده ؛ و هرگاه از عمر بر خالد ظلم واقع شده و بر او افترا نموده ، و با عباس طریقه مرضیه مسلوک نداشته ، نزاع با او ورزیده و ایدای او نموده ، و تهمت بر او کرده ، پس استخلاف ابوبکر چنین کسی را چگونه جایز باشد ؟ !

و به وجهی دیگر هم استخلاف عمر ، ابوبکر را جایز نبود ، و آن اینکه : اجله اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از امارت عمر کراهیت داشتند (۱) چنانچه در “ کنز العمال ” مذکور است :

عن عبد الرحمن بن عوف قال : دخلت علی ابي بكر في مرضه الذي توفي فيه ، فقال : جعلت لكم عهداً من بعدی واخترت لكم خير کم < ۹۸ > فی نفسی ، فکلکم ورم لذلك أنفه رجاء أن يكون الأمر له ، ورأيت الدنيا قد أقبلت ، ولما تقبله هی جاءته (۲) ، وستتخذون بیوتکم بستور الحریر ونضائد الدیاج ، وتألّمون ضجائع الصوف الأذربی ، كأنّ أحدکم علی حسک السعدان (۳) ،

۱- [الف] ف [فایده :] کراهت اجله صحابه از خلیفه شدن عمر .

۲- فی المصدر : (تقبل هی جائیه) .

۳- قسمت (علی حسک السعدان) در کنز العمال در این روایت افتاده ، ولی در روایت قبل در همان صفحه آمده است .

ووالله لئن يقدم أحدكم فيضرب عنقه في غير حدّ خير له من أن يسبح في غمره الدنيا . عق . طب . حل (۱) .

و (۲) زمخشری در کتاب " فائق " در باب التاسع گفته :

[برئ] (۳) أبو بكر . . . دخل عليه عبد الرحمن بن عوف ، في علته التي مات فيها ، فقال : أراك بارئاً يا خليفة رسول الله [ص] ! فقال : أما إني على ذلك لشديد الوجع ، ولما لقيت منكم - يا معشر المهاجرين ! - أشدّ عليّ من وجعي ، إني وليت أموركم خيركم في نفسي ، فكلكم ورم أنفه أن يكون [له الأمر] (۴) من دونه ، والله والله لتتخذون (۵) نضائد (۶) الديباج ، وستور الحرير ، ولتألمنّ النوم على الصوف الأذربي (۷) ، كما يألّم أحدكم النوم على حسك

۱- [الف و ب] العقيلي ، والطبراني ، وأبونعيم . (۱۲) . [الف] فضائل ابي بكر ، از قسم الافعال ، از فصل ثاني ، باب ثالث از حرف الف . (۱۲) . [ب] راجع كنز العمال ۶ / ۳۲۳ . [كنز العمال ۱۲ / ۵۳۲ - ۵۳۳] (طبع مؤسسه الرساله ، بيروت) .

۲- در [الف] اشتبهاً به جای (واو) : (در) آمده است .

۳- الزيادة من المصدر .

۴- الزيادة من المصدر .

۵- في المصدر : (لتتخذن) .

۶- [الف] النضائد : الوسائد والفرش . (۱۲) . [انظر : الفائق ۱ / ۹۰] .

۷- [الف] الأذربي : منسوب إلى آذربيجان ؛ وروى الآذري . (۱۲) . غ [انظر : النهاية ۱ / ۳۳ ، لسان العرب ۱ / ۲۰۷ ، ۳۸۷ ، تاج العروس ۱ / ۲۹۸ ، ۴۹۷] .

السعدان ، والذي نفسى بيده لئن يقدم أحدكم فيضرب عنقه على غير حدّ خير له من أن يخوض غمرات الدنيا .

يا هادى الطريق ، جرت إنّما هو الفجر أو البجر ، - وروى البحر - .

قال له عبد الرحمن : خفّض عليك يا خليفه رسول الله [ص] ! فإن هذا يهيب (١) إلى ما بك .

وروى : أن فلاناً دخل عليه ، فنال من عمر وقال : لو استخلفت فلاناً ، فقال أبو بكر : لو فعلت ذلك لجعلت أنفك فى قفاك ، ولما أخذت من أهلك حقاً .

ودخل عليه بعض المهاجرين - وهو يشتكى فى مرضه - فقال له : [أ] (٢) تستخلف علينا عمر وقد عتا علينا ولا سلطان له ؟ ! فلو ملكنا كان أعتى [وأعتى] (٣) ، فكيف تقول لله إذا لقيته ؟ ! فقال

١- فى المصدر : (يهيضك) . قال الشيخ الطريحي : هاض العظم هيضاً : أى كسر بعد الجبور ، فهو مهيض . قال : الجوهرى : وكل وجع على وجع فهو مهيض [هيض] ، يقال : هاضنى الشىء : إذا ردّك إلى مرضك . لاحظ : مجمع البحرين ٤ / ٤٥٢ ، الصحاح ٣ / ١١١٣ ، لسان العرب ٧ / ٢٤٩ .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- الزيادة من المصدر .

أبو بكر : أجلسوني ، فأجلسوه ، فقال : [أ] (۱) بالله تفرقني ؟ فيأني أقول إذا لقيت : استعملت عليهم خير أهلك ! (۲) و در “
نهايه “ ابن اثير مذکور است :

وفي حديث أبي بكر - في عهده إلى عمر بالخلافه - : فكلكم ورم أنفه على أن يكون الأمر دونه (۳) . أي : امتلاً وانتفخ من ذلك غضباً ! (۴) (۵) ولي الله در رساله “ تفضيل الشيخين “ و “ ازاله الخفا “ از “ صحيح ترمذی “ و “ مستدرک “ از زبيد بن حارث نقل کرده که او گفته :

إن أبا بكر حين حضره الموت أرسل إلى عمر يستخلفه ، فقال الناس : أ تستخلف علينا فظاً غليظاً ؟ ولو قد ولينا كان أفظ وأغلظ ، فما تقول لرَبِّكَ إذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر ؟ .. إلى آخر الحديث (۶) .

۱- الزيادة من المصدر .

۲- الفائق في غريب الحديث ۱ / ۸۹ .

۳- في المصدر : (له الأمر من دونه) .

۴- در [الف] اشتهاهاً : (غضبنا) آمده است .

۵- [الف] في لغه (ورم) . (۱۲) . [انظر : النهايه ۵ / ۱۷۷] .

۶- [الف] در ازاله الخفاء در فصل چهارم مقصد اول ، و در آخر مآثر صديق دو جا مذکور است . [ازاله الخفاء ۲ / ۳۳ ، قره العينين : ۷۳ . لازم به تذكر است که مطلب در سنن ترمذی یافت نشد ، ولی همين مطلب را بسياری از عامه روايت کرده اند مانند : مصنف ابن شيبه ۷ / ۴۸۵ ، ۸ / ۵۷۴ ، کنز العمال متقی ۵ / ۶۷۸ ، تاريخ المدینه ابن شبه ۲ / ۶۷۱ ، تاريخ مدینه دمشق ابن عساکر ۳۰ / ۴۱۳ ، و قريب به آن در سنن بيهقي ۸ / ۱۴۹ به نقل از عايشه] .

و حسین بن احمد دیاربکری در “تاریخ خمیس” آورده :

وفی روایه قال - ای أبو بکر - لهم - ای رجال من المهاجرین والأنصار - : أترضون بخلافه خليفة أعتنه لكم ؟ والله ما أعتن أحداً من أقربائي ، قالوا : قد رضينا من اخترت لنا ، فقال : قد اخترت عمر ، فقال له طلحه والزبير : ما كنت قاتلاً لربك إذا ما وليته مع غلظته .

وفی روایه : قال طلحه : أتولّى علينا فظاً غليظاً ؟ ما تقول لربك إذا لقيته ؟ ..! (۱) إلى آخره .

و در “ریاض نصره” مذکور است :

وعن محمد بن سعد ، بإسناده : إن جماعه من الصحابه دخلوا على أبي بكر - لَمَّا عزم على استخلاف عمر - فقال له قائلون (۲)

۱- [الف] ذكر خلافه عمر في الفصل الثاني من الخاتمه . (۱۲) . [تاريخ الخميس ۲ / ۲۴۱] . دو نسخه “تاریخ خمیس” به دست حقیر افتاده ، یکی از کتب خانه مسیح الدوله بهادر ، دوم از کتب خانه احمد حسین خان صاحب دام مجدهم .

۲- فی المصدر : (قائل) .

منهم : ما أنت قائل لربك إذا سألك عن استخلاف عمر علينا وقد ترى غلظته ؟ (۱) .. إلى آخره .

و در “کنز العمال” مذکور < ۹۹ > است :

عن عائشه قالت : لما حضر أبا بكر الوفاة استخلف عمر ، فدخل عليه علي [(عليه السلام)] وطلحه فقالا (۲) : من استخلفت ؟ قال : عمر ، قالوا : فماذا أنت قائل لربك ؟ ! قال : أباالله تفرقاني ! لأننا أعلم بالله ولعمر (۳) منكما ، أقول : استخلفت عليهم خير أهلک ! ابن سعد (۴) .

حاصل آنکه : از عایشه مروی است که گفت : هرگاه حاضر شد ابابکر را وفات ، خلیفه کرد عمر را ، پس داخل شدند بر ابوبکر جناب علی بن ابی طالب (علیه السلام) و طلحه ، پس هر دو به ابوبکر گفتند که : کدام کس را بعد [از] خود خلیفه ساختی ؟ گفت : عمر را ؛ پس هر دو گفتند : که پس چه خواهی گفت تو به پروردگار خود ؟ گفت ابوبکر که : آیا به خدا مرا میترسانید ؟ ! به

۱- [الف] ذکر عهد أبی بکر إلى عمر من الفصل الرابع عشر من الباب الأول من القسم الثاني . (۱۲) . [ب] ریاض النضره ۱ / ۲۳۷ . [ریاض النضره ۲ / ۲۴۵] .

۲- در [الف] اشتبهاً : (قال) آمده است .

۳- فی المصدر : (بعمر) .

۴- [الف] با “منتخب کنز العمال” که آن هم از ملا علی متقی است مقابله شد ، در خلافت عمر از کتاب الاماره حرف الهمزه این حدیث مذکور است ، و نیز در فضایل ابی بکر این حدیث منقول است . (۱۲) . [کنز العمال ۵ / ۶۷۷] .

درستی که من دانایترم به خدا و به عمر از شما! خواهم گفت خدا را که : خلیفه ساختم بر مردم ، بهترین اهل تو را .
و این حدیث را ابن سعد روایت کرده . انتهى المحصل .

و نیز در “کنز العمال” در فضائل ابی بکر این حدیث به این طور منقول است :

عن عائشه ، قالت : لَمَّا ثَقُلَ أَبِي دَخَلَ عَلَيْهِ فَلَانَ وَ فُلَانَ ، فَقَالُوا : يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ ! مَاذَا تَقُولُ لِرَبِّكَ غَدًا إِذَا قَدِمْتَ عَلَيْهِ وَقَدْ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا ابْنَ الْخَطَّابِ ؟ فَقَالَ أُوْبَاللَّهِ تَرْهَبُونِي ، أَقُولُ : اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرَهُمْ . ابن سعد (۱)

و این احادیث مذکوره به چند وجه دلالت دارد بر بطلان خلافت عمر :

اول : آنکه ابن حجر در “صواعق محرقة” گفته :

إِنَّمَا قَالَ أَبُو بَكْرٍ : (أَقِيلُونِي) ؛ لِأَنَّهُ خَشِيَ مِنْ لَعْنَةِ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ] [لِإِمَامِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ (۲)] .

یعنی نگفته ابوبکر (اقیلونی) مگر برای آنکه ترسید ابوبکر از لعنت کردن حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) امام قومی را که آن قوم از آن کراهت داشته باشند . انتهى المحصل .

۱- [ب] [کنز العمال ۶ / ۳۲۵] . [کنز العمال ۱۲ / ۵۳۵ - ۵۳۶] (طبع مؤسسه الرساله ، بیروت) .

۲- [ب] [الصواعق المحرقة : ۴۹] (طبع مصر سنه ۱۳۷۵) . [الصواعق المحرقة ۱ / ۱۲۶] .

پس بنا بر این عمر بر لسان پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) ملعون باشد، و ابوبکر در استخلافش مطعون .

دوم: آنکه از قول ابوبکر: (فکلکم ورم أنفه) ظاهر است که جمیع اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از خلافت عمر کاره بودند، پس اجماع صحابه کرام بر عدم لیاقت عمر و [عدم] استحقاق او برای خلافت، مثل فلق صبح روشن گردید، و بطلان استخلاف عمر کشمس النهار واضح شد .

سوم: آنکه از این احادیث واضح است که عمر فظّ غلیظ بوده، و فظاظت و غلظت به اعتراف ابن روزبهان منافی امامت است .

و نیز احادیث بسیار از سرور مختار (صلی الله علیه وآله) در مذمت و شناعت این صفت ناهنجار وارد است، و سیجیء فیما بعد إن شاء الله تعالی .

چهارم: آنکه از این احادیث ظاهر است که جناب امیر (علیه السلام) هم از خلافت عمر کاره بود، و او را قابل خلافت نمیدانست، و ابوبکر را در استخلافش گنهکار و مستوجب مؤاخذه پروردگار میدانست، و چون که عدم مفارقت آن جناب از حق بالقطع ثابت است - کما دل علیه حدیث: «اللهم أدر الحقّ معه حیثما دار» (۱) و غیره - پس آن جناب در این کراهت، و ندانستن عمر را قابل خلافت، نیز بلاشک برحق باشد .

۱- مراجعه شود به الغدیر ۳ / ۱۷۹، ملحقات احقاق الحق ۵ / ۶۲۶ - ۶۲۸ و ۷ / ۴۷۰ و ۱۶ / ۳۹۴ و ۱۷ / ۱۳۴ - ۱۳۶ و ۲۰ / ۵۸۴ - ۵۸۵ و ۲۳ / ۶۴۶ - ۶۴۷ و ۳۰ / ۲۲۷ - ۲۲۸ و ۳۱ / ۹۵۶، و بقیه مصادر .

و هر گاه که صحابه و جناب امیر (علیه السلام) عمر را به خلافت نپسندیده باشند ، پس خلیفه کردن ابوبکر عمر را از جهت محاببات او بوده باشد ؛ و حال آنکه شاه ولی الله در " ازاله الخفا " آورده که : خود ابوبکر از آن حضرت روایت کرده که آن حضرت (صلی الله علیه و آله) فرمود :

« من ولی من امر المسلمین شیئاً فأمر علیهم أحداً محاباةً فعلیه لعنه الله ، لا یقبل منه صرفاً ولا عدلاً حتی یدخله جهنم » (۱).

و اعجب آنکه : هر گاه جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) در قرب وفات خود ، دوات و قرطاس برای کتابت تنصیص بر خلافت خلیفه برحق و امام مطلق طلب فرمودند ، عمر بن الخطاب کلمه : (إن الرجل لیهجر) ، و (حسبنا کتاب الله) ، بر زبان آورد ، و از اتیان کتابت مانع گردید ، در اینجا چون ابوبکر (۲) وصیت نامه خلافت عمر را نوشت ، هیچ چون و چرا نکرد .

و شاعری این مضمون را به کمال لطافت نظم نموده ، حیث قال :

> شعر < أوصی النبی فقال قائلهم : * قد ضلّ یهجر سید البشر ورأوا أبا بکر أصاب فلم * یهجر فقد أوصی إلی عمر > / شعر < اما آنچه گفته : جواب دیگر که عمر معزول بود اما مثل حضرت هارون [(علیه السلام)] .

۱- [الف] نکته سوم ، فصل دوم ، مقصد اول ، جلد اول . (۱۲) . [ازاله الخفاء ۱ / ۱۶] .

۲- در [الف] اشتبهاً اینجا : (واو) آمده است .

پس جوابش آنکه : حضرت هارون را معزول فهمیدن ، کمال حُقم است ، و خلافت حضرت موسی [(علیه السلام)] برای حضرت هارون ثابت بود ، از وقت استخلاف تا وقت وفات آن حضرت (علیه السلام) ، و به رجوع حضرت موسی [(علیه السلام)] خلافت از آن حضرت هرگز زایل نشده ، کما هو مشروح فی بحث الإمامه من کتب الشیعه .

و اگر بالفرض خلافت از آن حضرت به رجوع حضرت موسی [(علیه السلام)] زایل میشد ، باز هم عزل آن حضرت مثل عزل عمر لازم نمیآید ؛ زیرا که مخاطب خود در باب امامت گفته :

استخلافی که مقید به مدت غیبت باشد ، بعد از انقضای آن مدت باقی نمیماند ، چنانچه در حق حضرت هارون هم باقی نماند ، و انقطاع این استخلاف را عزل نتوان گفت (۱) .

پس به اقرار خودش حضرت هارون معزول نشده ، بلکه انقطاع استخلاف به انقطاع مدت آن واقع شده ، و عزل عمر از این قبیل نبود ، کما سبق .

و نیز به نزد فاضل مخاطب چون استقلال نبوت حاصل شود ، عزل موجب نقصان نمیشود ، کما قال فی باب الإمامه (۲) ، پس چون حضرت هارون نبی بود اگر معزول شده باشد نقصانی در آن حضرت پیدا

۱- [الف و ب] حدیث دوم از احادیث در امر امامت جناب امیر (علیه السلام) صفحه ۴۳۸ (نسخه مطبوعه دهلی) . [تحفه اثناعشریه : ۲۱۱] .

۲- تحفه اثناعشریه : ۲۱۱ .

نشود؛ به خلاف عمر که ادعای نبوت او نمیتوانست کرد مگر آنکه از اسلام دست بردارد .

اما آنچه گفته : همچنین عمر بن الخطاب را که در حق او (لو كان بعدی نبی لکان عمر) ارشاد شده ... الی آخر .

پس ذکر چنین احادیث موضوعه که اهل سنت به نقل آن متفردند ، در مقام مناظره به مقابله شیعه به غایت غریب و عجیب است ! (۱) و چگونه جایز است که نبی معصوم ، تجویز نبوت فرماید برای کسی که سالهای دراز به ادناس شرک و عدوان و عبادت او ثان متلوث بوده باشد ؟ ! (سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ) (۲) .

و مع هذا اسانید این حدیث نزد خود اهل سنت مقدوح است ؛ زیرا که در “ صحیح ترمذی ” این روایت را به این اسناد نقل کرده :

حدَّثنا سلمه بن شبيب ، أخبرنا المقرئ ، عن حياه بن شريح ، عن بكر بن عمرو ، عن مشرح بن هاعان ، عن عقبه بن عامر قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : لو كان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب .

۱- [الف] ف [فایده :] موضوعیت حدیث : (لو كان بعدی نبی لکان عمر) . (۱۲) .

۲- النور (۲۴) : ۱۶ .

هذا حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من حديث مشرح بن هاعان . (۱) انتهى .

و این مشرح بن هاعان را ابن حبان (۲) - که از ائمه و حفاظ حدیث است ، و به غایت معتبر است (۳) - ضعیف گفته ، چنانچه ذهبی در کتاب " مغنی " که موضوع است برای ذکر ضعفا و مجروحین در ترجمه اش میفرماید :

لینه ابن حبان (۴) (۵) .

و نیز ذهبی در " میزان " آورده که ابن حبان گفته که : مشرح از عقبه ، مناگیری

۱- [الف] فضائل عمر بن الخطاب من كتاب الفضائل . (۱۲) . [ب] الجامع للترمذی ۲ / ۲۱۵ (طبع کانپور هند) . [سنن ترمذی ۵ / ۲۸۱ - ۲۸۲] .

۲- در [الف] اشتباهاً : (ابن حیان) آمده است .

۳- [الف و ب] سمعانی در " انساب " در نسبت بستنی میفرماید : أبو حاتم محمد بن حبان بن أحمد بن حبان [التیمی] البستی ، إمام عصره ، صَنَّفَ تصانیف لم يسبق إلى مثلها ، ورحل فيما بين الشاش إلى الإسكندرية ، وتلمذ في الفقه لأبي بكر بن خزيمة بنيسابور ، وكتب بالبصرة عن أبي خليفه الجمحي ، وبالشام عن محمد بن عبيد الله الكلاعي . . وعالم لا يُحصون / سمع منه أبو عبد الله بن منده وأبو عبد الله بن البيه الحافظان . . وغيرهما ، وذكره الحاكم أبو عبد الله فقال : أبو حاتم البستی القاضي من أوعيه العلم في اللغة والفقه والحديث والوعظ ، وكان من عقلاء الرجال ، صَنَّفَ فخرج له من التصنيف في الحديث ما لم يسبق إليه . (۱۲) . [الأنساب ۱ / ۳۴۹] .

۴- در [الف] اشتباهاً : (ابن حیان) نوشته شده است .

۵- [الف] کتاب " مغنی " در کتب خانه جناب آیه الله فی العالمین موجود است . (۱۲) . [المغنی ۲ / ۶۵۹] .

روایت کرده که بر آن متابعت نکرده شده ، و صواب آن است که آنچه او به آن متفرد است ، ترک کرده شود ، و از عقیلی آورده < ۱۰۱ > که : مشرح همراهی حجاج کرد تا مکه و منجنيق بر کعبه آویخت ، و هذه عبارتته :

مشرح بن هاعان المصرى ، عن عقبه بن عامر ، صدوق لئنه ابن حبان .

وقال عثمان بن سعيد ، عن ابن معين : ثقه وقال ابن حبان : يكتنى أبا مصعب ، يروى عن عقبه مناكير لا يتابع عليها ، روى عنه الليث وابن لهيعة ، فالصواب ترك ما انفرد به .

وذكره العقيلي فما زاد في ترجمته من أن قيل : إنه جاء مع الحجاج إلى مكة و نصب المنجنيق على الكعبة . (۱) انتهى .

و ابن الجوزى نیز در مشرح قدح نموده ، و حدیثی را که مثل این حدیث است و او روایت آن کرده موضوع گفته ، چنانچه در کتاب “الموضوعات” در احادیث موضوعه فضائل عمر گفته :

الحدیث الثانی : أنبأنا إسماعيل بن أحمد ، قال : أنبأ ابن مسعده ، قال : أنبأ جمره ، قال : أنبأ [نا] ابن عدی ، قال : حدّثنا على بن الحسن بن قديد ، قال : حدّثنا زكريا بن يحيى الوقاد ، قال : حدّثنا بشر بن بكر ، عن أبي بكر بن عبد الله بن مريم ، عن حمزه بن

حبيب ، عن عُضَيْف (١) بن الحارث ، عن بلال بن رباح ، قال : قال رسول الله : لو لم أُبعث فيكم لبعث عمر .. !!

قال ابن عدى : وحدَّثنا عمر بن الحسن بن نصر الحلبي ، قال : حدَّثنا مصعب بن سعد ، أبو خثيمه ، قال : حدَّثنا عبد الله بن واقد ، قال : حدَّثنا حياه بن شريح ، عن بكر بن عمر ، وعن مشرح بن هاعان ، عن عقبه بن عامر ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم : لو لم أُبعث فيكم لبعث عمر .. !!

قال المصنف : هذان حديثان لا يصحان عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم ..

أما الأول : فإن زكريا بن يحيى كان من الكذابين الكبار ، قال ابن عدى : كان يضع الحديث .

وأما الثاني : فقال أحمد ويحيى : عبد الله بن واقد ليس بشيء .

وقال النسائي : متروك الحديث .

وقال ابن حبان : انقلبت على مشرح صحائفه ، فبطل الاحتجاج به (٢) .

طبراني اين حديث را به طريق ديگر از عصمت بن مالك روايت نموده ، و

١- [الف] بالضاد المعجمه ، مصغراً . (١٢) .

٢- [الف] قويل به حمد الله عباره كتاب الموضوعات لابن الجوزى على أصله وهو موجود به حمد الله عندي ، ولكنه نحو نصف ، ليس بكامل . (١٢) . [الموضوعات ١ / ٣٢٠ - ٣٢١] .

در اسنادش هم ضعیفی واقع شده ، چنانچه جناب حکیم میرزا محمد ، اعلى الله مقامه فى دارالکرامه ، از “ فیض القدير شرح جامع صغير ” نقل فرموده :

لو كان بعدى نبى لكان عمر بن الخطاب . حم (۱) ت (۲) ك (۳) عن عقبه بن عامر ؛ طب (۴) ، عن عصمه بن مالك ؛ قال البيهقي : وفيه الفضل بن المختار ، وهو ضعيف ؛ وأما خبر الديلمي عن أبي هريره : لو لم أُبعث لبعث عمر ، فمنكر (۵) .

و در “ كترالعمال ” تبويب “ جمع الجوامع ” مذکور است :

لو كان بعدى نبى لكانت له ، قاله لعمر .

الخطيب فى رواه مالك ؛ وابن عساكر عن ابن عمر ، وقال : منكر .

لو لم أُبعث فيكم لبعث عمر .

عد (۶) . وقال : غريب .

۱- [الف] احمد فى المسند .

۲- [الف] والترمذى .

۳- [الف] الحاكم فى المستدرک .

۴- [الف] الطبرانى .

۵- فىض القدير ۵ / ۴۱۴ .

۶- [الف] ابن عدى .

کر (۱). عن عقبه بن عامر .

عد . کر . عن بلال بن رباح (۲) .

وقال عد : غير محفوظ . وأوردهما ابن الجوزی فی الموضوعات . (۳) انتهى .

و در “ کنز العمال ” مذکور است :

عن ابن عمر : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لعمر بن الخطاب : لو كان بعدى نبى لکنته .

خط (۴) . وقال : منکرا (۵) .

اما آنچه گفته : مخالفت (۶) پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم آن است که : از آنچه منع فرموده باشد ارتکاب نماید ، نه آنکه معزول او را منصوب کنند .

پس جوابش آنکه : مخالفت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) اعم است از آنکه مخالفت قول آن

۱- [الف] ابن عساکر .

۲- در [الف] اشتبهاً اینجا قسمت : (وقال عد : عن بلال بن رباح ،) اضافه شده .

۳- [الف] فضائل عمر بن الخطاب ، من قسم الأفعال . (۱۲) . [ب] کنز العمال ۶ / ۳۳ . [کنز العمال ۱۱ / ۵۸۱] (طبع مؤسسه الرساله ، بیروت) .

۴- [الف] الخطیب . (۱۲) .

۵- فی المصدر : (منکر . کر) . [الف] فضائل عمر بن الخطاب ، من قسم الأقوال . (۱۲) . [ب] کنز العمال ۶ / ۱۴۷ . [کنز العمال ۱۲ / ۵۹۷] (طبع مؤسسه الرساله ، بیروت) .

۶- در [الف] اشتبهاً : (مخالف) آمده است .

حضرت باشد یا مخالفت فعل آن حضرت (صلی الله علیه و آله) ، و هرگز کسی حصر مخالفت در آنچه مخاطب ذکر کرده ننموده ؛ اهل سنت از کمال محبت ثلاثه در دفع مطاعنشان < ۱۰۲ > دیگر اکاذیب و افتراءات که میبستند ، و از الزام شنایع باکی نداشتند ، حالا نوبت به اینجا رسید که معانی الفاظ را هم انکار کردن گرفتند !!

اما آنچه گفته : اگر کردن آنچه آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلم نکرده باشد ، مخالفت آن حضرت بود ، لازم آید که جناب امیر (علیه السلام) در جنگ کردن با عایشه نیز مخالفت آن جناب کرده باشد .

جوابش آنکه : علمای شیعه نگفته اند که مجرد فعل امری که آن حضرت [(صلی الله علیه و آله)] نکرده باشد ، بدون ظهور قباحت آن ، مخالفت آن حضرت است ، بلکه غرض ایشان آن است که : عزل عمر از ولایت صدقات ، دلیل عدم صلاحیت او است ، و مخالفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در تولیت امور تمامی مسلمین به کسی که عدم صلاحیت او در تولیت بعض امور ظاهر شد ، بلاشبیه قبیح است .

دیگر آنکه : این ملازمه وقتی وجهی از توهم داشت که عایشه در وقت حیات جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ، مخالفت خدا که مدلول (وَقَرَنَ فِي يَوْمِ تُكُنَّ) (۱) است کرده ، از خانه خود بی اذن آن حضرت بر آمده ، بر اشتری سوار شده ، و

خواهرزاده خود را همراه گرفته ، بر بلدی از بلاد مسلمین تاخت میآورد ؛ و عامل آن حضرت (صلی الله علیه وآله و سلم) را مثل عثمان بن حنیف ، ریش کنده از شهر بیرون میگرد ، و اموال بیت المال به تصرف خود میآورد ؛ و با وجود این حرکات حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به مدافعه این فتنه و فساد او نمیپرداخت .

و چون عایشه مصدر این حرکات بعد [از] وفات آن حضرت (صلی الله علیه وآله) شده ، و آن حضرت به مخاطبه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده بود : « ستقاتل بعدی الناکثین والقاسطین والمارقین » (۱) ؛ و به مخاطبه زبیر فرموده : « ستقاتله وأنت له ظالم » (۲) . یعنی : مقاتله خواهی کرد تو علی (علیه السلام) را و حال آنکه تو ستمکار خواهی بود .

پس قتال آن حضرت (علیه السلام) با عایشه عین اطاعت جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) باشد ، احتمال مخالفت در آن سمتی از امکان ندارد .

۱- مراجعه شود به ملحقات احقاق الحق ۲۱ / ۶۸۶ .

۲- مراجعه شود به ملحقات احقاق الحق ۱۷ / ۳۴۹ و ۲۳ / ۲۸۴ و ۳۷ / ۴۱۹ ، ۴۹۶ .

طعن ششم : زیر دست بودن ابوبکر و عمر

قال : طعن ششم :

آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم ابوبکر و عمر را تعینات و تابع عمرو بن العاص ساخت ، و او را بر ایشان امیر کرده ، و همچنین اسامه را بر ایشان سردار کرده ، اگر ایشان را لیاقت ریاست میبود ، یا در این باب افضل و اولی میبودند ، چرا ایشان را رئیس نمیکرد ، دیگران را تابع ایشان میساخت ؟

جواب از این طعن به چند وجه گفته اند :

اول : آنکه اگر امیر نکردن ایشان دلالت بر عدم لیاقت ایشان ، یا بر افضل نبودن ایشان کند ، لابد امیر کردن بر لیاقت و افضلیت دلالت خواهد کرد ، اگر شیعه معتقد لیاقت امامت برای عمرو بن العاص و اسامه بن زید ، و قائل به افضلیت ایشان باشند ، در این باب اهل سنت محتاج جواب خواهند بود ، و الا نه .

دوم : آنکه در مقدمه خاص امیر کردن مفضول بر افضل قباحتی ندارد ، و این تأمیر خاص دلالت نمیکند بر افضلیت و لیاقت امامت کبری ، زیرا که در مقدمه خاص ریاست دادن ، بسا که بنا بر مصلحت جزئی خاصه مییاشد که

آن مصلحت به دست یکی از مفضولان و کمتران سرانجام میشود، نه به دست افضلان و بهتران، مثل آنچه در امارت عمرو بن العاص واقع شد که او مرد داهی و صاحب مکر و حيله بود، و منظور همین بود که حریفان را به مکر و حيله تباه سازد، و یا از مکائد حریفان و مداخل و مکامن آنها < ۱۰۳ > واقف بود، و دیگران را این واقفیت نه، به مثابه آنکه برای دزدگیری و تصفیه راه و شب گردی و فوج داری [به] (۱) همین قسم اشخاص میدهند، و از امرای کبار هرگز این خدمات سرانجام نمیشود.

یا در ریاست خاص، تسلیت و تشفی خاطر مصیبت زده و ماتم کشیده و ظلم رسیده منظور میافتد، چنانچه در حق اسامه واقع شد که پدرش از دست فوج شام و روم شهید شده بود، اگر او را رئیس نمیکردند، و به دست او انتقام پدرش [را] نمیگرفتند، او را تسلی و تشفی، و نام و جاه حاصل نمیگشت.

سوم: آنکه منظور جناب سرور صلی الله علیه [و آله] و سلم بود که ابوبکر و عمر [او] (۲) را مطلع سازند بر معاملاتی که تعیناتیان و تابعین را با سردار در پیش میآید، و چه قسم تعهد حال تابعین و متعینان باید نمود، و این معنا بدون آنکه یک دوبار ایشان را تابع کسی گرداند و متعینه کسی نماید، به حق یقین معلوم نمیتوانست شد، پس گویا این تابع نمودن بنابر ریاضت و

۱- زیاده از مصدر.

۲- زیاده از مصدر.

تعلیم سلیقه ریاست [و] (۱) امارت بود ، به منزله آنکه پادشاهان اولوالعزم تا وقتی که از سپاه گری به امارت ، و از امارت به وزارت ، و از وزارت به سلطنت نرسیده اند ، این مرتبه عظمی را - کما هو حقها - سر انجام نداده اند ، مثل تیمور ، و نادرشاه ، و امثال ذلک ، پس تربیت ایشان به این نوع ، صریح دلالت دارد بر آنکه در حق ایشان ریاست عمده منظور نظر کرامت اثر پیغمبر (۲) بود ، علیه وآله الصلاه والسلام .

و به همین ترتیب (۳) آن جناب صلی الله علیه [وآله] وسلم که در حق این دو کس به این نوع واقع میشد ، اینها هر دو در خلافت خود لشکریان و امرا را به وجهی میداشتند که انتظامی بهتر از آن متصور نیست ، نه امرای ایشان را خیال بغی و استقلال در سر میافتاد ، و نه لشکریان را کاهلی و تکاسل و بیصرفگی در نهب و قتل و غارت رو میداد ، و امرا را بر لشکر ، و لشکر را بر امرا هیچ وجه ظلمی و ستمی و نازی و دلالتی ممکن نبود ، و رعایا در مهد امن و امان آرمیده ، فارغ البال میگذرانیدند ، و فتوح پی در پی و غنائیم و فیء (۴) روز به روز به دست ایشان میافتاد ، و این معنا نزدیک واقفان فن سیر أظهر من الشمس و أبین من الأمس است .

در امور واقعیه ، تشیع پیش نمیروود ، و آنچه زور و غلو تشیع است در امور

۱- زیاده از مصدر .

۲- در [الف] - با وجود تحیت بعدی - اشتباهاً اینجا هم تحیت (ص) داشت .

۳- در مصدر : (تربیت) .

۴- در مصدر : (وافی) .

موهومه است ، اگر چنین میبود خوب میبود ، و اگر چنین (۱) میشد بهتر میشد (۲) .

أقول :

آنچه گفته : اگر شیعه معتقد لیاقت امامت برای عمرو بن العاص و اسامه بن زید ، و قائل افضلیت ایشان باشند ، در این باب اهل سنت محتاج جواب خواهند بود .

پس جوابش آنکه : اگر شیعه قائل شوند به اینکه ابوبکر و عمر در مرتبه کمتر از اسامه و عمرو بن العاص بودند ، ایشان را اعتقاد به لیاقت عمرو بن العاص و اسامه برای امامت کبری لازم نمیآید ؛ بلکه غایت آنچه از آن لازم میآید آن است که اسامه و عمرو بن العاص از ابوبکر و عمر و امثال ایشان افضل بودند ، و این معنا مستلزم لیاقت امامت کبری نمیتواند شد ؛ زیرا که در امامت کبری افضلیت از تمامی رعایا ، و عصمت و نص نیز شرط است .

طرفه ماجراست که فاضل ناصب برای تخدیع عوام ، با وصف ادعای علم و فضل ، چنین خرافات واهی بر زبان میآورد ، و از تقریرات علمای اعلام اغماض نظر کرده ، بنای اجوبه بر موهومات و متخیلات خود میگذارد . غرض اهل حق از این طعن آن بود که : افضلیت < ۱۰۴ > در امامت شرط

۱- در مصدر : (چنان) .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۸ - ۲۶۹ .

است ، خصوصاً در امور سیاست که افضلیت را در آن منکرین اشتراط افضلیت در دیگر امور هم شرط میدانند ، و این قصه دلالت صریحه دارد بر آنکه اسامه و عمروعاص افضل از شیخین بودند ، پس هرگاه افضلیت در امور سیاست که عمده شروط خلافت است ، در شیخین متحقق نباشد ، ایشان لایق خلافت نباشند .

مخاطب از این تقریر اعراض کرده ، به این خرافه زبان میآلاید که بنا بر این میباید که شیعه معتقد خلافت و امامت برای عمروعاص [و] اسامه باشند ، انصاف باید نمود که این کلام را با تقریر اهل حق چه مناسبت و ارتباط است ؟ !

اما آنچه گفته : دوم : آنکه در مقدمه خاص ، امیر کردن مفضول بر افضل قباحتی ندارد .

پس جوابش آنکه : هر که قائل به قبح تقدیم مفضول بر فاضل است ، در هر جاست ؛ و هر که قائل به قبح نیست ، در هیچ جا نیست ، قائل شدن به عدم قباحت تأمیر مفضول بر افضل در امری خاص خرق اجماع مرکب است .

اما آنچه گفته : و این تأمیر خاص دلالت نمیکند بر افضلیت .

پس باطل است به جهت اینکه جلال الدین سیوطی در “ جمع الجوامع ” نقل کرده که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) فرمود :

« أئِما رجل استعمل رجلا علی عشرة أنفس ، علم أن فی العشرة

أفضل ممّن استعمل ، فقد غشّ الله وغشّ رسوله وغشّ جماعه المسلمين « . ع (۱) . عن حذيفه (۲) .

یعنی : هر کدام مردی که امیر کند مردی را بر ده کس ، بداند که در آن ده کس ، شخص (۳) افضل است از آن کس که او را امیر کرده ، پس به تحقیق که آن امیرکننده ، خیانت کرده باشد خدا و رسول او صلی الله علیه [وآله] وسلّم را ، و جماعت مسلمین را .

و شاه ولی الله در “ازاله الخفا” از حاکم روایت کرده که عبدالله بن عباس از رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلّم روایت کرده که آن حضرت فرموده :

« من استعمل رجلا من عصابه ، وفي تلك العصابه من هو أرضى لله منه ، فقد خان الله ، وخان رسوله ، وخان المؤمنين » . (۴) .
انتهی .

و در “فتح الباری” مذکور است :

روی إسحاق بن راهویه والحاكم من حديث بريده : ان عمرو بن العاص أمرهم في تلك الغزوه أن لا يوقدوا ناراً ، فأنكر ذلك عمر ، فقال له أبو بكر : دعه ، فإن رسول الله صلى الله عليه

۱- [الف و ب] ای رواه ابويعلى .

۲- [الف] قوبل على اصل جمع الجوامع في حرف الالف . (۱۲) . [جامع الأحاديث (جمع الجوامع) ۳ / ۳۹۸ ، كنز العمال ۶ / ۱۹] .

۳- ظاهراً : (شخصی) صحیح است .

۴- ازاله الخفاء ۱ / ۱۶ .

[و آله] و سلم لم يبعثه علينا إلا لعلمه بالحرب ، فسكت عنه .

فهذا السبب أصح إسناداً من الذى ذكره ابن إسحاق ، لكن لا يمتنع الجمع .

و روى ابن حبان - من طريق قيس بن حازم - ، عن عمرو بن العاص : إن رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم بعثه فى ذات السلاسل ، فسأله أصحابه أن يوقدوا ناراً ، فمنعهم ، فكلّموا أبا بكر ، فكلّمه فى ذلك فقال : لا يوقد أحد منكم ناراً إلا قذفته فيها .

قال : فلقوا العدو فهزموهم ، فأرادوا أن يتبعوهم ، فمنعهم ، فلما انصرفوا ذكروا ذلك للنبيّ ، فسأله ، فقال : كرهت أن آذن لهم أن يوقدوا ناراً ، فيرى عدوهم قتلهم ، و كرهت أن يتبعوهم فيكون لهم مدد ؛ فحمد أمره . (۱) انتهى به قدر الحاجة .

و در “ روضه الاحباب ” در اثنای بیان غزوه ذات السلاسل مذکور است که :

عمرو بن العاص گفت : هیچ احدی آتش روشن نکند ، الا که او را در آتش اندازم .

و روایتی آنکه : عمر فاروق بر عمرو انکار کرد ، و سخن درشت گفت ، عمرو گفت : ای عمر ! مأمور نشده ای به آنکه > ۱۰۵
< سخن من بشنوی و فرمان بری ؟ ! جواب داد که : آری ؛ عمرو گفت : پس به آن امر متمثل شو ، و ابوبکر با عمر گفت : بگذار او را به حال خود ، به درستی که جناب

۱- [الف] کتاب الغزوات ، غزوه ذات السلاسل . (۱۲) . [ب] فتح الباری ۸ / ۵۴ (طبعه القاہرہ ۱۳۲۵) . [فتح الباری ۸ /

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] و سلم وی را بر ما امیر نگردانیده ، مگر به جهت آنکه وی مصلحت حرب را نکو میداند . (۱)

انتهی .

و از تأمیر عمروعاص بر شیخین در غزوه ذات السلاسل و عبارات “فتح الباری” و “روضه الاحباب” نیز معلوم شد که عمروعاص از ابوبکر و عمر اعلم به مصلحت حرب بود .

و حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) از عمروعاص بالیقین اعلم به مصلحت حرب بود ، چنان که سابقاً در حال همین غزوه نیز ظاهر شده ، پس حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از ابوبکر و عمر اعلم به مصلحت حرب باشد و دلایل افضلیت آن حضرت بر جمیع صحابه در جمیع امور در باب امامت به شرح و بسط تمام گذشت (۲) .

اما آنچه گفته : زیرا که در مقدمه خاص ریاست دادن ... الی آخر .

پس مخدوش است به اینکه : هرگاه جهاد کفار و مقاتله مخالفین اشرار - که از اعظم ارکان خلافت و سنام اسلام است - نزد مخاطب از عمروعاص به خوبی انجام مییافت و از شیخین سرانجام نمیشد ، این صریح اقرار است به افضلیت عمروعاص بر شیخین در امر سیاست و هرگاه شیخین در امر سیاست هم از دیگران مفضول باشند ، چسان مستحق خلافت شوند ؟ !

۱- روضه الاحباب ، ورق : ۱۱۹ - ۱۲۰ .

۲- اشاره است به کتاب “برهان السعاده” از مؤلف ، مراجعه شود به مقدمه تحقیق .

اما آنچه گفته : مثل آنچه در امارت عمرو بن العاص واقع شد ، که او مرد داهی و صاحب مکر و حيله بود .

پس کمال عجب است (۱) که مخاطب توهين و تهجين عمرو عاص و تحقير او مينمايد ، حال آنکه او نزد اهل سنت از آجله صحابه است ، و قطع نظر از تصريحات اهل سنت به وجوب تعظيم و تبجيل جميع صحابه ، و حرمت تحقير و توهين ايشان ، بالخصوص هم درباره عمرو عاص احاديث فضيلت نقل مينمايند ، مگر - ظاهراً احاديث فضيلتش نزد مخاطب هم موضوع متصور شد !

و نیز کمال ديانت و هوشیاری و فهم و فراست مخاطب بر اهل عقل و دين ظاهر [شد] که جناب مخاطب ، منصوب حضرت رسول الثقلين و امير شيخين خود را به مرد داهی (۲) و به صاحب مکر و حيله تعبير مي فرمايد .

و نیز ظاهر است که جناب شيخين تعليم اين همه صفات از معلم و امير خود به خوبی يافته باشند که برای همين مأمور بودند ، به اقرار مخاطب .

اما آنچه گفته : اما در رياست خاص ، تسليت و تشفی خاطر مصيبت زده و ماتم کشيده و ظلم رسیده منظور ميافتد .

۱- [الف] ف [فايده :] تهجين عمرو بن عاص صحابی .

۲- لفظ : (داهی) از نسخه [ب] افزوده شد ، در [الف] اين قسمت سفید است .

پس در صورت تسلیم ، چه ضرور است که کسی که افضل از او باشد او را نیز مأمور او سازند ؟ و اگر چنین میبود میبایست که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را نیز مأمور او مینمود (۱) .

و همین است جواب از آنچه گفته :

سوم : آنکه منظور جناب سیرور بود که ابوبکر و عمر را مطلع سازند بر معاملاتی که تعیناتیان را با سردار پیش میآید . . . الی آخر .

زیرا که اگر منظور آن حضرت (صلی الله علیه و آله) این میبود گاهی حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را مأمور کسی میکرد ، و چون این امر گاهی واقع نشده ، ما دانستیم که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تقدیم مفضول بر افضل [را] قبیح و مذموم میدانست ، و هو المطلوب .

مگر اینکه فاضل ناصب بگوید که : - العیاذبالله - جناب < ۱۰۶ > رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) نمیخواست که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خلافت برسد ، لهذا آن حضرت را تابع کسی نکرده ، و تعلیم و ریاضت آن جناب ننموده [است] .

و حصول فتوح و غنائم اگر دلیل حقیقت باشد ، باید که چنگیزخان و دیگر کفره فجره که در سلطنت ایشان فتوح پی در پی حاصل شده ، بر حق بوده باشند !

۱- [الف] آری ، اگر شیخین پدر اسامه را قتل میکردند ، محتمل میبود که تسلی او در حصول ریاست بر ایشان منحصر میشد ! (۱۲) .

طعن هفتم : نصب عمر بن خلافت با وجود اعتقاد به عدم تعیین پیامبر صلی الله علیه وآله

قال : طعن هفتم :

آنکه ابوبکر صدیق در استخلاف ، مخالفت آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلّم نمود ، و قطعاً معلوم است که جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم مصلحت و مفسده را خوب میفهمید ، و کمال شفقت و رأفت بر امت خود داشت ، و کسی را بر امت خود خلیفه مقرر نفرمود ، و ابوبکر عمر را خلیفه نمود .

جواب از این طعن به چند وجه گفته اند :

اول : آنکه خلیفه نکردن آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلّم برای امت ، صریح دروغ و بهتان است ؛ زیرا که شیعه کلّهم قائل اند به اینکه جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم حضرت امیر (علیه السلام) را خلیفه نمود ؛ و اگر ابوبکر هم اتباع سنت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم خود کرده ، بر امت خلیفه کرد ، مخالفت از کجا لازم آمد ؟

و اگر بر مذهب اهل سنت کلام میکنند ، پس محققین اهل سنت نیز قائل به استخلاف اند در صلوات و در حج ؛ و صحابه را که رمزشناس پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلّم و دقیقه یاب و اشاره فهم آن جناب اطهر صلی الله علیه [و آله] وسلّم بودند ، همین قدر کافی بود .

و ابوبکر صدیق ، نظر به آنکه مردم بسیار از عرب و عجم تازه در اسلام درآمده اند ، [و] بی تصریح و تنزیص و عهدنامه این دقایق را نخواهند دریافت ، نوشت و خواند و میان آورد .

دوم : آنکه خلیفه نکردن جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم از آن بود که به وحی ربانی و الهام سبحانی به یقین میدانست که بعد آن جناب صلی الله علیه [و آله] و سلم ، ابوبکر خلیفه خواهد شد ، و صحابه اخیار بر او اجماع خواهند کرد و غیر او را دخل نخواهند داد ، چنانچه حدیث : (فأبی علی إلا تقدیم أبی بکر) ، و حدیث : (یأبی الله والمؤمنون إلا أبا بکر) ، و حدیث : (إنه الخلیفه من بعدی) که در “ صحاح ” اهل سنت موجود است ، بر آن دلالت صریح دارد ؛ چون این یقین حاصل داشت ، حاجت استخلاف و نوشتن عهدنامه مرتفع شد .

چنانچه در “ صحیح مسلم ” مذکور است که :

در مرض وفات ، ابوبکر و پسر او را طلبیده بود که عهدنامه خلافت نویسانیده دهد ، باز فرمود که : حق تعالی و مسلمانان خود به خود ، غیر ابوبکر را خلیفه نخواهند کرد ، حاجت نوشتن نیست ، موقوف فرموده [بود] .

به خلافت ابوبکر که نه او را وحی میآمد تا علم قطعی به او حاصل شود ، و نه از حال مردمان به قرائن دریافته بود که بعد از من بلاشبهه عمر بن الخطاب را خلیفه خواهند کرد ، و به عقل خود اصلح در حق دین و امت ، خلافت عمر را میدانست ، پس او را ضرور افتاد که آنچه صلاح امت در آن یافته بود به عمل آرد ، بحمدالله عقل او کار کرد و آنقدر شوکت دین و انتظام

امور ملت و کثرت کشت (۱) کافرین که از دست عمر واقع شد ، در هیچ تاریخ مرقوم نیست که از خلیفه هیچ نبی شده باشد .
سوم : آنکه نکردن استخلاف چیز دیگر است ، و منع فرمودن از آن چیز دیگر ؛ مخالفت وقتی میشد که منع از استخلاف میفرمود ، و ابوبکر استخلاف میکرد ، نه آنکه پیغمبر استخلاف نکرده ابوبکر کرد ؛ و الا- لازم آید که حضرت امیر [(علیه السلام)] در استخلاف امام حسن [(علیه السلام)] مخالفت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم کرده باشد . . حاشا لله من ذلك (۲) .

أقول :

بدان که < ۱۰۷ > عبدالرزاق لاهیجی در کتاب “ گوهر مراد “ گفته :

ششم : اینکه خلیفه خود کرد عمر را حال آنکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به اعتقاد ایشان استخلاف نکرده بود ، پس اگر استخلاف خوب بود چرا پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نکرد ، و اگر بد بود چرا ابوبکر کرد ، و عمر در وقت رحلت گفت :

إن لم أستخلف فإن رسول الله (صلی الله علیه و آله) لم يستخلف ، وإن أستخلف فإن أبا بكر استخلف .

وهذا تصريح منه بعدم استخلاف النبي [(صلی الله علیه و آله و سلم)] [(۳)] .

۱- در مصدر : (کبت) .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۶۹ .

۳- گوهر مراد : ۴۰۹ .

و قاضی القضاة در کتاب "مغنی" در تقریر این طعن گفته :

إن أبا بكر نصّ علي عمر و ترك التأسى بالرسول ; لأنه لم يستخلف (۱).

و محقق خواجه نصیرالدین طوسی در تقریر این طعن فرموده :

وخالف الرسول في الاستخلاف [عندهم] . (۲) انتهى .

و این طعن مأخوذ است از کلام عمر که در "صحیح بخاری" و "صحیح مسلم" مذکور است ، چنانچه ابن حجر در "صواعق محرقة" در فصل رابع از باب اول در بیان مؤیدات اثبات عدم نص بر احدی گفته :

و ما أخرج الشيخان عن عمر أنه قال - حين طعن : إن أستخلف فقد استخلف من هو خير مني - یعنی أبا بكر - وإن أترككم فقد ترككم من هو خير مني - یعنی رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم (۳) .

یعنی : دلالت میکند بر عدم وقوع نص از رسول صلی الله علیه [وآله] وسلم بر خلافت احدی ، آنچه اخراج کرده اند شیخان - یعنی مسلم و بخاری - از

۱- المغنی ۲۰ / ق ۱ / ۳۴۲ .

۲- [ب] شرح التجريد : ۲۹۵ . [شرح تجريد : ۴۰۰ (تحقیق زنجانی) ، و صفحه : ۵۰۸ (تحقیق آملی) ، و صفحه : ۲۰۳) تحقیق سبحانی] ، و الزیاده من المصدر .

۳- [ب] صحیح مسلم ۳ / ۱۴۵۴ (طبع مصر سنه ۱۳۷۵) ، و صحیح البخاری ۸ / ۱۲۶ ([طبع] مصر ۱۳۱۵) . [الصواعق المحرقة ۱ / ۶۹ ، صحیح مسلم ۶ / ۴ ، صحیح البخاری ۸ / ۱۲۶] .

عمر ، به درستی که او گفت - در وقتی که خنجر زده شد - : اگر خلیفه کنم پس به تحقیق که خلیفه کرد کسی که از من بهتر بود - یعنی ابوبکر - و اگر [وا] بگذارم شما را ، پس به تحقیق که [وا] گذاشت شما را کسی که از من بهتر بود - یعنی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) - .

و ولی الله در رساله " تفضیل الشیخین " بعد نقل این قول عمر گفته :

فعرّف الناس أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلّم لم يستخلف أحداً ، وكان عمر غير متهم على أبي بكر . (۱) انتهى .

یعنی : پس شناختند مردم به درستی که جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خلیفه نگردانید احدی را ، و عمر متهم نیست به عداوت ابوبکر ؛ یعنی کسی تهمت این معنا بر عمر نمیتواند کرد که او این کلام را به سبب عداوت ابوبکر گفته .

و آنچه دلالت میکند بر اینکه در نظر عمر خلیفه نکردن مستحسن نمود ، آن است که بعد خود خلیفه معین نکرد ، بلکه در میان شش کس به شورا گذاشت ، پس قول و فعل عمر دلالت میکند بر اینکه ابوبکر در استخلاف عمر - به اعتقاد او - مخالفت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کرد (۲) .

۱- قره العینین : ۱۹۶ .

۲- [الف و ب] أقول : لا ريب في أن الاستخلاف يتضمن مصالح جمّة وفوائد كثيرة ؛ من إنقاذ الخلق من الاختلاف والتشاجر المؤدى إلى الهلاك والردى ، و اجتماع كلمة المسلمين الموصل إلى صلاح الدنيا والآخرة ، ولذا قال ابن عمر لأبيه : زعموا أنك غير مستخلف ، وأنه لو كان لك راعي غنم أو راعي إبل ثم جاءك وتركها ، لرأيت أنه قد ضيع ؛ فرعايه الناس أشدّ ! انتهى مقاله على ما في صحاحهم . [راجع : صحيح مسلم ۶ / ۵ ، السنن الكبرى للبيهقي ۸ / ۱۴۹ ، فتح الباري ۱۳ / ۱۷۷ . . وغيرها] . و من هنا جنح والد الناصب إلى وجوب النصّ ، بل صرح بذلك في إزاله الخفاء [۶ / ۱] وقره العینین [: ۱۱۵] ، من شاء فليرجع إليهما . ولا ريب أيضاً أن رسول الله (صلی الله علیه وآله و سلم) أرأف بأئمة من أن يتركهم سدى ، يهيمون في كل واد ، لا يعرفون سبيل الرشاد ، وكيف وقد بين مصالح جزئيه وأحكاماً فروعیه [كذا] حتى أنبأ عن آداب الخلاء والأكل والشرب ومصاحبه النسوان وتربيته الصبيان ، فلو فرض أن رسول الله (صلی الله علیه وآله و سلم) لم يستخلف - كما هو مزعوم السنيه - فلا شك أنه كان لمضارّ عظيمه و مفسد كبيره تتصور في الاستخلاف حتى عارضت تلك المصالح فغلبت عليها واقتضت تركه ، فيكون الاستخلاف على هذا إثماً مبنياً ، وجرماً عظيماً ، فيلزم أن يكون أبو بكر - في استخلاف عمر - فاعلاً للحرام ، مصدرراً للمفاسد الجسماء ، وهذا تقرر [تقرير] يدحض جميع تأويلاتهم الركيكه ، ويبطل عامّه توجيهاتهم السخيفه ، وهو واضح به حمد الله ، ومنه التوفيق .

اما آنچه گفته : خلیفه نکردن آن حضرت بر امت ، صریح دروغ و بهتان است ؛ زیرا که شیعه کَلِّم قائل اند به آنکه جناب حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) حضرت امیر [(علیه السلام)] را خلیفه نمود .

پس خبط محض است ؛ زیرا که غرض علمای شیعه از این کلام آن است که به اعتقاد اهل سنت حضرت رسالت پناه (صلی الله علیه و آله) خلیفه بر امت خود متعین

نساخته بود ، پس ابوبکر در استخلاف عمر مخالفت جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را - به اعتقاد اهل سنت - هم کرده باشد چنانچه در کلام فاضل عبدالرزاق صریح مذکور است که :

پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) به اعتقاد ایشان ، یعنی به اعتقاد اهل سنت ، خلیفه نکرد (۱).

اما آنچه گفته : و اگر ابوبکر هم اتباع سنت پیغمبر خود صلی الله علیه [وآله] وسلم کرده ، بر امت خلیفه کرد ، مخالفت از کجا لازم آمد ؟

پس کمال تعجب است که خود اقرار مینماید که نزد شیعه جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) را خلیفه کرده ، و باز خلیفه نمودن < ۱۰۸ > ابوبکر عمر را - که عین مخالفت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و معاندت به آن جناب است - موافقت مینامد (۲).

اما آنچه گفته : اگر بر مذهب اهل سنت کلام میکنند ، پس محققین اهل سنت نیز قائل به استخلاف اند ، در صلوات و در حج

پس امر از دو صورت خالی نیست :

۱- گوهر مراد : ۴۰۹ .

۲- یعنی اگر او بر این فرض پاسخ میدهد که پیامبر (صلی الله علیه وآله و سلم) امیرمؤمنان (علیه السلام) را به جانشینی نصب فرموده ، پس در این صورت وجهی ندارد که کس دیگری حق انتخاب خلیفه را داشته باشد ، بلکه در این صورت انتخاب کردن خلیفه ، مخالفت صریح با جانشین منصوب از طرف آن حضرت است .

یا اینکه استخلاف در صلوات و در حج عین استخلاف مباحث عنه یا مستلزم آن است ، پس مخالف و مناقض چیزی است که در باب هفتم در عقیده چهارم گفته :

پس اصلح در حق مکلفین همین است که تعیین رئیس را به عقل ایشان واگذارند (۱).

زیرا که در این صورت لازم می‌آید که از حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خلاف آنچه در حق مکلفین اصلح بود به عمل آمده باشد .

و نیز این معنا مخالف و مناقض قول جمهور اهل سنت است ؛ زیرا که قول جمهور اهل سنت آن است که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) هیچ کس را به تعیین خلیفه نکرده ، چنانچه ابن حجر در “صواعق محرقة” گفته :

قال جمهور أهل السنة والمعتزلة والخوارج : لم ينصّ علي أحد (۲).

و نووی در “شرح صحیح مسلم” در ذیل حدیث : (سُئِلَتْ عَائِشَةُ : مَنْ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ مُسْتَخْلِفًا لَوْ اسْتَخْلَفَ ؟ قَالَتْ : أَبُو بَكْرٍ . . . إِلَى آخِرِهِ) گفته :

فيه دلالة لأهل السنة أن خلفه أبي بكر . . . ليست بنصّ من النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلّم علي خلافته صريحاً ، بل اجتمعت

۱- تحفه اثنا عشرية : ۱۷۹ .

۲- [ب] الصواعق : ۲۵ . [الصواعق المحرقة ۱ / ۶۹ (چاپ مؤسسه الرساله بيروت)] .

الصحابه على عقد الخلافه له ، وتقديمه لفضله ، ولو كان هناك نصّ عليه أو على غيره لم تقع المنازعه من الأنصار وغيرهم أولا ؛ ولذا كر حافظ النصّ ما معه ولرجعوا إليه ، لكن تنازعوا أولا و لم يكن هناك نصّ ، ثم اتفقوا على أبي بكر (۱) .

و یا اینکه استخلاف در صلوات و در حج ، نه عین استخلاف مبحوث عنه است و نه مستلزم آن ، پس ذکر آن لغو و حشو محض باشد ، و مخالفت ابوبکر در استخلاف عمر با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر جای خود ثابت ، چه در این صورت استخلافی که ابوبکر به عمل آورده حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نفرموده .

اما آنچه گفته : و صحابه را که رمز شناس پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلمّ و دقیقه یاب و اشاره فهم آن جناب اطهر بودند ، همین قدر کافی بود .

پس جوابش آنکه : حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بارها دیگر اصحاب را هم برای صلوات و حج مأمور فرموده ، اگر همین قدر کافی میبود لازم آید که ایشان هم خلفا باشند .

اما آنچه گفته : دوم آنکه خلیفه نکردن جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلمّ از آن بود که به وحی ربانی و الهام سبحانی به یقین میدانست که بعد آن جناب ابوبکر خلیفه خواهد شد ، و صحابه اختیار بر او اجماع خواهند کرد .

۱- [الف] کتاب الفضائل ، فضائل أبي بكر . [شرح مسلم للنووی ۱۵ / ۱۵۴] .

پس این امر را ، البته جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) میدانست که ابوبکر بعد [از] آن جناب به غصب و ظلم خلیفه خواهد شد ، و صحابه اشرار بر او اجماع خواهند کرد .

و اجماع صحابه اخیار بر او هرگز ثابت نشده ، بلکه افضل و اخیر صحابه که جناب علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود ، تا شش ماه بیعت ابی بکر نمود ، و هم چنین سایر بنی هاشم که در ایشان صحابه اخیار بودند ، به متابعت آن جناب بیعتش نفرمودند ، و ابوذر (رضی الله عنه) و عمار (رضی الله عنه) و سلمان (رضی الله عنه) و مقداد (رضی الله عنه) و غیر ایشان از بیعت او تخلف نمودند ، و سعد بن عباده - که به نزد اهل سنت از صحابه اخیار است - بیعتش نکرد ، و بیعت عمر هم نمود تا آنکه مرد ، و به همین جهت فخر رازی در " نهایه العقول " قائل شده به آنکه اجماع < ۱۰۹ > بر بیعت ابوبکر حاصل نشده مگر بعد [از] موت سعد بن عباده ! (۱) و همچنین انصار در خلافت ابی بکر نزاع نمودند .

اما آنچه گفته : چنانچه حدیث ... الی آخر .

پس هر گاه به مضمون این حدیث موضوع و امثال آن ، جمهور اهل سنت اعتقاد نداشته باشند ؛ استدلال به آن در مقابله شیعیان ، دلیل نهایت نادانی و موجب کمال سفاهت و پشیمانی است .

بلکه خود فاضل ناصب در عقیده پنجم باب امامت گفته که :

خلفای ثلاثه نزد اهل سنت نه معصوم اند ، و نه منصوص علیه . (۱) انتهى بلفظه .

و در اینجا - به مقتضای آنکه دروغگو را حافظه نباشد - از این کلام خود غفلت ورزیده ، دعوی نصوص صریحه بر خلافت ابی بکر نموده .

و مع هذا (۲) از حدیث : (یأبی الله والمؤمنون إلا أبا بکر) لازم میآید که - معاذ الله - جناب امیر (علیه السلام) که از بیعت ابی بکر ابا فرمود ، از مؤمنین خارج باشد ، و همچنین سایر بنی هاشم ، و دیگر صحابه متخلفین از بیعت او ، و هم انصار که اول مرتبه خواستند که غیر ابوبکر را خلیفه سازند ، و هم سعد بن عباده - که گاهی بیعت ابی بکر نکرده - از مؤمنین خارج باشند .

و حدیث : (أبی علی) (علیه السلام) [إلا تقدیم ابی بکر] را اکابر محدثین اهل سنت از موضوعات و اوایات گفته اند ، چنانچه در " کنز العمال " مذکور است :

عن علی (علیه السلام) قال : قال لی رسول الله [(صلی الله علیه وآله)] : سألت الله أن یقدّمک ثلاثاً ، فأبی إلا تقدیم ابی بکر .

أبو طالب العشاری فی فضائل الصدیق .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۱۸۰ .

۲- [الف] ف [فایده :] موضوعیت حدیث : (یأبی الله والمؤمنون إلا ابی بکر) . (۱۲) .

خط (١). وابن الجوزى فى الواهيات . كر .

وقال فى الميزان : إنه باطل (٢) .

و اصل عبارت ابن الجوزى در “ علل متناهيه “ اين است :

(أنا) القزاز ، قال : (أنا) أبو بكر الخطيب ، قال : أخبرنى الجوهرى ، قال : (أنا) على بن عمر الحافظ ، قال : (أنا) محمد بن مخلد ، قال : (نا) عمر بن محمد بن الحكم النسائى ، قال : (نا) على بن الحسن الكلبي ، قال : (نا) يحيى بن ضريس ، قال : (نا) مالك بن مغول ، عن عون بن أبي جحيفه ، عن أبي جحيفه ، عن على [(عليه السلام)] قال : (قال لى رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم : (سألت الله أن يقدمك ثلاثاً ، فأبى عَلِيَّ إِلَّا تقديم أبى بكر) .

قال المصنف : هذا لا يصح عن رسول الله صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم ، وعلى ويحيى مجهولان (٣) .

و عبارت ذهبى در “ ميزان “ اين است :

على بن الحسن الكلبي ، عن يحيى بن الضريس - بخبر باطل

١- [الف] [يعنى :] خطيب . (١٢) .

٢- [الف] فضائل ابى بكر من قسم الأفعال ، قبل از ترجمه عبادت او . (١٢) . [ب] كنز العمال ٦ / ٣١٩ . [كنز العمال ١٢ / ٥١٥] طبع مؤسسه الرساله ، بيروت) .

٣- [الف و ب] باب فضل أبى بكر الصديق من كتاب الفضائل و المناقب . (١٢) . [الف] و نسخه علل متناهيه به خط عرب بحمدالله نزد حقير موجود است . [العلل المتناهيه ١ / ١٨٢] .

لعلّ هو آفته - عن مالك بن مغول ، عن عون بن أبي جحيفه ، عن أبيه مرفوعاً: يا علي! سألت الله - فيك - أن يقدمك فأبي عليّاً إلاّ أبا بكر . (۱) انتهى .

و اگر حدیث را از "صحاح" سقام خود برآورده دهد ، صدق او و سفاهت اصحاب "صحاح" ظاهر شود که چنین اکاذیب که اکابر اهل سنت تصریح به کذب آن مینمایند ، در "صحاح" داخل کردند ، و الا ظاهراً که این تهمتی است که از او بر اصحاب "صحاح" سر زده .

و اگر مراد از صحاح ، کتب "صحاح" نیست ، بلکه روایات صحیحه مراد است ، پس باز هم مردود است به اینکه (۲): اگر این حدیث در روایات صحیحه اهل سنت وارد میشد ، اکابرشان چرا ابوبکر را غیر منصوص میدانستند؟!

بالجمله ؛ دلایل قطعی و براهین یقینیه که دلالت دارد بر غیر منصوص بودن ابوبکر ، به ملاحظه آن ، کذب این حدیث و امثال آن واضح میشود ، بلکه به اعتراف خود مخاطب بطلان آن واضح میشود ، و لله الحمد علی ذلک .

اما آنچه گفته : به عقل خود اصلح در حق دین و امت ، خلافت < ۱۱۰ > عمر را میدانست ، پس او را ضرور افتاده که آنچه صلاح امت در آن یافته بود به عمل آرد ... الی آخر .

۱- [الف] در حرف العین . [میزان الاعتدال ۳ / ۱۲۲] .

۲- گذشته از اعتراف بزرگان عامه به ضعف آن که قریباً گذشت .

پس مخالف و مناقض است با آنچه آنفاً از عقیده چهارم از باب هفتم این کتاب او نقل نموده شد .

و هرگاه به موجب عبارت منقوله از عقیده مذکوره اصلح در حق مکلفین آن باشد که تعیین رئیس را به عقل ایشان واگذارند ، تعیین ابوبکر عمر را اصلح در حق مکلفین نباشد ، و هو المطلوب .

اما آنچه گفته : و آنقدر شوکت دین و انتظام امور ملت و کثرت کُشت (۱) کافرین که از دست عمر واقع شد ، در هیچ تاریخ مرقوم نیست که از خلیفه هیچ نبی شده باشد .

پس جوابش آنکه : در حدیث “ بخاری ” واقع شده :

« إن الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر » (۲) .

و بنابر این اگر از عمر تأیید دین واقع شده باشد ، دلیل فضیلت و منقبت او نمیتواند شد ، در اینجا اثبات ایمان و صلاحیت او خلافت جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را ضرور است ، نه اثبات اینکه در ولایت او شوکت دین حاصل گردید .

۱- در مصدر : (کبت) .

۲- [الف] غزوه خیبر من کتاب المغازی . (۱۲) . [ب] صحیح بخاری ۵ / ۱۳۳ مصر ۱۳۱۳ . [صحیح بخاری ۴ / ۳۴ و مراجعه شود به کنز العمال ۱۰ / ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، مسند احمد ۵ / ۴۵ ، مجمع الزوائد ۵ / ۳۰۲ - ۳۰۳] .

اما آنچه گفته : نکردن استخلاف چیز دیگر است ، و منع فرمودن از آن چیز دیگر .

پس جوابش آنکه : چون خود در عقیده چهارم باب امامت گفته که :

اصلح در حق مکلفین همین است که تعیین رئیس به عقل ایشان واگذارند (۱).

این گفتگو فایده به حال او نمیرساند .

و نیز در باب امامت گفته :

اگر به تأمل نظر کنیم ، معلوم توانیم کرد که نصب امام از جانب خدا متضمن مفسد بسیار است ؛ زیرا که رأی عالمیان مختلف و خواهش نفوس ایشان متفاوت ، پس در تعیین شخصی بلکه اشخاصی چند برای تمام عالم در جمیع ازمنه بقای دنیا ، موجب برانگیختن فتنه ها و کثرت هرج و مرج و منجر به تعطیل امر امامت و غلبه متغلبین و خمول و تقیه آن اشخاص ، بلکه در معرض هلاکت انداختن ایشان ، و همیشه خائف و مختفی بودن آن اشخاص است . (۲) انتهى .

و ظاهر است که اطاعت ابوبکر هم به جهت بودن او از اولی الامر مثل اطاعت خدا لازم و واجب است ، و ولی الله به وجوب اطاعت خلیفه تصریح

۱- تحفه اثنا عشریه : ۱۷۹ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۱۷۴ .

کرده ، پس جمیع مفسادی که بر تعیین خلیفه از جانب خدا لازم کرده ، میباید که همه آن را بر تعیین ابی بکر عمر را هم لازم کند .

اما آنچه گفته : و الا لازم آید که حضرت امیر [۷] در استخلاف امام حسن [(علیه السلام)] خلاف پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم کرده باشد .

پس جوابش آنکه : این معنا وقتی لازم میآید که شیعیان اعتقاد میداشتند که پیغمبر خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم خلیفه مقرر نکرده ، و حال آنکه دانستی که مخاطب خود در جواب همین طعن گفته :

شیعه کلهم قائل اند به آنکه جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم ، حضرت امیر (علیه السلام) را خلیفه نمود .

و نیز به نزد ایشان ثابت و متحقق است که چنانچه حضرت رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم حضرت امیر (علیه السلام) را خلیفه خود نمود ، همچنان به حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) امر فرموده بود که بعد [از] خود امام حسن (علیه السلام) را خلیفه نماید .

> * * * / لغه النص = فارسی <

نمونه نسخه (ج) ، خطی ۹ نمونه نسخه (ألف) ، سنگی ۱۱ نمونه نسخه (ب) ، حروفی چاپ پاکستان ۱۳

طعن اول : اعتراض امام حسن

۴۳

طعن دوم : ترك قصاص خالد بن ولید

۹۳

طعن سوم : تخلف از لشکر اسامه

۱۹۱

طعن چهارم : عدم شایستگی برای اداره امور

۲۸۱

طعن پنجم : نصب عمر بن خلافت با وجود

۳۴۱

طعن ششم : زیر دست بودن ابوبکر و عمر

۳۶۷

طعن هفتم : نصب عمر بن خلافت با

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

